ترجمه و متن

کتاب

من لا یحضره الفقیه

شیخ صدوق - ابن بابویه



نشر صدوق



PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

This book is due on the latest date stamped below. Please return or renew by this date.

Ibn Bābawayh al-Qummī

ترجمہ و متن

کتاب

من لا یحضرہ الفقیہ

تالیف

شیخ صدوق - ابن بابویہ

ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی

متوفای سال - ۳۸۱ ہجری

جزء چہارم

۱۳۶۷

(RECAP) 2271
.415
.361
.6
1988
mujallad 4

نام کتاب * ترجمه و شرح من لایحضره الفقیه جزء چهارم
مؤلّف * محمدبن علی بن الحسین (ابوجعفر الصدّوق)
ترجمه و شرح * علی اکبر غفّاری
ناشر * نشر صدوق— بهارستان— نظامیه— پلاک ۹۵
تیراژ * ۳۲۰۰ جلد
نوبت چاپ * اوّل
تاریخ انتشار * تابستان ۱۳۶۸
چاپ * چاپ تابش
حروفچینی * حروفچینی الکترونیکی مظاهری
کلیه مراحل تصحیح، مونتاژ، إعراب متن توسط علی اکبر غفاری بوده است.

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY PAIR>
32101 020996805

بِسم الله الرّحمن الرّحيم

أبوابُ القَضايا وَ الأَحْكام

(بابُ مَنْ يَجُوزُ التّحاكُمُ اِلَيْهِ وَمَنْ لا يَجُوز)

قالَ أبوجعفرٍ محمّدُبنُ عليّ بنِ الحسينِ بنِ موسى بنِ بابَوَيهِ القُمّيُ الفقيهُ مصنّفُ هٰذا الكتابِ ــ رضى الله عنه ــ:

٣٢١٦ــ رَوىٰ أحمدُ بنُ عائذٍ عن أبى خديجةَ سالمِ بنِ مُكرمٍ الجمّالِ قال: قالَ أبوعبدِاللّهِ جعفرُبنُ محمّدٍ الصّادقُ عليه السلام: «إيّاكُمْ أنْ يُحاكِمَ بَعضُكمْ بَعْضاً إلى أهلِ الجورِ، وَلٰكنِ انْظُرُوا إلى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضايانا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ، فَإنّي قدْ جَعَلْتُهُ قاضِياً فَتَحاكَمُوا إلَيْهِ».

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

(أبواب داوريها و حكمهاى مربوط به آن ،چه شخصى)

شايسته است به حكومت و داورى وچه كسى شايستگى ندارد

مؤلّف اين كتاب ابوجعفر محمّدبن علىّ بن موسى بن بابويه قمّى ــ رضى الله عنه ــ گويد:

٣٢١٦ــ احمدبن عائذ ــ كه خود يكى از راويان ثقه است ــ از ابى خديجه سالم‌بن مُكرَم جَمّال روايت كرده كه امام صادق عليه السّلام فرمود: مبادا يكى از شما شيعيان در مورد دادخواهى، كسى را براى دادرسى نزد حاكم جور بَرَد، بلكه بنگرد چه كسى در ميان شما با اَحكام و طرز حكومت ما آشنا مى باشد او را براى رفع خصومت و داورى برگزينيد، پس حكم را بنزد او برده، و داورى و قضاوتش را بپذيريد كه من نيز او را بر شما قاضى و داور قرار مى دهم.

«نكته: البتّه بايد دانست كه در زبان عرب قَضاء و قَضْي مصدرِ قضىٰ يقضى

٣٢١٧ــ وَ رَوىٰ مُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ عَنِ الصّادقِ عَلَيه السَّلام قالَ: «قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ الله عَزَّوَجَلَّ «إنَّ الله يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمانٰاتِ إلى أَهْلِها وَ إذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» قالَ: عَلَى الإمام أَنْ يَدْفَعَ ما عِنْدَهُ إلَى الإمامِ الَّذي بَعْدَهُ، و اُمِرَتِ الأَئِمَّةُ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، و اُمِرَ النّاسُ أَنْ يَتَّبِعُوهُمْ».

٣٢١٨ــ وَ رَوىٰ عَطاءُ بْنُ السائِبِ عَنْ عليِّ بنِ الحسين عَليهما السَّلام قال: «إذا كُنْتُمْ في أَئِمَّةِ جَوْرٍ فَاقْضُوا في أَحْكامِهِمْ وَلا تُشَهِّرُوا أَنْفُسَكُمْ فَتُقْتَلُوا، وَ إن تَعامَلْتُمْ بِأَحْكامِنا كانَ خَيْراً لَكُمْ».

٣٢١٩ــ وَ رَوَى الحَسنُ بنُ مَحْبوبٍ، عنْ عبدِالله بنِ سِنانٍ، عن أبي عبدِالله

آمده است، و قضاوت به‌عنوان مصدر و غیر آن نیامده، و این کلمه حاصل تصرّفات فارسیانه است که چون بسیار مشهور و مستعمل است ما نیز آنرا در این کتاب بکار برده‌ایم».

٣٢١٧ــ و مُعَلّی بن خُنَیْس روایت کرده که روزی از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کردم معنی این آیه را «إنَّ الله يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمانٰاتِ إلىٰ اهْلِها وَ إذٰا حَكَمْتُمْ بَينَ النّاسِ أَنْ تَحكُموا بالعَدلِ» (یعنی: خداوند شما را امر می‌کند که امانتهای مردم را بصاحبانش بازگردانید و اگر میان مردم داوری می‌کنید بعدل حکومت نمائید). (نساء:٥٧) حضرت فرمود: بر امام است که آنچه نزد اوست به امام پس از خود ردّ نماید و امامان مأمورند به عدل حکومت کنند، مردم نیز موظّفند که از آنها تبعیّت و پیروی نمایند.

٣٢١٨ــ عطاءبن سائب از امام سجّاد علیه‌السّلام نقل کرده است که فرمود: هرگاه در زمان حکومتِ پیشوایان جور واقع شدید بهمان احکام صادر از ایشان عمل نمائید و خود را سر زبانها نیاندازید و مشهور بمخالفت ننمائید که موجب هلاکتان می‌شود و اگر بتوانید بین خودتان مطابق احکام ما اهل‌بیت رفتار کنید و فصل خصومت نمائید البتّه این، برای شما بهتر است.

٣٢١٩ــ حسن‌بن محبوب از عبدالله‌بن سنان از امام صادق علیه‌السّلام

عَلَيه السَّلام قالَ: «أيُّما مُؤمنٍ قَدَّمَ مُؤمِناً في خُصُومَةٍ إلىٰ قاضٍ أو سُلطانٍ جائرٍ فَقَضىٰ عليهِ بِغَيرِ حُكمِ الله عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ شَرَكَهُ في الإثمِ».

۳۲۲۰ــ وَ رَوى حَريزٌ، عن أبي بَصيرٍ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أنَّه قالَ: أيُّما رَجُلٍ كانَ بَينَهُ وَبَينَ أخٍ له مُماراةٌ في حقٍّ فَدَعاهُ إلى رَجلٍ من إخْوانكُمْ لِيَحْكُمَ بينَه وبَينَه فأبىٰ إلّا أنْ يُرافِعَهُ إلى هٰؤلاءِ كانَ بِمَنْزِلَةِ الَّذينَ قالَ الله عَزَّوَجَلَّ: «أَلَمْ تَرَ إلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنزِلَ إليكَ وَما أُنْزِلَ من قَبْلِكَ يُريدُونَ أنْ يَتَحاكَمُوا إلَى الطّاغُوتِ وقَدْ أُمِرُوا أنْ يَكْفُرُوا بِه ــ الآية».

(بابُ أصْنافِ القُضاةِ وَوُجوهِ الحُكْمِ)

۳۲۲۱ــ قالَ الصادقُ عَلَيه السَّلام: «القُضاةُ أربَعَةٌ: ثَلاثَةٌ في النّارِ

روایت کرده که فرمود: هر کس از شیعیان که همکیش خود را در اختلافی بنزد قاضی یا سلطان ستمگر برد، و آن قاضی به‌غیر حکم خداوند عزّوجلّ حکمی صادر کند آن مراجعه کننده با قاضی در گناه چنین حکم کردنی شریک خواهد بود.

۳۲۲۰ــ حریز از ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هرگاه بین دو نفر بر سر حقّی دعوی بود و یکی از آن دو دیگری را برای دادرسی و حل اختلاف نزد یکی از دانشمندان شیعه دعوت کرد تا حکم خدا را میان آندو جاری کند و دوستش سر باز زد و جز به حُکمِ حاکمِ جَور تن نداد این شخص بمنزلهٔ همان کسانی می باشد که خداوند عزّوجلّ در مورد ایشان فرمود: «أَلَمْ تَرَ إلى الّذين يَزْعُمُونَ أنّهم آمَنوا بما أُنزِلَ إليك وَما أُنزِلَ مِنْ قبلكَ يُريدونَ أنْ يَتَحاكَموا إلى الطّاغوتِ وقَد أُمِروا أنْ يَكفُروا بِهِ ــ الآية ــ نساء: ۵۹) یعنی: آیا نمی نگری بکسانیکه می پندارند که به آنچه از جانب خداوند بسوی تو و پیشینیان تو، فرستاده شده است ایمان آورده‌اند، و در عین‌حال می خواهند که داوری را نزد حکّام جور برند و حال آنکه مأمور شده‌اند بدان طاغوت کافر باشند.

(باب اقسام قاضیان وحکمها)

۳۲۲۱ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: قاضیان بر چهار دسته‌اند: سه دستهٔ

وَ واحِدٌ في الجَنَّةِ رَجُلٌ قَضى بِجَورٍ وَ هو يَعلَمُ فَهُوَ في النّارِ، وَ رَجُلٌ قَضى بِجَورٍ و هو لا يَعلَمُ فَهُوَ في النّار، و رَجُلٌ قضى بِحَقٍّ و هو لا يَعلَمُ فهو في النّارِ، وَ رَجلٌ قَضى بالحَقِّ و هو يَعلَمُ فهو في الجَنَّةِ، و قال عَلَيه السَّلام: الحُكمُ حُكمانِ حُكمُ الله عَزَّوَجَلَّ، وَ حُكمُ أَهلِ الجاهليَّةِ، فمَنْ أَخْطَأ حُكمَ الله عَزَّوَجَلَّ حَكَمَ بِحُكمِ أهلِ الجاهِليَّةِ، وَ مَنْ حَكمَ بِدِرْهَمَيْنِ بَغيرِ ما أَنْزَلَ الله عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ كَفَرَ بالله تَعالى».

(بابُ اتّقاءِ الحُكومةِ)

٣٢٢٢ــ رَوىٰ سُليمانُ بنُ خالدٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قال: «اتَّقُوا الحُكومَةَ فَإنَّ الحُكومةَ إنّما هي للإمامِ العالِمِ بالقَضاءِ، العادِلِ في المُسلِمينَ كَنَبيٍّ أو وَصيِّ نَبيٍّ».

آنها در آتش و یکدسته از آنان در بهشت می‌باشند، پس امام سه دستهٔ اوّل را به‌این‌ترتیب معرّفی کردند: اوّل مردی که حکم به ستم و ناروا می‌کند و خود هم می‌داند که چه کرده است پس او أهل دوزخ است، دوم، مردی که حکم به ناروا می‌کند ولی نمی‌فهمد که حُکمش نادرست است او نیز اهل آتش است. سوم مردی که حکم به حقّ و راستی می‌کند ولی خود نمی‌داند که چه کرده است یعنی طبق موازین اسلامی حکم نکرده بلکه همینطور به سلیقهٔ خود حکم به صواب کرده است او نیز اهل آتش است، و امّا چهارم آنکه حکم بحقّ می‌کند و خود نیز حقّ و باطل را می‌شناسد این مرد اهل بهشت خواهد بود. بعد امام علیه‌السّلام فرمود: داوری دو قسم است: یکی حکم خداوند عزّوجلّ و دیگری حکم اهل جاهلیّت، پس هر کس در حکمِ خداوند عزّوجلّ خطا کرد ناگزیر به حکم اهلِ جاهلیت عمل کرده است و هر آن کس که در دو درهم به‌غیر آنچه خدا فرموده حکم کند (هرچند بسیار اندک است) در اطاعت از خداوند کفر ورزیده و به خدا کافر شده است.

(خودداری از حکمیّت و داوری)

٣٢٢٢ــ سلیمان‌بن خالد از امام صادق علیه‌السّلام روایت می‌کند که فرمود: زنهار، از داوری بین مردم بپرهیزید زیرا قضاوت فقط کار پیشوای عالم بحکم و

۳۲۲۳ـ و قال أميرالمُؤمنينَ عَلَيه السَّلام لِشُرَيحٍ: «يا شُرَيحُ قد جَلَسْتَ مَجْلِساً ما جَلَسَهُ إلّا نَبيٌّ، أو وَصِيُّ نبيٍّ، أو شَقِيٌّ».

(بابُ كَراهَةِ مُجالَسَةِ القُضاةِ فى مَجالِسِهِمْ)

۳۲۲٤ـ رَوى محمّدُ بنُ مُسلمٍ قال: مَرَّبي أبوجعفرٍ عَلَيه السَّلام وَ أنا جالِسٌ عِندَ القاضي بِالمَدينَةِ، فَدَخَلْتُ عَلَيهِ مِنَ الغَدِ فقالَ لي: ما مَجْلِسٌ رَأَيْتُكَ بِهِ أَمْسِ؟ قالَ قُلْتُ له: جُعِلْتُ فِداكَ إنَّ هٰذا القاضِيَ بي مُكْرِمٌ، فَرُبَّما جَلَسْتُ إلَيْهِ، فقال لي: وما يُؤْمِنُكَ أَنْ تَنْزِلَ اللَّعْنَةُ فَتَعُمَّكَ مَعَهُ». وفي خَبرٍ آخَرَ «فَتَعُمَّ مَنْ فِي المجلسِ».

۳۲۲۵ـ و رُوِي في خبرٍ آخَرَ: «إنَّ شَرَّ البِقاعِ دُورُ الأُمَراءِ الَّذينَ لا يَقْضُونَ بِالحَقِّ».

عادلِ در میان مسلمین است مانند پیغمبری، یا وصّیِ آن پیغمبر

۳۲۲۳ـ و امیر مؤمنان علیه السّلام به شُریح قاضی فرمود: ای شریح در جائی نشسته‌ای که در آنجا به جز پیغمبری یا وصی پیغمبری ننشیند یا مردی بنشیند شقی و بدبخت (که آخرت خود را برای دنیای دیگران از دست می دهد).

(ناپسندی همنشینی با قاضیان در مجالس قضا)

۳۲۲٤ـ محمّدبن مسلم گوید امام باقر علیه السّلام بر من گذشت در حالیکه من در کنار قاضی مدینه نشسته بودم، فردای آنروز که خدمت آن حضرت رسیدم حضرت بمن فرمود: آن چه جائی بود که دیروز نشسته بودی؟ عرض کردم: فدایت شوم این قاضی خیلی مرا اکرام می‌کند و بمن احترام می‌گذارد لذا ناچار گاهی نزد او می نشینم. حضرت فرمود: چگونه مطمئنی که هرگاه لعنتی از خدا براو نازل شود گریبانگیر تو نشود. و در خبر دیگری آمده است: که تو را با دیگرانِ در مجلس، آن لعنت شامل نشود.

۳۲۲۵ـ در خبر دیگری آمده است که بدترین جایها، خانهٔ فرمانروایانی است

٣٢٢٦ــ و قال الصادقُ عَلَيه السَّلام: «إنَّ النَواويسَ شَكَتْ إلَى الله عَزَّوَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّها، فقالَ لها عَزَّوَجَلَّ: أُسْكُتي فَإنَّ مَواضِعَ القُضاةِ أَشدُّ حَرّاً مِنْكِ».

(بابُ كَراهَةِ أَخْذِ الرِّزقِ عَلَى القَضاءِ)

٣٢٢٧ــ رَوَى الحسنُ بنُ مَحبوبٍ، عن عبدِالله بنِ سِنانٍ قال: «سُئِلَ أبو عبدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ قاضٍ بَيْنَ قَرْيَتَيْنِ يَأْخُذُ مِنَ السُّلطانِ عَلَى القَضاءِ الرِّزْقَ، فقالَ: ذاكَ سُحْتٌ».

(بابُ الحَيفِ في الحُكمِ)

٣٢٢٨ــ رَوَى السَّكونيُّ بِإسنادِه قالَ: «قالَ عليٌّ عَلَيه السَّلام: يَدُالله فَوْقَ رَأْسِ الحاكِمِ تُرَفْرِفُ بِالرَّحْمَةِ، فَإذا حافَ في الحُكمِ وَكَلَهُ الله عَزَّوَجَلَّ إلى نَفْسِه».

که به حقّ حکم نمی‌کنند.

٣٢٢٦ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: گورستان کفّار (که محلّی در جهنم است) به خدا شکایت کرد از شدّت گرمایش، خداوند بدان خطاب فرمود: ساکت باش، جایگاه قاضیان گرمایش شدیدتر از آنجاست.

(باب ناپسند بودن اجرت گرفتن یا ارتزاق از راه داوری)

٣٢٢٧ــ حسن بن محبوب از عبداللّه بن سنان نقل کرده گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد در مورد قاضیی که در میان دو شهر و یا دو قریه است و مخارج خود را از اجرت قضاوت، که از دولت وقت دریافت می دارد تأمین می‌کند. امام فرمود: این سُحت و حرام است. (شرح: قاضی حق دارد از بیت المال، ارتزاق کند ولی حق ندارد برای صدور حکم اجرت بگیرد).

(باب ناروائی در حکم)

٣٢٢٨ــ سکونی با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: دست رحمت خداوند بالای سر قاضی در حرکت است، پس هرگاه که قاضی به ناروا حکم کند خداوند دست رحمت از سر او بردارد و او را به خودش واگذار نماید.

(بابُ الخَطَأِ فِي الحكمِ)

۳۲۲۹ـ رُوِيَ عن أبي بَصيرٍ قالَ: قالَ أبوجعفرٍ عَلَيه السَّلام: «مَنْ حَكَمَ في دِرْهَمَيْنِ فَأَخْطَأَ كَفَرَ».

۳۲۳۰ـ وَ رَوىٰ مُعاوِيَةُ بنُ وَهَبٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أنّه قال: «أَيُّ قاضٍ قَضىٰ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَأَخْطَأَ سَقَطَ أَبْعَدَ مِنَ السَّماءِ».

(بابُ أَرْشِ خَطَأِ القُضاةِ)

۳۲۳۱ـ رُوِيَ عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ أنّه قال: «قَضىٰ أَميرُالمُؤْمنينَ عَلَيه السَّلام أَنَّ ما أَخْطَأَتِ القُضاةُ في دَمٍ أَوْ قَطْعٍ فَهُوَ عَلىٰ بَيْتِ مالِ المُسْلِمينَ».

(باب خطا در داوری)

۳۲۲۹ـ از ابوبصیر روایت شده که گفت: امام باقر علیه السّلام فرمود: هر کس در دو درهم (با همه کمی و ناچیزیش) به خطا و ناروا حکم کند کفر ورزیده است (شرح: مراد از این کفر، کفرِ طاعت است).

۳۲۳۰ـ معاویة بن وهب از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر قاضی که بین دو تن داوری کند و راه خطا رود از جائی دورتر از آسمان به زمین سقوط کرده است (یعنی از درجه قرب خدا آنقدر دور شده که گوئی جائی دورتر از آسمان بزمین فروافتاده است).

(دیه و جریمهٔ خطای داوران)

۳۲۳۱ـ أصبغ بن نباته گوید: امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: آنچه را که داوران در قصاص (ریختن خون) یا قطع (مثل بریدن دست سارق) اشتباه کنند جریمه اش با بیت المال است. (نه بر شخص قاضی) [روایت مذکور در موردی بکار می آید و قابل قبول است که تمام مقدّمات حکم از نظر تحقیق و دلیل و إقرار و سایر شرائط برای قضاوت، همه و همه از جانب قاضی بدرستی انجام شده باشد، ولی با اینهمه حکم برخلاف واقع بوده و احقاق حقّ نشده باشد، نه اینکه هر کس بدون اهلیّت و صلاحیّت قضاوتی بکند و آنرا هم حکم خدا بخواند، که دراینصورت روشن است که

(بابُ الاتّفاقِ عَلىٰ عَدْلَيْنِ في الحُكُومَةِ)

٣٢٣٢ــ رُوِيَ عَنْ داودَ بنِ الحُصَيْنِ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلَيْنِ اتَّفَقا على عَدْلَيْنِ جَعَلاهُما بَيْنَهُما في حُكْمٍ وَقَعَ بَيْنَهُما فيهِ خِلافٌ فَرَضِيا بِالعَدْلَيْنِ، فَاخْتَلَفَ العَدْلانِ بَيْنَهُما، عَلىٰ قَوْلِ أَيِّهِما يُمْضَى الحُكْمُ؟ قالَ: يُنْظَرُ إِلى أَفْقَهِهِما وَأَعْلَمِهِما بِأَحاديثِنا وَأَوْرَعِهِما فَيُنْفَذُ حُكْمُهُ، وَلا يُلْتَفَتُ إِلَى الآخَرِ».

٣٢٣٣ــ وَ رَوىٰ داودُ بْنُ الحُصَيْنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «قالَ: قُلْتُ: في رَجُلَيْنِ اخْتارَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما رَجُلاً فَرَضِيا أَنْ يَكُونا النّاظِرَيْنِ في حَقِّهِما، فَاخْتَلَفا فيما حَكَما وَكِلاهُما اخْتَلَفا في حَديثِنا، قالَ: الحُكْمُ ما حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُما وَأَفْقَهُهُما وَأَصْدَقُهُما في الحَديثِ وَأَوْرَعُهُما، وَلا

اگر خلافی انجام دهد شخصِ قاضی مسئوول است و جریمه‌اش را هم خود باید بپردازد].

(درصورتیکه طرفین دعوا دوتن را حاکم قرار دهند)

٣٢٣٢ــ داودبن حصین از امام صادق علیه‌السّلام پرسید: که اگر طرفین دعوی دوتن را حاکم قرار دهند و به حکم آنها راضی باشند، امّا حکمین که هر دو آنها عادلند در تعیین حکم اختلاف کنند باید بقول کدامیک عمل کرد؟ امام فرمود: باید دید کدامیک در فقه استادتر و دلائلش کافی و کاملتر است و با احادیث ما آشناتر و ترسش از خدا بیش از دیگران است، حکم او را جاری ساخته و حکم آن دیگر را بحساب آورده نشود.

٣٢٣٣ــ و باز داودبن حصین از عمربن حنظلة از امام صادق علیه‌السّلام روایت کرده که سئوال کردم: در مورد دوتن که اختلافی داشتند و هر کدام شخصی را برای داوری تعیین کردند و هر دو راضی شدند که بحکم آندو، تن در دهند، امّا آندو حاکم در بیان حُکم و در حدیث مأثور از طریق ما اختلاف کردند حضرت فرمود: حکم آنست که عادلترین و فقیه‌ترین و راستگوترین آنها در حدیث و پارساترین

يُلْتَفتُ إلى ما يَحْكُمُ بِهِ الآخَرُ.

قالَ: قُلْتُ: فَإنَّهُما عَدْلانِ مَرْضِيّانِ عِنْدَ أَصْحابِنا لَيْسَ يَتَفاضَلُ واحِدٌ مِنْهُما عَلىٰ صاحِبِهِ، قالَ: فَقالَ: يُنْظَرُ إلى ما كانَ مِنْ رِوايَتِهِما عَنّا في ذٰلِكَ الَّذي حَكَمٰا بِهِ المُجْمَعَ عَلَيْهِ بَيْنَ أَصْحابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنا وَيُتْرَكُ الشاذُّ الَّذي لَيْسَ بِمَشْهورٍ عِنْدَ أَصْحابِكَ، فَإنَّ المُجْمَعَ عَلَيْهِ حُكْمُنا لا رَيْبَ فيهِ، وَإنَّما الأُمُورُ ثَلاثَةٌ، أَمْرٌ بَيِّنٌ رُشْدُهُ فَمُتَّبَعٌ، وَأَمْرٌ بَيِّنٌ غَيُّهُ فَمُجْتَنَبٌ، وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ حُكْمُهُ إلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ، قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عليه وآله: «حَلالٌ بَيِّنٌ، وَحَرامٌ بَيِّنٌ، وَشُبُهاتٌ بَيْنَ ذٰلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهاتِ نَجىٰ مِنَ المُحَرَّماتِ، وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهاتِ ارْتَكَبَ المُحَرَّماتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُ».

آنها گفته است و بحکم آن دیگر که در این مرتبه نیست اعتنا نباید کرد،

گوید عرض کردم که هردوی آنها عادلند و مورد رضایت اصحاب ما هستند و از حیث فضائل و صفات بر هم برتری ندارند، فرمود: باید دید فتوا و حکم کدام یک مبتنی بر آن خبریست که مورد قبول جماعت اصحاب ما است، بدان عمل کنید، و آن فتوا و حکم که مبتنی بر خبر شاذّ و نادر و کم طرفدار است ، عمل ننمائید. (یعنی بروایت مشهور بین اصحاب عمل کرده غیرمشهور را ترک کنید). زیرا خبر مُجمع علیه (یعنی مشهور فتوایی) بدون شکّ حکم ما است، و جز این نیست که کارها سه دسته هستند: امری است که صحتّش روشن است پس باید پیروی شود ، و امری است که ضلالت و گمراهیش آشکار است که باید ترک شود و امری است که مشکل است (و واضح و روشن نیست) که باید آنرا بخدا واگذاشت. رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: حلال، واضح است و حرام واضح و امّا شبهات مابین ایندو ، پس هر کس شبهات را ترک کند از محرّمات نجات یابد، و هرکس که به امور شبهه ناک دست آلاید خواهی نخواهی مرتکب محرّمات خواهد شد و از راهی که خود ندانند هلاک خواهد گشت.

قُلْتُ: فَإِنْ كانَ الخَبَرانِ عَنْكُمْ مُشْهُورَيْنِ قَدْ رَواهُما الثِّقاتُ عَنْكُمْ؟ قالَ: يُنْظَرُ فَما وافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الكِتابِ وَ السُّنَّةِ وَ خالَفَ العامَّةَ أُخِذَ بِهِ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ وَجَدْنا أَحَدَ الخَبَرَيْنِ مُوافِقاً لِلعامَّةِ و الآخَرَ مُخالِفاً لَها بِأَيِّ الخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ؟ قالَ: بِما يُخالِفُ العامَّةَ فَإِنَّ فيهِ الرَّشادَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَإِن وافَقَهُما الخَبَرانِ جَميعاً؟ قالَ: يُنْظَرُ إِلى ما هُمْ إِلَيْهِ أَمْيَلُ، حُكّامُهُمْ وَ قُضاتُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالآخَرِ.

قُلْتُ: فَإِن وافَقَ حُكّامَهُمْ وَ قُضاتِهُم الخَبَرانِ جَميعاً؟ قالَ: إِذا كانَ كَذٰلِكَ فَأَرْجِه حَتّى تَلْقى إِمامَكَ فَإِنَّ الوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهاتِ خَيْرٌ مِنَ الإِقْتِحامِ فِي الهَلَكاتِ».

* (بابُ آداب القضاء) *

٢٢٣٤ــ قالَ رسولُ الله صَلى الله عليه وآله: «مَنِ ابْتُلِيَ بِالقَضاءِ فَلا يَقْضِيَنَّ

عرض کردم: پس اگر هر دو خبر از طریق شما مشهور بودند و هر دو را ثقات، از شما روایت کرده بودند؟ فرمود: هر کدام که حکمش با ظاهر کتاب خدا موافق بود و با سنّت رسول خدا سازش داشت و مخالف عامّه بود مورد عمل باید قرار گیرد، عرض کردم فدایت شوم یکی از دو خبر را موافق با عامّه (سنیّان) یافتیم و دیگری را مخالف با آنها بکدام خبر تمسّک کنیم، فرمود: بآنکه مخالف عامّه است زیرا راه رشد در آنست.

عرض کردم فدایت شوم اگر هر دو خبر موافق با آنها بود آنگاه چه کنیم؟ حضرت فرمود: باید دید کدام خبر را بیشتر عمل می‌کنند و به آن حکّامشان مایل ترند و قاضی هاشان مورد عمل قرار می دهند آنرا ترک و دیگری را عمل کرد. عرض کردم اگر حکّام و قاضیهاشان بهر دو خبر عمل می‌کنند چه کنیم، فرمود آنوقت است که باید دست بازداری تا با امام خود ملاقات کنی و حکم رابپرسی زیرا توقّف در هنگام برخورد با شبهه ها بهتر است از درافکندن خود در مهلکه ها.

* (باب راه و رسم داوری) *

٣٢٣٤ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هر کس بداوری میان مردم

وَ هُوَ غَضْبانُ».

۲۲۳۵ــ و قالَ الصادِقُ عَلَيه السَّلام: «إذا كانَ الحاكِمُ يَقُولُ لِمَنْ عَنْ يَمينِه وَ لِمَنْ عَنْ يَساره: ما تَقُولُ؟ ما تَرىٰ؟ فَعَلىٰ ذٰلِكَ لَعْنَةُ اللهِ وَ المَلائِكَةِ وَ الناسِ أَجْمَعينَ، أَلّا يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِه وَ يُجْلِسُهُما مَكانَهُ».

۲۲۳۶ــ وَ إِنَّ رَجُلاً نَزَلَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيه السَّلام فَمَكَثَ عِنْدَهُ أَيّاماً ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ في خُكُومَةٍ لَمْ يَذْكُرْها لِعَلِيٍّ عَلَيه السَّلام فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: أَخَصْمٌ أَنْتَ؟ قالَ: نَعَمْ قالَ: تَحَوَّلْ عَنّا فَإِنَّ رَسُولَ الله صَلى الله عليه وآله

مبتلا شد، در حال ناراحتیِ فکر و غضب حکمی صادر نکند.

۲۲۳۵ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: چنانچه قاضی از کسی که در طرف راست یا چپش نشسته نظرخواهی کند پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی را برای خود خریده است، چرا از جای خویش برنمی خیزد (یعنی از کرسی قضا) و آن دو تن را بجای خود نمی نشاند.

شرح: «این خبر دلالت صریح دارد که باید قاضی خود مجتهد باشد زیرا در صورت عدم اجتهاد است که از دیگران استعلام حکم می‌کند، و شکّی نیست که برای فروع همهٔ امور حکم معین کردن امری است غیرممکن و به‌علاوه بر فرض تنصیص (تعیین جزء جزء احکام و فروعش) علم مقلِّد بهمهٔ آنها محال است و مرتّباً اتّفاق می افتد که برای قاضی قضیّه‌ای پیش می آید که نصّی دربارهٔ آن نشنیده، پس واجب است بر او در تمام احوال اعمال‌نظر کند در تطبیق فروع براصول و تفحصّ دربارهٔ دلیل، و کسانی که جواز قضاء مقلِّد را چندان سخت نمی دانند هنوز مبتلا بقضاء نشده‌اند تا نیک بدانند که اشتباه می‌کنند و أدّله‌ای که بدان تمسّک می‌کنند همه در مقام حرف بکار می آید نه عمل».

۲۲۳۶ــ مردی در زمان خلافت امیرالمؤمنین بر ایشان وارد شد و چند روزی میهمان آن حضرت بود، آنگاه دعوائی با کسی عنوان کرد و از حضرت استعلام حکم نمود درصورتیکه قبلاً یعنی روز اول عنوان نکرده بود، حضرت امیر علیه السّلام فرمود: آیا

نَهٰى أَنْ يُضافَ الخَصْمُ إلّا وَ مَعَهُ خَصْمُهُ».

٣٢٣٧ــ وَ قالَ الصادِقُ عَلَيه السَّلام: مَنْ أَنْصَفَ النّاسَ مِنْ نَفْسِه رَضِيَ به حَكَماً لِغَيْرِه».

٣٢٣٨ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله: إذا تَقاضى إلَيْكَ رَجُلانِ فَلا تَقْضِ لِلأَوَّلِ حَتّى تَسْمَعَ مِنَ الآخَرِ، فَإنَّكَ إذا فَعَلْتَ ذٰلِكَ تَبَيَّنَ لَكَ القَضاءُ، قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: فَما زِلْتُ بَعْدَها قاضِياً، و قالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلى الله عليه وآله: اَللّٰهُمَّ فَهِّمْهُ القَضاءَ».

٣٢٣٩ــ و قالَ أَميرُالمُؤمنينَ عَلَيه السَّلام لِشُرَيْحٍ: «يا شُرَيْحُ لا تُسارَّ أَحَداً في مَجْلِسِكَ وَ إذا غَضِبْتَ فَقُمْ وَلا تَقْضِيَنَّ وَ أَنْتَ غَضْبانُ».

تو با کسی مخاصمه‌ای داری و بشکایت آمده‌ای؟ گفت: آری، حضرت فرمود: از نزد ما برو، زیرا رسول خدا(ص) نهی فرمود از اینکه یکی از طرفین دعوی بدون حضور دیگری میهمانِ قاضی باشد.

٣٢٣٧ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس بین خود و دیگران انصاف ورزد محتاج به داوری دیگری نخواهد بود. (زیرا که او خود داورِ خویش است).

٣٢٣٨ــ و از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل شده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرموده‌اند: هرگاه دو تن از تو تقاضای داوری کردند عجله در قضاوت مکن تا از آن دیگری هم مطالبش را بشنوی، پس هرگاه چنین کردی (بحرف هر دو متخاصم گوش کردی) آنگاه مطلب برای تو روشن می‌شود و می‌دانی که باید چه حکمی بکنی، امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: پس از این دستور کار داوری بر من بسیار آسان شد و امری بر من در این خصوص مشکل نمی‌نمود، و رسول خدا صلّی الله علیه وآله برای او دعا کرد و عرض کرد: بارالها، امر قضاوت را بر وی آسان ساز و وی را بر فروعاتش آگاه کن.

٣٢٣٩ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام به شُریح قاضی فرمود: ای شریح در مجلس قضا با کسی زیرگوشی سخن مگو، هرگاه از جهتی ناراحت شدی و به غضب آمدی از

۳۲٤۰ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «قَضىٰ رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله أَنْ يُقَدَّمَ صاحِبُ اليَمينِ فِي المَجْلِسِ بِالكَلامِ».

۳۲٤۱ــ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «إِذا تَقَدَّمْتَ مَعَ خَصْمٍ إِلىٰ والٍ أَوْ إِلىٰ قاضٍ فَكُنْ عَنْ يَمينِه ــيَعْني عَنْ يَمينِ الخَصْمِ ــ».

۳۲٤۲ــ و قالَ النَبِيُّ صَلى الله عليه وآله: «مَنِ ابْتُلِيَ بِالقَضاءِ فَلْيُساوِ بَيْنَهُمْ فِي الإِشارَةِ و النَّظَرِ فِي المَجْلِسِ».

۳۲٤۳ــ و قالَ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام لِشُرَيْحٍ: «يا شُرَيْحُ انْظُرْ إِلى أَهْلِ الْمَعكِ وَ المَطَلِ وَ الاضْطِهادِ، وَمَنْ يَدْفَعُ النّاسَ مِنْ أَهْلِ المَقْدُرَةِ وَ اليَسارِ، وَمَنْ يُدْلي بِأَمْوالِ المُسْلِمينَ إِلَى الحُكّامِ فَخُذْ لِلنّاسِ بِحُقُوقِهِمْ مِنْهُمْ وَبِعِ العِقارَ

جای برخیز و در حال غضب و خشم داوری مکن.

۳۲٤۰ــ محمّدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله چنین دستور داد که از دو تن متخاصم ابتدا آنکه در جانب راست مجلس قضا نشسته شروع به سخن کند و ادعای خود را بازگوید.

۳۲٤۱ــ حسن بن محبوب از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: چون با طرف مرافعه خود بر حاکم یا قاضی وارد می شدی تو در سمت راست خصمت قرار گیر.

۳۲٤۲ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هر کس متصدی امر قضا و داوری میان دو تن می شود باید در اشاره و نظر کردن به هر دو طرف متخاصم یکسان باشد یعنی برای هیچیک خصوصیتی در نشست و برخاست و تعارفات، فوق دیگری قائل نباشد.

۳۲٤۳ــ و امیرالمؤمنین علیه السّلام به شریح فرمود: ای شریح بنگر کسانی که با داشتن تمکّن در پرداخت بدهی تعلّل می ورزند و وقت گذرانی و مماطله می نمایند و

وَ الدِّيارَ فَإنّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عليه وآله يَقُولُ: مَطَلُ المُسْلِمِ المُوسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مالٌ وَلا عِقارٌ وَلا دارٌ فَلا سَبيلَ عَلَيْهِ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لا يَحْمِلُ النّاسَ عَلَى الحَقِّ إلّا مَنْ وَزَّعَهُمْ عَنِ الباطِلِ، ثُمَّ واسِ بَيْنَ المُسْلِمينَ بِوَجْهِكَ وَمَنْطِقِكَ وَمَجْلِسِكَ حَتّى لا يَطْمَعَ قَريبُكَ في حَيْفِكَ وَلا يَيْأَسَ عَدُوُّكَ مِنْ عَدْلِكَ، وَرُدَّ اليَمينَ عَلَى المُدَّعي مَعَ بَيِّنَةٍ فَإنَّ ذلِكَ أَجْلى لِلْعَمى وَأَثْبَتُ في القَضاءِ، وَاعْلَمْ أَنَّ المُسْلِمينَ عُدُولٌ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ إلّا مَجْلُوداً في حَدٍّ لَمْ

بزور متوسّل شده و امروز و فردا کرده و بدهی خود را نمی پردازند برایشان سخت بگیر و بر آنها که تمکن دارند و نمی دهند یا کسانیکه به حکّام رشوه می دهند تا از پرداخت بدهی سر باز زنند، دار و درخت و اراضی آنها را در معرض فروش قرار ده زیرا من از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود: درصورتیکه مسلمانی پرداخت بدهی خود را بتعویق انداخت درصورتیکه آمادگی برای پرداخت داشته باشد این ستم است در حقّ مسلمان طلبکار، و هرکس که تهیدست بود و صاحب مال یا خانه یا اثاثیه ای هم نبود، راهی بر او نیست و باید طلبکار، وی را مهلت دهد تا متمکّن گردد. و فرمود: بدانکه مردم را بر حقّ وادار نمی‌کند مگر آنکه از باطل بازشان دارد. سپس فرمود میان مسلمانان بمساوات عمل کن از جهت خوشروئی و خوشگوئی و همصحبتی تا نزدیکان امید بیجا در تجاوزکاری تو نبندند، و بیگانگان و دشمنان هم از عدل تو مأیوس نشوند، [«وَرُدَّ اليَمينَ عَلَى المُدَّعي مَعَ بَيِّنَةٍ»ردّقسم برمدعی صاحب بیّنه کن این برخلاف مذهب شیعه است و اصل در مذهب ما آنست که مدّعی پس از اقامه بینه مجبور به قسم نیست و شاید این حکم در صورتی باشد که صحّت دلیل مورد تردید باشد، چنانکه جمله بعد که می فرماید: «فإنَّ ذلِكَ أجلى لِلعَمى وَأثْبَتُ فى القَضاءِ» این برای روشن شدن مورد تاریک حکم بهتر و برای اثبات حکم قوی‌تر است، مؤیّد آنست، یا اینکه در جمله سقطی واقع شده مثلاً «وردّ الیمین علی المدعی مع عدم البینه» بوده یعنی با نبودن شاهد]. و بدان که مسلمانان هرکدام نسبت به دیگری عادلند مگر آنکه در مورد حدّی تازیانه خورده و توبه هم ننموده باشد یا آنکس که به شهادت دادن دروغ معروف شده

يَتُبْ مِنْهُ، أَوْ مَعْرُوفاً بِشَهٰادَةِ الزُّورِ، أَوْ ظَنيناً، وَإِيّاكَ وَ الضَّجَرَ وَ التَّأَذّيَ في مَجْلِسِ القَضٰاءِ الّذي أَوْجَبَ اللّهُ تَعٰالىٰ فيهِ الأَجْرَ وَ أَحْسَنَ فيهِ الذُّخْرَ لِمَنْ قَضىٰ بِالحَقِّ، وَاجْعَلْ لِمَنِ ادَّعىٰ شُهُوداً غُيَّباً أَمَداً بَيْنَهُمْ فَإِنْ أَحْضَرَهُمْ أَخَذْتَ لَهُ بِحَقِّهِ وَ إِنْ لَمْ يُحْضِرْهُمْ أَوْجَبْتَ عَلَيْهِ القَضِيَّةَ، وَ إِيّاكَ أَنْ تُنْفِذَ حُكْماً في قِصاصٍ أَوْحَدٍّ مِنْ حُدُودِ النّاسِ أَوْ حَقٍّ مِنْ حُقُوقِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ حَتّىٰ تَعْرِضَ ذٰلِكَ عَلَيَّ، وَ إِيّاكَ أَنْ تَجْلِسَ في مَجْلِسِ القَضاءِ حَتّىٰ تَطْعَمَ شَيْئاً إِنْشاءَ اللهتعالى».

رَوىٰ ذٰلِكَ الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي المِقْدامِ،عَنْ أَبيه، عَنْ سَلَمَةَ ابنِ كُهَيْلٍ، عَنْ أَميرِالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام.

(بابُ ما يَجِبُ الأَخْذ فيه بِظٰاهِرِ الحُكْمِ)

۳۲٤٤ـ في رِوٰايَةِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحمنِ، عَنْ بَعْضِ رِجالِه، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ البَيِّنَةِ إِذا أُقيمَتْ عَلَى الحَقِّ أَيَحِلُّ لِلقٰاضي أَنْ

یا مورد گمان بد است و در موردش سوءظنّ دارند یا متّهم است، و زنهار که از مجلسِ قضا خستگی نشان دهی و خود را ناراحت یابی، همان مجلسی که خداوند متعال برای آن پاداش قرار داده و بهترین ذخیرهٔ آخرت را برای کسی که بحق حکم راند مهیّا ساخته است، و نیز دستور فرمود: برای کسی که شاهدانش غایبند مدّتی معیّن کن تا حاضرشان کند و وقتی حاضر شدند تو خود حقّ را معیّن کرده و بستان و بصاحبش بازگردان و اگر حاضرشان نساخت پس بناچار حکم را برایشان مطابق موازین صادر نمای، بعد امام علیه‌السّلام به شریح تذکر داد که مبادا حکمی در قصاص یا حدّی از حدود مردم و یا حقّی از حقوق الهی به اجرا گذاری جز اینکه قبلاً با من در میان گذاری، و نیز زنهار که با شکم گرسنه در مجلس قضا بنشینی، مگر چیزی بخوری، بیاری خدای متعال.

(در موردی که باید بظاهر حکم کرد)

۳۲٤٤ـ یونس‌بن عبدالرحمن از پاره‌ای از اساتیدش بازگو کرده که از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کردم اگر حقّانیت مطلبی با بیّنه و شهود ثابت شد، آیا قاضی

يَقْضِيَ بِقَوْلِ البَيِّنَةِ؟ فَقالَ: خَمْسَةُ أَشْياءَ يَجِبُ عَلَى النّاسِ الأَخْذُ فيها بِظاهِرِ الحُكْمِ: الوِلاياتُ، وَ المَناكِحُ والذَّبائِحُ، وَ الشَّهاداتُ، والأَنْسابُ، فَإذا كانَ ظاهِرُ الرَّجُلِ ظاهِراً مَأْمُوناً جازَتْ شَهادَتُهُ وَلا يُسْأَلُ عَنْ باطِنِهِ».

(بابُ الحِيَلِ في الأَحْكامِ)

٣٢٤٥ــ في رِوايَةِ النَّضْرِبْنِ سُوَيْدٍيَرْفَعُهُ «أَنَّ رَجُلاً حَلَفَ أَنْ يَزِنَ فيلاً؟ فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عليه وآله: يُدْخِلُ الفيلَ سَفينَةً ثُمَّ يَنْظُرُ إلى مَوْضِعِ مَبْلَغِ الماءِ مِنَ السَّفينَةِ فَيُعْلِمُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُخْرِجُ الفيلَ وَيُلْقي في السَفينَةِ حَديداً أَوْ صُفْراً أَوْ ماشاءَ، فَإذا بَلَغَ المَوْضِعَ الَّذي عَلَّمَ عليه أَخْرَجَهُ وَ وَزَنَهُ».

حقّ دارد که بقول شهود ترتیبِ اثر دهد و حکم را صادر نماید؟ فرمود: پنج چیز است که باید بظاهر آن عمل کنند. ١ــ الولایات (یعنی حقّ ولایت که خدا یا امام برای هر کس و یا ولیّ طفل قرار داده). ٢ــ والمناکح (یعنی مسأله زناشویی که بین مسلمانان مشهور است). ٣ــ ذبایح (یعنی حلال بودن کشتار مسلمان) ٤ــ شهادات (شهادت دادن بعضی از مسلمانان بر بعض دیگر). ٥ــ أنساب (یعنی نسبتِ فرزند به پدر و صاحب فراش مثلاً در ارث)، پس هرگاه ظاهر کسی پاک و مورد اطمینان بود شهادتش در حق دیگری جایز است و لازم نیست از ضمیر و باطنش جستجو نمائید.

(چاره جوئی در فهم حکم)

٣٢٤٥ــ در روایت نضربن سُوَید است که روایت را به معصوم می رساند که فرمود: مردی سوگند یاد کرده بود که فیلی را وزن کند یعنی وزن آنرا معین سازد و نمی دانست چه کند، رسول خدا صلّی الله علیه وآله باو فرمود: فیل را به کشتی ببر و بنگر تا چه مقدار کشتی در آب فرو می رود و محلش را علامت بگذار، بعد فیل را از کشتی بیرون آور و آنقدر آهن یا فلزات دیگر مانند روی در آن بریز تا کشتی به همان اندازه در آب فرو رود آنگاه آن فلزات را بیرون آور و آنرا وزن کن (وزن فیل معلوم خواهد شد).

۳۲٤٦ــ وَ في رِوايَةِ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ غالِبٍ الأَسَدِيِّ رَفَعَ الحَديثَ قالَ «بَيْنَما رَجُلانِ جالِسانِ في زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الخَطّابِ إِذْ مَرَّ بِهِما رَجُلٌ مُقَيَّدٌ، فَقالَ أَحَدُ الرَّجُلَيْنِ: إِنْ لَمْ يَكُنْ في قَيْدِهِ كَذا وَ كَذا فَامْرَأَتُهُ طالِقٌ ثَلاثاً، فَقالَ الآخَرُ: إِنْ كانَ فيهِ كَما قُلْتَ فَامْرَأَتُهُ طالِقٌ ثَلاثاً، فَذَهَبا إِلى مَوْلَى العَبْدِ وَ هُوَ المُقَيَّدُ فَقالا لَهُ: إِنّا حَلَفْنا عَلى كَذا وَ كَذا فَحُلَّ قَيْدَ غُلامِكَ حَتّى نَزِنَه، فَقالَ مَوْلَى العَبْدِ: اِمْرَأَتُهُ طالِقٌ إِنْ حَلَلْتُ قَيْدَ غُلامي، فَارْتَفَعُوا إِلى عُمَرَ فَقَصُّوا عَلَيْهِ القِصَّةَ فَقالَ عُمَرُ: مَوْلاهُ أَحَقُّ بِهِ اِذْهَبُوا بِهِ إِلى عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ لَعَلَّهُ يَكُونُ عِنْدَهُ في هذا شَيْءٌ. فَأَتَوْا عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلام فَقَصُّوا عَلَيْهِ القِصَّةَ، فَقالَ: ما أَهْوَنَ هذا، فَدَعا بِجَفْنَةٍ وَ أَمَرَ بِقَيْدِهِ فَشُدَّ فيهِ خَيْطٌ وَ أَدْخَلَ رِجْلَيْهِ وَ الْقَيْدَ فِي الجَفْنَةِ، ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهِ الماءَ حَتّى امْتَلأَتْ، ثُمَّ قالَ عَلَيهِ السَّلام: ارْفَعُوا القَيْدَ فَرَفَعُوا القَيْدَ حَتّى أُخْرِجَ مِنَ الماءِ

۳۲٤٦ــ در روایت عَمروبن شمر از جعفربن غالب اسدی که بیکی از روات می رساند گوید: دو تن از مسلمانان در زمان عمربن خطاب همینطور که در کنار یکدیگر نشسته بودند مردی از جلویشان ردّ شد که پای دربند زنجیر داشت. یکی از آندو گفت: اگر وزن این زنجیر فلان مقدار نبود زوجه ام سه طلاقه باشد و دیگری نیز گفت: اگر آن مقدار که تو گفتی بود همسر من سه طلاقه باشد، پس هر دو نزد صاحب آن غلام فراری که در زنجیر بود رفتند و قصّهٔ خود را بازگفتند و گفتند: که ما هر دو چنین قسم خوردیم، این زنجیر را از پای غلام باز کن تا آنرا وزن کرده تکلیفمان روشن شود، مولای غلام نیز گفت: زوجه ام مطلّقه باشد اگر این بند از غلام برگیرم، کار دشوار شد و حکایت را نزد خلیفه عمر بردند و چاره خواستند، عمر گفت: اختیار غلام با مولایش باشد حکم را نزد علیّ بن ابی طالب ببرید تا او چه دستور دهد شاید راهی را او در این مسأله بداند، پس نزد علی علیه السّلام آمدند و قضیه را بازگفتند، حضرت فرمود: اینکه بسیار آسانست لاوک (طشت) و ریسمانی بیاورید، چون آوردند، فرمود: ریسمان را در یکی از حلقه های زنجیر کرده، ببندید بعد پای این مرد را با همان زنجیر در لاوک نهاده آب بر آن بریخت تا پر کرد بعد ریسمان را گرفته آهسته با زنجیر از آب

فَلَمّا أُخْرِجَ نَقَصَ الماءُ، ثُمَّ دَعا بِزُبُرِ الحَديدِ فَأَرْسَلَهُ في الماءِ حَتّى تَراجَعَ الماءُ إِلىٰ مَوْضِعِهِ وَ القَيْدُ فِي الماءِ ثُمَّ قالَ: زِنُوا هٰذا الزُّبُرَ فَهُوَ وَزْنُهُ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذا الكِتابِ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ إِنَّما هَدىٰ أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام إِلى مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ لِيُخَلِّصَ بِهِ النّاسَ مِنْ أَحْكامِ مَنْ يُجيزُ الطَّلاقَ بِاليَمينِ.

۳۲٤۷ــ وَ رَوىٰ أَحْمَدُ بْنُ عائِذٍ، عَنْ أَبي سَلَمَةَ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في رَجُلَيْنِ مَمْلُوكَيْنِ مُفَوَّضٍ إِلَيْهِما يَشْتَرِيانِ وَ يَبيعانِ بِأَمْوالِ مَوالِيهِما فَكانَ بَيْنَهُما كَلامٌ فَاقْتَتَلا فَخَرَجَ هٰذا يَعْدُو إِلى مَوْلىٰ هٰذا، وَ هٰذا إِلى مَوْلىٰ هٰذا وَ هُما فِي القُوَّةِ

بیرون کشید و بنگریست آب تا چه حدّ در ظرف پائین آمده است آنوقت وزنهٔ آهنی خواست و در آب لاوک نهاد تا آب به جای اول خود بازگشت (زمانی که قید و زنجیر در آب بود) بعد فرمود وزنه هایی که در آب نهاده اید معیّن کنید که آنمقدار وزن زنجیر خواهد بود.

شیخ صدوق ــ ره ــ مؤلف این کتاب پس از نقل این قضیه گوید: مراد آن حضرت آن بود که راه رهائی از حکم کسانیکه طلاق را به چنین سوگندها جایز می دانند بمردم بیاموزد والّا طلاق به قسم اصلاً باطل بوده است.

شرح: «در مذهب ما طلاق به قسم باطل است و همچنین سه طلاق در یک مجلس و منظور تعیین وزن زنجیر در چنین شرائطی است نه مسألهٔ صحّت طلاق و عدم آن».

۳۲٤۷ــ احمدبن عائذ از ابوسلمه روایت کند: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد که دو مرد مملوک یعنی غلام زرخرید که هر یک از جانب ارباب خود در خرید و فروش اختیار تام داشتند و با مال اربابشان دادوستد می‌کردند میانشان نزاعی رخ داد و کار به زدوخورد کشید پس هر یک بسوی ارباب آن دیگری شتافت و غلامش را خریداری کرد یعنی این، غلام آن یک را و آن، غلام این یک را از صاحبانشان خریدند، و بعد هر یک گریبان دیگری را گرفت و گفت تو غلام منی،

سَواءٌ فَاشْتَرىٰ هٰذا، مِنْ مَوْلىٰ هٰذَا العَبدِ وَ ذَهَبَ هٰذا فَاشْتَرى هٰذا مِنْ مَوْلاٰهُ، وَ جاءَ هٰذا وَ أَخَذَ بِتَلْبيبِ هٰذا وَ أَخَذَ هٰذا بِتَلْبيبِ هٰذا، وَ قالَ كُلٌّ واحِدٍ مِنْهُما لِصاحِبِهِ: أَنْتَ عَبْدي قَدِ اشْتَرَيْتُكَ قالَ: يُحْكَمُ بَيْنَهُما مِنْ حَيْثُ افْتَرَقا فَيُذْرَعُ الطَّريقُ فَأَيُّهُما كانَ أَقْرَبَ فَالَّذي أَخَذَ فيهِ هُوَ الَّذي سَبَقَ الَّذي هُوَ أَبْعَدُ، وَ إِنْ كانا سَواءً فَهُما رَدٌّ عَلىٰ مَواليهِما».

۳۲۴۸ــ وَ في رِوايَةِ إِبْراهيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قالَ: «اسْتَوْدَعَ رَجُلانِ امْرَأَةً وَديعَةً وَ قالا لَها: لا تَدْفَعي إِلى واحِدٍ مِنّا حَتّى نَجْتَمِعَ عِنْدَكِ، ثُمَّ انْطَلَقا فَغابا فَجاءَ أَحَدُهُما إِلَيْها وَ قالَ: أَعْطيني وَديعَتي فَإِنَّ صاحِبي قَدْ ماتَ، فَأَبَتْ حَتّى كَثُرَ اخْتِلافُهُ إِلَيْها ثُمَّ أَعْطَتْهُ، ثُمَّ جاءَ الآخَرُ فَقالَ: هاتي وَديعَتي، قالَتْ: أَخَذَها صاحِبُكَ وَ ذَكَرَ أَنَّكَ قَدْمُتَّ فَارتَفَعا إِلى عُمَرَ فَقالَ لَها عُمَرُ: ما أَراكِ إِلّا وَ قَدْ ضَمِنْتِ؟ فَقالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلِيّاً عَلَيه السَّلامُ بَيْني وَ بَيْنَهُ، فَقالَ لَهُ: اقْضِ

من تو را از صاحبت خریده‌ام و دیگری نیز همین را گفت و او را زرخریدِ صاحبِ خویش دانست، اکنون تکلیف چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: از آنجائیکه حرکت کرده و بسوی ارباب یکدگر رفته‌اند اندازه گیری کنند هرکدام نزدیکتر بود معلوم است که معاملهٔ او زودتر انجام شده و حکم علیه دیگریست، و چنانچه راه میان هر دو یک اندازه بود هر دو معامله باطل است و هر یک بندهٔ ارباب اوّل خویش خواهد بود.

۳۲۴۸ــ در روایت ابراهیم بن محمّد ثقفی است که گوید: دو مرد نزد بانوئی ودیعه‌ای نهادند و گفتند به هیچیک از ما تنها مده مگر آنکه هر دو با هم باشیم، پس رفتند و غایب شدند و پس از چندی یکی از آن دو آمد و گفت رفیقم از دنیا رفت خواهش می‌کنم ودیعهٔ ما را برگردان، زن نپذیرفت و رفت‌وآمد مرد نزد وی زیاد شد زن ناچار برای دفع شرّ ودیعه را باو داد. پس از آن دیگری پیدا شد و تقاضای ردّ ودیعه کرد، زن گفت: رفیقت آمد و اظهار کرد که تو از دنیا رفته‌ای و آن را گرفت، دادخواهی را نزد عمر بردند. عمر بزن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی نمی‌دهم. زن گفت: علی را بین ما حاکم قرار ده، عمر رو به علی علیه السلاّم کرده و گفت: تو

بَيْنَهُما، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: هٰذِهِ الوَديعَةُ عِنْدَها وَقَدْ أَمَرْتُماها أَلّا تَدْفَعَها إِلى واحِدٍ مِنْكُما حَتّى تَجْتَمِعا عِنْدَها فَأَتَتْني بِصاحِبِكَ وَلَمْ يُضَمِّنْها، وَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: إِنّما أَرادا أَنْ يَذْهَبا بِمالِ المَرْأَةِ».

٣٢٤٩ــ وَرَوىٰ عاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «كانَ لِرَجُلٍ عَلىٰ عَهْدِ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام جارِيَتانِ فَوَلَدَتا جَميعاً في لَيْلَةٍ واحِدَةٍ إِحْداهُما اِبْناً وَالأُخْرىٰ بِنْتاً فَعَمَدَتْ صاحِبَةُ الاِبْنَةِ فَوَضَعَتِ ابْنَتَها في المَهْدِ الَّذي كانَ فيهِ الاِبْنُ وَأَخَذَت ابْنَها، فَقالَتْ صاحِبَةُ الاِبْنَةِ: الاِبْنُ اِبْني، وَقالَتْ صاحِبَةُ الاِبْنِ: الاِبْنُ اِبْني، فَتَحاكَما إِلى أَميرِالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام فَأَمَرَ أَنْ يُوزَنَ لَبَنُهُما، وَقالَ: أَيَّتُهُما كانَتْ أَثْقَلَ لَبَناً فَالاِبْنُ لَها».

میان این دو حکم کن. علی علیه السّلام فرمود: امانت اکنون نزد او موجود است (و بنابر روایت کافی «امانت اکنون نزد من است» یعنی بفرض) ولی شرط شما این بوده که هر دو با هم مراجعه کنید و ودیعه را بستانید اکنون تو تنها هستی برو همراه دوستت بازگرد تا امانت را پس بگیری و الآن او به تو تنها بدهی ندارد و ضامن چیزی نیست. چون مرد مأیوس شد، بیرون رفت. امام علیه السّلام فرمود: در نظر داشتند که مالی از این زن به یغما برند.

٣٢٤٩ــ عاصم بن حمید از محمّد بن قیس از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: در زمان امیرمؤمنان مردی دو کنیز داشت که هر دو حامله بودند و در یکشب زائیدند یکی پسر آورد و دیگری دختر، صاحب دختر، کودک خویش را با پسر آن دیگر عوض کرد و در گهوارهٔ او خوابانید و پسر را بجای دختر خود ببُرد. سپس آنکه دختر زائیده بود ادعا کرد که فرزند من پسر بوده و کودک از آن من است و مادر پسر هم ادعا می‌کرد پسر مال من است و قضاوت را نزد علی علیه السّلام بردند، حضرت فرمود: مقدار شیر هر بار هر کدام را وزن کنند، هر کدام از حیث وزن سنگینتر بود پسر از آن اوست.

۳۲۵۰ــ وَ قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «ضَرَبَ رَجُلٌ رَجُلاً في هامَتِه عَلىٰ عَهْدِ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام فَادَّعَى المَضْرُوبُ أَنَّهُ لا يُبْصِرُ بِعَيْنَيْهِ شَيْئاً، وَ أَنَّهُ لا يَشُمُّ رائِحَةً، وَ أَنَّهُ قَدْ خَرِسَ فَلا يَنْطِقُ فَقالَ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: إِنْ كانَ صادِقاً فَقَدْ وَجَبَتْ لَهُ ثَلاثُ دِياتِ النَّفْسِ، فَقيلَ لَهُ: وَ كَيْفَ يَسْتَبينُ ذٰلِكَ مِنْهُ يا أَميرالمُؤْمِنينَ حَتّى نَعْلَمَ أَنَّهُ صادِقٌ؟ فَقالَ: أَمّا ما ادَّعاهُ في عَيْنَيْهِ وَ أَنَّهُ لا يُبْصِرُ بِهِما فَإِنَّهُ يَسْتَبينُ ذٰلِكَ بِأَنْ يُقالَ لَهُ: ارْفَعْ عَيْنَيْكَ إِلى عَيْنِ الشَّمْسِ فَإِنْ كانَ صَحيحاً لَمْ يَتَمالَكْ إِلّا أَنْ يُغْمِضَ عَيْنَيْهِ وَ إِنْ كانَ صادِقاً لَمْ يُبْصِرْ بِهِما وَ بَقِيَتْ عَيْناهُ مَفْتُوحَتَيْنِ، وَ أَمّا ما ادَّعاه في خَياشيمِه وَ أَنَّهُ لا يَشُمُّ رائِحَةً فَإِنَّهُ يَسْتَبينُ ذٰلِكَ بِحُراقٍ يُدْنىٰ مِنْ أَنْفِه فَإِنْ كانَ صَحيحاً وَصَلَتْ رائِحَةُ الحُراقِ إِلى دِماغِه وَ دَمَعَتْ عَيْناهُ وَنَحىٰ بِرَأْسِه، وَ أَمّا ما ادَّعاه في لِسانِه مِنَ الخَرَسِ وَ أَنَّهُ لا يَنْطِقُ فَإِنَّه يَسْتَبينُ ذٰلِكَ بِإِبْرَةٍ تُضْرَبُ عَلىٰ لِسانِه فَإِنْ كانَ يَنْطِقُ خَرَجَ الدَّمُ أَحْمَرَ، وَ إِنْ كانَ لا يَنْطِقُ خَرَجَ

۳۲۵۰ــ از امام باقر علیه‌السّلام روایت شده که فرمود: مردی در زمان امیرالمؤمنین بر سر شخصی کوبید و مرد مزبور ادّعا کرد که بینائی‌اش را از دست داده است و بوئی را نیز نمی‌شنود و زبانش هم از کار افتاده است و قدرت سخن گفتن نیز ندارد، امیرالمؤمنین فرمود: اگر راست بگوید باید سه بار دیه تمام بدو داده شود. پرسیدند از کجا روشن کنیم که او راستگو است یا خلاف می‌گوید؟ حضرت فرمود: اما اینکه ادعا می‌کندنمی بیند باین صورت مشخص می‌شود که باو بگوئید بخورشید بنگرد، اگر چشمانش سالم باشد نخواهد توانست به چشمهٔ خورشید بنگرد مگر اینکه مرتّب چشمانش برهم می‌خورد و چنانچه راست بگوید چشمانش بدون هیچگونه برهم خوردن به چشمهٔ خورشید باز خواهد ماند، و اما اینکه ادعا کرده که بوئی نمی‌شنود سوختهٔ چخماق به بینی او نزدیک سازند چنانچه سالم باشد بوی سوختگی بدماغ او خواهد رسید و چشمانش اشک‌آلود خواهد گشت و سر خود را بناچار بسوئی خواهد کشید، و اینکه گوید زبانش بند آمده و نمی‌تواند سخن بگوید، سوزنی بر زبان او بزنید اگر خون سرخ بیرون جست زبانش سالم است و اگر خون سیاه بیرون آمد

الدَّمُ أَسْوَدَ».

٣٢٥١ــ وَ رَوىٰ سَعْدُ بْنُ طَرِيفٍ عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ: «أُتِيَ عُمَرُ بْنُ الخطّابِ بِجارِيةٍ فَشَهِدَ عَلَيْها شُهُودٌ أَنَّها بَغَتْ، وَ كانَ مِنْ قِصَّتِها أَنَّها كانَتْ يَتيمَةً عِنْدَ رَجُلٍ وَ كانَ لِلرَّجُلِ امْرَأَةٌ وَ كانَ الرَّجُلُ كَثيراً ما يَغيبُ عَنْ أَهْلِهِ فَشَبَّتِ الْيَتيمَةُ، وَ كانَتْ جَميلَةً فَتَخَوَّفَتِ المَرْأَةُ أَنْ يَتَزَوَّجَها زَوْجُها إِذا رَجَعَ إِلى مَنْزِلِهِ فَدَعَتْ بِنِسْوَةٍ مِنْ جيرانِها فَأَمْسَكْنَها ثُمَّ اقْتَضَّتْها بِإِصْبَعِها فَلَمّا قَدِمَ زَوْجُها سَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنِ الْيَتيمَةِ، فَرَمَتْها بِالفاحِشَةِ وَ أَقامَتِ الْبَيِّنَةَ مِنْ جيرانِها عَلىٰ ذٰلِكَ، قالَ: فَرَفَعَ ذٰلِكَ إِلىٰ عُمَرَبْنِ الخَطّابِ فَلَمْ يَدْرِ كَيْفَ يَقْضي في ذٰلِكَ، فَقالَ لِلرَّجُلِ: اِذْهَبْ بِها إِلى عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ، فَأَتَوْا عَلِيّاً وَ قَصُّوا عَلَيْهِ القِصَّةَ، فَقالَ لِامْرَأَةِ الرَّجُلِ: أَلَكِ بَيِّنَةٌ؟ قالَتْ: نَعَمْ هٰؤُلاءِ جيراني يَشْهَدْنَ عَلَيْها بِما أَقُولُ، فَأَخْرَجَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ وَ طَرَحَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ أَمَرَ بِكُلِّ واحِدَةٍ مِنَ الشُّهُودِ، فَأُدْخِلَتْ بَيْتاً ثُمَّ

راست می‌گوید.

٣٢٥١ــ سعدبن طریف از قول اصبغ بن نباته روایت می‌کند که: دخترکی را به نزد عمر آوردند و شاهدان شهادت دادند که وی زنا داده است، و قصّه از اینقرار بود که این دخترک یتیم در خانهٔ مردی که سر پرستی او را پذیرفته بود زندگی می‌کرد که زیاد به مسافرت می رفت، دختر یتیم بزرگ شد و چون زیبا روی بود همسر مرد ترسید که چون شوهرش از سفر بازگردد او را بزنی بگیرد لذا تدبیری اندیشید و زنانی را از همسایگان بمنزل خویش دعوت کرد و دخترک را نگاه‌داشتند تا آن زن با انگشت خویش بکارت دخترک را برداشت، پس هنگامیکه شوهرش از سفر بازگشت از حال دختر پرسید، زن گفت: قصه‌اش اینست که زنا کرده است و همسایگان را شاهد آورد، و این قضیه را به نزد عمربن الخطاب بردند، حکم مسأله برایش روشن نشد لذا به علیّ بن أبی‌طالب ارجاع نمود، او را نزد علی علیه‌السّلام بردند و قصه را بازگفتند، حضرت از همسر آنمرد پرسید: آیا دلیلی بر این مدعا داری؟ زن گفت: آری، همسایگان همه شاهدند، حضرت شمشیر از غلاف بیرون کشید و در مقابل نهاد، آنگاه امر کرد

دَعا بِمِرْأَةِ الرَّجُلِ فَأَدارَها بِكُلِّ وَجْهٍ فَأَبَتْ أَنْ تَزُولَ عَنْ قَوْلِها فَرَدَّها إِلَى البَيْتِ الَّذي كانَتْ فيهِ، ثُمَّ دَعا بِإِحْدَى الشُّهُودِ وَجَثا عَلىٰ رُكْبَتَيْهِ وَقالَ لَها: أَتَعْرِفيني أَنا عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ وَهٰذا سَيْفي وَقَدْ قالَتِ امْرَأَةُ الرَّجُلِ ما قالَتْ وَرَجَعَتْ إِلَى الحَقِّ وَأَعْطَيْتُها الأَمانَ فَاصْدُقيني وَإِلّا مَلأْتُ سَيْفي مِنْكِ، فَالْتَفَتَتِ المَرْأَةُ إِلى عَلِيٍّ فَقالَتْ: يا أَميرالمُؤْمِنينَ الأَمانَ عَلَى الصِّدْقِ؟ فَقالَ لَها عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: فاصْدُقي، فقالَتْ: لا وَاللهِ ما زَنَتِ اليَتيمَةُ وَلٰكِنِ امْرَأَةُ الرَّجُلِ لَمّا رَأَتْ حُسْنَها وَجَمالَها وَهَيْئَتَها خافَتْ فَسادَ زَوْجِها فَسَقَتْها المُسْكِرَ، وَدَعَتْنا فَأَمْسَكْناها فَاقْتَضَّتْها بِإِصْبَعِها، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ أَنا أَوَّلُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الشُّهُودِ إِلّا دانِيالَ ثُمَّ حَدَّ المَرْأَةَ حَدَّ القاذِفِ وَأَلْزَمَها وَمَنْ ساعَدَها عَلى اقْتِضاضِ اليَتيمَةِ

که هر یک از شاهدان را به اطاق جداگانه ببرند، آنوقت عیال مرد را طلبید و از هر دری با وی سخن گفت و زن جز همان حرف اوّل را بازنگفت و هرچه غیر آنرا ردّ کرد، پس حضرت فرمان داد او را به اطاق اوّلش بازگرداندند. بعد یکتن دیگر از شاهدان را طلبید و خود به زانو نشست و رو به شاهد نموده فرمود: آیا مرا می شناسی من علیّ بن أبی‌طالبم و این شمشیر من است؟ همسر آن مرد هرچه بود گفت، و به حقّ بازگشت و من او را امان دادم پس تو هم راست بگوی وإلّا شمشیرم را از خونت رنگین می سازم، زن رو به علی علیه‌السّلام (یا به عمر) کرده گفت: یا أمیرالمؤمنین راست را می‌گویم و امان می طلبم. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: راست بگوی، زن گفت: نه بخدا سوگند این دخترک یتیم کار زشت نکرده است اما زن آن مرد چون جمال و قامت این دختر را دید بر شوهر خود ترسید مبادا به فساد افتد پس دختر را شراب نوشانید و وی را مست ساخت و ما را صدا زد تا او را نگاه‌داریم و خود با انگشت بکارت او را برداشت. سخن که به اینجا رسید علی علیه‌السّلام صدا به تکبیر بلند کرد و دوبار الله‌اکبر گفت و فرمود: من اوّلین کسی هستم که پس از دانیال میان شاهدان جدائی افکندم، سپس زن را حدّ قذف (نسبت ناروای ناموسی به کسی دادن) زد و او و دیگر زنانرا که در این عمل زشت و جنایت شرکت کرده بودند به دادن چهارصد

المَهْرَ لَها أَرْبَعَ مِائَةِ دِرْهَمٍ، وَ فَرَّقَ بَيْنَ المَرْأَةِ وَ زَوْجِها وَ زَوَّجَهُ اليَتيمَةَ، وَ ساقَ عَنْهُ المَهْرَ إِلَيْها مِنْ مالِه.

فَقالَ عُمَرُ بْنُ الخَطّابِ: فَحَدِّثْنا يا أَبَاالحَسَنِ بِحَديثِ دانيالَ النَّبِيِّ عَلَيه السَّلام فقالَ: إِنَّ دانيالَ كانَ غُلاماً يَتيماً لا أَبَ لَهُ وَلا أُمَّ، وَ إِنَّ امْرَأَةً مِنْ بَني إِسْرائيلَ عَجُوزاً ضَمَّتْهُ إِلَيْها وَ رَبَّتْهُ وَ إِنَّ مَلِكاً مِنْ مُلُوكِ بَني إِسْرائيلَ كانَ لَهُ قاضِيانِ، وَ كانَ لَهُ صَديقٌ وَ كانَ رَجُلاً صالِحاً، وَ كانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ جَميلَةٌ وَ كانَ يَأْتي المَلِكَ فَيُحَدِّثُهُ، فَاحتاجَ المَلِكُ إِلى رَجُلٍ يَبْعَثُهُ في بَعْضِ أُمُورِه فَقالَ لِلْقاضِيَيْنِ: اخْتارا لي رَجُلاً أَبْعَثُهُ في بَعْضِ أُموري، فَقالا: فُلانٌ، فَوَجَّهَهُ المَلِكُ، فَقالَ الرَّجُلُ لِلْقاضِيَيْنِ أُوصيكُما بِامْرَأَتي خَيْراً، فَقالا: نَعَمْ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ كانَ القاضِيانِ يَأْتِيانِ بابَ الصَّديقِ فَعَشِقا امْرَأَتَهُ فَراوَداها عن نَفْسِها فَأَبَتْ عَلَيْهِما فَقالا

درهم مهر محکوم و ملزم ساخت، و زن و مرد را از هم جدا کرد، و دخترک را به همسری آن مرد درآورده و از مال مرد برای او مهر قرار داد.

پس عمربن الخطّاب توضیح حدیث دانیال پیغمبر را از حضرتش تقاضا نمود و حضرت فرمود: آری، دانیال کودک یتیمی بود که پدر و مادر نداشت و پیرزنی عجوز کفالت و سر پرستی وی را بعهده گرفت و او را پرورش داد، و از سوی دیگر پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل دو قاضی داشت، و نیز دوستی بسیار صالح و نیکوروش داشت که دارای زوجه‌ای بسیار زیبا بود و گاهگاه نزد پادشاه می آمد و با او صحبت می داشت، تا اینکه پادشاه نیازمند به مردی شد که بتواند در بعضی از جاها امور را به او بسپارد، از اینرو با آن دو تن قاضی این موضوع را در میان گذاشت و از آنها چنین کسی را خواست. آنها هر دو یکزبان همان مرد صالح را معرّفی کردند، پادشاه پذیرفت و مرد صالح را بدان سوی فرستاد مرد در هنگام رفتن هر دو قاضی را بر مواظبت از همسرش سفارش کرد، هر دو پذیرفتند و چون مرد رهسپار مقصد شد هر روز بمنزل آنمرد گذر کرده احوال عیال وی را می پرسیدند و کم کم عشق آن زن در دل آن دو افتاد و با وی در میان نهادند زن إبا کرد و تندی نشان داد، بدو گفتند: اگر امتناع ورزی ما

لَها: إنْ لَمْ تَفْعَلي شَهِدْنا عَلَيْكِ عِنْدَ المَلِكِ بِالزِّنا لِيَرْجُمَكِ، فَقالَتْ: اِفْعَلا ما شِئْتُما فَأَتَيا المَلِكَ، فَشَهِدا عَلَيْها أَنَّها بَغَتْ وَ كانَ لَها ذِكرٌ حَسَنٌ جَميلٌ، فَدَخَلَ المَلِكَ مِنْ ذٰلِكَ أَمْرٌ عَظيمٌ اشْتَدَّ غَمُّهُ وَ كانَ بِها مُعْجَباً فَقالَ لَهُما: إنَّ قَوْلَكُما مَقْبُولٌ فَأَجِّلُوها ثَلاثَةَ أَيّامٍ ثُمَّ ارجمُوها، وَ نادىٰ في مَدينَتِه احْضُروا قَتْلَ فُلانَةَ العابِدَةِ فَإنَّها قَدْ بَغَتْ وَ قَدْ شَهِدَ عَلَيْها القاضِيانِ بِذٰلِكَ فَأَكْثَرَ النّاسُ القَوْلَ في ذٰلِكَ فَقالَ المَلِكُ لِوَزيرِه: ما عِنْدَكَ في هٰذا حيلَةٌ؟ فَقالَ: لا وَاللهِ ما عِنْدي في هٰذا شَيْءٌ.

فَلَمّا كانَ الْيَوْمُ الثّالِثُ رَكِبَ الوَزيرُ وَ هُوَ آخِرُ أَيّامِها، فَإذا هُوَ بِغِلْمانٍ عُراةٍ يَلْعَبُونَ، وَ فيهِمْ دانيالُ فَقالَ دانيالُ: يا مَعْشَرَ الصِّبْيانِ تَعالَوْا حَتّىٰ أَكُونَ أَنَا المَلِكَ وَ تَكُونَ أَنْتَ يا فلانٌ فُلانَةَ العابِدَةَ وَ يَكُونَ فلانٌ وَ فلانٌ القاضِيَيْنِ الشّاهِدَيْنِ عَلَيْها ثُمَّ جَمَعَ تُراباً وَ جَعَلَ سَيْفاً مِنْ قَصَبٍ، ثُمَّ قالَ لِلْغِلْمانِ: خُذُوا بِيَدِ هٰذا فَنَحُّوهُ إلى

علیه تو شهادت بعملِ منافی‌عفّت نزد سلطان خواهیم داد تا حکم رجم و سنگسار تو را صادر نماید، زن گفت: هرچه می خواهید انجام دهید، قاضیان نزد پادشاه رفته شهادت به زناکاری آن زن دادند و او نیز نزد شاه دارای آبرو و حُسن سیرت و رفتار پاک بود، شاه بسیار در فکر فرورفت و اندوهش افزون شد چون بپاکی زن بسیار ایمان داشت بناچار به دو قاضی گفت: کلام شما مورد قبول است لکن سه روز مهلت دهید تا ترتیب رجم و سنگسار او را بدهم، و در شهرش جارچی ندا کرد که مردم برای رجم فلان زن پارسا در فلان روز گردآئید که قاضیان علیه او شهادت بزنای محصنه داده‌اند و حرف در بین مردم منتشر شد و هر کس چیزی می‌گفت، پادشاه با وزیرش در مورد پیدا کردن چاره‌ای برای روشن شدن درستی و نادرستی این موضوع مشورت کرد، وزیر گفت: نه، بخدا سوگند که چاره و حیله‌ای سراغ ندارم. این گذشت تا روز سوم شد و این آخرین روز مهلت بود که وزیر سوار شد و از کوچه‌ها می‌گذشت ناگهان چشمش بکودکانی افتاد که پابرهنه مشغول بازی بودند و دانیال در میان آنها بود و با صدای بلند کودکان را خواند و گفت: بیائید تا من پادشاه شوم و به یکی دیگر گفت: تو آن زن پارسا باش و فلانی و فلانی آن دو قاضی شاهد، آنگاه خاکها را جمع کرد و بلندیی

مَوْضِعِ کَذا ــ وَالوَزیرُ واقِفٌ ــ وَ خُذُوا هٰذا فَنَحُّوهُ إلی مَوْضِعِ کَذا، ثُمَّ دَعا بِأَحَدِهِما فَقالَ: قُلْ حَقّاً فَإنَّکَ إنْ لَمْ تَقُلْ حَقّاً قَتَلْتُکَ، قالَ: نَعَمْ ــ وَالوَزیرُ یَسْمَعُ ــ فَقالَ لَهُ: بِمَ تَشْهَدُ عَلیٰ هٰذِهِ المَرْأَةِ؟ قالَ: أَشْهَدُ أَنَّها زَنَتْ، قالَ: في أَیِّ یَوْمٍ؟ قالَ: في یَوْمِ کَذا وَ کَذا، قالَ: في أَیِّ وَقْتٍ؟ قالَ: في وَقْتِ کَذا وَ کَذا، قالَ: في أَیِّ مَوْضِعٍ؟ قالَ: في مَوْضِعِ کَذا وَ کَذا، قالَ: مَعَ مَنْ؟ قالَ: مَعَ فُلانِ بْنِ فُلانٍ، فَقالَ: رُدُّوا هٰذا إلیٰ مَکانِهِ، وَ هاتُوا الآخَرَ، فَرَدُّوهُ وَ جاؤُوا بِالآخَرِ فَسَأَلَهُ عَنْ ذٰلِکَ فَخالَفَ صاحِبَهُ في القَوْلِ، فَقالَ دانیالُ: اللهُ أَکْبَرُ، اللهُ أَکْبَرُ شَهِدا عَلَیْها بِزُورٍ، ثُمَّ نادیٰ في الغِلْمانِ انَّ القاضِیَیْنِ شَهِدا عَلیٰ فُلانَةَ بِالزُّورِ فَاحْضُرُوا قَتْلَهُما، فَذَهَبَ الوَزیرُ إلی المَلِکِ مُبادِراً فَأَخْبَرَهُ بِالخَبَرِ فَبَعَثَ المَلِکُ إلَی القاضِیَیْنِ فَأَحْضَرَهُما ثُمَّ فَرَّقَ بَیْنَهُما، وَ فَعَلَ بِهِما کَما فَعَلَ دانیالُ بِالغُلامَیْنِ فَاخْتَلَفا کَمَا اخْتَلَفا، فَنادیٰ في

بساخت و از چوب نی شمشیری در دست گرفت و بکودکان گفت: دست این (آنکه قاضی شده) را بگیرید و در گوشه‌ای پنهانش سازید ــ و شخص وزیر اکنون ناظر قضیّه است ــ و باز دستور داد آن قاضی دیگر را هم در جای دیگری پنهان نمودند. آنگاه یکی از آن دو را خواست و گفت: تو باید راست بگوئی و إلّا گردنت را با این شمشیر خواهم زد، گفت: راست خواهم گفت ــ وزیر اکنون مشغول شنیدن است ــ دانیال گفت: به چه شهادت می دهی بر این زن؟ گفت: شهادت می دهم که زنا داده است. گفت: در چه روز؟ جواب داد: در فلان روز و فلان ساعت، پرسید: در کجا؟ گفت: در فلانجا و فلان محلّ، پرسید: با چه کسی؟ گفت: با فلانی پسر فلانی، دستور داد او را به جای خویش بازگردانید و دیگری را حاضر کنید او را به مکان اوّل برده و دیگری را آوردند پس سؤالات را یکی پس از دیگری از این دوّمی نمود و جوابها مخالف هم بود و همه شنیدند و دانیال فریاد زد «الله اکبر، الله اکبر» اینان شهادت بدروغ دادند، سپس دانیال در میان کودکان فریاد زد که: «قاضیان شهادت دروغ دربارهٔ آن زن داده‌اند فردا همه برای سیاست قاضیانِ دروغگو حاضر شوید»، وزیر که این ماجرا را دید خود را به سلطان رسانید و قصّه را از ابتدا تا انتها برای سلطان بازگو

النّاسِ وَ أَمَرَ بِقَتْلِهِما».

۳۲۵۲ـ وَقالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام: «وُجِدَ عَلىٰ عَهْدِ أَميرِالمُؤْمِنينَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ رَجُلٌ مَذْبُوحٌ في خِرْبَةٍ وَ هُناكَ رَجُلٌ بِيَدِه سِكّينٌ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَأُخِذَ لِيُؤْتىٰ بِه أَميرَالمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام فَأَقَرَّ أَنَّهُ قَتَلَهُ، فَاسْتَقْبَلَهُ رَجُلٌ فَقالَ لَهُمْ: خَلّوا عَنْ هٰذا فَأَنَا قاتِلُ صاحِبِكُمْ فَأُخِذَ أَيْضاً وَ أُتِيَ بِه مَعَ صاحِبِهِ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام فَلَمّا دَخَلُوا قَصُّوا عَلَيْهِ القِصَّةَ، فَقالَ لِلأَوَّلِ: ما حَمَلَكَ عَلَى الإِقْرارِ؟ قالَ: يا أَميرَالمُؤْمِنينَ إِنّي رَجُلٌ قَصّابٌ وَقَدْ كُنْتُ ذَبَحْتُ شاةً بِجَنْبِ الخِرْبَةِ فَأَعْجَلَنِي البَوْلُ، فَدَخَلْتُ الخِرْبَةَ وَبِيَدي سِكّينٌ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَأَخَذَني هٰؤُلاءِ وَ قالُوا: أَنْتَ قَتَلْتَ صاحِبَنا، فَقُلْتُ: ما يُغْني عَنيَ الإِنْكارُ شَيْئاً وَ هٰهُنا رَجُلٌ مَذْبُوحٌ وَ أَنَا بِيَدي سِكّينٌ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَأَقْرَرْتُ لَهُمْ أَنّي قَتَلْتُهُ فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام لِلآخَرِ: ما

کرد، پادشاه نیز قاضیان را حاضر ساخت و همانطور آنها را از هم جدا کرد و تک تک باز پرسی نمود و کذب آنها ظاهر شد و امر کرد تا هر دو را بکشتند.

۳۲۵۲ـ امام باقر علیه السّلام فرمود: در زمان حکومت امیر مؤمنان علیه السّلام جسد کشته ای را در خرابه ای یافتند در جایی که مردی با کارد خونین بر بالین او بود وی را دستگیر کردند تا نزد علی علیه السّلام بیاورند و مرد هم گفت: من کشته ام در این هنگام شخص دیگری از راه رسید و گفت: این مرد را رها کنید، قاتلِ این کشته منم، او را هم دستگیر کردند و هر دو را نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آوردند، و تمام قصّه را بازگفتند، حضرت بمرد اوّلی گفت: چه چیز سبب شد که تو اقرار بکشتن او کردی؟ گفت: یاعلی من مردی قصّابم، در کنار خرابه گوسفندی ذبح کردم و به خرابه رفتم تا برای قضای حاجت بول کنم که مصادف با این قضیّه شدم و با در دست داشتن کارد خونین و وضع ظاهرم هیچ چاره ای نداشتم و فایده ای در انکار نمی دیدم. ناچار شدم بگویم کار من است (تا از آزار قبل از اثبات جنایت درامان باشم). حضرت رو به دیگری کرده گفت: تو چه می گوئی؟ جواب داد: من او را کشته ام، حضرت فرمود: داوری را نزد پسرم حسن ببرید تا او چه حکم کند، نزد حضرت مجتبی علیه السّلام

تَقُولُ أَنْتَ؟ قالَ: أَنَا قَتَلْتُهُ يا أَميرَالمُؤْمِنينَ فَقالَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: اِذْهَبُوا إِلى الحَسَنِ ابْني لِيَحْكُمَ بَيْنَكُمْ، فَذَهَبُوا إِلَيْهِ وَقَصُّوا عَلَيْهِ القِصَّةَ فقالَ عَلَيه السَّلام: أَمّا هٰذافَإن كانَ قَدْ قَتَلَ رَجُلاً فَقَدْ أَحْيا هٰذا وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النّاسَ جَميعاً» لَيْسَ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُما شَيْءٌ وَتُخْرَجُ الدِّيَةُ مِنْ بَيْتِ المالِ لِوَرَثَةِ المَقْتُولِ».

۳۲۵۳ــ وَقالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «تُوُفِّيَ رَجُلٌ عَلىٰ عَهْدِ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام وَخَلَّفَ ابْناً وَعَبْداً فَادَّعىٰ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما أَنَّهُ الْإِبْنُ وَأَنَّ الآخَرَعَبْدٌ لَهُ، فَأَتَيا أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام فَتَحاكَما إِلَيْهِ فَأَمَرَ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام أَنْ يَثقُبَ في حائِطِ المَسْجِدِ ثُقْبَيْنِ، ثُمَّ أَمَرَ كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما أَنْ يُدْخِلَ رَأْسَهُ في ثقبٍ ففَعَلا، ثُمَّ قالَ: يا قَنْبَرُ جَرِّدِ السَّيْفَ وَأَسَرَّ إِلَيْهِ لا تَفْعَلْ ما آمُرُكَ بِهِ، ثُمَّ قالَ:

رفته، واقعه را بازگفتند. فرمود: مرد اوّل که گناهی ندارد، امّا قاتل، چون همانطور که یکی را کشته است دیگری را هم از مرگ نجات داده و خداوند هم می فرماید: «مَنْ أحياها فكأنّما أحيَاالنّاس جَميعاً» هر کس کسی را از مرگ نجات دهد مانند آنستکه همهٔ مردم را نجات داده است، پس بر هیچ یک از این دو چیزی نیست و از بیت المال دیهٔ مقتول به أولیاء وی پرداخت شود.

شرح: «البتّه چون طبق قواعد، حقّ قصاص برای ولیّ دَمْ باقی است باید روایت را حمل بر این کرد که ولی دم راضی به دیه شده باشد».

۳۲۵۳ــ و امام باقر علیه السّلام فرمود: «در زمان علی علیه السّلام مردی از دنیا رفت و یک پسر و یک غلام زرخرید از خود باقی گذاشت. پس از مرگ وی هر یک ادّعا کردند که او فرزند و دیگری غلام او می باشد، پس به دادخواهی به نزد علی علیه السّلام شدند، حضرت فرمود: در دیوار مسجد دو سوراخ به اندازهٔ بیرون کردن سر هر یک باز کنند، بعد دستور فرمود هر یک سر خود را از سوراخی بیرون کند، آنگاه به قنبر غلام خود فرمود: شمشیر خود را از غلاف بیرون کش (و آهسته و پنهانی به او گفت: امری که می‌کنم انجام مده) آنگاه فرمان داد: بزن گردن غلام را، غلام پس از

اضْرِبْ عُنُقَ العَبْدِ، قالَ: فَنَحّى العَبْدُ رَأْسَهُ فَأَخَذَهُ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام و قالَ لِلآخَرِ: أَنْتَ الاِبْنُ، وَقَدْ أَعْتَقْتُ هٰذا وَ جَعَلْتُهُ مَوْلًى لَكَ».

۳۲۵٤ـ وَ رَوىٰ عَمْرُو بْنُ ثابِتٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَريفٍ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ: أُتِيَ عُمَرُبْنَ الخَطّابِ بِامْرَأَةٍ تَزَوَّجَها شَيْخٌ فَلَمّا أَنْ واقَعَها ماتَ عَلىٰ بَطْنِها، فَجاءَتْ بِوَلَدٍ فادَّعىٰ بَنُوهُ أَنَّها فَجَرَتْ وَ تَشاهَدُوا عَلَيْها فَأَمَرَ بِها عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ فَمَرُّوا بِها عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيه السَّلام، فَقالَتْ: يَاابْنَ عَمِّ رَسُولِ الله إِنّي مَظْلُومَةٌ وَ هٰذِهِ حُجَّتي، فقالَ: هاتي حُجَّتَكِ، فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كِتاباً فَقَرَأَهُ، فَقالَ: هٰذِهِ المَرْأَةُ تُعْلِمُكُمْ بِيَوْمٍ تَزَوَّجَها وَيَوْمٍ واقَعَها وَ كَيْفَ كانَ جِماعُهُ لَها رُدُّوا المَرْأَةَ، فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ دَعا عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام بِصِبْيانٍ يَلْعَبُونَ أَتْرابٍ وَ فيهِمُ ابْنُها، فَقالَ لَهُمْ: الْعَبُوا، فَلَعِبُوا حَتّى إِذا أَلْهاهُمُ اللَّعِبُ فَصاحَ بِهِمْ فَقامُوا وَ قامَ

شنیدن این کلام فوری سر خود را کشید و بدرون برد و غلام بودنش ثابت گشت، پس حضرت امیر علیه السّلام به پسر فرمود من از ریختن خون این مرد گذشتم و این غلام را بتو بخشیدم.

۳۲۵٤ـ سعدبن طریف (که عامّی می باشد) از اصبغ بن نباته نقل کرده که زنی را نزد عمر آوردند که با پیرمردی ازدواج کرده بود و پیرمرد هنگام همبستری، روی سینه زن جان سپرده، و آن زن پس از حمل پسری آورده بود و اولاد مرد متوفّی مدّعی بودند که این پسر اولاد پدر آنها نیست و شاهدانی بر این جریان معرّفی کردند. عمر امر کرد که زن را سنگسار کنند، در راه به امیرالمؤمنین علیه السّلام برخوردند زن به علی علیه السّلام رو کرده گفت: یاعلی بمن ظلم شده و این دلیل منست، حضرت فرمود: آن چیست؟ زن نامه‌ای به حضرت داده آنرا بخواند و فرمود: این زن شما را از روز تزویج و وقت مواقعه و چگونگی همبستری زوجش و همهٔ قضیّه آگاه می‌کند، اکنون او را بازگردانید، چون فردای آنروز شد حضرت آن کودک و سایر همسالانش را گردآورد و دستور داد نشسته بازی کنند و چون گرم بازی شدند صدا زد برخیزید و بایستید همگی برخاسته، ایستادند جز آن کودک که دستهای خود را برزمین نهاد و بکمک دستها

الغُلامُ الَّذي هُوَ ابْنُ المَرْأَةِ مُتَّكِئاً عَلىٰ راٰحَتَيْهِ، فَدَعا بِهِ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام فَوَرَّثَهُ مِنْ أَبيهِ، وَ جَلَدَ إِخْوَتَهُ الْمُفْتَرينَ حَدّاً حَدّاً، فَقالَ لَهُ عُمَرُ، كَيْفَ صَنَعْتَ؟ قالَ: عَرَفْتُ ضَعْفَ الشَّيْخِ في تَكْأَةِ الغُلامِ عَلىٰ راٰحَتَيْهِ».

٣٢٥٥ــ وَ قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام المَسْجِدَ فَاسْتَقْبَلَهُ شابٌّ وَ هُوَ يَبْكي وَ حَوْلَهُ قَوْمٌ يُسْكِتُونَهُ، فقالَ عَلَيه السَّلام: ما أَبْكاكَ؟ فقالَ: يا أَميرالمُؤْمِنينَ إِنَّ شُرَيْحاً قَضىٰ عَلَيَّ بِقَضِيَّةٍ ما أَدْري ما هِيَ إِنَّ هٰؤُلاءِ النَّفَرَ خَرَجُوا بِأَبي مَعَهُمْ في سَفَرِهِمْ فَرَجَعُوا وَ لَمْ يَرْجِعْ أَبي فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ، فَقالُوا: ماتَ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ مالِهِ فَقالُوا: ما تَرَكَ مالاً فَقَدَّمْتُهُمْ إِلىٰ شُرَيْحٍ فَاسْتَحْلَفَهُمْ، وَ قَدْ عَلِمْتُ يا أَميرَالمُؤْمِنينَ أَنَّ أَبي خَرَجَ وَ مَعَهُ مالٌ كَثيرٌ، فَقالَ لَهُمْ أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: ارْجِعُوا فَرَدُّ وهُمْ جَميعاً وَ الفَتىٰ مَعَهُمْ إِلىٰ شُرَيْحٍ، فَقالَ لَهُ: يا شُرَيْحُ كَيْفَ قَضَيْتَ بَيْنَ هٰؤُلاءِ؟ فَقالَ، يا أَميرَالمُؤْمِنينَ ادَّعىٰ هٰذا الغُلامُ عَلىٰ هٰؤُلاءِ النَّفَرِ

برخاست. پس حضرت اقوامش را خواست و او را جزءِ وارثان نمود و برادران او را که افترا به آن زن زده بودن حدّ مفتری زد، پس عمر پرسید: شما از کجا این مطلب را دانستید و این کار را کردید؟ فرمود: ضعف پدر را در برخاستن کودکش از زمین بکمک دستهایش، دیدم و شناختم.

شرح: «البتّه عمل امیرالمؤمنین علیه السّلام برای آن بود که راهی برای سقوط حکم پیدا کند و آن شبهه ای بود که از جهت ضعف آن فرزند بدست آورد تا قول او را با اعتبار خارجی تقویت کند و ایجاد شبهه نماید».

٣٢٥٥ــ و از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: علی علیه السّلام وارد مسجد شد، با جوانی روبرو شد که در حال گریستن بود و عدّه ای او را ساکت می‌کردند، حضرت پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: یاعلی، شریح قاضی حکمی کرده که من نمی دانم با آن چه کنم؟ پدر من با جماعتی به سفر رفت و همگی آنها سالم از سفر بازگشتند و پدرم بازنگشت، من سراغ پدرم را از آنها گرفتم گفتند: در راه فوت کرد، از اموالش پرسیدم گفتند: چیزی باقی نگذاشت، من آنها را نزد شریح بردم شریح

أَنَّهُمْ خَرَجُوا في سَفَرٍ وَ أَبُوهُ مَعَهُمْ فَرَجَعُوا وَ لَمْ يَرْجِعْ أَبُوهُ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ فَقالُوا: ماتَ، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ مالِهِ فَقالُوا: ما خَلَّفَ شَيْئاً، فَقُلْتُ لِلْفَتىٰ: هَلْ لَكَ بَيِّنَةٌ عَلىٰ ما تَدَّعي؟ فَقالَ: لا، فَاسْتَحْلَفْتُهُمْ، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام: يا شُرَيْحُ هَيْهاتَ هٰكَذا تَحْكُمُ في مِثْلِ هٰذا، فَقالَ: كَيْفَ هٰذا يا أَميرَالمُؤْمِنينَ؟ فقالَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام: يا شُرَيْحُ وَاللهِ لأَحْكُمَنَّ فيهِمْ بِحُكْمٍ ما حَكَمَ بِهِ خَلْقٌ قَبلي إِلّا داوُدُ النَّبِيُّ عَلَيهِ السَّلام، يا قَنْبَرُ ادْعُ لي شُرْطَةَ الخَميسِ فَدَعاهُمْ فَوَكَّلَ بِهِمْ بِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ رَجُلاً مِنَ الشُّرْطَةِ، ثُمَّ نَظَرَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام إِلَى وُجُوهِهِمْ، فَقالَ: ما ذا تَقُولُونَ؟ أَتَقُولُونَ إِنّي لا أَعْلَمُ ما صَنَعْتُمْ بِأَبِ هٰذَا الفَتىٰ إِنّي إِذاً لَجاهِلٌ، ثُمَّ قالَ: فَرِّقُوهُمْ وَ غَطُّوا رُؤُوسَهُمْ، فَفُرِّقَ بَيْنَهُمْ وَ أُقيمَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُمْ إِلى أُسْطُوانَةٍ مِنْ أَساطينِ

هم ایشان را قسم داد، همگی قسم یاد کردند و من می دانم که پدرم هنگام رفتن مال بسیاری بهمراه داشت. حضرت فرمود: همه را بازگردانید نزد شریح، در حالیکه جوان هم با آنها بود، حضرت پرسید چگونه میان اینها حکم نمودی؟ جواب داد: یاعلی، این جوان ادّعا کرد که این جماعت با پدرش بسفر رفته و همه بازگشته اند جز پدر او، از آنها سؤال کردم گفتند: از دنیا رفت، از اموالش پرسیدم، گفتند: چیزی باقی نگذاشت، به جوان گفتم تو شاهدی داری یا دلیلی با تو هست که پدرت مالی داشته است؟ گفت: نه، من آنها را قسم دادم همگی قسم خوردند که مالی نداشته است، حضرت(ع) فرمود: هیهات!! در چنین قضیّه ای اینطور حکم می‌کنند؟ شریح پرسید: پس چگونه باید حکم کرد؟ حضرت فرمود: من به‌زودی حکمی می‌کنم میان آنان که تاکنون جز داود پیغمبر(ع) چنان حکمی نکرده باشد، بعد فرمود: ای قنبر مأمورین مخصوص را خبر کن و هر یک از این افراد را به یکی از آنها بسپار. قنبر فرمان را اجرا و بر هر یکتن از آنان یک مأمور مسلّح گماشت. سپس حضرت رو به آنان کرده فرمود: چه می‌گوئید؟ آیا فکر می‌کنید من نمی دانم با پدر این جوان چه کرده‌اید؟ اگر چنین باشد که من سخت کوتاه‌فکر خواهم بود، آنگاه فرمود: آنها را از یکدیگر جدا کنید و چشمانشان را ببندید همین کار را کردند و هر یک را در پشت و یا کناریکی از ستونهای مسجد نگه‌داشتند

المَسْجِدِ وَ رُؤُوسُهُمْ مُغَطّاةٌ بِثِيابِهِمْ، ثُمَّ دَعا بِعُبَيْدِاللهِ بْنِ أَبي رافِعٍ كاتِبِه، فَقالَ: هاتِ صَحيفَةً وَ دَواةً، وَ جَلَسَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام في مَجْلِسِ القَضاءِ، وَ اجْتَمَعَ النّاسُ إِلَيْهِ فَقالَ: إِذا أَنَا كَبَّرْتُ فَكَبِّرُوا، ثُمَّ قالَ لِلنّاسِ: أَفْرِجُوا، ثُمَّ دَعا بِواحِدٍ مِنْهُمْ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِه، ثَمَّ قالَ لِعُبَيْدِاللهِ اكْتُبْ إِقْرارَهُ وَ ما يَقُولُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِالسؤالِ، ثُمَّ قالَ لَهُ: في أَيِّ يَوْمٍ خَرَجْتُمْ مِنْ مَنازِلِكُمْ وَ أَبُو هٰذَا الفَتىٰ مَعَكُمْ؟ فَقالَ الرَّجُلُ: في يَوْمِ كَذا وَ كَذا، فَقالَ: وَ في أَيِّ شَهْرٍ؟ فقالَ: في شَهْرِ كَذا و كَذا، قالَ: وَ إِلىٰ أَيْنَ بَلَغْتُمْ مِنْ سَفَرِكُمْ حينَ ماتَ أَبو هٰذا الفَتىٰ؟ قال: إلى مَوْضِعِ كَذا و كَذا، قال: وَ في أَيِّ مَنْزِلٍ؟ قالَ: في مَنْزِلِ فُلانِ بْنِ فُلانٍ، قالَ: وَ ما كانَ مِنْ مَرَضِه؟ قالَ: كَذا وَ كَذا، قالَ: وَ كَمْ يَوْماً مَرِضَ؟ قالَ: كَذا وَ كَذا يَوْماً، قالَ: فَمَنْ كانَ يُمَرِّضُهُ؟ وَ في أَيِّ يَوْمٍ ماتَ؟ وَ مَنْ غَسَّلَهُ؟ وَ أَيْنَ غَسَّلَهُ؟ وَ مَنْ كَفَّنَهُ؟ وَ بِما كَفَّنْتُمُوهُ؟ وَ مَنْ صَلّى عَلَيْه؟ وَ مَنْ نَزَلَ قَبْرَهُ؟ فَلَمّا سَأَلَهُ عَنْ

و سروصورتشان را با لباسهایشان پوشاندند. آنگاه کاتب خویش عبیدالله بن ابي رافع را طلبید و فرمود: دوات و کاغذی حاضر ساز، و خود در محلّ قضا و کرسی داوری قرار گرفت. مردم در اطرافش گرد آمده بودند. حضرت فرمود: هرگاه من تکبیر گفتم شما هم بگوئید، سپس بمردم فرمود: راه را باز کنید، و بعد یکتن از آنان را صدا زد و در مقابل خود نشاند رویش را باز نمود و به عبیدالله بن أبي رافع گفت: آنچه او اقرار می‌کند بنویس. بعد سؤالات را شروع کرده پرسید: هنگامی که با پدر این جوان از منزل خارج شدید چه روزی بود؟ مرد گفت: در فلان روز و فلان ساعت، فرمود در چه ماهی بود؟، گفت: در فلان ماه، فرمود: تا کجا رسیده بودید که مرگ او فرا رسید؟ گفت: در فلان مکان، فرمود: در کدامین منزل؟ گفت: در خانه فلان‌بن فلان، فرمود: مرضش چه بود؟ جواب داد: فلان بیماری یا درد. فرمود: چند روز مرضش طول کشید؟ گفت: این مدّت. چه کسی پرستاری او را میکرد و در چه روزی مُرد؟ چه کسی او را غسل داد؟ چه کسی او را کفن کرد؟ چه کفنی بر او پوشاندند؟ چه کسی بر او نماز خواند؟ و چه کسی او را در قبر نهاد؟ بعد از شنیدن جواب این سؤالها

جَميعِ ما يُريدُ كَبَّرَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام وَ كَبَّرَ النّاسُ مَعَهُ، فَارْتابَ اُولٰئِكَ البٰاقُونَ وَ لَمْ يَشُكُّوا أَنَّ صاحِبَهُمْ قَدْ أَقَرَّ عَلَيْهِمْ وَ عَلىٰ نَفْسِه، فَأَمَرَ أَنْ يُغَطّىٰ رَأْسُهُ، وَ أَنْ يَنْطَلِقُوا بِه إِلَى الحَبْسِ.

ثُمَّ دَعا بِآخَرَ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ كَشَفَ عَنْ وَجْهِه، ثُمَّ قالَ: كَلاّ زَعَمْتَ أَنّي لا أَعْلَمُ ما صَنَعْتُمْ، فَقالَ: يا أَميرَالمُؤْمِنينَ ما أَنَا إِلاّ واحِدٌ مِنَ القَوْمِ وَ لَقَدْ كُنْتُ كارِهاً لِقَتْلِه فَأَقَرَّ، ثُمَّ دَعا بِواحِدٍ بَعْدَ واحِدٍ فَكُلُّهُمْ يُقِرُّ بِالْقَتْلِ وَ أَخْذِ المالِ، ثُمَّ رَدَّ الَّذي كانَ أَمَرَ بِه إِلَى السِّجْنِ فَأَقَرَّ أَيْضاً فَأَلْزَمَهُمُ المالَ وَ الدَّمَ.

فَقالَ شُرَيْحٌ: يا أَميرَالمُؤْمِنينَ وَ كَيْفَ كانَ حُكْمُ داوُدَ؟ فَقالَ عَلَيه السَّلام: إِنَّ داوُدَ النَّبِيَّ عَلَيه السَّلام مَرَّ بِغِلْمَةٍ يَلْعَبُونَ وَ يُنادُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً: ماتَ الدِّينُ، فَدَعا مِنْهُمْ غُلاماً فَقالَ لَهُ: يا غُلامُ مَا اسْمُكَ؟ قالَ: اسْمي ماتَ الدِّينُ. فقالَ لَهُ داوُدُ

حضرت علی علیه‌السّلام تکبیر گفت و همهٔ حاضران تکبیر گفتند. از این ماجرا همسفران دیگر همه بشکّ افتادند و فکر کردند که آنچه اتّفاق افتاده، رفیقشان همه را گفته و راز آشکار شده است و علیه خود و ایشان اقرار کرده پس حضرت فرمود: سر و روی او را بپوشانید و به بازداشتگاه اوّلش ببرید؛ آنگاه یکی دیگر از آنها را طلبید و در مقابل خود نشانید و روی او را باز کرد، و فرمود: تو فکر می‌کنی که من از ماجرا آگاه نیستم، گفت: یا امیرالمؤمنین من یکی از این جماعت بودم و کشتنش را هم خوش نداشتم، و بدین کلام اقرار کرد. بعد حضرت یکی یکی را خواست و همه اقرار کردند که او را کشته‌اند، سپس حضرت همهٔ مال را گرفت و اوّلین کسی که بازداشت شده بود و اقرار نکرده بود نیز اقرار کرد. خونبهای مقتول و اموالش را از ایشان بستد و بصاحبانش داد.

شریح توضیح قضیّه داود علیه‌السّلام را از حضرت خواست و حضرت(ع) فرمود: داود پیغمبر بکود کانی در راه گذر کرد که به بازی مشغول بودند و بعضی اسم دیگری را «مات‌الدّین» صدا می زد، حضرت داود(ع) آن طفل را که بدین نام خوانده می شد صدا زد و گفت: نام تو چیست؟ گفت: مات‌الدّین، داود پرسید چه کسی بر

عَلَيه السَّلام: مَنْ سَمّاكَ بِهٰذا الاِسْمِ؟ قالَ: اُمّي، فَانْطَلَقَ إلى اُمِّه، فَقالَ: يا امْرَأَةُ ما اسمُ ابْنِكِ هٰذا؟ قالَتْ: ماتَ الدّينُ، فقالَ لها: وَمَنْ سَمّاهُ بِهٰذا الاِسْمِ! قالَتْ: أَبُوهُ، قالَ: وَكَيْفَ كانَ ذٰلِكَ؟ قالَتْ: إنَّ أَباهُ خَرَجَ في سَفَرٍ لَهُ وَمَعَهُ قَوْمٌ وَهٰذا الصَّبِيُّ حَمْلٌ في بَطْني، فَانْصَرَفَ القَومُ وَلَمْ يَنْصَرِفْ زَوْجي، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ فَقالُوا: ماتَ، قُلْتُ: أَيْنَ ماتَرَكَ؟ قالُوا: لَمْ يُخلِفْ مٰالاً، فَقُلْتُ: أَوَصّاكُمْ بِوَصِيَّةٍ؟ قالُوا: نَعَمْ زَعَمَ أَنَّكِ حُبْلىٰ فَمٰا وَلَدْتِ مِنْ وَلَدٍ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثىٰ فَسَمِّيهِ ماتَ الدّينُ فَسَمَّيْتُهُ، فقالَ: أَتَعْرِفينَ القَوْمَ الَّذينَ كانُوا خَرَجُوا مَعَ زَوْجِكِ؟ قالَتْ: نَعَمْ، قالَ: فَأَحْياءٌ هُمْ أَمْ اَمْواتٌ؟ قالَتْ: بَلْ أَحْياءٌ، قالَ: فَانْطَلِقي بِنا إلَيْهِمْ ثُمَّ مَضىٰ مَعَها فَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ مَنٰازِلِهِمْ فَحَكَمَ بَيْنَهُمْ بِهٰذَا الحُكْمِ فَثَبَتَ عَلَيْهِمُ المالَ وَالدَّمَ، ثُمَّ قالَ لِلْمَرْأَةِ: سَمّي ابْنَكِ هٰذا عاشَ الدّينُ.

تو این نام را نهاده است؟ گفت: مادرم، داود به مادرش مراجعه کرده گفت: اسم فرزندت چیست؟ جواب داد: مات الدّین، فرمود: چه کسی این اسم را برای او انتخاب کرده گفت: پدرش، پرسید چرا؟ زن گفت: پدر این کودک در حالیکه من او را حامله بودم با رفقایش بسفر رفت، جماعت برگشتند و پدر این کودک نیامد، و چون جویای حال او شدم گفتند: از دنیا رفت، گفتم: اموالش چه شد؟ گفتند: مالی باقی نگذاشت، پرسیدم آیا وصیّتی کرد؟ گفتند: آری، گمان داشت که آبستن هستی، وصیت کرد چنانچه خدا فرزندی از عیالم بمن داد، به او بگوئید نامش را چه دختر باشد چه پسر «مات الدّین» بگذارد و من نام این فرزند را بنابه وصیّت پدرش مات الدّین نهادم، داود علیه السّلام از زن سؤال کرد: آیا رفقایش را که با او همسفر بودند می شناسی؟ زن گفت: آری، فرمود: مرده اند یا زنده گفت: همه زنده هستند، گفت: مرا نزد آنها ببر، با یکدیگر به پیش آنها رفتند و داود(ع) همهٔ آنها را از خانه هایشان بیرون کشید و چنین حکمی بین آنها جاری نمود، سپس مال و خونبها را گرفته به همسر و فرزند مقتول داد، آنگاه داود علیه السّلام به آن زن فرمود: از این پس فرزندت را عاش الدّین بنام،

ثُمَّ إنَّ الفَتیٰ وَ القَوْمَ اخْتَلَفُوا في مالِ أَبِ الفَتیٰ كَمْ كانَ فَأَخَذَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام خاتَمَهُ وَ جَمَعَ خَواتيمَ عِدَّةٍ، ثُمَّ قالَ: أجيلُوا هٰذِهِ السِّهامَ فَأَيُّكُمْ أَخْرَجَ خاتَمي فَهُوَ الصّادِقُ في دَعْواهُ لِأَنَّهُ سَهْمُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ سَهْمٌ لا يَخيبُ».

۳۲۵۶ــ وَ «قَضیٰ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام فِي امْرَأَةٍ أَتَتْهُ فَقالَتْ: إنَّ زَوْجي وَقَعَ عَلیٰ جارِيَتي بِغَيْرِ إذْني، فَقالَ لِلرَّجُلِ: ما تَقُولُ؟ فَقالَ: ما وَقَعْتُ عَلَيْها إلّا بِإذْنِها، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: إنْ كُنْتِ صادِقَةً رَجَمْناهُ، وَ إنْ كُنْتِ كاذِبَةً ضَرَبْناكِ حَدّاً؟ وَ أُقيمَتِ الصَّلاةُ فَقامَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام يُصَلّي، فَفَكَّرَتِ المَرْأَةُ في نَفْسِها فَلَمْ تَرَ لَها في رَجْمِ زَوْجِها فَرَجاً وَلا في ضَرْبِها الحَدَّ، فَخَرَجَتْ وَلَمْ تَعُدْ وَلَمْ يَسْأَلْ عَنْها أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام».

۳۲۵۷ــ وَ «قَضیٰ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام في رَجُلٍ جاءَ بِهِ رَجُلانِ فَقالا: إنَّ هٰذا سَرَقَ دِرْعاً، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يُناشِدُهُ لَمّا نَظَرَ فِي البَيِّنَةِ وَ جَعَلَ يَقُولُ: وَاللهِ لَوْ كانَ

ولی آن افراد که در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام بودند در تعیین مقدار مال پدر آن جوان با جوان اختلاف کردند، و گویند: امیرالمؤمنین علیه السّلام با قرعه بطرز مخصوصی بمسأله پایان داد.

۳۲۵۶ــ حضرت امیر علیه السّلام درباره زنیکه ادّعا می‌کرد شوهرش با کنیز وی بدون اجازهٔ او همبستری کرده است، از مرد پرسید: چه می‌گوئی؟ مرد گفت: من بدون إذن خود همسرم یعنی صاحب کنیز با او همخوابه نشدم، حضرت بزن گفت: اگر تو راستگو درآمدی شوهرت را رجم و سنگسار خواهیم کرد و اگر دروغگو بودی بتو حدّ مفتری خواهیم زد، در این هنگام اقامهٔ نماز گفته شد و حضرت به نماز ایستاد، زن در نماز فکر کرد که اگر ثابت شود بدون اذن او شوهرش با کنیز همبستر شده، رجم خواهد شد و چاره‌ای جز رجم نیست و اگر دروغش ثابت شود حدّ تازیانه‌اش حتمی است، لذا پس از نماز از مسجد خارج شد و دیگر به امیرالمؤمنین علیه السّلام مراجعه ننمود و حضرت هم از وی نپرسید.

۳۲۵۷ــ دو مرد نزد علی علیه السّلام آمده و شهادت دادند که این مرد زره‌ای

رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله ما قَطَعَ يَدي أَبَداً، قالَ: وَلِمَ؟ قالَ: كانَ يُخْبِرُهُ رَبّي عَزَّوَجَلَّ أَنّي بَرِىءٌ فَيُبَرِّأُني بِبَراءَتي، فَلَمّا رَأى عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام مُناشَدَتَهُ إِيّاهُ دَعَا الشّاهِدَيْنِ، وَقالَ لَهُما: اِتَّقِيَا الله وَلا تَقْطَعا يَدَ الرَّجُلِ ظُلْماً وَناشَدَهُما، ثُمَّ قالَ: لْيَقْطَعْ أَحَدُكُما يَدَهُ وَيُمْسِكِ الآخَرُ يَدَهُ، فَلَمّا تَقَدَّما إِلَى المِصْطَبَةِ لِيَقْطَعا يَدَهُ ضَرَبَا النّاسَ حَتّى اخْتَلَطُوا فَلَمّا اخْتَلَطُوا أَرْسَلاَ الرَّجُلَ في غِمارِ النّاسِ وَفَرّا حَتّى اخْتَلَطا بِالنّاسِ، فَجاءَ الَّذي شَهِدا عَلَيْهِ فقالَ يا أَميرالمُؤْمِنينَ شَهِدَ عَلَيَّ الرَّجُلانِ ظُلْماً فَلَمّا ضَرَبا النّاسَ وَاخْتَلَطُوا أَرْسَلاني وَفَرّا وَلَوْ كانا صادِقَيْنِ لَما فَرّا وَلَمْ يُرْسِلاني، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: مَن يَدُلُّني عَلى هٰذَيْنِ الشّاهِدَيْنِ أُنَكِّلُهُما»؟

(باب الحَجْرِ وَالإِفْلاسِ)

۳۲۵۸ــ رَوَى الأَصْبَغُ بْنُ نَباتَةَ عَنْ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قَضىٰ

دزديده است، مرد لابه كنان قسم ياد مى‌كرد كه اينان دروغ مى‌گويند و شهادتشان درست نيست و پيوسته مى‌گفت: اگر رسول خدا صلّى الله عليه وآله بود من حدّ نمى‌خوردم، و دستم قطع نمى‌شد. حضرت فرمود: چرا؟ مرد گفت: براى اينكه به او وحى مى‌رسيد كه من بى‌تقصير و از اين تهمت مبرّا هستم و مرا كارى نمى‌كرد، حضرت چون قَسَمِ او را ديد دو مرد شاهد را طلبيد و گفت: از خدا بترسيد و دست اين مرد را بناروا قطع نكنيد و آنها را نيز قسم داد، پس فرمود: اكنون يكى از شما دست او رانگهدارد و آن ديگرى دست او را قطع كند. چون آنها در محلّ اجراى حكم بردند مردم ازدحام كردند و درهم ريختند و آن دو شاهد در ميان مردم پنهان شده، فرار كردند. آنگاه مردى كه مورد اتّهام بود بنزد اميرالمؤمنين آمده عرض كرد: اگر اينان راست مى‌گفتند معنى نداشت كه در ميان مردم و ازدحام مرا زها كرده و فرار كنند، حضرت فرمود: هر كس آندو را بيابد و حاضر كند كارى با آنها بكنم كه موجب عبرت ديگران شود.

(ممنوع شدن از مال و ورشكستگى)

۳۲۵۸ــ أصبغ بن نباته گويد: اميرالمؤمنين عليه السّلام فرمان داد تا جوان

أَنْ يُحْجَرَ عَلَى الغُلامِ المُفْسِدِ حَتّى يَعْقِلَ، وَقَضىٰ عَلَيه السَّلام فِي الدَّيْنِ أَنَّه يُحْبَسُ صاحِبُهُ، فَإذا تَبَيَّنَ إفْلاسُهُ وَالحاجَةُ فَيُخَلّى سَبيلُهُ حَتّى يَسْتَفيدَ مالاً، وَقَضىٰ عَلَيه السَّلام فِي الرَّجُلِ يَلْتَوي عَلى غُرَمائِه أَنَّهُ يُحْبَسُ ثُمَّ يَأْمُرُ بِه فَيُقَسِّمُ مالَهُ بَيْنَ غُرَمائِه بِالحِصَصِ فَإنْ أَبىٰ باعَهُ فَقَسَّمَهُ بَيْنَهُمْ».

۳۲۵۹ــ وَسَأَلَ أَبُو أَيُّوبَ الخَزّازُ أَبا عبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يُحيلُ الرَّجُلَ بالمالِ أَيَرْجِعُ عَلَيْهِ؟ قالَ: لا يَرْجِعُ عَلَيْهِ أَبَداً إلّا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَفْلَسَ قَبْلَ ذٰلِكَ».

(بابُ الشَّفاعاتِ فِي الأَحْكام)

۳۲۶۰ــ رَوَى السَّكُونِيُّ بِإسْنادِه: قالَ: قالَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «لا يَشْفَعَنَّ أَحَدُكُمْ في حَدٍّ إذا بَلَغَ الإمامَ فَإنَّهُ لا يَمْلِكُهُ فيما يُشْفَعُ فيهِ، وَما لَمْ يَبْلُغِ

مفسد و غیردرست کاری را از تصرّف در مالش ممنوع کنند تا بعقل آید، و نیز حکم فرمود که در مورد دَیْن بدهکاریکه در دادن بدهی خود تعلّل می‌کند او را زندان کنند تا نداشتن و افلاس یا احتیاجش روشن شود بعد رهایش کنند تا مالی بدست آورد، و نیز دستور فرمود مدیونی را که با طلبکارانش امروز و فردا می‌کند بازداشت نمایند و آنگاه اموالش را بین طلبکارانش تقسیم کنند و اگر راضی نشد بفروشند و طلب دائنین را بپردازند.

۳۲۵۹ــ ابوایّوب گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: مردی که دَیْن (بدهی) خود را به‌عهدهٔ دیگری حواله کرده و او پذیرفته است آیا حق دارد پس از قبول محال‌علیه و محتال (طلبکار) حواله را بازگرداند، فرمود: حق برگشت حواله را ندارد مگر در صورتیکه محال‌علیه قبل از حواله تنگدست و ورشکسته بوده و دائن نمی دانسته است.

(باب شفاعت در احکام)

۳۲۶۰ــ سکونی باسناد خود روایت کند که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی از شما نمی تواند بعد از ثبوتِ جُرمی که موجبِ حدّ است نزد امام از مجرم شفاعت

الإمامَ فَإنَّهُ يَمْلِكُهُ فَاشْفَعْ فيما لَمْ يَبْلُغِ الإمامَ إذا رَأَيْتَ النَّدَمَ، وَاشْفَعْ فيما لَمْ يَبْلُغِ الإمامَ في غَيْرِ الحَدِّ مَعَ رُجُوعِ المَشْفُوعِ لَهُ، وَلا تَشْفَعْ في حَقِّ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ أَوْ غَيْرِهِ إلّا بإذْنِهِ».

(بابُ الحبس بتوجّه الأحكام)

٣٢٦١ــ رَوىٰ صَفْوانُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ عامِرِ بْنِ السَّمْطِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ عليهماالسَّلام «في الرَّجُلِ يَقَعُ عَلىٰ أُخْتِهِ، قالَ: يُضْرَبُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ بَلَغَتْ مِنْهُ ما بَلَغَتْ، فَإنْ عاشَ خُلِّدَ في الحَبْسِ حَتّى يَمُوتَ».

٣٢٦٢ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ بِإسْنادِهِ «أَنَّ أَميرَالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام قالَ في رَجُلٍ أَمَرَ عَبْدَهُ أَنْ يَقْتُلَ رَجُلاً فَقَتَلَهُ، قالَ: هَلْ عَبْدُ الرَّجُلِ إلّا كَسَوْطِهِ وَسَيْفِهِ، فَقُتِلَ السَّيِّدُ وَاسْتُودِعَ العَبْدُ السِّجْنَ».

کند زیرا در صورت ثبوت جرم امام نمی تواند شفاعت را بپذیرد، اما آنچه هنوز نزد شهود (واسطه ها) است و برای امام ثابت نشده اشکال ندارد که شفاعت مجرم بنمائی البتّه درصورتیکه او را پشیمان دیدی و امّا آنچه حدّ شرعی معیّن ندارد مانعی ندارد تا به امام نرسیده شفاعت کنی درحالیکه مُجرِم خود رجوع از جرم کرده باشد و نیز شفاعت دربارهٔ حقّ مسلمان یا غیرمسلمانی مکن مگر با اجازهٔ صاحب حقّ.

(مواردیکه حکم مُجرم زندان می شود)

٣٢٦١ــ صفوان‌بن مهران از عامربن سمط از علی‌بن الحسین علیهماالسّلام روایت کند دربارهٔ مردی که با خواهر خود زنا کرده بود فرمود: حکم آنست که یکضربت با شمشیر آخته بدو زنند تا هر کجا رسید، رسید، اگر احیاناً زنده ماند زندانش اندازند تا مرگش فرارسد.

٣٢٦٢ــ سکونی مسنداً نقل کرده است که امیر مؤمنان علی علیه‌السّلام درباره ٔحکمِ اربابی که بندهٔ خود را بکشتنِ مردی فرمان داده و غلام اجرا کرده بود فرمود: مگر جز اینست که بنده در دست مولای خود چون افزار (شمشیرــشلاق) است یعنی اختیاری ندارد؟ ولذا باید مولیٰ را که فرمان داده کشت و مباشر قتل که غلام

٣٢٦٣ــ وَ «رُفِعَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ إلىٰ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام أمّا واحِدٌ مِنْهُمْ أمْسَكَ رَجُلاً وَ أقْبَلَ الآخَرُ فَقَتَلَهُ، وَ الثّالِثُ فِي الرُّؤْيَةِ يَرٰاهُمْ، فَقَضىٰ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام فِي الَّذي فِي الرُّؤْيَةِ أن تُسْمَلَ عَيْنٰاهُ، وَقَضىٰ فِي الَّذي أمْسَكَ أنْ يُحْبَسَ حَتّىٰ يَمُوتَ كَما أمْسَكَهُ، وَقَضىٰ فِي الَّذي قَتَلَ أنْ يُقْتَلَ».

٣٢٦٤ــ وَ في رِوٰايَةِ حَمّادٍ، عَنْ حَريزٍ أنَّ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لا

بوده زندان ابد کرد.

شرح: «ظاهر این روایت با خبری که اززرارة بن اعین از امام باقر علیه السّلام در تهذیب و کافی نقل شده معارض است زیرا در آن خبر چنین آمده: مردی که دیگری را امر به کشتن شخصی کرده بود، مباشرش را می‌کشند و آمر را بزندان می افکنند تا بمیرد. و برای توجیه خبر سکونی مطالبی گفته اند که در نظر حقیر هیچکدام مبتنی بر اصلِ صحیحی نیست، و آنچه بنظر می رسد سقطی است که در خبر زرارة واقع شده هم در کتاب کافی و هم در کتاب تهذیب و آن لفظ «حُرّاً» بعد از «رَجُلاً» است و اصل در خبرِ زرارة این بوده که «في رجلٍ أمَرَ رَجُلاً حُرّاً بِقَتْلِ رَجُلٍ فَقَتَلَهُ» و در این صورت میان این دو خبر تعارضی دیده نمی شود زیرا در خبر سکونی «أمَرَ عَبدَهُ أنْ يَقْتُلَ رجُلاً فَقَتَلَهُ» بوده است و در این خبر «أمَرَ رَجُلاً حرّاً بِقَتْلِ رَجُلٍ» فرق عبد و آزاد واضح است، و دلیل بر آنچه گفتیم روایت صدوق علیه الرحمه است از زرارة (در باب القود و مبلغ الدیه) که اینطور روایت کرده «في رَجُلٍ أمَرَ رَجُلاً حرّاً أنْ يَقْتُلَ رَجُلاً فَقَتَلَهُ».

٣٢٦٣ــ سکونی گوید: سه تن را نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آوردند که یکی از آنها مردی را نگهداشته بود تا دیگری آنرا بقتل رساند، و سومی نیز نظاره می‌کرده یا مواظب اطراف بوده (دیده‌بانی نموده) است، امیرالمؤمنین علیه السّلام دستور داد: چشمان شخص دیده‌بان را درآورند، و کسی که شخص را برای کشتن نگه داشته،، تا روز مرگش در زندان افکنند (همچنانکه او مقتول را تا دم مرگ نگهداشته بود) و آنرا که مباشر قتل بوده بکشند.

٣٢٦٤ــ در روایت حمّادبن عیسی از حریز است که امام صادق علیه السّلام

يُخَلَّدُ فِي السِّجْنِ إِلّا ثَلاثَةٌ: الَّذي يُمْسِكُ عَلَى المَوْتِ يَحْفَظُهُ حَتّىٰ يُقْتَلُ، وَ المَرْأَةُ الْمُرْتَدَّةُ عَنِ الإِسْلام، وَ السّارِقُ بَعْدَ قَطْعِ اليَدِ وَ الرِّجْلِ».

٣٢٦٥ــ وَ رَوىٰ عَبْدُالله بْنُ سِنانٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «عَلَى الإِمامِ أَنْ يُخْرِجَ المَحْبُوسينَ فِي الدَّيْنِ يَوْمَ الجُمُعَةِ إِلَى الجُمُعَةِ، وَ يَوْمَ العيدِ إِلَى العيدِ، فَيُرْسِلَ مَعَهُمْ، فَإِذا قَضَوُا الصَّلاةَ وَ العيدَ رَدَّهُمْ إِلَى السِّجْنِ».

٣٢٦٦ــ وَفي رِوايَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبي عَبْدِالله البَرْقيِّ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «يَجِبُ عَلَى الإِمامِ أَنْ يَحْبِسَ الفُسّاقَ مِنَ العُلَماءِ وَ الجُهّالَ مِنَ الأَطِبّاءِ، وَ المَفالِيسَ مِنَ الأَكْرِياءِ».

وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «حَبْسُ الإِمامِ بَعْدَ الحَدِّ ظُلْمٌ».

فرمود: جز سه کس را در زندان ابد نگاه ندارند اوّل آنکه مردی را مأمور کرده تا دیگری را بکشد، دوم زنی که مرتّد شده یعنی از اسلام برگشته است، و سوّم دزدی که بعد از بریدن دست و پا در نوبت اوّل و دوّم، برای بار سوّم نیز دزدی کند این هر سه حکمشان حبس أبد است.

٣٢٦٥ــ عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امام مسلمین باید در روز جمعه و روزهای عید فطر و عید قربان زندانیانی را که برای بدهی بزندان افتاده‌اند با مأمورینی برای شرکت در نماز جمعه و عیدین بمصلاّ فرستد و پس از انجام فریضه بزندان بازگرداند.

٣٢٦٦ــ و در روایت احمدبن محمّدبن خالد برقی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: بر امام واجب است که علمای زشتکار و فاسق و طبیبان بی اطّلاع از طبّ و کسانی که مفلس شده‌اند امّا هنوز از این و آن اخّاذی می‌کنند و بر بدهی خود می افزایند (که کارشان نوعی کلاهبرداریست) حبس نماید

و نیز فرمود: ظلم است اگر امام کسی را که حدّ شرعی زده است بزندان افکند.

(بابُ الصُّلْحِ)

٣٢٦٧ــ قالَ رسولُ الله صَلى الله عليه وآله: «البَيِّنَةُ عَلَى المُدَّعي واليَمينُ عَلى المُدَّعىٰ عَلَيْهِ وَ الصُّلْحُ جائِزٌ بَيْنَ المُسْلِمينَ إلّا صُلْحاً أَحَلَّ حَراماً أَوْ حَرَّمَ حَلالاً».

٣٢٦٨ــ وَ رَوَى العَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «قالَ في رَجُلَيْنِ كانَ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُما طَعامٌ عِنْدَ صاحِبِه وَ لا يَدْري كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما كَمْ لَهُ عِنْدَ صاحِبِه، فَقالَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما لِصاحِبِه: لَكَ ما عِنْدَكَ وَلي ما عِنْدي، فَقالَ: لا بَأسَ بِذٰلِكَ إذا تَراضَيا وَ طابَتْ أَنْفُسُهُما».

٣٢٦٩ــ وَ رَوىٰ عَليُّ بْنُ أَبي حَمْزَةَ قالَ: «قُلْتُ لِأَبي الحَسَنِ عَلَيه السَّلام:

(باب صلح)

٣٢٦٧ــ رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: در مرافعات مدّعی باید دلیل داشته باشد و کسی که بر علیه او ادّعا شده قسم بخورد، و هرگونه صُلحی میان مسلمانان جایز است جز صلحی که حرامی را حلال، و حلالی را حرام گرداند.

شرح: «مقصود این است که آن صلح حرام مطلق را حلال ننماید و حلال مطلق را نیز حرام نگرداند، وگرنه چنانچه عقدی سبب حلال شدن پسر و دختری که قبلاً نامحرم بوده‌اند شود صحیح است ولی شراب که مطلقاً حرام است اگرچه نام دیگری رویش بگذارند حلال نخواهد شد یعنی: شرابی را بعنوان سرکه با دیگری صلح کنند جایز نیست».

٣٢٦٨ــ علاء از محمّدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده در مورد دو شخصی که هر یک نزد دیگری گندم داشتند و هیچکدام مبلغ آنرا نمی دانستند، بعد هر یک حقّ خود را بمبلغی که نزد رفیقش داشت با او صلح کرد و یکدیگر را ابراء کردند. حضرت فرمود: اگر هر دو واقعاً راضی باشند و از طیب نفس صلح کنند اشکالی ندارد.

٣٢٦٩ــ علی‌بن حمزه گوید: به امام هفتم علیه السّلام عرض کردم: مردی

رَجُلٌ يَهُودِيٌّ أَوْ نَصْرانِيٌّ كانَتْ لَهُ عِنْدي أَرْبَعَةُ آلافِ دِرْهَمٍ، فَماتَ أَلِيَ أَنْ أُصالِحَ وَرَثَتَهُ وَلا أُعْلِمَهُمْ كَمْ كانَ؟ قالَ: لا يَجُوزُ حَتّىٰ تُخْبِرَهُمْ».

٣٢٧٠ــ وَ رَوىٰ أَبانٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام «فِي الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ دَيْنٌ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً فَيَأْتِيهِ غَرِيمُهُ وَيَقُولُ لَهُ: أُنْقُدْ لي مِنَ الَّذي لي كَذا وَكَذا وَأَضَعَ لَكَ بَقِيَّتَهُ، أَوْ يَقُولُ: أُنْقُدْ لي بَعْضاً وَأَمُدُّ لَكَ فِي الأَجَلِ فيما بَقِيَ، فَقالَ: لا أَرىٰ بِهِ بَأْساً ما لَمْ يَزِدْ عَلىٰ رَأْسِ مالِهِ شَيْئاً يَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمُونَ».

٣٢٧١ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الحَلَبِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «فِي الرَّجُلِ يُعْطىٰ أَقْفِزَةً مِنْ حِنْطَةٍ مَعْلُومَةً يَطْحَنُونَ بِالدَّراهِمِ، فَلَمّا فَرَغَ الطَّحّانُ مِنْ طَحْنِهِ نَقَدَهُ الدَّراهِمَ وَقَفيزاً مِنْهُ وَهُوَ شَيْءٌ قَدِ اصْطَلَحُوا عَلَيْهِ فيما بَيْنَهُمْ قالَ: لا بَأْسَ بِهِ وَإِنْ

یهودی یا مسیحی چهار هزار درهم نزد من داشت و مُرد، آیا من می توانم بدون اینکه از اصل مبلغ به ورثه‌اش اطّلاع بدهم طلب مرد یهودی را با مقداری مال با آنها صلح کنم؟ امام علیه‌السّلام فرمود: جایز نیست مگر اینکه تمام مبلغ بدهیت را به ایشان بگوئی و اگر بکمتر راضی شدند اشکالی ندارد.

٣٢٧٠ــ أبان‌بن عثمان از محمّدبن مسلم از امام باقر علیه‌السّلام روایت کند: مردی بدهی مدّت‌داری به دیگری دارد، طلبکار مراجعه کرده گوید فلان مقدار از طلب مرا نقداً بپرداز و بقیّه را بتو می بخشم، یا اینکه مقداری از طلب مرا نقداً و بقیّه را مدّت طولانی‌تر بپردازد، آیا در این دو صورت اشکالی هست؟ حضرت فرمود: من اشکالی نمی بینم بشرط آنکه به رأس‌المال (سرمایه) چیزی اضافه نکند زیرا خداوند می فرماید: «لَكُم رُؤُوسُ اَمْوالِكُم لا تَظْلِمُونَ وَلا تُظْلَمُونَ» (بقره-آیهٔ ٢٧٩). یعنی: برای شما اصل سرمایهٔ اوّلیه شماست نه شما به کسی ظلم می‌کنید و نه ظلم خواهید شد.

٣٢٧١ــ حلبی گوید: امام صادق علیه‌السّلام دربارهٔ مردی که پیمانه‌ای چند از گندمی برای آسیا کردن بمبلغ معیّنی با آسیابان قرار کرده است و پس از آرد

لَمْ يَكُنْ سٰاعَرَهُ عَلىٰ ذٰلِكَ».

٣٢٧٢ــ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ العَلاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام يَقُولُ: إِنّي كُنْتُ عِنْدَ قاضٍ مِنْ قُضاةِ المَدينَةِ فَأَتاهُ رَجُلانِ فَقالَ أَحَدُهُما: إِنّي اكْتَرَيْتُ مِنْ هٰذا دابَّةً لِيُبَلِّغَني عَلَيْها مِنْ كَذا وَ كَذا إِلىٰ كَذا وَ كَذا فَلَمْ يُبَلِّغْني المَوْضِعَ، فَقالَ القاضِي لِصاحِبِ الدّابَّةِ: بَلَّغْتَهُ إِلَى المَوْضِعِ؟ قالَ: لا قَدْ أَعْيَتْ دابَّتي فَلَمْ تَبْلُغْ، فَقالَ لَهُ القاضِي: لَيْسَ لَكَ كِراءٌ إِذْ لَمْ تُبَلِّغْهُ إِلَى المَوْضِعِ الَّذِي اكْتَرىٰ دَابَّتَكَ إِلَيْهِ، قالَ عَلَيهِ السَّلام: فَدَعَوْتُهُما إِلَيَّ فَقُلْتُ لِلَّذي اكْتَرىٰ: لَيْسَ لَكَ يا عَبْدَالله أَنْ تَذْهَبَ بِكِراءِ دابَّةِ الرَّجُلِ كُلِّه، وَ قُلْتُ لِلآخَرِ: يا عَبْدَالله لَيْسَ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ كِراءَ دابَّتِكَ كُلِّه، وَ لٰكِنِ انْظُرْ قَدْرَ ما بَقِيَ مِنَ المَوْضِعِ وَ قَدْرَ ما رَكِبْتَهُ فَاصْطَلِحا عَلَيْهِ، فَفَعَلا».

٣٢٧٣ــ وَ رَوىٰ مَنْصُورُ بْنُ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدٍ الحَلَبيِّ قالَ: «كُنْتُ قاعِداً

کردن گندمها، وجه را با پیمانه‌ای گندم به همان قیمتی که با هم توافق کرده بودند به آسیابان داده است. فرمود: عیبی ندارد اگر چه آرد را هم قیمت گذاری نکرده باشند.

٣٢٧٢ــ حسن‌بن محبوب از علاء از محمّدبن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم امام باقر علیه‌السّلام فرمود: من روزی نزد یکی از قاضیان مدینه بودم دو مرد به او مراجعه کردند، یکی گفت: من از این شخص چهار پائی برای رفتن بفلان محلّ کرایه کرده بودم و چهار پایش نتوانست مرا بدانجا برساند و واماند، قاضی از صاحب چهار پا سؤال کرد: آیا او را به آنجا که می خواسته نرسانده‌ای؟ گفت: نه، میان راه مرکوب وامانده شد و نتوانست بمقصد برسد، قاضی گفت: حقّ گرفتن کرایه نداری چون آنجا که قرار گذاشتی او را نرسانده‌ای، حضرت می فرماید: من آنکه مال را کرایه کرده بودم طلبیدم و گفتم بر تو جایز نیست حقّ آن مقدار از راه را که تو را برده است بدو ندهی و به دیگری نیز گفتم تو هم حقّ نداری برای آن مقداری که نبرده‌ای طلب اجر کنی و هر دو با هم صلح کردند.

٣٢٧٣ــ محمّدبن علی الحلبی گوید: من نزد قاضی بودم امام باقر علیه‌السّلام

عِنْدَ قاضٍ وَعِنْدَهُ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام جالِسٌ فَأَتاهُ رَجُلانِ فَقالَ أَحَدُهُما: إِنّي تَكارَيْتُ إِبلَ هٰذَا الرَّجُلِ لِيَحْمِلَ لي مَتاعاً إِلىٰ بَعْضِ المَعادِنِ فَاشْتَرَطْتُ أَنْ يُدْخِلَنِي المَعْدِنَ يَوْمَ كَذا وَ كَذا لِأَنَّ بِها سُوقاً أَتَخَوَّفُ أَنْ يَفُوتَني فَإِن احْتَبَسْتُ عَنْ ذٰلِكَ حَطَطْتُ مِنَ الكِراءِ عَنْ كُلِّ يَوْمٍ احْتَبَسْتُهُ كَذا وَ كَذا، وَإِنَّهُ حَبَسَني عَنْ ذٰلِكَ الوَقْتِ كَذا وَ كَذا يَوْماً، فَقالَ القاضي: هٰذا شَرْطٌ فاسِدٌ وَقَدِ كِراهُ، فَلَمّا قامَ الرَّجُلُ أَقْبَلَ إِلَيَّ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام وَ قالَ: شَرْطُهُ هٰذا جائِزٌ ما لَمْ يَحُطَّ بِجَميعِ كِراهُ».

٣٢٧٤ــ وَفي رِوايَةِ عَبْدِالله بْنِ المُغيرَةِ عَنْ غَيْرِ واحِدٍ مِنْ أَصْحابِنا، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلَيْنِ كانَ مَعَهُما دِرْهَمانِ فَقالَ أَحَدُهُما: الدِّرْهَمانِ لي، وَ قالَ الآخَرُ: هُما بَيْني وَ بَيْنَكَ، فَقالَ: أَمَّا الَّذي قالَ: هُما بَيْني وَ بَيْنَكَ فَقَدْ أَقَرَّ بِأَنَّ أَحَدَ الدِّرْهَمَيْنِ لَيْسَ لَهُ وَ أَنَّهُ لِصاحِبِه وَ يُقَسَّمُ الآخَرُ بَيْنَهُما».

هم آنجا بود، دو مرد آمدند و یکی از ایشان اظهار کرد من از این مرد شتر اجاره کرده‌ام تا متاع مرا به یکی از معادن برساند و شرط کرده‌ام که در روز معیّن مرا وارد معدن کند زیرا در آنجا در آنروز بازاری است که می‌توانم متاعم را بفروشم، و چون می‌ترسم در روز معیّن نرسم و بازار از دست برود و زیان ببینم لذا شرط کرده‌ام که اگر تا روز معیّن مرا نرساند برای هر روزی که عقب افتد مقداری از اجرت را کم کنم، و این مرد چندین روز مرا دیر رسانیده است. قاضی گفت: این شرط باطل است و تمام اجرت را باید بپردازی، چون مرد برخاست امام باقر علیه السّلام رو بمن کرده و گفت: شرطش باطل نیست و جایز است مادامیکه همهٔ کرایه را از بین نبرد.

٣٢٧٤ــ عبدالله‌بن مغیره از چند تن از اصحاب ما از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است که: دو مرد دو درهم داشتند یکی می‌گفت هردو از آن منست و دیگری می‌گفت از آن هردوی ماست، حضرت فرمود: امّا آنکه می‌گوید از آن هر دوی ما است خود اقرار کرده که یک درهم از آن او نیست پس درهم دیگر را بین خود تقسیم کنند.

٣٢٧٥– وَ رَوىٰ عَبْدُالله بْنُ مُسْكانَ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ خالِدٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلَيْنِ كانَ لَهُما مالٌ: مِنْهُ بِأَيْديهِما وَ مِنْهُ مُتَفَرِّقٌ عَنْهُما فَاقْتَسَمٰا بِالسَّوِيَّةِ مٰا كانَ في أَيْديهِما وَ ما كانَ غائِباً، فَهَلَكَ نَصيبُ أَحَدِهِما مِمّا كانَ عَنْهُ غائِباً وَ اسْتَوفَى الآخَرُ أَيَرُدُّ عَلىٰ صٰاحِبِه؟ قالَ: نَعَمْ ما يَذْهَبُ بِمالِه».

٣٢٧٦– وَ في رِوايَةِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنْ أَبي جَميلَةَ، عَنْ سِماكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنِ ابنِ طرفة أَنَّ رَجُلَيْنِ ادَّعَيا بَعيراً فَأَقامَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما بَيِّنَةً فَجَعَلَهُ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام بَيْنَهُما».

٣٢٧٧– وَ في رِوايَةِ الحُسَيْنِ بْنِ أَبي العَلاءِ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: «قالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام فِي الرَّجُلِ يَبْضَعُهُ الرَّجُلُ ثَلاثينَ دِرْهَماً في ثَوْبٍ، وَ آخَرُ عِشْرينَ دِرْهَماً في ثَوْبٍ، فَبَعَثَ الثَّوْبَيْنِ وَ لَمْ يَعْرِفْ هٰذا ثَوْبَهُ وَ لاٰ هٰذا ثَوْبَهُ، قالَ:

٣٢٧٥– عبدالله‌بن مسکان از سلیمان‌بن خالد روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کردم از دو مرد که هر دو با هم در مالی شریک بودند مقداری از مال موجود بود و مقداری در دست این و آن، این دو شخص هر دو قسمت را (موجود و غایب) را به‌تساوی میان خود تقسیم کردند، و سهم غایبِ یکی از این شرکاء (آنچه در دست دیگران بود) ضایع شد و از بین رفت، امّا دیگری همه را وصول کرد، آیا باید این شریک ضرر دیگری را از وصولی خود جبران کند و مال از بین رفته نصیب او هم هست؟ فرمود: آری، نباید مال یک نفر از شرکاء فقط از بین برود، آنچه از بین رفته مال او هم بوده است.

٣٢٧٦– ابوجمیله از سماک‌بن حرب از ابن‌طرفه روایت کرده که دو مرد بر یک شتر ادّعا می‌کردند و هر دو بیّنه و شاهد داشتند امیرالمؤمنین علیه‌السّلام (چون صاحب‌ید مشخّص نبود) بین هر دو صلح داد که هر کدام مالک نصف آن باشد. (مراد از صاحب‌ید آن کس است که ما در تصرّف اوست).

٣٢٧٧– حسین‌بن أبي العلاء از اسحاق‌بن عمّار از حضرت صادق علیه‌السّلام روایت کرده که دو نفر مرد یکی سی درهم و دیگری بیست درهم نزد

يُباعُ الثّوْبانِ فَيُعْطىٰ صاحِبُ الثَّلاثينَ ثَلاثَةَ أَخْماسِ الثَّمَنِ، وَالآخَرُ خُمْسَيِ الثَّمَنِ، قالَ: فَقُلْتُ: فَإِنَّ صاحِبَ العِشْرينَ قالَ لِصاحِبِ الثَّلاثينَ: اخْتَرْ أَيَّهُما شِئْتَ؟ قالَ: لَقَدْ أَنْصَفَهُ».

٣٢٧٨ــ وَ في رِوايَةِ السَّكُونيِّ عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَليهِماالسَّلام «في رَجُلٍ اسْتَوْدَعَ رَجُلاً دينارَيْنِ وَاسْتَوْدَعَهُ آخَرُ ديناراً فَضاعَ دينارٌ مِنْهُما، فقال: يُعْطىٰ صاحِبُ الدّينارَيْنِ ديناراً وَيَقْتَسِمانِ الدّينارَ الباقِيَ بَيْنَهُما نِصْفَيْنِ».

٣٢٧٩ــ وَ رُوِيَ عَنْ صَبّاحٍ المُزَنيِّ رَفَعَهُ قالَ: «جاءَ رَجُلانِ إِلى أَميرِالمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام فقالَ أَحَدُهُما: يا أَميرَالمُؤْمِنينَ إِنَّ هٰذا غادّاني فَجِئْتُ أَنَا بِثَلاثَةِ أَرْغِفَةٍ وَجاءَ هُوَ بِخَمْسَةِ أَرْغِفَةٍ فَتَغَدَّيْنا وَمَرَّ بِنا رَجُلٌ فَدَعَوْناهُ إِلَى الغَداءِ فَجاءَ

شخصی فرستادند که برای هر یک لباسی بخرد، آن مرد دو دست لباس خریداری کرد و فرستاد، آن دو تن نشناختند که کدامیک از لباسها از آنِ سی درهمی و کدام از آنِ بیست درهمی است، حضرت فرمود: هر دو لباس را بفروشند و سه پنجم مبلغ را به سی درهمی و دوپنجم را به بیست درهمی دهند، اسحاق بن عمّار گوید: اگر آنکه بیست درهم فرستاده به صاحب سی درهم بگوید: هر کدام لباسها را که تو می خواهی اختیار کن و آن دیگر برای من بماند چطور است؟ فرمود: در این صورت انصاف داده است.

٣٢٧٨ــ سکونی از امام صادق از پدرش علیهماالسّلام نقل کرده که شخصی دو دینار نزد کسی ودیعه نهاد و شخص دیگری یک دینار نزد همانکس به امانت گذاشت و از این دینارها یکی تلف شد. حضرت فرمود: یک دینار به شخص اوّل دهند و از دینار دیگر نیز با او به نصف شریک است.

٣٢٧٩ــ صباح مزنی بسند مرفوع نقل کرده که دو تن نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده یکی از ایشان گفت: یاامیرالمؤمنین، با این مرد در صبحانه هم غذا شدم من سه گِردهٔ نان آوردم و او پنج گرده و با هم مشغول خوردن بودیم که مردی بر ما

فَتَغَدَّى مَعَنا فَلَمّا فَرَغْنا وَهَبَ لَنا ثَمانِيَةَ دَراهِمَ وَمَضىٰ، فَقُلْتُ: يا هٰذا قاسِمْني فَقالَ: لا أَفْعَلُ إلّا عَلىٰ قَدْرِ الحِصَصِ مِنَ الخُبْزِ، قالَ: إذْهَبا فَاصْطَلِحا، قالَ: يا أَميرَالمُؤْمِنينَ إِنَّهُ يَأبىٰ أَنْ يُعْطِيَني إلّا ثَلاثَةَ دَراهِمَ وَيَأْخُذُ هُوَ خَمْسَةَ دَراهِمَ فَاحْمِلْنا عَلَى القَضاءِ، قالَ: فقالَ لَهُ: يا عَبْدَالله أَتَعْلَمُ أَنَّ ثَلاثَةَ أَرْغِفَةٍ تِسْعَةُ أَثْلاثٍ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: وَتَعْلَمُ أَنَّ خَمْسَةَ أَرْغِفَةٍ خَمْسَةَ عَشَرَ ثُلُثاً؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ فَأَكَلْتَ أَنْتَ مِنْ تِسْعَةِ أَثْلاثٍ ثَمانِيَةً وَبَقِيَ لَكَ واحِدٌ، وَأَكَلَ هٰذا مِنْ خَمْسَةَ عَشَرَ ثَمانِيَةً وَبَقِيَ لَهُ سَبْعَةٌ، وَأَكَلَ الضَّيْفُ مِنْ خُبْزِ هٰذا سَبْعَةَ أَثْلاثٍ وَمِنْ خُبْزِكَ هٰذا الثُلُثَ الَّذي بَقِيَ مِنْ خُبْزِكَ، فَأَصابَ كُلُّ واحِدٍ مِنْكُمْ ثَمانِيَةَ أَثْلاثٍ، فَلِهٰذا سَبْعَةُ دَراهِمَ بَدَلَ كُلِّ ثُلُثٍ دِرْهَمٌ، وَلَكَ أَنْتَ لِثُلُثِكَ دِرْهَمٌ، فَخُذْ أَنْتَ دِرْهَماً وَأَعْطِ هٰذا سَبْعَةَ دَراهِمَ».

گذشت، او را به صبحانه دعوت کردیم اجابت نموده با ما مشغول خوردن شد چون فارغ شدیم وی هشت درهم در سفره نهاد و رفت. من برفیقم گفتم با هم نصف می‌کنیم او نپذیرفت و گفت: مطابق سهمیه نانها که داشتیم تقسیم می‌کنیم، حضرت فرمود: بروید و با یکدیگر صلح کنید (یعنی مسألهٔ قابلی نیست). مرد گفت: این مرد حاضر نیست بیش از سه درهم بمن بدهد و می خواهد پنج درهم از آنرا برای خود بردارد، شما میان ما حکم بفرمائید. حضرت فرمود: ای بندهٔ خدا آیا می دانی سه گردهٔ نان اگر هر یک سه قسمت شود نُه قسمت خواهد شد؟ گفت: آری، حضرت فرمود: می دانی پنج گردهٔ نان را هر یک سه قسمت کنیم پانزده قسمت می شود گفت: آری، فرمود پس (رویهم ۲٤ سهم می شود که هر یک هشت سهم خورده‌اید) و تو از نُه قسمت خود هشت سهم خورده‌ای و یک سهم بمیهمان داده‌ای و رفیقت از پانزده سهمش هشت سهم را خود خورده و هفت سهم به میهمان داده است، پس یک درهم سهم توست و هفت درهم سهم رفیقت. یکدرهم تو بردار و هفت درهم به رفیقت ده.

(بابُ العَدالَة)

٣٢٨٠ــ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالله بْنِ أَبي يَعْفُورٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «بِمَ تُعْرَفُ عَدالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ المُسْلِمينَ حَتّىٰ تُقْبَلَ شَهادَتُهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ؟ فَقالَ: أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسَّتْرِ وَالعِفافِ، وَكَفِّ البَطْنِ وَالفَرْجِ وَاليَدِ وَاللِّسانِ وَتُعْرَفُ بِاجْتِنابِ الكَبائِرِ الَّتي أَوْعَدَ الله عَزَّوَجَلَّ عَلَيْها النّارَ مِنْ شُرْبِ الخُمُورِ، وَالزِّنا، وَالرِّبا، وَعُقُوقِ الوالِدَيْنِ، وَالفِرارِ مِنَ الزَّحْفِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ، وَالدَّلالَةُ عَلىٰ ذٰلِكَ كُلِّه أَنْ يَكُونَ ساتِراً لِجَميعِ عُيُوبِه حتّى يَحْرُمَ عَلَى المُسْلِمينَ ماوَراءَ ذٰلِكَ مِنْ عَثَراتِه وَعُيُوبِه وَتَفْتيشِ ماوَراءَ ذٰلِكَ، وَيَجِبَ عَلَيْهِمْ تَزْكِيَتُهُ وَإِظْهارُ عَدالَتِه فِي النّاسِ، وَيَكُونَ مَعَهُ التَّعاهُدُ لِلصَّلَواتِ الخَمْسِ إِذا واظَبَ عَلَيْهِنَّ، وَحِفْظُ مَواقيتِهِنَّ بِحُضُورِ جَماعَةٍ مِنَ المُسْلِمينَ، وَأَنْ لا يَتَخَلَّفَ عَنْ جَماعَتِهِمْ في مُصَلاّهُمْ إِلّا مِنْ عِلَّةٍ فَإِذا كانَ كَذٰلِكَ لازِماً لِمُصَلاّهُ عِنْدَ حُضُورِ الصَّلَواتِ الخَمْسِ، فَإِذا سُئِلَ عَنْهُ في قَبيلَتِه

(باب عدالت)

٣٢٨٠ــ عبدالله بن أبی یعفور گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم عدالتِ شخص، میان مسلمانان با چه میزان شناخته می شود تا قبول شهادتش برلَه و یا علیه آنها جایز باشد؟ فرمود: ظاهر نبودن عیبی که منافی عدالت باشد، و پاکدامنی و خودداری در مقام خوردن و شهوت و دست نیازیدن به مال غیر و نگهداری زبان از ناشایست و نابایست، و اینها همه شناخته می شود بترک کبائریکه خداوند وعدهٔ آتش بدان داده است، مثل شرابخواری و عمل منافی عفّت و رباخواری، و آزار پدر و مادر، و فرار از جبههٔ جنگ بدونِ اذنِ امام، و سایر کارهای مانند اینها، و آنچه بر همهٔ اینها دلیل است آنست که از زشتی ها چنان خود را محفوظ نگهدارد که بر مسلمانان حرام باشد پاره‌ای از لغزشها و اشتباهات را در غیبتش بازگویند و یا از باطنش تفتیش کنند و برآنها واجب باشد که در همه جا از او دفاع کنند یعنی اگر کسی نسبت ناروائی به او داد از حقّش دفاع کنند و عدالتش را بر دیگران گوشزد نمایند، و او را متعهّد به حضور

وَ مَحَلَّتِه قالُوا: ما رَأَيْنا مِنْهُ إلّا خَيْراً، مُواظِباً عَلَى الصَّلَواتِ، مُتَعاهِداً لِأَوْقاتِها في مُصَلاّه، فَإِنَّ ذٰلِكَ يُجيزُ شَهادَتَهُ وَعَدالَتَهُ بَيْنَ المُسْلِمينَ، وَذٰلِكَ أَنَّ الصَّلاةَ سَتْرٌ، وَكَفّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَلَيْسَ يُمْكِنُ الشَّهادَةُ عَلَى الرَّجُلِ بِأَنَّهُ يُصَلّي إذا كانَ لا يَحْضُرُ مُصَلاّهُ وَيَتَعاهَدُ جَماعَةَ المُسْلِمينَ، وَإِنَّما جُعِلَ الجَماعَةُ وَالاجْتِماعُ إِلَى الصَّلاةِ لِكَيْ يُعْرَفَ مَنْ يُصَلّي مِمَّنْ لا يُصَلّي، وَمَنْ يَحْفَظُ مَواقيتَ الصَّلَواتِ مِمَّنْ يُضَيِّعُ، وَلَوْلا ذٰلِكَ لَمْ يُمْكِنْ أَحَدٌ أَنْ يَشْهَدَ عَلىٰ آخَرَ بِصَلاحٍ لِأَنَّ مَنْ لا يُصَلّي لا صَلاحَ لَهُ بَيْنَ المُسْلِمينَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عليه وآله هَمَّ بِأَنْ يُحْرِقَ قَوْماً في مَنازِلِهِمْ لِتَرْكِهِمُ الحُضُورَ لِجَماعَةِ المُسْلِمينَ، وَقَدْ كانَ مِنْهُمْ مَنْ يُصَلّي في بَيْتِه فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ ذٰلِكَ، وَكَيْفَ تُقْبَلُ شَهادَةٌ أَوْ عَدالَةٌ بَيْنَ المُسْلِمينَ مِمَّنْ جَرَى الحُكْمُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَمِنْ

اوّل وقت در جماعت نمازهای پنجگانه ببینند و جز در مواقع عذر، او را از نماز غایب نبینند، و چون مداومت و حضور وی به نمازهای پنجگانه در جماعت دیده شد، وقتی از حال او از همگنان و هم محلّی هایش پرسیده شود خواهند گفت: ما جز خیر و خوبی و صلاح از وی سراغ نداریم، همه وقت مواظب نماز و مراقب اوقات آن است و در مسجد حضور دارد، این چیزها موجب می شود که شهادت و عدالتش میان مسلمانان جایز و ثابت باشد، و این برای آنست که نماز خود ساتری است از زشتکاریها و عیبها و کفّارهٔ گناهان و بزهکاریهاست، آخر چگونه کسی می تواند شهادت دهد به نماز خواندنِ کسی که بمسجد و جماعت حاضر نمی شود و حضور و شرکت در جماعت مسلمانان را متعهّد نیست، و اساساً نماز جماعت برای این آمده تا نمازخوان از تارک الصّلاة معلوم باشد و آنکه مراقب اوقات نمازش هست از آنکه نمازش را ضایع و در غیروقت می خواند معلوم و جدا بشود و چنانچه این نبود از کجا می شد کسی بصلاح و خوبی دیگری شهادت دهد زیرا آنکه نماز با مسلمانان نمی خواند چه خیر و خوبی در اوست، آری رسول خدا وقتی تصمیم گرفت که بر سر کسانی که به نماز جماعت حاضر نمی شدند خانه شان را آتش زند، با اینکه در میان آنها کسانی بودند که نماز می خواندند امّا فرادیٰ و در خانهٔ خود، از آنها قبول نمی کرد، چگونه پذیرفته شود عدالت یا شهادت

رَسُولِه صَلی الله علیه وآله فيهِ الحَرْقُ في جَوْفِ بَيْتِه بِالنّارِ، وَقَدْ كانَ يَقُولُ رَسُولُ الله صَلی الله علیه وآله: لا صَلاةَ لِمَنْ لا يُصَلّي فِي المَسْجِدِ مَعَ المُسْلِمينَ إلّا مِنْ عِلَّةٍ».

(بابُ مَنْ يَجِبُ رَدُّ شَهادَتِهِ وَمَنْ يَجِبُ قَبُولُ شَهادَتِهِ)

۳۲۸۱ـ رُوِيَ عَنْ عُبَيْدِالله بْنِ عَلِيٍّ الحَلَبِيِّ قالَ: «سُئِلَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام عَمّا يُرَدُّ مِنَ الشُّهُودِ؟ فَقالَ: الظَّنينُ وَالمُتَّهَمُ وَالخَصْمُ، قالَ: قُلْتُ: فَالْفاسِقُ وَالخائِنُ؟ قال: هٰذا يَدْخُلُ فِي الظَّنينِ».

۳۲۸۲ـ وَفي حَديثٍ آخَرَ قال: «لا يَجُوزُ شَهادَةُ المُريبِ وَالخَصْمِ

کسی که خداوند و پیامبرش حکم بسوزانیدن خانهٔ او بر سرش کرده‌اند، براستی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله می فرمود: پذیرفته نیست نماز کسی که در مسجد مسلمین بنماز حاضر نشود مگر از جهت مرض یا علّتی دیگر.

(باب آنکه شهادتش ردّ وآنکه شهادتش پذیرفته شود)

۳۲۸۱ـ عبیدالله حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم چه کسانی شهادتشان پذیرفته نیست؟ فرمود: آنکه گمان بد دربارهٔ او برده شود، و آنکه در دینش متّهم باشد، دیگر آنکه در قبول شهادتش نفعی عائدش بشود، و شهادت آنکه میان او و مدّعی علیه یعنی متّهم دشمنی باشد، راوی گوید: سؤال کردم پس فاسق و خائن چه؟ حضرت فرمود: این دو همان کسانی هستند که گمان بد دربارهٔشان برده می شود، و در دینشان متّهمند.

۳۲۸۲ـ در حدیث دیگری (ظاهراً از سماعه است) امام صادق علیه السّلام فرمود: شهادت و گواهی «مریب» آنکه مورد شکّ باشد مثل: غلام نسبت به اربابش، و نیز سائل بکف نسبت به بذل کننده‌اش یا دشمن نسبت به دشمنش یا دافع مغرم مانند شهادت کسی که اگر جرم ثابت شود او هم باید غرامت بدهد مثلاً شهود بگویند که جنایت روز پنج شنبه اتفاق افتاده است و عاقله (کسانی که باید خونبهای قتل خطا را بپردازند) شهادت دهند که در روز جمعه بوده است که این موجب شود دفع غرامت از عاقله بنماید و نیز شهادت اجیران و خدمتکاران و بندگان نسبت به

وَ دافِعِ مَغْرَمٍ أَوْ أَجيرٍ أَوْ شَريكٍ أَوْ مُتَّهَمٍ أَوْتابِعٍ، وَلا تُقْبَلُ شَهادَةُ شارِبِ الخَمْرِ، وَلا شَهادَةُ اللاّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ، وَلا شَهادَةُ المُقامِرِ».

۳۲۸۳ـ وَ رَوىٰ عَلِيُّ بْنُ أَسْباطٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَاالحَسَنِ الرِّضا عَلَيهِ السَّلام عَنْ رِفْقَةٍ كانُوا في طَريقٍ فَقُطِعَ عَلَيْهِمُ الطَّريقُ فَأُخِذَ اللُّصوصُ، فَشَهِدَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، فَقالَ: لا تُقْبَلُ شَهادَتُهُمْ إِلّا بِالإِقْرارِ مِنَ اللُّصُوصِ أَوْ شَهادَةٍ مِنْ غَيْرِهِمْ عَلَيْهِمْ».

۳۲۸٤ـ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ العَلاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «تَجُوزُ شَهادَةُ العَبْدِ المُسْلِمِ عَلَى الحُرِّ المُسْلِمِ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الكِتابِ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ: يَعْني لِغَيْرِ سَيِّدِه.

صاحبانشان.

(اینها در مواردیست که جای سوءظّن باشد وإلّا در عدم سوءظّن و بودن یقین براستی آنها می توان ترتیب اثر داد) و شهادت شریک بر له شریکش، و شخص متهم و شاگرد یا نوکر نسبت به استاد یا اربابش، و شهادت میگسار و شطرنج باز و نردباز و شهادت هر کس که با نوعی قمار سروکار دارد. پس هیچیک از اینها شهادتشان موردقبول نیست چون مورد تردید هستند.

۳۲۸۳ـ علی بن اسباط از محمّدبن الصلت روایت کرده است که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: چند تن رفیق و همراه بودند که دزد قافله آنها را زد، و دزدان دستگیر شدند، پس پاره ای از آنها بر له پاره ای دیگر، شهادت داد (یعنی اهل قافله)، امام علیه السّلام فرمود: این شهادت پذیرفته نخواهد بود مگر اینکه از خود دزدها نیز اقرار گیرند، یا اینکه غیراهل قافله شهادت بر مال یکی از اهل قافله دهد یعنی بگوید فلان مال از آن فلان کس است که مورد سرقت واقع شده است.

۳۲۸٤ـ حسن بن محبوب از علاء، از محمدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرد که فرمود: شهادت بندهٔ مسلمان در مورد شخص آزاد مسلمان پذیرفته است. مؤلّف کتاب گوید: مراد از خبر آنست که بندهٔ مسلمان شهادتش دربارهٔ

٣٢٨٥ــ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ، عَنْ عَمّارِ بْنِ مَرْوانَ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام ــ أَوْ قالَ: سَأَلَهُ بَعْضُ أَصْحابِهِ ــ عَنِ الرَّجُلِ يَشْهَدُ لِأَبيهِ أَوِ الأَخِ لِأَخيهِ، أَوِ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ، قالَ: لا بَأْسَ بِذٰلِكَ إِذا كانَ خَيِّراً تُقْبَلُ شَهادَتُهُ لِأَبيهِ، وَ الأَبِ لِابْنِهِ، وَ الأَخِ لِأَخيهِ».

٣٢٨٦ــ وَفي خَبَرٍ آخَرَ: «أَنَّهُ لا تُقْبَلُ شَهادَةُ الوَلَدِ عَلىٰ والِدِهِ».

٣٢٨٧ــ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ ــ نَحْواً مِمّا ذَكَرَهُ ــ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «أُتِيَ عُمَرُ بْنُ الخَطّابِ بِقُدامَةَ بْنِ مَظْعُونٍ قَدْ شَرِبَ

غيرصاحبش نافذ است.

شرح: «در پاره‌ای از نسخه های کتاب لفظ «لا» اضافه است، یعنی شهادت بندهٔ مسلمان زرخرید دربارهٔ شخص آزاد مسلمان نافذ نیست ولی توضیح مؤلّف رحمه‌الله دلیل است که لفظ «لا» اضافه شده و در اصل نبوده است».

٣٢٨٥ــ حسن بن محبوب از هشام بن سالم از عمّاربن مروان روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم ــ یا دیگری عرض کرد ــ در مورد شهادت پسری نسبت به پدرش یا برادری بنفع برادرش یا مردی نسبت به همسرش؟ فرمود: اشکال ندارد درصورتیکه واقعاً عادل باشند، البتّه شهادت پسر برای پدرش و پدر برای پسرش و برادر برای برادرش پذیرفته خواهد بود.

٣٢٨٦ــ در خبری دیگر آمده که شهادت پسر و فرزند علیه پدر پذیرفته نیست.

شرح: «پاره‌ای در خبر اشکال کرده‌اند که ظاهرش منافات با آیهٔ کریمهٔ «كُونُوا قَوّامينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لله وَ لَوْ عَلىٰ اَنْفُسِكُمْ اَوِالْوالِدَيْنِ وَالاَقْرَبينَ» دارد. ولی می توان گفت: «در آیهٔ شریفه تنها شهادت دادن فرزند ولو بر زیان پدر واجب شده است و این مستلزم وجوب قبول این شهادت نمی باشد». خبر هم قبولش را واجب نمی داند».

٣٢٨٧ــ حسن بن زید مانند این خبر را از امام صادق از پدرش حضرت باقر

الخَمْرَ فَشَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلانِ أَحَدُهُما خَصِيٌّ وَهُوَعَمْرٌوالتَّميميُّ وَالآخَرُالمُعَلَّى بْنُ الْجارُودِ فَشَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلانِ أَحَدُهُما أَنَّهُ رَآهُ يَشْرَبُ وَشَهِدَ الآخَرُ أَنَّهُ رَآهُ يَقيءُ الخَمْرَ، فَأَرْسَلَ عُمَرُ إِلى أُناسٍ مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ الله صَلى الله عليه وآله فيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ عَلَيه السَّلام فَقالَ لِعَلِيٍّ عَلَيه السَّلام ما تَقُولُ يا أَبَاالحَسَنِ، فَإِنَّكَ الَّذي قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله: أَعْلَمُ هٰذِهِ الأُمَّةِ وَ أَقْضاها بِالحَقِّ، فَإِنَّ هٰذَيْنِ قَدِ اخْتَلَفا في شَهادَتِهِما فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: ما اخْتَلَفا في شَهادَتِهِما وَما قاءَها حَتّى شَرِبَها فقالَ: هَلْ تَجُوزُ شَهادَةُ الخَصِيِّ؟ فقالَ عَلَيه السَّلام: ما ذَهابُ أُنْثَيَيْهِ إِلّا كَذَهابِ بَعْضِ أَعْضائِهِ».

۳۲۸۸ــ وَ رَوىٰ إِسْماعيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ عَليهِم السَّلام قالَ: «لا تُقْبَلُ شَهادَةُ ذي شَحْناءَ أَوْ ذي مَخْزَيَةٍ في الدّينِ».

علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: قدامة بن مظعون را که شراب خورده بود نزد عمر آوردند و دو تن شهادت دادند که وی شراب نوشیده است، یکی از شهادت دهندگان عمروتمیمی بود که خود اخته بود و دیگری معلّی بن جارود. یکی شهادت داد که دیده است او شراب می خورد و دیگری شهادت داد که دیده است شراب را استفراغ کرده است، عمر نزد جماعتی از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرستاد که در میانشان علی علیه السّلام حضور داشت، و از حضرت پرسید نظر شما چیست؟ زیرا شما را رسول خدا صلّی الله علیه وآله أعلم این امّت معرّفی کرده و در داوری به حقّ استادتر از همه خوانده است، این دو تن شهادتشان مانند هم نیست باید چه کرد؟ حضرت فرمود: شهادتها مانند هم است و چیزی که نخورده چگونه قيء کرده است؟ بعد عمر پرسید: آدم اخته شده (کسی که بیضه هایش را کشیده اند و ناقص شده است) شهادتش پذیرفته است؟ فرمود: از بین رفتن بیضه هایش مانند از بین رفتن اعضای دیگر خواهد بود. (یعنی اگر مثلاً دست نداشت آیا شهادتش مقبول نبود؟).

۳۲۸۸ــ اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السّلام از پدرش از اجدادش علیهم السّلام روایت کرده که شهادت دشمن در حقّ دشمن و شهادت کسی که

٣٢٨٩ــ وَ قالَ النَّبي صَلى الله عليه وآله: «مَنْ شَهِدَ عِنْدَنا بِشَهادَةٍ ثُمَّ غَيَّرَ أَخَذْنا بِالأُولىٰ وَ طَرَحْنا الأُخْرىٰ».

٣٢٩٠ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «لا تُصَلِّ خَلْفَ مَنْ يَبْغي عَلَى الأَذانِ وَالصَّلاةِ بِالنّاسِ أَجْراً، وَ لا تَقْبَلْ شَهادَتَهُ».

٣٢٩١ــ وَ رَوَى العَلاءُ بْنُ سَيابَةَ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لا تُقْبَلُ شَهادَةُ صاحِبِ النَّرْدِ، وَ الأَرْبَعَةَ عَشَرَ، وَ صاحِبِ الشّاهَيْنِ، يَقُولُ: لا وَالله، وَ بَلىٰ وَالله ماتَ وَالله شاهُهُ وَ قُتِلَ وَالله شاهُهُ، وَالله تَعالى ذِكْرُهُ شاهُهُ ما ماتَ ولا قُتِلَ».

٣٢٩٢ــ وَ رَوىٰ سَماعَةُ بْنُ مِهْرانَ، عَنْ أَبي بَصير، عَنْ أَبي عَبْدِالله

دارای صفتی خوارکننده است پذیرفته نیست (مثل ولدالزّنا بودن یا مانند کسی که حدّی بر او واجب شده ولی توبه نکرده است یا فسقی که مورد ملامت همگان است مرتکب شده است مثل اعتیاد به موادّ مخدر و امثال اینها یا گدائی کردن و از راه سؤال گذرانِ عمر نمودن).

٣٢٨٩ــ و نیز از رسول خدا صلّی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود: هر کس نزد ما شهادتی دهد سپس از شهادتش بازگردد ما شهادت اوّل را پذیرفته دوّمی را نخواهیم پذیرفت.

٣٢٩٠ــ محمدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: به کسی که برای اذان و نماز، از مردم اجرت می طلبد اقتدا مکن و شهادتش را مپذیر.

٣٢٩١ــ علاءبن سیابة از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شهادت قمارباز چه نرد باشد چه شطرنج، چه شبیه شطرنج که قماریست بنام اربعه‌عشر، و امثال اینها که اصطلاحاتی خاصّ دارد، پذیرفته نیست (صاحب شاهین) بصیغهٔ تثنیه یعنی دوشاه گوید شاهش مرد نه بخدا نمرد و بخدا شاهش کشته شد، و حال آنکه شاه فقط خداست و بس و هیچگاه نمیرد و کشته هم نشود.

٣٢٩٢ــ سماعةبن مهران، از ابوبصیر از حضرت صادق روایت کرده است

عَلَيه السَّلام قالَ: «لا بَأْسَ بِشَهادَةِ الضَّيْفِ إذا كانَ عَفيفاً صائِناً، قالَ: وَيُكْرَهُ شَهادَةُ الأجير لِصاحِبِه وَلا بَأْسَ بِشَهادَتِه لِغَيْرِه، وَلا بَأْسَ بِها لَهُ عِنْدَ مُفارَقَتِه».

۳۲۹۳ـ وَ رَوىٰ فَضالَةُ، عَنْ أبانٍ قالَ: «سُئِلَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ شَريكَيْنِ شَهِدَ أَحَدُهُما لِصاحِبِه، قالَ: تَجُوزُ شَهادَتُهُ إلّا في شَيْءٍ لَهُ فيهِ نَصيبٌ».

۳۲۹۴ـ وَ رُوِيَ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيه، عَنْ آبائِه، عَنْ عَلِيٍّ عليهم السَّلام قالَ: «شَهادَةُ الصِّبْيانِ جائِزَةٌ بَيْنَهُمْ ما لَمْ يَتَفَرَّقُوا أَوْ يَرْجِعُوا إلى أَهْليهِمْ».

۳۲۹۵ـ وَ رَوىٰ إسْماعيلُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيه، عَنْ آبائِه، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيهم السَّلام «أَنَّ شهادَةَ الصِّبْيانِ إذا شَهِدُوا وَ هُمْ صِغارٌ جازَتْ

که شهادت میهمان درباره میزبانش پذیرفته شود درصورتیکه دارای عفت و صیانت نفس و آبرو باشد و مراد از صیانت خودداری از ناشایسته هاست، و امّا شهادت کارگر برای صاحب کارش کراهت دارد ولی برای غیرصاحب کارش اشکالی ندارد، و نیز پس از انجام کارش با صاحب کار اگر وقتی به نفع او شهادت دهد پذیرفته است.

۳۲۹۳ـ فضاله بن ایّوب از ابان نقل کرده که از امام صادق علیه السّلام سؤال شد آیا اگر از دوتن شریک یکی به نفع دیگری شهادت دهد پذیرفته است؟ فرمود: در موردی که خود نصیبی از نفع شهادت نبرد اشکال ندارد (یعنی در چیزی که اگر شهادتش پذیرفته شد او هم نصیبی می برد شهادتش نافذ نیست).

۳۲۹۴ـ طلحة بن زید از امام صادق از پدرانش علیهم السّلام از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شهادت کودکان مادامیکه مشغول بازی هستند و متفرّق نشده اند و بسوی خانوادهٔ خود نرفته اند پذیرفته است. (و پذیرش قبل از تفرّق از باب اعتماد بقرینه است).

۳۲۹۵ـ اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شاهد گرفتن کودکان در وقتی که هنوز صغیرند و بسن بلوغ نرسیده اند هنگامی پذیرفته است که چون بسن

إذا كَبِرُوا ما لَمْ يَنْسَوْها، وَ كَذٰلِكَ اليَهُودُ وَالنَّصارىٰ إذا أَسْلَمُوا جازَتْ شَهادَتُهُمْ، وَ الْعَبْدُ إذا أُشْهِدَ عَلىٰ شَهادَةٍ ثُمَّ أُعْتِقَ جازَتْ شَهادَتُهُ إذا لَمْ يَرُدَّها الحاكِمُ قَبْلَ أَنْ يُعْتَقَ، وَ قالَ عَلَيه السَّلام: إنْ أُعْتِقَ العَبْدُ لِمَوْضِعِ الشَّهادَةِ لَمْ تَجُزْ شَهادَتُهُ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذا الكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهــ: أَمّا قَوْلُهُ عَلَيه السَّلام: «إذا لَمْ يَرُدَّها الحاكِمُ قَبْلَ أَنْ يُعْتَقَ» فَإنَّهُ يَعْني بِه أَنْ يَرُدَّها لِفِسْقٍ ظاهِرٍ أَوْ حالٍ يَجْرَحُ عَدالَتَهُ، لٰا لِأَنَّهُ عَبْدٌ لِأَنَّ شَهادَةَ العَبْدِ جائِزَةٌ، وَ أَوَّلُ مَنْ رَدَّ شَهادَةَ المَمْلُوكِ عُمَرُ، وَ أَمّا قَوْلُهُ عَلَيه السَّلام: إنْ أُعْتِقَ العَبْدُ لِمَوْضِعِ الشَّهادَةِ لَمْ تَجُزْ شَهادَتُهُ كَأَنَّهُ يَعْني إذا كانَ شاهِداً لِسَيِّدِه، فَأمّا إذا كانَ شاهِداً لِغَيْرِ سيِّدِه جازَتْ شَهادَتُهُ عَبْداً كانَ أَوْ مُعْتَقاً إذا كانَ عَدْلاً.

۳۲۹۶ــ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ العَلاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ

رشد رسیدند آن را فراموش نکرده باشند. (غرض این که اعتبار بوقت اداء شهادت است نه وقت تحمل آن).

و همچنین یهود و نصاری اگر متحمّل شهادتی شوند پس از آن که اسلام آوردند، اداء شهادتشان جائز خواهد بود.

و اگر بنده اداء شهادت کند، و پس از آن آزاد شود، شهادتش جائز است به شرط آن که حاکم قبل از آزاد شدن بنده، آن شهادت را ردّ نکرده باشد.

و امیرالمؤمنین فرمود: اگر بنده بخاطر شهادت، آزاد شود، شهادتش جائز نخواهد بود.

مؤلّف کتاب ــ رحمه‌الله ــ گوید: آنجا که فرمود: درصورتیکه حاکم قبل از آزادی عبد، رد نکرده باشد شهادت عبد را ــ معنایش اینست که حاکم برای فاسق بودن عبد یا عملی که موجب عدم‌قبول شهادت شخص است او را ردّ کند، نه اینکه چون عبد و بندهٔ دیگری بوده، زیرا شهادت عبد در مذهب ما پذیرفته است و اوّل کسی که شهادت عبد را رد کرد خلیفه ثانی بود، و آنجا که فرمود: «اگر عبد برای شهادت آزاد شود شهادتش جائز نخواهد بود». موردی است که بنفع مولایش شهادت دهد،

أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «تَجُوزُ شَهادَةُ المَمْلُوكِ مِنْ أَهْلِ القِبْلَةِ عَلىٰ أَهْلِ الكِتابِ».

۳۲۹۷ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ العَلاءِ بْنِ سَيابَةَ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ، قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «لا تُقْبَلُ شَهادَةُ سابِقِ الحاجِّ إِنَّهُ قَتَلَ راحِلَتَهُ، وَ أَفْنىٰ زادَهُ، وَ أَتْعَبَ نَفْسَهُ، وَ اسْتَخَفَّ بِصَلاتِه، قيلَ: فَالمُكاري والجَمّالُ وَالمَلّاحُ؟ فَقالَ: وَما بَأْسَ بِهِمْ تُقْبَلُ شَهادَتُهُمْ إِذا كانُوا صُلَحاءَ».

۳۲۹۸ــ وَ رُوِي عَنْ عَبْدِالله بْنِ المُغيرةِ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيه السَّلام: «رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ أَشْهَدَ شاهِدَيْنِ ناصِبِيَّيْنِ، قالَ: كُلُّ مَنْ وُلِدَ عَلَى الفِطْرَةِ وَ عُرِفَ بِالصَّلاحِ في نَفْسِه جازَتْ شَهادَتُهُ».

وإلّا در جائیکه بنفع غیرمولایش شهادت دهد گواهیش پذیرفته است خواه عبد باشد خواه آزاد شده باشد هرگاه عادل بود.

۳۲۹۶ــ حسن بن محبوب از علاء از محمّدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شهادت مملوک که از اهل قبله باشد یعنی عبد مسلمان بر علیه أهل کتاب نافذ است.

۳۲۹۷ــ محمدبن أبی عمیر از علاءبن سیابه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پدرم امام باقر علیه السّلام فرمود: شهادت سائق الحاج (یعنی کسی که حجّاج عقب افتاده را با کمال تعجیل از راه و بیراهه به حج می رساند) پذیرفته نیست چون هم راحله و شتران را کوفته و هم غذاها را ضایع نموده و هم خود را به تعب انداخته و هم به نماز استخفاف نموده است، سؤال شد مکاری و جمّال و ملّاح و بقول امروز حمله دارها چطور؟ فرمود: نه، در اینها اشکالی نیست اگر صالح باشند.

۳۲۹۸ــ عبدالله‌بن المغیره گوید: به امام هشتم علیه السّلام عرض کردم: مردی همسرش را طلاق داده و دو شاهد هم گرفته است، ولی هر دو از دشمنان امیرالمؤمنین هستند، فرمود: هر کس بر فطرت خدائی متولّد شده یعنی از پدر و مادر مسلمان و بصلاح در جامعه معروف است شهادتش پذیرفته است.

٣٢٩٩ــ وَ رُوِيَ عَنْ عُبَيْدِاللهِ بْنِ عَلِيٍّ الحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام هَلْ تَجُوزُ شَهادَةُ أَهْلِ الذِّمَّةِ عَلىٰ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ؟ قالَ: نَعَمْ إِنْ لَمْ يُوجَدْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ جازَتْ شَهادَةُ غَيْرِهِمْ، إِنَّهُ لا يَصْلَحُ ذَهابُ حَقِّ أَحَدٍ».

شرح: «چون برحسبِ پاره‌ای اخبار فقهای امامیّه شهادتِ غیرشیعه امامی را نمی پذیرند در این روایت ناچار بتوجیه شده‌اند ولی توجیهاتشان چندان موجبِ اطمینان نیست، و بنظرِ حقیر بهترین توجیه آنست که روایت را منحصر به مورد خودش بدانیم و شهادت غیرِامامی را در طلاقِ فقط بپذیریم، چون در مسألهٔ طلاق، شهود برای جلوگیری از ادّعا شوهر اوّل است که بگوید من زنم را طلاق نداده‌ام، و درصورتیکه ثابت شود طلاق داده مرافعه خودبخود از بین می رود وآن ناصبی که از شدّت حماقت، علی علیه السّلام را مسلمان نمی داند، و حماقت خویش را تقوىٰ و قدس و تقرّب بخدا و رسول می داند، و چون عمل امیرالمؤمنین علیه السّلام در ذهن او بخلافِ دین است او را دشمن می دارد، و در دشمنی علی علیه السّلام و یارانش همیشه قصدِ قربت می‌کند بلکه بهترین عملِ خود را همین مخالف شدنِ با مانندِ علی علیه السّلام می داند و از حمق و تعصّب بیجا به این روز افتاده است، این چنین شخص در مورد طلاق غالباً دروغ نمی‌گوید و می ترسد، چنانچه اگر زنی پس از مدّتی که با شوهرِ اوّل متارکه کرده، شوهر جدیدی اختیار کند و مرد اوّل انکارِ طلاق نماید او فوراً بدون احتیاط، شهادت بطلاق نخواهد داد و در اینجا کمال تقدّسِ خود را به‌خرج خواهد داد لذا می توان بشهادتش اعتماد کرد. و چنانچه این توجیه مفید نباشد باید خبر را طرح نمود و یا حمل بر تقیّه کرد که این حمل هم بسیار بی‌جا و بیمعنی است. سلطان‌العلماء گفته است: مرادِ از خبر، «شَهادَةُ مَنْ وُلِدَ عَلَى الفِطْرَةِ» ومعروفیّت بصلاح است، و ناصبی هیچ کدام را ندارد».

٣٢٩٩ــ عبیدالله حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم آیا شهادت اهل ذمّه (اهل کتاب که در پناه اسلام باشند) بر غیر اهل ملّتشان نافذ است؟ فرمود: آری، هرگاه از اهل ملّت خودشان کسی نباشد که شهادت دهد (نصرانی دربارهٔ یهودی یا مجوسی و... و یهودی در بارهٔ نصرانی یا مجوسی و... می تواند شهادت

٣٣٠٠ـ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الوَشّاءُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قولِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» قالَ: اللَّذانِ مِنْكُمْ مُسْلِمانِ وَاللَّذانِ مِنْ غَيْرِكُمْ مِنْ أَهْلِ الكِتابِ، فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مِنْ أَهْلِ الكِتابِ فَمِنَ المَجُوسِ لِأَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عليه وآله قالَ: «سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الكِتابِ» وَذٰلِكَ إِذا ماتَ الرَّجُلُ بِأَرْضِ غُرْبَةٍ فَلَمْ يَجِدْ مُسْلِمَيْنِ يُشْهِدُهُما فَرَجُلانِ مِنْ أَهْلِ الكِتابِ».

٣٣٠١ـ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الحَلَبِيِّ قالَ: «سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام يَقُولُ فِي المُكاتَبِ: كانَ النّاسُ مُدَّةً لا يَشْتَرِطُونَ إِنْ عَجَزَ فَهُوَ رَدٌّ فِي الرِّقِّ، فَهُمُ اليَوْمَ يَشْتَرِطُونَ وَالمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ، وَيُجْلَدُ فِي الحَدِّ عَلىٰ قَدْرِ ما أُعْتِقَ مِنْهُ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ أُعْتِقَ نِصْفُهُ أَتَجُوزُ شَهادَتُهُ فِي الطَّلاقِ؟ قالَ: إِنْ كانَ مَعَهُ رَجُلٌ

دهد) زیرا درست نیست و یا جایز نیست حقّ احدی ضایع گردد.

٣٣٠٠ـ حسن بن علی وشاء گوید: احمدبن عمر گفت: از امام (نامش را نبرده است) دربارهٔ کلام خداوند در سورهٔ مائده ــ آیهٔ ١٠٥ که فرموده: «ذَوا عَدْلٍ مِنْكُم أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُم» پرسیدم، فرمود: «اللَّذانِ مِنْكُم» یعنی مسلمان باشند، و «اللَّذانِ مِنْ غَيْرِكُم» یعنی از اهل کتاب باشند، و اگر از اهل کتاب یافت نشد از مجوس باشد زیرا رسول خدا صلّی الله علیه وآله با آنها معامله‌ای که با اهل کتاب می‌کرد انجام می داد، و این در وقتی بود که یکی از مسلمانان در سرزمین غربت از دنیا می رفت و از مسلمین کسی نبود که شهادت دهد بوصیّت یا مقدار مال او، لذا دو تن از اهل کتاب را شاهد می‌گرفتند.

٣٣٠١ـ حماد از حلبی روایت کند که از امام صادق علیه السّلام شنیدم که دربارهٔ عبد مکاتب می فرمود: مردم تا مدّتی شرط نمی‌کردند که اگر نتوانست وجه مکاتبه را بدهد بازگشت برقیّت کند، ولی امروزه شرط می‌کنند و این شرط لازم الوفا است زیرا مسلمانان متعّهد به شروطی که کرده‌اند هستند، و عبد مکاتب (یعنی عبدی که خود را بمقداری مال که کم کم بپردازد از ارباب خود خریده است) به اندازه‌ای

وَامْرَأَةٌ جازَتْ شَهادَتُهُ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: إِنَّما ذٰلِكَ عَلىٰ جَهَةِ التَّقِيَّةِ وَفي الحَقيقَةِ تُقْبَلُ شَهادَةُ المُكاتَبِ وَالرَّجُلُ مَعَهُ بِشاهِدَيْنِ وَأَدْخَلَ المَرْأَةَ في ذٰلِكَ لِئَلاّ يَقُولَ المُخالِفُونَ: إِنَّهُ قَبِلَ شَهادَةً قَدْرَدَّها إِمامُهُمْ وَأَمّا شَهادَةُ النِّساءِ فِي الطَّلاقِ فَغَيْرُ مَقْبُولَةٍ عَلىٰ أَصْلِنا.

٣٣٠٢ــ وَ رَوىٰ عَبْدُاللهِ بْنُ المُغيرَةِ عَنْ أَبي الحَسَنِ الرِّضا عَلَيهِ السَّلام قالَ: «مَنْ وُلِدَ عَلَى الفِطْرَةِ وَعُرِفَ بِالصَّلاحِ في نَفْسِهِ جازَتْ شَهادَتُهُ».

٣٣٠٣ــ وَ رُوِيَ عَنِ العَلاءِ بْنِ سَيابَةَ قال: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ شَهادَةِ مَنْ يَلْعَبُ بِالحَمامِ، قالَ: لا بَأْسَ إِذا كانَ لا يُعْرَفُ بِفِسْقٍ، قُلْتُ: فَإِنَّ مَنْ

که وجه خود را پرداخت کرده حرّ و آزاد شده است و در مورد حدّی که به او تعلّق گیرد باید بمقدار آزادشده‌اش حدّ آزاد اجرا شود و به مقدار رقّ و بنده‌بودنش حدّ بندگی، راوی گوید: پرسیدم اگر نیمی از او آزاد شده باشد شهادتش در طلاق نافذ است؟ فرمود: اگر با او یک مرد و یک زن همراه باشند جایز است.

مصنّف کتاب گوید: این قسمت خبر از روی تقیّه صادر شده است و در واقع شهادت مکاتب با یک مرد دیگر اگر توأم شود نافذ است و این که زنی را داخل کرده برای اینست که مخالفین نگویند او شهادتی را پذیرفته که امامشان عمر منکر آن است، و امّا شهادت زنان در طلاق بنابر اصل ما جایز نیست.

٣٣٠٢ــ عبدالله بن مغیره از امام هشتم علیه السّلام روایت کند که فرمود: هر کس مسلمان زائیده شده و معروف به خیر و خوبی است، شهادتش جایز است.

(این روایت قبلاً با مختصر تفاوتی گذشت).

٣٣٠٣ــ علاءبن سیابه گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: کسی که کبوترباز است شهادتش را بپذیریم؟ فرمود: اشکالی ندارد بشرط آنکه معروف به فسق نباشد. عرض کردم: اشخاصی که در ناحیهٔ ما زندگی می‌کنند می‌گویند عمر گفته

قِبَلَنا يَقُولُونَ: قالَ عُمَرُ: هُوَ شَيْطانٌ فَقالَ: سُبْحانَ اللهِ أَما عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عليه وآله قالَ: إِنَّ المَلائِكَةَ لَتَنْفِرُ عِنْدَ الرِّهانِ وَ تَلْعَنُ صاحِبَهُ ما خَلاَ الحافِرَ وَالخُفَّ والرِّيشَ وَالنَّصْلَ فَإِنَّها تَحْضُرُها المَلائِكَةُ، وَقَدْ سابَقَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عليه وآله أُسامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَ أَجْرَى الخَيْلَ».

٣٣٠٤ــ وَ رُوِيَ عَنْ داوُدَ بْنِ الحُصَيْنِ قالَ: «سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام يَقُولُ: أَقِيمُوا الشَّهادَةَ عَلَى الوالِدَيْنِ وَالوَلَدِ وَلا تُقِيمُوها عَلَى الأَخِ فِي الدَّيْنِ الضَّيِّرِ، قُلْتُ: وَما الضَّيِّرُ؟ قالَ: إِذا تَعَدَّى فِيهِ صاحِبُ الحَقِّ الَّذي يَدَّعِيهِ قِبَلَهُ خِلافَ ما أَمَرَاللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ رَسُولُهُ صَلى الله عليه وآله، وَمَثَلُ ذٰلِكَ أَنْ يَكُونَ لِرَجُلٍ عَلى آخَرَ دَيْنٌ وَ هُوَ مُعْسِرٌ، وَقَدْ أَمَرَاللهُ تَعالىٰ بِإِنْظارِهِ حَتّىٰ يُوسِرَ فَقالَ: «فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ» وَيَسْأَلُكَ أَنْ تُقِيمَ الشَّهادَةَ وَأَنْتَ تَعْرِفُهُ بِالعُسْرِ، فَلا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تُقِيمَ

است: کبوتر و کبوتر باز هر دو شیطانند. فرمود: سبحان الله، آیا نمی دانی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: فرشتگان در هنگام شرط بندی فرار می‌کنند و صاحبان شرط را لعن می نمایند. منظور اینست که درصورتیکه مسابقه بصورت بُردو باخت و شبیه قمار باشد جایز نیست همچنانکه شخص پیغمبر خود با اسامة بن زید در اسب دوانی مسابقه داد. در مواقع مسابقات مانند: رمایه (تیراندازی) و پَردادن پرندگان و اسب دوانی و دو میدانی فرشتگان حضور دارند.

٣٣٠٤ــ داودبن حصین گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: شهادت دهید در مورد پدر و مادر و فرزند، ولی دربارهٔ برادر علیه برادر هنگامی که یکی از آن دو در بدهی ضیّر است، شهادت ندهید. پرسیدم: «ضیّر» چیست؟ فرمود: هرگاه شخصی از دیگری طلبکار باشد امّا بدهکار، مُعْسِر (ندار) باشد، در این صورت خداوند فرموده باید طلبکار صبر کند تا بدهکار توانائی پرداخت مال راپیدا کند و فرمود: «وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلىٰ مَيْسَرَةٍ» (بقره-آیهٔ ٢٨٠) و طلبکار از تو می خواهد که برای شهادتِ طلبش نزد قاضی روی و تو می دانی که مرد بدهکار بینوا و دست خالی است، پس بر تو جایز نیست که در چنین حالی علیه بدهکار بشهادت

الشَّهادَةَ في حالِ العُسرِ».

٣٣٠٥ــ وَ رَوى مِسْمَعٌ كُردينُ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في أَرْبَعَةٍ شَهِدُوا عَلىٰ رَجُلٍ بِالزِّنا فَرُجِمَ، ثُمَّ رَجَعَ أَحَدُهُمْ وَقالَ: شَكَكْتُ في شَهادَتي، قالَ: عَلَيْهِ الدِّيَةُ، قالَ: قُلْتُ: فَإِنَّهُ قالَ: شَهِدْتُ عَلَيْهِ مُتَعَمِّداً، قالَ: يُقْتَلُ».

٣٣٠٦ــ وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «كانَ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام يَقُولُ: لا آخُذُ بِقَوْلِ عَرَّافٍ، وَلا قائِفٍ، وَلا لِصٍّ وَ لا أَقْبَلُ شَهادَةَ الفاسِقِ إِلّا عَلىٰ نَفْسِه».

٣٣٠٧ــ وَ رَوىٰ سُلَيْمانُ بْنُ داودَ المِنْقَرِيُّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِياثٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «قالَ لَهُ رَجُلٌ: أَرَأَيْتَ إِذا رَأَيْتُ شَيْئاً في يَدَيْ رَجُلٍ أَيَجُوزُ

حاضر شوی.

٣٣٠٥ــ مسمع بن عبدالملک کردین از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که پرسیدم دربارهٔ چهارتن که شهادت داده‌اند مردی زنا کرده است و آن مرد را رجم کردند، سپس یکی از شاهدها از شهادتش برگشت و گفت: من یقین نداشتم بلکه بگمانم چنین بود، فرمود: بر آن شاهد که برگشته دیه مقتول واجب شده است و اگر گفت: عمداً بدروغ شهادت داده‌ام، باید قصاص شود.

شرح: «این خبر سندش چندان اعتبار ندارد زیرا در طریق روایت به مسمع، قاسم بن محمد جوهری وجود دارد که واقفی و ضعیف است و باید احتیاط کرد».

٣٣٠٦ــ محمدبن قیس از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: من هرگز بقول کاهن و منجّم و قیافه‌شناس و دزد اعتنا نمی‌کنم و شهادت فاسق را هم جز در مورد علیه خودش یعنی: جائی که به ضررش باشد نمی پذیرم.

شرح: «شهادتِ فاسق در این روایت بمعنی اقرار اوست یعنی اگر فاسق به بدهی و یا گناهی اقرار کرد او را بدان مأخوذ می دارم».

٣٣٠٧ــ سلیمان منقری از حفص بن غیاث قاضی سنّی از حضرت صادق

لي أَنْ أَشْهَدَ أَنَّهُ لَهُ؟ فَقالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَلَعَلَّهُ لِغَيْرِه؟ قالَ: وَمِنْ أَيْنَ جازَ لَكَ أَنْ تَشْتَرِيَهُ وَيَصيرَ مِلْكاً لَكَ ثُمَّ تَقُولَ بَعْدَ المِلْكِ هُوَ لي وَتَحْلِفُ عَلَيْهِ، وَلا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَنْسِبَهُ إِلى مَنْ صارَ مِلْكُهُ إِلَيْكَ مِنْ قِبَلِه؟ ثُمَّ قالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: لَوْ لَمْ يَجُزْ هٰذا ما قامَتْ لِلْمُسْلِمينَ سُوقٌ».

۳۳۰۸ــ وَ رَوىٰ إِسْمٰاعيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيه عَليهما السَّلام «أَنَّ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام شَهِدَ عِنْدَهُ رَجُلٌ وَقُطِعَتْ يدُه وَرِجْلُهُ بِشَهادَةٍ فَأَجازَ شَهادَتَهُ وَقَدْ كانَ تابَ وعُرِفَتْ تَوْبَتُهُ».

۳۳۰۹ــ وَ رَوىٰ صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الفُضَيْلِ، عَنْ أَبي الحَسَنِ عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ شَهادَةِ النِّساءِ هَلْ تَجُوزُ في

علیه السّلام روایت کرد که مردی به آن حضرت عرض کرد: اگر متاعی در دست کسی دیدم می توانم شهادت دهم از آنِ اوست؟ نظرتان در این مورد چیست؟ حضرت فرمود: آری، حفص گوید: من عرض کردم: شاید مال دیگری باشد و اکنون بدست اوست؟ حضرت فرمود: آیا می توانی آن را بخری و مال تو شود (یعنی اگر تو شکّ داری که متعلّق به خود اوست یا نه چطور می توانی آن را بخری) و بعد هم بگوئی که این مال منست و قسم هم یاد کنی و جایز هم نباشد که نسبتش را به کسی که قبلاً مال او بوده بدهی؟! آنگاه فرمود: اگر چنین نبود که برای مسلمانان چیزی باقی نمی ماند و بازاری دیگر در کار نبود (این خبر دلیل قاعدهٔ ید است، یعنی: هر که هرچه در تصرّف اوست اصل آنست که مالک آنست مگر خود بگوید یا به بیّنه ثابت شود که مال دیگری است و در تصرّف اوست).

۳۳۰۸ــ اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود: مردی که قبلاً در جرمی دست و پای او را قطع کرده بودند، در حضور امیرالمؤمنین شهادت داد، و حضرت شهادت او را پذیرفت چون قبلاً توبه کرده و توبه اش هم مشهور شده بود.

۳۳۰۹ــ صفوان بن یحیی از محمد بن فضیل از امام هفتم علیه السّلام نقل کرده

نِكاحٍ أَوْ طَلاقٍ أَوْ رَجْمٍ؟ قالَ: تَجُوزُ شَهادَةُ النِّساءِ فيما لا يَسْتَطيعُ الرِّجالُ النَّظَرَ إِلَيْهِ، وَتَجُوزُ فِي النِّكاحِ إِذا كانَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ، وَلا تَجُوزُ فِي الطَّلاقِ وَلا فِي الدَّمِ، وَتَجُوزُ فِي حدِّ الزِّنا إِذا كانَ ثَلاثَةَ رِجالٍ وَامْرَأَتَيْنِ، وَلا تَجُوزُ شَهادَةُ رَجُلَيْنِ وَأَرْبَعُ نِسْوَةٍ».

٣٣١٠ــ وَ سَأَلَ عُبَيْدُالله بْنُ عليٍّ الحَلَبيُّ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنْ شَهادَةِ القابِلَةِ فِي الوِلادَةِ، قالَ: تَجُوزُ شَهادَةُ الواحِدَةِ وَشَهادَةُ النِّساءِ فِي المَنْفُوسِ وَالعُذْرَةِ».

٣٣١١ــ وَ «قَضىٰ أَميرالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام في غُلامٍ شَهِدَتْ عَلَيْهِ امْرَأَةٌ أَنَّهُ دَفَعَ غُلاماً في بِئْرٍ فَقَتَلَهُ، فَأَجازَ شَهادَةَ المَرْأَةِ».

که گوید: پرسیدم آیا شهادت زنها در مورد نکاح یا طلاق یا رجم نافذ است و می توان بشهادتشان در این امور ترتیب اثر داد، فرمود: شهادت زنها تنها در موردی است که مردها نتوانند دخالت داشته باشند و ببینند (مثلاً دختری باکره است یا نه) و اما در نکاح اگر مردی با آنها شهادت دهد اشکال ندارد و جایز است، امّا در طلاق و خونریزی (یعنی قتل) شهادتشان بیفایده است، ولی در مورد زنا اگر سه مرد و دو زن باشند به شهادتشان می توان حکم کرد، لکن شهادت دو مرد و چهار زن در خصوص رجم نافذ نیست.

شرح: «بعضی گفته اند در خصوص رجم لازم نیست ولی در حدّ می توان بشهادتشان (یعنی دو مرد و چهار زن) حکم نمود».

٣٣١٠ــ عبیدالله بن علی حلبی از امام صادق علیه السّلام در مورد شهادت قابله نسبت بکودک که زنده بدنیا آمده است یا مرده، سؤال کرد. حضرت فرمود: شهادتش نافذ است، و کلیّهٔ شهادت زنان در مورد زنده یا مرده بدنیا آمدن طفل و یا بکارت زنان نافذ است.

٣٣١١ــ و امیرالمؤمنین علیه السّلام دربارهٔ کودکی که کودکی دیگر را به چاه انداخته و او را کشته بود و زنی شهادت داد شهادتش را پذیرفت.

٣٣١٢ــ وَ رَوىٰ زُرارَةُ عَنْ أَحَدِهِماعَلَيهِمَاالسَّلام «في أَرْبَعَةٍ شَهِدُوا عَلَى امْرَأَةٍ بِالزِّنا فَقالَتْ: أَنَا بِكْرٌ فَنَظَرَتْ إِلَيْها النِّساءُ فَوَجَدُوها بِكْراً، قالَ: تُقْبَلُ شَهادَةُ النِّساءِ».

٣٣١٣ــ وَسَأَلَ عَبْدُالله بْنُ الحَكَمِ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنِ امْرَأَةٍ شَهِدَتْ عَلىٰ رَجُلٍ أَنَّهُ دَفَعَ صَبِيّاً في بِئرٍ فَماتَ، قالَ: عَلَى الرَّجُلِ رُبْعُ دِيَةِ الصَّبِيِّ بِشَهادَةِ المَرْأَةِ».

٣٣١٤ــ وَ رَوىٰ ابْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ خالِدٍ الصَّيْرَفيِّ عَنْ أَبِي الحَسَنِ الماضى عَلَيه السَّلام قالَ: «كَتَبْتُ إِلَيْهِ في رَجُلٍ ماتَ وَلَهُ أُمُّ وَلَدٍ وَقَدْ جَعَلَ لَها سَيِّدُها شَيْئاً في حَياتِهِ ثُمَّ ماتَ، قالَ: فَكَتَبَ عَلَيه السَّلام: لَها ما آتاها بِه سَيِّدُها في حَياتِه، مَعْرُوفٌ ذٰلِكَ لَها تُقْبَلُ عَلىٰ ذٰلِكَ شَهادَةُ الرَّجُلِ وَالمَرْأَةِ وَالخَدَمِ غَيْرِ

شرح: «گویند: در این قضیّه شاید قرائنی در کار بوده که حکم ثابت شده یا اینکه خبر فقط در مورد اثبات دیه است نه قصاص، پس در اینصورت منافاتی با خبری که از محمدبن فضیل گذشت ندارد».

٣٣١٢ــ وزراره از یکی از صادقین علیهماالسّلام روایت کرده که فرمود: چهار تن شهادت دادند که زنی زنا داده است و زن اظهار نمود من بکر هستم، زنان وی را بازدید کردند و بکرش یافتند، فرمود: شهادت زنان مورد قبول است (یعنی در بکارت).

٣٣١٣ــ عبدالله‌بن حکم از امام صادق علیه السّلام سؤال کرد: زنی شهادت داد که مردی پسربچه‌ای را به چاه انداخته و طفل جان‌سپرده است، حکم چیست؟ فرمود: بر آن مرد ربع یعنی $\frac{1}{4}$ دیهٔ طفل به شهادت آن زن ثابت می شود.

٣٣١٤ــ محمدبن أبی عمیر از حسین بن خالد از امام هفتم علیه السّلام نقل کرده گوید: بحضرت نوشتم مردی از دنیا رفته است و کنیزی دارد که از او دارای فرزند شده و مولایش در زمان حیات خود برای او مالی قرار داده بوده است، اکنون که مولی درگذشته، آیا باز کنیز نسبت به آن مال حقّی دارد؟ حضرت جواب داد: آنچه

المُتَّهَمينَ».

٣٣١٥ــ وَ رَوىٰ حُمّادٌ، عَنِ الحَلَبِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ« إِنَّ رَسُولَ الله صَلى الله عليه وآله أَجازَ شَهادَةَ النِّساءِ في الدَّيْنِ وَ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ».

٣٣١٦ــ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزيدَقالَ«سَأَلْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ ماتَ وَ تَرَكَ امْرَاةً وَ هِيَ حامِلٌ فَوَضَعَتْ بَعْدَ مَوْتِه غُلاماً ثُمَّ ماتَ الغُلامُ بَعْدَ ماوَقَعَ إِلَى الأَرْضِ، فَشَهِدَتِ المَرْأَةُ الَّتى قَبِلَتْهابِه أَنَّهُ اسْتَهَلَّ وَصاحَ حينَ وَقَعَ إِلَى الأَرْضِ، ثُمَّ ماتَ بَعْدُ، فَقالَ: عَلَى الإِمامِ أَنْ يُجيزَ شَهادَتَها في رُبْعِ ميراثِ الغُلامِ».

٣٣١٧ــ وَ في رِوايَةٍ أُخْرى: «إِنْ كانَتِ امْرَأَتَيْنِ تَجُوزُ شَهادَتُهُما في نِصْفِ

مولایش برای او قرار داده معروف و احسان است و همه از آن اوست یا اینکه این عمل متعارفست و این به شهادت مرد و زن و خادمها درصورتیکه متّهم نباشند پذیرفته است.

٣٣١٥ــ حمّاد از حلبی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله شهادت زنان را در دَین بدون اینکه مردی با آنها باشد می پذیرفت.

شرح: «این روایت را اختصاص بمورد وصیّت به دین و بدهی داده‌اند مثلاً اگر مردی در مرض موت اقرار کند که فلان مقدار بفلانی بدهید یا فلان کس مقداری از من طلبکار است در این مورد اگر یک زن تنها شهادت بوصیّت داد یک چهارم مال را به طرف می دهند و سه چهارم آن از راه دیگر باید ثابت شود».

٣٣١٦ــ حسن بن محبوب از عمربن یزید روایت کرده گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مردی از دنیا رفته و زنی حامله داشته است که پس از مرگ شوهر پسری بدنیا آورده که پس از بدنیا آمدن، مرده است، ولی زنی که قابلهٔ او بوده شهادت داده است که طفل زنده بدنیا آمد و جیغی کشید و بعد مُرد، فرمود: بر امام است که $\frac{1}{4}$ میراث غلام یعنی طفل مرده را به آن زن یعنی مادر بدهد.

٣٣١٧ــ در روایت دیگر گوید: اگر دو زن شهادت دهند نصف می برد و

الميراثِ و إنْ كُنَّ ثَلاثَ نِسْوَةٍ جازَتْ شَهادَتُهُنَّ في ثَلاثَةِ أَرْباعِ الميراثِ، وَ إنْ كُنَّ أَرْبَعاً جازَتْ شَهادَتُهُنَّ فِي الميراثِ كُلِّه».

(بابُ الحُكْمِ بشهادَةِ الواحِدِ وَيَمينِ المُدَّعي)

٣٣١٨ـ «قَضىٰ رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله بَشَهادَةِ شاهِدٍ وَيَمينِ المُدَّعي، وَقالَ صَلى الله عليه وآله: نَزَلَ عَلَيَّ جَبْرَئيلُ عَلَيه السَّلام بِالحُكْمِ بِشَهادَة شاهِدٍ وَيَمينِ صاحِبِ الحَقِّ، وَحَكَمَ به أَميرُالمُؤْمِنينَ بِالعِراقِ».

٣٣١٩ـ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ العَلاءِ، عَنْ مُحَمدبْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «لَوْ كانَ الأَمْرُ إِلَيْنا لأَجَزْنا شَهادَةَ الرَّجُلِ إذا عُلِمَ مِنْهُ خَيْرٌ مَعَ يَمينِ الخَصْمِ في حُقُوقِ النّاسِ، فَأَمّا ما كانَ مِنْ حُقُوقِ الله عَزَّوَجَلَّ وَ رُؤْيَةِ الهِلالِ فَلا».

اگر سه زن $\frac{3}{4}$ و اگر چهار تن بودند همهٔ میراث مادر را می برد.

(جائیکه حکم به شهادت یک شاهد) *وسوگندِ مدّعی ثابت می شود*

٣٣١٨ـ رسول خدا صلّی الله علیه وآله: حکم کرد به شهادت یک شاهد و سوگند صاحب حقّ ومدّعی، و فرمود: جبرئیل بر من نازل شد به این دستور که حکم کنم به شهادت یک شاهد و سوگند یادکردن صاحب حقّ و مدّعی، و امیرالمؤمنین هم در عراق همینطور حکم می فرمود.

٣٣١٩ـ حسن بن محبوب از علاء از محمدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: اگر امر قضا و حکومت در دست ما می بود ما شهادت یک مرد را درصورتیکه بخوبی شناخته شده بود با قسم طرف مقابل در حقوق مردم تنفیذ می کردیم، امّا آنچه که مربوط به حقوق خدا است مانند رؤیت هلال، نه.

(بابُ الحُكْمِ بشَهادَةِ امْرَأَتَيْنِ وَيَمينِ المُدَّعي)

۳۳۲۰ــ رَوىٰ مَنْصورُ بْنُ حازِمٍ «أَنَّ أَبَا الحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَليهما السَّلام قالَ: إذا شَهِدَ لِطالِبِ الحَقِّ امْرَأَتانِ وَيَمينُهُ فَهُوَ جائِزٌ».

۳۳۲۱ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الحَلَبِيِّ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلامُ «أَنَّ رَسُولَ الله صَلى الله عَليه وآله أَجازَ شَهادَةَ النِّساءِ مَعَ يَمينِ الطّالِبِ فِي الدَّيْنِ يَحْلِفُ بِالله إِنَّ حَقَّهُ لَحَقٌّ».

(بابُ إقامَةِ الشَّهادَةِ بِالعِلْمِ دونَ الإشْهادِ)

۳۳۲۲ــ رَوَى العَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ الباقِرِ عَلَيه السَّلام «فِي الرَّجُلِ يَشْهَدُ حِسابَ الرَّجُلَيْنِ ثُمَّ يُدْعىٰ إِلَى الشَّهادَةِ، قالَ: إِنْ شاءَ شَهِدَ وَ إِنْ شاءَ لَمْ يَشْهَدْ».

(جائیکه به شهادتِ دوزن و قسمِ مدّعی می توان حکم کرد)

۳۳۲۰ــ منصوربن حازم گوید: امام هفتم علیه السّلام فرمود: هرگاه دو زن برای صاحب حقّی شهادت دادند و خود صاحب حقّ هم سوگند یاد کرد می توان حکم کرد.

۳۳۲۱ــ حمّاد از حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله شهادت زنان را با سوگند طالبِ دَین که به خدا سوگند یاد کند که حقّ از آن منست واقعاً، می پذیرفت.

(حکم شهادت دادن کسی که آگاهی به موضوع دارد)

(ولی شاهد گرفته نشده است)

۳۳۲۲ــ علاء از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که پرسیدم مردی در هنگام محاسبهٔ دو نفر حاضر بوده است آنگاه او را به شهادت خوانده اند چه کند؟ حضرت فرمود: اگر خواست شهادت دهد و اگر نخواست ندهد (چون او را شاهد نگرفته بودند و البتّه در صورت اداء شهادت باید که به حقّ شهادت

۳۳۲۳ـ وَ رَوَى ابْنُ فَضّالٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَزيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «فِي الرَّجُلِ يَشْهَدُ حِسابَ الرَّجُلَيْنِ ثُمَّ يُدْعىٰ إِلَى الشَّهادَةِ قالَ: يَشْهَدُ».

۳۳۲٤ـ وَ رَوىٰ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَشْيَمَ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الحَسَنِ عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ طَهُرَتِ امْرَأَتُهُ مِنْ حَيْضِها فَقالَ: فُلانَةُ طالِقٌ وَ قَوْمٌ يَسْمَعُونَ كَلامَهُ وَ لَمْ يَقُلْ لَهُمْ اشْهَدُوا أَيَقَعُ الطَّلاقُ عَلَيْها؟ قالَ: نَعَمْ هٰذِهِ شَهادَةٌ أَفَتَتْرُكُها مُعَلَّقَةً».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الكِتابِ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ: مَعْنىٰ هٰذَا الخَبَرِ الَّذي جَعَلَ الخِيارَ فيهِ إِلَى الشّاهِدِ بِحِسابِ الرَّجُلَيْنِ هُوَ إِذا كانَ عَلىٰ ذٰلِكَ الحَقِّ غَيْرُهُ مِنَ الشُّهُودِ، فَمَتىٰ عَلِمَ أَنَّ صاحِبَ الحَقِّ مَظْلُومٌ وَ لا يُحْيىٰ حَقُّهُ إِلّا بِشَهادَتِهِ وَجَبَ عَلَيْهِ إِقامَتُها وَ لَمْ يَحِلَّ لَهُ كِتْمانُها.

دهد و آنچه را که شنیده بازگوید و چیزی را کتمان نکند).

۳۳۲۳ـ ابن فضال از احمدبن یزید، از محمدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که مردی شاهد حساب دو نفر بوده اکنون او را برای شهادت خوانده‌اند فرمود: می تواند شهادت بدهد.

۳۳۲٤ـ علی بن احمد اشیم گوید از امام هفتم یا هشتم علیهما السّلام سؤال کردم مردی زنش از حیض پاک شد در حضور جماعتی گفت: فلانه (زنش) طالق، و مردم هم کلامش را شنیدند، امّا او نگفته بود شاهد باشید آیا طلاق واقع شده است یا خیر؟ فرمود: آری، این خود شهادت است آیا زن را بدون خرجی و نفقه رها کند و زن هم نتواند پس از عدّه شوهر دیگر اختیار کند و معلّق بماند. مؤلف گوید: معنی آن خبر که فرمود شاهدان در صورت عدم إشهاد اختیار دارند شهادت بدهند یا ندهند اینست که گاهی شاهد دیگری برای اثبات حقّ مظلوم وجود دارد به نحوی که برای اثبات حقّ نیازی به شهادت آنها نیست دراینصورت می توانند در مجلس قاضی حاضر نشوند امّا زمانی که حقّ مظلومی به سبب شهادت ندادن آنها از بین برود حقّ کتمان شهادت را نخواهند داشت.

٣٣٢٥ــ فَقَدْ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: ؟العِلْمُ شَهادَةٌ إذا كانَ صاحِبُهُ مَظْلُوماً».

(بابُ الامْتِناعِ مِنَ الشَّهادَةِ وما جاءَ في إقامَتِها وتأكيدِها و كِتْمانِها)

٣٣٢٦ــ رُوِي عَنْ مُحمَّدِ بْنِ الفُضَيْلِ قالَ: قالَ العَبْدُ الصّالِحُ عَلَيه السَّلام: «لا يَنْبَغي لِلَّذي يُدْعىٰ إلىٰ شَهادَةٍ أَنْ يَتَقاعَسَ عَنْها».

٣٣٢٧ــ وَرَوى هِشامُ بْنُ سالِمٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في قَوْلِ الله عَزَّوَجَلَّ: «وَلا يَأْبَ الشُّهَداءُ إذا ما دُعُوا» قالَ: قَبْلَ الشَّهادَةِ، وَفي قَوْلِه عَزَّوَجَلَّ: «وَمَنْ يَكْتُمْها فَإنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» قالَ: بَعْدَ الشَّهادَةِ».

٣٣٢٥ــ امام صادق عليه السّلام فرموده: خود علم، شهادت است در جائی که صاحب حقّ مظلوم واقع می شود.

(معنیش اینست که اگر شخصی ناظر باشد که فلانی متاعی به شخصی داد و یا پولی در اختیار او گذاشت یا چیزی به او فروخت امّا آنها او را شاهد نگرفتند و حالا به شهادت او نیاز پیدا شده باشد این شخص درصورتیکه بداند اگر شهادت ندهد حقّ طرف ضایع می شود واجب است شهادت دهد و اگر کتمان کند حرام است).

(خودداری از دادنِ شهادت و آنچه)

(راجع به اقامه و کتمانِ آن آمده است)

٣٣٢٦ــ محمدبن فضیل از امام هفتم علیه السّلام روایت کرده که فرمود: سزاوار نیست کسی را که برای شهادت می طلبند کوتاهی کند و حاضر نشود و آن را به تعویق اندازد.

٣٣٢٧ــ هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که در این آیه شریفه: «ولا يَأبَ الشُّهَداءُ اِذا ما دُعُوا» (بقره: ٢٨٢) مراد قبل از شهادت است یعنی اگر کسی را دعوت کنند که بیا شاهد باش ما می خواهیم فلان معامله را انجام دهیم آن شخص نباید خودداری کند و از آن سر باز زند. و در آیه «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإنَّه آثِمٌ قَلْبُهُ» (بقره: ٢٨٣) فرمود: مراد بعد از شهادت است (یعنی پس از آنکه شاهد آن بود

۳۳۲۸ــ وَ رَوىٰ عُثْمانُ بْنُ عيسىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «يَكُونُ لِلرَّجُلِ مِنْ إِخْواني عِنْدِي الشَّهادَةُ لَيْسَ كُلُّها تُجيزُها القُضاةُ عِنْدَنا، قالَ: إِذا عَلِمْتَ أَنَّها حَقٌّ فَصَحِّحْها بِكُلِّ وَجْهٍ حَتّى يَصِحَّ لَهُ حَقُّهُ».

۳۳۲۹ــ وَ رَوىٰ جابِرٌ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ «قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله: مَنْ كَتَمَ الشَّهادَةَ أَوْ شَهِدَ بِها لِيَهْدِرَ بِها دَمَ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ أَوْ لِيُثْوِيَ مالَ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ أَتىٰ يَوْمَ القِيامَةِ وَ لِوَجْهِهِ ظُلْمَةٌ مَدَّ البَصَرِ وَ في وَجْهِهِ كُدُوحٌ تَعْرِفُهُ الخَلائِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ، وَمَنْ شَهِدَ شَهادَةَ حَقٍّ لِيُحْيِيَ بِها مالَ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ أَتىٰ يَوْمَ

در موقع شهادت دادن نزد حاکم، حقّ ندارد نیّت کتمان کند که دراینصورت دل او گناهکار خواهد بود تا چه رسد به کتمان در عمل).

۳۳۲۸ــ عثمان بن عیسی از پاره‌ای اصحاب یعنی شیعیان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که از حضرت پرسیدم پیش من از یکی از برادرانم شهادتی است و آن نوعی است که اگر نزد قاضی اینها شهادت دهم نپذیرد، چه کنم؟ حضرت فرمود: اگر حقّ است به هر وجهی که قاضی می پذیرد می توانی شهادت دهی.

شرح: «مراد اینست که مثلاً مردی وجهی به زنی داده و آن را عقد انقطاعی نموده و مدّت هم معیّن است، این مرد نیز شاهد قضیّه بوده، بعد زن نکول کرده إدّعا وجه مزبور را می‌کند و قضات عامّه عقد انقطاعی را باطل می دانند و حرام، لذا اگر اظهار کند من شاهد متعه بودم پذیرفته نیست بلکه مضّر هم هست لذا می تواند به عنوان نکاح شهادت دهد».

۳۳۲۹ــ جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله چنین فرمود: «هر کس شهادت را کتمان کند یا به دروغ شهادت دهد تا خون شخص مسلمانی را پایمال کند یا مال مسلمانی را تلف نماید روز رستاخیز به محشر آید با رویی سیاه که ظلمت سیاهی آن تا چشم کار می‌کند کشیده شده است. و در رویش خراش و زخمی باشد و همهٔ مردم صحرای محشر او را به اسم و

القِيامَةِ وَلِوَجْهِه نُورٌ مَدَّ البَصَرِ تَعْرِفُهُ الخَلائِقُ بِاسْمِه وَنَسَبِه، ثُمَّ قالَ أبوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: أَلاَ تَرىٰ أَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «وَأَقيمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ».

٣٣٣٠ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام «في قَوْلِ الله عَزَّوَجَلَّ: «وَمَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» قالَ: كافِرٌ قَلْبُهُ».

* (باب شَهادَةِ الزُّورِ وما جاءَ فيها) *

٣٣٣١ــ رَوىٰ مُحَمَّد بْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ جَميلِ بْنِ دُرَّاجٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في شَهادَةِ الزُّورِ قالَ: «إِذا كانَ الشَّيْءُ قائِماً بِعَيْنِه رُدَّ عَلىٰ صاحِبِه، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قائِماً ضَمِنَ بِقَدْرِ ما أَتْلَفَ مِنْ مالِ الرَّجُلِ».

٣٣٣٢ــ وَ رَوىٰ سَماعَةُ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «شُهُودُ الزُّورِ يُجْلَدُونَ حَدّاً وَلَيْسَ لَهُ وَقْتٌ ذٰلِكَ إِلَى الإمامِ، وَيُطافُ بِهِمْ حَتّى يُعْرَفُوا وَلا يَعُودُوا،

رسم بشناسند، و هر کس شهادت حقّی دهد تا مال مسلمانی إحیا شود و از نابودی برهد روز قیامت وارد شود در حالیکه نوری از رویش تا جائیکه چشم می بیند پرتو افکنده است و مردم محشر او را بنام و نسب بشناسند.» آنگاه امام باقر علیه السّلام فرمود: آیا نمی بینی که خداوند عزّوجّل می فرماید: «و أقیمُوا الشَّهادَةَ لله» برای خدا اقامهٔ شهادت کنید. (طلاق: ٢).

٣٣٣٠ــ و نیز فرمود که «وَمَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (بقره: ٢٨٣) معنایش اینست که هر کس کتمان شهادت کند قلباً کافر است.

* (باب شهادت دادن به دروغ و آنچه دراین باره آمده است) *

٣٣٣١ــ محمدبن ابی عمیر از جمیل بن درّاج، از امام صادق علیه السّلام در مورد شهادت دروغ پرسید که اگر کسی بدروغ شهادتی دهد که مال یا حقّ کسی ضایع شود چه کند؟ حضرت فرمود: اگر مال به عینه موجود است باید بصاحبش بازگرداند و اگر مقداری از آن تلف شده آنچه را که از میان رفته است باید از عهدهٔ ضمانش برآید یعنی هرچه موجود است پس دهد و هرچه مفقود گشته، تاوان دهد.

٣٣٣٢ــ سماعة از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شاهدانِ

قالَ: قُلْتُ: فَإنْ تابُوا وَ أَصْلَحُوا أَتُقْبَلُ شَهادَتُهُمْ بَعْدُ؟ فقالَ: إذا تابُوا تاب اللهُ عَلَيْهِمْ وَ قَبِلَتْ شَهادَتُهُمْ بَعْدُ».

۳۳۳۳ـ و «كانَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام إذا أَخَذَ شاهِدَ زُورٍ فَإنْ كانَ غَريباً بَعَثَ بِه إلىٰ حَيِّه، وَ إنْ كانَ سُوقِيّاً بَعَثَ بِه إلىٰ سُوقِه ثُمَّ يُطيفُ بِه، ثُمَّ يَحْبِسُهُ أَيّاماً، ثُمَّ يُخَلّي سَبيلَهُ».

۳۳۳٤ـ وَ رَوىٰ إبْراهيمُ بْنُ عَبْدِالحَميدِ عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «فِي امْرَأَةٍ شَهِدَ عِنْدَها شاهِدانِ بِأَنَّ زَوْجَها ماتَ فَتَزَوَّجَتْ، ثُمَّ جاءَ زَوْجُها الأَوَّلُ، قالَ: لَها المَهْرُ بِما اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِها الأَخيرُ، وَ يُضْرَبُ الشّاهِدانِ الحَدَّ وَ يَضْمَنانِ المَهْرَ بِما غَرَّا الرَّجُلَ، ثُمَّ تَعْتَدُّ وَ تَرْجِعُ إلى زَوْجِها الأَوَّلِ».

به دروغ باید تازیانه خورند امّا تعداد و مقدار آن معیّن نیست و اختیارش با حاکم شرع و امام است، و نیز باید آنها را در مجامع عمومی بگردانند که مردم ایشان را به این عمل زشت بشناسند تا موجب شود دیگر شهادت بدروغ ندهند، گوید: پرسیدم اگر توبه کردند و خود را اصلاح نمودند آیا شهادتشان در موارد بعد از توبه و اصلاح مقبول است؟ فرمود: اگر توبه کردند خداوند هم بر ایشان ببخشاید، و شهادتشان پس از آن پذیرفته است.

۳۳۳۳ـ و امیرالمؤمنین علیه السّلام هرگاه شاهدِ دروغگویی را دستگیر می‌کرد اگر غریب بود او را به محلّش می‌فرستاد و اگر بازاری بود به بازار، آنوقت دستور می‌فرمود که او را بگردانند و معرّفی کنند به عملش، سپس چندروز بزندان می‌افکندو بعد رهایش می‌کرد.

۳۳۳٤ـ ابراهیم بن عبدالحمید از ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که دربارهٔ زن شوهرداری که دو تن نزد او شهادت دادند که شوهرش از دنیا رفته است و او نیز بنابر شهادت آنها (پس از عدّهٔ وفات) شوهر کرد و بعد از مدّتی شوهر اوّل پیدا شد، فرمود: مهرش را از شوهر دوم به سبب استفاده‌ای که از تمتّع وی برده طلبکار است، دو تن شاهد نیز باید حدّ بخورند و مقدار مَهر را به شوهر دوم مدیونند که

٣٣٣٥ــ وَ رَوَى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ العَلاءِ؛ وَ أَبي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّد ابْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «في رَجُلَيْنِ شَهِدا عَلىٰ رَجُلٍ غائِبٍ عِنْدَ امْرَأَتِه بِأَنَّهُ طَلَّقَها، فَاعْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ وَ تَزَوَّجَتْ، ثُمَّ إِنَّ الزَّوْجَ الغائِبَ قَدِمَ فَزَعَمَ أَنَّهُ لَمْ يُطَلِّقْها، وَ أَكْذَبَ نَفْسَهُ أَحَدُ الشّاهِدَيْنِ، فقالَ: لا سَبيلَ لِلأَخيرِ عَلَيْها، وَ يُؤْخَذُ الصَّداقُ مِنَ الَّذي شَهِدَ وَ رَجَعَ فَيُرَدُّ عَلَى الأَخيرِ وَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُما، وَ تَعْتَدُّ مِنَ الأَخيرِ، وَ لا يَقْرُبُها الأَوَّلُ حَتّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُها».

٣٣٣٦ــ وَ رَوىٰ عَلِيُّ بْنُ مَطَرٍ، عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «إِنَّ شُهُودَ الزُّورِ يُجْلَدُونَ حَدّاً لَيْسَ لَهُ وَقْتٌ، ذٰلِكَ إِلَى الإمام، وَ يُطافُ بِهِمْ حَتّى يَعْرِفَهُمُ النّاسُ، وَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَلا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً

باید بپردازند و زن هم عدّه (طلاق) نگه‌دارد و (بدون هیچ شرط) به شوهر اوّل بازگردد.

٣٣٣٥ــ حسن بن محبوب از علاء و ابی ایّوب از محمدبن مسلم روایت کرده‌اند که حضرت باقر علیه السّلام دربارهٔ زنی که شوهرش به سفر رفته بود و دو مرد نزد او شهادت داده بودند که همسرش او را طلاق غیابی داده است و زن نیز بر این تصوّر عدّه نگهداشته بعد شوهری اختیار کرد، پس از چندی شوهر غایب آمد و فکر می‌کرد که زنِ خویش را طلاق نگفته است، و یکی از دو شاهد هم خود را تکذیب می‌کرد و می‌گفت: من به دروغ شهادت داده‌ام، فرمود: شوهر دوم راهی بر او ندارد، و مَهریّه را باید آن که گفته است به دروغ شهادت دادم بپردازد و به شوهر دوم بدهد (درصورتیکه پرداخته باشد و إلّا باید به زن داد) و میان او و شوهر ثانی جدائی انداخته شود (و زن عدّه نگهدارد) و مرد با او نزدیکی نکند تا عدّه‌اش منقضی شود.

٣٣٣٦ــ علیّ بن مطر از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: گواهی دهندگان بدروغ باید تازیانه خورند ولی حدّ معینی ندارد و بستگی به اختیار امام و حاکم شرع دارد هرقدر صلاح بداند، و باید آنها را گرد شهر طواف داد و بمردم معرّفی کرد که آنان را بشناسند و شهادتشان را دیگران نپذیرند. و در

وَ أُولٰئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ إلّا الَّذينَ تابُوا»، قُلْتُ: بِمَ تُعْرَفُ تَوْبَتُهُ؟ قالَ: يُكَذِّبُ نَفْسَهُ عَلىٰ رُؤُوسِ الأَشْهادِ حَيْثُ يُضْرَبُ، وَ يَسْتَغْفِرُ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَإِنْ هُوَ فَعَلَ ذٰلِكَ فَثَمَّ ظَهَرَتْ تَوْبَتُهُ».

۳۳۳۷ـ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عليه وآله: «لا يَنْقَضي كَلامُ شاهِدِ زُورٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الحاكِمِ حَتّى يَتَبَوَّءَ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ، وَ كَذٰلِكَ مَنْ كَتَمَ الشَّهادَةَ».

۳۳۳۸ـ وَ رَوىٰ صالِحُ بْنُ مِيثَمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «ما مِنْ رَجُلٍ يَشْهَدُ شَهادَةَ زُورٍ عَلىٰ رَجُلٍ مُسْلِمٍ لِيَقْطَعَ مالَهُ إلّا كَتَبَ اللهُ لَهُ مَكانَهُ صَكّاً إلَى النّارِ».

۳۳۳۹ـ وَ رَوىٰ جَميلُ بْنُ دَرّاجٍ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَحَدِهِما «فِي الشُّهُودِ إذا شَهِدُوا عَلىٰ رَجُلٍ ثُمَّ رَجَعُوا عَنْ شَهادَتِهِمْ وَ قَدْ قُضِيَ عَلَى الرَّجُلِ ضَمِنُوا ما شَهِدُوا بِهِ وَغُرِّمُوا، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ قُضِيَ طُرِحَتْ شَهادَتُهُمْ وَ لَمْ يُغَرَّمِ الشُّهُودُ شَيْئاً».

مورد توبه، حکم خداوند را که فرموده است: «لٰا تَقْبَلُوا لَهُم شَهٰادَةً أَبَداً وَ اولئِكَ هُمُ الفٰاسِقُونَ اِلَّا الَّذينَ تَابُوا» (نور: ٤) پرسیدم فرمود: توبه‌اش به این ظاهر می‌شود که خود را در حضور مردم همانجا که تازیانه می‌خورد تکذیب کند، و از کردهٔ خود از خداوند طلب آمرزش نماید و استغفار کند، اگر چنین کاری را کرد در این وقت، توبه‌اش پذیرفته است.

۳۳۳۷ـ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: کلام آنکه در حضور حاکم بدروغ شهادت می‌دهد تمام نشده که جایگاهش در دوزخ معیّن می‌گردد، و همچنین است وضع آنکه کتمان شهادت می‌کند.

۳۳۳۸ـ صالح بن میثم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هیچ شخصی نیست که علیه مسلمانی برای بردن مال و ثروتش شهادت بدروغ بدهد جز آنکه خداوند گذرنامهٔ دوزخ او را صادر کرده، خروجی می‌زند.

۳۳۳۹ـ جمیل بن درّاج از یکی از اصحابش از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت کرده در مورد گواهانی که بر علیه شخصی شهادت دهند و سپس

(بابُ بُطْلانِ حَقِّ المُدَّعي بِالتَّحْلِيفِ وَإِنْ كانَ لَهُ بَيِّنَةٌ)

٣٣٤٠ــ رَوى عَبدُاللهِ بْنُ أَبي يَعْفُورٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إِذا رَضِيَ صاحِبُ الحَقِّ بِيَمينِ المُنْكِرِ لِحَقِّه فَاسْتَحْلَفَهُ فَحَلَفَ أَنْ لا حَقَّ لَهُ قِبَلَهُ ذَهَبَتِ اليَمينُ بِحَقِّ المُدَّعي وَلا دَعْوىٰ لَهُ، قُلتُ: وإِنْ كانَتْ لَهُ بَيِّنَةٌ عادِلَةٌ؟ قالَ: نَعَمْ وَإِنْ أَقامَ بَعْدَ مَااسْتَحْلَفَهُ بِاللهِ خَمْسِينَ قَسامَةً ما كانَ لَهُ حَقٌّ، فَإِنَّ اليَمِينَ قَدْ أَبْطَلَتْ كُلَّ مَا ادَّعاهُ قِبَلَهُ مِمّا قَدِ اسْتَحْلَفَهُ عَلَيْهِ».

از شهادتشان برگردند. اگر امام حکم را بر ضرر آن مرد صادر کرده باشد شاهدان ضامن آنچه شهادت داده‌اند می باشند و باید غرامت دهند، و اگر امام حکم صادر نکرده باشد شهادتشان خودبخود باطل و غرامتی نمی پردازند.

(باطل شدن حقّ مُدَّعی اگر)
(تقاضای قسم کند از مُدَّعی عَلَیه)

٣٣٤٠ــ عبداللهبن أبی یعفور از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که اگر صاحب حقّ به سوگند مُنکِر راضی گشت و منکر قسم یاد کرد که وی بر او حقّی ندارد، این سوگند حقّ مدعی را باطل می‌کند و دیگر نمی تواند مطالبهٔ حقّ نماید. گوید: پرسیدم اگر دارای بیّنه عادله (شاهد عادل) بود چطور؟ فرمود: آری، اگر چه پس از آنکه او را قسم داد و مدّعی علیه قسم یاد کرد که فلانی حقّی بر من ندارد، جماعت بسیاری قسم خورند و یا شهادت دهند که وی حقّ دارد، دیگر حقّ مطالبه ساقط شده و همان قسم دادن اوّل، حقّ ادّعایش را باطل ساخته است.

شرح: «درصورتیکه مدّعی حاضر شود که مدّعی علیه سوگند به براءت ذمّه خود یاد کند و سوگند بخورد چند فایده بر این قسم مترتّب می شود: ١ــ خصومت و دعوی دیگر محّل ندارد امّا ذمّهٔ طرف اگر واقعاً بدهکار باشد بری نخواهد شد بلکه واجب است فیما بَینَه وَبَیْنَ الله خود را بهرصورت از بدهی خلاص نماید. ٢ــ أمّا مدّعی اگر بیّنه ندارد حقّش بگردن مدّعی علیه تا قیامت باقی است أمّا نمی تواند مطالبه نماید و یا از اموالش تقاص کند و یا محاکمه را در جای دیگر از سرگیرد و اگر چنین

۳۳۴۱ــ قالَ رَسولُ الله صَلى الله عليه وآله: «مَنْ حَلَفَ لَكُمْ بِالله عَلىٰ حَقٍّ فَصَدِّقُوهُ، وَمَنْ سَأَلَكُمْ بِالله فَأَعْطُوهُ، ذَهَبَتِ اليَمِينُ بِدَعْوَى المُدَّعي وَلا دَعْوَى لَهُ».

قال مُصَنِّفُ هٰذَا الكِتابِ ــ رَحِمَهُ الله ــ: مَتىٰ جاءَ الرَّجُلُ الَّذي يَحْلِفُ عَلىٰ حَقٍّ تائِباً وَحَمَلَ ما عَلَيْهِ مَعَ ما رَبِحَ فيهِ فَعَلىٰ صاحِبِ الحَقِّ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ رَأسَ المالِ وَنِصْفَ الرِّبْحِ وَيَرُدَّ عَلَيهِ نِصْفَ الرِّبْحِ لِأَنَّ هذا رجلٌ تائِبٌ، روى ذلك مِسْمَعٌ أبوسيّارٍ عَنْ أَبي عَبدِالله عَلَيه السَّلام وَسَأَذْكُرُ الحَدِيثَ بِلَفْظِه في هٰذَا الكِتابِ في بابِ الوَدِيعَةِ إن شاءَالله تَعالىٰ.

کند ادّعایش قابل رسیدگی در محاکم نیست، امّا اگر پس از تحلیف و سوگند دادن طرفِ مقابل، اقامهٔ بیّنه در مورد دعوایش کند، مسأله اختلافی است مشهور گویند در این صورت هم دعوایش قابل رسیدگی نیست چون یا باید از ابتدا به قسم دادن طرف حاضر نمی شد و اگر شد بدست خود حقّ خویش را ضایع کرده است چنانکه از پاره‌ای روایات استفاده می شود، و البتّه بعضی از فقهاء هم مانند شیخ مفید گفته اند در صورت پیدا کردن بیّنه می تواند دعوىٰ را از سرگیرد و حقّ او باقی است».

۳۳۴۱ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هر کس برای شما به لفظ جلاله قسم یاد کرد بر حقّی، تصدیقش کنید، و هر کس از شما چیزی طلبید با سوگند بخدا، به او بخشش کنید، قسم دادن، دعویِ مدّعی را زائل می‌کند و دعوائی باقی نمی‌گذارد.

مؤلف کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: هرگاه کسی حق کسی را به قسم دروغ ضایع کرده باشد بعد توبه کرده و مال را با منافعی که داشته است بازگرداند بر صاحب حقّ است که رأس المال را یعنی اصل مال را با نیمی از منافعش از وی بستاند و بقیّه را به او ببخشد زیرا که این مرد توبه کرده است و این خبر را مسمع بن عبدالملک ابوسیّار از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که ما در باب ودیعه آن خبر را به تمام لفظ خواهیم آورد ــ إن شاء الله.

باب
(الحُكْمِ بِرَدِّ اليَمِينِ وَبُطْلانِ الحَقِّ بِالنُّكُولِ)

٣٣٤٢ــ رَوىٰ أَبانٌ، عَنْ جَميلٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «إذا أقامَ المُدَّعي البَيِّنَةَ فَلَيْسَ عَلَيهِ يَمينٌ، وَإنْ لَمْ يُقِمِ البَيِّنَةَ فَرَدَّ عَلَيْهِ الَّذي ادُّعيَ عَلَيْهِ اليَمِينَ فَأَبىٰ فَلا حَقَّ لَهُ».

(بابُ الحُكْمِ بِالْيَمِينِ عَلَى المُدَّعي عَلَى)
(المَيِّتِ حَقّاً بَعْدَ اِقامَةِ البَيِّنَةِ)

٣٣٤٣ــ رُوي عَن ياسِينِ الضَّرِيرِ، عَنْ عَبدالرَّحمنِ بنِ أَبي عَبدِالله قالَ: «قلتُ لِلشَّيخِ ــ يَعْني موسَى بنَ جَعْفَرٍ عَليهما السَّلام ــ: أَخْبِرني عَنِ الرَّجُلِ يَدَّعي قِبَلَ الرَّجُلِ الحَقَّ فَلا يَكُونُ لَهُ بَيِّنَةٌ بِمالِهِ، قالَ: فَيَمينُ المَدَّعي عَلَيْه، فَإنْ حَلَفَ فَلا حَقَّ لَهُ و إن ردَّ اليَمينَ عَلَى المُدَّعي فَلَمْ يَحْلِفْ فَلا حَقَّ لَهُ، فَإنْ كانَ المَطلُوبُ بِالحَقِّ

(حکم ردّ قسم و بطلان حقّ با نکول آن)

٣٣٤٢ــ ابان، از جمیل از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هرگاه مدّعی اقامهٔ بیّنه کند دیگر براو واجب نیست که قسم بخورد و أمّا اگر اقامهٔ بیّنه نکند، و مدّعی علیه بگوید: قسم بخور که من بر تو فلان حقّ را دارم و مدّعی نکول کند و حاضر به قسم نشود دیگر حقّ مطالبه ندارد.

شرح: «جمیل» در سند حدیث علی الظاهر تصحیف «رجلٍ» است.

(جایی که باید بعد از اقامهٔ بیّنه مدّعی را قسم هم داد)

٣٣٤٣ــ یاسین ضریر از عبدالرّحمن بن أبی عبدالله روایت کرده گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السّلام گفتم: برای من توضیح دهید که اگر مردی ادّعای مالی علیه دیگری داشت ولی دلیل و شاهد نداشت چه کند؟ فرمود: یمین مدّعی بر مدّعی علیه لازم و ثابت است و باید قسم دهد، پس اگر مدّعیٰ علیه حاضر شد و قسم یاد کرد هیچ حقّی آن شخص (مدّعی) بر او ندارد و دیگر مدّعی حقّ مطالبه اش ساقط می شود، و اگر قسم را ردّ کرد و گفت: خود مدّعی قسم یاد کند و مدّعی حاضر به قسم نشد باز حقّی بر مدّعی علیه ندارد، و اگر مدّعی علیه از دنیا رفته باشد و اقامهٔ بیّنه

قَدماتَ وَ أُقِيمَتْ عَلَيْهِ البَيِّنَةُ فَعَلى المُدَّعي اليَمِينُ بِاللهِ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ لَقَدْ ماتَ فُلانٌ وَ أَنَّ حقَّه لَعَلَيْهِ، فَإِنْ حَلَفَ وَ إِلّا فَلا حَقَّ لَهُ لِأَنّا لانَدْري لَعَلَّهُ قَدْ أَوْفاهُ بَيِّنَةً لا نَعْلَمُ مَوْضِعَهُمْ أَوْ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ قَبْلَ المَوْتِ، فَمِنْ ثَمَّ صارَتْ عَلَيْهِ اليَمِينُ مَعَ البَيِّنَةِ، وَ إِنِ ادَّعى بِلا بَيِّنَةٍ فَلا حَقَّ لَهُ لِأَنَّ المُدَّعىٰ عليه لَيْسَ بِحَيٍّ، وَ لَوْ كانَ حَيّاً لأُلْزِمَ اليَمْينَ أَوِ الحقَّ أَوْ يَرُدُّ اليَمِين، فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَثْبُتْ لَهُ حَقٌّ».

(بابُ حُكْمِ المُدَّعِيَيْنِ في حَقٍّ يُقيمُ كُلٌّ)

(واحِدٍ مِنْهُما البَيِّنَةَ عَلىٰ أَنَّهُ لَهُ)

٣٣٤٤ــ رَوى شعيبٌ، عَنْ أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام «أَنّه ذَكَرَ أَنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام أَتاهُ قَوْمٌ يَخْتَصِمُونَ في بَغْلَةٍ فَقامَتِ البَيِّنَةُ لِهٰؤُلاءِ أَنَّهُمْ أَنْتَجوها عَلىٰ مِذْوَدِهِمْ لَمْ يَبِيعُوا وَ لَمْ يَهَبُوا، وَ قامَتِ البَيِّنَةُ لِهٰؤُلاءِ أَنَّهُمْ أَنْتَجُوها عَلىٰ

علیه او شده باشد پس بر مدّعی است که قسم یاد کند «بِاللهِ الَّذی لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ» فلان کس از دنیا رفت و فلان مقدار به من بدهکار بود، اگر حاضر شد به چنین قسمی، حقّ او ثابت شده است و إلّا حقّی بر میّت نخواهد داشت، زیرا امکان دارد بر ما معلوم نشده باشد و متوفّی بر علیه مدّعی بیّنه‌ای داشته و ایفا کرده و سپس از دنیا رفته است و یا بدون بیّنه بوده و از دنیا رفته است، و از این جهت گوئیم که مدّعی باید قسم یاد کند که حقّش برعهدهٔ او باقی است، و اگر مدّعی حاضر به سوگند علیه میّت نشد پس ادّعایش فایده‌ای ندارد و حقّی بر او ندارد، زیرا مدّعی علیه زنده نیست و اگر زنده می بود یا وادار به سوگند می شد یا حقّ را می پذیرفت یا یمین را ردّ می‌کرد به مدّعی، و او را قسم می داد و چون امکان هیچ یک از این سه نیست، از اینرو حقّ مدّعی ثابت نمی شود.

(حکم دو مخاصم که هردو اقامهٔ بیّنه علیه دیگری می‌کنند)

٣٣٤٤ــ ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: جماعتی نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمدند و اقامهٔ دعوی کردند بر چهار پائی و گفتند: که این در طویلهٔ ما کرّه کشی شده است و نه فروخته‌ایم و نه بخشیده‌ایم، و جمع دیگر گفتند در

مِنْ وَدِهِمْ لَمْ يَبِيعُوا وَ لَمْ يَهَبُوا، فَقَضىٰ عَلَيه السَّلام بِها لِأَكْثَرِهِمْ بَيِّنَةً وَاسْتَحْلَفَهُم».

٣٣٤٥ــ قالَ أَبوبَصيرٍ: «وَ سَأَلْتُ أَباعَبدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَأْتي القَوْمَ فَيَدَّعي داراً في أَيْدِيهِم وَيُقِيمُ البَيِّنَةَ وَيُقِيمُ الَّذِي في يَدِهِ الدَّارُ البَيِّنَةَ أَنَّها وَرِثَها عَنْ أَبِيهِ وَلا يَدْرِي كَيْفَ أَمْرُها، فقالَ: أَكْثَرُهُمْ بَيِّنَةً يُسْتَحْلَفُ وَتُدْفَعُ إِلَيْهِ».

قال مُصَنِّفُ هٰذا الكِتابِ ــ رَحِمَهُ الله ــ لَوْقالَ الَّذِي في يَدِهِ الدّارُ: إِنَّها لي وَهِيَ مُلْكِي وَأَقامَ عَلىٰ ذٰلِكَ بَيِّنَةً، وَأَقامَ المُدَّعي عَلىٰ دَعْواهُ بَيِّنَةً كانَ الحَقُّ أَنْ يُحْكَمَ بِها لِلْمُدَّعي لِأَنَّ الله عَزَّوَجَلَّ إِنّما أَوْجَبَ البَيِّنَةَ عَلَى المُدَّعي وَلَمْ يُوجِبْها عَلَى المدَّعىٰ عَلَيْهِ، وَلٰكِنْ هٰذا المُدَّعىٰ عَلَيْهِ ذَكَرَ أَنَّهُ وَرِثَها عَنْ أَبِيهِ وَلا يَدْرِي كَيْفَ أَمْرُها فَلِهٰذا أَوْجَبَ الحُكْمَ بِاسْتِحْلافِ أَكْثَرِهِمْ بَيِّنَةً وَدَفْعِ الدّارِ إِلَيْهِ.

وَلَوْ أَنَّ رَجُلاً ادَّعىٰ عَلىٰ رَجُلٍ عِقاراً أَوْحَيَواناً أَوْغَيْرَهُ وَأَقامَ شاهِدَينِ وَأَقامَ

طویلهٔ ما حامله شده است و نه آن را فروخته‌ایم و نه بخشیده‌ایم و هر دو اثبات بیّنه کردند و امام علیه السّلام آنان که شاهدشان بیشتر بود قسم داد و حکم را بر له آنان صادر فرمود.

٣٣٤٥ــ ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی بر قومی وارد می شود و ادّعا می‌کند که این خانهٔ معیّن از آن منست و اقامهٔ بیّنه نیز می نماید و متصرّف هم شاهد می آورد که این خانه متعلّق به پدر من بوده و بمن ارث رسیده است و نمی دانم که دراصل حقیقت امر چه بوده است؟ حضرت فرمود: آن کس را که شاهدش بیشتر است قسم دهند و چنانچه حاضر شد قسم دهد، خانه از آن اوست.

مؤلّف این کتاب ــ خداوند او را رحمت کناد ــ گوید: اگر متصرّف گوید خانه از آن منست و من مالک آنم و اقامهٔ بیّنه نیز بکند و مدّعی هم اقامهٔ بیّنه نماید حکم آنست که حقّ از آن مدّعی است، زیرا خداوند اقامهٔ بیّنه را بر مدّعی واجب کرده است نه بر مدّعی علیه، لیکن مدّعی علیه اقامهٔ بیّنه کرده که از پدرش به ارث برده است و حقیقت امر را نمی داند، از این جهت حکم شده آنکه شاهدانش بیشترند قسم دهند، اگر حاضر به قسم شد و سوگند یاد کرد خانه را به او می دهند.

الّذي في يَدِهِ شاهِدَيْنِ وَ استَوَى الشُّهُودُ في العَدالَةِ لَكانَ الحُكْمُ أنْ يُخْرِجَ الشَّيْءَ مِنْ يَدَي مالِكه إلَى المُدَّعي لِأنَّ البَيِّنَةَ عَلَيْهِ، فإنْ لَمْ يَكُنِ الشَّيْءُ في يَدَيْ أحَدٍ وَ ادَّعى فيهِ الخَصْمانِ جَمِيعاً فَكُلُّ مَنْ أقامَ البَيِّنَةَ فَهُوَ أحَقُّ بِه، فَإنْ أقامَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُمَا البَيِّنَةَ فَإنَّ أحَقَّ المُدَّعِيَيْنِ مَنْ عُدِّلَ شاهِداهُ، فَإنِ استَوَى الشُّهُودُ في العَدالَةِ فَأكْثَرُهُما شُهوداً يَحْلِفُ بِالله وَيُدْفَعُ إلَيْهِ الشَّيءُ ــ هكذا ذَكَرَه أبي ــ رَضِيَ الله عَنْهُ ــ في رسالَتِه إلَيَّ ــ.

(بابُ الحُكْمِ في جَمِيعِ الدَّعاوِي)

قالَ أبي ــ رضي الله عنه ــ في رِسالَتِهِ إلَيَّ: اعْلَمْ يابُنَيَّ أنَّ الحُكْمَ في

و چنانچه مردی علیه دیگری ملکی یا حیوانی یا چیز دیگری را ادّعا کند و دو شاهد آورد، و شخص متصرّف نیز دو شاهد آورد که از آن خودش است و شهود هر دو طرف در عدالت یکسان باشند حکم آنست که مال را از متصرّف بگیرند و به مدّعی بدهند زیرا بیّنه برعهدهٔ او بوده و او آورده است، و چنانچه در ید هیچیک نبود و دو تن مدّعی آن شدند پس هر کدام اقامهٔ بیّنه کرد مال از آن اوست و او أحقّ است و اگر هر دو اقامهٔ بیّنه کردند پس آنکه شاهدانش عادلترند حکم بنفع او باید کرد، و چنانچه شهود در عدالت مساوی بودند آنکه شاهدش بیشتر است و به خدا سوگند خورد که ما متعلّق به اوست به او داده شود. پدرم ــ رضی الله عنه ــ در رساله اش اینطور بمن نوشته است.

شرح: «بنظر می رسد حاصل گفتار صدوق که از پدرش بازگو کرده این باشد که چون «البیّنة عَلَی المدّعی وَالیَمینُ عَلَی مَنْ أنکر» قاعدهٔ مسلّمه است پس باید اگر کسی علیه دیگری مالی را که وی متصرّف است ادّعا کند و بیّنه آورد حقّ را به او بدهند مگر اینکه ذی الید اقامهٔ بیّنه کند با ذکر سبب، و بدون ذکر سبب از او پذیرفته نیست».

(حکم مشترک در همهٔ دعاوی)

مؤلّف گوید: پدرم ــ رضی الله عنه ــ در نامه اش به من نوشت: فرزند عزیزم

الدَّعاوي كُلِّها أنَّ البَيِّنَةَ عَلَى المُدَّعي وَ الْيَمينُ عَلَى المُدَّعىٰ عَلَيْهِ، فَإنْ نَكَلَ عَنِ اليَمينِ لَزِمَهُ الحَقُّ، فَإنْ رَدَّ المُدَّعىٰ عَلَيْهِ اليَمينَ عَلَى المُدَّعي إذا لَمْ يَكُنْ لِلْمُدَّعي شاهِدانِ فَلَمْ يَحْلِفْ فَلا حَقَّ لَهُ إلّا في الحُدودِ فَلايَمينَ فيها، وَفي الدَّمِ فَإنَّ البَيِّنَةَ عَلَى المُدَّعىٰ عَلَيْهِ، وَ الْيَمينَ عَلَى المُدَّعي لِئلاّ يَبْطُلَ دَمُ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ.

(بابُ الشّهادَةِ عَلَى المَرْأَةِ)

٣٣٤٦ــ رُوِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَن أبي الحَسَنِ الأوَّلِ عَلَيه السَّلام قالَ: «لا بَأْسَ بِالشَّهادَةِ عَلىٰ إقرارِ المَرْأةِ وَلَيْسَتْ بِمُسْفِرَةٍ إذا عُرِفَتْ بِعَيْنِها أَوْ

بدان که حکم اساسی در همهٔ دعواها آنست که بیّنه و شاهد و دلیل باید با مدّعی باشد و قسم و سوگند با مدّعی علیه، و اگر از سوگند خودداری کرد باید بحکمی که بنفع مدّعی است تن دهد و آن را بپذیرد، و چنانچه مدّعی علیه سوگند یاد کردن را به مدّعی حواله کند و او هم دو شاهد (عادل) نداشته باشد و سوگند یاد نکند او نیز حقّ خود را از بین بُرده است، و این در همهٔ دعاوی صادق است مگر در حدود، که سوگند نیست، و نیز در خون و قصاص که به‌عکس مدّعی باید سوگند یاد کند و مدّعی علیه باید اقامهٔ بیّنه و شاهد نماید، و این برای آنست که خون مسلمانی هدر نرود.

شرح: «این کلام که مؤلّف از پدرش نقل کرده درست مضمون یا مدلول خبریست که کلینی ــ رحمه‌الله ــ در کافی در حدیث موثّق آورده که «إنَّ اللهَ حَكَمَ فی دِمائِكُم بِغَيرِ ما حَكَمَ به في أمْوالِكُم، حَكَمَ فی أمْوالِكُم أنَّ البَيِّنَةَ عَلَى المُدَّعی وَاليَمينَ عَلَى المُدَّعىٰ عَلَيهِ، وَحَكَمَ فی دِمَائِكُم أنَّ البَيِّنَةَ عَلَى مَنْ ادُّعِي عَلَيهِ، وَاليَمينَ عَلَى مَنِ ادَّعىٰ، لِكَيْلا يَبْطُلَ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ» یعنی: خداوند شما را در قصاص امر کرده به غیر آنچه که در اموال امر کرده است، در اموال دلیل با مدّعی است و سوگند با منکر و در خون و قصاص قسم با مدّعی است ودلیل با مدّعی علیه تا اینکه خونی از مسلمانی هدر نرود».

(شهادت له و علیه زن)

٣٣٤٦ــ علی‌بن یقطین از امام هفتم علیه‌السّلام روایت کرده که فرمود:

يَحْضُرُ مَنْ عَرَفَها، ــ وَلٰا يَجُوزُ عِنْدَهُمْ أنْ يَشْهَدَ الشُّهُودُ عَلىٰ إقرارِها دُونَ أنْ تُسْفِرَ فَيُنْظَرَ إلَيْها ــ».

۳۳۴۷ــ وَ كَتَبَ محمّدُ بنُ الحَسَنِ الصَفّارُ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ إلىٰ أبي ــ محمّدٍ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ عَليهماالسَّلام «في رَجُلٍ أرادَ أنْ يَشْهَدَ عَلَى امْرَأةٍ لَيْسَ لَها بِمَحْرَمٍ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أنْ يَشْهَدَ عَلَيْها مِنْ وَرٰاءِ السَّتْرِ وَيَسْمَعَ كَلٰامَهٰا إذا شَهِدَ عَدلٰانِ أنَّها فُلٰانَةُ بِنْتُ فُلٰانٍ الَّتي تُشْهِدُكَ وَ هٰذا كَلٰامُها، أو لٰا تَجُوزُ الشَّهادَةُ عَلَيْها حَتّىٰ تَبْرُزَ وَتُثْبِتَها بِعَيْنِها؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: تَتَنَقَّبُ وَتَظْهَرُ لِلشُّهُودِ إنْ شٰاءَ اللهُ» وَهذا التَّوقِيعُ عِنْدِي بِخَطِّه عَلَيه السَّلام.

باکی نیست به شهادت دادن بر اقرار زن در حالیکه روی پوشیده ولی شناخته شده است، یا مردی که با او محرم است و او را می شناسد حضورداشته باشد و بداند که این همان زنی است که دزباره‌اش شهادت داده می شود، ولی فقهاء عامّه قبول ندارند زنی که روی پوشیده است دربارهٔ اقرارش شهادت دهند جز اینکه روی بگشاید و او را ببینند.

۳۳۴۷ــ محمّد بن حسن صفّار ــ رضی الله عنه ــ به امام عسکری علیه السّلام نوشت که: مردی می خواهد دربارهٔ زنی که به او محرم نیست شهادت دهد در حالیکه زن پوشیده و در پرده است، ولی کلامش را می شنود و دو تن شاهد عادل هم شهادت می دهند که او دختر فلان کس است که اقرار می‌کند و این کلام خود اوست آیا شهادت براقرارش جایز است یا نه و باید روی خود را بگشاید تا با چشم او را شناسائی کند؟ امام علیه السّلام در جواب نوشت «نقابی افکند و با نقاب نزد شهود حاضر شود بیاری خداوند» و این توقیع (دستخط) که به‌خطّ مبارک امام می باشد اکنون نزد من موجود است.

شرح: «در صورتیکه تنها نقاب همراه با معرّف باشد کمتر می توان تقلّب کرد و کسی را به جای کسی دیگر معرّفی نمود ولی در صورت ستر و چادر و عبایه با عدم‌حضور معرّف تقلّب زیادتر است».

(بابُ اِبْطالِ الشَّهادَةِ عَلَى الْجَنَفِ والرِّبا وَخِلافِ السُّنَّةِ)

٣٣٤٨ــ رَوىٰ إسماعيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَليهماالسَّلام «أَنَّه قالَ: تَبْطُلُ الشَّهادَةُ فِي الرِّبا وَالْجَنَفِ، وَإِذا قالَ الشُّهُودُ: إنّا لا نَعْلَمُ، خَلّ سَبيلَهُمْ، وَإِذا عَلِمُوا عَزِّرْهُمْ».

٣٣٤٩ــ وَفي رِوايَةِ عَبْدِالله بْنِ مَيْمونٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَليهماالسَّلام قالَ: «جاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصارِ إِلَى النَّبِيِّ صَلى الله عليه وآله فَقالَ: يا رَسُولَ الله أُحِبُّ أَنْ تَشْهَدَ لي عَلىٰ نَخْلٍ نَحَّلْتُهَا ابْني، قالَ: ما لَكَ وَلَدٌ سِواهُ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: فَنَحَّلْتَهُمْ كَما نَحَّلْتَهُ؟ قالَ: لا، قالَ: فَإِنّا مَعاشِرَ الْأَنْبِياءِ لا نَشْهَدُ عَلَى الْجَنَفِ».

(بطلان شهادت در مورد جور و ربا و خلاف شرع)

٣٣٤٨ــ اسماعیل بن مسلم، از حضرت صادق از پدرش علیهماالسّلام روایت کرده که فرمود: براستی که شهادت در مورد ربا و وصیّتِ به جور باطل است (مثلا کسی وصیّت کند فلان مقدار از ارث به فلان وارث کمتر بدهید، یا کسی شهادت دهد فلان مبلغ بابت فرع پول، فلانی به دیگری بدهکار است) و اگر شاهدان گفتند ما نمی دانیم که ربا است یا ستم در ارث یا وصیّت است رهایشان کنید و اگر می دانستند که آن ربا و حرام و یا ستم به وارث است باید تعزیر هم بشوند یعنی تازیانه بخورند.

٣٣٤٩ــ و در روایت عبدالله بن میمون قداحّ از امام صادق از پدرش علیهماالسّلام است که می فرماید: مردی از انصار نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمد و عرض کرد می خواهم شاهد باشی که نخلستانم را به فلان فرزندم بخشیدم، حضرت فرمود: آیا فرزندی غیر از او نداری؟ گفت: آری، حضرت فرمود: بهمهٔ آنها همینطور نخلستانی بخشیدی؟ گفت: نه، فرمود: ما سلسلهٔ پیغمبران به چنین ظلمی شاهد نمی شویم.

شرح: «از ظاهر روایت چنین برمی آید که شخصِ سائل در مقامِ تقسیمِ اموالِ

۳۳۵۰ــ و في رِوٰايَةِ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحمّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيِّ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «لا تَشْهَدْ عَلىٰ مَنْ يُطَلِّقُ لِغَيْرِ السُّنَّةِ».

(بابُ الشَّهادَةِ عَلَى الشَّهٰادَةِ)

۳۳۵۱ــ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «إذٰا شَهِدَ رَجُلٌ عَلى شَهادَةِ رَجُلٍ فَإنَّ شَهادَتَهُ تُقْبَلُ وَ هِيَ نِصْفُ شَهادَةٍ وَ إنْ شَهِدَ رَجُلانِ عَدْلانِ عَلى شَهادَةِ رَجُلٍ فَقَدْ ثَبَتَ شَهادَةُ رَجُلٍ وٰاحِدٍ».

۳۳۵۲ــ وَ رَوىٰ غِياثُ بْنُ إبْراهِيمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِما السَّلام «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام كانَ لا يُجيزُ شَهٰادَةَ رَجُلٍ عَلىٰ شَهادَةِ رَجُلٍ إلّا شَهادَةَ رَجُلَيْنِ عَلى شَهادَةِ رَجُلٍ».

خود در میانِ ورثه‌اش بوده است ولذا مقصود از کلام رسولِ خدا صلّی الله علیه وآله اینست که چنین تقسیم کردنِ اموالی که موجب تبعیض میان فرزندان و ترجیح بی‌سببِ برخی بر برخی دیگر می‌شود نارواست و ما طائفهٔ پیامبران بر چنین ظلمی شاهد نمی‌شویم».

۳۳۵۰ــ و در روایت محمّد بن جعفر اسدی است که حضرت امام صادق علیه‌السّلام فرمود: شاهد طلاقی که برغیروجه سنّت است نباش. (مثلاً طلاقی که درحال ناپاکی زن است یا بصورتی مخالف موازین شرع مقدّس است).

(شهادت بر شهادت)

۳۳۵۱ــ امام صادق علیه‌السّلام فرمود: هرگاه مردی بر شهادت مردی گواهی داد، گواهی او مورد قبول است و آن نصف شهادت خواهد بود و نیاز به گواه دیگری دارد تا یک شهادت محسوب شود، و اگر دو مرد عادل گواهی دادند که این مرد شهادت داد شهادت یک شاهد محسوب می‌شود و نیاز بشاهدی دیگر می‌باشد.

۳۳۵۲ــ غیاث بن ابراهیم از جعفر بن محمّد از پدرش امام باقر علیهما‌السّلام روایت کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گواهی یک تن را بر شهادت دادن کسی نمی‌پذیرفت مگر اینکه دو تن گواهی می‌دادند که این مرد شهادت داده است.

۳۳۵۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنانٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحمنِ بْنِ أَبي عَبْدِالله عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ شَهِدَ عَلىٰ شَهادَةِ رَجُلٍ فَجاءَ الرَّجُلُ فقالَ: إنّي لَمْ أَشْهَدْهُ قالَ: تَجُوزُ شَهادَةُ أَعْدَلِهِما، وَ إنْ كانَتْ عَدالَتُهُما واحِدَةً لَمْ تَجُزْ شَهادَتُهُ».

۳۳۵٤ــ وَ سَأَلَ صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام «عَنْ رَجُلٍ أَشْهَدَ أَجيرَهُ عَلىٰ شَهادَةٍ ثُمَّ فارَقَهُ أَتَجُوزُ شَهادَتُهُ بَعْدَ أَنْ يُفارِقَهُ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَيَهُودِيٌّ أُشْهِدَ عَلىٰ شَهادَةٍ، ثُمَّ أَسْلَمَ أَتَجُوزُ شَهادَتُهُ؟ قالَ: نَعَمْ».

۳۳۵۵ــ و رَوَى الْعَلاءُ، عَنْ مُحمّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَأَلْتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام عَنِ الذِّمّي وَ الْعَبْدِ يُشْهَدانِ عَلىٰ شَهادَةٍ ثُمَّ يُسْلِمُ الذِّمّيُ وَيُعْتَقُ الْعَبْدُ أَتَجُوزُ شَهادَتُهُما عَلىٰ ما كانا أُشْهِدا عَلَيْهِ؟ قالَ: نَعَمْ إذا عُلِمَ مِنْهُما بَعْدَ ذٰلِكَ خَيْرٌ

۳۳۵۳ــ عبدالله‌بن سنان از عبدالرّحمن بن أبی عبدالله روایت کند که امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مردی که شاهد بر شهادت مردی بوده و بدان شهادت داده است ولی آن مرد (کسی که بر شهادت او شهادت داده شده بود) آمده و گفته است: من او را شاهد نگرفته‌ام. فرمود: شهادت آن کس که عادلتر است قبول می شود و اگر هر دو در عدالت یکسان بودند گواهیش (گواهیِ فرع) که شاهد بر شهادت است نافذ نیست.

مترجم گوید: مؤلّف در این خبر بین دو روایت جمع کرده خبر عبدالرّحمن و خبر ابن‌سنان و ظاهراً «عبدالله‌بن سنان، عن عبدالرّحمن» غلط است و صحیح آن «عبدالله‌بن سنان و عبدالرّحمن» است.

۳۳۵٤ــ صفوان‌بن یحیی از امام هفتم علیه السّلام سؤال کرد دربارهٔ مردی که اجیر خود را بر شهادت دیگری شاهد گرفت و سپس از او جدا شد ودیگر اجیر او نبود که آیا اکنون می تواند برآن شهادت، گواهی دهد؟ فرمود: آری، گوید: عرض کردم مردی یهودی بر شهادتی گواه گرفته شد و بعد مسلمان شد آیا می تواند برآن شهادت گواهی دهد؟ فرمود: آری.

شرح: «ظاهراً خبر را مؤلّف چنین که ما معنی کردیم دانسته است که در این

جازَتْ شَهادَتُهُما».

۳۳۵۶ـ و رَوَى غِياثُ بْنُ إبْراهيمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أبيهِ عَليهما السَّلام قالَ: «قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: لا تَجُوزُ شَهادَةٌ عَلىٰ شَهادَةٍ في حَدٍّ، ولا كَفالَةٌ في حَدٍّ».

۳۳۵۷ـ وَ رُوِيَ عَنْ مُحمّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْباقِرِ أبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «في الشَّهادَةِ عَلىٰ شَهادَةِ الرَّجُلِ وَ هُوَ بِالْحَضْرَةِ في الْبَلَدِ، قالَ: نَعَمْ وَلَوْ كانَ خَلْفَ سارِيَةٍ، وَيَجُوزُ ذٰلِكَ إذا كانَ لايُمْكِنُهُ أنْ يُقيمَها لِعِلَّةٍ تَمْنَعُهُ مِنْ أنْ يَحْضُرَ وَيُقيمَها، فَلا بَأْسَ بِإقامَةِ الشَّهادَةِ عَلىٰ شَهادَتِهِ».

باب آورده است، ولی بنظر می رسد که معنی صحیح خبر آن باشد که مردی اجیر خود را در امری و واقعه‌ای شاهد گرفت پس از گذشتن مدّت اجاره که شخص، دیگر اجیر وی نمی باشد آیا می تواند آن واقعه را شهادت دهد، حضرت فرمود: آری».

۳۳۵۵ـ علاء از محمدبن مسلم روایت کرده که از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: در مورد شخصی ذمّی (یعنی اهل کتاب که در پناه اسلام است) و بندهٔ زرخرید که دربارهٔ شهادتی گواه گرفته می شوند سپس آن ذمّی، مسلمان می شود و آن بنده آزاد می‌گردد، آیا اکنون شهادتشان همانطور که بود پابرجاست؟ فرمود: آری، مادامیکه از این دو، نیکی و خیر دیده شود شهادتشان پذیرفته خواهد بود.

۳۳۵۶ـ غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: گواهی بر شهادت در مورد حدّ شرعی و همچنین کفالت درمورد حدّ نافذ نیست.

۳۳۵۷ـ محمدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام سؤال کرد که آیا می شود کسی بر شهادت کسی گواهی دهد درحالیکه شهادت‌دهنده خود در شهر حاضر است و می تواند در محکمه حضور پیدا کند؟ فرمود: جایز است اگرچه در پشت ستونی باشد و این در صورتیست که شاهد اصلی امکان حضور در مجلس را به سبب علّتی و یا مانعی نداشته باشد، در این صورت گواهی بر شهادت اشکالی ندارد.

۳۳۵۸ــ و رَوىٰ عَمْرُو بْنُ جُمَيْعٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله، عَنْ أَبيهِ عَليهما السَّلام قالَ: «أَشْهِدْ عَلىٰ شَهادَتِكَ مَنْ يَنْصِحُكَ، قالوا: أَصْلَحَكَ اللهُ كَيْفَ يَزيدُ وَيَنْقُصُ؟! قالَ: لا وَلٰكِنْ مَنْ يَحْفَظُها عَلَيْكَ».

وَلا تَجُوزُ شَهادَةٌ عَلىٰ شَهادَةٍ عَلىٰ شَهادَةٍ.

(بابُ الْاِحْتِياطِ فى اِقامَةِ الشَّهادَةِ)

۳۳۵۹ــ رُوِيَ عَنْ عَليِّ بْنِ غُرابٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لا تَشْهَدَنَّ عَلىٰ شَهادَةٍ حَتّى تَعْرِفَها كَما تَعْرِفُ كَفَّكَ».

۳۳۶۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَليِّ بْنِ سُوَيْدٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي الحَسَنِ الْماضي عَلَيه السَّلام «يُشْهِدُني هٰؤُلاءِ عَلىٰ إِخْواني؟ قالَ: نَعَمْ أَقِمِ الشَّهادَةَ لَهُمْ وَإِنْ خِفْتَ

۳۳۵۸ــ عمرو بن جمیع از از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: کسی را که درست بتواند شهادت دهد گواه گیر، کسانی که در مجلس حاضر بودند پرسیدند چگونه گواه می تواند در شهادت تصرّف کند و کم وزیاد نماید (جز اینکه بگوید من شهادت فلانی را گواهی می دهم کاری نمی تواند بکند) حضرت فرمود: مرادم اینست که کسی را انتخاب کنی که فراموشکار نباشد و درست بذهن خود شهادت را بسپارد. و جایز نیست گواهی برشهادت به شهادت دیگری.

(احتیاط در اقامهٔ شهادت)

۳۳۵۹ــ علی بن غراب از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: شهادت بر شهادتی مده مگر آنکه مانند کف دست خود بوضوح آن را بشناسی. و تا درست از همه جهت اطّلاع کافی در موضوعی نداری و مانند کف دست خود آشنا نیستی شهادت مده.

۳۳۶۰ــ علیّ بن سوید گوید: به امام هفتم علیه السّلام عرض کردم پاره‌ای از این قوم (مخالفین ما در مذهب) علیه یکی از برادران امامی من مرا به شهادت می طلبند آیا شهادت را أدا کنم؟ فرمود: آری، شهادت را اقامه نما حتی اگر می ترسی

عَلىٰ أَخيكَ ضَرَراً».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتٰابِ ــ رَحِمَهُ‌اللهــ هٰكَذا وَجَدْتُهُ في نُسْخَتي، وَوَجَدْتُ في غَيْرِ نُسْخَتي «وَإِنْ خِفْتَ عَلىٰ أَخيكَ ضَرَراً فَلا» وَمَعْنٰاهُما قَريبٌ وَذٰلِكَ أَنَّهُ إِذٰا كانَ لِكافِرٍ عَلىٰ مُؤْمِنٍ حَقٌّ وَهُوَ مُوسِرٌ مَلِيٌّ بِهِ وَجَبَ إِقٰامَةُ الشَّهادَةِ عَلَيْهِ بِذٰلِكَ وَإِنْ كٰانَ عَلَيْهِ ضَرَرٌ بِنَقْصٍ مِنْ مٰالِهِ، وَمَتىٰ كانَ الْمُؤْمِنُ مُعْسِراً وَعَلِمَ الشّاهِدُ بِذٰلِكَ فَلا تَحِلُّ لَهُ إِقٰامَةُ الشَّهادَةِ عَلَيْهِ وَإِدْخٰالُ الضَّرَرِ عَلَيْهِ بِأَنْ يُحْبَسَ أَوْ يُخْرَجَ عَنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ أَوْ يُخْرَجَ خادِمُهُ عَنْ مُلْكِهِ، وَهٰكَذا لا يَجُوزُ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُقيمَ شَهادَةً يُقْتَلُ بِهٰا مُؤْمِنٌ بِكافِرٍ وَمَتىٰ كانَ غَيْرَ ذٰلِكَ فَيَجِبُ إِقٰامَتُهٰا عَلَيْهِ، فَإِنَّ في صِفاتِ الْمُؤْمِنِ أَلّا يُحَدِّثَ أمانته الْأَصْدِقٰاءَ وَلا يَكْتُمَ شَهٰادَةَ الْأَعْدٰاءِ.

۳۳۶۱ــ وَرُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزيدَ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام:

که به‌ضرر برادر دینیت باشد.

مؤلّف کتاب گوید: من این خبر را همینطور درنسخهٔ خود دیدم امّا در نسخهٔ دیگر اینطور بود که: «اگر ترسیدی که به برادرت ضرری رسد پس شهادت مده. بعد گوید: معنای این دو لفظ نزدیک است، و آن اینست که هرگاه کافری بر مؤمنی حقّی داشت و آن مؤمن مالدار و ثروتمند بود واجب است بدان شهادت دهی علیه او، حتیٰ اگر به سبب نقصان مالش به او ضرر رسد، امّا هرگاه مؤمن بدهکار، نادار و بی چیز بود و شاهد، فقر و نداری او را می دانست در اینصورت جایز نیست علیه او اقامهٔ شهادت کند و ضرری به او رساند تا زندانی شود یا از خانه و کاشانه‌اش بیرونش کنند و یا خادمش را که غلام زرخرید اوست از وی بستانند و همینطور جایز نیست بر مرد مسلمان که شهادت دهد بشهادتی که مؤمنی بخاطر کافری کشته شود، و هرکجا غیر از این موارد شد واجب است علیه مؤمن شهادت دهد، زیرا در صفات مؤمن ذکر شده است که سرّ کسی را نزد دوستان فاش نسازد و حتّیٰ به نفع دشمنان اگر باشد کتمان شهادت نکند.

۳۳۶۱ــ عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم: مردی

«رَجُلٌ يُشْهِدُني عَلَى الشَّهادَةِ فَأَعْرِفُ خَطّي وَخاتَمي وَلا أَذْكُرُ مِنَ الْباقي قَليلاً وَلا كَثيراً، فَقالَ: إِذا كانَ صاحِبُكَ ثِقَةً وَمَعَكَ رَجُلٌ ثِقَةٌ فَاشْهَدْ لَهُ».

وَرُوِيَ أَنَّهُ لا تَكُونُ الشَّهادَةُ إِلّا بِعِلْمٍ، مَنْ شاءَ كَتَبَ كِتاباً [أَ] ونَقَشَ خاتَماً.

(بابُ شَهادَةِ الْوَصِيِّ لِلْمَيِّتِ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ)

٣٣٦٢ــ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفّارُ ــ رَضِيَ اللهُ عنه ــ إِلى أَبي ــ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَليهما السَّلام «هَلْ تُقْبَلُ شَهادَةُ الْوَصِيِّ لِلْمَيِّتِ بِدَيْنٍ لَهُ عَلى رَجُلٍ مَعَ شاهِدٍ آخَرَ عَدْلٍ؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: إِذا شَهِدَ مَعَهُ آخَرُ عَدْلٌ فَعَلَى الْمُدَّعي يَمينٌ. وَكَتَبَ إِلَيْهِ أَيَجُوزُ لِلْوَصِيِّ أَنْ يَشْهَدَ لِوارِثِ الْمَيِّتِ صَغيراً أَوْ كَبيراً بِحَقٍّ لَهُ عَلَى الْمَيِّتِ أَوْ عَلى غَيْرِهِ وَهُوَ الْقابِضُ لِلْوارِثِ الصَّغيرِ وَلَيْسَ لِلْكَبيرِ بِقابِضٍ؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: نَعَمْ وَيَنْبَغي لِلْوَصِيِّ أَنْ يَشْهَدَ بِالْحَقِّ وَلا يَكْتُمَ شَهادَتَهُ. وَكَتَبَ

از من اداء شهادت طلبید و من خطّ و مهر و امضاء خود را دیدم ولیکن چیزی به خاطرم نیامد نه کم و نه زیاد، فرمود: اگر آنکه ترا به شهادت خوانده مورد وثوق و اطمینان است و با تو کسی دیگر که او هم ثقه باشد همراه است، اشکال ندارد، شهادت بده.

و روایت شده است که شهادت نمی‌توان داد مگر با علم و آگاهی، لذا هر کس بخواهد می‌تواند یادداشت کند و یا مهر نماید (یعنی صورت مجلس را برای روز شهادت امضاء کند).

(شهادت وصی به نفع وصیّت کننده یا علیه او به دَین)

٣٣٦٢ــ محمد بن حسن صفّار به امام عسکری علیه‌السّلام نامه‌ای بدین مضمون نوشت و سؤال کرد که آیا شهادت وصی دربارهٔ موصی خود بابت طلبی که از شخصی دارد درصورتیکه با او شاهد عادل دیگری هم باشد نافذ است؟ امام علیه‌السّلام در جواب نوشت: اگر شاهد عادل دیگری موجود است مدّعی باید قسم هم یاد کند، (ظاهراً خبر بر عدم تأثیر شهادت وصی با وجود شاهد و یمین وارث دلالت

إلَيْهِ أَوَ تُقْبَلُ شَهادَةُ الْوَصِيِّ عَلَى الْمَيِّتِ بِدَيْنٍ مَعَ شاهِدٍ آخَرَ عَدْلٍ؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: نَعَمْ مِنْ بَعْدِ يَمينٍ».

(بابُ النَّهْيِ عَنْ اِحْياءِ الْحَقِّ بِشَهاداتِ الزُّورِ)

۳۳۶۳ـ سُئِلَ أبوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ حَقٌّ فَيَجْحَدُ حَقَّهُ وَيَحْلِفُ أَنْ لَيْسَ لَهُ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَلَيْسَ لِصاحِبِ الْحَقِّ عَلىٰ حَقِّهِ بَيِّنَةٌ أَيَجُوزُ لَهُ إحْياءُ حَقِّهِ بِشَهادَةِ الزُّورِ إذا خَشِيَ ذَهابَ حَقِّهِ؟ قالَ: لا يَجُوزُ ذٰلِكَ لِعِلَّةِ التَّدْليسِ» وَهٰذا في رِوايَةِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحمنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِهِ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام.

دارد، و اثبات حقّ به شهادت شاهد غیروصی و سوگند وارث است). و نیز به آن حضرت نوشت: آیا بر وصی جایز است که علیه میّت به نفع وارث صغیر یا کبیر یا به حقّی شهادت دهد یا بر زنده‌ای به نفع وارثش، درحالیکه خود سهم وارث صغیر را تصرّف می‌کند و سهم کبیر را خود وارث؟ جواب دادند: آری و سزاوار است که وصی به حقّ شهادت داده و شهادتش را کتمان نکند. و نیز نوشت: که آیا شهادت وصی علیه میّت با معیّت شاهد عادل دیگری مقبول است یا نه؟ فرمود: آری، پس از سوگند. (و این به جهت آنست که دعوی علیه میّت است و إلّا شهادت وصی علیه میّت مانعی ندارد و فقط زمانی مورد اشکال است که شهادت بنفع میّت باشد.

(نهی از طلب حقّ از راه شهادت دروغ)

۳۳۶۳ـ از حضرت امام صادق علیه‌السّلام سؤال شد در مورد مردی که برعهدهٔ دیگری حقّی دارد و آن شخص منکر حقّش می باشد و قسم می خورد که وی از او چیزی طلبکار نیست، و صاحب حقّ هم دلیلی در دست ندارد آیا می تواند بخاطر اینکه می ترسد حقّش ضایع شود برای احیاء حقّش بشهادت دروغ متوسّل شود؟ امام علیه‌السّلام فرمود: نمی تواند چنین کاری را بکند زیرا این تدلیس (نیرنگ و فریب) است. و این خبر روایت از یونس‌بن عبدالرحمٰن از بعض مشایخش از امام صادق علیه‌السّلام است.

(بابُ نَوادِرِ الشَّهادات)

٣٣٦٤ــ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «إذا دَفَنْتَ فِي الْأَرْضِ شَيْئاً فَأَشْهِدْ عَلَيْها فَإِنَّها لا تُؤَدِّي إِلَيْكَ شَيْئاً».

٣٣٦٥ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «أَوَّلُ شَهادَةٍ شُهِدَ بِها بِالزُّورِ فِي الْإِسْلامِ شَهادَةُ سَبْعِينَ رَجُلاً حِينَ انْتَهَوْا إِلىٰ ماءِ الْحَوْأَبِ فَنَبَحَتْهُمْ كِلابُها فَأَرادَتْ صاحِبَتُهُمُ الرُّجُوعَ، وَ قالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عليه وآله يَقُولُ لِأَزْواجِهِ: «إِنَّ إِحْدىٰكُنَّ تَنْبَحُها كِلابُ الْحَوْأَبِ فِي التَّوَجُّهِ إِلىٰ قِتالِ وَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ عَلَيه السَّلام» فَشَهِدَ عِنْدَها سَبْعُونَ رَجُلاً إِنَّ ذٰلِكَ لَيْسَ بِماءِ الْحَوْأَبِ، فَكانَتْ أَوَّلَ شَهادَةٍ شُهِدَ بِها فِي الْإِسْلامِ بِالزُّورِ».

٣٣٦٦ــ وَ قِيلَ لِلصّادِقِ عَلَيه السَّلام: «إِنَّ شَرِيكاً يَرُدُّ شَهادَتَنا، فَقالَ: لا

(روایات طرفه وغریب در باب شهادت)

٣٣٦٤ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر چیزی یا مالی زیر خاک پنهان کردی حتماً شاهدی برای آن بگیر که این زمین چیزی به تو از امانتت پس نخواهد داد. (کنایه از اینست که چه بسا محلّ آن را فراموش کنی و مال از بین برود).

٣٣٦٥ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: اوّل شهادت دروغی که در اسلام داده شد گواهی هفتاد تن بود که چون به چاه سرزمین حوأب رسیدند (جائی است نزدیک بصره) و سگان شروع به پارس کردند و آن زن همراهشان تصمیم گرفت بازگردد و گفت: از رسول خدا صلّی الله علیه وآله شنیدم به همسرانش می فرمود: که یکی از شما مورد پارس سگهای حوأب واقع خواهید شد و این هنگامیست که رهسپار نبرد با علی بن أبی طالب وصیّ من خواهید بود. در این هنگام هفتاد مرد از همراهان او شهادت دادند که اینجا ماء حوأب نیست و این اوّلین شهادت زوری بود که در اسلام داده شد. (زور در اینجا بمعنی تزویر، و مراد از آن زن امّ المؤمنین عایشه است).

٣٣٦٦ــ به حضرت صادق علیه السّلام عرض شد: شریک (بن عبدالله نخعی قاضی سنّی) شهادت ما را نمی پذیرد، حضرت فرمود: خود را به شهادت دادن نزد او

تُذِلُّوا أَنْفُسَكُمْ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: لَيْسَ يُرِيدُ عَلَيهِ السَّلام بِذٰلِكَ النَّهْيَ عَنْ إِقامَتِها لِأَنَّ إِقامَةَ الشَّهادَةِ واجِبَةٌ، إِنَّما يَعْني بِها تَحَمُّلَها يَقُولُ: لا تَتَحَمَّلُوا الشَّهاداتِ فَتُذِلُّوا أَنْفُسَكُمْ بِإِقامَتِها عِنْدَ مَنْ يَرُدُّها، وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي ــ كَهْمَسٍ أَنَّهُ قالَ: «تَقَدَّمْتُ إِلىٰ شَرِيكٍ في شَهادَةٍ لَزِمَتْني فَقالَ لي: كَيْفَ أُجِيزُ شَهادَتَكَ وَأَنْتَ تُنْسَبُ إِلىٰ ما تُنْسَبُ إِلَيْهِ، قالَ أَبو كَهْمَسٍ: فَقُلْتُ: وَما هُوَ؟ قالَ: الرَّفْضُ، قالَ: فَبَكَيتُ ثُمَّ قُلْتُ: نَسَبْتَني إِلىٰ قَوْمٍ أَخافُ أَلّا أَكُونَ مِنْهُمْ، فَأَجازَ شَهادَتي» وَقَدْ وَقَعَ مِثْلُ ذٰلِكَ لِابْنِ أَبي يَعْفُورٍ وَلِفُضَيْلٍ سُكَّرَةَ.

(بابُ الشُّفْعَةِ)

۳۳۶۷ــ رَوىٰ طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الصّادِقِ عَنْ أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام «أَنَّ

(و امثال او) خوار و ذلیل نسازید.

مؤلّف این کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: حضرت مرادش این نیست که اقامهٔ شهادت نکنیدچون اقامهٔ شهادت واجبست، بلکه منظور این است که تحمّل شهادت نکنید. یعنی اگر کسی از شما خواست که شاهد باشید نپذیرید زیرا در وقت اداء شهادت نزد آن کس که از شما نمی پذیرد دچار سرشکستگی و ذلّت خواهید شد، و از ابوکهمس نقل شده که گفت: نزد شریک قاضی رفتم برای شهادتی که گردنگیرم شده بود، بمن گفت: چگونه شهادت تو را بپذیرم با آن نسبتی که تو به آن منسوبی؟ ابوکهمس گوید: پرسیدم آن نسبت چیست؟ گفت: رافضی بودن تو، گوید گریستم و گفتم مرا به کسانی نسبت می دهی که می ترسم از آنها نباشم (و بدروغ منسوب به آنها باشم) ناچار شهادتم را پذیرفت، و همانند این قصّه برای عبدالله بن ابی یعفور و فضیل سکرة نیز اتّفاق افتاده است.

(باب شفعه)

(یعنی اولویت حقّ خرید شریک، سهم شریک دیگر را)

۳۳۶۷ــ طلحة بن زید از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل فرمود که

رَسُولَ اللهِ صَلى الله عليه وآله قَضىٰ بِالشُّفْعَةِ مٰا لَمْ تُوَرَّفْ ــ يَعْني تُقْسَمْ ــ».

٣٣٦٨ــ وَ رَوىٰ عُقْبَةُ بْنُ خٰالِدٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام قالَ: «قَضىٰ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عليه وآله بِالشُّفْعَةِ بَيْنَ الشُّرَكٰاءِ فِي الْأَرَضينَ وَ الْمَسٰاكِنِ، وَ قٰالَ: لٰا ضَرَرَ وَلٰا [إ]ضِرٰارَ».

٣٣٦٩ــ وَ قٰالَ الصّٰادِقُ عَلَيه السَّلام: «إِذٰا اُرِّفَتِ الأُرُفُ وَحُدَّتِ الْحُدُودُ فَلٰا شُفْعَةَ [وَلٰا شُفْعَةَ إِلّا لِشَريكٍ غَيْرِ مُقٰاسِمٍ]».

٣٣٧٠ــ وَ رَوىٰ إِسْماعيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَليهِما السَّلام قالَ: «قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: الشُّفْعَةُ عَلىٰ عَدَدِ الرِّجٰالِ».

رسول خدا صلّی الله علیه وآله قبل از افراز ملک حکم به شفعه کرده است (یعنی پس از تفکیک حقّ شفعه ساقط می شود و این درصورتیست که ملک قابل انقسام و افراز باشد).

٣٣٦٨ــ عقبة بن خالد از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله در مورد اراضی و ساختمانها میان شرکاء حکم به شفعه کرد، و فرمود: نه زیان دیدن و نه زیان رسانیدن.

شرح: «فرق ضرر و ضِرار آنست که ضرر فعل واحد است و ضرار مابین دو نفر، یعنی یکی به دیگری به عنوان مجازات ضرری که زده، ضرر رساند حتّی اگر نفعی هم از آن ضرر نبیند، واضرار فعل متعدّی است یعنی به دیگری ضرر رساندن».

٣٣٦٩ــ و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود: وقتی که ملک افراز شد و حدودش به تفکیک معیّن گردید دیگر حقّ شفعه معنی ندارد [و حقّ شفعه برای آن دو شریک ثابت است که هنوز ملکشان قسمت نشده باشد].

٣٣٧٠ــ سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود: علی علیه السّلام فرموده است که شفعه به عدد شرکاء است

مترجم گوید: « مراد امام علیه السلام آنستکه هر یک از شرکاء استحقاق این حقّ را جداگانه دارد، و ظاهر این خبر و خبر عقبة بن خالد این است که شفعه

۳۳۷۱ــ وَ في رِوٰايَةِ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَليهما السَّلام قالَ: «قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: الشُّفْعَةُ عَلىٰ عَدَدِ الرِّجالِ».

۳۳۷۲ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «لَيْسَ لِلْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرٰانِيِّ شُفْعَةٌ، وَلٰا شُفْعَةَ إلّا لِشَريكٍ غَيْرِ مُقٰاسِمٍ».

۳۳۷۳ــ وَ في رِوٰايَةِ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَليهما السَّلام قالَ: «قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: الشُّفْعَةُ لٰا تُورَثُ».

۳۳۷٤ــ وَ في رِوٰايَةِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحمّدٍ، عَنْ آبٰائِهِ عليهم السلام عَنْ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عليه وآله: لٰا شُفْعَةَ في سَفينَةٍ وَلٰا في نَهْرٍ

به عدد شرکاء است نه قدر سهام و نیز حقّ شفعه با تعددّ شرکاء نیز باقی است. لکن میان فقهاءِ ما به جهت اختلاف اخبار در ثبوت حکم شفعه با تعدد شرکاء اختلاف است پاره‌ای به ظاهر همین نصوص ذکر شده با تعدد شرکاء حقّ شفعه را ثابت می دانند و پاره‌ای فقط بین دو شریک مادامیکه مِلک را تفکیک نکرده‌اند قائلند و گویند اگر شرکاء سه تن شدند حقّ شفعه ساقط می شود).

۳۳۷۱ــ طلحة بن زید از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که علی علیه السّلام فرمود: شفعه به اندازهٔ عدد شرکاء است (یعنی هر یک از شرکاء می تواند اخذ به شفعه نماید).

۳۳۷۲ــ و نیز امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: برای یهودی و نصرانی که با مسلمانی در ملکی شریکند ابداً حقّ شفعه نخواهد بود و نیز برای مسلمان حقّ شفعه نیست مگر اینکه ملک افراز نگشته باشد.

۳۳۷۳ــ و در روایت طلحه از امام صادق از پدرش علیهما السّلام است که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: حقّ شفعه به کسی به ارث نمی رسد. (فقهاء عظام این روایت را ضعیف دانند و گویند مطابق اصل و قاعده و عمومیّت ادلّهٔ ارث، حقّ شفعه هم به میراث می رسد).

۳۳۷٤ــ و در روایت سکونی از حضرت صادق از پدرانش از امیرالمؤمنین

وَلا في طَريقٍ وَلا في رَحًى وَلا في حَمّامٍ».

۳۳۷۵ــ وَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «وَصِيُّ الْيَتيمِ بِمَنْزِلَةِ أَبيهِ يَأْخُذُ لَهُ الشُّفْعَةَ إِذا كانَتْ [لَهُ] رَغْبَةٌ، وَقالَ عَلَيه السَّلام: لِلْغائِبِ الشُّفْعَةُ».

۳۳۷۶ــ وَقالَ أَبوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «إِذا وَقَعَتِ السِّهامُ ارْتَفَعَتِ الشُّفْعَةُ».

۳۳۷۷ــ وَسُئِلَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام «عَنِ الشُّفْعَةِ لِمَنْ هِيَ؟ وَفي أَيِّ شَيْءٍ هِيَ؟ وَهَلْ تَكُونُ في الْحَيَوانِ شُفْعَةٌ؟ وَكَيْفَ هِيَ؟ قالَ: الشُّفْعَةُ واجِبَةٌ في كُلِّ شَيْءٍ مِنْ حَيَوانٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ مَتاعٍ إِذا كانَ الشَّيْءُ بَيْنَ شَريكَيْنِ لا غَيْرِهِما فَباعَ

علیه السّلام آمده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: شفعه در کِشتی مشترک و همچنین نهر (قنات) و جادّه و آسیا و حمّام نیست (چون اینها قابل تفکیک و افراز نیستند، حمّام یا کشتی یا قنات و راه یا جاده و آسیا و کارخانه را چگونه می توان افراز نمود و شفعه در موردیست که قابل افراز باشد ولی هنوز قسمت نشده باشد).

۳۳۷۵ــ در حدیث سکونی علی علیه السّلام فرمود: وصّی یتیم (قیم صغیر) به منزلهٔ پدرش می باشد و می تواند از حقّ شفعه برای او استفاده کند درصورتیکه شادمانی و رفاه حالِ صغیر را بخواهد و یا او رغبتی نشان دهد، و نیز فرمود: شریک غائب هم حقّ شفعه دارد (یعنی شخص غایب که شریکش سهم خود را بهنگام غیبت و عدم حضور او بدیگری فروخته است حقّ شفعه دارد و می تواند پس از حضور هر مقدار که طول کشیده باشد وجه را به شریک جدید داده ملک را تصرّف کند).

۳۳۷۶ــ امام باقر علیه السّلام فرمود: وقتی سهام تعیین شد و ملک افراز گشت حقّ شفعه دیگر ساقط است.

۳۳۷۷ــ از امام صادق علیه السّلام سؤال شد که شفعه برای کیست؟ و در چه چیزی است و آیا در حیوان هم شفعه هست و چگونه است؟ حضرت فرمود: شفعه مسلّم است در هر چیزی یا زمین و یا متاع مادامیکه میان دو شریک واقع شود نه بیشتر، و اگر یکی سهم خود را به شریکش بفروشد شریک دیگر حقّ شفعه دارد و او به خرید اولویّت دارد تا دیگری، امّا اگر از دو تن بیشتر شدند دیگر برای هیچیک حقّ

أَحَدُهُمٰا نَصيبَهُ فَشَريكُهُ أَحَقُّ بِهِ مِنْ غَيْرِهِ، فَإِنْ زٰادَ عَلَى الْإِثْنَيْنِ فَلٰا شُفْعَةَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتٰابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: يَعْني بِذٰلِكَ الشُّفْعَةَ في الْحَيَوانِ وَحْدَهُ فَأَمّٰا في غَيْرِ الْحَيَوانِ فَالشُّفْعَةُ وٰاجِبَةٌ لِلشُّرَكٰاءِ وَإِنْ كانُوا أَكْثَرَ مِنِ اثْنَيْنِ، وَتَصْديقُ ذٰلِكَ مٰارَوٰاهُ:

۳۳۷۸ــ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنٰانٍ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ مَمْلُوكٍ بَيْنَ شُرَكاءَ أَرٰادَ أَحَدُهُمْ بَيْعَ نَصيبِهِ، قالَ: يَبيعُهُ، قالَ: قُلْتُ: فَإِنَّهُمٰا كٰانٰا اثْنَيْنِ، فَأَرٰادَ أَحَدُهُمٰا بَيْعَ نَصيبِهِ فَلَمّٰا أَقْدَمَ عَلَى الْبَيْعِ قالَ لَهُ شَريكُهُ: أَعْطِني، قالَ: هُوَ أَحَقُّ بِهِ، ثُمَّ قالَ عَلَيهِ السَّلام: لٰا شُفْعَةَ في حَيَوانٍ إِلّٰا أَنْ يَكُونَ الشَّريكُ فيهِ وٰاحِداً».

شفعه نیست. (این خبر از جهت تعارضش با اخبار قبل مورد اختلاف است عمده در قسمت دوم است که می فرماید برای بیشتر از دو شریک شفعه نیست. و أمّا قسمت اوّل را می توان به این ترتیب توجیه کرد: که مراد از حیوان جنس است یعنی مثلاً چندین رأس گوسفند یا گاو یا چند رأس شتر که قابل قسمت هستند نه یک گوسفند یا یک گاو و یا یک شتر و یک اسب و أمثالها). و مؤلف ــ رحمة الله ــ گوید: شفعه در حیوان برای بیش از دو شریک نیست أما در موارد دیگر اگر زیادتر از دو نفر هم باشند شفعه باز وجود دارد و دلیل بر این، خبر زیر است، که:

۳۳۷۸ــ احمد بن محمد أبی نصر از عبدالله بن سنان از معصوم علیه السّلام نقل کرده که: سؤال کردم از مملوک یعنی بنده‌ای که چند صاحب دارد و یکی از آنها تصمیم گرفته است سهم خود را بفروشد، فرمود: بفروشد اشکالی نیست، گوید: عرض کردم چنانچه دو تن صاحب آن مملوکند و یکی از آن دو تصمیم بگیرد که سهم خود را بفروشد و دیگری جلو آید و گوید: باید به من بفروشی، چطور؟ حضرت فرمود: او سزاوارتر است به خرید از دیگری، سپس فرمود: شفعه در حیوان نیست مگر اینکه شریک یک تن باشد نه بیشتر.

۳۳۷۹ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ اشْتَرَىٰ دَاراً بِرَقيقٍ وَمَتاعٍ وَبَزٍّ وجَوْهَرٍ، فَقَالَ: لَيْسَ لِأَحَدٍ فيهَا شُفْعَةٌ».

وَ إِذَا كَانَتْ دَاراً فيهَا دُورٌ وَطَرِيقُ أَرْبَابِهَا في عَرْصَةٍ وَاحِدَةٍ فَبَاعَ أَحَدُهُمْ داراً مِنْهَا مِنْ رَجُلٍ وَطَلَبَ صاحِبُ الدَّارِ الْأُخْرَى الشُّفْعَةَ فَإِنَّ لَهُ عَلَيْهِ الشُّفْعَةَ إِذَا لَمْ يَتَهَيَّأْ لَهُ أَنْ يُحَوِّلَ بَابَ الدَّارِ الَّتي اشْتَرَاهَا إِلَىٰ مَوْضِعٍ آخَرَ، فَإِنْ كَانَ حَوَّلَ بَابَهَا فَلَا شُفْعَةَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ.

وَ مَنْ طَلَبَ شُفْعَةً وَزَعَمَ أَنَّ مَالَهُ غَيْرُ حَاضِرٍ وَ أَنَّهُ في بَلَدٍ آخَرَ انْتَظَرَ بِهِ مَسيرَةَ الطَّرِيقِ في ذِهَابِهِ وَرُجُوعِهِ وَزِيَادَةَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَإِنْ أَتَىٰ بِالْمَالِ وَ إِلَّا فَلَا شُفْعَةَ لَهُ.

۳۳۷۹ــ حسن بن محبوب از علی بن رئاب از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که پرسیدم: مردی خانه‌ای را معامله کرده با یک بنده و مقداری متاع و پارچه و لباس و گوهر، فرمود: کسی را حقّ شفعه در اینها نیست. (زیرا ثمن و قیمت در اینجا مِثلی نیست تا شریک صاحبخانه، متمکّن از دادن اینها به خریدار باشد تا بتواند از حقّ شفعه استفاده نماید.

مؤلّف گوید: هرگاه ساختمانی دارای چند حجره (اطاق) باشد و یک راهرو و هر حجره صاحبی دارد، و یکی از آنها که با دیگران در راهرو و سالن شریک است خواست حجرهٔ خود را به‌غیر بفروشد صاحب حجرهٔ دیگر می‌تواند طلب شفعه کند درصورتیکه آن فروشنده یا خریدار نخواهد راهرو حجرهٔ خود را از موضعی دیگر، غیر محلّ مشترک قرار دهد. ولی اگر از جای دیگر برای خود راهرو گرفت برای هیچیک از شرکاء حقّ شفعه نیست. (این فتوىٰ مضمون روایت منصوربن حازم است که از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند و در کافی بسند معتبر آمده است).

و هر کس طلب شفعه کند و اظهار دارد که مال حاضر نیست و در شهر دیگر است باید به او مهلت رفتن و برگشتن و سه روز اضافه داد تا مال را حاضر کند، پس اگر حاضر ساخت که از حقّ خود استفاده کرده است و مال را به خریدار داده ملک

وَ إِذٰا قٰالَ طٰالِبُ الشُّفْعَةِ لِلْمُشْتَرِي: بٰارَكَ اللهُ لَكَ فِيمٰا اشْتَرَيْتَ أَوْ طَلَبَ مِنْهُ مُقٰاسَمَةً فَلٰا شُفْعَةَ لَهُ.

وَ كٰانَ شَيْخُنٰا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ يَقُولُ: لَيْسَ فِي الْمَوْهُوبِ وَ الْمُعٰاوَضِ بِهِ شُفْعَةٌ إِنَّمَا الشُّفْعَةُ فِيمَا اشْتَرَيْتَ بِثَمَنٍ مَعْلُومٍ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ وَ يَكُونُ غَيْرَ مَقْسُومٍ.

وَ حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ رِئٰابٍ يُؤَيِّدُ ذٰلِكَ.

وَ إِذٰا تَبَرَّءَ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ نَصِيبِهِ فِي دٰارٍ أَوْ أَرْضٍ فَلٰا شُفْعَةَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ وَلٰا قُوَّةَ إِلّٰا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

را تصرّف می‌کند، و إلّا حقّ او ساقط می شود.

و هرگاه شریک به مشتری گفت: «بارك الله لك فیما اشتریت» (یعنی در آنچه خریداری کردی خدا بتو برکت دهاد) و از او خواست که ملک را تفکیک کند حقّ شفعهٔ او ساقط می شود. (زیرا این کلمات دلالت دارد بر رضای او به معامله و پس از رضایت او به فروش شریکش به دیگری، حقّ شفعه ساقط است).

و نیز مؤلّف گوید: استاد ما محمّد بن حسن بن ولید ــ رضی الله عنه ــ می‌گفت: در صورت معاوضه ملک با هر چیز که شفعه در آن جاری است یا بخشیدن سهم به دیگری شفعه نیست (یعنی اگر شریکی سهم خود را به غیر ببخشد یا با مالی تاخت زند و دادوستد کند) در این موارد، برای شریکِ دیگر حقّ شفعه نیست، تنها حقّ شفعه در موردی است که شریکی سهم خود را به غیری به قیمت معیّنی طلا یا نقره [دینار یا درهم] بفروشد و افراز هم نشده باشد و حدیث علی‌بن رئاب این مطلب را تأئید می‌کند (حدیث علی‌بن رئاب شفعه را درصورتیکه ثمن مال باشد نه قیمت، نفی می‌کند).

و هرگاه شخصی سهمی در خانه‌ای یازمینی داشته باشد و به یکی سهم خود را ببخشد واورا ابراء کند در این صورت هم برای کسی حقّ شفعه نیست وَلٰا حَولَ وَلٰا قُوَّةَ اِلّٰا بِاللهِ العَلِيِّ العظیم.

٣٣٨٠ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ مٰالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبي بَصيرٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلىٰ بَيْتٍ في دٰارٍ لَهُ، وَ لَهُ في تِلْكَ الدّٰارِ شُرَكٰاءُ؟ قالَ: جٰائِزٌ لَهُ وَ لَهٰا، وَ لٰا شُفْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الشُّرَكٰاءِ عَلَيْهِمٰا».

(بابُ الْوِكٰالَةِ)

٣٣٨١ــ رَوىٰ جٰابِرُ بْنُ يَزيدَ؛ وَ مُعٰاوِيَةُ بْنُ وَهْبٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «مَنْ وَكَّلَ رَجُلاً عَلىٰ إِمْضٰاءِ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ فَالْوِكٰالَةُ ثٰابِتَةٌ أَبَداً حَتّىٰ يُعْلِمَهُ بِالْخُروجِ مِنْهٰا كَمٰا أَعْلَمَهُ بِالدُّخُولِ فيهٰا».

٣٣٨٢ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالله بْنِ مُسْكٰانَ، عَنْ أَبي هِلالٍ الرَّازِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبدِالله عَلَيه السَّلام: «رَجُلٌ وَ كَّلَ رَجُلاً بِطَلاقِ امْرَأَتِهِ إِذٰا حٰاضَتْ وَ طَهُرَتْ،

٣٣٨٠ــ و حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از أبی‌بصیر از امام باقر علیه السّلام نقل کرده گوید: سؤال کردم که مردی همسری گرفته و مهرّیهٔ او را اطاق از خانه‌ای که شریک هم دارد قرار داده است، فرمود: جایز است هم برای زوج و هم برای زوجه، و هیچیک از شرکاء را حقّ شفعه نیست. (این خبر از اخباری است که حقّ شفعه را منحصر به بیع می‌کند).

(باب وکالت)

٣٣٨١ــ جابر بن یزید و معاویة بن وهب هر دو از امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند که فرمود: هر کس کاری را به دیگری واگذار کند تا او انجام دهد این وکالت از جانب وی مادامیکه خلع و عزل او را به او اعلام نکرده بر قوّت خود باقی است، همچنانکه در أوّل، اصل وکالت را به او اعلام کرده بود. (شاید مراد تشبیه اعلام عزل و خلع به اعلام وکالت باشد، یعنی همانطور که در اوّل به او اعلام وکالت کرده چه به واسطهٔ مردی مطمئن یا خود بدون واسطه به او وکالت داده است بهمان طریق باید خلع وکالت را به او اعلام کند).

٣٣٨٢ــ عبدالله بن مسکان از أبی هلال رازی روایت کرده گوید: به امام

وَ خَرَجَ الرَّجُلُ فَبَدالَهُ فَأَشْهَدَ أَنَّهُ قَدْ أَبْطَلَ ما كانَ أَمَرَهُ بِهِ وَ أَنَّهُ قَدْ بَدالَهُ في ذٰلِكَ، قالَ: فَلْيُعْلِمْ أَهْلَهُ وَلْيُعْلِمِ الْوَكيلَ».

۳۳۸۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَلاءِ بْنِ سَيابَةَ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ امْرَأَةٍ وَكَّلَتْ رَجُلاً بِأَنْ يُزَوِّجَها مِنْ رَجُلٍ فَقَبِلَ الْوِكالَةَ فَأَشْهَدَتْ لَهُ بِذلِكَ فَذَهَبَ الْوَكيلُ فَزَوَّجَها ثُمَّ إِنَّها أَنْكَرَتْ ذٰلِكَ الْوَكيلَ وَ زَعَمَتْ أَنَّها عَزَلَتْهُ عَنِ الْوِكالَةِ، فَأَقامَتْ شاهِدَيْنِ أَنَّها عَزَلَتْهُ، فَقالَ: ما يَقُولُ مَنْ قِبَلَكُمْ في ذلِكَ؟ قالَ: قُلْتُ: يَقُولُونَ يَنْظُرُ في ذٰلِكَ، فَإِنْ كانَتْ عَزَلَتْهُ قَبْلَ أَنْ يُزَوِّجَ فَالْوِكالَةُ باطِلَةٌ وَالتَّزْويجُ باطِلٌ، وَ إِنْ عَزَلَتْهُ وَقَدْ زَوَّجَها فَالتَّزْويجُ ثابِتٌ عَلىٰ ما زَوَّجَ الْوَكيلُ وَ عَلىٰ مَا اتَّفَقَ مَعَها مِنَ الْوِكالَةِ إِذا لَمْ يَتَعَدَّ شَيْئاً مِمّا أَمَرَتْ بِهِ وَ اشْتَرَطَتْ عَلَيْهِ في الْوِكالَةِ، قالَ: ثُمَّ قالَ:

صادق علیه السّلام عرض کردم: شخصی به مردی وکالت داد که همسرش را پس از اینکه خون دید و پاک شد طلاق دهد و آن وکیل رفت، بعد موکل پشیمان شد و شاهد گرفت که وکیل را از وکالت عزل کرده و در مورد وکالت او پشیمان شده است چه کند؟ فرمود: باید هم به همسرش خبر دهد و هم به وکیل اطّلاع عزل بدهد. (ظاهر روایت دلالت دارد که بدون اعلام به وکیل او منعزل نخواهد بود).

۳۳۸۳ــ علاء بن سیابه گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: زنی مردی را وکیل کرده که او را به زوجیّت فلان مرد درآورد وکیل هم پذیرفت و زن بر این مطلب شاهد هم گرفت. آنگاه وکیل رفت و او رابه زوجیّت آن شخص درآورد، سپس زن، وکیل بودن او را انکار کرد و گفت من تو را عزل کردم و دو تن شاهد هم آورد که شهادت دادند او وکیل را عزل کرده است، حضرت فرمود: فقهای اطراف شما در این مورد چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند باید دید که این زن قبل از تزویج او را عزل کرده یا بعد از تزویج؟ اگر قبل بوده وکالت باطل شده ولذا تزویج هم باطل است و اگر بعد بوده وکالت صحیح و تزویج ثابت است بر همان قرار که وکیل انجام داده و مورد وکالتش بوده و این در صورتی است که از مورد و شرط تجاوز نکرده باشد (که نیاز به امضاء موکّل در جزئی از آن باقی باشد)، راوی گوید: سپس امام پرسید: وکیل را

يَعْزِلُونَ الْوَكيلَ عَنْ وِكالَتِها وَ لَمْ تُعْلِمْهُ بِالْعَزْلِ؟! فَقُلْتُ: نَعَمْ يَزْعَمُونَ أَنَّها لَوْ وَكَّلَتْ رَجُلاً وَ أَشْهَدَتْ في الْمَلأِ وَقالَتْ في الْمَلأِ اشْهَدُوا اَنّي قَدْ عَزَلْتُهُ وَ أَبْطَلْتُ وِكالَتَهُ بِلا أَنْ يُعْلَمَ بِالْعَزْلِ وَيَقْضُونَ جَميعَ ما فَعَلَ الْوَكيلُ في النِّكاحِ خاصَّةً، وَفي غَيْرِهِ لا يُبْطِلُونَ الْوِكالَةَ إِلّا أَنْ يُعْلَمَ الْوَكيلُ بِالْعَزْلِ وَيَقُولُونَ: الْمالُ مِنْهُ عِوَضٌ لِصاحِبِهِ وَالْفَرْجُ لَيْسَ مِنْهُ عِوَضٌ إِذا وَقَعَ مِنْهُ وَلَدٌ، فَقالَ عَلَيه السَّلام: سُبْحانَ الله ما أَجْوَرَ هٰذا الْحُكْمُ وَ أَفْسَدَهُ!! إِنَّ النِّكاحَ أَحْرىٰ وَ أَحْرىٰ أَنْ يُحْتاطَ فيهِ وَ هُوَ فَرْجٌ وَمِنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ، إِنَّ عَليّاً عَلَيه السَّلام أَتَتْهُ امْرَأَةٌ اسْتَعَدَتْهُ عَلىٰ أَخيها، فَقالَتْ: يا أَميرَالمؤمِنينَ وَكَلْتُ أَخي هٰذا بِأَنْ يُزَوِّجَني رَجُلاً وَ أَشْهَدْتُ لَهُ ثُمَّ عَزَلْتُهُ مِنْ ساعَتِهِ تِلْكَ فَذَهَبَ فَزَوَّجَني وَلي بَيِّنَةٌ أَنّي عَزَلْتُهُ قَبْلَ أَنْ يُزَوِّجَني فَأَقامَتِ الْبَيِّنَةَ، فَقالَ الْأَخُ:

عزل می‌کنند و به او اطّلاع نمی دهند که معزولی؟ من گفتم: آری اینطور فکر می‌کنند که هرگاه زن، مردی را در حضور جماعت وکیل خود ساخت و شاهد گرفت و سپس گفت: «شاهدم باشید که او را عزل کرده، وکالتش را باطل نمودم»، بدون اینکه وکیل از عزل خود خبر داشته باشد، و هرچه را که وکیل درمورد نکاح تنها انجام داده، باطل می دانند و در غیرنکاح وکالت را باطل ندانند و گویند وکیل بدون اطّلاع معزول نخواهد بود، زیرا مال عوض دارد (یعنی حتّیٰ اگر وکالت باطل باشد جبرانش ممکن است) ولی تملّک بُضع و زناشوئی مانند معاملات دیگر نیست زیرا (اگر عقد باطل باشد) کودکی که از آن دو تولید می شود ولد حرام خواهد بود، حضرت فرمود: سبحان الله، چقدر این حکم از حقّ دور و به ستم نزدیک و تا چه حدّ فاسد است، زیرا مورد نکاح سزاوارتر و اولی است که در آن بیشتر دقّت و احتیاط شود و این اختیار همبستری به کسی دادن است و از این راه است که فرزند پیدا می شود، زنی نزد علی علیه السّلام آمد و از برادرش شکایت کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین من برادر خویش را وکالت داده‌ام که مرا به تزویج مردی درآورد و در توکیل شاهد هم گرفتم، سپس او را در همان ساعت عزل کردم امّا او رفته و مرا به عقد نکاح آن مرد درآورده است و من شاهد دارم که او را قبل از اینکه مورد وکالت را انجام دهد عزل نموده‌ام و اقامهٔ بیّنه کرد

يا أَميرَالْمؤْمِنينَ إِنَّها وَكَّلَتْني وَلَمْ تُعْلِمْني أَنَّها عَزَلَتْني عَنِ الْوِكالَةِ حَتّىٰ زَوَّجْتُها كَما أَمَرَتْني، فَقالَ لَها: ما تَقولينَ؟ قالَتْ: قَدْ أَعْلَمْتُهُ يا أَميرَالْمؤْمِنينَ، فَقالَ لَها: أَلَكَ بَيِّنَةٌ بِذلِكَ؟ فَقالَتْ: هٰؤُلاءِ شهُودي يَشْهَدُونَ، قالَ لَهُمْ: ما تَقُولُونَ؟ قالُوا: نَشْهَدُ إِنَّها قالَتْ: اشْهَدُوا إِنّي قَدْ عَزَلْتُ أَخي فُلاناً عَنِ الْوِكالَةِ بِتَزْويجي فُلاناً وَإِنّي مالِكَةٌ لِأَمْري قَبْلَ أَنْ يُزَوِّجَني فُلاناً، فَقالَ: أَشْهَدَتْكُمْ عَلىٰ ذلِكَ بِعِلْمٍ مِنْهُ وَمَحْضَرٍ؟ قالُوا: لا، قالَ: فَتَشْهَدُونَ أَنَّها أَعْلَمَتْهُ الْعَزْلَ كَما أَعْلَمَتْهُ الْوِكالَةَ؟ قالُوا: لا، قالَ: أَرَى الْوِكالَةَ ثابِتَةً وَالنِّكاحَ واقِعاً أَيْنَ الزَّوْجُ؟ فَجاءَ فَقالَ: خُذْ بِيَدِها بارَكَ اللهُ لَكَ فيها، قالَتْ: يا أَميرَالْمؤْمِنينَ أَحْلِفُهُ أَنّي لَمْ أُعْلِمْهُ الْعَزْلَ وَأَنَّهُ لَمْ يُعْلَمْ بِعَزْلي إِيّاهُ قَبْلَ النِّكاحِ، فَقالَ: وَتَحْلِفُ؟ قالَ: نَعَمْ يا أَميرُالْمؤْمِنينَ فَحَلَفَ وَأَثْبَتَ وِكالَتَهُ وَأَجازَ النِّكاحَ».

و شاهد آورد، برادرش گفت: ای امیرمؤمنان این زن به من وکالت داد ولی پس از عزل به من خبر نداد که تو را عزل کرده‌ام تا اینکه من او را تزویج آن مرد که او وکالت داده بود کردم، حضرت از زن پرسید: تو چه می‌گوئی؟ زن گفت: من به او اعلام کردم. حضرت فرمود: شاهد داری؟ گفت: اینها شاهد منند، حضرت از آنها پرسید: شما چه می‌گوئید گفتند: ما شهادت می دهیم که این زن گفت: شاهد باشید که من برادرم را از وکالتی که به او داده بودم که مرا به فلانی تزویج کند عزل کردم، و من اکنون خود اختیاردار خود هستم پیش از آنکه او مرا به عقد فلانی درآورد، حضرت فرمود: شما را در حضور برادرش شاهد گرفت به آنچه گفت؟ گفتند: نه، در حضور وکیل نبود، حضرت فرمود: آیا شما شاهدید که او همانطور که اعلام وکالت کرده بود به‌برادرش اعلام عزل کرده است؟ گفتند: نه، فرمود: من وکالت را پابرجا و نکاح را صحیح می دانم و اکنون شوهر کجاست؟ شوی آمد، و حضرت فرمود: دست همسر خویش را بگیر و برو خدا به همراهتان، زن گفت: یا امیرالمؤمنین برادرم راسوگند ده که اقرار کند من او را اعلام به عزل نکرده‌ام و او از عزل قبل از عقد خبر نداشته است، حضرت به وکیل فرمود: حاضری که سوگند یاد کنی؟ عرض کرد آری و سوگند یاد

٣٣٨٤ــ وَ رُوِيَ عَنْ دٰاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْ أَبي ــ عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قالَ لِآخَرَ: اخْطُبْ لي فُلانَةً فَمٰا فَعَلْتَ شَيْئاً مِمّا قٰاوَلْتَ مِنْ صِداقٍ أَوْ ضَمِنْتَ مِنْ شَيْءٍ أَوْ شَرَطْتَ فَذٰلِكَ لي رِضىً وَ هُوَ لٰازِمٌ لي، وَلَمْ يُشْهِدْ عَلىٰ ذٰلِكَ، فَذَهَبَ فَخَطَبَ لَهُ وَ بَذَلَ عَنْهُ الصَّداقَ وَ غَيْرَ ذٰلِكَ مِمّا طٰالَبُوهُ وَ سَأَلُوهُ، فَلَمّا رَجَعَ أَنْكَرَ ذٰلِكَ كُلَّهُ، قالَ: يَغْرَمُ لَهٰا نِصْفَ الصَّداقِ عَنْهُ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ هُوَ الَّذي ضَيَّعَ حَقَّهٰا، فَلَمّا لَمْ يُشْهِدْ لَهٰا عَلَيْهِ بِذٰلِكَ الَّذي قالَ لَهُ، حَلَّ لَهٰا أَنْ تَتَزَوَّجَ، وَلٰا تَحِلُّ لِلأَوَّلِ فيمٰا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الله عَزَّوَجَلَّ إِلّا أَنْ يُطَلِّقَهٰا لِأَنَّ الله تَعٰالىٰ يَقُولُ: «فَإِمْسٰاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسٰانٍ» فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَإِنَّهُ مَأْثُومٌ فيمٰا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الله عَزَّوَجَلَّ وَ كٰانَ الْحُكْمُ الظّاهِرُ حُكْمَ الْإِسْلٰامِ، وَقَدْ أَبٰاحَ الله عَزَّوَجَلَّ

کرد، و حضرت وکالت را درست و صحّت نکاح را امضاء فرمود.

٣٣٨٤ــ داود بن حصین از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السّلام روایت کرده گوید: از حضرت پرسیدم: مردی به دیگری گفته فلان زن را برای من عقد کن و هرچه از مهریّه و شروطی که در ضمن عقد می‌کنند انجام ده که به اختیار توست و مورد رضایت من است و همه برعهده‌ام خواهد بود، و براین مطالب شاهد نگرفت، وکیل به کار خود رفت و زن را به عقد ازدواج موکّل خود درآورد و مبلغ مهریّه و مخارج لازم را و آنچه از او خواستند و در ضمن عقد شرط نمودند پرداخت. وقتی بازگشت موکّل موضوع را به کلّی منکر شد (و گفت: من به کسی وکالت نداده‌ام) امام فرمود: وکیل باید نصف مال را غرامت دهد زیرا او حقّ آن زن را ضایع کرده است (چون بر وکالت خویش در ابتدا شاهد نگرفته و راه انکار را بر موکّل خود باز گذاشته است، و وقتی که در مورد وکالت از موکّل شاهد و بیّنه و امضاء نگرفته بر زن جایز است که شوهر دیگر کند، و بر مرد اوّل ــ میان خود وخدا ــ رها کردن زن بدون زوج حلال نیست و باید او را طلاق دهد که آزاد باشد زیرا خداوند متعال می فرماید: «فإمساک بمعروف أو تسریح بإحسان» یعنی یا باید قبول زوجیّت نماید یا او راطلاق دهد. و اگر چنین نکرد نزد خود و خدا گناهکار خواهد بود وأمّا بحکم اسلام زن می تواند شوهر

لَها أَنْ تَتَزَوَّجَ».

۳۳۸۵ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشامِ بْنِ سالِمٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في رَجُلٍ وَكَّلَ آخَرَ عَلىٰ وِكالَةٍ في أَمْرٍ مِنَ الْاُمُورِ وَ أَشْهَدَ لَهُ بِذٰلِكَ شاهِدَيْنِ، فَقامَ الْوَكيلُ فَخَرَجَ لِإِمْضاءِ الْأَمْرِ، فَقالَ: اشْهَدُوا أَنّي قَدْ عَزَلْتُ فُلاناً عَنِ الْوِكالَةِ، فَقالَ: إِنْ كانَ الْوَكيلُ أَمْضَى الْأَمْرَ الَّذي وُكِّلَ عَلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يُعْزَلَ عَنِ الْوِكالَةِ فَإِنَّ الْأَمْرَ واقِعٌ ماضٍ عَلىٰ ما أَمْضاهُ الْوَكيلُ، كَرِهَ الْمُوَكِّلُ أَمْ رَضِيَ، قُلْتُ: فَإِنَّ الْوَكيلَ أَمْضَى الْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ يُعْلَمَ بِالْعَزْلِ أَوْ يَبْلُغَهُ أَنَّهُ قَدْ عُزِلَ عَنِ الْوِكالَةِ فَالْأَمْرُ عَلىٰ ما أَمْضاهُ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَإِنْ بَلَغَهُ الْعَزْلُ قَبْلَ أَنْ يُمْضِيَ الْأَمْرَ ثُمَّ ذَهَبَ حَتّىٰ أَمْضاهُ لَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ بِشَيْءٍ؟ قال: نَعَمَ إِنَّ الْوَكيلَ إِذٰا وُكِّلَ ثُمَّ قامَ عَنِ الْمَجْلِسِ فَأَمْرُهُ ماضٍ أَبَداً، وَ الْوِكالَةُ ثابِتَةٌ حَتّىٰ يَبْلُغَهُ الْعَزْلُ عَنِ الْوِكالَةِ بِثِقَةٍ يُبَلِّغُهُ أَوْ يُشافِهُهُ بِالْعَزْلِ عَنِ الْوِكالَةِ».

اختیار کند و خداوند دراینصورت تزویج با دیگری را بر او حلال کرده است.

۳۳۸۵ــ محمدبن أبی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که: مردی شخصی را به کاری وکالت داد و دو تن شاهد گرفت و سپس وکیل برخاسته برای انجام آن کار خارج شد، پس از رفتن او موکّل در حضور همه گفت: شاهد باشید من او را از وکالت عزل کردم، امام علیه السّلام فرمود: چنانچه وکیل کاری را که به انجام آن وکالت داشته است پیش از عزلش تمام کرده باشد برحسب آنچه کرده امر گذشته و کار تمام است خواه موکّل راضی باشد خواه ناراضی. راوی گوید: عرض کردم که وکیل قبل از اینکه از عزلش آگاه باشد یا خبرش به او رسیده باشد کار را انجام داده است، آیا عملش آنطور که انجام داده برقرار است؟ فرمود: آری، گفتم: اگر قبل از انجام عمل به او خبر رسد که معزول گشته ولی باز برود و کار را انجام دهد آیا هیچ اثری ندارد؟ فرمود: بلی هیچ اثری ندارد، زیرا وکیل اگر وکالت یافت و بعد برخاسته از مجلس بیرون رفت، وکالتش همچنان برجا و برقرار خواهد بود، و وکالت ثابت و پابرجاست تا اینکه فرد موثّق و مورد اعتمادی خبر عزلش را به او برساند یا خود

۳۳۸٦ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «في رَجُلٍ وَلَّتْهُ امْرَأَةٌ أَمْرَها إمّا ذاتُ قَرابَةٍ أَوْ جارَةٌ لَهُ لا يَعْلَمُ دَخيلَةَ أَمْرِها فَوَجَدَها قَدْ دَلَّسَتْ عَيْباً هُوَ بِها، قالَ: يُؤْخَذُ الْمَهْرُ مِنْها وَلا يَكُونُ عَلَى الَّذي زَوَّجَها شَيْءٌ، وَقالَ: فِي امْرَأَةٍ وَلَّتْ أَمْرَها رَجُلاً فَقالَتْ: زَوِّجْني فُلاناً، قالَ: لا زَوَّجْتُكَ حَتّىٰ تُشْهِدي بِأَنَّ أَمْرَكَ بِيَدي، فَأَشْهَدَتْ لَهُ، فَقالَ: عِنْدَ التَّزْويجِ لِلَّذي يَخْطُبُها يا فُلانُ عَلَيْكَ كَذا وَ كَذا؟ قالَ: نَعَمْ، فَقالَ هُوَ لِلْقَوْمِ: اشْهَدوا إنَّ ذلِكَ لَها عِنْدي وَقَدْ زَوَّجْتُها مِنْ نَفْسي، فَقالَتِ الْمَرْأَةُ: ما كُنْتُ أَتَزَوَّجُكَ وَلا كَرامَةَ وَلا أَمْري إلّا بِيَدي وَما وَلَّيْتُكَ أَمْري إلّا حَياءً مِنَ الْكَلامِ، قالَ: تُنْزَعُ مِنْهُ وَيُوجَعُ رَأْسُهُ».

۳۳۸۷ــ و في نَوادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ غَيْرِ واحِدٍ مِنْ أَصْحابِنا عَنْ

از شخص موکّل عزل خویش را شفاهاً بشنود.

۳۳۸٦ــ حماد از حلبی از امام صادق علیه‌السّلام روایت کرده است که: مردی زنی از همسایگان و یا بستگانش را که به او اختیار داده بود وی را به همسری خود [یا هر کس دیگر] درآورد و مرد از سرّ کارش آگاه نبود به عقد خود درآورد و پس از تزویج و پرداخت مهریهٔ زن (قبل از دخول) زن را معیوب یافت، آن حضرت فرمود: تمام مبلغ مهریه را از او باز پس گیرند، و بر شوهر هیچ دینی نیست. و هم چنین در مورد زنی که به مردی اختیار داده، گفت مرا به فلانی تزویج کن. مرد گفته بود این کار را نمی‌کنم تا اینکه گواه گیری که أمرت در تزویج بطورکلّی بدست من است، زن پذیرفت و گواه گرفت، وکیل موقع اجراء صیغه به کسی که خواستگاری کرده بود گفت: آیا برعهدهٔ تو فلان مبلغ مهریه باشد؟ مرد گفت: آری، وکیل رو به قوم کرده گفت: شاهد باشید که این مبلغ نامبرده برعهدهٔ منست و او را به زوجیّت خود درآوردم، زن گفت: من با تو ازدواج نکردم و این شرف و مردی نیست، امر من بدست خود من است و تو را تنها از روی شرم داشتن از سخن گفتنِ در این مقام، اختیار دادم. حضرت فرمود: آن زن را از او می‌گیرند و با تازیانه هم به سر مرد می زنند.

۳۳۸۷ــ ابن أبی‌عمیر از بیش از یک تن از اصحاب از امام صادق

أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ قَبَضَ صَداقَ ابْنَتِهِ مِنْ زَوْجِها، ثُمَّ ماتَ هَلْ لَها أَنْ تُطالِبَ زَوْجَها بِصَداقِها؟ أَوْ قَبْضُ أَبيها قَبْضُها؟ فَقالَ عَلَيه السَّلام: إِنْ كانَتْ وَكَّلَتْهُ بِقَبْضِ صَداقِها مِنْ زَوْجِها فَلَيْسَ لَها أَنْ تُطالِبَهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ وَكَّلَتْهُ فَلَها ذٰلِكَ، وَيَرْجِعُ الزَّوْجُ عَلىٰ وَرَثَةِ أَبيها بِذٰلِكَ إِلّا أَنْ تَكُونَ حِينَئِذٍ صَبِيَّةٌ في حِجْرِهِ فَيَجُوزُ لِأَبيها أَنْ يَقْبِضَ صَداقَها عَنْها، وَمَتىٰ طَلَّقَها قَبْلَ الدُّخُولِ بِها فَلِأَبيها أَنْ يَعْفُوَ عَنْ بَعْضِ الصَّداقِ وَيَأْخُذَ بَعْضاً، وَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَدَعَ كُلَّهُ وَذٰلِكَ قَوْلُ الله عَزَّوَجَلَّ: «إِلّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ» يَعْنِي الْأَبَ وَالَّذي تُوَكِّلُهُ الْمَرْأَةُ وَتُوَلّيهِ أَمْرَها مِنْ أَخٍ أَوْ قَرابَةٍ أَوْ غَيْرِهِما».

(بابُ الْحُكْمِ بِالْقُرْعَةِ)

۳۳۸۸ـ رَوىٰ حَمّادُ بْنُ عيسىٰ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ حَريزٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ

علیه السّلام در مورد مردی که مهریّهٔ دختر خود را از شوهر وی گرفته و از دنیا رفته بود سؤال کرد آیا آن دختر می تواند مطالبهٔ مهریّهٔ خود را از شوهر بنماید یا گرفتن پدر مانند گرفتن خود اوست، آن حضرت فرمود: چنانچه در اخذ مهریّه به پدر وکالت داده است حقّ مطالبه ندارد و اگر وکالت نداده حقّ مطالبه دارد، و شوهر پس از دادن مهریّه در بار دوم مبلغی را که به پدر دختر داده بود از ورثهٔ میّت مطالبه می‌کند، مگر اینکه دختر نابالغ بوده و پدرش به ولایت او رابه نکاح زوج درآورده است دراینصورت بر پدر جایز بوده که مهریّه را از جانب دختر نابالغش از مرد بستاند، و هرگاه قبل از دخول، مرد طلاقش دهد پدر می تواند مقداری از مهر را ببخشد و مقداری را هم بگیرد و حقّ ندارد تمام مهریّه را ببخشد و این است کلام پروردگار عزّوجل که فرموده: «إلّا أن یعفون أو یَعفُوَ الّذي بیده عقدةُ النکاح» (بقره: ۲۳۸) یعنی: جز آنکه آن زنان خود، یا آن کس که امر نکاح بدست اوست از حقّ مهریّه صرف نظر کرده، درگذرند. یعنی پدر و یا دیگری از برادران و خویشان که زن به آنها وکالت داده باشد.

(باب تعیین حکم با قرعه)

۳۳۸۸ـ حمادبن عیسی بواسطهٔ یک تن از حریز از امام باقر علیه السّلام

عَلَيه السَّلام قالَ: «أَوَّلُ مَنْ سُوهِمَ عَلَيْهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرانَ وَ هُوَ قَوْلُ الله عَزَّوَجَلَّ: «وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» وَ السِّهامُ سِتَّةٌ، ثُمَّ اسْتَهَمُوا في يُونُسَ عَلَيه السَّلام لَمّا رَكِبَ مَعَ الْقَوْمِ فَوَقَعَتِ السَّفينَةُ فِي اللُّجَّةِ، فَاسْتَهَمُوا فَوَقَعَ السَّهْمُ عَلىٰ يُونُسَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ قالَ: فَمَضىٰ يُونُسُ عَلَيه السَّلام إِلىٰ صَدْرِ السَّفينَةِ فَإِذَا الْحُوتُ فاتَحَ فاهُ فَرَمىٰ نَفْسَهُ، ثُمَّ كانَ عِنْدَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ تِسْعَةُ بَنينَ فَنَذَرَ فِي الْعاشِرِ إِنْ رَزَقَهُ الله غُلاماً أَنْ يَذْبَحَهُ، فَلَمّا وُلِدَ عَبْدُالله لَمْ يَكُنْ يَقْدِرُ أَنْ يَذْبَحَهُ وَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله في صُلْبِهِ فَجاءَ بِعَشْرٍ مِنَ الْإِبِلِ فَساهَمَ عَلَيْها وَ عَلىٰ عَبْدِالله فَخَرَجَتِ السِّهامُ عَلىٰ عَبْدِالله، فَزادَ عَشْراً فَلَمْ تَزَلِ السِّهامُ تَخْرُجُ عَلىٰ عَبْدِالله وَ يَزيدُ عَشْراً، فَلَمّا أَنْ خَرَجَتْ مِائَةٌ خَرَجَتِ السِّهامُ عَلَى الْإِبِلِ، فَقالَ عَبْدُالْمُطَّلِبِ:

روایت کرده که فرمود: اوّلین کسی که دربارهٔ او قرعه زدند مریم بنت عمران بود که خدا می‌فرماید: «وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» (آل‌عمران: ٤٤) یعنی: «و تو ای رسول ما حاضر نبودی آن هنگام که برای نگهبانی و کفالت مریم قرعه می‌زدند». و سهام قرعه شش عدد بود، پس از آن برای یونس علیه‌السّلام قرعه کشیدند آن زمان که با قوم خود به کشتی نشست و کشتی به گرداب افتاد و برای نجات لازم شد به دریا و آن حیوانی که به کشتی حمله کرده قربانی دهند و قرعه کشیدند تا چه کس را به دریا افکنند و تا سه بار قرعه به نام یونس بیرون آمد، فرمود: آنگاه یونس علیه‌السّلام به عرشهٔ کشتی درآمد و ناگهان با نهنگی دهان گشوده روبرو گردید پس خود را به دهان او افکند. سپس این قرعه کشیدن برای عبدالمطلب روی داد بدین نحو که او نُه پسر داشت و نذر کرد که اگر خداوند پسر دهمی را به وی عنایت کند او را ذبح نماید، پس هنگامی که عبدالله تولّد یافت امکان این نداشت که او را با اینکه رسول‌خدا در صُلبش خواهد بود ذبح نماید لذا عبدالله را در برابر ده شتر بقرعه گذارد و قرعه بنام عبدالله درآمد و ده ده بر شتران افزود و قرعه کشید، پیوسته بنام عبدالله بیرون می‌شد تا عدد شتران به صد رسید در این هنگام قرعه بر شتران افتاد عبدالمطّلب که این دید گفت: با خدا انصاف نداده‌ام و قرعه را سه‌بار

مٰا أَنْصَفْتُ رَبّي فَأَعٰادَ السِّهٰامَ ثَلٰاثاً فَخَرَجَتْ عَلَى الْإِبِلِ فَقٰالَ: الْآنَ عَلِمْتُ أَنَّ رَبّي قَدْ رَضِيَ فَنَحَرَهٰا».

بنام عبدالله و صد شتر زد و هر سه‌بار قرعه بشتران افتاد، عبدالمطّلب گفت: اکنون دانستم که خدای من راضی شده است پس شتران را قربانی کرد.

شرح: «این خبر ازنظر سند ضعیف است زیرا حمّادبن‌عیسی درتمام کتب موجوده بلاواسطه از حریز نقل می‌کند، و حریز خود شیخ اجازهٔ اوست، و در این حدیث مع‌الواسطه از وی نقل کرده است، دیگر اینکه حریز از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهماالسّلام است و گویند از امام صادق بیش از دو حدیث نقل نکرده و امام باقر علیه‌السّلام را درک نکرده است و در این حدیث بلاواسطه از امام باقر علیه‌السّلام روایت کرده لذا سند عیب دارد و باصطلاح مضطرب است و ظاهراً باید حمادبن عیسی از حریز از شخصی که از امام نقل کرده باشد و تحریف شده و بنابراین حدیث مرسل است، این از نظر سند.

و امّا از نظر متن عبدالله را پسر آخر شمرده و حال آنکه حمزةبن عبدالمطلب با رسول خدا هم‌سنّ است و او یا عباس‌بن عبدالمطلب کوچکترین فرزند عبدالمطلب است چنانکه کتبِ انساب عرب ذکر کرده‌اند و البتّه پاره‌ای بیش از ده پسر گفته‌اند و تا سیزده‌تن نام برده‌اند ولی این قول مورّخین قرون بعد است نه از علمای انساب عرب. و از گفته‌هاشان پیداست که رجماً بالغیب و پریشان سخن گفته‌اند نه از روی اطّلاع زیرا غالباً نوشته‌اند که عبدالله کوچکترین فرزند بود با اینکه قائلند که نذر این بود که چون خداوند به عبدالمطّلب ده پسر دهد یکی یا آخرین را قربانی کند و آخرین بهرصورت یا حمزه و یا عبّاس است، و این قبیل سخنها افسانه است نه مطلب قابل اعتماد.

باری آنچه دراین‌باره یعنی دربارهٔ ذبح عبدالله و داستان او گفته شده اگر دقیق بررسی شود مشخص می شود که از قصّه‌هائی است که داستان‌سرایان سنّی مَنش پرداخته‌اند و جملگی از کسانی هستند که عبدالمطلب را مشرک می دانند چون این کار

. . . . . .

یعنی نذر نمودن به‌قربان کردن فرزند بنابه صریح آیاتِ قرآنی منحصر به مشرکین بوده است و از موّحدین کسی را این چنین نذری نیست. و حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز نذر نکرد بلکه چنانکه صریح آیات است از طرفِ خداوند به انجام این کار مأمور گشت و قرآن خود در مقام تشنیع و توبیخ مشرکین می فرماید: «کَذٰلِكَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلٰادِهِم شُرَکَاؤُهُم لِیُرْدُوهُمْ وَ لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دِینَهُمْ — اِلیٰ قَوْلِه — فَذَرْهُمْ وَ مٰا یَفْتَرُونَ» و این چنین در نظر بسیاری از مشرکان عمل قربانی فرزند را رؤسای بتکده‌ها نیکو نشان دادند تا آنان را از دینشان به راه غلط ببرند — تا آنکه فرمود: آنها را در همان ضلالتشان واگذار و با آنچه از این خرافات می بافند رها کن.

جالب اینکه در ذیل این آیه مفسّرانِ غیرشیعه جملگی گفته‌اند که آیه در شأنِ عبدالمطّلب است و تنها او را مصداقِ واقعی و اوّلیّهٔ آیه دانسته‌اند، و ساده‌لوحان نیز بدون تأمّل پذیرفته‌اند درحالیکه عبدالمطّلب از حنفا است یعنی از کسانی است که در زمان خود تنها موّحد بوده، چنانکه در حدیثِ صحیح کافی از زرارةبن اَعیَن از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: «یُحْشَرُ عَبْدُالمُطّلبُ یَوْمَ القِیٰامَةِ اُمَّةً وَحْدَهُ، عَلَیْهِ سِیمٰاءُ الاَنْبِیاءِ وَ هَیْبَةُ المُلُوكِ» عبدالمطّلب در روز قیامت خود تنها وارد محشر خواهد شد درحالیکه دارای قیافهٔ انبیاء و هیبت پادشاهان است. یعنی هنگامی که مردم فوج‌فوج و صف‌بندی شده به محشر احضار می شوند او خود به تنهائی با آن متانت و بزرگواری و هیبت وارد می شود چرا که در زمان خود به توحید و دین حقّ در میان قریش و طایفه و اهل دیار خویش منفرد بود و همکیش نداشت. یا احادیث دیگری دراین‌باره که در باب تاریخ مولدالنّبی کتاب کافی ذکر شده است، ونیز عبدالمطّلب دارای سنّت‌های بسیاری است که همه را اسلام امضاء کرده و مورّخین ذکر کرده‌اند از قبیل تحریم شرب‌خمر و حرمت زنا و معیّن کردن صد تازیانه حدّ برای آن، و بریدن دست سارق، و تبعید زنان عشرتکده‌دار، و نهی و جلوگیری از زنده‌بگور کردن دختران، و حرمت نکاح زنانی که با انسان محرمند، و نهی از بام خانه وارد شدن، و جلوگیری از عریان طواف کردنِ کعبه، و لزوم وفاء به‌نذر، و حرمت ماههای چهارگانه داشتن، و

. . . . . .

خصم را درصورت سر باز زدن از حقّ به مباهله خواندن، وتعیین دیهٔ کامل به یک صد شتر وو... که اینها دلالت بر فکر روشن و عظمتِ روح و بزرگی و کرامت نفس و اندیشمندی او می‌کند، و از این رو رسول خدا صلّی الله علیه وآله بدو مباهات می‌کرد و با کمالِ سربلندی در مقابل دشمن می فرمود:

أَنَا النَّبیُّ لَا کَذِب أَنَا ابنُ عَبْدِالمطّلب

و مردی با این شخصیّتِ ممتاز و عقلِ سرشار که با ابرهه چنان رفتاری کرد که او را به حیرت انداخت و جان خود و همهٔ مردم شهر را از آسیب درامان داشت و در آن موقعیّت حسّاس که دل همهٔ سیاستمداران را به وحشت می انداخت با کمال قدرتِ نفس از کنار آن گذشت و تا نابودی دشمن چیزی از دست نداد! چگونه چنین نذری می‌کند و قتلِ کودک معصومی را موجب تقرّب به خدا می داند و بسیار کودکانه است که فکر کنیم کارِ نادرست و مخالف فطرتی اگر برای رضای خدا انجام شود درست است و صواب، و امّا اگر برای بت ها باشد آنوقت شرّ و فساد است، قرآن این عمل را از سنّت های مشرکان می شمرد و عبدالمطّلب نه مشرک بود و نه تابع مشرکین، و نذر کشتن فرزند و قطع رحم کاملاً احمقانه است چه برای خدا و چه برای بت و او به حقیقت از امثال اینگونه تهمت ها مبرّا است.

و بنظر می رسد که وی نذر کرده بود که چنانچه خداوند به او ده فرزند نَرینه عنایت فرماید برای هر کدام بمرور زمان ده شتر عقیقه و قربانی کند و این عمل را پس از فرزند آخری یا قبل از او انجام داد، و افرادی با غرض‌ورزی آن را داستانی بدین‌صورت درآورده، ترویج کردند و ساده‌لوحان بدون تأمّل پذیرفتند و نقل کردند و رفته‌رفته در کتبِ حدیث داخل شد و مورد استفادهٔ مفسّرینِ اهل‌سنّت که آباء پیغمبر را مشرک می دانند قرار گرفت چنانکه از زمخشری تا سیّدقطب همه در ذیل آیهٔ شریفه: «و کَذٰلِكَ زَیَّنَ لِکَثیرٍ مِنَ المُشْرِکینَ ــ تاآخر» مصداق حقیقی و اوّلیّه آن را عبدالمطّلب می شمرند.

و در یکی دو روایت که صدوق در خصال نقل کرده آمده است که رسول

۳۳۸۹ــ وَ رُوِیَ عَنْ مُحمّدِ بْنِ الْحَکیمِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ عَلَیهِماالسَّلام عَنْ شَیْءٍ فَقالَ لي: کُلُّ مَجْهُولٍ فَفیهِ الْقُرْعَةُ، فَقُلْتُ: إِنَّ

خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: «أَنَاابنُ الذَّبِیحَیْنِ» یعنی من فرزند دو ذبیح هستم، این روایات را که در ضمن سند آن عبدالله بن داهر احمری است و وی را ضعیف گفته اند و دیگر ابن بطّه است که استاد صدوق ــ علیه الرّحمه ــ احادیثش را ردّ کرده و گفته است وی در نقل مسانید مُخَلِّط است، و أبوقتاده و وکیع جرّاح که هر دو سنّی مشربند و توثیق هم نشده اند ــ نمی توان پذیرفت خصوصاً اگر برخلاف اصول مذهب باشد، و در یک حدیث در همان کتاب آمده که مراد از ذبیحین اسماعیل و اسحاق است چه اسحاق پس از قضیّهٔ اسماعیل تمنّا می‌کرد و غبطه می خورد و می‌گفت: کاش این امتحان برای من هم پیش می آمد تا من نیز مانند برادرم دَرَجاتی نزد خداوند کسب می‌کردم، خداوند به همین تمنّای وی ارج نهاد و به فرشتگان فرمان داد او را در آسمان ذبیح بخوانید، و رسول خدا صلّی الله علیه وآله به اعتبار اینکه عمّ را «أب» خوانند فرمود: من فرزند دو ذبیح هستم، ذبیح آسمان و ذبیح زمین هرچند که هیچکدام در واقع ذبح نشده اند. و البتّه قصّهٔ ذبح عبدالله را بزرگان شیعه هم مانند ابن شهرآشوب نقل کرده اند ولی باید دانست که ابن شهرآشوب تضمین صحّت اخبار آن کتاب را نکرده جز اینکه در مقدّمه فرموده است من در این کتاب اخباری را نقل می‌کنم که در کتب هردو فرقه سنّی و شیعه موجود است، و این بدان معنی نیست که آنچه در آن ذکر شده صحیح باشد، و با مراجعهٔ مختصری به آن کتاب مطلب روشن می شود چون در آغاز گوید: عبدالمطّلب می پنداشت که قربانی کردن فرزند بهترین راه تقرّب بخداوند است. و نحن نجلُّ ساحة عبدالمطّلب عن ذلك، بالجملة اگر ما فرض کنیم هنگام قرعه کشی و قربانی حمزه یا عبّاس سه ساله بوده اند باید عبدالله را دارای زن و فرزند بدانیم چون نوشته اند عبّاس دو سال قبل از میلاد رسول خدا صلّی الله علیه وآله به دنیا آمد و حمزه برادر رضاعی آن حضرت بود، و بسیار از حق دور رفته ایم اگر بپنداریم عبدالمطّلب پسرِ همسر و فرزندخوانده خود را بتصوّری واهی بقربانگاه کشیده باشد».

۳۳۸۹ــ محمدبن حکیم گوید: از موسی بن جعفر علیهما السّلام از امری سؤال

الْقُرْعَةَ تُخْطِيءُ وَ تُصيبُ فَقالَ: كُلُّ ما حَكَمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ فَلَيْسَ بِمُخْطِيءٍ».

۳۳۹۰ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «ما تَقارَعَ قَوْمٌ فَفَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى اللهِ تَعالىٰ إِلّا خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ».

۳۳۹۱ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «أَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنَ الْقُرْعَةِ إِذا فُوِّضَ الْأَمْرُ إِلَى اللهِ، أَلَيْسَ اللهُ تَعالىٰ يَقُولُ: «فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضينَ»».

۳۳۹۲ــ وَ رَوَى الْحَكَمُ بْنُ مِسْكينٍ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إِذا وَطِيءَ رَجُلانِ أَوْ ثَلاثَةٌ جارِيَةً في طُهْرٍ واحِدٍ فَوَلَدَتْ فَادَّعَوْهُ جَميعاً أَقْرَعَ الْوالي بَيْنَهُمْ، فَمَنْ قَرَعَ كانَ الْوَلَدُ وَلَدَهُ وَيَرُدُّ قيمَةَ الْوَلَدِ عَلىٰ صاحِبِ

کردم فرمود: در هر امر و موضوع نامعلومی حکم قرعه جاری است، گوید: گفتم: قرعه ممکن است خطا کند و ممکن است صواب، فرمود: آنچه را که خداوند خود دستور آن را داده خطا نخواهد کرد.

۳۳۹۰ــ امام صادق علیه‌السّلام فرمود: هیچ قومی یافتن مجهول خود را با عمل به قرعه بخدا وانگذارند جز آنکه حقّ بصاحب واقعی آن برسد.

۳۳۹۱ــ و نیز فرمود: کدام حکمی عادلانه‌تر از قرعه است درصورتیکه واقعاً امر بخدا واگذار شود، آیا خداوند خود نفرمود «فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضينَ» پس یونس با آنها قرعه زد و بنام او بیرون آمد (صافات: ۱۴۱) یعنی قرعه بنام یونس آمد که واقعاً او خود بندهٔ فراری بود، نه دیگران و قرعه راست گفت.

۳۳۹۲ــ و حکم بن مسکین از معاویة بن عمّار از امام باقر علیه‌السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: اگر دو یا سه تن با کنیزی در طُهر واحد (یک پاکی) همبستر شوند و آن کنیز فرزندی آورد و هر یک ادّعا کند که فرزند متعلّق بمن است حاکم باید با قرعه تعیین صاحب نطفه را بنماید و بنام هر که قرعه درآمد فرزند از آن اوست و قیمت آن را باید به صاحب کنیز بپردازد (ظاهراً این همبستری باید از راه زنا نبوده باشد و إلّا در زنا نسب ملحق نمی‌شود و ممکن است صاحب کنیز او را بر هر سه نوبت حلال کرده بوده یعنی در پاکیهای متعدد و اشتباهاً عمل در یک طُهر صورت

الْجارِيَةِ، قالَ: فَإِنِ اشْتَرىٰ رَجُلٌ جارِيَةً فَجاءَ رَجُلٌ فَاسْتَحَقَّها وَقَدْ وَلَدَتْ مِنَ الْمُشْتَري رَدَّ الْجارِيَةَ عَلَيْهِ وَ كانَ لَهُ وَلَدُها بِقيمَتِهِ».

۳۳۹۳ــ وَ رَوىٰ زُرْعَةُ، عَنْ سَماعَةَ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «إِنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَما إِلىٰ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام في دابَّةٍ فَزَعَمَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما أَنَّها نَتَجَتْ عَلىٰ مِذْوَدِهِ، وَ أَقامَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما بَيِّنَةً سَواءً في الْعَدَدِ، فَأَقْرَعَ بَيْنَهُما سَهْمَيْنِ فَعَلَّمَ السَّهْمَيْنِ عَلىٰ كُلِّ واحِدٍ مِنْهُما بِعَلامَةٍ، ثُمَّ قالَ: «اللّهُمَّ رَبَّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرَضينَ السَّبْعِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ، عالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ الرَّحْمٰنَ الرَّحيمَ، أَيُّهُما كانَ صاحِبَ الدَّابَةِ وَهُوَ أَوْلىٰ بِها فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُخْرِجَ سَهْمَهُ، فَخَرَجَ سَهْمُ أَحَدِهِما، فَقَضىٰ لَهُ بِها».

گرفته است).

و نیز فرمود: اگر مردی کنیزی خرید و از آن دارای فرزند شد و شخصی ثابت کرد که این کنیز از آن من بوده است و فروشنده حقّ فروش نداشته، باید کنیز را به صاحبش بازگرداند و قیمت فرزند را به حساب روز ولادت به او بدهد و فرزند را برای خود نگهدارد.

۳۳۹۳ــ و زرعه از سماعه از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: دو تن بدعوا بر سر چهار پائی نزد امیرالمؤمنین آمده بودند و هر یک ادّعا می‌کردند که این حیوان در آخور من بدنیا آمده است، و هرکدام اقامهٔ بیّنه کردند و بیّنه‌ها مساوی بود یعنی تعداد شاهدهای هر یک مطابق دیگری بود، و آن حضرت میان آنها قرعه زد و دو عدد تیر را گرفته و بر هر یک علامتی نهاد و صاحب علامت را مشخّص کرد و سپس این دعا را بخواند: «اللّهمَّ رَبَّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الأرضينَ السَّبْعِ وَرَبَّ العَرْشِ العَظيمِ، عالِمَ الغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الرَّحْمان الرَّحيمَ، أَيّهما صاحبُ الدَّابَّة وَ هُو أولى بها فأسْأَلُكَ أنْ تخْرجَ سَهْمَهُ» یعنی: بارالها، ای آنکه پروردگار هفت آسمان و هفت طبقهٔ زمین و عرش عظیمی و دانای نهان و آشکار و رحمان و رحیمی هر کدام که براستی صاحب این حیوانست قرعه را بنام او خارج کن و قرعه به نشان یکی از آن دو

۳۳۹٤ــ وَ رَوَى الْبَزَنْطِيُّ، عَنْ داوُدَ بْنِ سِرْحانَ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلَيْنِ شَهِدا عَلىٰ رَجُلٍ في أَمْرٍ وَجاءَ آخَرانِ فَشَهِدا عَلىٰ غَيْرِ الَّذي شَهِدَ عَلَيْهِ الأُوَلَيانِ، قالَ: يُقْرَعُ بَيْنَهُمْ فَأَيُّهُمْ قَرَعَ فَعَلَيْهِ الْيَمينُ وَ هُوَ أَوْلىٰ بِالْقَضاءِ».

۳۳۹۵ــ وَ رَوىٰ حَمّادُ بْنُ عُثْمانَ، عَنْ عُبَيْدِالله بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ قالَ: أَوَّلُ مَمْلوكٍ أَمْلِكُهُ فَهُوَ حُرٌّ فَوَرِثَ سَبْعَةً جَميعاً، قالَ: يُقْرَعُ بَيْنَهُمْ وَيُعْتِقُ الَّذي خَرَجَ سَهْمُهُ».

۳۳۹٦ــ وَ رَوىٰ حَريزٌ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَباجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ لَهُ الْمَمْلُوكُونَ فَيُوصي بِعِتْقِ ثُلُثِهِمْ، قالَ: كانَ عَلِيٌّ

نفر بیرون آمد و آن حضرت بنفع او حکم را صادر کرد.

۳۳۹٤ــ احمد بن محمد بن أبی نصر بزنطی از داود بن سرحان روایت کرده که امام صادق علیه السّلام در این باره که دو مرد گواهی دهند بر شخصی در امری، و دو مرد دیگر آمده و شهادت دهند در همان امر بر کس دیگری غیر از آنکه شاهدان اوّل گواهی داده‌اند، فرمود: میان ایشان قرعه کشند بنام هر که درآمد سوگند یاد کند و حکم را بنفع او دادن سزاوارتر است.

مترجم گوید: «لفظ این خبر خالی از ابهام نیست و در کافی و تهذیب بجای «شهدا علی رجل فی أمر» «شهدا علی أمرٍ واحد» ضبط شده و در تهذیب بجای «وهو أولی بالقضاء» «وهو أولی بالحق» ذکر شده و ترجمه با رعایت لفظ تهذیب و کافی است با توجّه بفتاوی قدما که مضمون حدیث است.

۳۳۹۵ــ حماد بن عثمان از عبیدالله بن علی حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده دربارهٔ مردی که نذر کند که اوّلین بنده‌ای که مالک شوم آزاد است بعد هفت بنده یکجا به میراث باو رسد (کدامشان آزادند) فرمود: میان ایشان قرعه زنند بنام هر که درآمد او آزاد است.

۳۳۹٦ــ حریز از محمّدبن مسلم روایت کرده که گفت: ازامام باقرعلیه السّلام پرسیدم که مردی دارای چندین بنده است و وصیّت می‌کند که ثلث از آنها باید آزاد

عَلَيه السَّلام يُسْهِمُ بَيْنَهُمْ».

۳۳۹۷ــ وَ رَوى مُوسَى بْنُ الْقاسِمِ الْبَجَلِيِّ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي عَبْدِالله قالَ: قالَ أَبوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «كانَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام إِذا أَتاهُ رَجُلانِ يَخْتَصِمانِ بِشُهُودٍ عِدَّتُهُمْ سَواءٌ وَعَدالَتُهُمْ [سَواءٌ] أَقْرَعَ بَيْنَهُما عَلىٰ أَيِّهِما تَصيرُ الْيَمينُ وَكانَ يَقُولُ: «اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرَضينَ السَّبْعِ، مَنْ كانَ الْحَقُّ لَهُ فَأَدِّهِ إِلَيْهِ» ثُمَّ يَجْعَلُ الْحَقَّ لِلَّذي تَصيرُ الْيَمينُ عَلَيْهِ إِذا حَلَفَ».

۳۳۹۸ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَميلٍ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ لَهُ ما لِلرِّجالِ وَلَيْسَ لَهُ ما لِلنِّساءِ، قالَ: هٰذا يُقْرِعُ عَلَيْهِ الْإِمامُ يَكْتُبُ عَلىٰ سَهْمٍ عَبْدَالله، وَعَلىٰ سَهْمٍ آخَرَ أَمَةَ

شوند، چگونه اینکار باید انجام شود؟ فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام با قرعه ثلث آنها را تعیین می فرمود.

۳۳۹۷ــ موسی بن قاسم بجلی، و علیّ بن الحکم از عبدالرّحمن بن أبی عبدالله از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام هرگاه دو طرف دعویٰ به او مراجعه می‌کردند و تعداد گواهان و عدالتشان مساوی بود یعنی هر دو طرف دعوا برابر بودند قرعه می زد که قسم به سوی کدامیک از طرفین متوجّه است و می‌گفت: «اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الأَرَضينَ السَّبْعِ مَنْ كانَ الحَقُّ لَهُ فَأَدِّهِ إِلَيهِ» بارالها، پروردگار هفت آسمان و هفت طبقهٔ زمین هر کس ذی‌حقّ است حقّ را به او برسان. آنگاه حقّ را به آن کس می داد که قسم متوجّه او گشته و قرعه بنام او درآمده است، البتّه پس از آن که وی راقسم میداد. (یعنی بعد از آنکه قرعه بنام او درآمد و سوگند یاد می‌کرد که حقّ از آن منست، حضرت حقّ را به او می داد).

۳۳۹۸ــ حسن بن محبوب از جمیل، از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السّلام روایت کرده گوید: از آن حضرت پرسیدم کودکی بدنیا آمده که نه آلت مردان را دارد و نه آلت زنان (در مسأله ارث چه باید کرد سهم پسر می برد یا سهم دختر) فرمود:

اللهِ، ثُمَّ يَقُولُ الْإِمامُ أَوِ الْمُقْرِعُ «اللّهُمَّ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلّا أَنْتَ عالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ، بَيِّنْ لَنا أَمْرَ هٰذَا الْمَوْلُودِ حَتّىٰ يُورِثَ ما فَرَضْتَ لَهُ في كِتابِكَ» ثُمَّ يَطْرَحُ السَّهْمَيْنِ في سِهامٍ مُبْهَمَةٍ، ثُمَّ تُجالُ فَأَيُّهُما خَرَجَ وُرِّثَ عَلَيْهِ».

۳۳۹۹ــ وَ رَوىٰ عاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي بَصيرٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «بَعَثَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله عَلِيّاً عَلَيه السَّلام إِلَى الْيَمَنِ فَقالَ لَهُ حينَ قَدِمَ: حَدِّثْني بِأَعْجَبِ ما وَرَدَ عَلَيْكَ، قالَ: يا رَسُولَ اللهِ أَتاني قَوْمٌ قَدْ تَبايَعُوا جارِيَةً فَوَطَؤُوها جَميعاً في طُهْرٍ واحِدٍ فَوَلَدَتْ غُلاماً فَاخْتَلَفُوا فيهِ كُلُّهُمْ يَدَّعي فيهِ، فَأَسْهَمْتُ

امام قرعه می‌کشد و بر یک تیر «عَبْدُالله» می نویسد و بر تیر دیگر «اَمَةُالله» (عبد یعنی غلام، امه یعنی کنیز) آنگاه حاکم یا هر کس که مسؤول کشیدن قرعه است می‌گوید: «اللّهُمَّ أَنْتَ اللهُ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ عالِمُ الغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فيما كانُوا فيه يَخْتَلِفُونَ، بَيِّنْ لَنا أَمْرَ هَذَا المَولُودِ حَتّىٰ يُورِثَ ما فَرَضْتَ لَهُ في كِتابِكَ» یعنی: «خداوندا، تو معبودی و معبودی جز تو نیست، آگاه از نهان و پیدا توئی، میان بندگانت در آنچه اختلاف دارند تو خود حکم کن و برای ما امر این نوزاد را روشن ساز تا آنچه از ارث در کتابت برای او معیّن کرده‌ای بِبَرَد». سپس آن دو تیر را با تیرهای دیگر درهم کنند (برای اینکه شناخته نشود) و بگردانند پس هر کدام که خارج شد براساس آن، نوزاد ارث می برد.

۳۳۹۹ــ عاصم بن حمید از ابی بصیر از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله علی علیه السّلام را به سوی یمن فرستاد و چون بازگشت رسول خدا(ص) از او پرسید شگفت‌ترین چیزی که در این سفر دیدی چه بود؟ عرض کرد: یا رسول الله جمعی بر من درآمدند که کنیزی به شرکت خریده بودند و همه با او در یک طهر (یعنی زمان پاکی) همبستر شده بودند و آن کنیز پسری زائیده بود و اینان با یکدیگر بر سر آن فرزند اختلاف داشتند و همه مدّعی پدری او بودند، و من میان ایشان سه قرعه زدم و فرزند را نصیب کسی قرار دادم که قرعه بنام او بیرون آمد،

بَيْنَهُمْ ثَلاٰثَةً فَجَعَلْتُهُ لِلَّذي خَرَجَ سَهْمُهُ وَضَمَّنْتُهُ نَصيبَهُمْ، فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ تَقارَعُوا وَفَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى الله إِلّا خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ».

(بابُ الْكَفالَةِ)

٣٤٠٠ــ رَوىٰ سَعْدُ بْنُ طَريفٍ، عَنِ الأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ: «قَضىٰ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام في رَجُلٍ تَكَفَّلَ بِنَفْسِ رَجُلٍ أَنْ يُحْبَسَ، وَقالَ لَهُ: اطْلُبْ صاحِبَكَ. وَ قَضىٰ عَلَيه السَّلام أَنَّه لا كَفالَةَ في حَدٍّ».

٣٤٠١ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام لِأَبي الْعَبّاسِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ: «ما مَنَعَكَ مِنَ الْحَجِّ؟ قالَ: كَفالَةٌ تَكَفَّلْتُ بِها، قالَ: ما لَكَ وَلِلْكَفالاتِ؟ أَما عَلِمْتَ أَنَّ الْكَفالَةَ هِيَ الَّتي أَهْلَكَتِ الْقُرونَ الأُولىٰ»!!.

و او را ضامن قيمت نصيب ديگران ساختم، پس رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: مردمى نبوده‌اند كه در اينگونه موارد امر خود را با كشيدن قرعه بخدا سپرده باشند جز اينكه حقّ براى صاحب حقّ خارج شده باشد.

(باب كفالت «ضمانت تن»)

٣٤٠٠ــ سعدبن طريف (قاضى) از اصبغ بن نباته روايت كرده كه گفت: اميرالمؤمنين عليه السّلام به كسى كه كفيل مجرمِ محكوم به زندان شده بود فرمود: رفيقت را حاضر ساز. (و درباره كسى كه جرمش حدّ شرعى داشت) فرمود: در حدود كفالت نيست.

شرح: «روايت دلالت مى‌كند بر اينكه مى‌توان براى محكوم به زندان كفيل گرفت و زندان را به تأخير انداخت ولى در مورد حدود شرعى كفالت پذيرفته نيست زيرا تعطيل در حدّ لازم مى آيد و آن جايز نيست».

٣٤٠١ــ و امام صادق عليه السّلام به فضل بن عبدالملك فرمود: چه چيز تو را از حجّ خانهٔ خدا بازداشت؟ گفت: كفالت شخصى را كرده‌ام و از اين جهت ممنوع الخروجم، آن حضرت فرمود: تو را چه كار با كفالت اين و آن كردن، آيا نمى دانى

۳٤۰۲ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خالِدٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام: «جُعِلْتُ فِداكَ قَوْلُ النّاسِ الضّامِنُ غارِمٌ، فَقالَ: لَيْسَ عَلَى الضّامِنِ غُرْمٌ إِنَّما الْغُرْمُ عَلىٰ مَنْ أَكَلَ الْمالَ».

۳٤۰۳ــ وَ رَوىٰ داوُدُ بْنُ الْحُصَيْنِ، عَنْ أَبِي الْعَبّاس، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَكَفَّلُ بِنَفْسِ الرَّجُلِ إِلىٰ أَجَلٍ فَإِنْ لَمْ يَأْتِ بِهِ

این کار (چه بلائی به سر پیشینیان آورد) بسیاری از گذشتگان را به نابودی کشانیده است.

شرح: «در کافی ج ۵ صفحهٔ ۱۰۳ به سند صحیح از حفص بن البختری نقل شده که گفت: از کاروان حج عقب افتادم و نتوانستم با آنها حرکت کنم امام صادق علیه السّلام پرسید: چرا به حج نرفتی؟ عرض کردم کفیل مردی شده‌ام و او نقض پیمان کرد و در وقت حاضر نشد و من ناچار عقب افتادم. آن حضرت فرمود: تو را با کفالت کردن این و آن چه کار؟ آیا نمی دانی این کار چه مقدار مردم پیش از ما را تباه کرده است. از این خبر و خبر اوّل باب معلوم می شود کفالت کسی که انسان را به دردسر اندازد و گرفتار کند چندان ممدوح نیست بلکه مذموم نیز هست، ولی کفالت بدهکاری که بدقول نیست لکن تهی دست است به‌عکس چندان مذموم نیست بلکه ممدوح نیز هست».

۳٤۰۲ــ و حسین بن خالد گوید: به أبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: فدایت شوم اینکه می‌گویند: ضامن باید غرامت بدهد چیست؟ آن حضرت فرمود: غرامت برضامن نیست بر آن کسی است که مال را خورده است.

شرح: «یعنی کفیل که ضامن تن شده نباید غرامتی بدهد بلکه آنکه ضامن به مال شده باید خسارت وغرامت بدهد، مثلاً گفته است مبلغ بدهی را می دهم، اگر تا سه ماه یا کمتر یا بیشتر او را حاضر نکردم در اینصورت است که اگر طرف را تا رأس مدّت حاضر نکرد غرامت را باید بدهد».

۳٤۰۳ــ داود بن حصین از فضل بن عبدالملک روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مردی ضامن تن شخصی شده که تا مدّت معیّنی او را

فَعَلَيْهِ كَذا وَ كَذا دِرْهَماً، قالَ: إنْ جاءَ بِهِ إلَى الْأَجَلِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ ما قالَ، وَ هُوَ كَفيلٌ بِنَفْسِهِ أَبَداً إلّا أَنْ يَبْدَأَ بِالدَّراهِمِ فَإنْ بَدَأَ بِالدَّراهِمِ فَهُوَ لَها ضامِنٌ إنْ لَمْ يَأْتِ بِهِ إلَى الْأَجَلِ الَّذي أَجَّلَهُ».

٣٤٠٤ــ وَ سَأَلَ داوُدُ بْنُ سِرْحانَ أبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنِ الْكَفيلِ وَ الرَّهْنِ في بَيْعِ النَّسيئَةِ، قالَ لا بَأْسَ».

تحویل دهد و اگر نداد فلان مبلغ درهم برعهدهٔ او باشد، فرمود: اگر تا رأس مدّت او را آورد مبلغی از آنچه قرارداد کرده بر او نیست، (و چنانچه نیاورد او کفیل تن خواهد بود) و پیوسته ضامن تن می باشد و ضامن مال نیست مگر اینکه اوّل خود بمبلغی شروع کند (مثلاً بگوید اینقدر می دهم اگر تا فلان روز او را نیاورم) پس اگر ابتدابه مبلغ کرد آنگاه وی را نیاورد و در مدّت معیّنی تحویل طلبکار نداد ضامن مال است.

شرح: «لفظ خبر احتمالاً افتاده دارد زیرا در کافی و تهذیب چنین است «رَجُلٌ كَفَّلَ لِرَجُلٍ بِنَفْسِ رَجُلٍ فَقالَ إنْ جِئْتَ بِهِ وَ إلّا عَلَيْكَ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ، فَقالَ عليه السّلام: عَلَيْهِ نَفْسُهُ وَ لا شَيْءَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّراهِمِ، فَإنْ قالَ: عَلَيَّ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ إنْ لَمْ أَدْفَعْهُ إلَيْكَ، قالَ تَلْزَمُهُ الدَّراهِمُ إنْ لَمْ يَدْفَعْهُ إلَيْهِ» یعنی: مردی کسی را ضامن تن دیگری گرفت و گفت: اگر او را آوردی که هیچ ولی اگر نیاوردی باید پانصد درهم بپردازی، امام فرمود: فقط برعهدهٔ کفیل ضمانت تن است و شخص را باید بیاورد و مالی برعهدهٔ او نیست، پس اگر خود او ابتداءً گفت: که این مبلغ برعهدهٔ من باشد درصورتیکه او را تحویل ندهم، آنگاه است که باید در صورت نیاوردن به شخص مبلغ را بپردازد و به همین مضمون علاّمه رضوان الله تعالی علیه در قواعد فتوی داده است، و بنظر می رسد تقدّم و تأخّر لفظ مؤثر نباشد بلکه فرق در اینجاست که به روایت کافی و تهذیب کفیل اظهاری نکرده بلکه طلبکار می‌گوید: اگر او را نیاوردی فلان مبلغ باید بدهی و کفیل هم ساکت بوده است، بخلاف اینکه خود کفیل ضامن شخص بشود و بگوید اگر حاضرش نساختم فلان مبلغ برعهدهٔ من که دراینصورت ضامن مال نیز شده است. و باید لفظ خبر اوّل را با این معنی توجیه کرد.»

٣٤٠٤ــ و داود بن سرحان از امام صادق علیه السّلام در مورد کفیل گرفتن یا

۳۴۰۵ـ وَقالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «اَلْكَفالَةُ خَسارَةٌ، غَرامَةٌ، نَدامَةٌ».

(بابُ الْحَوالَةِ)

۳۴۰۶ـ رَوىٰ غِياثُ بْنُ إبْراهِيمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أبيهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيهِم السَّلام «في رَجُلَيْنِ بَيْنَهُما مالٌ، مِنْهُ بِأَيْديهِما وَمِنْهُ غائِبٌ عَنْهُما، فَاقْتَسَما الَّذي بِأَيْديهِما وَأَحالَ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما بِنَصيبِهِ فَقَبَضَ أَحَدُهُما وَلَمْ يَقْبِضِ الآخَرُ، فَقالَ: ما قَبَضَ أَحَدُهُما فَهُوَ بَيْنَهُما وَما ذَهَبَ فَهُوَ بَيْنَهُما».

۳۴۰۷ـ وَرُوِيَ أَنَّهُ احْتَضَرَ عَبْدُالله بْنُ الْحَسَنِ فَاجْتَمَعَ إلَيْهِ غُرَماؤُهُ فَطالَبُوهُ بِدَيْنٍ لَهُمْ فَقالَ: ما عِنْدي ما أُعْطيكُمْ وَلٰكِنِ ارْضَوْا بِمَنْ شِئْتُمْ مِنْ أَخي وَبَني عَمّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَينِ أَوْ عَبْدِالله بْنِ جَعْفَرٍ فَقالَ الْغُرَماءُ: أَمّا عَبْدُالله بْنُ جَعْفَرٍ

گرو گرفتن در فروش نسیه، پرسید، آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد.

۳۴۰۵ـ و امام صادق علیه السّلام فرمود: کفالت موجب زیان دیدن، و جریمه دادن، و پشیمانی کشیدن است.

(باب حواله)

۳۴۰۶ـ غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرانش علیهم السّلام از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده در مورد دو نفر که مالی بطور مشترک داشتند و از آن مقداری نزد خودشان بود و مقداری در دست دیگران، و این دو همهٔ مال موجود را تقسیم و هر یک مقداری که از نصیب او نزد مردم بود به آن دیگری حواله داد، و یکی از آنها حوالهٔ خود را وصول کرد، و دیگری حواله اش پرداخت نشد، آن حضرت فرمود: آنچه یکی از آنها وصول کرده میان هر دو تقسیم می شود و آنچه از بین رفته از هر دو تلف شده است.

۳۴۰۷ـ روایت است که چون عبدالله بن الحسن (عبدالله محض) عمرش به سر آمد در حال احتضار و جان دادن، طلبکارانش گرد او را گرفته مطالبهٔ طلب خود را می‌کردند، عبدالله گفت چیزی ندارم که به شما بدهم ولکن یکی از این دو را به عنوان

فَمَلِيٌّ مَطُولٌ، وَأَمّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَرَجُلٌ لا مالَ لَهُ صَدُوقٌ وَهُوَ أَحَبُّهُما إلَيْنا، فَأَرْسَلَ إلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَقالَ عَلَيه السَّلام: أَضْمَنُ لَكُمُ الْمالَ إلى غَلَّةٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ غَلَّةٌ، فَقالَ الْقَوْمُ: قَدْ رَضينا فَضَمِنَهُ، فَلَمّا أَتَتِ الْغَلَّةُ أَتاحَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ الْمالَ [فَأَدّاهُ]».

۳٤۰۸ــ وَسَأَلَ أَبُو أَيُّوبَ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يُحيلُ الرَّجُلَ بِالْمالِ أَيَرْجِعُ عَلَيْهِ؟ قالَ: لا يَرْجِعُ عَلَيْهِ أَبَداً إلّا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَفْلَسَ قَبْلَ ذٰلِكَ».

۳٤۰۹ــ وَرَوَى الْبَزَنْطِيُّ عَنْ داوُدَبْنِ سِرْحانَ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ

ضامن بپذیرید، برادرم یا پسران عمویم علی بن الحسین یا عبدالله بن جعفر، طلبکاران گفتند: عبدالله بن جعفر مردی است ثروتمند امّا سهل انگار و بی توجّه و امروز را به فردا می افکند، ولی علیّ بن الحسین مردیست تهیدست لکن صحیح القول و او برای ما بهتر است، پس فرستاد و آن حضرت علیه السّلام را خبر دادند، و امام فرمود: تا برداشت غلّه مهلت دهید می پردازم، در حالیکه غلّه ای نداشت، طلبکاران گفتند: راضی هستیم، پس زمانیکه غلّه رسید خداوند مالی برای آن حضرت رسانید و آن حضرت دیون عبدالله را پرداخت. (این نوعی ضمانت است).

۳٤۰۸ــ أبوایّوب از امام صادق علیه السّلام پرسید کسی که بدهکارش او را به شخص دیگری حواله کرده و وی پذیرفته و شخص هم قبول کرده است، اگر نپرداخت طلبکار می تواند دوباره به حواله دهنده رجوع کند، امام فرمود: دیگر نمی تواند مگر اینکه هنگام قبول حواله مفلس بوده و طلبکار نمی دانسته است.

شرح: «حواله میان سه نفر است طلبکار، بدهکار، و شخص سومی که حواله بر سر اوست و باید هر سه تن به آن رضایت دهند و وقتی حواله صحیح واقع شد ذمّه حواله دهنده از دَیْن بری می شود و دَیْن بر ذمّهٔ قبول کننده مستقرّ و ثابت می گردد و اگر مالدار باشد حواله لازم می شود، و اگر تهیدست بود و طلبکار می دانست باز لازم است امّا اگر فقیر بود و طلبکار نمی دانست، حقّ فسخ و بازگشت به حواله دهنده برای او هست».

۳٤۰۹ــ بزنطی از داود بن سرحان نقل کرده گوید: از امام صادق

عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ كانَتْ لَهُ عِنْدَ رَجُلٍ دَنانيرُ فَأَحالَ لَهُ عَلىٰ رَجُلٍ آخَرَ بِدَنانيرِهِ فَيَأْخُذُ بِها دَراهِمَ أَيَجُوزُ ذلِكَ ؟ قالَ: نَعَمْ».

(بابُ الْحُكْمِ فى سَيْلِ وادى مَهْزُورٍ)

۳۴۱۰ـ رَوىٰ غِياثُ بْنُ إبْراهيمَ عَنْ أَبي عَبْدِاللّهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيهِم السَّلام قالَ: «قَضىٰ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله في سَيْلِ وادي مَهْزُورٍ أَنْ يُحْبِسَ الْأَعْلىٰ عَلَى الْأَسْفَلِ الْماءَ لِلزَّرْعِ إلَي الشِّراكِ وَلِلنَّخْلِ إلىَ الْكَعْبِ، ثُمَّ يُرْسِلَ الْماءَ إلَى الْأَسْفَلِ مِنْ ذلِكَ».

۳۴۱۱ـ وَ في خَبَرٍ آخَرَ «لِلزَّرْعِ إلَى الشِّراكَيْنِ وَلِلنَّخْلِ إلَى السّاقَيْنِ» وَ هٰذا عَلىٰ حَسَبِ قُوَّةِ الْوادي وَضَعْفِهِ.

علیه السّلام پرسیدم مردی مبلغی دینار (پول طلای مسکوک) نزد دیگری دارد و آن شخص حواله برعهدهٔ دیگری دارد که دینارهایش را از او وصول کند. اگر از وی بجای دینار، درهم (پول نقره مسکوک) معادل آن را بستاند آیا جایز است: امام علیه السّلام فرمود: آری.

(حکم سیل وادی مهزور)

(وادی مهزور در جنوب مدینهٔ طیّبه بوده است که آب بارانها از سوی مغرب بطرف شرق و سنگلاخ شرقی آن می رفته و همانجائیست که بنوقریظه مسکن داشتند).

۳۴۱۰ـ غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله در موضوع آب بارانها که از درّهٔ مهزور سرازیر می شد دستور داد ابتدا کسانی که بالا ترند آب را برای کشاورزی و زرع خود تا بند کفش و برای نخلستان تا مچ پا نگهدارند، سپس آب را رها کنند برای کسانی که در سمت پائین قرار گرفته اند.

۳۴۱۱ـ و در خبر دیگری آمده که فرمود: «برای زراعت تا بند کفش و برای نخلستان ساق پا» و این برحسب استعداد وادی است از نظر شدّت و ضعف و زیادی و کمی آب.

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتٰابِ ــ رَحِمَهُ اللهــ : سَمِعْتُ مَنْ أَثِقُ بِهِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ وٰادي مَهْزورٍ، وَ مَسْمُوعي مِنْ شَيْخِنٰا مُحَمَّدِبْنِ الْحَسَنِ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ أَنَّهُ قالَ: وٰادي مَهْرُوزٍ بِتَقْدِيمِ الرّٰاءِ غَيْرِ الْمُعْجَمَةِ عَلَى الزّٰايِ الْمُعْجَمَةِ وَ ذَكَرَ أَنَّهٰا كَلِمَةٌ فارْسِيَّةٌ وَ هُوَ مِنْ هَرْزِ الْمٰاءِ، وَ الْمٰاءُ الْهَرْزُ بِالْفٰارْسِيَّةِ الزّٰائِدُ عَلَى الْمِقْدٰارِ الَّذي يُحْتٰاجُ إِلَيْهِ.

(بابُ الْحُكْمِ فِي الْحَظيرَةِ بَيْنَ دٰارَيْنِ)

۳٤۱۲ــ سَأَلَ مَنْصُورُ بْنُ حٰازِمٍ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ حَظيرَةٍ بَيْنَ دٰارَيْنِ فَذَكَرَ أَنَّ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلام قَضىٰ بِهٰا لِصٰاحِبِ الدّٰارِ الَّذي مِنْ قِبَلِهِ الْقِمٰاطُ».

۳٤۱۳ــ وَ رَوىٰ عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ، عَنْ جٰابِرٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيهِمُ السَّلام «أَنَّهُ قَضىٰ فِي رَجُلَيْنِ اخْتَصَمٰا إِلَيْهِ فِي خُصٍّ فَقالَ: إِنَّ

مؤلّف گوید: از کسی که مورد اعتمادم بود از اهل مدینه شنیدم که می‌گفت این وادی بنام مهزور (به زاء اوّل و راء آخر) است ولی از استادم محمّدبن حسن ــ رضی الله عنه ــ شنیدم که فرمود: وادی مهروز است به راء اولی و زای آخر، و می‌گفت که این کلمه فارسی است و از آب هرز گرفته شده و آب هرز آبی زاید است که از مقدار احتیاج بیشتر بوده هدر می رود.

(آغل و سایبان حشم که میان دو خانه است از آن کیست)

۳٤۱۲ــ منصوربن حازم گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: آغل، سایبان یا حصاری که برای استراحت گوسفند و گاو یا کوپال علف میان دو خانهٔ مسکونی است از آن کیست؟ فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام حکم کرده که چنین آغل، یا سایبان و یا حصار از آنِ آن کس است که راه و اختیار و بند و بست آن بسوی اوست.

۳٤۱۳ــ جابر جعفی از امام باقر از پدرانش از جدّش امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت در مورد مالکیّت سایبان و حصاری که با نِیْ و حصیر میان دو خانه برای خوابگاه گوسفندان در شب و یا دسته کردن علوفه می سازند،

الْخُصَّ لِلَّذي إِلَيْهِ الْقِمْطُ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ : الْخُصُّ: الطِّنُّ الَّذي يَكُونُ في السَّوادِ بَيْنَ الدُّورِ، وَ الْقِمْطُ: هُوَ شَدُّ الْحَبْلِ، يَعْني أَنْ يَكُونَ الْخُصُّ هُوَ الَّذي إِلَيْهِ شَدُّ الْحَبْلِ وَ قَدْ قيلَ: إِنَّ الْقِماطَ هُوَ الْحَجَرُ الَّذي يُغْلَقُ مِنْهُ عَلَى الْبابِ.

(بابُ الْحُكْمِ فى نَفْشِ الْغَنَمِ فِى الْحَرْثِ)

۳٤۱٤ــ رَوٰى جَميلُ بْنُ دُرَّاجٍ، عَنْ زُرارَةَ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام «في قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ» قالَ: لَمْ يَحْكُما إِنَّما كانا يَتَناظَرانِ، فَفَّهَمْناها سُلَيْمانَ».

۳٤۱٥ــ وَ رَوَى الْوَشّاءُ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي

فرمود: از آن کسی می باشد که بندوبست علفها و نی ها به سوی خانهٔ اوست.

مؤلّف این کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: خُصّ، بَندِ نیْ باشد که در سرزمینهای سبز و علفزارها میان دو خانه ساخته می شود، و «قط» بسته بندی و دسته کردن نی را گویند و معنی آن اینست که آن محلّ از آن کسی است که گره طناب و بند نی ها بسوی خانهٔ او محکم شده است، و گاهی گفته می شود که قماط آن سنگی است که یکسر طناب و بند به آن بسته شده است و سر دیگرش به کلاف سایه بان.

(حکم رها کردن گوسفند در مزرعه برای چرا در شب)

۳٤۱٤ــ زراره گوید: امام باقر علیه السّلام دربارهٔ فرمایش خداوند متعال که فرموده: «وَ داودَ و سُلیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِي الحَرثِ ــ الآیه» (انبیاء: ۷۸) (و یادآور داود و پسرش سلیمان را که در مورد مزرعه ای که به شب گوسفندان در آن چریده بودند حکم کردند و بسلیمان حکم را آموختیم.) فرمود: هنوز حکمی نکرده بودند بلکه باهم مشورت و گفتگو می کردند که خداوند می فرماید ما به سلیمان حکم را آموختیم. یا مطابق پاره ای از نسخ: سلیمان خود حکم و راه چاره را دریافت.

۳٤۱٥ــ احمد بن عمر حلبی گوید: از موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم در مورد این آیه «و داود و سلیمان إذ یحکمان... تا آخر آیه» فرمود: نظر داود این بود

الْحَرْثِ» قالَ: كانَ حُكْمُ داوُدَ عَلَيه السَّلام رِقابُ الْغَنَمِ، وَ الَّذي فَهَّمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ سُلَيْمانَ عَلَيه السَّلام أَنْ حَكَمَ لِصاحِبِ الْحَرْثِ بِاللَّبَنِ وَ الصُّوفِ ذلِكَ الْعامَ كُلَّهُ».

(بابُ حُكْمِ الْحَريمِ)

٣٤١٦ــ رَوىٰ إسْماعِيلُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ عَلَيهِم السَّلام قالَ: قَضىٰ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله في رَجُلٍ باعَ نَخْلَهُ، وَاسْتَثْنىٰ نَخْلَةً قَضىٰ لَهُ بِالْمَدْخَلِ إلَيْها وَ الْمَخْرَجِ مِنْها وَ مَدىٰ جَرائِدِها».

٣٤١٧ــ وَ رَوىٰ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام «أَنَّ عَلِيَّ ابْنَ أَبي طالِبٍ عَلَيه السَّلام كانَ يَقُولُ: حَريمُ الْبِئْرِ الْعادِيَّةِ خَمْسُونَ ذِراعاً إلّا أَنْ يَكُونَ إلىٰ عَطَنٍ أَوْ إلىٰ طَريقٍ فَيَكُونُ أَقَلَّ مِنْ ذلِكَ إلىٰ خَمْسَةٍ وَ عِشْرينَ ذِراعاً».

که گوسفندان را به صاحب مزرعه دهند در مقابل زراعتش که تباه شده است، و آنچه را که خدا می فرماید ما بسلیمان آموختیم این بود که گوسفندان از آن صاحبش باشد لکن منفعت آن از شیر و پشم به صاحب مزرعه داده شود تا زمانی که زمین از نو بروید و مزرعه بحالِ أوّل بازگردد.

(حکم حریم ها)

٣٤١٦ــ سکونی از جعفر بن محمّد از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله در مورد مردی که نخلستان خود را بمبلغی فروخت ولکن یک درخت از آن را استثناء کرد و برای خود باقی گذارد و نفروخت، چنین حکم کرد: که حقّ آمد و شد به نزد درخت خویش رادارد ونیز حریم آن که تا حدّ کشیدگی شاخه های آنست برای او باقی است.

٣٤١٧ــ وهب ابوالبختری از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: علیّ بن أبی طالب علیه السّلام می فرمود: حریم چاه کهنه پنجاه ذراع است مگر آنکه منتهی به خوابگاه شتران یا راه عبور مردم شود که در آن صورت کمتر خواهد بود تا بیست و پنج ذراع.

۳۴۱۸ـ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: حَريمُ النَّخْلَةِ طُولُ سَعَفَتِها».

۳۴۱۹ـ وَ رُوِيَ «أَنَّ حَريمَ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِراعاً مِنْ كُلِّ ناحِيَةٍ، وَ حَريمُ الْمُؤْمِنِ في الصَّيْفِ باعٌ». وَ رُوِيَ «عَظْمُ الذِّراعِ».

۳۴۲۰ـ وَ رَوى عُقْبَةُ بْنُ خالِدٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ أَتى جَبَلاً فَشَقَّ مِنْهُ قَناةً جَرى ماؤُها سَنَةً، ثُمَّ إِنَّ رَجُلاً أَتى ذٰلِكَ الْجَبَلَ فَشَقَّ مِنْهُ قَناةً أُخْرى فَذَهَبَتْ قَناةُ الآخَرِ بِماءِ قَناةِ الْأَوَّلِ، قالَ: يُقايَسانِ بِحَقائِبِ الْبِئْرِ لَيْلَةً لَيْلَةً فَيُنْظَرُ أَيَّتُهُا أَضَرَّتْ بِصاحِبَتِها، فَإِنْ كانَتِ الْأَخيرَةُ أَضَرَّتْ بِالْأُولى فَلْيُتَعَوَّرْ، وَ قَضى رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله بِذٰلِكَ، وَ قالَ: إِنْ كانَتِ الْأُولى أَخَذَتْ ماءَ الْأَخيرَةِ لَمْ يَكُنْ لِصاحِبِ الْأَخيرَةِ عَلَى الْأُولى سَبيلٌ».

۳۴۲۱ـ وَ سُئِلَ عَلَيه السَّلام «عَنْ قَوْمٍ كانَ لَهُمْ عُيُونٌ في أَرْضٍ قَريبَةٍ

۳۴۱۸ـ و رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله فرمود: حریم درخت خرما به اندازه‌ای است که شاخه‌های آن از فضا اشغال کرده است.

۳۴۱۹ـ و روایت شده که حریم مسجد از هر سو چهل ذراع خواهد بود و حریم مؤمن در تابستان به اندازهٔ باز بودن دو دست اوست، روایتی هم هست که به اندازهٔ یک ذراع است. (یعنی نشستن مؤمن در مکانی در تابستان باید باندازهٔ فاصلهٔ دو دست باز او از همدیگر و در زمستان از هر طرف به اندازهٔ یک ذراع باشد).

۳۴۲۰ـ عقبة بن خالد از امام صادق علیه‌السّلام روایت کند دربارهٔ مردی که از کوه قناتی کشیده و یکسال آب جاری بوده است و سپس مردی دیگر از همان کوه قناتی حفر کرده و آب قنات اوّل کم شده است حکمش چیست؟ آن حضرت فرمودند که یک شب آب یک قنات را قطع کنند و شب دیگر آب قنات دیگر را تا معلوم شود زیان از ناحیهٔ کدامیک از دو قنات است و اگر دیدند دومی به اوّلی زیان رسانده آن را پر کنند یا سر آن را بپوشانند که رسول خدا(ص) چنین دستور فرموده است و چنانچه اوّلی به دومی زیان می رساند صاحب قنات دوم را بر اوّلی حقّی نخواهد بود.

۳۴۲۱ـ و از حضرت صادق علیه‌السّلام سؤال کردند که مردمی دارای چند

بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ، فَأَرادَ رَجُلٌ أَنْ يَجْعَلَ عَيْنَهُ أَسْفَلَ مِنْ مَوْضِعِها الَّذي كانَتْ عَلَيْهِ، وَ بَعْضُ الْعُيُونِ إذا فُعِلَ بِها ذٰلِكَ أَضَرَّتْ بِبَقِيَّتِها، وَ بَعْضُها لا تَضُرُّ مِنْ شِدَّةِ الْأَرْضِ، فَقالَ: ما كانَ في مَكانٍ جَليدٍ فَلا يَضُرُّهُ، وَ ما كانَ في أَرْضٍ رِخْوَةٍ بَطْحاءَ فَإِنَّهُ يَضُرُّ».

٣٤٢٢ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «يَكُونُ بَيْنَ الْبِئْرَيْنِ إِنْ كانَتْ أَرْضاً صُلْبَةً خَمْسُمِائَةِ ذِراعٍ، وَ إِنْ كانَتْ رِخْوَةً فَأَلْفُ ذِراعٍ».

٣٤٢٣ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ الصَّيْقَلِ، عَنْ أَبي عُبَيْدَةَ الْحَذّاءِ قالَ: قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام: «كانَ لِسَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ نَخْلَةٌ في حائِطِ بَني فُلانٍ، فَكانَ إذا جاءَ إلىٰ نَخْلَتِهِ نَظَرَ إلىٰ شَيْءٍ مِنْ أَهْلِ الرَّجُلِ يَكْرَهُهُ الرَّجُلُ، قالَ: فَذَهَبَ الرَّجُلُ إلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه فَشَكاهُ، فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ إِنَّ سَمُرَةَ يَدْخُلُ عَلَيَّ بِغَيْرِ

قنات یا چاه آب در یک سرزمین نزدیک هم هستند و صاحب یک قنات می خواهد محلّ برداشت آب خود را عوض کرده عمق آن را پائین‌تر ببرد و اگر با پاره‌ای از قناتها این کار صورت گیرد بعض دیگر زیان می بینند و بعضی ها چون زمین سخت است زیان نمی بینند، آن حضرت فرمود: آنچه در زمین سخت باشد اشکال ندارد، و هر کدام که در زمین نرم و جلگه باشد که این موجب ضرر به دیگران باشد اشکال دارد.

٣٤٢٢ــ و نیز فرمود: اگر زمین سخت باشد میان دو چاه آب باید پانصد ذراع فاصله باشد و اگر زمین سست است هزار ذراع.

٣٤٢٣ــ و حسن صیقل از اَبوعبیدهٔ حذّاء روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السّلام فرمود: سمرة بن جندب درخت خرمائی در خانهٔ بنی فلان داشت، و هروقت به سراغ نخلهٔ خود می رفت سرزده داخل می شد و نظرش به شئ و چیزی از همسر صاحب خانه می افتاد و مرد سخت از این موضوع ناراحت بود، حضرت فرمود: مرد صاحب خانه به رسول خدا شکایت برد و عرض کرد یا رسول الله سمرة برای سرزدن به درخت خرمایش بدون إذن و اطّلاع وارد خانهٔ من می شود مقتضی است او را بخواهید و أمر فرمائید که اجازه بگیرد تا همسر من خود را بپوشاند بعد وارد شود، حضرت

إِذْنِي فَلَوْ أَرْسَلْتَ إِلَيْهِ فَأَمَرْتَهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ حَتّٰى تَأْخُذَ أَهْلِي حِذْرَهٰا مِنْهُ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله فَدَعٰاهُ فَقالَ: يا سَمُرَةُ مٰا شَأْنُ فُلانٍ يَشْكُوكَ وَ يَقُولُ: يَدْخُلُ بِغَيْرِ إِذْنِي فَتَرىٰ مِنْ أَهْلِهِ مٰا يَكْرَهُ ذٰلِكَ، يٰا سَمُرَةُ اسْتَأْذِنْ إِذا أَنْتَ دَخَلْتَ، ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: يَسُرُّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ عِذْقٌ فِي الْجَنَّةِ بِنَخْلَتِكَ؟ قالَ: لٰا، قٰالَ: لَكَ ثَلاٰثَةٌ؟ قٰالَ: لٰا، قٰالَ: مٰا أَرٰاكَ يٰا سَمُرَةُ إِلّا مُضٰارّاً، اِذْهَبْ يٰا فُلانُ فَاقْطَعْهٰا وَ اضْرِبْ بِهٰا وَجْهَهُ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتٰابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: لَيْسَ هٰذَا الْحَدِيثُ بِخِلاٰفِ الْحَدِيثِ الَّذي ذَكَرْتُهُ في أَوَّلِ هٰذَا الْبٰابِ مِنْ قَضٰاءِ رَسُولِ اللهِ صَلى الله عَليه وآله في رَجُلٍ بٰاعَ نَخْلَةً وَ اسْتَثْنىٰ نَخْلَةً فَقَضىٰ لَهُ بِالْمَدْخَلِ إِلَيْهٰا وَ الْمَخْرَجِ مِنْهٰا، لِأَنَّ ذٰلِكَ فيمَنِ اشْتَرَى النَّخْلَةَ مَعَ الطَّرِيقِ إِلَيْهٰا، وَ سَمُرَةُ كٰانَتْ لَهُ نَخْلَةٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ الْمَمَرُّ إِلَيْهٰا.

صلّی الله علیه وآله او را طلبید، حاضر شد و حضرت به او فرمود: ای سمرة چیست که فلانی از تو شکایت دارد و می‌گوید بدون اذن و اطّلاع سرزده داخل می شود و نظرش به بدن همسر من می افتد؟ ای سمرة هرگاه خواستی داخل خانهٔ او شوی اجازه بخواه (سمرة حاضر نشد) سپس به او فرمود: دوست داری به جای این درخت خرما نهالی در بهشت بتو دهند؟ گفت: نه، فرمود: سه نهال؟ گفت: نه، حضرت فرمود: تو را نمی بینم مگر موجب زیان، بعد رو به آن مرد کرده فرمود: برو و درخت او را بکن و بر رویش بزن (درختش را ببُر و شرّش را کم کن).

مصنّف این کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: این حدیث با حدیث قبل که در اوّل باب ذکر کردیم و در مورد حکم رسول خدا صلّی الله علیه وآله راجع به مردی که نخلستانی فروخته و یک درخت را برای خود باقی گذارده بود و حضرت حکم فرمود: که می تواند و حق دارد که آمد و شد کند و به درخت خود رسیدگی کند، منافات ندارد، زیرا حکم دربارهٔ آن کس است که نخله را با راه بسوی آن برای خود باقی گذارده است، و سمرة تنها صاحب نخله بود نه دارای حقّ آمد و شد.

(بابُ الْحُكْمِ بِإجْبارِ الرَّجُلِ عَلىٰ نَفَقَةِ أَقْرِبائِهِ)

٣٤٢٤ــ رَوىٰ مُحمّدُبْنُ عَلِيٍّ الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «مَنِ الَّذي أُجْبَرُ عَلىٰ نَفَقَتِهِ؟ قالَ: الْوالِدانِ وَ الْوَلَدُ وَ الزَّوْجَةُ، وَ الْوارِثُ الصَّغيرُ يَعْنِي الْأَخَ وَ ابْنَ الْأَخِ وَ غَيْرَهُ.

(بابُ ما يُقْبَلُ مِنَ الدَّعاوى بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ)

٣٤٢٥ــ «جاءَ أَعْرابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله فَادَّعىٰ عَلَيْهِ سَبْعينَ دِرْهَماً ثَمَنَ ناقَةٍ باعَها مِنْهُ، فَقالَ: قَدْ أَوْفَيْتُكَ، فَقالَ: اجْعَلْ بَيْني وَ بَيْنَكَ رَجُلاً يَحْكُمُ بَيْنَنا، فَأَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: احْكُمْ بَيْنَنا، فَقالَ لِلأَعْرابِيِّ ما تَدَّعي عَلىٰ رَسولِ الله؟ قالَ: سَبْعينَ دِرْهَماً ثَمَنَ ناقَةٍ

(بنظر می رسد که حضرت صلّی الله علیه وآله یقین پیدا کرد به اینکه سَمُرة قصدِ نظر انداختن به عیال آن مرد را دارد و می خواهد آزار برساند از این جهت بود که امر به قطع نخله فرمود، و البتّه این فرمان را زمانی صادر کرد که چند پیشنهاد به او داد و سمرة زیر بار نرفت).

(ناگزیر بودن مرد به نفقه و مخارج خویشانش)

٣٤٢٤ــ محمّد بن علی حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده گوید: به آن حضرت عرض کردم چه کسانی اند که انسان را از دادن نفقه و مخارجشان گزیری نیست؟ فرمود: پدر و مادر و فرزند و همسر، و وارث صغیر مانند برادر و پسرِ برادر و مانند اینها.

(دعاوی که بدون بیّنه پذیرفته می شود)

٣٤٢٥ــ مردی اعرابی (بیابانی) نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمد و ادّعا کرد که هفتاد درهم قیمت ناقه‌ای (ماده شتر) که به ایشان فروخته طلبکار است. رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: من همهٔ قیمت را بتو پرداختم، مرد گفت: میان من و خود کسی را داور قرار ده تا حکم کند، مردی از قریش می‌گذشت پس رسول خدا(ص) او را گفت: تو میان ما حکم کن، آن مرد رو به اعرابی کرده گفت: بر

بِعْتُهٰا مِنْهُ، فَقٰالَ: مٰا تَقُولُ يٰا رَسُولَ اللهِ؟ قٰالَ: قَدْ أَوْفَيْتُهُ فَقٰالَ لِلأَعْرٰابِيِّ: مٰا تَقُولُ؟ قالَ: لَمْ يُوفِنِي فَقٰالَ لِرَسُولِ اللهِ صَلى الله عَليه وآله أَلَكَ بَيِّنَةٌ عَلىٰ أَنَّكَ قَدْ أَوْفَيْتَهُ؟ قالَ: لٰا، قٰالَ لِلأَعْرٰابِيِّ: أَتَحْلِفُ أَنَّكَ لَمْ تَسْتَوْفِ حَقَّكَ وَتَأْخُذُهُ؟ فَقٰالَ: نَعَمْ، فَقٰالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله لَأَتَحاكَمَنَّ مَعَ هٰذا إِلىٰ رَجُلٍ يَحْكُمُ بَيْنَنٰا بِحُكْمِ اللهِ عَزَّوَجَلَ، فَأَتىٰ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله عَلِيَّ بْنَ أَبِي طٰالِبٍ عَلَيه السَّلام وَمَعَهُ الْأَعْرٰابِيُّ، فَقٰالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام مٰالَكَ يٰا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: يٰا أَبَا الْحَسَنِ اِحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ هٰذا الْأَعْرٰابِيِّ، فَقٰالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: يٰا أَعْرٰابِيُّ مٰا تَدَّعي عَلىٰ رَسُولِ اللهِ؟ قالَ: سَبْعِينَ دِرْهَماً ثَمَنَ نٰاقَةٍ بِعْتُهٰا مِنْهُ، فَقٰالَ: مٰا تَقُولُ يٰا رَسُولَ اللهِ؟ قالَ: قَدْ أَوْفَيْتُهُ ثَمَنَهٰا، فَقٰالَ: يٰا أَعْرٰابِيُّ أَصَدَقَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله فيمٰا قالَ؟ قالَ: لٰا مٰا أَوْفٰانِي شَيْئاً، فَأَخْرَجَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام سَيْفَهُ

رسول خدا چه ادّعا می‌کنی؟ مرد گفت: هفتاد درهم قیمت ناقه‌ای که به او فروخته‌ام، مرد رو به رسول خدا(ص) کرده گفت: یا رسول‌الله شما چه می‌گوئید؟ حضرت فرمود: من تمام مبلغ را به وی پرداخته‌ام، از اعرابی پرسید، گفت: نپرداخته است، مرد به رسول خدا صلّی الله علیه وآله گفت: آیا شما شاهدی دارید که قیمت را پرداخته‌اید؟ فرمود: نه، آن مرد به اعرابی گفت: آیا حاضری قسم یاد کنی که حقّ خود را نستانده‌ای؟ گفت: آری، در اینجا رسول خدا(ص) فرمود: سوگند که با این مرد، داوری به نزد دیگری برم تا به حکم خداوند عزّوجلّ میان ما داوری نماید، پس بنزد علیّ بن ابیطالب آمد درحالیکه اعرابی همراه وی بود، علی علیه السّلام پرسید: ای فرستادهٔ خدا شما را چه شده که به اینجا آمده‌اید؟ فرمود: ای اباالحسن میان من و این اعرابی داور شو، علی علیه السّلام از آن مرد پرسید: ادّعای تو چیست؟ مرد گفت: هفتاد درهم قیمت ماده شتری که باو فروخته‌ام، علی از رسول خدا(ص) سؤال کرد چه می‌فرمائید؟ آن حضرت پاسخ داد من تمام قیمت ناقه را به او یکجا پرداخته‌ام، علی علیه السّلام گفت: ای مرد رسول خدا راست می‌گوید؟ گفت: نه، چیزی از قیمت بمن نپرداخته است، در این هنگام علی علیه السّلام دست برد و شمشیر خود را بیرون کشید

فَضَرَبَ عُنُقَهُ، فَقالَ رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله: لِمَ فَعَلْتَ يا عَلِيُّ ذٰلِكَ ؟! فَقالَ: يا رَسُولَ الله نَحْنُ نُصَدِّقُكَ عَلىٰ أَمْرِ الله وَ نَهْيِهِ وَعَلىٰ أَمْرِ الْجَنَّةِ وَ النّارِ وَ الثَّوابِ وَ الْعِقابِ وَوَحْيِ الله عَزَّوَجَلَّ وَلا نُصَدِّقُكَ في ثَمَنِ ناقَةِ هٰذا الْأَعْرابِيِّ! وَ أَنّي قَتَلْتُهُ لِأَنَّهُ كَذَّبَكَ لَمّا قُلْتُ لَهُ أَصَدَقَ رَسُولُ الله فيما قالَ فَقالَ: لا ما أَوْفاني شَيْئاً، فَقالَ رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله: أَصَبْتَ يا عَلِيُّ فَلا تَعُدْ إلىٰ مِثْلِها، ثُمَّ الْتَفَتَ إلَيَّ الْقُرَشِيِّ وَ كانَ قَدْ تَبِعَهُ، فَقالَ: هٰذا حُكْمُ الله لا ما حَكَمْتَ بِهِ».

٣٤٢٦ــ وَ في رِوايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْرٍ الشَّيْبانِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَرْثِ قالَ: حَدَّثَنا أَبُو أَيُّوبَ الْكُوفِيُّ قالَ: حَدَّثَنا إسْحاقُ بْنُ وَهْبٍ الْعَلّافُ قالَ: حَدَّثَنا أَبُوعاصِمٍ النَّبّالُ، عَنِ ابْنِ جَريج، عَنِ الضَّحّاكِ، عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قالَ: «خَرَجَ

و گردن آن مرد را بیافکند، رسول خدا(ص) پرسید: یاعلی چرا چنین کردی؟ عرض کرد یا رسول الله ما تو را به امر و نهی و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و وحی خداوند تصدیق کرده‌ایم چگونه در پرداخت هفتاد درهم قیمت شتر این مرد بیابانی تصدیق نکنیم، و من از این جهت او را کشتم که پرسیدم آیا رسول خدا آنچه گفت راست می‌گوید؟ او پاسخ داد نه، چیزی بمن نداده است، پس رسول خدا(ص) فرمود: حکم بدرستی کردی ای علی امّا دیگر در این موارد تکرارش منما، سپس رو بمرد قرشی کرده که بهمراه ایشان بود و فرمود: این حکم خداوند بود نه آنکه تو کردی.

شرح: «این خبر بدون سند ذکر شده و از معصوم روایت نشده است و خود نیز دارای مطالبی است که از روش و سیرهٔ معصومین دور می نماید، و انسان نمی تواند باور کند که رسول کریم و رحمة للعالمین برای هفتاد درهم کا را بدینجا کشیده باشد و نیز نمی توان باور کرد که علی علیه السّلام با حضور پیغمبر صلّی الله علیه وآله که ولی امر است دست به اجرای حکمی بزند بدون اینکه از جانب ولی امر مأمور باشد، و چون خبر از معصومین نقل نشده لذا اشکالی ندارد چون در هر حال حجیّت ندارد و صرفاً در حدّ یک قصّه و حکایت است».

٣٤٢٦ــ و در روایت محمّد بن بحر شیبانی از أحمدبن حارث از ابی أیّوب کوفی

رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله مِنْ مَنْزِلِ عائِشَةَ فَاسْتَقْبَلَهُ أَعْرابِيٌّ وَمَعَهُ ناقَةٌ فَقالَ: يامُحَمَّدُ تَشْتَري هٰذِهِ النّاقَةَ؟ فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: نَعَمْ بِكُمْ تَبيعُها يا أَعْرابِيُّ؟ فَقالَ: بِمِائَتَيْ دِرْهَمٍ فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: بَلْ ناقَتُكَ خَيْرٌ مِنْ هٰذا، قالَ: فَما زالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله يَزيدُ حَتّى اشْتَرَى النّاقَةَ بِأَرْبَعَ مِائَةِ دِرْهَمٍ، قالَ: فَلَمّا دَفَعَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله إِلَى الْأَعْرابِيِّ الدَّراهِمَ ضَرَبَ الْأَعْرابِيُّ يَدَهُ إِلىٰ زِمامِ النّاقَةِ، فَقالَ: النّاقَةُ ناقَتي وَالدَّراهِمُ دَراهِمي فَإِنْ كانَ لِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ فَلْيُقِمِ الْبَيِّنَةَ قالَ: فَأَقْبَلَ رَجُلٌ فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: أَتَرْضىٰ بِالشَّيْخِ الْمُقْبِلِ؟ قالَ: نَعَمْ يا مُحَمَّدُ، فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: تَقْضي فيما بَيْني وَبَيْنَ الْأَعْرابِيِّ؟ فَقالَ: تَكَلَّمْ يا رَسُولَ الله فَقالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: اَلنّاقَةُ ناقَتي وَالدَّراهِمُ دَراهِمُ الْأَعْرابِيِّ، فَقالَ الْأَعْرابِيُّ: بَلِ النّاقَةُ ناقَتي وَ الدَّراهِمُ دَراهِمي إِنْ كانَ لِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ فَلْيُقِمِ الْبَيِّنَةَ، فَقالَ الرَّجُلُ: الْقَضِيَّةُ فيها واضِحَةٌ يا رَسُولَ الله وَ ذٰلِكَ أَنَّ الْأَعْرابِيَّ طَلَبَ الْبَيِّنَةَ، فَقالَ

از اسحاق بن وهب علاّف از ابی عاصم نبّال از عبدالملک بن جریج از ضحّاک از ابن عبّاس آمده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله از منزل عائشه بیرون شد و با مردی اعرابی روبرو گشت که با او ماده شتری بود و گفت: ای محمّد این ناقه را از من می خری؟ حضرت فرمود: آری، به چند می فروشی؟ گفت: به دویست درهم، حضرت فرمود: ارزش آن زیادتر است، همچنان می گفتند تا حضرت آن را به چهارصد درهم خریداری کرد، و چون رسول خدا صلّی الله علیه وآله تمام مبلغ را یکجا پرداخت اعرابی وجه را دریافت کرده مهار ناقه را کشید و گفت: ناقه و قیمت هر دو از منست و اگر محمّد ادّعایی دارد اقامهٔ بیّنه کند و شاهد بیاورد، راوی گوید: مردی از آنجا می گذشت رسول خدا به اعرابی گفت: آیا به داوری این پیرمرد راضی هستی؟ گفت: آری، رسول خدا از پیرمرد پرسید: میان من و این اعرابی حکم می کنی؟ پیرمرد گفت: یا رسول الله سخنت را بگو، حضرت فرمود: این ناقه از آن منست و پولها از آن أعرابی، أعرابی گفت: ناقه و پول هر دو از منست، اگر محمّد ادّعائی دارد بیّنه بیاورد و ثابت

لَهُ النَّبِي صَلى الله عَليه وآله: إجْلِسْ فَجَلَسَ ثُمَّ أَقْبَلَ رَجُلٌ آخَرُ فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: أَتَرْضىٰ يا أعْرابِيُّ بِالشَّيْخِ الْمُقْبِلِ؟ قالَ: نَعَمْ يا مُحمّدُ، فَلَمّا دَنا قالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: إقْضِ فيما بَيْني وَ بَيْنَ الْأَعْرابِيِّ قالَ تَكَلَّمْ يا رَسُولُ الله فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: النّاقَةُ ناقَتي وَالدَّراهِمُ دَراهِمُ الْأَعْرابِيِّ، فَقالَ الْأَعْرابِيُّ: بَلِ النّاقَةُ ناقَتي وَالدَّراهِمُ دَراهِمي إنْ كانَ لِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ فَلْيُقِمِ الْبَيِّنَةَ، فَقالَ الرَّجُلُ: الْقَضِيَّةُ فيها واضِحَةٌ يا رَسُولَ الله لِأَنَّ الْأَعْرابِيَّ طَلَبَ الْبَيِّنَةَ، فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: اجْلِسْ حَتّىٰ يَأْتِيَ الله بِمَنْ يَقْضي بَيْني وَ بَيْنَ الْأَعْرابِيِّ بِالْحَقِّ، فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أبي طالِبٍ عَلَيه السَّلام فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: أَتَرْضىٰ بِالشّابِّ الْمُقْبِلِ؟ قالَ: نَعَمْ فَلَمّا دَنا قالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: يا أَبَا الْحَسَنِ إقْضِ فيما بَيْني وَ بَيْنَ الْأَعْرابِيِّ، فَقالَ: تَكَلَّمْ يا

کند، پیرمرد گفت، یا رسول الله حکم در این قضیّه بسیار روشن است چون متصرّف که اعرابی است از مدّعی که شما باشید دلیل می خواهد، پیغمبر به پیرمرد گفت: بنشین، مرد نشست. آنگاه مرد دیگری از دور نمایان شد و رسول خدا صلّی الله علیه وآله به اعرابی گفت: آیا تو به این شخص که از دور می آید راضی هستی که داور باشد؟ اعرابی گفت: آری، چون آن مرد نزدیک شد رسول خدا(ص) او را گفت: میان من و این مرد عرب حکم کن، مرد گفت: شما سخن خود را بگوئید، رسول خدا(ص) فرمود: این ناقه از آن منست و پولها از أعرابی، أعرابی گفت: هرگز، ناقه و درهمها همه از آن منست و اگر محمّد ادّعایی دارد شاهد بیاورد، آن مرد نیز گفت: داوری در این قضیّه آسان است و حکم واضح، چون متصّرف از مدّعی طلب بیّنه می‌کند براوست که إقامهٔ حجّت کند، حضرت او را نیز فرمود بنشین تا کسی پیدا شود و حکم خدا را میان من و اعرابی بگوید، آن مرد نیز بنشست و علی علیه السّلام در این هنگام رو به رسول خدا(ص) می آمد، رسول خدا(ص) از اعرابی پرسید به داوری این جوان راضی هستی؟ گفت: آری، چون علی(ع) رسید رسول خدا(ص) فرمود: یا اباالحسن میان من و این مرد داوری بنما، گفت: شما بگوئید مطلب چیست؟ رسول خدا(ص) فرمود: این

رَسُولُ الله فَقالَ النَّبي صَلى الله عَليه وآله: النّاقَةُ ناقَتي وَالدَّراهِمُ دَراهِمُ الْأَعْرابِيِّ فَقالَ الْأَعْرابِيُّ: لا بَلِ النّاقَةُ ناقَتي وَالدَّراهِمُ دَراهِمي إنْ كانَ لِمُحَمَّدٍ شَيْءٌ فَلْيُقِمِ الْبَيِّنَةَ، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: خَلِّ بَيْنَ النّاقَةِ وَبَيْنَ رَسُولِ الله صَلى الله عَليه وآله فَقالَ الْأَعْرابِيُّ: ما كُنْتُ بِالَّذي أَفْعَلُ أَوْ يُقيمَ الْبَيِّنَةَ قالَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَاشْتَمَلَ عَلى قائِمِ سَيْفِهِ، ثُمَّ أَتى فَقالَ: خَلِّ بَيْنَ رَسُولِ الله صَلى الله عَليه وآله، قال: ما كُنْتُ بِالَّذي أَفْعَلُ، أَوْ يقيمَ البَيِّنَةَ، قالَ: فَضَرَبَهُ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام ضَرْبَةً فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْحِجازِ عَلى أَنَّهُ رَمى بِرَأْسِهِ وَقالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِراقِ بَلْ قَطَعَ مِنْهُ عُضْواً، قالَ: فَقالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: ما حَمَلَكَ عَلى هٰذا يا عَلِيُّ!؟ فَقالَ: يا رَسُولَ الله نُصَدِّقُكَ عَلَى الْوَحْيِ مِنَ السَّماءِ وَلا نُصَدِّقُكَ عَلى أَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ»!.

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ الله ــ: هٰذانِ الْحَديثانِ غَيْرُ مُخْتَلِفَيْنِ لِأَنَّهُما في قَضِيَّتَيْنِ، وَكانَتْ هذِهِ الْقَضِيَّةُ قَبْلَ الْقَضِيَّةِ الَّتي ذَكَرْتُها قَبْلَها.

ناقه از من شده است و درهم ها از این مرد، اعرابی گفت: نه، بلکه هر دو از آن منست و اگر محمّد ادّعایی دارد بیّنه و شاهد بیاورد، علی علیه السّلام رو به اعرابی کرده و گفتا: ای مرد مهار ناقه را رها کن و برسولش بسپار، اعرابی گفت: چنین کاری نخواهم کرد تا زمانیکه دلیل بیاورد و اقامهٔ بیّنه کند، ابن عبّاس گفت: در این هنگام علی بخانه رفت و شمشیر بدست بیرون شد و به اعرابی گفت: ناقه را رها کن و به پیغمبر بسپار، اعرابی امتناع کرد و گفت: باید اقامهٔ شهادت و بیّنه کند، پس علی ضربتی بر او کوفت که حجازیان گفتند: سرش پرید و کوفیان گفتند: عضوی از اعضایش برید، رسول خدا صلّی الله علیه وآله از علی پرسید چه تو را بر آن داشت که با او چنین کردی؟ گفت: ای رسول خدا ما تو را در وحی الهی تصدیق کرده ایم چگونه در چهارصد درهم تصدیق ننمائیم.

مصنّف کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: میان این دو طریق منافات نیست و اختلاف از جهت آنست که دو بار واقع شده است و قضیّهٔ دوّم قبل از اوّل بوده است.

۳٤۲۷– وَ رَوٰی مُحَمَّدُبْنُ بَحْرٍ الشَّیْبٰانِیُّ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَحْمَدَ الذُّهَلِیِّ قٰالَ: حَدَّثَنٰا مُحَمَّدُبْنُ یَحْیَی النَّیْسابُورِیُّ قالَ: حَدَّثَنٰا أَبُوالْیَمٰانِ الْحَکَمِ بْنِ

شرح: «این قصّه نیز سندِ قابلِ قبولی ندارد و همهٔ افراد سند که ذکر شده‌اند یا عامّی المذهب هستند و یا غالی و یا مجهول الهُویّه یا مجهول الحال یا از مشترکین در نام هستند که هیچکدام از آن اشخاص به این نام توثیق نشده‌اند، و بالاتر از همه از معصومی نقل نشده است تا پس از شناختن رجال اعتبار داشته باشد، لذا از حدّ یک حکایت اعتبارش تجاوز نمی‌کند و مؤلّف چون قرارش اینست که اخبار این کتاب از آن اخبار باشد که به آن فتوی می دهد لذا برای دفع و یا رفع احتمال قوّة اعتبار این خبر تمامی سند را ذکر کرده تا ناظرِ در کتاب مدرک و سَند را خود ببیند و چنانچه بی‌اعتبار بود به مدلولش اعتنا نکند، و بنظر می رسد اینگونه حکایات از ساخته‌های قصّه‌سازان دوران بنی امیّه بوده است، و نظرِ سازندگان این بوده که علیّ بن ابی طالب را مردی ماجراجو و خونریز و مرد قرشی قبل را (یا این دو را) افرادی منطق و اهلِ علم و قانون جلوه دهند و کسانی که با خاندان عصمت و طهارت آشنا هستند و بمقام والای آنها و انسانیّت و ربّانیّت آنان بخصوص امیرالمؤمنین علیهم السّلام یقین دارند، می دانند که اینگونه اعمال با کردار آنان مغایرت دارد و معصوم هیچگاه برای چهارصد درهم یا هفتاد درهم کا را بکشتنِ عرب بیابانی نمی رساند. و از اخلاقِ کریمهٔ رسول خدا(ص) بسیار دور است که حَکَمی که خود به او رأی داده است چون بر وفق مرادش حُکْم ندهد بازگردد و دیگری را تعیین کند و باز از او هم رو گرداند و دیگری را تعیین نماید و کسانی که با ساده‌اندیشی اینگونه اخبار را می پذیرند باید فکر کنند و انصاف دهند که اگر به‌عکس نقل می شد و علی علیه السّلام مانند آن دو قرشی (دو شیخ) حکم می فرمود و آنان مانند علی علیه السّلام حکم می‌کردند، آیا به صحّت داوری آنها و عدم صحّت داوی علی علیه السّلام حکم می‌کردند یا فریاد طعن وشتمشان بلند می شد و بر بی رحمی و بی عدالتیشان دلیل روشن می‌گرفتند. بهرحال از نظر ما خبر هم به روایت اوّل و هم به روایت دوم بدون شبهه و بی تردید جَعل است».

۳٤۲۷– باز محمّد بن بحر شیبانی از عبدالرّحمٰن بن أحمد ذهلی از محمّد بن یحیی

نافِعٍ الْحِمْصِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِالله بْنِ أَحْمَدَ الذُّهْلِيِّ قالَ حَدَّثَني عُمارَةُ بْنُ خُزَيْمَةَ بْنِ ثابِتٍ أَنَّ عَمَّهُ حَدَّثَهُ وَهُوَ مِنْ أَصْحابِ النَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله «أَنَّ النَّبِيَّ صَلى الله عَليه وآله ابْتاعَ فَرَساً مِنْ أَعْرابِي فَأَسْرَعَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله الْمَشْيَ لِيَقْبِضَهُ ثَمَنَ فَرَسِهِ فَأَبْطَأَ الْأَعْرابِيُّ فَطَفِقَ رِجالٌ يَعْتَرِضُونَ الْأَعْرابِيَّ فَيُساوِمُونَهُ بِالْفَرَسِ وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلى الله عَليه وآله ابْتاعَهُ حَتّىٰ زادَ بَعْضُهُمُ الْأَعْرابِيَّ فِي السَّوْمِ عَلَى الثَّمَنِ فَنادَى الْأَعْرابِيُّ فَقالَ: إِنْ كُنْتَ مُبْتاعاً لِهٰذَا الْفَرَسِ فَابْتَعْهُ وَإِلّا بِعْتُهُ، فَقامَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله حينَ سَمِعَ الْأَعْرابِيَّ فَقالَ: أَوَ لَيْسَ قَدِ ابْتَعْتُهُ مِنْكَ؟ فَطَفِقَ النّاسُ يَلُوذُونَ بِالنَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله وَبِالْأَعْرابِيِّ وَهُما يَتَشاجَرانِ فَقالَ الْأَعْرابِيُّ: هَلُمَّ شَهيداً يَشْهَدُ أَنِّي قَدْ بايَعْتُكَ، وَمَنْ جاءَ مِنَ الْمُسْلِمينَ قالَ لِلْأَعْرابِيِّ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلى الله عَليه وآله لَمْ يَكُنْ لِيَقُولَ إِلّا حَقّاً حَتّىٰ جاءَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثابِتٍ فَاسْتَمَعَ لِمُراجَعَةِ النَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله وَالْأَعْرابِيِّ فَقالَ خُزَيْمَةُ: إِنِّي أَنا أَشْهَدُ

نیشابوری از أبی الیمان حکم بن نافع حمصی از شعیب از زهری از عبدالله بن أحمد ذهلی از عمارة بن خزیمه بن ثابت نقل کرده که وی از عمویش که از اصحاب رسول خداست شنیده که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم اسبی از یک اعرابی خریداری کرده بود و رفت تا زود وجه آن را آورده تسلیم اعرابی کند، و مرد قدری معطّل شد و مردم دیگر اطراف وی را گرفته، در مورد خرید اسب با او به مذاکره پرداختند و قیمت آنرا افزودند و نمی دانستند که رسول خدا(ص) آنرا خریده است و پاره‌ای به قیمت می افزودند. پس مرد عرب فریاد کرد اگر این اسب را خریده‌ای بیا و بستان و إلّا آنرا خواهم فروخت رسول خدا صلّی الله علیه وآله شنید و فرمود: مگر تو آنرا با من معامله نکرده‌ای و من آنرا از تو نخریده‌ام مردم گردآمدند و به رسول خدا(ص) و مرد عرب چسبیدند درحالیکه بین آن دو کشمکش بود و اعرابی می‌گفت: شاهد بیاور که بتو فروخته‌ام، و هر کس از مسلمانان می آمد و به اعرابی می‌گفت: رسول خدا سخنی جز حقّ نمی‌گوید و شهادت نمی دادند تا خزیمه آمد و ماجرا را شنید و گفت: من شهادت

أَنَّكَ قَدْ بٰايَعْتَهُ، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله عَلىٰ خُزَيْمَةَ فَقٰالَ: بِمَ تَشْهَدُ!؟ قالَ: بِتَصْديقِكَ يٰا رَسُولَ الله فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله شَهٰادَةَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثٰابِتٍ شَهٰادَتَيْنِ وَ سَمّٰاهُ ذَاالشَّهٰادَتَيْنِ».

٣٤٢٨ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدُبْنُ قَيْسٍ عَنِ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام كانَ في مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَمَرَّ بِهِ عَبْدُالله بْنُ قفل التَّيمِيُّ وَ مَعَهُ دِرْعُ طَلْحَةَ فَقٰالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: هٰذِهِ دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصَرَةِ، فَقٰالَ ابْنُ قفل: يٰا أَميرَالْمُؤْمِنينَ اجْعَلْ بَيني وَ بَيْنَكَ قٰاضِيَكَ الَّذي ارْتَضَيْتَهُ لِلْمُسْلِمينَ فَجَعَلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ شُرَيْحاً فَقٰالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: هٰذِهِ دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصَرَةِ فَقالَ شُرَيْحٌ: يٰا أَميرَالْمُؤْمِنينَ هٰاتِ عَلىٰ مٰا تَقُولُ بَيِّنَةً فَأَتٰاهُ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيهِماالسَّلام فَشَهِدَ أَنَّهٰا دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ يَوْمَ الْبَصْرَةِ غُلُولاً فَقٰالَ شُرَيْحٌ: هٰذا

می دهم که تو آنرا به رسول خدا(ص) فروخته ای پس رسول خدا(ص) به خزیمه رو کرده گفت: از کجا شهادت دادی؟ گفت: از آن جهت که تو را تصدیق کرده ام. پس پیامبر شهادت خزیمه را بمنزلهٔ دو شهادت قرار داد و او را ذوشهادتین نامید.

شرح: «نظیر این خبر را کلینی در کافی کتاب شهادات آورده با سند موثّق و نیز عزّالدّین بن الاثیر الجزری در اسدالغابه بدان اشاره کرده است و دیگران نیز در ترجمهٔ خزیمة بن ثابت قضیّه را نقل کرده اند».

٣٤٢٨ــ و محمّد بن قیس از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السّلام در مسجد کوفه بود و عبدالله بن قفل تیمی گذشت و زره طلحه را به تن داشت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند این زرهٔ طلحه است که از بیت المال در غوغای بصره ربوده شده، عبدالله بن قفل گفت یا امیرالمؤمنین مسأله را به همان قاضی که خود برای مسلمانان انتخاب کرده ای و راضی شده ای واگذار، حضرت با وی نزد شریح قاضی رفته، فرمود: این زرهِ طلحه است که در جنگ بصره از بیت المال ربوده شده، شریح گفت: بر مُدَّعیٰ شاهد بیاور، آن حضرت حسن پسرش را شاهد آورد و وی گواهی داد که این زرهِ طلحه است که در روز جنگ بصره یعنی جمل ربوده شده

شاهِدٌ وَلا أَقْضي بِشاهِدٍ حَتّىٰ يَكُونَ مَعَهُ آخَرُ، فَأَتيٰ بِقَنْبَرٍ فَشَهِدَ أَنَّها دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصْرَةِ، فَقالَ: هٰذا مَمْلُوكٌ وَلا أَقْضي بِشَهادَةِ الْمَمْلُوكِ، فَغَضِبَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام، ثُمَّ قالَ: خُذُوا الدِّرْعَ فَإِنَّ هٰذا قَدْ قَضىٰ بِجَوْرٍ ثَلاثَ مَرّاتٍ فَتَحَوَّلَ شُرَيْحٌ عَنْ مَجْلِسِهِ وَقالَ: لا أَقْضي بَيْنَ اثْنَيْنِ حَتّىٰ تُخْبِرَني مِنْ أَيْنَ قَضَيْتُ بِجَوْرٍ ثَلاثَ مَرّاتٍ؟ فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام: إِنّي لَمّا قُلْتُ لَكَ: إِنَّها دِرْعُ طَلْحَةَ أُخِذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقُلْتَ هاتِ عَلىٰ ما تَقُولُ بَيِّنَةً، وَقَدْ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه: حَيْثُما وُجِدَ غُلُولٌ أُخِذَ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ، فَقُلْتُ: رَجُلٌ لَمْ يَسْمَعِ الْحَديثَ، ثُمَّ أَتَيْتُكَ بِالْحَسَنِ فَشَهِدَ فَقُلْتَ: هٰذا شاهِدٌ واحِدٌ وَلا أَقْضي بِشاهِدٍ حَتّىٰ يَكُونَ مَعَهُ آخَرُ وَقَدْ قَضىٰ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه بِشاهِدٍ وَيَمينٍ، فَهاتانِ اثْنَتانِ، ثُمَّ أَتَيْتُكَ بِقَنْبَرٍ فَشَهِدَ فَقُلْتَ: هٰذا مَمْلُوكٌ، وَما بَأْسَ بِشَهادَةِ الْمَمْلُوكِ إِذا كانَ عَدْلاً فَهٰذِهِ الثّالِثَةُ، ثُمَّ قالَ عَلَيهِ السَّلام: يا شُرَيْحُ إِنَّ إِمامَ

است. شریح گفت: این یک شاهد است و من به شهادت یک گواه حکم نمی‌کنم، امام قنبر غلام خود را آورد او نیز شهادت داد که این زره از آن طلحه است که جزء بیت‌المال شده، و آن را ربوده‌اند، شریح گفت: این بنده است و من به شهادت بنده حکم نمی‌کنم، پس علی علیه‌السّلام فرمود: زره را بازستانید این مرد در قضاوت سه بار از طریق منحرف شد، شریح فوری برخاست و گفت: هرگز به داوری ننشینم تا مرا خبر دهی که کجا به ظلم و خلاف حقّ سه بار حکم کردم، پس علی علیه‌السّلام فرمود: آنجا که من گفتم این زرهٔ طلحه است و در روز جمل از بیت‌المال دزدیده شده، و تو گفتی یاعلی شاهد بیاور، در صورتیکه رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله فرمودند در هر جا که مالِ ربوده شده از بیت‌المال یافت شد بدون بیّنه توقیف می‌شود و به بیت‌المال برمی‌گردد. دوم آنکه: من فرزندم حسن را شاهد آوردم و شهادت داد و تو گفتی این یک گواه است و من به شهادت یک تن حکم نمی‌کنم، و رسول‌خدا(ص) بیک شاهد و قسم حکم می‌داد و سوم آنکه من قنبر را آوردم و شهادت داد امّا تو گفتی این بنده است و حال آنکه شهادت بنده اگر عادل باشد اشکال ندارد، اینست آن سه موردی

الْمُسْلِمينَ يُؤْتَمَنُ مِنْ اُمُورِهِمْ عَلىٰ ما هُوَ أَعْظَمُ مِنْ هٰذا، ثُمَّ قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: فَأَوَّلُ مَنْ رَدَّ شَهٰادَةَ الْمَمْلُوكِ ــ رَحِمَهُ ــ».

٣٤٢٩ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ عيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ أَخيهِ جَعْفَرِبْنِ عيسىٰ قالَ: «كَتَبْتُ إِلىٰ أَبي الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام: جُعِلْتُ فِداكَ الْمَرْأَةُ تَمُوتُ فَيَدَّعي أَبُوهٰا أَنَّهُ أَعارَهٰا بَعْضَ ما كانَ عِنْدَهٰا مِنَ الْمَتاعِ وَ الْخَدَمِ أَتُقْبَلُ دَعْواهُ بِلا بَيِّنَةٍ، أَمْ لا تُقْبَلُ دَعْواهُ إِلّا بِبَيِّنَةٍ؟ فَكَتَبَ عَلَيه السَّلام: تَجُوزُ بِلا بَيِّنَةٍ، قالَ: وَ كَتَبْتُ إِلىٰ أَبي الْحَسَنِ ــ يَعْني عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ ــ عَلَيهِما السَّلام جُعِلْتُ فِداكَ إِنِ ادَّعىٰ زَوْجُ الْمَرْأَةِ الْمَيِّتَةِ أَوْ أَبُوزَوْجِهٰا أَوْ اُمُّ زَوْجِهٰا في مَتاعِهٰا أَوْ في خَدَمِهٰا مِثْلَ الَّذي ادَّعىٰ أَبُوهٰا مِنْ عارِيَةِ بَعْضِ الْمَتاعِ وَ الْخَدَمِ أَيَكُونُ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ فِي الدَّعْوىٰ؟ فَكَتَبَ عَلَيه السَّلام: لا».

٣٤٣٠ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدُبْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ رِفاعَةَ بْنِ مُوسَى النَّخّاسِ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «إِذا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَادَّعَتْ أَنَّ الْمَتاعَ لَهٰا وَ ادَّعى أَنَّ

که اشاره کردم، سپس فرمود: ای شریح به راستی که امام مسلمین مورد اعتماد است در امور مسلمین، و آن بسیار پراهمیّت تر از این است، آنگاه امام باقر(ع) فرمود: اوّل کسی که شهادت بنده را ردّ کرد عمر بود.

٣٤٢٩ــ محمّد بن عیسی بن عبید از برادرش جعفر بن عیسی روایت کرده که گفت: به امام هادی علیه السّلام نوشتم فدایت شوم زنی فوت کرده و پدرش مدّعی است که پاره‌ای از اجناس که جزء میراث اوست از آن وی می باشد و بطور عاریه نزد دخترش بوده است، آیا دعوایش بدون بیّنه پذیرفته می شود یا نه؟ آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: که آری بلابیّنه پذیرفته است، و نیز گوید: به امام دهم علیه السّلام نوشتم فدایت شوم اگر شوهر متوفیٰ یا پدرشوهرش و یا مادرشوهرش ادّعایی مانند ادّعای پدرش کنند که متاعی یا خادمی نزد او به عاریت دارند، آیا اینان نیز بمنزلهٔ پدرش هستند؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: نه.

٣٤٣٠ــ محمّد بن ابی عمیر از رفاعة بن موسی از امام صادق علیه السّلام

الْمَتاعَ لَهُ، كانَ لَهُ ما لِلرِّجالِ وَ لَها ما لِلنِّساءِ».

وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ الْمَرْأَةَ أَحَقُّ بِالْمَتاعِ لِأَنَّ مِنْ بَيْنَ لا بَتَيْها قَدْ يَعْلَمُ أَنَّ الْمَرْأَةَ تَنْقُلُ إِلىٰ بَيْتِ زَوْجِها الْمَتاعَ.

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: يَعْنِي بِذٰلِكَ الْمَتاعِ الَّذي هُوَ مِنْ مَتاعِ النِّساءِ وَ الْمَتاعَ الَّذي هُوَ يَحْتاجُ إِلَيْهِ الرِّجالُ كَما تَحْتاجُ إِلَيْهِ النِّساءُ، فَأَمّا ما لا يَصْلُحُ إِلّا لِلرِّجالِ فَهُوَ لِلرَّجُلِ، وَ لَيْسَ هٰذَا الْحَديثُ بِمُخالِفٍ لِلَّذي قالَ: لَهُ ما لِلرِّجالِ وَ لَها ما لِلنِّساءِ وَ بِاللهِ التَّوْفيقُ.

(باب نادِر)

۳۴۳۱ــ رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيهِمُ السَّلام «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَبْصَرَ طَيْراً فَتَبِعَهُ حَتّىٰ وَقَعَ عَلىٰ شَجَرَةٍ فَجاءَ

روایت کرده که اگر مردی زن خویش را طلاق داد و زن ادّعا کرد که اثاث و متاع خانه از آن منست و مرد ادّعا کرد که از آن من می باشد، می بایست آنچه مربوط به مردان است مال مرد باشد و آنچه مربوط به زنان است مال زن. (البتّه این حکم در جائیست که از راه دیگر نتوان معیّن کرد که کدام متاع متعلّق به کیست؟).

و نیز روایت شده است که زن به متاع خانه سزاوارتر است از مرد، زیر هر کس که مابین مغرب و مشرق زندگی کند (از این کران تا آن کران) می داند که زن از خانهٔ پدر خود متاع زندگی بهمراه خویش به خانهٔ شوهر می آورد.

نویسندهٔ این کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: مراد آنست که زن متاعی که مربوط به زنها است و آن اثاث که مردان مانند زنان بدان محتاجند هر دو را به خانه شوهر می آورد، امّا آن کالا و متاعی که مختصّ به مردان است، آن متعلّق به مرد است، و این حدیث با حدیثِ سابق ــ که فرمود آنچه مربوط به هر کدام است از آن اوست ــ اختلاف ندارد و توفیق از خداوند است.

(باب نادر)

۳۴۳۱ــ سکونی از امام صادق علیه السّلام از پدرش از پدرانش علیهم السّلام

رَجُلٌ آخَرُ فَأَخَذَهُ، فَقالَ: لِلْعَيْنِ ما رَأَتْ وَ لِلْيَدِ ما أَخَذَتْ».

٣٤٣٢ــ وَ رَوى عَلِيُّ بْنُ عَبْدِالله الْوَرَّاقُ ــ رَحِمَهُ الله ــ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِالله، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمّادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الْأَخْرَس كَيْفَ يَحْلِفُ إِذَا ادُّعِيَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَمْ يَكُنْ لِلْمُدَّعي بَيِّنَةٌ؟ فَقالَ: إِنَّ أَميرَالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلامُ أُتيَ بِأَخْرَسَ و ادُّعِيَ عَلَيْهِ دَيْنٌ، وَ لَمْ يَكُنْ لِلْمُدَّعي عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ، فَقالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: اَلْحَمْدُلله الَّذي لَمْ يُخْرِجْني مِنَ الدُّنْيا حَتّى بَيَّنْتُ لِلْأُمَّةِ جَميعَ ما يَحْتاجُ إِلَيْهِ، ثُمَّ قالَ: ائْتوني بِمُصْحَفٍ فَأُتِيَ بِهِ، فَقالَ لِلأَخْرَسِ: ما هٰذا فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّماءِ وَ أَشارَ أَنَّهُ كِتابُ الله، ثُمَّ قالَ: ائْتوني بِوَلِيِّهِ فَأَتَوْهُ بِأَخٍ لَهُ فَأَقْعَدَهُ إِلىٰ جَنْبِهِ، ثُمَّ قالَ: يا قَنْبَرُ عَلَيَّ بِدَواةٍ وَصينِيَّةٍ فَأَتاهُ بِهِما ثُمَّ قالَ لِأَخِ

نقل کرده که فرمود: از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسیدند که مردی پرنده‌ای را با چشم دنبال کرد تا اینکه پرنده بر شاخ درختی نشست و دیگری آمد و آنرا صید کرد. فرمود: برای چشم همانست که دیده و برای دست همانراست که گرفته.

۲۴۳۲ــ علیّ بن عبدالله ورّاق ــ رحمه الله ــ از سعد بن عبدالله از أحمد بن محمّد ابن عیسی از محمّد بن أبي عمیر از حمّاد از محمّد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم که شخص لال و بی‌زبان در محاکم چگونه سوگند یاد کند اگر کسی بر او ادّعاء طلبی نماید در حالیکه بیّنه و شاهدی هم نداشته باشد؟ فرمود: چنین کسی را نزد امیرالمؤمنین آوردند آن حضرت فرمود: خدا را شکر که مرا از دنیا نبرد تا اینکه آنچه را که این امّت بدان محتاج است برایش روشن ساختم، آنگاه فرمود: قرآنی بیاورید، مصحف حاضر نمودند، پس به شخص لال فرمود: این چیست؟ لال سر به آسمان کرده و به اشاره فهماند که کتاب خدا است، سپس فرمود: سرپرست این شخص را بیاورید، برادرش را حاضر کردند، حضرت او را در کنار برادر نشانید و از قنبر دوات و ظرفی مثل سینی یا بشقاب یا کاسه‌ای چینی مانند خواست و برادر شخص لال را گفت: میان خود و او به وی بفهمان که این علیّ است، مرد

الْأَخْرَسِ: قُلْ لِأَخيكَ: هٰذا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ اَنَّهُ عَلِيٌّ، فَتَقَدَّمَ إلَيْهِ بِذلِكَ ثُمَّ كَتَبَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: وَ الله الَّذي لٰا إلٰهَ إلّا هُوَ عٰالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ،الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ، الطّالِبُ الْغٰالِبُ الضّارُّ النّافِعُ، الْمُهْلِكُ الْمُدْرِكُ، الَّذي يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْعَلٰانِيَةَ، أَنَّ فُلٰانَ بْنَ فُلانٍ الْمُدَّعِيَ لَيْسَ لَهُ قِبَلَ فُلٰانِ بْنِ فُلانٍ ــ أَعْنِي الْأَخْرَسَ ــ حَقٌّ وَلٰا طَلِبَةٌ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلٰا سَبَبٍ مِنَ الْأَسْبابِ ثُمَّ غَسَلَهُ وَ أَمَرَ الْأَخْرَسَ أَنْ يَشْرَبَهُ، فَامْتَنَعَ فَأَلْزَمَهُ الدَّيْنَ».

(بابُ الْعِتْقِ وَأَحْكٰامِهِ)

۳۴۳۳ــ قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «مَنْ أَعْتَقَ مُؤْمِناً أَعْتَقَ الله بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْواً مِنَ النّارِ، وَ إنْ كٰانَتْ أُنْثىٰ أَعْتَقَ الله بِكُلِّ عُضْوَيْنِ مِنْهٰا عُضْواً مِنَ النّارِ، لِأَنَّ الْمَرْأَةَ بِنِصْفِ الرَّجُلِ».

این عمل را انجام داد آنگاه امیرمؤمنان علیه‌السّلام در آن ظرف نوشت که: «به خداوندی که جز او معبودی نیست و دانای پنهان و آشکار و بخشنده و مهربان است هم طالب است و هم غالب و هم ضارّ است و هم نافع، و هم هلاک کننده است و هم چیره، آنکه دانای نهان و پیداست، فلانکس پسر فلانی که مدّعی طلب است، هیچگونه حقّی و طلبی به هیچ‌وجه و سبب از من ندارد و دینی بر عهدهٔ من ندارد» سپس آنرا شست و شخص لال را فرمان داد تا بیاشامد، لال سر باز زد و امتناع کرد، پس حضرت او را به أداء دین ملزم ساخت و بنفع مدّعی حکم فرمود.

(باب آزاد کردن بنده و احکام آن)

۳۴۳۳ــ رسول خدا صلی الله علیه‌وآله فرمود: هرکس بندهٔ مؤمنی را از قید بندگی آزاد سازد بهر عضوی از اعضای آن بنده که آزاد شده خداوند عضوی از اعضای آزادکننده را از آتش دوزخ آزاد سازد، و چنانچه آن بنده زن بود بهر دو عضوی یک عضو آزادکننده را آزاد خواهد کرد زیرا زن نیم مرد محسوب می شود.

توضیح لازم: باید دانست که سبب بردگی و رقّیّت در آئین مقدّس اسلام منحصر است به این که کفّار و مشرکان برای نابودی و تضعیف مسلمانان اقداماتی

٣٤٣٤ــ وَ رَوٰى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «يُسْتَحَبُّ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَقَرَّبَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ وَ يَوْمَ عَرَفَةَ بِالْعِتْقِ وَ الصَّدَقَةِ».

٣٤٣٥ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبي بَصيرٍ؛ وَ أَبِي الْعَبّاسِ؛ وَ عُبَيْدِبْنِ زُرٰارَةَ عَنْ أَبي عَبْدالله عَلَيه السَّلام قالَ: «إِذٰا مَلَكَ الرَّجُلُ وٰالِدَيْهِ أَوْ أُخْتَهُ أَوْ عَمَّتَهُ أَوْ خٰالَتَهُ أَوِ ابْنَةَ أَخيهِ أَوِ ابْنَةَ أُخْتِهِ وَ ذَكَرَ أَهْلَ هٰذِهِ الْآيَةِ مِنَ النِّساءِ عَتَقُوا جَميعاً، وَ يَمْلِكُ الرَّجُلُ عَمَّهُ وَ ابْنَ أَخيهِ وَ ابْنَ أُخْتِهِ وَ خٰالَهُ، وَ لٰا يَمْلِكُ أُمَّهُ مِنَ الرَّضٰاعَةِ وَ لٰا أُخْتَهُ وَ لٰا

انجام دهند و لشکری تهیّه و آماده کنند و به نبرد با آنان برخیزند و به ایشان حمله کنند، و مسلمانان برای دفع یا رفع شرّ آنها از خود به دفاع پردازند و در این کشاکش و خونریزی از کفّار اسیر گیرند آنگاه امام مسلمین حقّ دارد اسیران را با گرفتن فدیه یا بدون آن آزاد کند، و یا استرقاق کند (یعنی به بندگی گیرد) و راه را تنها همین می داند، آری در موردی که یک فرد کافر ذمّی مسلمانی را عمداً بکشد او را نیز اولیاء مقتول می توانند به بردگی گیرند، و چون راه تنها و تنها منحصر به این مورد جنگ و قتل عمدی است، و در مقابل از راههای بسیاری آزاد نمودن بنده را چه به واجب و چه به مستحبّ دستور داده و کسی که با احکام اسلام آشنائی داشته باشد بطور وضوح برای او روشن است که اسلام برای آزادسازی بردگانِ موجودِ زمان منتهی درجهٔ کوششِ خود را بکار گرفته، و درهای رقّیت و برده گیری را از هر سو بسته است، و کسی را نمی رسد که ــ العیاذ بالله ــ بگوید: اسلام با برده کردن افراد موافق است، بلکه اسلام خود اساس برده گیری را در جهان برانداخت و خلق خدا را از قید رقّیت به انواع چاره ها و دستورات آزاد فرمود».

٣٤٣٤ــ و حمّاد از حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: مستحّب است برای شخص که در شب عرفه با آزاد کردن بنده و دادن صدقه بپروردگار خود تقرّب جوید.

٣٤٣٥ــ از ابوبصیر و ابوالعبّاس و عبیدبن زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: هرگاه شخص مالک پدر و مادر یا خواهر یا عمّه یا

عَمَّتَهُ وَ لٰا خٰالَتَهُ، فَإِذٰا مَلَكَهُنَّ عَتَقْنَ، قالَ: وَ مٰا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ مِنَ النِّسٰاءِ فَإِنَّهُ يَحْرُمُ مِنَ الرَّضٰاعِ، وَ قالَ: يَمْلِكُ الذُّكُورَ مٰا خَلاَ الْوٰالِدِ وَ الْوَلَدِ، وَ لٰا يَمْلِكُ مِنَ النِّسٰاءِ ذاتَ مَحْرَمٍ، قُلْتُ: وَ كَذٰلِكَ يَجْرِي فِي الرَّضٰاعِ؟ قالَ: نَعَمْ يَجْرِي فِي الرَّضٰاعِ مِثْلُ ذٰلِكَ».

خاله و یا دختر برادر یا دختر خواهر و هر که در این آیه (حُرِّمت علیکم امّهاتکم و بَناتکم-تا آخر آیه) از زنها که ذکر شده‌اند، گردید فوراً آزاد می شوند، و شخص مالک عمو و پسر برادر و پسرِ خواهر و دائی خود می شود و مالک مادر رضاعی (دایه‌ای که به او شیر داده است) و خواهر رضاعی و عمّهٔ رضاعی و خالهٔ رضاعی خویش نمی شود، و بمجرد مالک شدنِ او، آنها آزاد می شوند، و فرمود: آنچه را که به سبب نسب بر انسان حرام است، بسبب رضاع و شیر نیز حرام است، و مالک مردها به غیر از پدر و فرزندش نیز می شود، و زنهای محارمش یعنی آنها که نکاحش با آنان جایز نیست مالک نخواهد شد، پرسیدم در محارم رضاعی هم نیز حکم چنین است؟ فرمود: آری، این حکم در مورد رضاع ایضاً وارد است.

شرح: «ظاهر روایت آزاد شدن همهٔ آنانکه در این آیهٔ مبارکه ذکر شده‌اند می باشند: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهٰاتُكُمْ وَ بَنٰاتُكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ وَ عَمّٰاتُكُمْ وَ خٰالٰاتُكُمْ وَ بَنٰاتُ الأَخِ وَ بَنٰاتُ الأُخْتِ وَ أُمَّهٰاتُكُمُ اللاّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ مِنَ الرَّضٰاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسٰائِكُمْ وَ رَبٰائِبُكُمُ اللاّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسٰائِكُمُ اللاّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ —إلى— وَ حَلاٰئِلُ أَبْنٰائِكُمْ-الآية» یعنی: حرام است بر شما تزویج مادرهایتان و دخترهایتان و خواهرهایتان و عمّه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادرتان و دختران خواهرتان، و آن مادران که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعیتان و مادر زنهایتان و دختران زنهایتان که با آنها نزدیکی کرده‌اید و همسران پسرانتان که از صلب شما هستند —تا آخر آیه.— و روایت همهٔ اینها را اگر شخص مالک شد آزاد شده می داند حتّیٰ مادرزن و عروس (یعنی همسر فرزند) را ولکن فقهاء ظاهراً حکم را مخصوص بمحرمات نسبی و رضاعی می دانند و سببی را مشمول انعتاق نمی دانند».

٣٤٣٦ــ وَ رَوٰى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في جٰارِيَةٍ كٰانَتْ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَأَعْتَقَ أَحَدُهُمٰا نَصيبَهُ قال: إنْ كٰانَ مُوسِراً كُلِّفَ أَنْ يَضْمَنَ وَ إنْ كٰانَ مُعْسِراً أُخْدِمَتْ بِالْحِصَصِ».

٣٤٣٧ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُبْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «قَضىٰ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام في عَبْدٍ كٰانَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ فَحَرَّ رَأَحَدُهُمٰا نِصْفَهُ وَ هُوَ صَغيرٌ وَ أَمْسَكَ الْآخَرُ نِصْفَهُ، قالَ: يُقَوَّمُ قيمَةَ يَوْمِ حَرَّرَ الْأَوَّلُ وَ أُمِرَ الْمُحَرَّرُ أَنْ يَسْعىٰ في نِصْفِهِ الَّذي لَمْ يُحَرَّرْ حَتّىٰ يَقْضيَه».

٣٤٣٨ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُبْنُ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الصَّبّاحِ الكِنٰانِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلَيْنِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا الْأَمَةُ فَيُعْتِقُ أَحَدُهُمٰا نِصْفَهُ فَتَقُولُ الْأَمَةُ لِلَّذي لَمْ يُعْتِقْ نِصْفَهُ: لٰا أُريدُ أَنْ تُقَوِّمَني ذَرْني كَمٰا أَنَا أَخْدِمُكَ وَ إنَّهُ أَرٰادَ أَنْ يَسْتَنْكِحَ النِّصْفَ الْآخَرَ، قالَ: لٰا يَنْبَغي لَهُ أَنْ يَفْعَلَ إنَّهُ لٰا يَكُونُ

٣٤٣٦ــ و حمّاد از حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده در مورد کنیزی که دو صاحب داشت و یکی سهم خود را آزاد کرد امام فرمود: اگر آزاد کننده قدرت مالی داشت باید سهم دیگری را بعهده بگیرد و تمام او را آزاد کند و اگر تهی دست بود کنیز بمقدار بقیّهٔ رقیّتش خدمت کند و باقی ماندهٔ قیمت خود را بپردازد.

٣٤٣٧ــ و محمّد بن قیس از امام باقر علیه السّلام روایت کند که امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد بنده ای که دو صاحب داشت و یکی از آنها سهم خود را آزاد کرد، درحالیکه بنده هنوز صغیر بود و دیگری سهم خود را آزاد نکرد، فرمود: قیمت روزی که نیمی از او آزاد شده معین شود و بنده کار کند و بقیهٔ قیمت خود را بصاحبش بپردازد و آزاد است.

٣٤٣٨ــ محمّد بن فضیل از ابی الصباح کنانی روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السّلام پرسیدم دو نفر در کنیزی با هم شریکند یکی از آن دو نصیبش را آزاد کرد، کنیز به دیگری می‌گوید: نمی خواهم مرا به قیمت رسانی، رهایم کن من همچنان خدمت تو را خواهم کرد، صاحبش می خواهد با او همبستر شود امام فرمود:

لِلْمَرْأَةِ فَرْجانِ وَ لا يَنْبَغي لَهُ أَنْ يَسْتَخْدِمَها وَلٰكِنْ يُقَوِّمُها وَ يَسْتَسْعِيها».

وَ في رِوايَةِ أَبي بَصيرٍ مِثْلُهُ إِلّا أَنَّهُ قالَ: «وَ إِنْ كانَ الَّذي أَعْتَقَها مُحْتاجاً فَلْيَسْتَسْعِها».

۳۴۳۹ـ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبي عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ «سُئِلَ عَنْ رَجُلَيْنِ كانَ بَيْنَهُما عَبْدٌ فَأَعْتَقَ أَحَدُهُما نَصيبَهُ، قالَ: إِنْ كانَ مُضاراً كُلِّفَ أَنْ يُعْتِقَهُ كُلَّهُ وَ إِلّا اسْتَسْعَى الْعَبْدُ في النِّصْفِ الْآخَرِ».

۳۴۴۰ـ وَ رَوىٰ حَريزٌ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «رَجُلٌ وَرِثَ غُلاماً وَ لَهُ فيهِ شُرَكاءُ فَأَعْتَقَ لِوَجْهِ اللهِ نَصيبَهُ، فَقالَ: إِذا أَعْتَقَ نَصيبَهُ مُضارَّةً وَ هُوَ مُوسِرٌ ضَمِنَ لِلْوَرَثَةِ، وَ إِذا أَعْتَقَ نَصيبَهُ لِوَجْهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ كانَ الْغُلامُ قَدْ أُعْتِقَ مِنْهُ حِصَّةُ مَنْ أَعْتَقَ، وَ يَسْتَعْمِلُونَهُ عَلىٰ قَدْرِها لَهُمْ فيهِ، فَإِنْ

نمی‌تواند چون زن دارای دو فرج نیست باید او را آزاد کند و آن کنیز کم کم قیمت خود را به او بپردازد، و در روایت ابوبصیر قید شده که اگر صاحب نیمهٔ أوّل محتاج بود این کار را باید کرد و إلّا باید او هم نیمهٔ دوّم را بخرد و آزاد نماید.

۳۴۳۹ـ و از حماد از حلبی از امام صادق علیه‌السّلام روایت شده که از آن حضرت پرسیدند دو مرد در غلامی شریک بودند و یکی از آن دو نصیبش را آزاد کرد، فرمود: اگر به قصد ضرر رساندن به شریکش بوده باید مجبورش کرد که نیم دیگر را خریده آزاد کند و اگر قصدش زیان رساندن به شریک نبوده است باید بنده را آزاد کنند تا وی کار کرده و نیم قیمتش را آرام آرام بپردازد.

۳۴۴۰ـ و حریز از محمّد بن مسلم روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم مردی غلامی به ارث برده که دیگران از ورثه نیز با او شریکند و وی سهم خود را بخشیده و آزاد کرده است، امام فرمود: اگر نصیبش را بقصد ضرر به همگنانش بخشیده و خود ثروتمند است، ضامن سهم دیگران نیز شده، ولی اگر برای رضای خدا بخشیده غلام همان مقدار که بخشیده شده، آزاد است، و دیگران او را به‌قدر سهمشان به کار گیرند، اگر بخشنده مالک نیم آن بود غلام یک روز برای اینان

کانَ فیهِ نِصْفُهُ عَمِلَ لَهُمْ یَوْماً وَ لَهُ یَوْمٌ، وَ إنْ أَعْتَقَ الشَّریكُ مُضارّاً فَلا عِتْقَ لَهُ لِأَنَّهُ أَرادَ أَنْ یُفْسِدَ عَلَی الْقَوْمِ وَ یَرْجِعُ الْقَوْمُ عَلیٰ حِصَّتِهِمْ».

۳٤٤۱ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَیهِ السَّلام: «لا عِتْقَ إلّا ما أُریدَ بِهِ وَجْهُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ».

۳٤٤۲ــ وَ رَوَی الْعَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِما عَلَیهِما السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الْأَمَةُ، فَیَقُولُ: مَتیٰ آتیها فَهِیَ حُرَّةٌ، ثُمَّ یَبیعُها مِنْ رَجُلٍ، ثُمَّ یَشْتَریها بَعْدَ ذٰلِكَ، قالَ: لا بَأْسَ بِأَنْ یَأْتیَها قَدْ خَرَجَتْ مِنْ مِلْكِهِ».

۳٤٤۳ــ وَ رُوِیَ عَنْ سَماعَةَ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قالَ لِثَلاثَةِ مَمالیكَ لَهُ: أَنْتُمْ أَحْرارٌ، وَ كانَ لَهُ أَرْبَعَةٌ فَقالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ النّاسِ: أَعْتَقْتَ مَمالیكَكَ؟ قالَ: نَعَمْ أَیَجِبُ عِتْقُ الْأَرْبَعَةِ حینَ أَجْمَلَهُمْ؟ أَوْ هُوَ لِلثَّلاثَةِ الَّذینَ أَعْتَقَ؟ قالَ: إنَّما یَجِبُ الْعِتْقُ لِمَنْ أَعْتَقَ».

کار کند و یک روز برای خود، و چنانچه به قصد ضرر به شرکاء بوده حقّ آزاد کردن نداشته است و شرکاء بر سهام خود باقی خواهند بود و عبد آزاد نیست.

۳٤٤۱ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: آزاد کردن بنده جز به قصد قربت صورت نگیرد که صحیح نیست.

۳٤٤۲ــ علاء از محمّد بن مسلم از یکی از صادقین، امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت کرده که پرسیدم: شخصی کنیزی داشت و پیمان بست که هروقت نزد او برود و همبستری کند او آزاد باشد، آنگاه این کنیز را به دیگری فروخت، سپس از او خریداری کرد آیا اکنون هم باید به‌عهد خود باقی باشد؟ فرمود: نه، اشکال ندارد که با او همبستر شود چون با فروشش در بار اوّل از ملکیّتش خارج شده بود.

۳٤٤۳ــ سماعة گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: مردی به سه تن از بندگان خود گفت شما آزادید و چهار غلام داشت، و کسی از مردم به او گفت: غلامانت را آزاد ساختی؟ پاسخ داد: آری، آیا این اجمال گویی موجب آزادی هر چهار

۳۴۴۴ــ وَ رَوٰى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ زَوَّجَ أَمَتَهُ مِنْ رَجُلٍ وَ شَرَطَ لَهُ أَنَّ ما وَلَدَتْ مِنْ وَلَدٍ فَهُوَ حُرٌّ، فَطَلَّقَها زَوْجُها أَوْ ماتَ عَنْها فَزَوَّجَها مِنْ رَجُلٍ آخَرَ ما مَنْزِلَةُ وَلَدِها؟ قالَ: بِمَنْزِلَتِها إِنَّما جُعِلَ ذٰلِكَ لِلأَوَّلِ وَ هُوَ في الْآخَرِ بِالْخِيارِ إِنْ شاءَ أَعْتَقَ وَ إِنْ شاءَ أَمْسَكَ».

۳۴۴۵ــ وَ قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «لا طَلاقَ قَبْلَ نِكاحٍ وَ لا عِتْقَ قَبْلَ مِلْكٍ».

۳۴۴۶ــ وَ سَأَلَهُ عَبْدُالرَّحمٰنِ بْنُ أَبي عَبْدِالله «عَنْ رَجُلٍ قالَ لِغُلامِهِ: أُعْتِقُكَ عَلىٰ أَنْ أُزَوِّجَكَ جارِيَتي هٰذِهِ فَإِنْ نَكَحْتَ عَلَيْها أَوْ تَسَرَّيْتَ فَعَلَيْكَ مِائَةُ

غلام می شود یا اینکه همان سه تن که تصریح کرده است آزادند؟ امام فرمودند: تنها همانها که صریحاً آزاد ساخته است آزادند.

۳۴۴۴ــ حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده شخصی کنیز خود را به همسری و کابین مردی آزاد درآورد و با او شرط کرد که فرزندانی که بهمرساند آزاد باشند، و آن مرد کنیز را طلاق داد یا از دنیا برفت و صاحبِ کنیز وی را به دیگری شوهر داد، حکم فرزندان شوهر دوم چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: فرزندان حکم خود کنیز را دارند (آزاد نیستند) و جز این نیست که شرط فقط با شوهر اوّل بوده، امّا نسبت به دومی صاحب کنیز مختار است چنانچه خواهد آزاد کند و اگر بخواهد به رقیّت و بندگی باقی گذارد.

شرح: «این حکم را در صورتیکه شرط را مفید بدانیم و نیز فرزند را تابع مادر، صحیح است ولی مشهور اولاد مرد آزاد را آزاد دانند مگر اینکه با کنیزی ازدواج کند که صاحب کنیز شرط رقیّت أولاد نماید».

۳۴۴۵ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: طلاق قبل از نکاح موضوع ندارد همچنانکه آزاد کردن پیش از مالک بودن.

۳۴۴۶ــ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله از امام صادق علیه السّلام پرسید: مردی به غلام خود گفت تو را آزاد کردم به شرط اینکه کنیزک خود را بزوجیّت تو درآورم و چنانچه با زنی دیگر ازدواج کنی یا کنیزی بگیری و هوو بر سر او آوری یکصد دینار

دينارٍ، فَأَعْتَقَهُ عَلىٰ ذٰلِكَ فَتَكَحَ أَوْ تَسَرّٰى أَعَلَيْهِ مِائَةُ دينارٍ وَ يَجُوزُ شَرْطُهُ؟ قالَ: يَجُوزُ عَلَيْهِ شَرْطُهُ».

٣٤٤٧ــ وَ قالَ أَبوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ أَعْتَقَ مَمْلُوكَهُ عَلىٰ أَنْ يُزَوِّجَهُ ابْنَتَهُ وَ شَرَطَ عَلَيْهِ إِنْ تَزَوَّجَ أَوْ تَسَرّٰى عَلَيْهٰا فَعَلَيْهِ كَذا وَ كَذا، قالَ: يَجُوزُ».

٣٤٤٨ــ وَ سَأَلَهُ يَعْقُوبُ بْنُ شُعَيْبٍ «عَنْ رَجُلٍ أَعْتَقَ جٰارِيَتَهُ وَ شَرَطَ عَلَيْهٰا أَنْ تَخْدِمَهُ خَمْسَ سِنينَ فَأَبِقَتْ ثُمَّ مٰاتَ الرَّجُلُ فَوَجَدَهٰا وَرَثَتُهُ أَلَهُمْ أَنْ يَسْتَخْدِمُوهٰا؟ قالَ: لٰا».

٣٤٤٩ــ وَ رَوىٰ جَميلٌ، عَنْ زُرٰارَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ وَ أَبي عَبْدِالله عَلَيهِما السَّلام «في رَجُلٍ أَعْتَقَ عَبْداً لَهُ مٰالٌ لِمَنْ مٰالُ الْعَبْدِ؟ قالَ: إِنْ كانَ عَلِمَ أَنَّ لَهُ مٰالاً تَبِعَهُ مٰالُهُ وَ إِلّا فَهُوَ لِلْمُعْتِقِ. وَ في رَجُلٍ بٰاعَ مَمْلُوكاً وَ لَهُ مٰالٌ، قالَ: إِنْ عَلِمَ

مدیون من باشی، و آن مرد پذیرفت و با این شرط مولا، وی را آزاد ساخت، و مرد زنی دیگر نیز گرفت یا کنیزی خریداری کرد آیا مبلغ مذکور را باید بپردازد؟ امام علیه السّلام فرمود: آری، این شرط معتبر است.

٣٤٤٧ــ و حضرت صادق علیه السّلام دربارهٔ شخصی که مملوک خود را آزاد ساخت بشرطی که دختر او را بزنی بگیرد و برروی او همسری اختیار نکند و نیز کنیزی خریداری ننماید و اگر چنین کاری کند فلان مبلغ مدیون مولایش باشد، فرمود: این کار جایز است.

٣٤٤٨ــ یعقوب بن شعیب از آن حضرت پرسید مردی کنیزش را بشرط آنکه تا پنج سال خدمت او را بکند آزاد کرد، و آن کنیز عمل نکرده فرار کرد و مولای او وفات یافت ورثهٔ آن مرد او را یافتند آیا حقّ دارند او را به استخدام گیرند؟ فرمود: نه.

٣٤٤٩ــ جمیل از زراره از یکی از دو امام صادق یا باقر علیهما السّلام روایت کرده دربارهٔ مردی که بندهٔ مالدار خود را آزاد کرده است، اکنون مال بنده از آن کیست؟ از عبد است یا از مولایش؟ امام علیه السّلام فرمود اگر با علم و یقین به اینکه

مَوْلاهُ الَّذي بٰاعَهُ أَنَّ لَهُ مٰالاً فَالْمالُ لِلْمُشْتَري، وَ إِنْ لَمْ يَعْلَمِ الْبٰايِعُ فَالْمالُ لِلْبٰايِعِ».

۳۴۵۰ــ وَ رَوَى ابْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرٰارَةَ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: إِذٰا كٰانَ لِلرَّجُلِ مَمْلُوكٌ فَأَعْتَقَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ لَهُ مٰالاً وَ لَمْ يَكُنِ اسْتَثْنَى السَّيِّدُ الْمٰالَ حينَ أَعْتَقَهُ فَهُوَ لِلْعَبْدِ».

۳۴۵۱ــ وَ سَأَلَهُ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ أَبي عَبْدِاللهِ «عَنْ رَجُلٍ أَعْتَقَ عَبْداً لَهُ وَ لِلْعَبْدِ مٰالٌ فَتُوُفِّيَ الَّذي أَعْتَقَ الْعَبْدَ لِمَنْ يَكُونُ مٰالُ الْعَبْدِ؟ أَيَكُونُ لِلَّذي أَعْتَقَ الْعَبْدَ، أَوْ لِلْعَبْدِ؟ قالَ: إِذٰا أَعْتَقَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ لَهُ مٰالاً فَمٰالُهُ لَهُ، وَ إِنْ لَمْ يَعْلَمْ فَمٰالُهُ لِوَلَدِ سَيِّدِهِ».

۳۴۵۲ــ وَ رَوٰى جَميلٌ، عَنْ زُرٰارَةَ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في رَجُلٍ

بنده دارای مالی هست، او را آزاد کرده، مال تابع صاحبش می باشد، و اگر علم به مال عبد نداشته پس مال متعلّق بصاحب عبد است و نیز دربارهٔ مردی که بردهٔ مالدار خود را فروخت پرسید امام علیه السّلام فرمود: اگر مالک می دانسته که بنده مالی را داراست پس مال متعلّق به مشتری است،و اگر نمی دانسته پس مال از آنِ فروشنده خواهد بود.

۳۴۵۰ــ زرارة از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: اگر شخص بنده ای دارا باشد و او را آزاد سازد درحالی که می داند آن بنده دارای مالی است ولی در هنگام آزاد کردن بنده نامی از مال نبرد و آن را استثنا نکند، مال ناگزیر از آن بندهٔ آزاد شده خواهد بود.

۳۴۵۱ــ و عبدالرّحمٰن بن أبی عبدالله از آن حضرت پرسید: مالکی بندهٔ خود را که دارای مالی بود آزاد ساخت و از دنیا رفت، اکنون مال از آن کیست؟ آیا متعلّق بکسی است که عبد را آزاد کرده یا متعلق است به خود بنده (عبد)؟ امام علیه السّلام فرمود: اگر مولی هنگام آزادسازی بنده می دانسته که او دارای مال است مال متعلّق به بندهٔ آزاد شده است و اگر نمی دانسته پس مال متعلق به ورثهٔ صاحب بنده است.

۳۴۵۲ــ زراره از امام صادق علیه السّلام روایت کرده در مورد مردی که

أَعْتَقَ مَمْلُوكَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، قالَ: «إِنْ كانَ قيمَةُ الْعَبْدِ مِثْلَ الَّذي عَلَيْهِ وَمِثْلَهُ جازَ عِتْقُهُ وَإِلّا لَمْ يَجُزْ».

٣٤٥٣ــ وَرَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْهُ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «في الرَّجُلِ يَقُولُ: إِنْ مُتُّ فَعَبْدي حُرٌّ وَعَلَى الرَّجُلِ دَيْنٌ قالَ: إِنْ تُوُفِّيَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ قَدْ أَحاطَ بِثَمَنِ الْعَبْدِ بيعَ الْعَبْدُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَحاطَ [بِثَمَنِ الْعَبْدِ] اسْتَسْعَى الْعَبْدُ في قَضاءِ دَيْنِ مَوْلاهُ وَهُوَ حُرٌّ بِهِ إِذا أَوْفاهُ».

٣٤٥٤ــ وَرَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوانَ عَنْهُ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «إِنَّ أَبي عَلَيهِ السَّلام تَرَكَ سِتّينَ مَمْلُوكاً وَأَوْصىٰ بِعِتْقِ ثُلْثِهِمْ، فَأَقْرَعْتُ بَيْنَهُمْ فَأَخْرَجْتُ عِشْرينَ فَأَعْتَقْتُهُمْ».

٣٤٥٥ــ وَرَوىٰ حَريزٌ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِما عَلَيهِما السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَرَكَ مَمْلُوكاً بَيْنَ نَفَرٍ فَشَهِدَ أَحَدُهُمْ أَنَّ الْمَيِّتَ أَعْتَقَهُ، قالَ: إِنْ

هنگام مرگ، بندهٔ خود را با اینکه مدیون بود آزاد کرد. امام علیه السّلام فرمود: اگر ارزش بنده دو برابر و بنابر بعض نسخ سه برابر بدهی آن مرد بود بنده آزاد است و إلّا آزاد نشده است.

٣٤٥٣ــ حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده دربارهٔ مردی که بگوید: چون من ازدنیارفتم بنده‌ام آزاد است، و این در حالیست که به مردم بدهکار است. فرمود: چنانچه دینش مطابق تمام قیمت بنده است عبد را بفروشند و بدهی متوفیٰ را بپردازند و اگر دین کمتر بود آن مقدار که زائد است بنده آزاد شده و خود کوشش کند و تتمّهٔ بدهی مولای خویش را بپردازد و خود را آزاد کند.

٣٤٥٤ــ محمّد بن مروان از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که فرمود: پدرم علیه السّلام شصت بنده داشت وصیّت کرد که ثلث آن را آزاد کنم و من قرعه کشیده بیست تن از ایشان را آزاد کردم.

٣٤٥٥ــ محمّد بن مسلم گوید از یکی از دو امام صادق یاباقرعلیهما السّلام سؤال کردم: در میراث مردی یک بنده است و وارث او چند نفرند، یکی از ورّاث

كانَ الشّاهِدُ مَرْضِيّاً لَمْ يَضْمَنْ وَ جازَتْ شَهادَتُهُ في نَصيبِهِ، وَاسْتَسْعَى الْعَبْدُ فيما كانَ لِلْوَرَثَةِ».

(بابُ التَّدْبيرِ)

۳۴۵۶ـ سَأَلَ إسْحاقُ بْنُ عَمّارٍ أَبا إبْراهيمَ عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يُعْتِقُ مَمْلُوكَهُ عَنْ دَبْرٍ، ثُمَّ يَحْتاجُ إلىٰ ثَمَنِهِ، قالَ: يَبيعُهُ، قالَ: قُلْتُ: فَإنْ كانَ لَهُ عَنْ ثَمَنِهِ غِنىً؟ قالَ: إذا رَضِيَ الْمَمْلُوكُ فَلا بَأْسَ».

۳۴۵۷ـ وَ رَوىٰ جَميلٌ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُدَبَّرِ أَيُباعُ؟ قالَ: إنِ احْتاجَ صاحِبُهُ إلىٰ ثَمَنِهِ وَ رَضِيَ الْمَمْلُوكُ فَلا بَأْسَ».

۳۴۵۸ـ وَ رُوِيَ عَنِ الْعَلاءِ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِما عَلَيهِما السَّلام

شهادت داده که متوفیٰ بنده را آزاد کرده است حکم آن چیست؟ حضرت فرمود: اگر شاهد معتبر است ضمانی ندارد و شهادتش نسبت به نصیب خویش نافذ و بنده به آن مقدار آزاد است و در سهم دیگران اقدام کند و قیمت بقیهٔ خود را با کار و کوشش بپردازد و آزاد شود.

(باب تدبیر)

تدبیر آنست که مولا به غلام زرخریدش بگوید تا من زنده‌ام تو بندهٔ منی و چون از دنیا رفتم آزادی.

۳۴۵۶ـ اسحٰق بن عمّار گفت: از امام هفتم علیه السّلام در مورد مردی پرسیدم که بندهٔ خود را آزاد می سازد بشرط آنکه تا آخر عمر به او خدمت کند، سپس به قیمت او نیاز پیدا کرد؟ امام علیه السّلام فرمود: او را بفروشد، اسحاق گوید: سؤال کردم چنانچه نیازی نداشت چه کند؟ فرمود: درصورتی که بنده راضی باشد مانعی ندارد.

۳۴۵۷ـ جمیل گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم آیا عبد مُدَبَّر را می توان فروخت؟ فرمود: اگر به قیمت آن بنده نیازمند شود و بنده راضی شود باکی نیست.

۳۴۵۸ـ محمّد بن مسلم از امام پنجم یا امام ششم علیهما السّلام روایت کرده

«فِي الرَّجُلِ يُعْتِقُ غُلامَهُ أَوْ جارِيَتَهُ عَنْ دَبْرٍ مِنْهُ، ثُمَّ يَحْتاجُ إِلىٰ ثَمَنِهِ أَيَبيعُهُ؟ قالَ: لٰا إِلّا أَنْ يَشْتَرِطَ عَلَى الَّذي يَبيعُهُ إِيّاهُ أَنْ يُعْتِقَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ».

۳٤٥۹ــ وَ سُئِلَ أَبو إِبْراهيمَ عَلَيه السَّلام «عَنِ امْرَأَةٍ دَبَّرَتْ جارِيَةً لَهٰا فَوَلَدَتِ الْجارِيَةُ جارِيَةً نَفيسَةً فَلَمْ يَدْرِ أَمُدَبَّرَةٌ هِيَ مِثْلُ أُمِّهٰا أَمْ لٰا؟ فَقالَ: مَتىٰ كانَ الْحَمْلُ؟ كانَ وَ هِيَ مُدَبَّرة أَوْ قَبْلَ التَّدْبيرِ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ لٰا أَدْري أَجِبْني فيهِمٰا جَميعاً، فَقالَ: إِن كانَتِ الْجارِيَةُ حُبْلىٰ قَبْلَ التَّدْبيرِ وَ لَمْ يَذْكُرْ مٰا في بَطْنِهٰا فَالْجارِيَةُ مُدَبَّرَةٌ وَ مٰا في بَطْنِهٰا رِقٌّ، وَ إِنْ كانَ التَّدْبيرُ قَبْلَ الْحَمْلِ ثُمَّ حَدَثَ الْحَمْلُ فَالْوَلَدُ مُدَبَّرٌ مَعَ أُمِّهِ لِأَنَّ الْحَمْلَ إِنَّمٰا حَدَثَ بَعْدَ التَّدْبيرِ».

۳٤٦۰ــ وَ سَأَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشّاءُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام «عَنْ رَجُلٍ دَبَّرَ جارِيَةً وَ هِيَ حُبْلىٰ، فَقالَ: إِنْ كانَ عَلِمَ بِحَبَلِ الْجارِيَةِ فَمٰا في بَطْنِهٰا بِمَنْزِلَتِهٰا،

دربارهٔ شخصی که غلام یا کنیز خود را تدبیر کرده سپس به قیمت او نیاز پیدا نموده است. می تواند او را بفروشد؟ امام علیه السّلام فرمود: اینکار جایز نیست مگر آنکه با خریدار شرط کند که هنگام مرگ او را آزاد سازد.

شرح: «مشهور اینگونه روایت را حمل بر استحباب کرده اند و فروش مدّبر را مطلقاً جایز می دانند».

۳٤٥۹ــ از امام هفتم علیه السّلام سؤال کردند: زنی کنیز خود را تدبیر کرد و آن کنیزک از شوی خویش دختری زیبا و سالم زائید آن زن ندانست که آیا دختر نیز مانند مادرش مدّبر است یا نه؟ امام علیه السّلام پرسید: زن پس از تدبیر حامله شده یا هنگام تدبیر دارای حمل بوده است، سائل گفت: فدایت شوم نمی دانم، جواب هر دو صورت را بفرمائید، امام فرمود: اگر کنیز حامله بوده و هنگام تدبیر راجع به فرزند سخنی نگفته است دراین صورت کنیز مدّبَّر و فرزندش بنده است و چنانچه بعد از تدبیر حمل برداشته فرزند مانند مادر مدّبر خواهد بود. (سائل در این خبر ظاهراً عثمان بن عیسی است).

۳٤٦۰ــ حسن بن علی وشّاء از امام هفتم علیه السّلام سؤال کرد مردی کنیز

وَ إنْ كانَ لَمْ يَعْلَمْ فَما في بَطْنِها رِقٌّ، قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُدَبِّرُ الْمَمْلُوكَ وَ هُوَ حَسَنُ الْحالِ ثُمَّ يَحْتاجُ أَيَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبيعَهُ؟ قالَ: نَعَمْ إذَا احْتاجَ إلىٰ ذٰلِكَ».

۳۴۶۱ـ وَ رُوِيَ عَنِ الْعَلاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِما عَلَيهِما السَّلام قالَ: «الْمُدَبَّرُ مِنَ الثُّلُثِ، وَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَرْجِعَ في ثُلُثِهِ إنْ كانَ أوصىٰ في صِحَّةٍ أَوْ مَرَضٍ».

۳۴۶۲ـ وَ رَوىٰ أبانٌ، عَنْ أبي مَرْيَمَ عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يُعْتِقُ جارِيَتَهُ عَنْ دَبْرٍ أَيَطَأُها إنْ شاءَ، أَوْ يُنْكِحُها، أَوْ يَبيعُ خِدْمَتَها حَياتَهُ؟ قال: نَعَمْ أَيَّ ذٰلِكَ شاءَ فَعَلَ».

۳۴۶۳ـ وَ رَوىٰ عاصِمٌ، عَنْ أبي بَصيرٍ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَبْدِ وَ الْأَمَةِ

حاملهٔ خود را تدبیر کرده (حکم فرزند چیست؟) امام علیه السّلام فرمود: اگر هنگام تدبیر می دانسته که حامله است پس فرزند حکم مادرِ خود را خواهد داشت، و چنانچه نمی دانسته دراینصورت مادر مدّبر و فرزند برده است، و نیز گوید: سؤال کردم: مردی در حال فراخی معیشت، مملوک خویش را مدّبر ساخت سپس بقیمت آن نیازمند گشت آیا جایز است او را بفروشد و رفع نیاز خود کند؟امام فرمود: آری هرگاه محتاج آن باشد.

۳۴۶۱ـ محمد بن مسلم از یکی از صادقین علیهما السّلام روایت کرده که گوید: امام علیه السّلام فرمود: بندهٔ مدبّر جزء ثلث محسوب می شود، و شخص هر وقت که باشد چه در حال صحّت و چه در حال مرضِ موت از وصیّت به ثلث می تواند عدول کند و آن را باطل سازد.

۳۴۶۲ـ ابو مریم گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردند که مردی کنیز خود را تدبیر نمود آیا می تواند هرگاه بخواهد با او همبستر شود و یا او را به نکاح غیرخویش درآورد و یا خدمت او را بفروشد (مثلاً او را برای خدمتکاری به دیگری اجاره دهد)؟ امام علیه السّلام فرمود: آری هر یک از این امور را می تواند انجام دهد.

۳۴۶۳ـ ابوبصیر گوید: از آن حضرت پرسیدم آیا مولا بنده مدبّرش را (غلام

يُعْتَقانِ عَنْ دَبْرٍ، فَقالَ: لِمَوْلاهُ أَنْ يُكاتِبَهُ إِنْ شاءَ وَ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَبيعَهُ إِلّا أَنْ يَشاءَ الْعَبْدُ أَنْ يَبيعَهُ مُدَّةَ حَياتِهِ، وَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مالَهُ إِنْ كانَ لَهُ مالٌ».

٣٤٦٤ــ وَ سَأَلَهُ عَبْدُاللهِ بْنُ سِنانٍ «عَنِ امْرَأَةٍ أَعْتَقَتْ ثُلُثَ خادِمِها عِنْدَ مَوْتِها أَعَلىٰ أَهْلِها أَنْ يُكاتِبُوها إِنْ شاؤُوا وَ إِنْ أَبَوْا؟ قالَ: لا وَلٰكِنْ لَها مِنْ نَفْسِها ثُلُثُها وَ لِلْوارِثِ ثُلُثاها، يَسْتَخْدِمُها بِحِسابِ الَّذي لَهُ مِنْها وَ يَكُونُ لَها مِنْ نَفْسِها بِحِسابِ ما أُعْتِقَ مِنْها».

٣٤٦٥ــ وَ رَوىٰ أَبانٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ قالَ لِعَبْدِهِ: إِنْ حَدَثَ بي حَدَثٌ فَهُوَ حُرٌّ، وَ عَلَى الرَّجُلِ تَحْريرُ رَقَبَةٍ في كَفّارَةِ يَمينٍ أَوْ ظِهارٍ أَلَهُ أَنْ يُعْتِقَ عَبْدَهُ الَّذي جَعَلَ لَهُ الْعِتْقَ إِنْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ في كَفّارَةِ تِلْكَ

یا کنین) می تواند برای تعجیل در آزادی، مکاتَب سازد؟ امام علیه السّلام فرمود: برای مولا این حقّ درصورتیکه بنده مایل باشد، وجود دارد، امّا نمی تواند او را بفروشد مگر اینکه بنده حاضر شود تا مالک حیات دارد او برده باشد و بعد از مرگ مولایش آزاد شود، و برای مولا جایز است که درصورتیکه بندهٔ مدَبَّر مالی داشته باشد آن را تصرّف کند.

٣٤٦٤ــ عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام پرسید: زنی کنیزی دارد و هنگام مرگ به‌وصیّت، ثلثِ او را می بخشد، آیا بر ورثه لازم است که با او قراردادی امضاء کنند که قیمت دوثلث باقیمانده را به اقساط به آنها بپردازد و خود را آزاد کند، چه راضی باشند و چه راضی نباشند؟ امام علیه السّلام فرمود: نه، امّا آن کنیز ثلثش آزاد است و مربوط به خودش می باشد و ۲/۳ دیگر آزاد نیست و از آن ورثه است و وارث به اندازهٔ سهمش وی را استخدام می‌کند، و کنیز نیز به مقدار سهمش آزادی خواهد داشت.

٣٤٦٥ــ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله گوید: از آن حضرت پرسیدم مردی دربارهٔ بنده‌اش گفته است: چون مرگ من دررسید او آزاد است و آن شخص کفّارهٔ قسم یا ظهار به گردن دارد و باید رقبه‌ای آزاد کند آیا می تواند این را به آن حساب گذاشته،

الْيَمينِ؟ قالَ: لا يَجُوزُ الَّذي يُجْعَلُ لَهُ في ذٰلِكَ».

۳۴۶۶- وَ رَوٰى وُهَيْبُ بْنُ حَفْصٍ، عَنْ أَبي بَصيرٍ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ دَبَّرَ غُلٰامَهُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فِراراً مِنَ الدَّيْنِ، قالَ: لا تَدْبيرَ لَهُ، وَ إنْ كانَ دَبَّرَهُ في صِحَّةٍ مِنْهُ وَ سَلٰامَةٍ فَلا سَبيلَ لِلدُّيّانِ عَلَيْهِ».

۳۴۶۷- وَ رَوَى ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئابٍ، عَنْ بُرَيْدِبْنِ مُعٰاوِيَةَ قالَ: «سَأَلْتُ أبٰا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ دَبَّرَ مَمْلُوكاً لَهُ تٰاجِراً مُوسِراً فَاشْتَرَى الْمُدَبَّرُ جٰارِيَةً بِأَمْرِ مَوْلاٰهُ، فَوَلَدَتْ مِنْهُ أَوْلاداً، ثُمَّ إنَّ الْمُدَبَّرُ مٰاتَ قَبْلَ سَيِّدِهِ، فَقٰالَ: أَرىٰ أَنَّ جَميعَ مٰاتَرَكَ الْمُدَبَّرُ مِنْ مَتٰاعٍ أَوْضِيٰاعٍ فَهُوَ لِلَّذي دَبَّرَهُ، وَ أَرىٰ أَنَّ اُمَّ وَلَدِهِ رِقٌّ لِلَّذي دَبَّرَهُ، وَ أَرىٰ أَنَّ وَلَدَهٰا مُدَبَّرينَ كَهَيْئَةِ أَبيهِمْ فَإذا مٰاتَ الَّذي دَبَّرَ أَبٰاهُمْ فَهُمْ أَحْرٰارٌ».

کفّارهٔ یمین قرار دهد؟ امام علیه السّلام فرمود: نه جایز نیست که بنده‌ای را که به او وصیّت کرده همو را کفّاره قرار دهد.

۳۴۶۶- و هیب بن حفص از ابوبصیر نقل کرده که گفت از امام صادق علیه السّلام پرسیدم شخصِ مدیونی، غلام خود را تدبیر کرد تا از پرداخت دین رها شود آیا این تدبیر صحیح است؟ امام علیه السّلام فرمود: (اگر در مرض موت است) این تدبیر نیست (زیرا تدبیر مانند وصیّت است و نباید از ثلث تجاوز کند و پس از پرداخت دیون نافذ است) و اگر در حال سلامت مزاج و صحّت این کار را کرده تدبیرش نافذ است و طلبکاران را راهی بر او نیست (زیرا دین بر ذمّهٔ اوست نه در مال او).

۳۴۶۷- برید بن معاویه گوید: از امام باقر علیه السّلام سؤال کردم مردی بندهٔ خود را که دارای سرمایه و تجارت بود تدبیر کرد و آن بنده با اجازهٔ مولایش از مال شخصی خود کنیزی خرید و از آن دارای چند اولاد شد و پیش از مرگ مولای خویش از دنیا رفت تکلیف اموال و اولاد وی چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: همهٔ ماترک از متاع و زمین (منقول و غیرمنقول) از آن مولی و مالک است و امّ ولد هم متعلّق به مولاست و امّا اولاد همه مانند پدر خود مدبّرند و چون مالک از دنیا برفت

٣٤٦٨ــ وَ قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «اَلْمُعْتَقُ عَنْ دَبْرٍ هُوَ مِنَ الثُّلُثِ، وَما جَنىٰ هُوَ وَ الْمَكاتَبُ وَ اُمُّ الْوَلَدِ فَالْمَوْلىٰ ضامِنٌ لِجِنايَتِهِمْ».

(بابُ الْمُكاتَبَةِ)

٣٤٦٩ــ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ سِنانٍ، عَنِ الْعَلاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في قَوْلِ الله عَزَّوَجَلَّ: «فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فيهِمْ خَيْراً» قالَ: إِنْ عَلِمْتُمْ لَهُمْ مالاً، قالَ قُلْتُ: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ الله الَّذي آتاكُمْ»؟ قالَ: تَضَعُ عَنْهُ مِنْ نُجُومِهِ الَّتي لَمْ تَكُنْ تُريدُ أَنْ تَنْقَصَهُ مِنْها شَيْئاً وَلا تَزيدَهُ فَوْقَ ما في نَفْسِكَ،

همگی آزاداند.

٣٤٦٨ــ و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرموده بنده‌ای که بتدبیر آزاد گشته است از ثلث مال محسوب می‌شود و دیهٔ جنایات و خسارات او و بندهٔ مکاتب و امّ ولد همه به‌عهدهٔ مالک و مولای ایشان است. (ام ولد کنیزیست که از مولایش دارای اولاد شده باشد).

(باب مکاتبه)

مکاتب ــ بصیغهٔ اسم مفعول ــ آن برده‌ایست که با مولای خود قرار امضاء کرده که بتدریج به اقساط سالیانه یا ماهیانه مبلغی معیّن بپردازد و رفته‌رفته آزاد گردد. و این عمل را اصطلاحاً مکاتبه گویند و آن بر دو قسم است: مطلق و مشروط. و مشروط آنست که مولا با بنده شرط کند که اگر نتوانست اقساط را بپردازد همهٔ آنچه پرداخته است از آنِ مولا باشد و بنده برّقیّت باقی بماند.

٣٤٦٩ــ علاء بن الفضیل از امام صادق علیه السّلام روایت کرده در معنی آیهٔ کریمه که خدا فرماید: «فَكاتِبُوهُمْ اِنْ عَلِمْتُمْ فيهِمْ خَيراً» فرمود: اگر در آنها مالی می‌یابید (اگر قدرت بدست آوردن مال در ایشان سراغ دارید)، پرسیدم معنی «و آتُوهُم منْ مالِ الله الَّذي آتاكُمْ» چیست؟ فرمود: یعنی از مبلغی که با او قرارداد کرده‌ای که در چند ماه یا چند سال بدهد و مایل هم نیستی که کمتر دهد چند قسط باو ببخشی آن مقدار که بیش از قدرت تو نباشد، پرسیدم: چه مقدار به او ببخشم؟

فَقُلْتُ: كَمْ؟ قالَ: وَضَعَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ لِمَمْلُوكٍ لَهُ أَلْفاً مِنْ سِتَّةِ آلافٍ».

۳۴۷۰ــ وَ رَوىٰ عَمْرُوبْنُ شِمْرٍ، عَنْ جابِرٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُكاتَبِ يُشْتَرطُ عَلَيْهِ إنْ عَجَزَ فَهُوَ رَدٌّ في الرِّقِّ، فَعَجَزَ قَبْلَ أنْ يُؤَدِّيَ شَيْئاً، قالَ: لا يُرَدُّ في الرِّقِّ حَتّىٰ يَمْضِيَ لَهُ ثَلاثُ سِنينَ، وَ يُعْتَقُ مِنْهُ مِقْدارُ ما أَدّىٰ صَدْراً فَإذا أَدّىٰ صَدْراً فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَرُدُّوهُ في الرِّقِّ».

۳۴۷۱ــ وَ سُئِلَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام «عَنْ مُكاتَبٍ عَجَزَ عَنْ مُكاتَبَتِهِ وَ قَدْ أَدّىٰ بَعْضَها قالَ: يُؤَدّىٰ عَنْهُ مِنْ مالِ الصَّدَقَةِ إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ في كِتابِهِ: «وَ في الرِّقابِ».

۳۴۷۲ــ وَ سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ أَخاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلام «عَنْ

فرمود: پدرم ابوجعفر علیه السّلام بنده‌ای را به شش هزار درم مکاتبه فرمود و یکهزار درمش را به او بخشید و از وی نستاند.

۳۴۷۰ــ جابر بن یزید گفت: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم با بردهٔ مکاتبی شرط شده چنانچه از پرداخت اقساط عاجز ماند برقیّت بازگردد، و قبل از اینکه چیزی پرداخت نماید عاجز گشت حکم چیست؟ امام علیه السّلام فرمود به مجرّد نپرداختن برقیّت بازنگردد تا سه قسط، و همینکه مقداری پرداخت به همان مقدار آزاد گشته است، پس اگر او مقداری از اقساط را بپردازد نمی‌توانند و حقّ ندارند او را برقیّت بازگردانند.

شرح: «ممکن است بگوئیم امام ابتدا حکم مکاتَبِ مشروط را بیان کرده، بعد حکم مکاتب غیرمشروط را».

۳۴۷۱ــ و از امام صادق علیه السّلام سؤال کردند که اگر مکاتب از پرداخت وجه عاجز ماند درصورتیکه چند قسط پرداخته است حکم چیست؟ فرمود: آنچه نتوانسته است بپردازد (بعد از اینکه مقداری را پرداخته است) باید از بیت المال داده شود، زیرا خداوند عزیز فرموده است «وَفِي الرِّقَابِ»ــ (توبه: ۶۰). «یکی از اصناف هشتگانهٔ مستحقّینِ زکات اینها می باشند».

۳۴۷۲ــ علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه السّلام پرسید مردی که

رَجُلٍ كاتَبَ مَمْلُوكَهُ فَقالَ بَعْدَ ما كاتَبَهُ: هَبْ لي بَعْضَ مُكاتَبَتي وَ أُعَجِّلُ لَكَ مُكاتَبَتي أَيَحِلُّ ذٰلِكَ؟ قالَ: إِنْ كانَ هِبَةً فَلا بَأْسَ، وَ إِذا قالَ: تَحُطُّهُ عَنّي وَ أُعَجِّلُ لَكَ فَلا يَصْلُحُ».

٣٤٧٣ــ وَ رَوىٰ عَمّارُ بْنُ مُوسَى السّاباطِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في مُكاتَبٍ بَيْنَ شَرِيكَيْنِ فَيُعْتِقُ أَحَدُهُما نَصيبَهُ كَيْفَ يَصْنَعُ الْخادِمُ؟ قالَ: يَخْدِمُ الثّانِيَ يَوْماً وَ يَخْدِمُ نَفْسَهُ يَوْماً، قُلْتُ: فَإِنْ ماتَ وَ تَرَكَ مالاً؟ قالَ: الْمالُ بَيْنَهُما نِصْفانِ بَيْنَ الَّذي أَعْتَقَ وَ بَيْنَ الَّذي أَمْسَكَ».

٣٤٧٤ــ وَ رَوَى ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزيدَ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ أَرادَ أَنْ يُعْتِقَ مَمْلُوكاً لَهُ وَ قَدْ كانَ مَوْلاهُ يَأْخُذُ مِنْهُ ضَريبَةً فَرَضَها عَلَيْهِ في كُلِّ سَنَةٍ وَ رَضِيَ بِذٰلِكَ مِنْهُ الْمَوْلىٰ فَأَصابَ الْمَمْلُوكُ في تِجارَتِهِ

بمبلغی با مملوک خویش عقد مکاتبه بسته آیا آن بنده حقّ دارد بمولا بگوید چیزی از مبلغ مذکور در عقد کم کن و همه را یکجا بستان، آیا این جایز است؟ امام علیه السّلام فرمود: اگر بصورت هبه به او ببخشد مانعی ندارد، و چنانچه بابت تعجیل و زود وصول کردنِ مبلغ معلوم باشد، درست نیست.

شرح: «حکم اخیر را مشهور حمل بر کراهت کرده اند».

٣٤٧٣ــ عمار بن موسی گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مکاتبی که دو مالک داشته و یکی از آنها نصیب خویش را بخشیده است، فرمود: یکروز خدمت آنکه سهمش را نبخشوده انجام دهد و روز دیگر بخود بپردازد، گوید: پرسیدم اگر مکاتب وفات کرد و اندوخته ای داشت از آن کیست؟ فرمود: میان هر دو تن شریک نصف به نصف تقسیم می شود.

٣٤٧٤ــ عمر بن یزید گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مردی غلامی داشت و در نظر گرفت وی را به نحوی آزاد نماید، و او با مولایش قراری امضاء نمود که آزادانه بکاری مشغول شود و سالی فلان مبلغ به مولایش بپردازد، مولایش هم پذیرفته بود، بنده بکار پرداخت و سودی بیشتر از آنچه باید بپردازد بدست آورد. امام

مٰالاً سِوىٰ مٰا كٰانَ يُعْطي مَوْلاٰهُ مِنَ الضَّريبَةِ، فَقالَ: إذٰا أَدّىٰ إلىٰ سَيِّدِهِ مٰا كٰانَ فَرَضَ عَلَيْهِ فَمَا اكْتَسَبَ بَعْدَ الْفَريضَةِ فَهُوَ لِلْمَمْلُوكِ، قالَ: ثُمَّ قالَ أبوعَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام: أَلَيْسَ قَدْ فَرَضَ الله عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْعِبادِ فَرٰائِضَ فَإذا أَدّوْهٰا إلَيْهِ لَمْ يَسْأَلْهُمْ عَمّا سِواٰها، قُلْتُ لَهُ: فَلِلْمَمْلُوكِ أَنْ يَتَصَدَّقَ مِمّا اكْتَسَبَ وَ يُعْتِقُ بَعْدَ الْفَريضَةِ الَّتي يُؤَدّيهٰا إلىٰ سَيِّدِهِ؟ قالَ: نَعَمْ وَ أَجْرُ ذٰلِكَ لَهُ. قُلْتُ: فَإنْ أَعْتَقَ مَمْلُوكاً مِمّا كانَ اكْتَسَبَ سِوَى الْفَريضَةِ لِمَنْ يَكُونُ وِلاٰءُ الْمُعْتِقِ؟ فَقٰالَ: يَذْهَبُ فَيَتَوَلّىٰ إلىٰ مَنْ أَحَبَّ، فَإذا ضَمِنَ جَريرَتَهُ وَ عَقْلَهُ كانَ مَوْلاٰهُ وَ وَرِثَهُ، قُلْتُ لَهُ: أَلَيْسَ قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: الْوِلاٰءُ لِمَنْ أَعْتَقَ؟ فَقٰالَ: هٰذا سٰائِبَةٌ لٰا يَكُونُ وِلاؤُهُ لِعَبْدٍ مِثْلِهِ، قُلْتُ: فَإنْ ضَمِنَ الْعَبْدُ الَّذي أَعْتَقَهُ جَريرَتَهُ وَ حَدَثَهُ يَلْزَمُهُ ذٰلِكَ وَ يَكُونُ مَوْلاٰهُ وَ يَرِثُهُ؟ فَقالَ: لاَ يَجُوزُ ذٰلِكَ، لٰا يَرِثُ عَبْدٌ حُرّاً».

فرمود: هرگاه مبلغی را که باید بمولای خویش بدهد ادا کرد پس هر مقدار بدست آورده از آن خود اوست و مالک می شود، آنگاه فرمود مگر نه اینست که خداوند فرائضی بر بندگان خویش واجب فرموده که چون انجام دهند مسئولیّت را از آنان برمی دارد، عمربن یزید گوید: سؤال کردم آیا بنده می تواند از مازاد درآمد تصدّق دهد یا برده ای خریده آزاد نماید؟ فرمود: آری و ثوابش برای خود اوست، پرسیدم اگر از اضافه درآمد بنده ای خرید و آزاد ساخت ولاءِ آن برده با کیست؟ امام فرمود: خود برود و ولائی برای خویش برگزیند و چنانچه کسی ولاءِ او را پذیرفت ضامن جنایت و بدهی او خواهد بود و نیز وارث او می باشد، گفتم مگر رسول خدا صلّی الله علیه وآله نفرموده: «الولاءُ لِمَنْ أعتق» ولایت (بنده) با آنکس است که او را آزاد ساخته، یا مولای عبد همو است که او را آزاد کرده است؟ امام فرمود: نمی شود که ولایش با بنده ای مثلِ خودش باشد، عرض کردم: اگر آن بندهٔ آزادکننده اش ولائش را پذیرفت آیا مولا و وارث او خواهد شد؟ امام علیه السّلام فرمود: این نیز نمی شود زیرا عبد از آزاد ارث نمی برد.

شرح: «ولاء به معنی پیوستگی و وابستگی و نزدیکی است و به عبارت دیگر

٣٤٧٥— وَ رَوَى أَبانٌ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قالَ: غُلامي حُرٌّ وَ عَلَيْهِ عُمالَةُ كَذا وَ كَذا سَنَةً، قالَ: هُوَ حُرٌّ وَ عَلَيْهِ الْعُمالَةُ، قُلْتُ: إنَّ ابْنَ أَبي لَيْلىٰ يَزْعَمُ أَنَّهُ حُرٌّ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ، قالَ: كَذِبَ إنَّ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلام أَعْتَقَ أَبا نَيْزَرٍ وَ عَياضاً وَ رَياحاً وَ عَلَيْهِمِ عُمالَةُ كَذا وَ كَذا سَنَةً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ وَ كِسْوَتُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ في تِلْكَ السِّنينَ».

٣٤٧٦— وَ رَوَى الْقاسِمُ بْنُ بُرَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام «في مُكاتَبٍ شُرِطَ عَلَيْهِ إنْ عَجَزَ أَنْ يُرَدَّ في الرِّقِّ، قالَ: الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ».

٣٤٧٧— وَ سُئِلَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام «عَنِ الْمُكاتَبِ، فَقالَ: يَجُوزُ عَلَيْهِ ما شَرَطْتَ عَلَيْهِ».

عهده دار زیان دیگری و میراث خوار او گشتن است».

٣٤٧٥— ابوالعباس الفضل گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم مردی غلامی دارد و زمانی معیّن کرده و گفته است: غلام من با این شرط آزاد است که در این چند سال معیّن خدمت مرا انجام دهد، امام علیه السّلام فرمود: غلام آزاد شده و خدمت سالهای معیّن برعهدهٔ اوست که باید بشرط وفا نماید، عرض کردم ابن أبی لیلی (یکتن از فقهای معروف أهل سنّت) می پندارد که غلام آزاد شده و خدمتی برعهدهٔ او نیست، امام فرمود: ناصواب گفته زیرا امیر مؤمنان علیه السّلام غلامان خویش ابونیزر، وعیاض، و ریاح را آزاد کرد بشرط اینکه چند سال معلوم خدمت کنند و مخارج خوراک و پوشاکشان بطور متوسّط بعهدهٔ آن حضرت باشد.

٣٤٧٦— محمّدبن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت در مورد مکاتبی که با او شرط شده اگر از أدای مبلغ مکاتبه عاجز ماند به رقّیّت بازگردد، فرمود: مسلمانان متعهّد قراردادی که بسته اند می باشند.

٣٤٧٧— از حضرت صادق علیه السّلام راجع به مکاتب پرسیدند فرمود: شروطی که با او بسته اید لازم الوفا است.

۳۴۷۸ــ وَ «قَضىٰ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام في مُكاتَبَةٍ تُوُفّيَتْ وَ قَدْ قَضَتْ عامَّةَ ما عَلَيْها وَ قَدْ وَلَدَتْ وَلَداً في مُكاتَبَتِها، فَقَضىٰ في وَلَدِها أَنْ يُعْتَقَ مِنْهُ مِثْلُ الَّذي عَتَقَ مِنْها وَ يُرَقَّ مِنْهُ مِثْلُ ما رُقَّ مِنْها».

۳۴۷۹ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في الْمُكاتَبِ يَشْتَرِطُ عَلَيْهِ مَوْلاهُ أَنْ لا يَتَزَوَّجَ إلّا بِإِذْنٍ مِنْهُ حَتّىٰ يُؤَدِّيَ مُكاتَبَتَهُ، قالَ: يَنْبَغي لَهُ أَنْ لا يَتَزَوَّجَ إلّا بِإِذْنٍ مِنْهُ، إنَّ لَهُمْ شَرْطَهُمْ».

۳۴۸۰ــ وَ رَوىٰ جَميلُ بْنُ دُرّاجٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في مُكاتَبٍ يَمُوتُ وَ قَدْ أَدّىٰ بَعْضَ مُكاتَبَتِهِ وَ لَهُ ابْنٌ مِنْ جارِيَتِهِ وَ تَرَكَ مالاً، قالَ: يُؤَدّي ابْنُهُ بَقِيَّةَ مُكاتَبَتِهِ وَ يُعْتَقُ وَ يَرِثُ ما بَقِيَ».

۳۴۸۱ــ وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنِ الْعَبْدِ يُكاتِبُهُ مَوْلاهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنْ لَيْسَ لَهُ

۳۴۷۸ــ امیرالمؤمنین علیه السّلام دربارهٔ فرزند کنیز مکاتبی که در ایّام مکاتبهٔ مادرش بدنیا آمده و مادر بیشتر وجه المکاتبه را پرداخته و از دنیا رفته بود حکم فرمود که فرزند نیز مانند مادر است هر مقدار که مادر آزاد شده او نیز آزاد و هر مقدار که مادر به رقّیت مانده فرزند نیز باقی است.

۳۴۷۹ــ حلبی گوید امام صادق علیه السّلام دربارهٔ غلامی مکاتب که مولایش با او شرط کرده بود تا زمانیکه تمام اقساط را نپرداخته حق ندارد همسر اختیار کند فرمود: درست نیست ازدواج کند مگر با اجازهٔ مولایش، زیرا شرطشان لازم الوفا است.

۳۴۸۰ــ جمیل بن درّاج گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ بندهٔ مکاتبی که چند قسط پرداخت کرده و درحالیکه پسری را از کنیزش با مقداری مال بجای گذاشت از دنیا رفت، فرمود: پسر کار می‌کند و بقیهٔ اقساط را می پردازد و آزاد می شود و مال را به ارث می برد.

شرح: «این حکم مکاتب مطلق است زیرا مشروط، بموت کتابتش باطل گردد».

۳۴۸۱ــ سماعة از آن حضرت علیه السّلام پرسید بنده‌ای را که مولایش

قَليلٌ وَ لٰا كَثيرٌ، قالَ: فَلْيُكٰاتِبْهُ وَ إنْ كٰانَ يَسْأَلُ النّاسَ، وَ لٰا يَمْنَعُهُ الْمُكٰاتَبَةُ مِنْ أَجْل أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ مالٌ فَإنَّ الله عَزَّوَجَلَّ يَرْزُقُ الْعِبٰادَ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالْمُحْسِنُ مُعٰان».

٣٤٨٢— وَ قالَ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ مَلَكَ مَمْلُوكاً لَهُ فَسَأَلَ صاحِبُهُ الْمُكٰاتَبَةَ أَلَهُ أَنْ لٰا يُكٰاتِبَهُ إلّا عَلَى الْغِلاٰءِ؟ قالَ: نَعَمْ».

٣٤٨٣— وَ رَوٰى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في الْمُكٰاتَبِ يُكٰاتِبُ وَ يَشْتَرِطُ عَلَيْهِ مَوٰاليهِ أَنَّهُ إنْ عَجَزَ فَهُوَ مَمْلُوكٌ وَ لَهُمْ مٰا أَخَذُوا مِنْهُ، قالَ: يَأْخُذُهُ مَواليهِ بِشَرْطِهِمْ».

٣٤٨٤— وَ رَوٰى مُعٰاوِيَةُ بْنُ وَهْبٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ «في مَمْلُوكٍ كٰاتَبَ عَلىٰ نَفْسِهِ وَ مٰالِهِ وَ لَهُ أَمَةٌ وَ قَدْ شُرِطَ عَلَيْهِ أن لايَتَزَوَّجَ فَأَعْتَقَ الْأَمَةَ

می داند نه کم و نه بیش، مالی ندارد می تواند او را مکاتب نماید؟ فرمود: آری، هر چند به گدائی اقساط را بپردازد، و نباید نداری بنده مولا را از مکاتب ساختن وی بازدارد زیرا خداوند عزیز روزی پاره‌ای از بندگان خویش را به‌واسطهٔ بندگان دیگرش می رساند و نیز شخص خیّر و نیکوکار، کمک خواهد شد.

٣٤٨٢— و امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مردی که بنده‌ای دارد و از او تقاضای مکاتبه کرده آیا مولا می تواند نپذیرد مگر با بهائی سنگین؟ فرمود: آری می تواند.

شرح: «این خبر دلیل است که وجه المکاتبه ممکن است از ارزش بنده بیشتر باشد».

٣٤٨٣— حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مکاتبی که با او شرط کرده‌اند اگر از پرداخت اقساط عاجز شد برقیّت بازگردد و آنچه پرداخته از آن صاحبانش باشد، فرمود: اربابانش هرچه با او شرط کرده‌اند می توانند عمل کنند.

٣٤٨٤— معاویة بن وهب گوید امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مملوک مالداری که خود و مالش را با مولایش قرار مکاتبه بسته بود و کنیزی داشت که شرط

وَ تَزَوَّجَها قالَ: لايَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُحْدِثَ في مالِهِ إلّا الْأَكْلَةَ مِنَ الطَّعامِ وَ نِكاحُهُ فاسِدٌ مَرْدُودٌ، قيلَ: فَإِنَّ سَيِّدَهُ عَلِمَ بِنِكاحِهِ وَ لَمْ يَقُلْ شَيْئاً؟ قالَ: إذا صَمَتَ حينَ يَعْلَمُ ذلِكَ فَقَدْ أَقَرَّ، قيلَ: فَإِنْ كانَ الْمُكاتَبُ أُعْتِقَ أَفَتَرىٰ أَنْ يُجَدِّدَ نِكاحَهُ، أَوْ يَمْضي عَلَى النِّكاحِ الْأَوَّلِ؟ قالَ: يَمْضي عَلىٰ نِكاحِهِ».

۳۴۸۵ـ وَ رَوىٰ عَلِيُّ بْنُ النُّعْمانَ، عَنْ أَبي الصَّبّاحِ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في الْمُكاتَبِ يُؤَدّي نِصْفَ مُكاتَبَتِهِ وَ يَبْقىٰ عَلَيْهِ النِّصْفُ، ثُمَّ يَدْعُو مَوالِيهِ إلىٰ بَقِيَّةِ مُكاتَبَتِهِ فَيَقُولُ لَهُمْ: خُذُوا ما بَقِيَ ضَرْبَةً واحِدَةً، قالَ: يَأْخُذُونَ ما بَقِيَ ثُمَّ يُعْتَقُ، وَ قالَ: في الْمُكاتَبِ يُؤَدّي بَعْضَ مُكاتَبَتِهِ، ثُمَّ يَمُوتُ وَ يَتْرُكُ ابْناً وَ يَتْرُكُ مالاً أَكْثَرَ مِمّا عَلَيْهِ مِنْ مُكاتَبَتِهِ، قالَ: يُوفي مَوالِيهِ ما بَقِيَ مِنْ مُكاتَبَتِهِ، وَ ما بَقِيَ فَلِوَلَدِهِ».

کرده بودند ازدواج ننماید تا مدّت تمام شود، و وی کنیزش را آزاد کرده و بدون اجازهٔ مولایش با او ازدواج کرد، فرمود: درست نبوده و حقّ نداشته در مالش تصرّف کند جز به اندازهٔ خوراکش و این نکاح فاسد است پرسیدند اگر مولایش از نکاح خبر داشته ولی ساکت مانده و چیزی نگفته باشد چه؟ فرمود: اگر هنگامیکه فهمیده، اعتراض نکرده پس لابد امضاء نموده است، پرسیدند اگر مکاتب آزاد شد آیا صیغهٔ نکاح را لازم است تجدید کنند یا بر همان قرار سابق بماند. فرمود: بر همان نکاح اوّل باقی باشد.

شرح: «جز ابن جنید بقیّهٔ فقهای امامیّه گویند این نکاح فضولی است و نیاز به امضاء مولا دارد و ابن جنید سکوت را امضاء داند».

۳۴۸۵ـ ابوالصباح گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مکاتبی که نیمی از اقساط را پرداخته است و نیم دیگر برعهدهٔ او می باشد و به اربابش پیشنهاد می‌کند که نیم باقی‌مانده را یکجا می پردازم، فرمود: نیم دیگر را می ستانند و او آزاد می شود، و دربارهٔ دیگری که پس از پرداخت نیم اقساط از دنیا رفته و فرزند پسر و مالی بیش از آن مقدار که برعهده داشت بجای گذاشته است، فرمود: اربابش از مال موجود بقیّه را بردارد و آنچه باقی ماند به میراث به فرزندش می رسد.

شرح: «مضمون این خبر موافق خبر شمارهٔ ۳۴۸۰ مروی از جمیل است و در

۳٤۸٦ــ وَ رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «فِي مُكاتَبٍ يَمُوتُ وَ قَدْ أَدَّى بَعْضَ مُكاتَبَتِهِ وَ لَهُ ابْنٌ مِنْ جارِيَتِهِ، قالَ: إِنْ كانَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ إِنْ عَجَزَ فَهُوَ مَمْلُوكٌ رَجَعَ ابْنُهُ مَمْلُوكاً وَ الْجارِيَةُ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَدَّى ابْنُهُ ما بَقِيَ مِنْ مُكاتَبَتِهِ وَ وَرِثَ ما بَقِيَ».

۳٤۸۷ــ وَ رَوَى جَميلُ بْنُ دُرَّاجٍ، عَنْ مِهْزَمٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الْمُكاتَبِ يَمُوتُ وَلَهُ وَلَدٌ، فَقالَ: إِنْ كانَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ فَوَلَدُهُ مَمالِيكُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنِ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ سَعىٰ وَلَدُهُ فِي مُكاتَبَةِ أَبِيهِمْ وَ عَتَقُوا إِذا أَدَّوْا».

۳٤۸۸ــ وَ رَوَى مُحَمَّدُبْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إِنِ اشْتَرَطَ الْمَمْلُوكُ الْمُكاتَبُ عَلىٰ مَوْلاهُ أَنَّه لا وِلاءَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ أَوِ اشْتَرَطَ السَّيِّدُ وِلاءَ الْمُكاتَبِ فَأَقَرَّ الْمُكاتَبُ الَّذي كُوتِبَ فَلَهُ وِلاؤُهُ، قالَ: وَ قَضىٰ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ فِي مُكاتَبٍ اشْتُرِطَ عَلَيْهِ وِلاؤُهُ إِذا أُعْتِقَ فَنَكَحَ وَليدَةً لِرَجُلٍ آخَرَ

آنجا توضیح مختصری داده شد».

۳٤۸٦ــ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ بندهٔ مکاتبی که مقداری از اقساط را پرداخته و وفات یافته درحالیکه فرزند پسری از کنیز خود داشت فرمود: چنانچه با وی شرط شده باشد که اگر از پرداخت عاجز شود به حال بردگی باقی بماند پسر و کنیز هر دو به رقّیت بازگردند، و چنانچه شرطی چنین با او نشده باشد پسرش باقی اقساط را می پردازد و بقیّه را ارث می برد.

۳٤۸۷ــ مهزم اسدی گوید: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم مکاتبی فوت کرده، فرزندانی دارد، فرمود: اگر مکاتب مشروط بوده فرزندانش همه مملوک و برده اند و اگر مشروط نبوده فرزندانش کار کنند و بقیّهٔ اقساط را بپردازند و همگی آزاد شوند، (البتّه پس از پرداخت کلیّهٔ اقساط).

۳٤۸۸ــ محمّدبن قیس از امام باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: چنانچه بندهٔ مکاتب با مولایش شرط کند که پس از پرداخت، ولایش با کسی نباشد یا مولایش شرط کند که ولایش با او باشد (با مولا)، و مکاتب هم بدان اقرار کرد پس

فَوَلَدَتْ لَهُ وَلَداً فَحَرَّرَ وَلَدَهُ ثُمَّ تُوُفِّيَ الْمُكاتَبُ فَوَرِثَهُ وَلَدُهُ فَاخْتَلَفُوا فِي وَلَدِهِ مَنْ يَرِثُهُ فَأَلْحَقَ وَلَدَهُ بِمَوالِي أَبِيهِ».

۳۴۸۹ـ وَ قَضىٰ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام «فِي مُكاتَبَةٍ تُوُفِّيَتْ وَ قَدْ قَضَتْ عامَّةَ الَّذي عَلَيْها فَوَلَدَتْ وَلَداً فِي مُكاتَبَتِها فَقَضىٰ فِي وَلَدِها أَنَّهُ يُعْتَقُ مِنْهُ مِثْلُ الَّذي عَتَقَ مِنْها، وَ يُرَقُّ مِنْهُ مِثْلُ الَّذي رُقَّ مِنْها».

۳۴۹۰ـ وَ رَوىٰ عُمَرُ صاحِبُ الْكَرابِيسِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «فِي رَجُلٍ كاتَبَ مَمْلُوكَهُ وَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنَّ ميراثَهُ لَهُ، فَرَفَعَ ذلِكَ إِلىٰ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلام فَأَبْطَلَ شَرْطَهُ، وَ قالَ: شَرْطُ اللهِ قَبْلَ شَرْطِكَ».

بناچار ولایش با او خواهد بود، و نیز آن حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام در مورد بندهٔ مکاتبی که با او شرط شده اگر آزاد شود ولایش با مولایش باشد، و پس از آن، این عبدِ مکاتب کنیزِ شخصِ دیگری را به همسری خویش درآورد و از آن دو فرزندی بوجود آمد و آن فرزند (به‌سببی) آزاد شد، سپس مکاتب از دنیا رفت و میراث وی را فرزند آزاد شده تصرّف کرد و اختلاف شد که این فرزند، میراث‌خوارش کیست؟ حکم فرمود بالحاق فرزند به ارباب پدرش. (یعنی ولای فرزند آزاد شده را با صاحبان ـ پدرش دانست).

۳۴۸۹ـ و نیز امیرالمؤمنین علیه السّلام دربارهٔ بندهٔ مکاتبی که فوت کرده و بیشتر اقساط را پرداخته و دارای فرزند شده است حکم فرمود که همان مقدار که از پدر آزاد گشته از فرزند نیز آزاد گشته است، و بهر مقدار که از پدر به رقیّت باقی مانده بهمان اندازه از پسر باقی است.

۳۴۹۰ـ عمرو کرابیسی گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ بندهٔ مکاتبی که مولایش با او شرط کرده بود درصورتیکه فوت کند مالش از آن مولایش باشد فرمود: این قضیّه را به داوری نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام بردند حضرت شرط را باطل دانست و فرمود: شرط خداوند پیش از شرط تو بوده است.

شرح: «میراث شخص از آن وارث نزدیکتر است و یا از آنِ ضامن جریره، یا

۳٤۹۱ــ وَ رَوَى الْعَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فيهِمْ خَيْراً» قالَ: الْخَيْرُ أَنْ يَشْهَدَ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَ يَكُونُ بِيَدِهِ عَمَلٌ يَكْتَسِبُ بِهِ، أَوْ يَكُونُ لَهُ حِرْفَةٌ».

۳٤۹۲ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْقاسِمِ بْنِ سُلَيْمانَ عَنْ أَبِي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام كانَ يَسْتَسْعِي الْمُكاتَبَ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا يَشْتَرِطُونَ إِنْ عَجَزَ فَهُوَ رِقٌّ، وَ قالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: لَهُمْ شُروطُهُمْ، وَ قالَ عَلَيه السَّلام: يَنْتَظِرُ بِالْمُكاتَبِ ثَلاثَةَ أَنْجُمٍ فَإِنْ هُوَعَجَزَ رُدَّ رَقيقاً».

۳٤۹۳ــ قالَ: «وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللهِ

از آن امام عصر، و ممکن است حکم دربارهٔ کسی بوده که میراث‌خوار نسبی یا سببی داشته است».

۳٤۹۱ــ محمّد بن مسلم گوید: امام ششم علیه السّلام در معنای آیهٔ شریفه «فَكاتِبُوهُم إِنْ عَلِمْتُمْ فيهِمْ خَيْراً» فرمود: اینکه فرموده بردگان خویش را اگر خیری در آنها سراغ دارید مکاتب کنید، مراد از خیر ایمان به یکتائی خداوند متعال و رسالت پیامبر عزیز است و دیگر اینکه قدرت بر کاری داشته باشند که چیزی کسب کنند یا صنعتی آموخته باشند.

۳٤۹۲ــ قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام غلام مکاتبی را که از اداء اقساط عاجز می‌ماند به کار و کوشش وادار می‌کرد تا هرطور که مَیسور است وجه را بپردازد زیرا در زمان رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله و آن حضرت با مکاتب شرط نمی‌کردند که اگر عاجز از پرداخت شد به رقّیّت بازگردد، و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر شرطی که کرده‌اند باید بدان پای‌بند باشند، و نیز فرمود: تا سه قسط به مکاتب عاجز مهلت دهند و بار چهارم اگر نتوانست بپردازد آنوقت است که برقّیّت و بندگی باز خواهد گشت.

۳٤۹۳ــ قاسم بن سلیمان گوید: از آن حضرت (امام صادق) علیه السّلام از

الَّذي آتاكُمْ» قالَ: سَمِعْتُ أَبي عَلَيه السَّلام يَقُولُ: لا يُكاتِبُهُ عَلَى الَّذي أَرادَ أَنْ يُكاتِبَهُ ثُمَّ يَزيدُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَضَعُ عَنْهُ وَ لكِنَّهُ يَضَعُ عَنْهُ مِمّا نَوى أَنْ يُكاتِبَهُ عَلَيْهِ».

(بابُ وِلاءِ الْمُعْتِقِ)

۳۴۹۴ـ رَوى إسْماعيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَليهما السَّلام قالَ: «قالَ النَّبِيُّ عَلَيه السَّلام: الْوِلاءُ لُحْمَةٌ كَلُحْمَةِ النَّسَبِ، لا تُباعُ وَلا تُوهَبُ».

۳۴۹۵ـ وَ قيلَ لِلصّادِقِ عَلَيه السَّلام: «لِمَ قُلْتُمْ مَوْلَى الرَّجُلِ مِنْهُ؟ قالَ: لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ طينِهِ ثُمَّ فُرِّقَ بَيْنَهُما فرَدّه النَّبي إلَيهِ فَعَطَفَ عليهِ ما كانَ فيهِ مِنْهُ فَأَعْتَقَهُ، فَلذلِكَ هُوَ مِنْهُ».

کلام خداوند که فرموده: «و آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللهِ الَّذي آتاكُمْ» سؤال کردم، فرمود: از پدرم شنیدم می‌فرمود: مراد آنست که مبلغ را بیش از آنچه در نظر گرفته نگوید و سپس از آن بکاهد، بلکه از همان مبلغ هم که در نظر گرفته چیزی بکاهد.

(ولاء آزاد شده)

(ولاء بمعنی پیوستگی و نزدیکی است و به عبارت دیگر عهده‌دار زیان دیگری شدن و میراث‌خوار گشتن).

۳۴۹۴ـ سکونی گوید: حضرت صادق از پدرش علیهما السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله روایت کرد که آن حضرت فرمود: ولاء: خویشی است مانند خویشی نسبی که قابل خرید و فروش و بخشیدن نیست.

شرح: «از لحن عبارت خبر بنظر می‌رسد که در زمان جاهلیّت ولاء خرید و فروش می‌شده و رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله آن را نهی فرموده است».

۳۴۹۵ـ به امام صادق علیه السّلام عرض کردند: به چه دلیل شما فرموده‌اید: «غلام هر کس از خود اوست؟» فرمود: زیرا از گِل او آفریده شده است و میانشان جدائی افتاده و بعدها به بردگی بدو بازگشته، پس با او مهر می‌ورزد و آزادش می‌نماید از این جهت وی از اوست.

٣٤٩٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ عٰاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي بَصير قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يُعْتِقُ الرَّجُلَ في كَفّٰارَةِ يَمينٍ أَوْ ظِهٰارٍ لِمَنْ يَكُونُ الْوَلٰاءُ؟ قالَ: لِلَّذي أَعْتَقَ».

٣٤٩٧ــ وَ في رِوٰايَةِ عُبَيْدِاللهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ ذَكَرَ «أَنَّ بُرَيرَةَ كٰانَتْ عِنْدَ زَوْجٍ لَهٰا وَ هِيَ مَمْلُوكَةٌ فَاشْتَرَتْهٰا عٰائِشَةُ فَأَعْتَقَتْهٰا، فَخَيَّرَهٰا رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله إِنْ شٰاءَتْ تَقِرُّ عِنْدَ زَوْجِهٰا، وَ إِنْ شٰاءَتْ فٰارَقَتْهُ، وَ كٰانَ مَوٰاليهَا الَّذينَ بٰاعُوهٰا قَدِ اشْتَرَطُوا وَلٰاءَهٰا عَلىٰ عٰائِشَةَ، فَقٰالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: الْوَلٰاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ، وَصُدِّقَ عَلىٰ بُرَيْرَةَ بِلَحْمٍ فَأَهْدَتْهُ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلى الله عَليه وآله، فَعَلَّقَتْهُ عٰائِشَةُ وَ قٰالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله

٣٤٩٦ــ ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مردی بنده‌ای را در کفّارهٔ قسم یا کفّارهٔ ظِهار آزاد کرده است، ولاء آن آزاد شده با چه کسی است؟ فرمود: با آزادکننده.

شرح: «مشهور ولاء آزاد شده را مادامی با آزادکننده می دانند که تبرُّعاً آزاد کرده باشد نه در کفّارات، لذا این خبر را حمل بر آن می‌کنند که آزاد شده با اختیار خویش، را ضامن جریره و میراث‌خوار قرار داده باشد، و گویند درصورت کفّاره سائبه باشد».

٣٤٩٧ــ عبیداللّه حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: بریره کنیز عائشه قبلاً نزد شوهر خود بود و کنیز بود عائشه او را خرید و آزاد ساخت، رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله او را مخیّر ساخت که اگر بخواهد نزد شویش بماند و اگر نخواست جدا شود، و صاحبانی که او را فروخته بودند شرط کرده بودند که اگر آزاد شود ولایش با ایشان باشد، رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله نپذیرفت و فرمود ولاء آزادشده با آزادکننده است.

و برای بریره گوشتی به صدقه آوردند و او آن را به عنوان هدیّه برای رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله فرستاد، عائشه آن را بسقف آویخت و گفت: رسول خدا صلّی الله

لا يَأْكُلُ الصَّدَقَةَ، فَجاءَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله وَ اللَّحْمُ مُعَلَّقٌ، فَقالَ: ما شَأْنُ هٰذَا اللَّحْمِ لَمْ يُطْبَخْ؟ قالَتْ: يا رَسُولَ اللهِ صُدِّقَ بِهِ عَلىٰ بُرَيْرَةَ وَ أَنْتَ لا تَأْكُلُ الصَّدَقَةَ، فَقالَ صَلى الله عَليه وآله: هُوَ لَها صَدَقَةٌ وَ لَنا هَدِيَّةٌ، ثُمَّ أَمَرَ بِطَبْخِهِ فَجَرَتْ فيها ثَلاثٌ مِنَ السُّنَنِ».

۳۴۹۸ـ وَ رَوىٰ صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعيصِ بْنِ الْقاسِمِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ عَبْداً وَ لَهُ أَوْلادٌ مِن امْرَأَةٍ حُرَّةٍ فَأَعْتَقَهُ، قالَ: وِلاءُ أَوْلادِهِ لِمَنْ أَعْتَقَهُ».

۳۴۹۹ـ وَ رُوِيَ عَنْ بَكْرِبْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قالَ: «دَخَلْتُ عَلىٰ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام وَ مَعي عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزيزِ فَقالَ لي: مَنْ هٰذا؟ قُلْتُ: مَوْلانا، فَقالَ:

علیه وآله صدقه نمی خورد، پس رسول خدا(ص) وارد شد و گوشت را آویخته دید پرسید: قصّهٔ این گوشت چیست و چرا آن را نپخته اید، عایشه گفت: این صدقه است و برای بریره آورده اند، شما که صدقه نمی خورید، حضرت فرمود: این برای بریره صدقه است امّا برای ما هدیّه، سپس فرمود آن راپختند، و امام علیه السّلام فرمود: سه دستور در آن جاری گشت. (۱ـ اختیار زن شوهردار آزادشده به فسخ نکاح. ۲ـ ولاء با کسی است که آزاد کرده. ۳ـ حلال بودن صدقه ای که صدقه گیرنده تصرّف کرده بعد بر بنی هاشم اهدا نموده است.)

۳۴۹۸ـ عیص بن القاسم از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کرد که مردی برده ای خریده و این بنده از زوجه ای آزاد دارای چند فرزند است و او را مالکش آزاد ساخت (ولاء فرزندان با کیست؟) امام علیه السّلام فرمود: ولاء فرزندان با آن کس است که آن مرد را آزاد کرده است.

شرح: «ظاهراً در این خبر مادر فرزندان نیز کنیزی آزاد شده بود، لذا پس از آزادی مرد ولاء موالی مادر به موالی پدر پیوسته است».

۳۴۹۹ـ از بکر بن محمّد روایت کرده اند که گفت: بر امام صادق علیه السّلام وارد شدم و علی بن عبدالعزیز به همراه من بود، امام علیه السّلام پرسید این

أَعْتَقْتُمُوهُ أَوْ أَبَاهُ؟ فَقُلْتُ: بَلْ أَبَاهُ، فَقَالَ: لَيْسَ هٰذا مَوْلاكَ هٰذا أَخُوكَ وَ ابْنُ عَمِّكَ، وَ إِنَّمَا الْمَوْلَى الَّذي جَرَتْ عَلَيْهِ النِّعْمَةُ، فَإِذا جَرَتْ عَلىٰ أَبيهِ فَهُوَ أَخُوكَ وَ ابْنُ عَمِّكَ.

قالَ: وَ سَأَلَهُ رَجُلٌ وَ أَنَا حاضِرٌ فَقالَ: يَكُونُ لِيَ الْغُلامُ وَ يَشْرَبُ وَ يَدْخُلُ في هٰذِهِ الْأُمُورِ الْمَكْرُوهَةِ فَأُرِيدُ عِتْقَهُ فَأُعْتِقُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ أَمْ أَبِيعُهُ وَ أَتَصَدَّقُ بِثَمَنِهِ؟ فَقالَ: إِنَّ الْعِتْقَ في بَعْضِ الزَّمانِ أَفْضَلُ، وَ في بَعْضِ الزَّمانِ الصَّدَقَةُ أَفْضَلُ، اَلْعِتْقُ أَفْضَلُ إِذا كانَ النّاسُ حَسَنَةً حالُهُمْ، وَ إِذا كانَ النّاسُ شَديدَةً حالُهُمْ فَالصَّدَقَةُ أَفْضَلُ، وَ بَيْعُ هٰذا أَحَبُّ إِلَيَّ إِذا كانَ بِهٰذِهِ الْحالِ».

٣٥٠٠ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَماعَةَ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في رَجُلٍ يَمْلِكُ ذا رَحِمِهِ هَلْ يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَبيعَهُ أَوْ يَسْتَعْبِدَهُ؟ قالَ: لا يَصْلُحُ لَهُ

شخص کیست؟ عرض کردم: مولای ماست، یعنی بندهٔ آزادکردهٔ ماست، حضرت فرمود: آیا او را آزاد کرده‌اید یا پدرش را؟ گفتم: پدرش را، فرمود: این غلام، آزادکردهٔ تو نیست، بلکه او برادر و پسرعموی تو محسوب می‌شود زیرا مولای تو کسی است که نعمت آزادکردنت براو جاری شده باشد اکنون که پدر وی را آزاد کرده‌ای او به‌منزلهٔ برادر و پسرعموی تو خواهد بود.

شرح: «در این خبر نفی مولیٰ بودن شده نه نفی ولاء لذا منافاتی با روایتهائی که می‌گوید وِلاءِ وَلَد با کسی است که پدر را آزاد کرده ندارد».

بکر گوید: مردی از آن حضرت پرسید ــ و من حضور داشتم ــ گفت: غلامی دارم میگسار که در کارهای ناشایسته وارد می‌شود، می‌خواهم او را رها و آزاد کنم آیا آزاد شدن نزد شما محبوبتر است یا فروختن او و قیمتش را به صدقه دادن؟ امام علیه‌السّلام فرمود: گاهی آزاد کردن بهتر است و گاهی صدقه دادن، آن زمان که مردم معیشتشان بفراخی است عتق بهتر است، و آن زمان که مردم تنگدستند صدقه افضل است، لکن وقتی چنین وضعی دارد به‌نظر من فروختن او بهتر است.

٣٥٠٠ــ سماعة از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کرد مردی یکی از خویشان

بَيْعُهُ وَ لَا يَتَّخِذُهُ عَبْداً وَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ أَخُوهُ فِي الدِّينِ، وَ أَيُّهُمَا مَاتَ وَرِثَهُ صَاحِبُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ وَارِثٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْهُ».

۳۵۰۱- وَ رَوَى حُذَيْفَةُ بْنُ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قَالَ: اَلْمُعْتِقُ هُوَ الْمَوْلَى وَ الْوَلَدُ يَنْتَمِي إِلَى مَنْ يَشَاءُ».

۳۵۰۲- وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ خَالِدِبْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ قَالَ: «سُئِلَ أَبُوعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ السَّائِبَةِ قَالَ: هُوَ الرَّجُلُ يُعْتِقُ غُلَامَهُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: إِذْهَبْ حَيْثُ شِئْتَ لَيْسَ لِي مِنْ مِيرَاثِكَ شَيْءٌ وَ لَا عَلَيَّ مِنْ جَرِيرَتِكَ شَيْءٌ، وَ يُشْهِدُ عَلَى ذَلِكَ شَاهِدَيْنِ».

۳۵۰۳- وَ رُوِيَ عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَمْلُوكِ يُعْتَقُ سَائِبَةً، قَالَ: يَتَوَلَّى مَنْ شَاءَ وَ عَلَى مَنْ يَتَوَلَّى جَرِيرَتُهُ وَ لَهُ

نسبی خود را مالک شده آیا صلاح است او را بفروشد یا اینکه به حال رقیّت باقی گذارد؟ فرمود: نه، درست نیست او را بفروشد یا به بندگی بگیرد، بلکه وی را آزاد کند و برادر دینی وی باشد و هرکدام از دنیا رفتند دیگری میراث او را می برد مگر آنکه برای او وارثی نزدیکتر از وی باشد.

شرح: «(لایصلح) را در این خبر حمل بر کراهت کرده‌اند و توارث را براستحباب اعتاق برای امکان امر تَوارث زیرا عبد از آزاد ارث نمی برد».

۳۵۰۱- حذیفة بن منصور گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: آزادکننده دارای ولاء است و فرزند وابسته هرکه خواهد بشود.

۳۵۰۲- ابوالرّبیع گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدند سائبه یعنی چه؟ فرمود: آنست که شخص غلام خود را آزاد کند و سپس بگوید هر کجا که خواهی برو نه میراث تو برای من باشد و نه من ضامن خسارات تو خواهم بود، و بر این گفتار خود دو تن شاهد نیز بگیرد.

۳۵۰۳- ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند برده‌ای که بدون ولاء آزاد شده ضامن جریره و وارث او چه کسی خواهد

میراثُهُ، قالَ: قُلْتُ: فَإنْ سَكَتَ حَتّىٰ يَمُوتَ وَ لَمْ يَتَوَلَّ أَحَداً؟ قالَ: يُجْعَلُ مالُهُ في بَيْتِ مالِ الْمُسْلِمينَ».

۳۵۰٤ــ وَ رَوَى ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمّارِبْنِ أَبي الْأَحْوَصِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا-جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام عَنِ السّائِبَةِ، قالَ: انْظُرْ في الْقُرْآنِ فَما كانَ فيهِ تَحْريرُ رَقَبَةٍ فَذلِكَ يا عَمّارُ السّائِبَةُ الَّتي لا وِلاءَ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمينَ عَلَيْهِ إلّا اللهُ عَزَّوَجَلَّ، فَما كانَ وِلاؤُهُ للهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ لِرَسُولِهِ، وَ ما كانَ لِرَسُولِهِ صَلى الله عَليه وآله فَإنَّ وِلاءَهُ لِلإمامِ وَ جِنايَتَهُ عَلَى الْإمامِ وَ ميراثُهُ لَهُ».

۳۵۰۵ــ وَ رَوىٰ ياسينُ، عَنْ حَريزٍ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ خالِدٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ مَمْلُوكٍ أَرادَ أَنْ يَشْتَري نَفْسَهُ فَدَسَّ إنْساناً هَلْ لِلْمَدْسُوسِ أَنْ يَشْتَرِيَهُ كُلَّهُ مِنْ مالِ الْعَبْدِ وَلا يُخْبِرَ السَّيِّدَ أَنَّهُ إنَّما يَشْتَريهِ مِنْ مالِ

بود؟ فرمود: هر کس را که خود اختیار کند، و هر کس ولاء او را پذیرفت هم وارثش خواهد بود، گوید: پرسیدم اگر کسی را به ولاء تعیین ننمود و ساکت گذاشت تا مرد؟ فرمود: اموال وی را جزء بیت المال مسلمین قرار می دهند.

۳۵۰٤ــ عمّار بن أبی الأحوص عقرقوفی گوید: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم «سائبه» کیست؟ فرمود: به قرآن بنگر هر کجا که کفّاره، تحریر رقبه بود آن رقبه سائبه است (یعنی بندگانی که بعنوان کفّاره تعیین شده اند همهٔ آنها ولاء ندارند جز آنکس را که خود معیّن کنند) و جز خداوند کسی ولاء او را ندارد و هرچه ولایش با خداست ولایش با رسول اوست و هرچه ولایش با رسول خدا است ناچار ولایش با امام مسلمین خواهد بود و امام ضامن جنایات و خسارات او می باشد و میراثش نیز از آن امام مسلمین خواهد بود. (این خبر با خبر اسبق که می فرمود اموالش جزء بیت المال است تفاوتی ندارد زیرا در این خبر مراد از امام مسلمین مقام امامت است نه شخص امام و مقام امامت بهره اش از آن همهٔ مسلمین است مانند بیت المال).

۳۵۰۵ــ سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: برده ای می خواست خود را آزاد نماید حیله کرد و مبلغی به شخصی داد و گفت: تو بعنوان

الْعَبْدِ؟ قالَ: لا يَنْبَغي وَ إنْ أَرادَ أَنْ يَسْتَحِلَّ ذٰلِكَ فيما بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ حَتّىٰ يَكُونَ وِلاؤُهُ لَهُ فَلْيَزِدْ هُوَ ما يَشاءُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ زِيادَةٌ مِنْ مالِهِ فِي ثَمَنِ الْعَبْدِ يَسْتَحِلُّ بِهِ الْوِلاءُ فَيَكُونُ وِلاءُ الْعَبْدِ لَهُ».

۳۵۰۶ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعَجَلِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ كانَ عَلَيْهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ فَماتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُعْتِقَ رَقَبَةً، فَانْطَلَقَ ابْنُهُ فَابْتاعَ رَجُلاً مِنْ كَسْبِهِ فَأَعْتَقَهُ عَنْ أَبِيهِ، وَ إنَّ الْمُعْتَقَ أَصابَ بَعْدَ ذٰلِكَ مالاً ثُمَّ ماتَ وَتَرَكَهُ لِمَنْ يَكُونُ مِيراثُهُ؟ قالَ: فَقالَ: إنْ كانَتِ الرَّقَبَةُ الَّتي كانَتْ عَلىٰ أَبِيهِ في نَذْرٍ أَوْ شُكْرٍ أَوْ كانَتْ واجِبَةً عَلَيْهِ فَإنَّ الْمُعْتَقَ سائِبَةٌ لا سَبيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِ، قالَ: فَإنْ كانَ تَوَلّىٰ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ إلىٰ أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمينَ فَضَمِنَ جِنايَتَهُ وَ جَريرَتَهُ كانَ مَوْلاهُ وَ وارِثَهُ إنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَريبٌ [مِنَ الْمُسْلِمينَ]

مشتری مرا از مولایم خریداری و آزادم کن، آیا این واسطه می تواند از مال برده او را بخرد و به مولایش نگوید که این مبلغ را از مال خود بنده است می دهم؟ امام علیه السّلام فرمود: این صحیح نیست، و اگر بخواهد این معامله میان خود و خدایش حلال باشد باید مبلغی (هرچه بخواهد) بروجهی که از بنده گرفته اضافه نماید بعد بنده را خریداری کرده، آن زیادی را ثمن برده قرار دهد و دراین صورت ولاء عبد با او خواهد بود.

۳۵۰۶ــ برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: مردی عتق رقبه برگردن داشت و از دنیا رفت درحالیکه هنوز رقبه ای آزاد نکرده بود، فرزندش از درآمد خویش برده ای خرید و برای پدر آزاد کرد، و آن بنده آزاد شده پس از چندی صاحب مالی گشت و درگذشت میراث او از آن کیست؟ امام علیه السّلام فرمود: اگر تحریر رقبه که برعهدهٔ پدر بوده کفّاره یا نذر و واجب بوده است پس آزادشده سائبه است و کسی ولاء او را ندارد،وفرمود: اگر آزادشده قبلاً کسی را به ولاء تعیین کرده است و او ضامن جریره بودنِ وی را پذیرفته است ولایش با همان شخص و میراثش از آن وی می شود درصورتیکه از مسلمانان کسی را نزدیکتر از اونداشته باشد، و چنانچه

يَرِثُهُ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ تَوالىٰ إِلىٰ أَحَدٍ حَتّىٰ ماتَ فَإِنَّ ميراثَهُ لِلإِمامِ إِمامِ الْمُسْلِمينَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَريبٌ يَرِثُهُ مِنَ الْمُسْلِمينَ، قالَ: وَ إِنْ كانَتِ الرَّقَبَةُ الَّتي عَلىٰ أَبيهِ تَطَوُّعاً وَ قَدْ كانَ أَبُوهُ أَمَرَهُ أَنْ يُعْتِقَ عَنْهُ نَسَمَةً، فَإِنَّ وِلاءَ الْمُعْتَقِ هُوَ ميراثٌ لِجَميعِ وَلَدِ الْمَيِّتِ، قالَ: وَ يَكُونُ الَّذي اشْتَراهُ فَأَعْتَقَهُ بِأَمْرِ أَبيهِ كَواحِدٍ مِنَ الْوَرَثَةِ إِذا لَمْ يَكُنْ لِلْمُعْتَقِ قَرابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمينَ أَحْرارٌ يَرِثُونَهُ، قالَ: وَ إِنْ كانَ ابْنُهُ الَّذي اشْتَرَى الرَّقَبَةَ فَأَعْتَقَها عَنْ أَبيهِ مِنْ مالِهِ بَعْدَ مَوْتِ أَبيهِ تَطَوُّعاً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ أَبُوهُ أَمَرَهُ بِذلِكَ فَإِنَّ وِلاءَهُ وَ ميراثَهُ لِلَّذي اشْتَراهُ مِنْ مالِهِ فَأَعْتَقَهُ عَنْ أَبيهِ إِذا لَمْ يَكُنْ لِلْمُعْتَقِ وارِثٌ مِنْ قَرابَتِهِ».

(بابُ أُمَّهاتِ الْأَوْلادِ)

۳۵۰۷— رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئابٍ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ

کسی را معیّن نکرده وفات یافت میراثش از آن امام مسلمین خواهدبود، این نیز در صورتی است که از مسلمانان کسی را نزدیکتر از او نداشته باشد، و چنانچه کسی را معیّن نکرده وفات یافت میراثش از آن امام مسلمین خواهد بود، این نیز در صورتی است که خویشی نزدیک نداشته باشد، و فرمود اگر رقبه‌ای که برعهدهٔ پدرش بود مستحبّی باشد و پدرش وصیّت کرده بود که بنده بخرد و آزاد کند دراین صورت ولاء متعلّق بهمهٔ فرزندان متوفّی است و آن کس که او را خریده و آزاد ساخته مانند یکتن از ورثه است، این نیز در صورتیست که خویشی نزدیکتر از موالیش نداشته باشد، و اگر پسر بدون وصیّت پدر از مال خویش بنده را خریده و از جانب پدر آزاد کرده و برای تقرّب به پروردگار این عمل را بعد از فوت پدر خویش انجام داده است درصورتیکه پدرش او را امر نکرده بوده دراینصورت ولاء او با وی است و همهٔ اموال آزاد شده متعلّق به اوست درصورتیکه خویش نسبی نزدیکتری از مسلمانان نداشته باشد.

(کنیزان مادر فرزند)

(امّ ولد کنیزی را گویند که از مولایش صاحب فرزند گشته باشد و حکم وی پس از فوت مولیٰ با کنیز بی اولاد فرق دارد).

۳۵۰۷— زرارة گوید از امام صادق علیه السّلام پرسیدم حکم کنیزانی که از

أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ أُمِّ الْوَلَدِ، قالَ: أَمَةٌ تُبَاعُ وَ تُورَثُ وَ تُوهَبُ، وَ حَدُّهَا حَدُّ الْأَمَةِ».

۳۵۰۸ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام «فِي رَجُلٍ زَوَّجَ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ عَبْداً لَهُ ثُمَّ مَاتَ السَّيِّدُ قالَ: لَا خِيَارَ لَهَا عَلَى الْعَبْدِ هِيَ مَمْلُوكَةٌ لِلْوَرَثَةِ».

۳۵۰۹ــ وَ فِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ عِيسَى، عَنْ الْبَزَنْطِيِّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنَانٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ لَهُ أُمُّ وَلَدٍ وَ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ أَيَصْلَحُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا؟ فَقالَ: أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلام أَوْصَى فِي أُمَّهَاتِ الْأَوْلَادِ اللَّاتِي كَانَ يَطُوفُ عَلَيْهِنَّ مَنْ كَانَ مِنْهُنَّ لَهَا وَلَدٌ فَهِيَ مِنْ نَصِيبِ وَلَدِهَا، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَهِيَ حُرَّةٌ، وَ إِنَّمَا

صاحبانشان دارای فرزند شده‌اند چیست؟ فرمود: کنیز است هم می‌توان او را فروخت و هم به ارث به ورثه منتقل نمود و هم می‌توان بخشید. و حکمش در حدّ مانند کنیز است (صرف دارای فرزند شدن تأثیری ندارد).

۳۵۰۸ــ وهب بن عبد ربّه گوید: امام صادق علیه‌السّلام دربارهٔ مردی که کنیز خود را که قبلاً از وی دارای فرزند بوده است به زوجیّت برده‌اش درآورده، و سپس از دنیا رفته است، فرمود: آن زن بر شوهر خویش حقّی و اختیاری ندارد، برای ورثهٔ آن مرد همچنان در حالت کنیزی باقی است.

شرح: «ظاهراً مراد آنست که درصورتیکه فرزند قبل از پدر از دنیا رفته باشد هر کجا که چنین رخ داد، کنیز بحال کنیزی باقی خواهد بود».

۳۵۰۹ــ و در روایت عبدالله بن سنان آمده که گفت: از امام ششم علیه‌السّلام پرسیدم مردی وفات یافت و کنیزی که از او دارای فرزند بود به جای گذاشت آیا مردی می‌تواند با آن کنیز ازدواج کند؟ امام علیه‌السّلام فرمود: شنیدم امیر مؤمنان علیه‌السّلام وصیّت فرمود که کنیزانی که از او دارای فرزندند و با آنها همبستر بوده هرکدام فرزندشان باقیست جزء سهم‌الارث فرزندِ کنیز هستند، و هرکدام که فرزندی ندارد آزاد است، بعد حضرت صادق علیه‌السّلام فرمود: برای این منظور

جُعِلَ مَنْ كانَ مِنْهُنَّ لَها وَلَدٌ مِنْ نَصيبِ وَلَدِها لِكَيْلا تَنْكِحَ إلّا بِإذْنِ أَهْلِها».

۳۵۱۰ــ وَ رَوى سُلَيْمانُ بْنُ داوَدَ الْمِنْقَرِيُّ، عَنْ عَبْدِ الْعَزيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام ــ أَوْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ ــ : لا تُجْبَرُ الْحُرَّةُ عَلى رِضاعِ الْوَلَدِ، وَ تُجْبَرُ أُمُّ الْوَلَدِ».

۳۵۱۱ــ وَ رَوَى ابْنُ مُسْكانَ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ خالِدٍ، عَنْ بَعْضِهِمْ عَلَيهِمُ السَّلام قالَ: «كانَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام إذا ماتَ الرَّجُلُ وَ لَهُ امْرَأَةٌ مَمْلُوكَةٌ اشْتَراها مِنْ مالِهِ فَأَعْتَقَها ثُمَّ وَرَّثَها».

اولادداران را سهم الارث فرزندشان قرار داد تا بدون صلاحدید اهلش شوهری اختیار نکنند.

شرح: «حاصل آنکه امیرالمؤمنین علیه السّلام همهٔ کنیزان خود را به وصیّت آزاد کرد، اولادداران که نصیب فرزندشان می شوند و قهراً منعتق خواهند بود، و بی فرزندان را وصیّت کرد که پس از مرگش آزاد باشند، و جهت آنکه نفرموده است آنها که دارای فرزندند آزاد هستند این بود که خودسرانه شوهری اختیار نکنند».

۳۵۱۰ــ عبدالعزیز بن محمّد گفت: از امام صادق علیه السّلام سؤال می‌کردم ــ یا شنیدم ــ فرمود: زوجهٔ آزاده را نمی توان به شیر دادن فرزندش مجبور ساخت، ولی امّ ولد را می توان مجبور کرد.

۳۵۱۱ــ سلیمان بن خالد از یکی از امامان علیهم السّلام که ظاهراً به قرینهٔ روایت تهذیب، امام صادق علیه السّلام است نقل کرده که فرمود: علی علیه السّلام هرگاه مردی از دنیا می رفت و تنها زنش که کنیزش بود وارث باقی می ماند آن کنیزک را از مال وی می خرید و آزاد می ساخت و بقیّه میراث مرد را بدو می داد.

شرح: «شیخ طوسی ــ رحمه الله ــ فرموده: این عمل را امیرالمؤمنین علیه السّلام تطوّعی و تبرّعی انجام می داد چون خود او علیه السّلام وارث آن مرد می شد. «الإمام وارِثُ مَنْ لا وارِثَ لَهُ» زیرا اگر حرّه و آزاده هم بود یک چهارم مال مرد را بیش نمی برد و باقی متعلّق به امام بود، اکنون که کنیز است و برده از حرّ و آزاد ارث نمی برد

۳۵۱۲ــ وَ رَوٰى عُمَرُ بْنُ يَزيد عَنْ أَبي إبْرٰاهيمَ عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ «أَسْأَلُكَ، قالَ: سَلْ، قُلْتُ، لِمَ بٰاعَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام أُمَّهٰاتِ الْأَوْلادِ؟ فَقٰالَ: في فَكٰاكِ رِقٰابِهِنَّ، قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذٰاكَ ؟ قالَ: أَيُّمٰا رَجُلٍ اشْتَرىٰ جٰارِيَةً فَأَوْلَدَهٰا ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّ ثَمَنَهٰا وَ لَمْ يَدَعْ مِنَ الْمٰالِ مٰا يُؤَدّىٰ عَنْهُ أُخِذَ وَلَدُهٰا مِنْهٰا وَ بيعَتْ وَ أُدّيَ ثَمَنُهٰا، قُلْتُ: فَتُبٰاعُ فيمٰا سِوىٰ ذٰلِكَ مِنَ الدَّيْنِ؟ قالَ: لٰا».

۳۵۱۳ــ وَ رَوىٰ عٰاصِمٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: أَيُّمٰا رَجُلٍ تَرَكَ سَرِيَّةً لَهٰا وَلَدٌ أَوْ في بَطْنِهٰا وَلَدٌ أَوْ لٰا وَلَدَ لَهٰا، فَإِنْ كٰانَ أَعْتَقَهٰا رَبُّهٰا عَتَقَتْ، وَ إِنْ لَمْ يُعْتِقْهٰا حَتّىٰ تُوُفّيَ فَقَدْ سَبَقَ فيهٰا كِتٰابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ كِتٰابُ اللهِ أَحَقُّ، قالَ: وَ إِنْ كٰانَ لَهٰا وَلَدٌ وَ تَرَكَ مٰالاً تُجْعَلُ في نَصيبِ وَلَدِهٰا وَ يُمْسِكُهٰا أَوْلِيٰاءُ وَلَدِهٰا حَتّىٰ يَكْبُرَ الْوَلَدُ فَيَكُونُ هُوَ الَّذي

و امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز که چنین می‌کرده معلوم می شود که از مال خویش بدو می بخشیده و اینکار از روی تبرّع بوده نه آنکه بر او چنین کاری واجب بوده است.»

۳۵۱۲ــ عمر بن یزید از امام هفتم علیه السّلام روایت کرده گوید: از امام اجازه خواستم که از حضرتش سؤالی بکنم فرمود: بپرس، عرض کردم چرا امیر مؤمنان علیه السّلام کنیزان صاحب فرزند را می فروخت؟ فرمود: برای آزادی رقبهٔ خودشان، من توضیح خواستم، فرمود: مردی که کنیزی خریداری کند و از او فرزندی دارا شود و قیمت کنیز را نپرداخته و بدهکار باشد درصورتیکه همهٔ میراث و دارائی او همان کنیز باشد و چیز دیگری که بتوان دین را با آن ادا کرد باقی نگذاشته باشد، فرزند را از او می ستانند و او را می فروشند و دین مولایش را می پردازند، پرسید در غیراینصورت (یعنی بدون دین رقبه اش) بفروش می رسد؟ فرمود: نه.

۳۵۱۳ــ محمّد بن قیس از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود هر کس که پس از خود کنیزی باقی گذارد، چه دارای فرزند باشد چه بدون فرزند و چه حامله اگر مولایش او را به وصیّت آزاد کرده باشد که خود آزاد است، و اگر آزادش نساخته است کتاب خدا (که حکم به میراث فرموده)

يُعْتِقُهَا إِنْ شَاءَ وَيَكُونُونَ هُمْ يَرِثُونَ وَلَدَهَا مَادَامَتْ أَمَةً، فَإِنْ أَعْتَقَهَا وَلَدُهَا عَتَقَتْ، وَإِنْ تُوُفِّيَ عَنْهَا وَلَدُهَا وَلَمْ يُعْتِقْهَا فَإِنْ شَاؤُوا أَرَقُّوا وَإِنْ شَاؤُوا أَعْتَقُوا، وَقَضَىٰ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلام فِي رَجُلٍ تَرَكَ جَارِيَةً وَقَدْ وُلِدَتْ مِنْهُ ابْنَةٌ وَهِيَ صَغِيرَةٌ غَيْرَ أَنَّهَا تُبِينُ الْكَلَامَ فَأُعْتِقَتْ أُمُّهَا، فَتَخَاصَمَ فِيهَا مَوَالِي أَبِ الْجَارِيَةِ فَأَجَازَ عِتْقَهَا لِأُمِّهَا».

٣٥١٤ــ وَرَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَىٰ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ هِشَامٍ قَالَ: «قَدِمْتُ مِنْ مِصْرَ وَمَعِي رَقِيقٌ فَمَرَرْتُ بِالْعَاشِرِ فَسَأَلَنِي فَقُلْتُ: هُمْ أَحْرَارٌ

حکم او را معلوم نموده است و کتاب خداوند عزیز به عمل اولی و احقّ است، و هرگاه متوفّی از آن کنیز دارای فرزند شده و آن فرزند را با مالی بجای گذاشته است، آن کنیز پس از فوت مولا جزء سهم الارث فرزند صغیر خواهد بود پس اولیاء فرزند دست نگهدارند تا صغیر، کبیر شود و خود اختیاردار کنیز گردد و آن اولیاء همان کسانی هستند که اگر فرزند از دنیا رفت از او ارث می برند مادامیکه مادرش کنیز است، پس اگر متوفّیٰ قیمت کنیز را مدیون بود و پسر خواست مادرش را از قید بردگی آزاد سازد (و دین را از سهم الارث خود پرداخت کرد) که آن کنیز قهراً آزاد شده ولی اگر پسر (قبل از پرداخت دین) از دنیا برود کنیز به حال خود باقی است و اولیاء مختارند چنانچه بخواهند می توانند او را برده باقی گذارند یا دین را بپردازند) و او را آزاد کنند.

و نیز امیر مؤمنان علیه السّلام دربارهٔ مردی که جاریه‌ای به میراث گذارد و آن کنیز فرزندی صغیر از مولایش داشت که در سخن گفتن روان و بلیغ بود و گفت: مادرم را آزاد کردم، و خویشان پدرش بمنازعه و مخالفت پرداختند و نزد آن حضرت شکایت کردند، حکم به آزادی کنیز فرمود.

شرح: «ظاهراً امّ ولد جزء سهم الارث فرزند قرار می‌گیرد و چون فرزند مالک والدین خود نمی شود آزاد می‌گردد و این برای مردم آن زمان به‌خوبی روشن نبود بنابراین در حقیقت امیرالمؤمنین علیه السّلام آزادی امّ ولد را امضاء کرد، نه آزاد کردنِ فرزند، مادرش را».

٣٥١٤ــ ولید بن هشام که از اصحاب امام کاظم علیه السّلام است گوید:

كُلُّهُمْ فَقَدِمْتُ الْمَدينَةَ، فَدَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام فَأَخْبَرْتُهُ بِقَوْلِي لِلْعاشِرِ، فَقالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ، فَقُلْتُ: إنَّ فيهِمْ جارِيَةٌ قَدْ وَقَعْتُ عَلَيْها وَ بِها حَمْلٌ، قالَ: لا أَلَيْسَ وَلَدُها بِالَّذي يُعْتِقُها إذا هَلَكَ سَيِّدُها صارَتْ مِنْ نَصيبِ وَلَدِها».

(بابُ الْحُرِّيَّةِ)

۳۵۱۵ـ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنانٍ قالَ: سَمِعْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام يَقُولُ: «كانَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام يَقُولُ: إنَّ النّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرارٌ إلّا مَنْ أَقَرَّ عَلىٰ نَفْسِهِ بِالرِّقِّ وَ هُوَ مُدْرِكٌ، مِنْ عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ، وَمَنْ شَهِدَ عَلَيْهِ شاهِدانِ بِالرِّقِّ صَغيراً كانَ أَوْ كَبيراً».

۳۵۱۶ـ وَ رُوِيَ عَنِ الْعَبّاسِ بْنِ عامِرٍ، عَنْ أَبانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْهاشِمِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «رَجُلٌ أَقَرَّ أَنَّهُ عَبْدٌ، قالَ: يَأْخُذُهُ

از مصر بمدینه می آمدم و کنیزی چند بهمراه داشتم گمرکچی از من پرسید حال بردگان چطور است؟ گفتم: همه آزاداند، بمدینه که رسیدم نزد آن حضرت رفته و قصّهٔ خود را بازگفتم و پرسیدم آیا اینکه بگمرکچی گفتم اینان همه آزادند گناهی ندارد و یا آنان آزاد نشدند؟ فرمود: باکی بر تو نیست، عرض کردم در میان آنها کنیزی است که من با او همبستر شدم و اکنون حامله است، فرمود: آیا نه اینست که فرزندش موجب آزادیش خواهد شد؟ زیرا در صورتیکه مولایش پیش از آنها از دنیا برود، از سهم الارث نصیب فرزندش می شود و قهراً آزاد خواهد گشت.

(باب آزاد بودن)

۳۵۱۵ـ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام چنین فرمود: براستی که مردمان همگی آزاد هستند جز آنکه خود به بندگی خویش اقرار نماید درحالیکه بالغ و عاقل باشد چه غلام و چه کنیز، و یا آن کس که دو شاهد بر بردگی و رقیّتش شهادت دهند، چه کوچک باشد و چه بزرگ.

۳۵۱۶ـ محمّد بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض

بِما قالَ أَوْ يَرُدُّ الْمالَ».

٣٥١٧ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبائِهِ عَلَيهِم السَّلام قالَ: «قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: إِذا عَمِيَ الْعَبْدُ فَلا رِقَّ عَلَيْهِ، وَ الْعَبْدُ إِذا أَجْذَمَ فَلا رِقَّ عَلَيْهِ».

٣٥١٨ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «إِذا عَمِيَ الْعَبْدُ فَقَدْ عَتَقَ».

٣٥١٩ــ وَ رَوى هِشامُ بْنُ سالِمٍ، عَنْ أَبي بَصيرٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «قَضى أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام فيمَنْ نَكَّلَ بِمَمْلُوكِهِ أَنَّهُ حُرٌّ لا سَبيلَ لَهُ عَلَيْهِ سائِبَةٌ يَذْهَبُ فَيَتَوَلّى إِلى مَنْ أَحَبَّ فَإِذا ضَمِنَ جَدَثَهُ فَهُوَ يَرِثُهُ».

کردم: مردی (که در اختیار دیگری است) اقرار می‌کند که من برده‌ام، آیا می توان او را برده گرفت؟ فرمود: چنانچه به بندگی خود اقرار کرد و کسی او را خرید و بعد در یَدِ خریدار انکار کرد، یا او را بسبب اقرارش ببردگی گیرند، یا باید مبلغی را که به فروشنده‌اش پرداخت شده بپردازد. (زیرا به اقرار به بردگی موجب زیان و خسارت او شده است).

٣٥١٧ــ سکونی از امام صادق از پدرانش علیهم‌السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله نقل کرده که آن حضرت فرمود: اگر بنده‌ای کور شد یا مبتلا به جذام گشت آزاد می شود.

٣٥١٨ــ امام صادق علیه‌السّلام فرمود: هرگاه بنده‌ای بنیائی خود را از دست داد آزاد می شود.

شرح: «کلینی این خبر را از ابن أبی عمیر از حمّاد بن عثمان از آن حضرت علیه‌السّلام نقل کرده است».

٣٥١٩ــ ابوبصیر از امام باقر علیه‌السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: امیر مؤمنان علیه‌السّلام مردی را که غلام خود را داغ کرده یا صدمه‌ای زده بود که دیگران را متأثّر ساخته بود به آزادی آن غلام حکم داد و فرمود: هیچگونه حقّی بر وی نداری و او سائبه است یعنی ولاء او با تو نیست، خود برود و هر کس را که خواهد

۳۵۲۰ــ وَ رُوِيَ «فِي امْرَأَةٍ قَطَعَتْ ثَدْيَ وَلِيدَتِهَا أَنَّهَا حُرَّةٌ لَا سَبِيلَ لِمَوْلَاتِهَا عَلَيْهَا».

۳۵۲۱ــ وَ رَوَى طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَام «فِي رَجُلٍ أَعْتَقَ بَعْضَ مَمْلُوكِهِ، قَالَ: هُوَ حُرٌّ كُلُّهُ لَيْسَ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكٌ».

۳۵۲۲ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَام «فِي رَجُلٍ أَعْتَقَ أَمَةً وَ هِيَ حُبْلَى فَاسْتَثْنَى مَا فِي بَطْنِهَا، قَالَ: الْأَمَةُ حُرَّةٌ وَمَا فِي بَطْنِهَا حُرٌّ لِأَنَّ مَا فِي بَطْنِهَا مِنْهَا».

۳۵۲۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَام أَ يَجُوزُ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُعْتِقَ مَمْلُوكاً مُشْرِكاً؟ قَالَ: لَا».

بعنوان مولایِ خویش اختیار کند و چنانچه آنکس ضامن جریره او شد همانکس از او ارث خواهد برد.

۳۵۲۰ــ امیرالمؤمنین علیه السّلام دربارهٔ زنی که پستان کنیزِ خود را بریده بود حکم فرمود که او آزاد است و صاحبه اش اختیاری بر او ندارد.

۳۵۲۱ــ طلحة بن زید از امام صادق از پدرش علیهما السّلام دربارهٔ مردی که نیمی از مملوک خود را آزاد کرده بود فرمود: همهٔ آن بنده آزاد است و خداوند شریک ندارند (نمی توان با خدا شریک شد که نیمی از بنده از آن خداوند و نیمی متعلّق به شخص باشد).

۳۵۲۲ــ سکونی از جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام دربارهٔ مردی که کنیز حاملهٔ خود را آزاد ساخت و حمل را استثناء کرد فرمود: آن کنیز آزاد است و حمل نیز آزاد، زیرا آنچه در شکم دارد جزء اوست.

شرح: «جملهٔ «فاستثنی» را یکی از محقّقین احتمال داده است مصحّف «فما استثنی» باشد».

۳۵۲۳ــ سیف بن عمیره گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: آیا جایز است مسلمانی، مملوکِ مشرکی را آزاد سازد؟ فرمود: نه.

٣٥٢٤ــ وَ رَوَى أَبُو الْبُخْتُرِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِما السَّلام أَنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام قَالَ: «لَا يَجُوزُ فِي الْعِتَاقِ الْأَعْمىٰ وَ الْأَعْوَرُ وَ الْمُقْعَدُ، وَ يَجُوزُ الْأَشَلُّ وَ الْأَعْرَجُ».

٣٥٢٥ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ فَأَرَادَ أَنْ يُعْتِقَ نَسَمَةً أَيُّهُمَا أَفْضَلُ أَنْ يُعْتِقَ شَيْخاً كَبِيراً أَوْ شَابّاً أَجْرَدَ؟ قَالَ: أَعْتَقَ مَنْ أَغْنىٰ نَفْسَهُ، الشَّيْخُ الْكَبِيرُ أَفْضَلُ مِنَ الشَّابِّ الْأَجْرَدِ».

٣٥٢٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: «كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام كَانَ عَلَيَّ عِتْقُ رَقَبَةٍ فَهَرَبَ لِي مَمْلُوكٌ لَسْتُ أَعْلَمُ أَيْنَ هُوَ أَيُجْزِينِي عِتْقُهُ؟ فَكَتَبَ عَلَيه السَّلام نَعَمْ».

٣٥٢٧ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ لَهُ مَمْلُوكٌ قَدْ أَبِقَ مِنْهُ يَجُوزُ أَنْ يُعْتِقَهُ فِي كَفَّارَةِ الظِّهَارِ؟

٣٥٢٤ــ ابوالبختری وهب بن وهب از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که فرمودند امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: در کفّارات نمی توان بندهٔ نابینا و یک چشم و زمینگیر را آزاد ساخت، امّا بندهٔ شَل، چلاق و معلول را می توان آزاد نمود.

٣٥٢٥ــ علیّ بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت کرده گوید: از ایشان پرسیدم مردی که آزاد کردن بنده‌ای برعهده‌اش می باشد آیا اگر بخواهد بنده‌ای آزاد کند، پیر سالخورده‌ای اختیار نماید یا نوجوانی را؟ فرمود: آن را آزاد سازد که دل خویش را در آزادیش مطمئن می بیند، پیر سالخورده از جوان نورس شایسته‌تر است.

٣٥٢٦ــ از احمد بن هلال روایت شده که گفت: به امام هادی علیه السّلام نوشتم بر ذمّهٔ من عتق رقبه است و غلامی داشتم که فرار کرده و نمی دانم که اکنون کجاست، آیا می توانم او را آزاد سازم و ذمّه‌ام فارغ شود؟ فرمود: آری.

٣٥٢٧ــ و از ابوهاشم جعفری روایت شده که گفت: از حضرت رضا

قالَ: لٰا بَأْسَ بِهِ مٰالَمْ يَعْرِفْ مِنْهُ مَوْتاً».

(بابُ مٰا جٰاءَ فی وَلَدِ الزِّنٰا وَ اللَّقيطِ)

۳۵۲۸ـ رَوٰی سَعيدُ بْنُ يَسٰارٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لٰا بَأْسَ بِأَنْ يُعْتَقَ وَلَدُ الزِّنٰا».

۳۵۲۹ـ وَ رَوٰی عَنْبَسَةُ بْنُ مُصْعَب عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: جٰارِيَةٌ لي زَنَتْ أَبيعُ وَلَدَهٰا؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: أَحُجُّ بِثَمَنِهِ؟ قالَ: نَعَمْ».

۳۵۳۰ـ وَ رَوٰی حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ وَلَدِ الزِّنٰا أَيُشْتَرٰی أَوْ يُبٰاعُ أَوْ يُسْتَخْدَمُ؟ قالَ: نَعَمْ إِلّا جٰارِيَةً لَقيطَةً فَإِنَّهٰا لٰا تُشْتَرٰی».

۳۵۳۱ـ وَ رَوٰی حَمّادُ بْنُ عيسیٰ، عَنْ حَريزٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: الْمَمْبُودُ حُرٌّ إِنْ شٰاءَ جَعَلَ وِلٰاءَهُ لِلَّذينَ رَبَّوْهُ وَ إِنْ شٰاءَ لِغَيْرِهِمْ».

علیه السّلام پرسیدم مردی غلامی داشت که فرار کرده است آیا می تواند آن را به عنوانِ کفّارهٔ ظهار آزاد سازد؟ فرمود: باکی نیست درصورتیکه نداند مرده است و زنده بودن او برای وی مسلّم باشد.

(افراد بی پدر و ناپاک زاده و کودکان بی هویّت)

۳۵۲۸ـ سعید بن یسار از امام ششم علیه السّلام نقل کرده که فرمود: ولدالزّنا را می توان در کفّارات آزاد کرد.

۳۵۲۹ـ عنبسة بن مصعب گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم کنیزی داشتم که زنا داد آیا فرزند آن را می توانم بفروشم؟ فرمود: آری، عرض کردم با قیمت آن حجّ می توانم بروم؟ فرمود: آری.

۳۵۳۰ـ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردند بندهٔ ولدالزّنا را می توان خرید و فروش کرد یا به خدمتکاری گرفت؟ پاسخ داد: آری، مگر دختری باشد که هویّتش معلوم نیست، که دراینصورت نباید او را فروخت.

۳۵۳۱ـ حریز از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: کودک

۳۵۳۲ــ وَ فِي رِوٰايَةِ الْمُثَنّٰى عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قٰالَ: «إِنْ طَلَبَ الَّذي رَبّٰاهُ بِنَفَقَتِهِ وَ كٰانَ مُوسِراً رُدَّ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُوسِراً كٰانَ مٰا أَنْفَقَ صَدَقَةً».

۳۵۳۳ــ وَ رَوٰى زُرٰارَةُ عَنْ أَحَدِهِمٰا عَلَيهِمَاالسَّلام أَنَّهُ قٰالَ: «فِي لَقِيطَةٍ وُجِدَتْ، فَقٰالَ: حُرَّةٌ لٰا تُشْتَرىٰ وَلٰا تُبٰاعُ، وَإِنْ كٰانَ وَلَدُ مَمْلُوكٌ لَكَ مِنَ الزِّنٰا فَأَمْسِكْ أَوْبِعْ إِنْ أَحْبَبْتَ، هُوَ مَمْلُوكٌ لَكَ».

(بابُ الْإِبٰاقِ)

۳۵۳٤ــ قٰالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام: «اَلْعَبْدُ الْآبِقُ لٰا تُقْبَلُ لَهُ صَلٰاةٌ حَتّٰى يَرْجِعَ إِلىٰ مَوْلٰاهُ».

۳۵۳۵ــ وَ قٰالَ الصّٰادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «اَلْمَمْلُوكُ إِذٰا هَرَبَ وَلَمْ يَخْرُجْ

سرراهی آزاد است. و اختیار دارد که ولاء خویش را به کسانیکه او را پرورانده‌اند دهد و می‌تواند به غیر ایشان دهد.

۳۵۳۲ــ مثنّی از امام صادق علیه‌السّلام نقل کرده که فرمود: اگر کسی که کودک سرراهی را بزرگ کرده، مخارجی را که برایش کرده است مطالبه کند درصورتیکه وی مالدار شده باشد باید به ولی‌نعمت خود بپردازد و اگر مالی نداشته باشد آنچه را که او خرج کرده، صدقه است.

۳۵۳۳ــ زراره از یکی از دو امام صادقین علیهماالسّلام نقل کرده که: کودک پیدا شده حرّ و آزاد است و خرید و فروش نمی‌شود، و اگر مملوکی داشتی که فرزندی نامشروع داشت آن را نگهدار یا بفروش هرطور میل توست، زیرا که او بردهٔ توست.

(بندهٔ فراری)

۳۵۳٤ــ امام باقر علیه‌السّلام فرمود: بندهٔ فراری تا به نزد صاحبش بازنگردد نمازش به درگاه الهی پذیرفته نیست.

۳۵۳۵ــ امام صادق علیه‌السّلام فرمود: برده اگر فرار کند ولی از شهرش

مِنْ مِصْرِهِ لَمْ يَكُنْ آبِقاً».

۳۵۳۶- وَ رَوٰى زَيْدٌ الشَّحّامُ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ يَتَخَوَّفُ إِبٰاقَ مَمْلُوكِهِ أَوَ يَكُونُ الْمَمْلُوكُ قَدْ أَبِقَ أَيُقَيِّدُهُ أَوْ يَجْعَلُ في عُنُقِهِ رٰايَةً قالَ: إِنَّما هُوَ بِمَنْزِلَةِ بَعيرٍ يُخٰافُ شِرٰادُهُ، فَإِذٰا خِفْتَ ذٰلِكَ فَاسْتَوْثِقْ مِنْهُ وَ أَشْبِعْهُ وَاكْسُهُ، قُلْتُ: وَ كَمْ شَبَعُهُ؟ قالَ: أَمّٰا نَحْنُ نَرْزُقُ عِيٰالَنٰا مُدَّيْنِ تَمْراً».

۳۵۳۷- وَ رَوٰى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ جٰارِيَةٍ مُدَبَّرَةٍ أَبِقَتْ مِنْ سَيِّدِهٰا سِنينَ ثُمَّ إِنَّهٰا جٰاءَتْ بَعْدَ ما ماتَ سَيِّدُهٰا بِأَوْلادٍ وَ مَتٰاعٍ كَثيرٍ وَ شَهِدَ لَهٰا شٰاهِدٰانِ أَنَّ سَيِّدَهٰا كٰانَ قَدْ دَبَّرَهٰا في حَيٰاتِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْبَقَ، قالَ: أَرىٰ أَنَّ جَميعَ ما مَعَهٰا لِلْوَرَثَةِ، قُلْتُ: وَ لٰا تُعْتَقُ مِنْ ثُلُثِ سَيِّدِهٰا؟ قٰالَ: لٰا إِنَّهٰا أَبِقَتْ عٰاصِيَةً لله وَ لِسَيِّدِهٰا، فَأَبْطَلَ الْإِبٰاقُ التَّدْبيرَ».

خارج نشود (در خانهٔ یکی از بستگانش بسر برَد و خود را مخفی کند) مشمول حکم بندهٔ فراری نیست.

۳۵۳۶- زید بن شحّام از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که از آن حضرت پرسیدند مردی می ترسد برده اش فرار کند یا اینکه، یکبار گریخته و او را یافته است می تواند در بندش کند یا در گردنش بندی آویزد تا او را بشناسند و آزادش نیندیشند؟ فرمود: او همانند شتر سرکش و گریز پاست هرگاه از فرارش هراس یا ترس داشتی دست یا پایش را بزنجیر کن و او را از غذای سیر و لباس دریغ مدار، عرض کردم: چه مقدار خوراک به او بدهم؟ فرمود: ما نان خورانمان را دو مدّ (یک کیلو و نیم) خرما می دهیم.

۳۵۳۷- محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم که کنیزی مدبّره (معنی مدبّر و تدبیر گذشت) از مولایش چند سال گریخته و بعد از آنکه مولایش وفات کرده بازآمده و اولادی چند و مالی بسیار آورده است و دو تن شهادت داده اند که او را مولایش در زمان حیات قبل از آنکه بگریزد، تدبیر کرده بود، حکمش چیست؟ فرمود: او و هرچه با اوست از آن ورثه باشد، عرض کردم از ثلث صاحبش

۳۵۳۸ــ وَ رَوٰى إسماعيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَن أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام اخْتَصَمَ إلَيْهِ في رَجُلٍ أَخَذَ عَبْداً آبِقاً وَ كٰانَ مَعَهُ ثُمَّ هَرَبَ مِنْهُ، قالَ: يَحْلِفُ بِالله الَّذي لٰا إلٰهَ إلّا هُوَ مٰا سَلَبَهُ ثِيٰابَهُ وَ لٰا شَيئاً مِمّا كٰانَ عَلَيْهِ، وَ لٰا بٰاعَهُ، وَ لٰا دٰاهَنَ في إرْسٰالِهِ، فَإذٰا حَلَفَ بَرِءَ مِنَ الضِّمٰانِ».

۳۵۳۹ــ وَ رَوى غياثُ بْنُ إبْراهيمَ الدّارِميُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام قالَ في جُعْلِ الْآبِقِ: إنَّ الْمُسْلِمَ يُرَدُّ عَلَى الْمُسْلِمِ».

آزاد نمی شود؟ فرمود: نه، چه این شخص نسبت به خدا ومولایش نافرمان می باشد. بنابراین گریختن، قراردادِ تدبیر را باطل ساخته است.

۳۵۳۸ــ سکونی از امام ششم از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود: نزد امیرالمؤمنین شکایت آوردند که مردی بندهٔ گریخته‌ای را که متعلّق به دیگری است گرفته و آن بنده با او بوده سپس فرار کرده است، آیا ضامن بنده هست یا نه؟ فرمود: قسم به خداوند یکتا یاد کند که او را برهنه نکرده و چیزی از آنچه همراه او بوده نستانده و او را نفروخته است، همچنین در نگهداری‌اش کوتاهی و سستی نکرده است. چنانچه قسم خورد از ضمانش فارغ می شود و دیگر ضامن او نیست.

شرح: «مراد آنست که بنده و حیوان حکمش با سایر چیزهای گم شده فرق دارد چیزهائی که از دیگران گم شده و شخصی آن را می یابد چنانچه تصرّفی در آن کند حتّی اگر برداشتن و دست زدن به آن باشد ضامنش می شود، ولی بردهٔ فراری اینطور نیست».

۳۵۳۹ــ غیاث بن ابراهیم دارمی از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام دربارهٔ حقّی که برای یافتن بندهٔ فراری است فرمود: این حق مادامیکه بندهٔ مسلمان را بصاحب مسلمانش بازگردانند صحیح است نه بغیرمسلمان.

شرح: «منظور اینست که بنده نیز مانند سایر چیزها مال است و باید به

۳۵۴۰ــ وَ قال عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ أَخَذَ آبِقاً فَفَرَّ مِنْهُ قالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ».

۳۵۴۱ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صالِحٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَصابَ دابَّةً قَدْ سُرِقَتْ مِنْ جارٍ لَهُ فَأَخَذَها لِيَأْتيهِ بِها فَنَفَقَتْ؟ قالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ».

۳۵۴۲ــ وَ رَوَى عَلِيُّ بْنُ رِئابٍ، عَنْ أَبي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذا أَبِقَ مِنْ مَواليهِ ثُمَّ سُرِقَ لَمْ يُقْطَعْ وَ هُوَ آبِقٌ لِأَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الْمُرْتَدِّ عَنِ الْإِسْلامِ وَلٰكِنْ يُدْعىٰ إِلَى الرُّجُوعِ إِلىٰ مَواليهِ وَ الدُّخُولِ في الْإِسْلامِ فَإِنْ أَبىٰ أَنْ يَرْجِعَ إِلىٰ مَواليهِ قُطِعَتْ يَدُهُ بِالسَّرِقَةِ ثُمَّ قُتِلَ، وَ الْمُرْتَدُّ إِذا سَرِقَ بِمَنْزِلَتِهِ».

صاحب مسلمانش بازگردد، و اگر خود صاحب برده مبلغی را برای شخص یابنده مژدگانی تعیین کرد، گرفتن آن مانعی ندارد، البتّه درصورتی که صاحب بنده مسلمان باشد».

۳۵۴۰ــ و آن حضرت علیه السّلام دربارهٔ مردی که غلام فراری شخصی را دستگیر کرده که به صاحبش بازگرداند، و غلام دوباره در راه فرار کرده است فرمود: برعهدهٔ یابنده ضمانی نیست.

۳۵۴۱ــ حسن بن صالح گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم مردی حیوان سواری را که از همسایه اش بسرقت رفته بود بیافت، و هنگامیکه آن را برای صاحبش می برد حیوان تلف شد، آیا ضامن است؟ فرمود: نه، ضمان ندارد.

شرح: «در خبری که تحت رقم ۴۰۶۰ خواهد آمد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت شده که فرمود: درصورتیکه نظر یابندهٔ حیوان این باشد که برای اینکار از صاحب حیوان طلب اجرت کند ضامن خواهد بود».

۳۵۴۲ــ ابوعبید از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: اگر غلامی از مولای خود فرار کند و سپس دزدی کند دست او قطع نمی شود زیرا او درحالیکه هنوز به صاحبش بازنگشته بمنزلهٔ مرتدّ از اسلام است، ولکن او را به

۳۵٤۳ــ وَ رَوَى ابْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبي حَبيبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ مِنْ رَجُلٍ عَبْداً وَ كانَ عِنْدَهُ عَبْدانِ، فَقالَ لِلْمُشْتَري: إذْهَبْ بِهِما فَاخْتَرْ أَحَدَهُما وَرُدَّ الْآخَرَ، وَقَدْ قَبَضَ الْمالَ، فَذَهَبَ بِهِمَا الْمُشْتَري فَأَبَقَ أَحَدُهُما مِنْ عِنْدِهِ، قالَ: لِيَرُدَّ الَّذي عِنْدَهُ مِنْهُما وَ يَقْبِضَ نِصْفَ ثَمَنِ ما أَعْطىٰ مِنَ الْبائِعِ وَ يَذْهَبُ في طَلَبِ الْغُلامِ فَإِنْ وَجَدَهُ اخْتارَ أَيَّهُما شاءَ وَرَدَّ الْآخَرَ وَ إِنْ لَمْ يَجِدْهُ كانَ الْعَبْدُ بَيْنَهُما نِصْفُهُ لِلْبائِعِ وَ نِصْفُهُ لِلْمُبْتاعِ».

۳۵٤٤ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبي جَميلَةَ، عَنْ عَبْدِالله بْنِ أبي يَعْفُورٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: اكْتُبْ لِلآبِقِ في وَرَقَةٍ أَوْ في قِرْطاسٍ: «بِسْمِ الله الرَّحمنِ الرَّحيمِ يَدُ فُلانٍ مَغْلُولَةٌ إِلىٰ عُنُقِهِ إِذا أَخْرَجَها لَمْ يَكَدْ يَراها وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ الله لَهُ نُوراً فَما لَهُ

بازگشت به صاحبش و نیز قبول اسلام می خوانند، اگر نپذیرفت بمولایش بازگردد دست او را قطع می‌کنند و بعد او را می‌کشند، و همچنین است حکم مرتدّ اگر سرقت کند.

۳۵٤۳ــ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم شخصی از مردی که دارای دو بنده بود بنده‌ای خریداری کرد و فروشنده گفت: هر دو را ببَر و هر کدام را که خواستی اختیار کن ولی قیمت هر دو را بتمامی گرفت مشتری با هر دو غلام براه افتاد و یکی از آن دو گریخت، حکم چیست؟ فرمود: غلامی را که مانده است بفروشنده بازگرداند و نیم مال را باز پس گیرد و به طلب غلام فراری باشد پس اگر آن را یافت هر کدام را که خواست اختیار می‌کند و آن دیگر را باز پس می دهد و اگر نیافت در آن بنده که فرار نکرده با فروشنده شریک خواهد بود و نیمی از آن فروشنده و نیمی از آن او.

۳۵٤٤ــ عبدالله بن أبی یعفور گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای پیدا کردن و یا بازگشت بندهٔ فراری این دستور رابه کار بند: در ورقه ای بنویس: «بسم الله الرّحمٰن الرّحیم یَدُ فُلانٍ مَغْلُولَةٌ اِلیٰ عُنُقِهِ اِذا أَخْرَجَها لم یَکَدْیَراها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَل الله لَهُ نوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ» یعنی: فلانکس دستش به گردنش زنجیر باد، آنچنانکه اگر

مِنْ نُورٍ» ثُمَّ لُفَّهٰا ثُمَّ اجْعَلْهٰا بَيْنَ عُودَيْنِ ثُمَّ أَلْقِهٰا فِي كُوَّةِ بَيْتٍ مُظْلِمٍ فِي الْمَوْضِعِ الَّذي كانَ يَأْوي فيهِ».

۳۵۴۵ـ وَ رُوِيَ عَنْ مُعٰاوِيَةَ بْنِ عَمّٰارٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «ادْعُ بِهٰذَا الدُّعٰاءِ لِلآبِقِ وَ اكْتُبْهُ في وَرَقَةٍ «اللّٰهُمَّ السَّمٰاءُ لَكَ وَالْأَرْضُ لَكَ وَمٰا بَيْنَهُمٰا لَكَ، فَاجْعَلْ مٰا بَيْنَهُمٰا أَضْيَقَ عَلىٰ فُلٰانٍ مِنْ جِلْدِ جَمَلٍ حَتّىٰ تَرُدَّهُ عَلَيَّ وَ تَظْفَرَني بِهِ» وَ لْيَكُنْ حَوْلَ الْكِتٰابِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ مَكْتُوبَةٌ مُدَوَّرَةٌ ثُمَّ ادْفَنْهُ وَضَعْ فَوْقَهُ شَيْئاً ثَقيلاً في الْمَوْضِعِ الَّذي كٰانَ يَأْوي فيهِ بِاللَّيْلِ».

(بٰابُ الْإِرْتِدٰادِ)

۳۵۴۶ـ رَوىٰ هِشٰامُ بْنُ سٰالِمٍ، عَنْ عَمّٰارٍ السّٰابٰاطِيِّ قالَ: «سَمِعْتُ أَبٰا-

---

بیرون آورد نتواندش دید و آن کس که خداوند برای او روشنی قرار نداده روشنی نخواهد داشت. سپس آن را به دوشاخه بندد و از سوراخ سقف اطاق تاریکی بیاویزد در آن خانه‌ای که او زندگی می‌کرده است.

۳۵۴۵ـ معاویة بن عمّار گوید: امام ششم علیه‌السّلام بمن فرمود: این دعا را برای بندهٔ فراری بخوان و آن را در ورقه‌ای بنویس: «اللّٰهُمَّ السَّمٰاءُ لَكَ وَ الأَرضُ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا لَكَ فَاجْعَلْ مٰا بَيْنَهُمٰا أَضْيَقَ عَلىٰ فُلٰانٍ مِنْ جِلْدِ جَمَلٍ حَتّىٰ تَرُدَّهُ عَلَيَّ وَ تَظْفُرَنِي بِهِ» پروردگارا آسمان و زمین از آن توست و میان آن دو نیز متعلّق به توست آن را (میان زمین و آسمان را) براو تنگتر از پوست شتر بگردان تا او را بمن بازگردانی و مرا بر وی پیروز گردان.

و در حواشی و اطراف آن ورقه آیة‌الکرسی نوشته شده باشد مانند دایره‌ای و آن را در جائی که وی شب خوابیده زیر خاک دفن می‌کنی و برروی آن چیزی سنگین می نهی.

(باب ارتداد)

(ارتداد بمعنی خارج شدن از دین حقّ است چه به آئین و دین دیگری رفتن و چه به دین و آئین دیگری معتقد نبودن).

۳۵۴۶ـ عمّار ساباطی گوید: از امام صادق علیه‌السّلام چنین شنیدم: هر

عَبْدِالله عَلَيه السَّلام يَقُولُ: كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمَيْنِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلامِ وَ جَحَدَ مُحَمّداً صَلى الله عَليه وآله نُبُوَّتَهُ وَ كَذَّبَهُ فَإنَّ دَمَهُ مُباحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذٰلِكَ مِنْهُ، وَ امْرَأَتُهُ بائِنَةٌ مِنْهُ فَلا تَقْرَبْهُ، وَ يُقْسَمُ مالُهُ عَلىٰ وَرَثَتِهِ، وَ تَعْتَدُّ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفّىٰ عَنْها زَوْجُها، وَ عَلَى الْإمامِ أَنْ يَقْتُلَهُ إنْ أُتِيَ بِهِ وَ لا يَسْتَتيبَهُ».

٣٥٤٧ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ عَلَيهِم السَّلام «أنَّ الْمُرْتَدَّ عَنِ الْإسْلامِ تَعْزِلُ عَنْهُ امْرَأَتُهُ، وَلا تُؤْكَلُ ذَبيحَتُهُ، وَ يُسْتَتابُ ثَلاثاً فَإنْ رَجَعَ وَ إلّا قُتِلَ الرّابِعَ إذا كانَ صَحيحَ الْعَقْلِ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ الله ــ : يَعْني بِذلِكَ الْمُرْتَدَّ الَّذي لَيْسَ بِابْنِ مُسْلِمَيْنِ.

٣٥٤٨ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام في

مسلمانی که پدر و مادرش مسلمان باشند اگر از اسلام بیزاری جوید و انکار نبوّت محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه وآله را بنماید و او را تکذیب کند، براستی که خونش بر هر کس که این کلام را از وی بشنود مباح است و زوجه اش باید از او کناره گیرد و با او نزدیکی نکند و اموالش به ارث مابین ورثه اش تقسیم می شود و عیالش عدّهٔ وفات نگهداشته، بعد برای شوهر کردن آزاد می شود، و بر امام وقت است که او را به جرم ارتداد به قتل رساند و توبه اش ندهد.

٣٥٤٧ــ سکونی از جعفر بن محمّد از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که مرتّد از اسلام زوجه اش باید از او کناره گزیند و ذبیحه اش را نخورند، و سه بار توبه اش دهند و تا سه روز مهلت دارد که بازگردد، پس اگر نپذیرفت و توبه نکرد چنانچه عقلش پابرجاست و ناراحتی روانی ندارد روز چهارم او را می‌کشند.

مصنّف کتاب گوید: این حکم مرتّد ملّی است یعنی آنکه پدر و مادرش مسلمان نبوده اند.

و مترجم گوید: «خبر اطلاق دارد و مقیّد به ملّی و فطری نیست مگر آنکه به اخبار دیگر مقیّدش ساخت و درهرحال این حکم مرد است نه حکم زنِ مرتّد».

٣٥٤٨ــ حلبی دربارهٔ زنی که از اسلام خارج شده و مرتد گشته است از امام

الْمُرْتَدَّةِ عَنِ الْإِسْلٰامِ قالَ: لٰا تُقْتَلُ وَ تُسْتَخْدَمُ خِدْمَةً شَدِيدَةً وَ تُمْنَعُ عَنِ الطَّعٰامِ وَ الشَّرٰابِ إِلّٰا مٰا تُمْسِكُ بِهِ نَفْسَهٰا، وَ تُلْبَسُ أَخْشَنَ الثِّيٰابِ، وَ تُضْرَبُ عَلَى الصَّلَوٰاتِ».

۳۵۴۹ــ وَ فِي رِوٰايَةِ غِيٰاثِ بْنِ إِبْرٰاهِيمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِمَا السَّلام «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلام قالَ: إِذَا ارْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَنِ الْإِسْلٰامِ لَمْ تُقْتَلْ وَ لٰكِنْ تُحْبَسُ أَبَداً».

۳۵۵۰ــ وَ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام: «إِنَّ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلام لَمّٰا فَرَغَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ أَتٰاهُ سَبْعُونَ رَجُلاً مِنَ الزُّطِّ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ كَلَّمُوهُ بِلِسٰانِهِمْ، ثُمَّ قالَ لَهُمْ: إِنِّي لَسْتُ كَمٰا قُلْتُمْ أَنَا عَبْدُاللهِ مَخْلُوقٌ، قالَ: فَأَبَوْا عَلَيْهِ وَ قٰالُوا ــ لَعَنَهُمُ اللهُ ــ: لٰابَلْ أَنْتَ أَنْتَ هُوَ، فَقٰالَ لَهُمْ: لَئِنْ لَمْ تَرْجِعُوا عَمّٰا قُلْتُمْ وَ لَمْ تَتُوبُوا إِلَى اللهِ

صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: او را نمی‌کشند و بازداشت کرده، به کار سخت وامی دارند و به اندازه‌ای که نمیرد به او آب و غذا می دهند، لباس خشن بر او پوشانده و هنگام نماز او را تازیانه می زنند (و این همه در صورتیست که از قبول توبه سر باز زند و اظهار ندامت نکند و در وقت نماز او را تازیانه زنند شاید توبه کرده به نماز ایستد).

۳۵۴۹ــ و در روایت غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش علیهما السّلام چنین آمده که: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود هرگاه زنی مرتّد گشت او را نباید کشت بلکه حکمش زندان ابد است.

۳۵۵۰ــ امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السّلام از مبارزهٔ اهل بصره (جمل) فارغ گشت هفتاد تن از زُطّی ها (یعنی سودانی و یا هندی ها) نزد او آمده و سلام کردند و به زبان خود با او سخن گفتند تا اینکه آن حضرت فرمود: من آنچنان که شما پنداشته اید نیستم من بندهٔ خدا و مخلوق او هستم، فرمود: آنها ابا کردند، ــ و خدا لعنتشان کند ــ گفتند: نه تو خودت او (یعنی خدا) هستی، آن حضرت فرمود: اگر از این عقیده و گفتارتان دست برندارید و توبه نکنید و

عَزَّوَجَلَّ لَأُقْتُلَنَّكُمْ، قالَ: فَأَبَوْا عَلَيْهِ أَنْ يَتُوبُوا وَ يَرْجِعُوا قالَ: فَأَمَرَ عَلَيه السَّلام أَنْ تُحْفَرَ لَهُمْ آبارٌ فَحُفِرَتْ، ثُمَّ خَرَقَ بَعْضَها إِلىٰ بَعْضٍ، ثُمَّ قَذَفَ بِهِمْ فيها، ثُمَّ جَنَّ رُؤُوسَها، ثُمَّ أَلْهَبَ في بِئْرٍ مِنْها ناراً وَ لَيْسَ فيها أَحَدٌ مِنْهُمْ فَدَخَلَ فيهَا الدُّخانُ عَلَيْهِمْ فَماتُوا».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ‌الله ــ: إِنَّ الْغُلاٰةَ ــ لَعَنَهُمُ الله ــ يَقُولُونَ: لَوْلَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ رَبّاً لَمٰا عَذَّبَهُمْ بِالنّارِ، فَيُقالُ لَهُمْ: لَوْ كانَ رَبّاً لَمَا احْتاجَ إِلىٰ حَفْرِ الْآبارِ وَ خَرْقِ بَعْضِها إِلىٰ بَعْضٍ وَ تَغْطِيَةِ رُؤُوسِها وَ لَكانَ يُحْدِثُ ناراً في أَجْسادِهِمْ فَتَلْهَبُ بِهِمْ فَتَحْرِقُهُمْ، وَ لٰكِنَّهُ لَمّا كانَ عَبْداً مَخْلُوقاً حَفَرَ الْآبارَ وَ فَعَلَ ما فَعَلَ حَتّىٰ أَقامَ حُكْمَ الله فيهِمْ وَ قَتَلَهُمْ وَ لَوْكانَ مَنْ يُعَذِّبُ بِالنّارِ وَ يُقيمُ الْحَدَّ بِها رَبّاً لَكانَ مَنْ عَذَّبَ بِغَيْرِ النّارِ لَيْسَ بِرَبٍّ، وَ قَدْ وَجَدْنا الله تَعالىٰ عَذَّبَ قَوْماً

بسوی خدا بازنگردید شما را خواهم کشت، فرمود: باز هم إبا کرده و نپذیرفتند که توبه کنند و به توحید بازگردند. پس امام علیه السّلام دستور فرمود که چاههایی برای آنان حفر کنند و پاره‌ای را به پارهٔ دیگر اتّصال دادند (نقب زدند) سپس آنها را در آن حفره‌ها ریختند و در حفره‌ای که کسی نبود آتش افروختند و سر آن چاههارا پوشانیدند تا دود از آن نقبها عبور و همه را خفه کرد و بقتل رسانید و هلاک گشتند.

نویسندهٔ این کتاب ــ رحمه‌الله علیه ــ گوید: غُلات ــ که لعنت خدا بر آنها باد ــ می‌گویند: اگر علی پروردگار نبود پس با آتش آنها را عذاب نمی‌کرد، از اینرو پیداست که او خود ربّ و پروردگار آنها بوده است. در جواب چنین گوئیم: اگر پروردگار آنها بود دیگر چه احتیاج داشت به حفر چاه و به آن طریق مجازات کردن؟ خود آتشی در جان و پیکر آنها می افروخت و همه را می سوخت، امّا چون بنده بود و مخلوق ناگزیر از حفر چاه و انجام آن کارها بود تا آنکه حکم خدای خود را در آنها جاری سازد و ایشان را به سزای کفرشان هلاک سازد، و اگر بنا باشد که هر کس با آتش مجرم را عذاب کند و حدّ را با آن جاری سازد خدا باشد، پس باید هر کس هم که به غیر آتش عذاب کند پروردگار نباشد ولی می بینیم که خداوند جماعتی را به غرق

بِالْغَرْقِ، وَ آخَرينَ بِالرِّيحِ وَ آخَرينَ بِالطُّوفانِ، وَ آخَرينَ بِالْجَرادِ وَ الْقُمَّلِ وَ الضفادِعِ وَ الدَّمِ، وَ آخَرينَ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجّيلٍ، وَ إِنَّما عَذَّبَهُمْ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلىٰ قَوْلِهِمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ بِالنّارِ دُونَ غَيْرِها لِعِلَّةٍ فيها حِكْمَةٌ بالِغَةٌ وَ هِيَ أَنَّ اللهَ تَعالىٰ ذِكْرُهُ حَرَّمَ النّارَ عَلىٰ أَهْلِ تَوْحيدِهِ، فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: لَوْ كُنْتُ رَبَّكُمْ ما أَحْرَقْتُكُمْ وَ قَدْ قُلْتُمْ بِرُبُوبِيَّتي، وَلٰكِنَّكُمُ اسْتَوْجَبْتُمْ مِنّي بِظُلْمِكُمْ ضِدَّ ما اسْتَوْجَبَهُ الْمُوَحِّدُونَ مِنْ رَبِّهِمْ عَزَّوَجَلَّ، وَ أَنَا قَسيمُ نارِهِ بِإِذْنِهِ، فَإِنْ شِئْتُ عَجَّلْتُها لَكُمْ، وَ إِنْ شِئْتُ أَخَّرْتُها فَمَأْواكُمُ النّارُ هِيَ مَوْلاكُمْ ــ أَيْ هِيَ أَوْلىٰ بِكُمْ ــ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ، وَلَسْتُ لَكُمْ بِمَوْلًى، وَ إِنَّما أَقامَهُمْ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام في قَوْلِهِمْ بِرُبُوبِيَّتِهِ مَقامَ مَنْ عَبَدَ مِنْ دُونِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ صَنَماً.

۳۵۵۱ــ وَ ذلِكَ أَنَّ رَجُلَيْنِ بِالْكُوفَةِ مِنَ الْمُسْلِمينَ، «أَتىٰ رَجُلٌ

کردن عذاب کرده است و جماعتی را با باد و عدّه‌ای را با طوفان و سیل و قومی را با ملخ و یا پشّه وکَنِه و قورباغه و خون و طایفه‌ای را با سنگِ گِلین. و جز این نیست که امیرالمؤمنین علیه السّلام آنان را برای اینکه او را به پروردگاری معرّفی کردند به آتش اینچنین عذاب فرمود نه برای غیر آن و شاید در این حکمتی بلیغ باشد و آن این باشد که خداوند متعال آتش را بر اهل توحید حرام ساخته، و امیرالمؤمنین علیه السّلام نظرش این بوده که اگر من پروردگار شما بودم شما را به آتش عذاب نمی‌کردم با اینکه شما به پروردگاری من إذعان می نمائید لکن از جانب من مستوجب این عذاب گشتید برای ستمی که نمودید و ناروائی که گفتید برخلاف آنچه را که موّحدین و اهل توحید مستوجب آن از خداوند خویشتند امّا من به إذن او اختیاردار دوزخ اویم و چنانچه بخواهم در آن شتاب می‌کنم همچنانکه دربارهٔ شما کردم و اگر بخواهم تأخیر می‌کنم و جایگاه شما آتش است و مولای شما آتش خواهد بود ــ یعنی آن به شما سزاوارتر است و بسیار بدسرانجامی خواهید داشت و من مولای شما نیستم و البتّه مطلب این چنین بود که امیرالمؤمنین علیه السّلام آنان را در این گفتار که او را ربّ دانستند مانند آن کس قرار داد که خدا را رها کرده بتی را بپرستد و آن بدین صورت است که:

۳۵۵۱ــ مردی نزد امیرالمؤمنین آمده شهادت داد که دو تن از مردمان مسلمان

أَميرالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام فَشَهِدَ أَنَّهُ رَآهُما يُصَلِّيانِ لِصَنَمٍ فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: وَيْحَكَ لَعَلَّهُ بَعْضُ مَنْ يَشْتَبِهُ عَلَيْكَ أَمْرُهُ، فَأَرْسَلَ رَجُلاً فَنَظَرَ إِلَيْهِما وَهُما يُصَلِّيانِ لِصَنَمٍ فَأُتِيَ بِهِما، قالَ فَقالَ لَهُما: ارْجِعا فَأَبَيا، فَخَدَّ لَهُما فِي الْأَرْضِ أُخْدُوداً وَأَجَّجَ فيهِ ناراً فَطَرَحَهُما فيهِ» رَوى ذلِكَ مُوسَى بْنُ بَكْرٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبي- عَبْدِالله عَلَيه السَّلام.

۳۵۵۲— وَ كَتَبَ غُلامٌ لِأَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام إِلَيْهِ «أَنّي قَدْ أَصَبْتُ قَوْماً مِنَ الْمُسْلِمينَ زَنادِقَةً [وَقَوْماً مِنَ النَّصارَى زَنادِقَةً] فَقالَ: أَمّا مَنْ كانَ مِنَ الْمُسْلِمينَ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ ارْتَدَّ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَلا تَسْتَتِبْهُ، وَمَنْ لَمْ يُولَدْ مِنْهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ فَاسْتَتِبْهُ فَإِنْ تابَ وَإِلّا فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَ أَمَّا النَّصارَى فَما هُمْ عَلَيْهِ أَعْظَمُ مِنَ الزَّنْدَقَةِ».

اهل کوفه را دیده که در مقابل بتی عبادت می‌کردند، امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: ای وای نکند کار بر تو مشتبه شده باشد و کسی را فرستاد و آن شخص دید که آن دو بر بتی سجده می‌کنند و آنها را نزد آن حضرت آوردند؛ امام دستور داد از عبادت بت برگردند امّا آنها انکار کردند لذا خندقهائی در زمین پرداختند و در آن آتش افروختند و آن دو را در آتش بسوختند، و این خبر را موسیٰ بن بکر از فضیل از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است.

۳۵۵۲— یکی از گماشتگان امیرالمؤمنین علیه السّلام به آن حضرت نوشت: من به جماعتی از مسلمین در اینجا برخورده‌ام که زندیق هستند (و نیز قومی از ترسایان) حضرت فرمود هر کس از مسلمانان که در خانوادهٔ مسلمانی بدنیا آمده و مرتّد شده است گردن او را بزن و لازم نیست او را توبه دهی، و هر کس در خانوادهٔ مسلمان بدنیا نیامده و مرتد شده بود او را توبه ده و اگر توبه نکرد گردنش را بزن امّا ترسایان در آن عقیده باطلی که هستند خود بمراتب سخت‌تر و ناروا‌تر است از زندقه.

شرح: «زندقه کفر گفتن است و زندیق کسی است که به ظاهر مدّعی اسلام است و در باطن منکر آن، و ممکن است مراد اعتقاد به ثنویّت و دوخدائی یعنی خدای

۳۵۵۳ــ وَ فِي رِوٰايَةِ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْمُسْلِمينَ تَنَصَّرَ فَأُتِيَ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام فَاسْتَتٰابَهُ فَأَبىٰ عَلَيْهِ، فَقَبَضَ عَلىٰ شَعْرِهِ وَ قٰالَ: طَئُوا عِبٰادَ اللهِ [عَلَيْهِ]، فَوُطِئَ حَتّىٰ مٰاتَ».

۳۵۵۴ــ وَ رَوىٰ فَضٰالَةُ، عَنْ أَبٰانٍ أَنَّ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «فِي الصَّبِيِّ إِذٰا شَبَّ فَاخْتٰارَ النَّصْرٰانِيَّةَ وَ أَحَدُ أَبَوَيْهِ نَصْرٰانِيٌّ أَوْ جَمِيعاً مُسْلِمينَ، قالَ: لٰا يُتْرَكُ وَ لٰكِنْ يُضْرَبُ عَلَى الْإِسْلٰامِ».

۳۵۵۵ــ وَ رَوَى ابْنُ فَضّٰالٍ، عَنْ أَبٰانٍ أَنَّ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ «فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ مُرْتَدّاً عَنِ الْإِسْلٰامِ وَ لَهُ أَوْلٰادٌ وَ مٰالٌ، قٰالَ: مٰالُهُ لِوَلَدِهِ الْمُسْلِمينَ».

۳۵۵۶ــ وَ قٰالَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام: «إِذٰا أَسْلَمَ الْأَبُ جَرَّ الْوَلَدَ إِلَى الْإِسْلٰامِ، فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْ وَلَدِهِ دُعِيَ إِلَى الْإِسْلٰامِ فَإِنْ أَبىٰ قُتِلَ، وَ إِنْ أَسْلَمَ الْوَلَدُ لَمْ

نور و ظلمت باشد یا اعتقاد نداشتن به آخرت و حساب و کتاب و روز رستاخیز».

۳۵۵۳ــ و در روایت موسی بن بکر از فضیل از امام صادق علیه السّلام آمده که مردی از مسلمانان نصرانی شد او را نزد علی علیه السّلام آوردند وی را توبه داد و او نپذیرفت پس امام موی پیشانی او را گرفته، بزمین زد و فرمود او را زیر پا گیرید و گرفتند و هلاک شد.

۳۵۵۴ــ أبان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: کودکی که یکی از والدینش مسلمان و یکی نصرانی یا هر دو مسلمان بودند وچون به سنّ شباب رسید نصرانیّت اختیار کرد او را رها نکنید و بحکم اسلام در جنایاتش با او رفتار کنید.

۳۵۵۵ــ أبان نیز گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی که از دنیا در حال ارتداد رفته اموالش از آنِ ورثه مسلمانش می باشد.

۳۵۵۶ــ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هرگاه پدر اسلام آورد فرزند خویش را به اسلام کشیده است و او نیز مسلمان محسوب می شود و هر کدام از اولاد او که به حدّ بلوغ رسیدند به اسلام دعوت شود اگر نپذیرفت کشته خواهد شد ولی اگر پسر اسلام

يَجُرَّ أَبَوَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا مِيرَاثٌ».

(بابُ نَوادِرِ الْعِتْقِ)

۳۵۵۷— رَوَى سَعْدُبْنُ سَعْدٍ عَنْ حَرِيزٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ قالَ لِمَمْلُوكِهِ: أَنْتَ حُرٌّ وَلِي مالُكَ، قالَ: يَبْدَءُ بِالْمالِ قَبْلَ الْعِتْقِ يَقُولُ: لِي مالُكَ وَ أَنْتَ حُرٌّ بِرِضَى مِن الْمَمْلُوكِ».

۳۵۵۸— وَ «سَأَلَهُ الْحَسَنُ الصَّيْقَلُ عَنْ رَجُلٍ قالَ: أَوَّلُ مَمْلُوكٍ أَمْلِكُهُ فَهُوَ حُرٌّ فَأَصابَ سِتَّةً، فَقالَ: إِنَّما كانَتْ نِيَّتُهُ عَلىٰ واحِدٍ فَلْيَخْتَرْ أَيَّهُمْ شاءَ فَلْيُعْتِقْهُ».

۳۵۵۹— وَ رَوَى إِبْراهِيمُ بْنُ مَهْزِيارَ، عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيارَ قالَ: «كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنِ الْمَمْلُوكِ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ فَيُعْتِقُهُ مَوْلاهُ في تِلْكَ السّاعَةِ فَيَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيا حُرّاً هَلْ لِلْمَوْلىٰ في عِتْقِهِ ذلِكَ أَجْرٌ؟ أَوْ يَتْرُكُهُ مَمْلُوكاً فَيَكُونُ لَهُ أَجْرٌ إِذا

آورد پدر و مادر را به سوی اسلام نکشیده و میان آن پسر و پدر و مادر توارث نیست یعنی کافر از مسلمان ارث نمی برد.

(نوادر عتق)

۳۵۵۷— سعد بن سعد بواسطهٔ حریز یا أبی جریر روایت کرده که گفت: از امام کاظم علیه السّلام پرسیدم، مردی به غلام خود گفت: تو آزادی و اموالت متعلق بمن، فرمود: ابتدا به مال کند بعد به عتق و اینطور بگوید: مالت از آن من و تو آزادی، البتّه با رضایت آن مملوک.

۳۵۵۸— و حسن صیقل از آن حضرت علیه السّلام دربارهٔ مردی که گوید: اوّلین برده‌ای را که مالک شوم، آزاد است سپس در زمانی مالک شش برده گشت پرسید، حضرت فرمود: نیّت این مرد بر یکی از اینها بوده هرکدام را که می خواهد آزاد کند.

۳۵۵۹— علی بن مهزیار گوید: به امام هادی علیه السّلام نامه‌ای نوشتم و سؤال کردم: مملوکی مرگش فرارسید و مولایش او را آزاد ساخت و او از دنیا رفت

مٰاتَ وَ هُوَ مَمْلُوكٌ لَهُ أَفْضَلُ؟ فَكَتَبَ عَلَيهِ السَّلام: يَتْرُكُ الْعَبْدَ مَمْلُوكاً فِي حٰالِ مَوْتِهِ فَهُوَ آجَرُ لِمَوْلاٰهُ وَ هٰذَا الْعِتْقُ فِي تِلْكَ السّاعَةِ لَمْ يَكُنْ نٰافِعاً لَهُ».

۳۵۶۰ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُبْنُ عيسيَ الْعُبَيْدِيُّ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الْمُبٰارَكِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِمَا السَّلام «فِي رَجُلٍ لَهُ مَمْلُوكٌ فَمَرِضَ أَيُعْتِقُهُ فِي مَرَضِهِ أَعْظَمُ لِأَجْرِهِ أَوْ يَتْرُكُهُ مَمْلُوكاً؟ فَقٰالَ: إِنْ كٰانَ فِي مَرَضٍ فَالْعِتْقُ أَفْضَلُ لَهُ لِأَنَّهُ يُعْتِقُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْواً مِنَ النّارِ، وَ إِنْ كٰانَ فِي حٰالِ حُضُورِ الْمَوْتِ فَيَتْرُكُهُ مَمْلُوكاً أَفْضَلُ لَهُ مِنْ عِتْقِهِ».

۳۵۶۱ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُبْنُ عيسَى الْعُبَيْدِيُّ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الْمُبٰارَكِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ الرَّجُلُ يَجِبُ عَلَيْهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَلا يَجِدُها كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقٰالَ: عَلَيْكُمْ بِالْأَطْفٰالِ فَأَعْتِقُوهُمْ فَإِنْ خَرَجَتْ مُؤْمِنَةً فَذٰاكَ، وَ إِنْ لَمْ تَخْرُجْ مُؤْمِنَةً فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ شَيْءٌ».

درحالیکه آزاد بود آیا مولایش أجری در آزاد کردن او بُرده یا اینکه او را به مملوکی رها کند و اجر از دست دادن او را بِبَرَد بهتر است؟ در پاسخ فرمود: عبد را در حال بردگی رها کند و مرگش اجری برایش (برای مولایش) خواهد داشت و این آزادی در چنین وقتی سودی برای او نخواهد داشت.

۳۵۶۰ــ فضل بن مبارک گوید: از امام هادی علیه السّلام با نامه‌ای سؤال کردم: مردی بنده‌ای داشت و او مریض شد آیا بحالت بیماری او را آزاد سازد اجرش بیشتر است یا همانطوری به حال بردگیش باقی گذارد؟ در جواب فرمود: اگر در مرض آزادش سازد برای او بهتر است، زیرا به هر عضوی از وی خداوند عزیز عضوی از او را از آتش دوزخ آزاد سازد، و اگر در حال مرض موت باشد به حال بردگیش باقی گذارد بهتر است تا اینکه آزادش نماید.

۳۵۶۱ــ مبارک بصری از پدرش از امام صادق علیه السّلام پرسید فدایت شوم برعهدهٔ مردی عتق رقبهٔ مؤمن است و او را نمی‌یابد چه کند؟ فرمود: بر شما باد به کودکان مملوک از آنها آزاد سازید، اگر رقبهٔ مؤمنه شد که بسیار خوب و اگر غیرمؤمنه

۳۵٦۲— وَ رَوَى مُعاوِيَةُ بْنُ مَيْسَرَةَ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَبيعُ عَبْدَهُ بِنُقْصانٍ مِنْ ثَمَنِهِ لِيُعْتِقَ، فَقالَ لَهُ الْعَبْدُ فيما بَيْنَهُما: لَكَ عَلَيَّ كَذا وَ كَذا، أَلَهُ أَنْ يَأْخُذَهُ مِنْهُ؟ قالَ: يَأْخُذُهُ مِنْهُ عَفْواً وَ يَسْأَلُهُ إيّاهُ في عَفْوٍ فَإِنْ أَبىٰ فَلْيَدَعْهُ».

۳۵٦۳— وَ رَوَى السَّكُونيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَليهما السَّلام قالَ: قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلام «في مُكاتَبَةٍ يَطَأُها مَوْلاها فَتَحْبَلُ، قالَ: يَرُدُّ عَلَيْها مِهْرَ مِثْلِها وَ تَسْعىٰ في قيمَتِها، فَإِنْ عَجَزَتْ فَهِيَ مِنْ أُمَّهاتِ الْأَوْلادِ».

۳۵٦٤— وَ دَخَلَ ابْنُ أَبي سَعيدٍ الْمُكارِيُّ عَلَى الرِّضا عَلَيه السَّلام فَقالَ لَهُ: «أَبَلَغَ الله مِنْ قَدْرِكَ أَنْ تَدَّعي ما يَدَّعي أَبُوكَ ؟! فَقالَ لَهُ: ما لَكَ أَطْفَأَ الله نُورَكَ وَ أَدْخَلَ الْفَقْرَ بَيْتَكَ، أَما عَلِمْتَ أَنَّ الله تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَوْحىٰ إِلىٰ عِمْرانَ أَنّي

شد بر شما تکلیفی نخواهد بود.

۳۵٦۲— معاویة بن میسره گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم، مردی به کمتر از قیمت، غلامش را می فروشد که خریدار وی را آزاد کند و غلام به او گفته است که اگر چنین کنی من فلان مقدار بر ذمّه می‌گیرم تا بتو بدهم آیا می تواند از وی بستاند؟ فرمود می تواند درصورتیکه غلام راضی باشد و به او ببخشد و نیز او غلام را بری ءُالذمّه گرداند و اگر غلام نپرداخت مدیونش نداند و او را رها کند.

۳۵٦۳— سکونی از امام ششم از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که علیّ ابن الحسین علیهما السّلام در مورد مُکاتَبه این که مولایش او را بعد از مُکاتَبَه حامله کرده بود فرمود: باید مهرالمثل او را به او بازدهد و مُکاتِبَه در پرداخت بقیهٔ مبلغ اقدام نماید، پس چنانچه عاجز ماند خود امّ ولد باشد و پس از موت مولیٰ آزاد خواهد شد.

شرح: «حکم مکاتبه آنست که مولایش نمی تواند با او نزدیکی کند چون ه. کنیز اوست و نه آزاد است که بتواند با او کابین بندد از این رو اگر با اکراه با او همبستر شد و فرزندی آورد مهرالمثل را مدیون است و حدّ زانی را باید بخورد و اگر بطوع و رغبتِ مکاتبه بود حقّ مهر ندارد و بر هر دو باید حدّ جاری شود».

۳۵٦٤— حسین بن هاشم مکاری که از فرقه واقفی مذهبان است بر امام هشتم

وٰاهِبٌ لَكَ ذَكَراً فَوَهَبَ لَهُ مَرْيَمَ وَ وَهَبَ لِمَرْيَمَ عيسىٰ، فَعيسىٰ مِنْ مَرْيَمَ وَ مَرْيَمُ مِنْ عيسىٰ، وَعيسىٰ وَمَرْيَمُ شَيْءٌ وٰاحِدٌ، وَ أَنَا مِنْ أَبي وَ أَبي مِنّي وَ أَنَا وَأَبي شَيْءٌ وٰاحِدٌ، فَقٰالَ لَهُ ابْنُ أَبي سَعيدٍ: فَأَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ؟ فَقٰالَ: لٰا أَخٰالُكَ تَقْبَلُ مِنّي، وَلَسْتَ مِنْ غَنَمي وَ لٰكِنْ هَلُمَّهٰا، فَقٰالَ: رَجُلٌ قالَ عِنْدَ مَوْتِهِ كُلُّ مَمْلُوكٍ لي قَديمٌ فَهُوَ حرٌّ لِوَجْهِ اللّٰهِ تَعٰالىٰ، فَقٰالَ: نَعَمْ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «حَتّىٰ عٰادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَديمِ» فَمٰا كٰانَ مِنْ مَمٰاليكِهِ أَتىٰ لَهُ سِتَّةُ أَشْهُرٍ فَهُوَ قَديمٌ حُرٌّ، قٰالَ: فَخَرَجَ وَافْتَقَرَ حَتّىٰ مٰاتَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَبيتُ لَيْلَةٍ ــ لَعَنَهُ اللّٰهُ ــ».

۳۵۶۵ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشٰامِ بْنِ سٰالِمٍ، عَنْ أَبي الْوَرْدِ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ مَمْلُوكٍ نَصْرٰانِيٍّ لِرَجُلٍ مُسْلِمٍ عَلَيْهِ جِزْيَةٌ؟

علیه السّلام وارد شد و گفت: آیا خداوند ترا به آنجا رسانیده که آنچه پدرت ادّعا می‌کرد تو نیز بکنی، حضرت فرمود: ترا چه شده است! خداوند نورت را خاموش و فقر و تنگدستی را گریبانگیرت نماید، آخر نمی دانی که خداوند تبارک وتعالی به عمران وحی کرد که من پسری بتو عطا خواهم کرد و به او مریم را اعطا فرمود و از مریم عیسی را به او بخشید، پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و عیسی و مریم یکی باشند و من از پدرم و پدرم از من است و من و پدرم یکی محسوب می شویم، حسین بن هاشم گفت: من از شما سؤالی می‌کنم، حضرت فرمود: گمان ندارم جوابش را از من بپذیری زیرا از طرفداران من نیستی با این وصف بپرس، گفت: مردی هنگام مرگ گفت: همهٔ بندگان قدیمی من در راه خدا آزادند (کدامشان آزادند؟) حضرت فرمود: خداوند عزّوجلّ می فرماید «حَتّىٰ عادَ كَالعُرجُونِ ــ یس ــ ۳۹» تا بازگردد همانند شاخهٔ خرما بصورت لاغری و زردی پیشین، پس هر کدام از بندگانش که شش ماه در بندگی او بوده آزاد است، آن مرد خارج شد، امّا بفقر و تنگدستی مبتلا شد چندانکه شام شب نداشت تا مرگش فرارسید خداوند او را از رحمتش دور دارد.

۳۵۶۵ــ ابوالورد گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم غلامی نصرانی از آن مرد مسلمان است آیا جزیهٔ آن را باید بدهد؟ فرمود: آری زیرا وی مالک اوست و باید

قالَ: نَعَمْ إنَّما هُوَ مالِكُهُ يَفْتَديهِ إذا أُخِذَ يُؤَدّي عَنْهُ».

(كِتابُ الْمَعيشَةِ)

(بابُ الْمَعايِشِ وَالْمَكاسِبِ وَالْفَوائِدِ وَالصِّناعاتِ)

٣٥٦٦ــ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَميلِ بْنِ صالِحٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «رَبَّنا آتِنا في الدُّنْيا حَسَنَةً وَفي الآخِرَةِ حَسَنَةً» قالَ: رِضْوانُ اللهِ وَالْجَنَّةُ في الآخِرَةِ، وَالسَّعَةُ في الرِّزْقِ وَالْمَعايِشِ وَحُسْنُ الْخُلْقِ في الدُّنْيا»

٣٥٦٧ــ وَرَوى ذَريحُ بْنُ يَزيدَ الْمُحارِبِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْيا عَلَى الآخِرَةِ».

٣٥٦٨ــ وَقالَ عَلَيهِ السَّلام: «لَيْسَ مِنّا مَنْ تَرَكَ دُنياهُ لِآخِرَتِهِ وَلا آخِرَتَهُ لِدُنْياهُ».

فدای او را بدهد، و از بابت او باید بدهیش را بپردازد.

شرح: «مشهور میان فقهای امامیّه آنست که مملوک کتابی، جزیه ندارد و خبر را حمل بر تقیّه می‌کنند».

(کتاب المعیشة)

(مراد از معیشت در اینجا کسب و کار است أعمّ از تجارت و حرفه و صنعت و غیره از هر چه که انسان مالی بدست می آورد و امور معیشت خود را با آن می‌گذراند).

(باب شغلها، کسب ها، درآمدها و صنعتها)

٣٥٦٦ــ جمیل بن صالح گوید: در مورد این آیهٔ شریفه: «رَبَّنا آتِنَا فِی الدُّنیَا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً ــ بقره ــ ٢٠٢» یعنی: پروردگارا ما را از نعمتهای دنیا و آخرت (هر دو) بهره‌مند گردان. امام صادق علیه السّلام فرمودند: رضا و خشنودی خداوند در آخرت، و وسعتِ رزق و کسب و درآمد فراوان و نیک خلقی در دنیاست.

٣٥٦٧ــ ذریح محاربی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: دنیا برای تحصیل آخرت نیکو یاوری است.

٣٥٦٨ــ و نیز فرمود: کسی که دنیای خویش را بکلّی برای آخرت ترک

۳۵۶۹ـ وَرُوِي عَنِ الْعالِمِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «اعْمَلْ لِدُنْياكَ كَأَنَّكَ تَعيشُ أَبَداً وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَداً».

کند از ما نیست و همچنین کسی که آخرت خود را برای دنیایش.

۳۵۶۹ـ از عالم علیه السّلام (مراد امام هفتم است و ظاهراً هنگامیکه امام علیه السّلام مغضوب دستگاه هارونی واقع شده بود و در زندان بسر می برد، جرأت نداشتند نام آن حضرت را صریح ببرند زیرا مورد مؤاخذه واقع می شدند لذا به تعبیر «عالم» یا «عبد صالح» به آن حضرت اشاره می‌کردند) روایت شده که فرمود: چنان برای زندگی دنیای خویش تلاش کن که گویا تا ابد زنده هستی، و برای آخرت خویش آنچنان کار کن که گوئی فردا از دنیا خواهی رفت.

شرح: «پاره‌ای حدیث را چنین معنی کرده‌اند: دنیا را چنان تحصیل کن که پنداری همیشه زنده‌ای و بدان نیازمند، و پاره‌ای بعکس گفته‌اند و می‌گویند: معنی حدیث ترک دنیاست یعنی در تحصیل دنیا وقت بسیار است همیشه تو در دنیا هستی و می توانی آن را بیندوزی لکن در تحصیل آخرت وقت اندک است و باید شبانه‌روز برای آن کوشش کنی. نتیجه آنکه کار دنیا را عقب انداز و کار آخرت را پیش، ولی معنی اوّل با قرآن بهتر مطابق است که می فرماید: «هُوَ أَنْشَأَكُم فِي الأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُم فيهَا» (یعنی: اوست که شما را در زمین آفرید و شما را برای عمارت و آباد ساختن آن برگماشت ــ هود: ۶۱) و اساساً فعّالیّت و کوشش در زندگی اگر فقط برای اندوختن مال باشد بدون شک خطاست، و اگر برای خدمت به خلق باشد بدون تردید موجب رضای حقّ و خود تحصیل آخرت می باشد حتّیٰ اگر از این راه انسان سرمایه‌ای بدست آورد و دنیایش هم رفاه یابد و ثروتش زیاد گردد، زیرا قصد و نیّت وی برای خدمت به جامعه و رشد و ترقّی جامعهٔ اوست، اینچنین انسانی هرگاه بین مصلحت خود وجامعه‌اش تضادّی ببیند ترجیح خواهد داد که نفع همگان را در نظر گرفته، از نفع خود چشم بپوشد و این خود عین طلب آخرت است، برخلاف آنکس که حتّیٰ اگر ثروتی نیندوزد در همه حال مصلحت خویش را در نظر دارد که او نیز از رحمت خداوند یقیناً دور است.

۳۵۷۰ــ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلىٰ تَقْوَى اللهِ الْغِنىٰ».

۳۵۷۱ــ وَ رَوىٰ عُمَرُبْنُ أُذَيْنَةَ عَنِ الصّادِقِ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَيُحِبُّ الْاِغْتِرابَ في طَلَبِ الرِّزْقِ».

۳۵۷۲ــ وقالَ عَلَيه السَّلام: «اِشْخَصْ يُشْخَصُ لَكَ الرِّزْقُ».

۳۵۷۳ــ وَ رَوىٰ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزيزِ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «إنّي لَاُحِبُّ أَنْ أَرَى الرَّجُلَ مُتَحَرِّفاً في طَلَبِ الرِّزق، إنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله قالَ: اللّهُم بارِكْ لِاُمَّتي في بُكُورِها».

۳۵۷۴ــ وَ قالَ صَلى الله عَليه وآله: «إذا أَرادَ أَحَدُكُمُ الْحاجَةَ فَلْيُبَكِّرْ إلَيْها فَإنّي سَأَلْتُ رَبّي عَزَّوَجَلَّ أَنْ يُبارِكَ لِاُمَّتي في بُكُورِها».

۳۵۷۰ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: بسیار خوب یاوری است بی‌نیازی برای تقوی.

۳۵۷۱ــ عمر بن اُذینه گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند محنتِ غربت کشیدن را برای طلب روزی دوست می دارد.

۳۵۷۲ــ و نیز فرمود: سفر کن تا روزی بسوی تو سفر کند.

۳۵۷۳ــ علی بن عبدالعزیز گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: دوست دارم ببینم مردی را که مایل است برای پیدا کردن روزیش یا دارای شغلی است و برای یافتن روزی سحرخیز است، چه رسول خدا صلّی الله علیه وآله در حقّشان دعا کرده و از خداوند درخواست کرده است که امّت او را که صبح زود بدنبال کسب روزی برمی خیزند برکت دهد.

شرح: «نسخه ها در «متحرّفاً» مختلف است، بعضی «محترف» و بعضی دیگر «متبکّر» و بعضی مانند متن «متحرّف» است.».

۳۵۷۴ــ و نیز آن حضرت صلّی الله علیه وآله فرمود: هرگاه یکی از شما حاجتی داشت صبح زود آن را دنبال کند زیرا من از خدای خویش خواسته ام که به کسانی

۳۵۷۵ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «إذا أرادَ أحَدُكُمُ الْحاجَةَ فَلْيُبَكِّرْ إلَيْها وَلْيُسْرِعِ الْمَشْيَ إلَيْها».

۳۵۷۶ــ وَ رَوى حَمّادٌ اللَّحّامُ عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لا تَكْسِلُوا في طَلَبِ مَعايِشِكُمْ فَإنَّ آباءَنا كانُوا يَرْكُضُونَ فيها وَيَطْلُبُونَها».

۳۵۷۷ــ وَ «أرْسَلَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله رَجُلاً في حاجَةٍ فَكانَ يَمْشي في الشَّمْسِ، فَقالَ لَهُ: إمْشِ في الظِّلِّ فَإنَّ الظِّلَّ مُبارَكٌ».

۳۵۷۸ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «مَنْ ذَهَبَ في حاجَةٍ عَلى غَيْرِ وَضُوءٍ فَلَمْ تُقْضَ حاجَتُهُ فَلا يَلُومَنَّ إلّا نَفْسَهُ».

۳۵۷۹ــ وَ قالَ أبُو جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «إنّي أجِدُني أمْقَتُ الرَّجُلَ يَتَعَذَّرُ

که از امّت من اوّل وقت به سرِ کار خویش روند برکت دهد.

۳۵۷۵ــ و آن حضرت علیه السّلام فرمود: هرگاه یکی از شما به حاجتی اقدام کند بامدادان بسوی آن باشتاب رود.

۳۵۷۶ــ و حمّاد لحّام ــ از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: در طلب زندگی و معیشت سستی و کسالت بخرج ندهید و براستی پدران ما با سرعت بسوی آن می رفتند و آن را می جستند.

۳۵۷۷ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله مردی را برای حاجتی روان ساخت و او در آفتاب می رفت، حضرت فرمود: در سایه حرکت کن، زیرا برکت در سایه است. شرح: «مراد از آفتاب، ظاهراً بالا آمدنِ روز است که آفتاب همه جا را فراگرفته و مراد از ظلّ صبح زود است که سایه بسیار است و دراین صورت خبر مؤیّد اخبار سابق است».

۳۵۷۸ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس برای حاجتی خارج شود و بدون وضو باشد اگر حاجتش روا نشد کسی را جز خود ملامت نکند.

شرح: «این خبر دلالت بر کراهت بدون وضو بدنبال حاجت رفتن دارد».

۳۵۷۹ــ امام باقر علیه السّلام فرمود: من در باطن خود کینه ای احساس

عَلَيْهِ الْمَكاسِبَ فَيَسْتَلْقِي عَلىٰ قَفاهُ وَيَقُولُ: اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي وَيَدَعُ أَنْ يَنْتَشِرَ في الْأَرْضِ وَيَلْتَمِسُ مِنْ فَضْلِ الله، وَالذَّرَّةُ تَخْرُجُ مِنْ جُحْرِها تَلْتَمِسُ رِزْقَها».

۳۵۸۰ــ وَ قالَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «إِنَّ الله تَبارَكَ وَتَعالىٰ يُحِبُّ الْمُحْتَرِفَ الْأَمينَ».

۳۵۸۱ــ وَ رُوِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَذافِرَ، عَنْ أَبيهِ قالَ: دَفَعَ إِلَيَّ أَبوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام سَبعَمِائَةِ دينارٍ وَ قالَ: يا عَذافِرُ اصْرِفْها في شَيْءٍ مّا، وَ قالَ: ما أَفْعَلُ هٰذا عَلىٰ شَرَهٍ مِنّي وَلٰكِنّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَرانِيَ الله تَبارَكَ وَ تَعالىٰ مُتَعَرِّضاً لِفَوائِدِهِ، قالَ عَذافِرُ: فَرَبِحْتُ فيها مِائَةَ دينارٍ فَقُلْتُ لَهُ في الطَّوافِ: جُعِلْتُ فِداكَ قَدْ رَزَقَ الله عَزَّوَجَلَّ فيها مِائَةَ دينارٍ، قالَ: أَثْبِتْها في رَأْسِ مالي».

۳۵۸۲ــ وَ رَوىٰ إِبْراهيمُ بْنُ عَبْدِالْحَميدِ عَنْ أَبي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «جاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله فَقالَ: يا رَسُولَ الله قَدْ

می‌کنم با کسی که کار و فعّالیّت برایش دشوار می نماید، به پشت در خانه می خوابد و می‌گوید خدایا روزی مرا برسان و در طلب رزق نمی رود به‌طور کلّی کار را کنار گذاشته و از آنچه خداوند به بشر ارزانی داشته است بهره نمی‌گیرد درحالیکه مورچگان از لانهٔ خویش برای طلب روزی بیرون می آیند.

۳۵۸۰ــ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: خداوند متعال هر صاحب حرفهٔ دارای امانت را دوست می دارد.

۳۵۸۱ــ محمّد بن عذافر از پدرش بازگو کرده که گفت: امام صادق علیه‌السّلام هفتصد دینار بمن سپرد و فرمود: این را بکار بند و بدان که من از روی حرص به مال اینکار را نکردم بلکه دوست دارم که خداوند متعال مرا ببیند که می خواهم از فضل او بهره‌مند گردم، عذافر گوید: آن مال صد دینار سود کرد در هنگام طواف به آن حضرت عرض کردم که مال را صد دینار خداوند بهره داد، فرمود: جزء سرمایه‌ام قرار ده.

۳۵۸۲ــ ابراهیم بن عبدالحمید از موسی بن جعفر علیهماالسّلام روایت کرد

عَلَّمْتُ ابْنِي هٰذَا الْكِتابَ فَفِي أَيِّ شَيْءٍ اُسْلِمُهُ؟ فقالَ: أَسْلِمْهُ ــ لله أَبُوكَ ــ وَلا تُسْلِمْهُ في خَمْسٍ لا تُسْلِمْهُ سَيّاءَ وَلا صائِغاً وَلا قَصّاباً وَلا حَنّاطاً وَلا نَخّاساً، فَقالَ: يا رَسُولَ الله وَمَا السَيّاءُ؟ قالَ: الَّذي يَبيعُ الْأَكْفانَ وَ يَتَمَنّىٰ مَوْتَ أُمَّتي، وَ لَلْمَوْلُودُ مِنْ أُمَّتي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، وَ أَمَّا الصّائِغُ، فَإِنَّهُ يُعالِجُ غَبْنَ أُمَّتي، وَ أَمَّا الْقَصّابُ فَإِنَّهُ يَذْبَحُ حَتّىٰ تَذْهَبَ الرَّحْمَةُ مِنْ قَلْبِهِ، وَ أَمَّا الْحَنّاطُ: فَإِنَّهُ يَحْتَكِرُ الطَّعامَ عَلىٰ أُمَّتي، وَ لَأَنْ يَلْقَى الله الْعَبْدُ سارِقاً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ اَنْ يَلْقاهُ قَدِ احْتَكَرَ طَعاماً أَرْبَعينَ يَوْماً، وَ أَمَّا النَّخّاسُ: فَإِنَّهُ أَتاني جِبْرَئيلُ عَلَيه السَّلام فَقالَ: يا مُحَمَّدُ إِنَّ شَرَّ أُمَّتِكَ الَّذينَ يَبيعُونَ النّاسَ».

که فرمود: مردی نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمده عرض کرد: یا رسول الله من فرزندم را خواندن و نوشتن و یا قرآن آموختم اکنون به کدام شغلش بگمارم. فرمود: رحمت خدا بر پدرت، او را به کار بگمار امّا مواظب باش که همکار این پنج کس نشود: سیّاء، صائغ، قصّاب، حنّاط، نحّاس. پرسیدم: سیاء کیست؟ فرمود: آنکه کار او کفن‌فروشی است، چون همواره انتظار مُردنِ امّت مرا دارد، و من یک طفل نوزاد اُمّتم را از آنچه آفتاب بر آن می تاب بیشتر دوست دارم. و امّا صائغ (یعنی زرگر)، که کارش مغبون کردن اُمّت من است، (زیرا هنگام خرید، مزد ساخت کم می‌کند و هنگام‌فروش می افزاید)، و امّا قصّاب، آنقدر حیوان می‌کشد که بکلّی رحمت از دلش بیرون می رود، و امّا حنّاط (یعنی گندم‌فروش)، ارزاق مردم را احتکار می‌کند و نزد من اگر بنده‌ای خداوند را ملاقات کند (مرگش فرارسد) در حالی که دزد باشد بهتر است از اینکه بمیرد و چهل روز ارزاق عمومی را احتکار کرده باشد. و امّا نخّاس (یعنی برده‌فروش)، از اینجهت است که جبرئیل علیه‌السّلام نزد من آمد و گفت: ای محمّد براستی که شریرترین و فسادکننده‌ترینِ مردم از امّت تو، کسانی هستند که انسان خرید و فروش می‌کنند

شرح: «مشهور میان فقهای امامیّه -رحمهم الله- در کتب ، آنست که این حرفه ها مکروهند».

۳۵۸۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام: «حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَإِنْ كانَ حَقّاً فَإِنّا لله وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، قالَ: «وَ ما هُوَ؟ قُلْتُ: بَلَغَنِي أَنَّ الْحَسَنَ كانَ يَقُولُ: لَوْ غَلى دِماغُهُ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ مَا اسْتَظَلَّ بِحائِطِ صَيْرَفِيٍّ، وَ لَوْ تَفَرَّتَتْ كَبِدُهُ عَطَشاً لَمْ يَسْتَسْقِ مِنْ دارِ صَيْرَفِيٍّ ماءً، وَ هُوَ عَمَلِي وَ تِجارَتِي، وَ عَلَيْهِ نَبَتَ لَحْمِي وَ دَمِي، وَ مِنْهُ حَجَّتِي وَ عُمْرَتِي، قالَ: فَجَلَسَ عَلَيهِ السَّلام ثُمَّ قالَ: كَذِبَ الْحَسَنُ خُذْ سَواءً وَ أَعْطِ سَواءً، فَإِذا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَدَعْ ما بِيَدِكَ وَ انْهَضْ إِلَى الصَّلاةِ، أَما عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ كانُوا صَيارِفَةً» يَعْنِي صَيارِفَةَ الْكَلامِ وَ لَمْ يَعْنِ صَيارِفَةَ الدَّراهِمِ.

۳۵۸۳ــ سدیر صیرفی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم که از حسن بصری خبری بگوش من رسیده که اگر راست باشد فإنّا لِلّه و إنّا إلیه راجعون. یعنی کار ما تمام است، حضرت پرسید آن چیست؟ عرض کردم: بمن گفته اند که وی گفته است: «اگر مغزم از حرارت خورشید بجوش آید به سایهٔ دیوار صرّاف پناه نبرد، و اگر کبدش از تشنگی قطعه قطعه شود از خانهٔ صرّاف آب نطلبد.» و این در حالی است که صرّافی، کار و شغل من است و براساس این کار و درآمد حاصل از آن گوشت و خون من روئیده و با همین درآمد به حجّ و عمره رفته ام، سدیر گوید: آن حضرت نشست، سپس فرمود: حسن بصری باطل گفته و یاوه سروده است، از روی حساب دقیق تحویل بگیر و از روی حساب دقیق تحویل بده، و چون هنگام نماز شد هرچه در دست داری به جای گذار و برای نماز برخیز، آیا ندانستی اصحاب کهف همه صرّاف بودند. مؤلّف کتاب ــ شیخ صدوق رحمه الله ــ گوید: مراد، صرّاف کلام است نه صرّاف دینار و درهم.

شرح: «صرّافی شغلی بوده که در آن با نقدین یعنی دینار و درهم مسکوک سروکار داشته اند و شخص صرّاف پولهای مختلف را می شناخته و مقدار ارزش هرکدام را می دانسته و عیار آن را تمییز می داده است و تعویض آن را با پول هر محلّ برای مسافران یا تجّار انجام می داده و حقّ الصّرف می گرفته است، و مقدّسین از این شغل إبا

۳۵۸٤ــ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلی اللهُ عَلیه وآله: «وَیْلٌ لِتُجّارِ اُمَّتي مِنْ لا وَ اللهِ وَ بَلیٰ وَ اللهِ، وَ وَیْلٌ لِصُنّاعِ اُمَّتي مِنَ الْیَوْمِ وَغَدٍ».

۳۵۸۵ــ وَ رَوٰی عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ، عَنْ جٰابِرٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلام قالَ: «احْتَجَمَ رَسُولُ اللهِ صَلی اللهُ عَلیه وآله، حَجَمَهُ مَوْلیً لِبَني بَیٰاضَةَ وَ أَعْطٰاهُ وَ لَوْکٰانَ حَرٰاماً مٰا أَعْطٰاهُ، فَلَمّا فَرَغَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلی اللهُ عَلیه وآله: أَیْنَ الدَّمُ؟ قالَ: شَرِبْتُهُ یٰا رَسُولَ اللهِ، فَقٰالَ: مٰا کٰانَ یَنْبَغي لَکَ أَنْ تَفْعَلَهُ، وَ قَدْ جَعَلَهُ اللهُ لَکَ حِجٰاباً مِنَ النّارِ».

داشتند زیرا دقّت کافی در وزن و شناخت عیار بخرج داده نمی شده است و توجیه یا بیان مؤلّف اینست که: سدیر تو خود عقلت را بکار بند و ببین کلام حسن بصری تا چه حدّ درست و تا چه حدّ نادرست است مانند اصحاب کهف که صرّاف کلام بودند و حقّ و باطل را تمییز می دادند».

۳۵۸٤ــ رسول خدا صَلّی الله علیه وآله فرمود: وای بر تجّار امّت من از قسمهای ناروائی که می خورند، و وای بر صنعتکاران امّت من که امروز و فردا می‌کنند و مردم را سر می دوانند.

۳۵۸۵ــ جابر جعفی از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله حجامت کرد و حجّام یکی از وابستگان بنوبیاضه بود و رسول خدا صلّی الله علیه وآله به وی اجرت داد، اگر اجرت گرفتن برای حجامت حرام بود رسول خدا صلّی الله علیه وآله به او نمی داد، و هنگامی که از عمل فارغ گشت، حضرت پرسید: خون چه شد؟ گفت: آشامیدم، فرمود: این کار که تو انجام دادی صحیح نبوده است، امّا خداوند ترا بخشید و آن را حجاب آتش از تو قرار داد.

شرح: «چون حجّام از حرمتِ خون خوردن ناآگاه بوده، و شاید حرمت استعمال خون که آیهٔ شریفه «حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیْتَةَ وَ الدَّم» است نازل نشده بوده است لذا رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: حجاب از آتش شود، و پاره‌ای «مِنْ» را بیانیّه گرفته اند و این ناصواب است و معنی آن این می شود که خداوند حجاب تو را از

۳۵۸٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ النِّثارِ مِنَ السُّكَّرِ وَ اللَّوْزِ وَ أَشْباهِهِ أَيَحِلُّ أَكْلُهُ؟ فَقالَ: يُكْرَهُ كُلُّ مالٍ يُنْتَهَبُ».

۳۵۸۷ــ وَ رَوَى عَمْرُو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جابِرٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لَمّا أَنْزَلَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالَى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ» قيلَ: يا رَسُولَ اللهِ مَا الْمَيْسِرُ؟ قالَ: كُلُّ ما تَقُومر بِهِ حَتَّى الْكِعابِ وَ الْجَوْزِ، قيلَ: فَمَا الْأَنْصابُ؟ قالَ: ما ذَبَحُوا لِآلِهَتِهِمْ، قيلَ: فَمَا الْأَزْلامُ؟ قالَ: قِداحُهُمُ الَّتي يَسْتَقْسِمُونَ بِها».

آتش قرار دهد».

۳۵۸٦ــ علیّ بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسید: استفاده از پولی که در عروسیها و جشنها نثار می‌کنند و نقل ونبات و بادام و امثال اینها که بسر عروس و داماد یا میهمانها می پاشند چگونه است؟ آیا حلال است؟ امام علیه السّلام فرمود: هر مالی که بطور چپاول بدست آید مکروه است.

«در تهذیب و کافی چنین آمده است: خوردن آن مال که به چپاول بدست آید مکروه است. البته واضح و روشن است که چپاول اموالی که صاحبش بجهت نذر یا شادی خود اباحه کرده مکروه شمرده شده نه اموالی که صاحبش راضی نیست».

۳۵۸۷ــ جابر جعفی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: هنگامی که خداوند این آیه را فرستاد «إِنَّما الخَمْرُ والمَيسِرُ والأَنْصابُ والاَزلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ: مائده ــ ۹۰» (بدون شکّ شراب و قمار و بت‌پرستی و گرو و شرط بندی همه پلید و از اعمال شیطان است، از آن دوری کنید)، از رسول خدا صلّی الله علیه وآله پرسیدند «مَیسر» چیست؟ فرمود: هر چیز که با آن قمار کنند حتّیٰ استخوان کعب (قاپ) و گردوبازی، پرسیدند: «انصاب» یعنی چه؟ فرمود: برای بت قربانی کردن، سؤال کردند: «ازلام» چیست؟ فرمود: تیرهایی که با آن قمار می‌کنند.

شرح: «با تیرها این نوع بازی می‌کردند که هرگاه امر مُبهمی داشتند سه عدد

۳۵۸۸ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِما السَّلام «أَنَّهُ كانَ يَنْهَى عَنِ الْجَوْزِ الَّذي يَجيءُ بِهِ الصِّبْيانُ مِنَ الْقِمارِ أَنْ يُؤْكَلَ، وَقالَ: هُوَ سُحْتٌ».

۳۵۸۹ــ وَ رَوَى أَيُّوبُ بْنُ الْحُرِّ، عَنْ أَبِي بَصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «لا بَأْسَ بِأَجْرِ النّائِحَةِ الَّتي تَنُوحُ عَلَى الْمَيِّتِ، وَ أَجْرِ الْمُغَنِّيَةِ الَّتي تَزُفُّ الْعَرائِسَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، وَ لَيْسَتْ بِالَّتي يَدْخُلُ عَلَيْهَا الرِّجالُ».

۳۵۹۰ــ وَ رَوَى أَبانُ بْنُ عُثْمانَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «أَرْبَعٌ لا تَجُوزُ في أَرْبَعَةٍ، الْخِيانَةُ وَ الْغُلُولُ وَالسَّرِقَةُ وَ الرِّبا لا يَجُزْنَ في حَجٍّ وَ لا عُمْرَةٍ وَ لا جِهادٍ وَ لا صَدَقَةٍ».

۳۵۹۱ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «لا بَأْسَ بِكَسْبِ الْماشِطَةِ إِذا لَمْ تُشارِطْ

تیر را اختیار کرده بر یکی می نوشتند «أمرنی ربّی» و بر دیگری می نوشتند «نهانی ربّی» و بر سوّمی چیزی نمی نوشتند اگر امر خارج می شد عمل می‌کردند و هرگاه نهی بیرون می آمد آن کار را انجام نمی دادند و اگر سومی بیرون می آمد کار را از سر می‌گرفتند و این نوع قمار در زمان جاهلیّت رایج بوده است».

۳۵۸۸ــ سکونی از حضرت صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود: ایشان نهی می فرمود در خوردن گردوئی که از راه گردوبازی، اطفال به خانه می آوردند و می فرمود: این حرام است.

۳۵۸۹ــ ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام از پدرش(ع) روایت کرده که فرمود: اجرت زن نوحه گر که برای نوحه کردن بر مردگان اجیر می شود و همچنین اجرت زن آوازه‌خوانی که در عروسیها می خواند اشکالی ندارد البتّه در جائیکه مردان در آن شرکت نداشته باشند.

۳۵۹۰ــ أبان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: چهار چیز در چهار چیز جایز نیست: خیانت. و اختلاسِ (در بیت المال مسلمین). و دزدی. و ربا. در حج، عمره، جهاد، و صدقه یعنی زکات واجب.

وَ قَبِلَتْ مٰا تُعْطىٰ وَ لٰا تَصِلُ شَعْرَ الْمَرْأَةِ بِشَعْرِ امْرَأَةٍ غَيْرِهٰا، فَأَمّا شَعْرُ الْمَعْزِ فَلٰا بَأْسَ بِأَنْ يُوصَلَ بِشَعْرِ الْمَرْأَةِ وَ لٰا بَأْسَ بِكَسْبِ النّائِحَةِ إِذٰا قٰالَتْ صِدْقاً».

٣٥٩٢ــ وَ رُوِيَ «أَنَّهٰا تَسْتَحِلُّهُ بِضَرْبِ إِحْدىٰ يَدَيْهٰا عَلَى الْأُخْرىٰ».

٣٥٩٣ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبي حَمْزَةَ، عَنْ أَبيهِ قالَ: «رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام يَعْمَلُ في أَرْضٍ لَهُ وَ قَدْ اسْتَنْقَعَتْ قَدَماهُ في الْعَرَقِ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَيْنَ الرِّجٰالُ؟ فَقٰالَ: يٰا عَلِيُّ عَمِلَ بِالْيَدِ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنّي وَ مِنْ أَبي في أَرْضِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ هُوَ؟ فَقٰالَ: رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ وَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ وَ آبٰائي عَلَيهِمُ السَّلام كُلُّهُمْ قَدْ عَمِلُوا بِأَيْديهِمْ وَ هُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيّينَ وَ الْمُرْسَلينَ وَ الصّالِحينَ».

٣٥٩٤ــ وَ رَوىٰ شَريفُ بْنُ سٰابِقٍ التَّفْليسِيُّ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبي قُرَّةَ

٣٥٩١ــ و نیز فرمود: اجرت گرفتنِ زن آرایشگر، درصورتیکه هرچه دادند بپذیرد و قراری نگذارد و موی مصنوعی (از شخص دیگر) به سر زن دیگر نبندد اشکالی ندارد ولی وصل موی حیوان مانند موی بز وغیره اشکالی ندارد. و همچنین اجرت گرفتن زن نوحه گر درصورتیکه راست بگوید اشکال ندارد.

٣٥٩٢ــ و در روایتی واردشده که اگر نائحه دست بر دست دیگر زند اجرتش را حلال می‌کند. (یعنی اظهار تأثّر و تأسّف با دست بر روی دست دیگر زدن بنماید).

٣٥٩٣ــ علیّ بن ابی حمزه بطائنی گوید: موسی بن جعفر علیهماالسّلام را دیدم در مزرعه کار می‌کرد و از پاهایش عرق می ریخت، عرض کردم: فدایت شوم پس کارکنان کجایند که شما اینچنین زحمت می‌کشید؟ فرمود: ای علی کسی که از من و پدرم بالا تر بود در زمینش با دست خود کار می‌کرد، پرسیدم او کیست؟ فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السّلام و پدرانم علیهم السّلام همگی با دست خویش کار می‌کردند و این کار همهٔ انبیاء و فرستادگان و بندگان صالح خداوند است.

٣٥٩٤ــ فضل بن ابی قرّه سمندی از امام صادق علیه السّلام سؤال کرده که

السَّمَنْدِيِّ الْكُوفِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام، أَنَّ أَميرَالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام قالَ: «أَوْحَى الله عَزَّوَجَلَّ إِلىٰ داوُدَ عَلَيه السَّلام أَنَّكَ نِعْمَ الْعَبْدُ لَوْلا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمالِ وَلا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئاً، قالَ: فَبَكىٰ داوُدُ عَلَيه السَّلام، فَأَوْحَى الله عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْحَديدِ أَنْ لِنْ لِعَبْدي داوُدَ، فَلانَ فَأَلانَ الله تَعالىٰ لَهُ الْحَديدَ فَكانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دِرْعاً فَيَبيعُها بِأَلْفِ دِرْهَمٍ فَعَمِلَ عَلَيه السَّلام ثَلاثَمِائَةٍ وَسِتّينَ دِرْعاً فَباعَها بِثَلاثِمِائَةٍ وَسِتّينَ أَلْفاً وَاسْتَغْنىٰ عَنْ بَيْتِ الْمالِ».

۳۵۹۵ــ وَرُوِيَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ قالَ: «دَخَلْنا عَلىٰ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام وَهُوَ يَعْمَلُ في حائِطٍ لَهُ، فَقُلْنا: جَعَلَنَا الله فِداكَ دَعْنا نَعْمَلْ لَكَ أَوْ يَعْمَلْهُ الْغِلْمانُ، قالَ: لا، دَعُوني فَإِنّي أَشْتَهي أَنْ يَرانِيَ الله عَزَّوَجَلَّ أَعْمَلُ بِيَدي

امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خداوند به داود پیغمبر علیه السّلام وحی کرد که تو بندهٔ خوبی هستی اگر از بیت المال مصرف خودت نکنی و کاری با دست خود انجام دهی، گوید: داود گریست، پس خداوند عزیز به آهن وحی کرد که برای وی نرم گردد و آهن نرم گشت، پس خداوند تعالی بود که آهن را برای او نرم ساخت و داود علیه السّلام با دست خویش هر روز زرهی می ساخت و به هزار درهم می فروخت پس سیصد و شصت زره بساخت و آن را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از مصرف کردن بیت المال بی نیاز گشت.

شرح: «گویند ذوب آهن هزار سال قبل از میلاد مسیح کشف شد و آن همان زمان داود پیغمبر(ع) است. قرآن نیز می فرماید: «وَأَلَنّا لَهُ الحَدید ــ سبأ: ۱۰» و ما برای داود آهن را نرم ساختیم. و همچنین ذوب مس ــ و نیز گویند «و أَسَلْنا لَهُ عَیْنَ القِطرِ ــ سبأ: ۱۲» مس است و آن آب شده و مانند چشمه روان گشت».

۳۵۹۵ــ و باز فضیل بن ابی قرّه گوید: بر امام صادق علیه السّلام وارد شدیم درحالیکه در باغچهٔ خود مشغول فعّالیّت بود، عرض کردیم فدایت شویم بگذارید ما برای شما انجام دهیم و یا غلامان انجام دهند، فرمود: نه، مرا به حال خود گذارید، چون دوست دارم خداوند مرا اینچنین ببیند که با دست خویش کار کنم و روزی حلال را

وَ أَطْلُبُ الْحَلٰالَ في أَدٰى نَفْسي».

٣٥٩٦— وَ «كٰانَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام يَخْرُجُ في الْهٰاجِرَةِ في الْحٰاجَةِ قَدْ كُفيهٰا يُريدُ أَنْ يَرٰاهُ اللهُ تَعٰالىٰ يُتْعِبُ نَفْسَهُ في طَلَبِ الْحَلٰالِ».

وَ لٰا بَأْسَ بِكَسْبِ الْمُعَلِّمِ إِذٰا كٰانَ إِنَّما يَأْخُذُ عَلىٰ تَعْليمِ الشِّعْرِ وَ الرَّسٰائِلِ وَ الْحُقُوقِ وَ أَشْبٰاهِهٰا وَ إِنْ شٰارَطَ، فَأَمّا عَلىٰ تَعْليمِ الْقُرْآنِ فَلٰا.

٣٥٩٧— وَ رُوِيَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبي قُرَّةَ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام قٰالَ: قُلْتُ لَهُ: «إِنَّ هٰؤُلاٰءِ يَقُولُونَ: إِنَّ كَسْبَ الْمُعَلِّمِ سُحْتٌ، فَقٰالَ: كَذِبَ أَعْداٰءُ اللهِ إِنَّما أَرٰادُوا أَنْ لٰا يُعَلِّمُوا أَوْلاٰدَهُمُ الْقُرْآنَ، لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَعْطَى الْمُعَلِّمَ دِيَةَ وَلَدِهِ كٰانَ لِلْمُعَلِّمِ مُبٰاحاً».

با زحمت بدست می آورم.

٣٥٩٦— و امیرالمؤمنین علیه السّلام در شدّت گرما بدنبال حاجتی بیرون می شد که دیگران می توانستند انجام دهند، امّا مقصودش از اینکه خود اقدام کند و به دیگری وانگذارد این بود که خداوند شاهدش باشد که برای روزی حلال خود را بزحمت انداخته کار می‌کند.

و معلّم اگر برای تعلیم شعر، نوشتن، و یاد دادن احکام و حقوق و امثال اینها اجرت بگیرد حتّی اگر شرط هم بکند حلال است، امّا فقط در مورد تعلیم قرآن چنین نیست.

٣٥٩٧— فضل بن أبی قرّه گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: این مخالفان می‌گویند که اجرت گرفتن آموزگار حرام است، فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند آنها می خواهند فرزندانشان قرآن یاد نگیرند، اگر مردی به معلّم فرزندش به اندازهٔ دیهٔ فرزندش هم حقوق بدهد برای او حلال است.

شرح: «در روایتی در کافی آمده که حسّان معلم از امام صادق علیه السّلام پرسید از اجرت تعلیم، امام علیه السّلام فرمود: لا تأخذ علی التعلیم أجراً—الخبر» «برای تعلیم اجرت نستان» این خبر را فقهاء عظام حمل بر کراهت کرده‌اند تا تعارض را

۳۵۹۸ــ وَ قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلام: «إنَّ مِنْ سَعادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتْجَرُهُ في بِلادِهِ، وَ يَكُونَ خُلَطاؤُهُ صالِحينَ، وَ يَكُونَ لَهُ أَوْلادٌ يَسْتَعينُ بِهِمْ».

۳۵۹۹ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِ الْحَميدِ بْنِ عَوّاضٍ الطّائِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام: «إنّي اتَّخَذْتُ رَحىً فيها مَجْلِسي وَ يَجْلِسُ إلَيَّ فيها أَصْحابي، قالَ: ذاكَ رِفْقُ الله عَزَّوَجَلَّ».

۳۶۰۰ــ وَ قالَ: الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام لِلْوَليدِ بْنِ صَبيحٍ: «يا وَليدُ لا تَشْتَرِ لي مِنْ مُحارِفٍ شَيْئاً فَإنَّ خُلْطَتَهُ لا بَرَكَةَ فيها».

۳۶۰۱ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «لا تُخالِطُوا وَ لا تُعامِلُوا إلّا مَنْ نَشَأَ في الْخَيْرِ».

برطرف سازند، و منافاتی ندارد که کاری با گرفتن اجرت بر انسان واجب شود».

۳۵۹۸ــ و امام سجاد علیه السّلام فرمود: از سعادت مرد است که محلّ کسب وکارش در شهر خودش باشد وهمکاران و کارگزارانش صالح باشند و دارای فرزندانی باشد تا از آنها کمک گیرد.

۳۵۹۹ــ از عبدالحمید بن عوّاض طائی روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من یک آسیا (کارخانهٔ آردسازی) ترتیب داده‌ام که در آنجا هستم و رفقایم همگی اطراف من می باشند. فرمود: این لطف خداست که شامل حال تو شده است.

۳۶۰۰ــ امام صادق علیه السّلام به ولیدبن صبیح فرمود: یا ولید، از کسانی که کم‌روزی هستند برای من چیزی خریداری مکن چه آمد و شد با آنان برکت ندارد.

شرح: «مراد از کم‌روزی مردمان نوکیسه و به‌اصطلاح کسی که دست به دهان می باشد».

۳۶۰۱ــ و نیز فرمود: آمد و شد و داد و ستد نکنید مگر با کسانیکه اصیلند و تازه به‌دوران نرسیده‌اند.

۳۶۰۲ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «احْذَرُوا مُعامَلَةَ أَصْحابِ الْعاهاتِ، فَإِنَّهُمْ أَظْلَمُ شَيْءٍ».

۳۶۰۳ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام لِأَبِي الرَّبيعِ الشّامِيِّ: «لا تُخالِطِ الْأَكْرادَ، فَإِنَّ الْأَكْرادَ حَيٌّ مِنَ الْجِنِّ كَشَفَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُمُ الْغِطاءَ».

۳۶۰۲ــ و نیز فرمود: بپرهیزید از داد و ستد با کسانی که دارای امراض مسری اند اینها از هر چیز ضررشان بیشتر است.

۳۶۰۳ــ و آن حضرت علیه السّلام به أبوربیع شامی فرمود: با کردها آمیزش نکنید زیرا کردها طایفه ای از جنّ هستند که خداوند پرده از رویشان برداشت.

شرح: «بنظر می رسد جماعتی از ایشان برای فروشِ متاع و اجناسشان در آن زمان به شهرها می رفتند که اخلاق و رفتارشان نادرست بود و حیله می‌کردند و جنس فاسد را به جایِ جنسِ سالم و صحیح می دادند، از اینرو معاشرت با آنان در خبر منع شده است، و در حقیقت، حکم به خاطرِ اخلاقِ زشتشان بوده نه از رویِ کُرْد بودنِ آنان، و اساساً کُرد و تُرک و فارس و عرب و عجم بودن در اختیارِ انسان نیست و کرامتِ انسان مربوطِ به نژاد و نسب و از این قبیل امور نیست، چنانکه خداوند فرموده: إِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثىٰ وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفوا إِنَّ أَكْرَمَكُم عِنْدَاللهِ أَتْقيكُم» (حجرات ــ ۱۳) یعنی: «ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و آنگاه نژادهای مختلفتان نمودیم تا یکدیگر را بشناسید ولی بدانید که افتخار و کرامت، تنها به تقوی است.» و در آیهٔ دیگر فرمود: «فِطْرَةَ اللهِ الَّتي فَطَرَ الناسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ الله» (روم ــ ۳۰) یعنی: «همهٔ مردم بر یک فطرت آفریده شده اند. «ما تَرىٰ في خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفاوُتٍ» (ملک ــ ۳) این آیات مانع است از اینکه ما به اطلاق خبر تمسّک کنیم. و با هر کس از نژاد کرد باشد معاشرت را ترک کنیم و آنها را جدا از خود بدانیم و به اسلام و شریعت و جمعه و جماعات دعوت نکنیم و اگر در عقاید و عمل صحیح بودند به نمازشان حاضر نشویم آیا در این صورت بسوی نژادپرستی که اسلام آن را برانداخته نرفته ایم؟ پس مسلّماً «اکراد» در لفظ حدیث جماعت مخصوص شناخته شده ای بوده اند که امام علیه السّلام به آنها اشاره داشته است نه نژاد کُرد، و

۳۶۰۴ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: لا تَسْتَعِنْ بِمَجُوسِيٍّ وَلَوْ عَلىٰ أَخْذِ قَوائِمِ شاتِكَ وَ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَذْبَحَها».

۳۶۰۵ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «إيّاكُمْ وَ مُخالَطَةَ السَّفِلَةِ فَإِنَّهُ لا يَؤُولُ إلىٰ خَيْرٍ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهــ جاءَتِ الْأَخْبارُ في مَعْنَى السَّفِلَةِ عَلىٰ وُجُوهٍ، فَمِنْها: أَنَّ السَّفِلَةَ هُوَ الَّذي لا يُبالي ما قالَ وَلا ما قيلَ لَهُ، وَ مِنْها: أَنَّ السَّفِلَةَ مَنْ يَضْرِبُ بِالطَّنْبُورِ، وَ مِنْها: أَنَّ السَّفِلَةَ مَنْ لَمْ يَسُرَّهُ الْإِحْسانُ وَ لا تَسُوؤُهُ

اگر ما این خبر واحد را توجیه کنیم به‌مراتب به حقّ نزدیکتریم تا اینکه آیات شریفهٔ قرآن را با این گونه اخبار آحاد و مُرْسَل تخصیص دهیم، مرحوم علاّمهٔ مجلسی در بیان خبر در مرآة العقول فرموده است: این خبر دلالت می‌کند بر مکروه بودن معامله با کردها، و می‌توان گفت این را که فرموده از جنّ هستند یعنی اینکه از جهت سوءِ اخلاق و رفتار و حیله گری مانند جنّ هستند یا گوئی از جنّ هستند که پرده از ایشان برداشته شده. است ولی به‌نظر حقیر این توجیهات از آن روست که به اطلاق خبر تمسّک شده و دقّت کافی بعمل نیامده است آنچنانکه دراخبار ممدوح و مذموم بلاد، دقّت شده، آنها را مقیّد به قیودی کرده‌اند مثلاً در خبری آمده که امام فرمود شانزده طایفه از امّت جدّم ما را دوست ندارند سپس آنها را شمرد و از جملهٔ آنها اهل سیستان و اهل ریَ را نام برد و گویند مُراد اهل ری در آن زمان بوده که غالباً از مخالفین اهل‌بیت بوده‌اند و بنابراین به جمعیّت شناخته شده و معینی تخصیص داده شده‌اند. در این خبر مورد بحث هم، حکم همان است».

۳۶۰۴ــ و امام صادق علیه‌السّلام فرمود: از مجوسی یاری مخواه هرچند برای گرفتن دست و پای گوسفندت هنگامی که او را برای ذبح آماده می‌کنی، باشد.

۳۶۰۵ــ و نیز فرمود: بپرهیزید از آمیزش با سفلگان و مردمان پست که عاقبتش بخیر نخواهد بود.

مصنّف این کتاب ــ که رحمت خدا بر او باد ــ گوید: در معنی سفله اخبار

الإِسْاءَةُ، وَ السَّفِلَةُ: مَنِ ادَّعَى الإِمامَةَ وَلَيْسَ لَها بِأَهْلٍ، وَ هٰذِهِ كُلُّها أَوْصافُ السَّفِلَةِ مَنِ اجْتَمَعَ فيهِ بَعْضُها أَوْ جَميعُها وَجَبَ اجْتِنابُ مُخالَطَتِهِ.

۳۶۰۶ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «إِنّي قَدْ تَرَكْتُ التِّجارَةَ، فَقالَ: لا تَفْعَل افْتَحْ بابَكَ وَ ابْسُطْ بِساطَكَ، وَ اسْتَرْزِقِ اللهَ رَبَّكَ».

۳۶۰۷ــ وَ قالَ سَديرٌ الصَّيْرَفيُّ قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «أَيُّ شَيءٍ عَلَى الرَّجُلِ في طَلَبِ الرِّزْقِ؟ فَقالَ: يا سَديرُ إِذا فَتَحْتَ بابَكَ وَ بَسَطْتَ بِساطَكَ فَقَدْ قَضَيْتَ ما عَلَيْكَ».

۳۶۰۸ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالَى جَعَلَ أَرْزاقَ

مختلف است پاره‌ای گوید: سفله آنکس است که مواظب حرفهای خود نیست هرچه بخواهد می‌گوید و هرچه دربارهٔ او بگویند از آن باک ندارد، پاره‌ای گویند سفله آن کس است که طنبور می نوازد، بعضی اخبار گوید: سفله آن کس باشد که نیکی و احسان او را مسرور نکرده، بدی و شرّ نیز او را ناراحت نمی‌کند.

بعضی اخبار هم گفته سفله شخصی است که ادّعای امامت یا امانت‌داری می‌کند درحالیکه اهلش نیست و اینها همه اوصاف سفله است بعض از آنها یا همه اگر در کسی باشد اجتناب از معاشرت با وی لازم است.

۳۶۰۶ــ فضیل بن یسار گوید: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم: من کسب و تجارت را ترک کردم، فرمود: اینکار را نکن، حجرهٔ خود را بگشا و بساط خود را در معرض فروش گذار و از خداوندت طلب روزی نما.

۳۶۰۷ــ سدیر صیرفی گوید: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم: در جستجوی روزی چه کاری بر بنده لازم است؟ فرمود: ای سدیر هرگاه مغازهٔ خود را گشودی و متاع خود را در معرض فروش نهادی، آنچه را که بر تو واجب بوده انجام داده‌ای.

۳۶۰۸ــ و نیز فرمود: خداوند متعال روزی مؤمنان را در جانبی که گمان آن

الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُونَ، وَ ذٰلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذٰا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دُعٰاؤُهُ».

۳۶۰۹ــ وَ قٰالَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام: «كُنْ لِمٰا لا تَرْجُو أَرْجىٰ مِنْكَ لِمٰا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرٰانَ عَلَيهِ السَّلام خَرَجَ يَقْتَبِسُ لِأَهْلِهِ نٰاراً فَكَلَّمَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَ رَجَعَ نَبِيّاً، وَ خَرَجَتْ مَلِكَةُ سَبَإٍ فَأَسْلَمَتْ مَعَ سُلَيْمٰانَ عَلَيهِ السَّلام، وَ خَرَجَتْ سَحَرَةُ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّةَ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ».

۳۶۱۰ــ وَ قٰالَ رَجُلٌ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِمَا السَّلام: «عِدْنِي قٰالَ: كَيْفَ أَعِدُكَ ؟! وَ أَنَا لِمٰا لا أَرْجُو أَرْجىٰ مِنِّي لِمٰا أَرْجُو».

۳۶۱۱ــ وَ رُوِيَ [عَنْ] جَمِيلِ بْنِ دُرّٰاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قٰالَ: «مٰا سَدَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ مُؤْمِنٍ بٰابَ رِزْقٍ إِلّٰا فَتَحَ اللهُ لَهُ مٰا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ».

۳۶۱۲ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبٰائِهِ

را ندارند قرار داده، و این از جهت آنست که چون بنده نمی داند از کجا روزی و خرجی او تأمین می شود دعا و نیایشش به درگاه خدا زیاد می‌گردد.

۳۶۰۹ــ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: به آنچه امید نداری امیدوارتر باش از آنچه امیدش را داری، براستی که موسی بن عمران رفت تا برای گرم شدن خانواده اش آتش بدست آورد خداوند با وی سخن گفت و پیامبر بازگشت، و یا ملکهٔ سبا برای ستیز با سلیمان بیرون شد و مسلمان گشت، و سحره فرعون برای فرعون عزّت می طلبیدند همه مسلمان شدند و ذلّت او را طلبیدند.

۳۶۱۰ــ شخصی به امام هفتم موسی بن جعفرعلیهما السّلام گفت: بمن وعده بده. (یعنی موقعی معیّن کن که عطایی به من بفرمایی) امام علیه السّلام فرمود: چگونه مدّت معیّن کنم درحالیکه امیدوارم قبل از موعد برای من گشایشی شود و بتوانم خواستهٔ تو را انجام دهم.

۳۶۱۱ــ جمیل بن درّاج گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند دری را از روزی به روی مؤمن نمی بندد مگر اینکه دری بهتر از آن می‌گشاید.

۳۶۱۲ــ سکونی از امام ششم از پدرش، از پدرانش علیهم السّلام نقل کرده

عَلَيهِم السَّلام قالَ: قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «مَنْ أَتاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِرِزْقٍ لَمْ يَخْطُ إِلَيْهِ بِرِجْلِهِ، وَ لَمْ يَمُدَّ إِلَيْهِ يَدَهُ، وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ فيهِ بِلِسانِهِ، وَ لَمْ يَشُدَّ إِلَيْهِ ثِيابَهُ، وَ لَمْ يَتَعَرَّض لَهُ، كانَ مِمَّنْ ذَكَرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ في كِتابِهِ: «وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ».

۳٦۱۳ــ وَ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «اَلْمَعُونَةُ تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ عَلىٰ قَدْرِ الْمَؤُونَةِ».

۳٦۱٤ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «غِنىً يَحْجِزُكَ عَنِ الظُّلْمِ خَيْرٌ مِنْ فَقْرٍ يَحْمِلُكَ عَلَى الْإِثْمِ».

۳٦۱۵ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «لا خَيْرَ فيمَنْ لا يُحِبُّ جَمْعَ الْمالِ مِنْ حَلالٍ فَيَكُفُّ بِهِ وَجْهَهُ، وَ يَقْضي بِهِ دَيْنَهُ، وَ يَصِلُ بِهِ رَحِمَهُ».

۳٦۱٦ــ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: «مِنَ الْمُرُوءَةِ اسْتِصْلاحُ

که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس را که خداوند نصیبی به او رسانید که او با پای خود قدم به سوی آن برنداشته و دستی به جانب آن دراز ننموده، و سخنی راجع به آن برزبان نیاورده و مکری برای آن نبسته و به هیچگونه متعرّض آن نشده باشد، این از آن مواردی است که خداوند در کتاب خود چنین یاد کرده است که: «و مَن یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبْ ــ طلاق:۲» هر کس رعایت حقّ خداوند و دستوراتش را نماید خداوند برای او گشایشی قرار می دهد و او را از جائیکه گمان ندارد روزی می رساند.

۳٦۱۳ــ امام باقر علیه السّلام فرمود: کمک و یاری از آسمان به اندازهٔ نیاز به قوت و روزی، می رسد.

۳٦۱٤ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: بی نیازی که تو را از ستم به دیگران بازدارد بهتر از فقر و تنگدستی است که تو را به گناه وادارد.

۳٦۱۵ــ خیری نیست در آن کس که مایل نباشد تا از راه حلال مالی بدست آورد تا آبروی خویش را حفظ کند و دَین خود را أدا نماید و صلهٔ رحم کند.

۳٦۱٦ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: از نشانه های انسانیّت حفظ

الْمالِ».

۳۶۱۷ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «إصْلاحُ الْمالِ مِنَ الْايمانِ».

۳۶۱۸ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «لا يَصْلُحُ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ إلّا بِثَلاثٍ: التَّفَقُّهِ في الدّينِ، وَ التَّقْديرِ فِي الْمَعيشَةِ، وَ الصَّبْرِ عَلَى النّائِبَةِ».

۳۶۱۹ــ قالَ: «وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: إنَّ النَّفْسَ إذا أُحْرِزَتْ قُوتَها اسْتَقَرَّتْ».

۳۶۲۰ــ وَ سَأَلَ مُعَمَّرُ بْنُ خَلّادٍ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيه السَّلام «عَنْ حَبْسِ الطَّعامِ سَنَةً، فَقالَ: أَنا أَفْعَلُهُ» ــ يَعْني بِذلِكَ إحْرازَ الْقُوتِ ــ.

۳۶۲۱ــ وَ رَوَى ابْنُ أَبي يَعْفُورٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «إنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله قالَ: ما مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ إلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نَفَقَةِ قَصْدٍ،

مال از تلف شدن و صرف آن در راه صحیح است.

۳۶۱۷ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: اصلاح مال از علائم ایمان است یا بخشی از ایمان می باشد.

۳۶۱۸ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: انسانِ مسلمان، صالح نشود مگر به سه چیز: دانایی به احکام و دستورات دین و حدّ نگهداری در امر معیشت، و پایداری در مصیبت ها.

۳۶۱۹ــ و نیز فرمود که رسول خدا صلّی الله علیه وآله می فرمود: راستی که اگر انسان نیاز غذائی سالیانهٔ خویش را تهیّه و ذخیره کند روح و دلش آرامش یابد.

۳۶۲۰ــ معمر بن خلاّد از حضرت رضا علیه السّلام پرسید: اندوختن گندم سالیانه چطور است؟ فرمود: من خود اینکار را می‌کنم. یعنی قوت سالیانه مورد نیازم را یکجا تهیّه می‌کنم.

۳۶۲۱ــ عبدالله بن أبی یعفور از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هیچ هزینه ای در نزد خداوندِ عزّوجلّ بهتر از هزینهٔ به اندازهٔ نیاز نیست و خداوند اسراف و زیاده‌روی را دوست ندارد، جز در مخارج حجّ

وَ يُبْغِضُ الْإِسْرافَ إِلّا فِي الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ، فَرَحِمَ اللهُ مُؤْمِناً كَسَبَ طَيِّباً، وَ أَنْفَقَ مِنْ قَصْدٍ، أَوْ قَدَّمَ فَضْلاً».

۳٦۲۲ــ وَ قالَ الْعالِمُ عَلَيهِ السَّلام: «ضَمِنْتُ لِمَنِ اقْتَصَدَ أَنْ لا يَفْتَقِرَ».

۳٦۲۳ــ وَ قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلام: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُنْفِقُ مالَهُ فِي حَقٍّ وَ إِنَّهُ لَمُسْرِفٌ».

۳٦۲٤ــ وَ رَوَى الْأَصْبَغُ بْنُ نُباتَةَ عَنْ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «لِلْمُسْرِفِ ثَلاثُ عَلاماتٍ: يَأْكُلُ ما لَيْسَ لَهُ وَ يَشْتَري ما لَيْسَ لَهُ، وَ يَلْبَسُ ما لَيْسَ لَهُ».

۳٦۲۵ــ وَ رَوى أَبُو هِشامٍ الْبَصْرِيُّ عَنِ الرِّضا عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «مِنَ الْفِسادِ قَطْعُ الدِّرْهَمِ وَالدِّينارِ وَ طَرْحُ النَّوى».

و عمره، پس خدا رحمت کند مؤمنی را که از راه صحیح و پاک مخارج خویش را درآورد و به اندازهٔ کفاف و بدون زیاده‌روی خرج کند یا زیادی آن را، در راه خداوند برای توشهٔ آخرت خویش از پیش فرستد.

۳٦۲۲ــ و موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمود: من ضامنم که هر کس میانه‌روی در معیشت خود به خرج دهد تهیدست و نیازمند نگردد.

۳٦۲۳ــ امام سجّاد علیه السّلام فرمود: گاهی شخصی با اینکه مالش را در راه حقّ انفاق می‌کند اسراف کار محسوب می‌شود. (چون از اندازه گذشته و رعایت حدّ را نکرده است).

۳٦۲٤ــ اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل کرده که فرمود: شخص اسراف کار سه نشانه دارد: آنچه درخور او نیست می‌خورد، و آنچه درخور او نیست یا بکارش نمی‌آید می‌خرد، و آنچه در شأن او نیست می‌پوشد.

۳٦۲۵ــ ابوهشام بصری گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: از موارد فساد و اسراف مال شکستن پول مسکوک سالم است برای مصرف دیگر و دور انداختن هستهٔ خرما می‌باشد.

۳۶۲۶ــ وَ سَأَلَ إِسْحٰاقُ بْنُ عَمّارٍ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ أَدْنَى الْإِسْرٰافِ فَقٰالَ: ثَوْبُ صَوْنِكَ تَبْتَذِلُهُ، وَفَضْلُ الْإِنٰاءِ تُهَرِيقُهُ، وَ قَذْفُكَ النَّوىٰ هٰكَذٰا وَ هٰكَذٰا».

۳۶۲۷ــ وَ رَوَى الْوَلِيدُ بْنُ صَبِيحٍ عَنِ الصّادِقِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قٰالَ «ثَلٰاثَةٌ يَدْعُونَ فَلٰا يُسْتَجٰابُ لَهُمْ ــ أَوْ قٰالَ: يُرَدُّ عَلَيْهِمْ دُعٰاؤُهُمْ ــ: رَجُلٌ كٰانَ لَهُ مٰالٌ كَثِيرٌ يَبْلُغُ ثَلٰاثِينَ أَلْفاً أَوْ أَرْبَعِينَ أَلْفاً فَأَنْفَقَهُ فِي وُجُوهِهِ، فَيَقُولُ: اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي، فَيَقُولُ اللهُ تَعٰالىٰ: أَلَمْ أَرْزُقْكَ؟! وَ رَجُلٌ أَمْسَكَ عَنِ الطَّلَبِ فَيَقُولُ: اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي، فَيَقُولُ اللهُ تَعٰالىٰ: أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ السَّبِيلَ إِلَى الطَّلَبِ؟! وَ رَجُلٌ كٰانَتْ عِنْدَهُ امْرَأَةٌ فَقٰالَ: اللّٰهُمَّ فَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَهٰا فَيَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: أَلَمْ أَجْعَلْ ذٰلِكَ إِلَيْكَ؟!».

۳۶۲۸ــ وَ قٰالَ عَلَيهِ السَّلام: «مِنْ سَعٰادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ الْقَيِّمَ عَلىٰ

۳۶۲۶ــ اسحاق بن عمّار گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم کمترین حدّ اسراف چیست؟ فرمود: لباس بهتر خود را هنگام کار بپوشی (یعنی لباسی که با آن آبروی خود را برگزار می‌کنی هنگام فعّالیّت‌های روزانه بتن نمائی) و آب باقی‌مانده در ظرف را بیهوده بریزی، و هستهٔ خرما را به این طرف و آن طرف پرتاب نمائی.

۳۶۲۷ــ ولید بن صبیح گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: سه طایفه دعا می‌کنند و دعایشان مستجاب نمی‌شود یا دعایشان بخودشان بازمی‌گردد. اوّل مردی که دارای ثروتی فراوان مثلاً تا سی ــ چهل هزار درهم باشد و همه را در راه حقّ انفاق کند و برای درماندگی خود چیزی نهد و تهی‌دست گشته، گوید: پروردگارا روزیم ده، خداوند متعال می‌فرماید: مگر روزیت نداده بودم؟ دوم آنکه، تن بکار ندهد و در خانه‌اش بنشیند و از خدا روزی طلب کرده، بگوید: خداوندا روزیم ده، خداوند متعال می‌فرماید: مگر راه روزی طلب کردن را بتو نیاموختم؟ و سوم مردی که زنی (نامناسب) دارد و دعا می‌کند که خدا این را از من دور کن و میان ما جدائی انداز که خداوند می‌فرماید: مگر اختیار طلاق را بتو نداده‌ام؟

۳۶۲۸ــ و نیز فرمود: از سعادت انسان است که خود متصدّی امور عیال خود

عِيالِهِ».

۳۶۲۹ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «كَفىٰ بِالْمَرْءِ إِثْماً أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَعُولُ».

۳۶۳۰ــ وَ قالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ يُضَيِّعُ مَنْ يَعُولُ».

۳۶۳۱ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: الْكادُّ عَلىٰ عِيالِهِ مِنْ حَلالٍ كَالْمُجاهِدِ في سَبيلِ الله».

۳۶۳۲ــ وَ رَوىٰ إِسْماعيلُ بْنُ جابِرٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «لا تَتَعَرَّضُوا لِلْحُقُوقِ، فَإِذا لَزِمَتْكُمْ فَاصْبِرُوا لَها».

۳۶۳۳ــ وَ قالَ الرِّضا عَلَيهِ السَّلام: «لا تَبْذُلْ لِإِخْوانِكَ مِنْ نَفْسِكَ ما

و سر پرست آنها باشد.

۳۶۲۹ــ و همچنین فرمود: برای شخص همین گناه برای دوزخی شدن بس که عیالات خود را ضایع نگهدارد و با وجود توانائی، مخارج آنها را نرساند و آنان را مانند بی‌کسان رها کند.

۳۶۳۰ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: از رحمت خدا بدور است، از رحمت خدا بدور است آنکه نفقه‌خوران خویش را ضایع گذارد و به آنها و نیازشان نرسد.

۳۶۳۱ــ و نیز ایشان علیه السّلام فرمود: کسی که برای اهل و خانوادهٔ خویش کوشش می‌کند و از راه حلال معیشت آنان را ترتیب می دهد اجرش مطابق مجاهد فی سبیل الله است.

۳۶۳۲ــ اسماعیل بن جابر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خود را زیر بار حقوق نبرید (یعنی کارها و اموری که تکلیف شما را زیاد می‌کند و برعهدهٔ شما آنچه نبوده می اندازد مانند ضمانت و کفالت و امانت‌داری و امثال اینها) و چنانچه گریبانگیرتان شد در آن پایداری کنید و از عهدهٔ آن نیکو برآئید.

۳۶۳۳ــ و حضرت رضا علیه السّلام فرمود: چیزی که برای زندگیت لازم

ضَرَرُهُ عَلَيْكَ أَكْثَرُ مِنْ نَفْعِهِ لَهُمْ».

۳۶۳۴ـ وَ رَوٰى عُمَرُ بْنُ يَزيد عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «إيّاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجَرَ فَإِنَّهُما مِفْتاحُ كُلِّ سُوءٍ، إِنَّهُ مَنْ كَسِلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقّاً، وَ مَنْ ضَجِرَ لَمْ يَصْبِرْ عَلىٰ حَقٍّ».

۳۶۳۵ـ وَ قالَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلام: «إِنَّ الله تَعالىٰ لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوّامَ، إِنَّ الله تَعالىٰ لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ الْفارِغَ».

۳۶۳۶ـ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام لِبَشيرِ النَّبّالِ: «إِذا رُزِقْتَ مِنْ شَيْءٍ فَالْزَمْهُ».

۳۶۳۷ـ وَ رَوٰى إِسْحاقُ بْنُ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «شَكا رَجُلٌ إِلىٰ رَسُولِ الله صَلَّى الله عَليه وآله الْحِرْفَةَ، فَقالَ: انْظُرْ بُيُوعاً فَاشْتَرِها ثُمَّ بِعْها فَما رَبِحْتَ فيهِ فَالْزَمْهُ».

است و ضرر نداشتنش برای تو بیش از نفع دیگران است و غیر آن را نداری، آن را به رفقایت بذل مکن.

۳۶۳۴ـ عمر بن یزید گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زنهار، زنهار از تنبلی و کم حوصلگی چون این دو کلید همهٔ بدبختیهاست زیرا شخص تنبل هیچ حقّی را ادا نمی‌کند، و آن کس که کم حوصلگی به خرج می دهد در أخذ یا ادای هیچ حقّی پایدار نیست.

۳۶۳۵ـ و حضرت کاظم علیه السّلام فرمود: براستی که خداوند عزیز بدون شکّ بندهٔ پرخواب و بیکاره را دشمن دارد.

۳۶۳۶ـ امام صادق علیه السّلام به بشیر نبّال فرمود: اگر از کاری منفعت بردی آن را رها مکن.

۳۶۳۷ـ اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمد و از کار شکایت کرد آن حضرت فرمود نظر کن (دقّت کن) و برای خرید و فروش چیزهائی بخر و بفروش و هرکدام که برای تو نفعی

۳٦۳۸ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «باشِرْ كِبارَ اُمُورِكَ بِنَفْسِكَ وَ كِلْ ما صَغُرَ مِنْها إلىٰ غَيْرِكَ، فَقيلَ: ضَرْبُ أيِّ شَيْءٍ؟ فَقالَ: ضَرْبُ أَشْرِيَةِ الْعِقارِ وَ ما أَشْبَهَها».

۳٦۳۹ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْأَرْقَطِ قالَ قالَ: أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «لا تَكُونَنَّ دَوّاراً في الْأَسْواقِ وَلا تَلِ شِراءَ دَقائِقِ الْأَشْياءِ بِنَفْسِكَ فَإِنَّهُ لا يَنْبَغي لِلْمَرءِ الْمُسْلِمِ ذِي الدِّينِ وَ الْحَسَبِ أَنْ يَلِيَ شِراءَ دَقائِقِ الْأَشْياءِ بِنَفْسِهِ ما خَلا ثَلاثَةَ أَشْياءَ فَإِنَّهُ يَنْبَغي لِذِي الدِّينِ وَ الْحَسَبِ أَنْ يَلِيَها بِنَفْسِهِ: الْعِقارُ وَ الْإِبِلُ وَ الرَّقيقُ».

۳٦٤۰ــ وَ رَوىٰ هِشامُ بْنُ سالِمٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «كانَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام يَحْتَطِبُ وَ يَسْتَقي وَ يَكْنُسُ، وَ كانَتْ فاطِمَةُ عَلَيها السَّلام تَطْحَنُ وَ تَعْجِنُ وَ تَخْبِزُ».

داشت ادامه ده.

۳٦۳۸ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: کارهای بزرگ و اساسی را خود بشخصه انجام ده و کارهای کوچک و بی اهمیّت را به دیگری وکالت ده، پرسیدند (کارهای بزرگ) مانند چه چیز؟ فرمود: مانند خرید خانه و ملک و مانند اینکارها.

۳٦۳۹ــ و از ارقط (شوهرخواهر امام صادق علیه السّلام) روایت شده که گفت: آن حضرت بمن فرمود: خود را برای تهیّهٔ هرچیز ناقابل به دور کوچه و بازار نینداز و چیزهای بی اهمیّت را خود مباشر خریدش مباش زیرا شایسته نیست مرد مسلمان با شخصیّت و خانواده، بکارهای پست و خرید اشیاء کم ارزش خود اقدام کند، مگر سه چیز که آنها سزاوار است شخص متدّین و اصیل خود اقدام نماید و آن عبارت است از خرید خانه، خرید شتر و خرید برده و غلام.

شرح: «باید دانست که شتر در آن روزگار، حکم ماشین سواری وکامیون را در زمان ما داشته است».

۳٦٤۰ــ هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام خود هیزم تهیّه می‌کرد و آب از چاه می‌کشید و جاروب می‌کرد و حضرت

۳۶۴۱ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «مُشْتَرِي الْعِقارِ مَرْزُوقٌ، وَ بائِعُ الْعِقارِ مَمْحُوقٌ».

۳۶۴۲ــ وَ رَوىٰ زُرارَةُ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «ما يُخَلِّفُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ شَيْئاً أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمالِ الصّامِتِ قالَ: قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قالَ: يَضَعُهُ في الْحائِطِ وَ الْبُسْتانِ وَ الدّارِ».

۳۶۴۳ــ وَ رَوىٰ عَبْدُالصَّمَدِ بْنِ بَشيرٍ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لَمّا دَخَلَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله الْمَدينَةَ خَطَّ دورَها بِرِجْلِهِ، ثُمَّ قالَ: «اللّهُمَّ مَنْ باعَ رُقْعَةً مِنْ أَرْضٍ فَلا تُبارِكْ فيهِ».

۳۶۴۴ــ وَ قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «مَكْتُوبٌ في التَّوْراةِ أَنَّهُ مَنْ باعَ أَرْضاً وَماءً فَلَمْ يَضَعْ ثَمَنَهُ في أَرْضٍ وَ ماءٍ ذَهَبَ ثَمَنُهُ مَحْقاً».

۳۶۴۵ــ وَ رَوىٰ مُعاوِيَةُ بْنُ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ

فاطمه علیها السّلام آسیا می‌کرد و خمیر می نمود و نان می پخت.

۳۶۴۱ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: هر که خانه می خرد خوشبخت و کامیاب است و آنکه خانه اش را می فروشد تلف و نابود.

۳۶۴۲ــ زرارة گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ چیز بر انسان سختتر از پول نقدی که پس از خود باقی گذارد نیست، گوید: پرسیدم: پس چه کند؟ فرمود: باغ یا بُوستان یا خانه بخرد.

۳۶۴۳ــ معاویة بن عمّار گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله به مدینه وارد شد، به اشاره با پای خود خطّی کشید و حدود مدینه را تعیین فرمود، بعد دعا کرد: «اللّهمَّ مَن باعَ رُقْعَةً مِنْ أَرْضٍ فَلا تُبارِكْ فيهِ» پروردگارا هر کس قطعه ای از زمین بفروشد مبارکش مباد.

۳۶۴۴ــ امام باقر علیه السّلام فرمود: در تورات آمده است که هر کس آب و زمین خویش را بفروشد و به جای آن زمین و آبی نخرد همهٔ قیمت آن نابود خواهد شد.

۳۶۴۵ــ معاویة بن عمّار گوید: از امام ششم علیه السّلام در مورد کسب

عَنْ كَسْبِ الْحَجّامِ، فَقالَ: لا بَأْسَ بِهِ».

۳٦٤٦ــ وَ «نَهىٰ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله عَنْ عَسيبِ الْفَحْلِ وَ هُوَ أَجْرُ الضِّرابِ».

۳٦٤٧ــ وَ سَأَلَهُ أَبُو بَصيرٍ «عَنْ ثَمَنِ كَلْبِ الصَّيْدِ فَقالَ: لا بَأْسَ بِثَمَنِهِ وَ الْآخَرُ لا يَحِلُّ ثَمَنُه».

۳٦٤٨ــ وَ قالَ: «أَجْرُ الزّانِيَةِ سُحْتٌ، وَ ثَمَنُ الْكَلْبِ الَّذي لَيْسَ بِكَلْبِ الصَّيْدِ سُحْتٌ، وَ ثَمَنُ الْخَمْرِ سُحْتٌ، وَ أَجْرُ الْكاهِنِ سُحْتٌ، وَ ثَمَنُ الْميتَةِ سُحْتٌ، فَأَمَّا الرُّشا في الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللهِ الْعَظيمِ».

۳٦٤٩ــ وَ رُوِيَ «أَنَّ أَجْرَ الْمُغَنّي وَ الْمُغَنِّيَةِ سُحْتٌ».

حجّام (حجامت کننده) پرسیدم، فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «مراد از کسب اجرت می باشد یعنی حجّام اگر اجرت بگیرد حلال است یا حرام؟ فرمود: حلال است».

۳٦٤٦ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله نهی فرمود از اجرت گرفتن برای نرکشی حیوانات.

شرح: «اجاره دادنِ حیوان نر برای کرّه کشی در آن زمان رسم بوده و رسول خدا صلّی الله علیه وآله آن را ممنوع اعلام فرموده است».

۳٦٤٧ــ ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام از قیمت سگ شکاری پرسید که آیا حلال است یا نه، فرمود: «اشکالی ندارد، امّا سگ ولگرد را نمی توان فروخت و در مقابلِ واگذاری آن پول گرفت.

۳٦٤٨ــ و نیز فرمود: اجرت زن بدکاره، و قیمت سگ غیرشکاری، و قیمت مشروبات الکلی و قیمت مردار، همه نامشروع و حرام است، و امّا رشوه دادن و گرفتن در حکمِ همان کفر به خدای بزرگ است.

شرح: «رشوه آنست که یکی از متخاصمین وجهی به قاضی یا شهودش بدهد که حکم یا شهادت را به نفع او انجام دهند».

۳٦٤٩ــ و در روایتی چنین آمده است که: «مزد مرد و زن آوازه‌خوان حرام و

۳۶۵۰ــ وَ «نَهیٰ رَسُولُ اللهِ صَلی الله عَلیه وآله عَنْ أُجْرَةِ الْقٰارِیءِ الَّذي لٰا یَقْرَءُ إلّا عَلیٰ أَجْرٍ مَشْرُوطٍ».

۳۶۵۱ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتٰارِ الْقَلانِسِيِّ قالَ: قُلْتُ: لِأَبي عَبْدِالله عَلَیه السَّلام «إنّا نَعْمَلُ الْقَلانِسَ فَنَجْعَلُ فیهَا الْقُطنَ الْعَتیقَ فَنَبیعُهٰا وَ لٰا نُبَیِّنُ لَهُمْ مٰافیهٰا، فَقٰالَ: إنّي لَأُحِبُّ لَكَ أَنْ تُبَیِّنَ لَهُمْ مٰافیهٰا».

۳۶۵۲ــ وَ قٰالَ: الصّادِقُ عَلَیه السَّلام: «إنَّ آكِلَ مٰالِ الْیَتیمِ سَیَلْحَقُهُ وَبٰالُ ذٰلِكَ في الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَةِ، أَمّا في الدُّنْیٰا فَإنَّ الله عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: «وَلْیَخْشَ الَّذینَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا الله» وَ أَمّا في الْآخِرَةِ فَإنَّ الله عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ: «إنَّ الَّذینَ یَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ الْیَتٰامیٰ ظُلْماً إنَّما یَأْكُلُونَ في بُطُونِهِمْ

نامشروع می باشد».

۳۶۵۰ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله از اجرتِ قاری قرآنی که برای قراءتش مبلغ (اجرت) تعیین کند، نهی فرموده است.

۳۶۵۱ــ و حسین بن مختار قلانسی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ما کلاههائی را می سازیم که در شب از آن استفاده می‌کنند (شب کلاه) و در آن پنبهٔ کهنه مصرف می‌کنیم، امّا برای مشتری آشکار نمی‌کنیم که در آن چیست، فرمود: من برای تو بخصوص دوست دارم که برای مشتریان روشن کنی که در آن چه چیز به کار رفته است.

۳۶۵۲ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: براستی که خورندهٔ مال یتیم بزودی وبال آن را خواهد دید هم در دنیا و هم در آخرت، امّا وبال دنیائی، خداوند عزیز می فرماید: «وَلْیَخْشَ الَّذینَ لَوتَرَكُوا من خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعٰافاً خافُوا عَلَیهِم فلیتقُواالله ــ نساء:۱۰۰» (باید بترسند از اینکه پس از خود فرزندانی ناتوان و صغیر باقی گذارند و برحال آنها فکر کنند و بهراسند و از خدا پروا داشته باشند). و امّا وبال اُخروی پس خداوند عزیز می فرماید: «إنَّ الَّذینَ یأكُلُونَ امْوالَ الیَتامیٰ ظُلماً إنّما یأكُلُونَ فی بطونهم ناراً و سَیَصْلَوْنَ سَعیراً ــ نساء:۱۱» (کسانی که اموال یتیمان را می بلعند به ستم، جز

نٰاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعيراً».

۳٦٥۳ــ وَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفّار ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ إلىٰ أَبي- مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيهِما السَّلام يَقُولُ: «رَجُلٌ يُبَدْرِقُ الْقَوافِلَ مِنْ غَيْرِ أَمْرِ السُّلْطانِ في مَوْضِعٍ مُخيفٍ وَ يُشارِطُونَهُ عَلىٰ شَيءٍ مُسَمّىً أَلَهُ أَنْ يَأْخُذَهُ مِنْهُمْ أَمْ لا؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: إذا آجَرَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ مَعْرُوفٍ أَخَذَ حَقَّهُ إنْ شاءَ الله».

۳٦٥٤ــ وَ كَتَبَ مُحَمَّدُبْنُ عيسَى بْنِ عَبيدٍ الْيَقْطِينِيُّ إلىٰ أَبي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيهِما السَّلام «في رَجُلٍ دَفَعَ ابْنَهُ إلىٰ رَجُلٍ وَ سَلَّمَهُ مِنْهُ سَنَةً بِأُجْرَةٍ مَعْلُومَةٍ لِيَخيطَ لَهُ، ثُمَّ جاءَ رَجُلٌ آخَرُ فَقالَ لَهُ: سَلِّم ابْنَكَ مِني سَنَةً بِزِيادَةٍ هَلْ لَهُ الْخِيارُ في ذٰلِكَ؟ وَ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَفْسَخَ ما وافَقَ عَلَيْهِ الْأَوَّلَ أَمْ لا؟ فَكَتَبَ عَلَيه السَّلام بِخَطِّهِ: يَجِبُ عَلَيْهِ الْوَفاءُ لِلأَوَّلِ ما لَمْ يَعْرِضْ لِابْنِهِ مَرَضٌ أَوْ ضَعْفٌ».

این نیست که در شکم خود آتش پر می‌کنند و بزودی به همان آتش می سوزند).

۳٦٥۳ــ و محمّد بن حسن صفّار قمّی ــ رضی الله عنه ــ به حضرت عسکری علیه السّلام طیّ نامه ای نوشت: «مردی قافله ها را بدرقه می‌کند برای حفظ و حراست آنها در جاهای هولناک، امّا از طرف دولت نیست بلکه خود مردم با او شرط کرده اند که مبلغ معیّنی بدو بدهند، آیا این مبلغ را می تواند از آنها بستاند یا نه؟» امام در پاسخ مرقوم فرمودند: «اگر خود را به کار مخصوصی اجیر داده باشد اشکالی ندارد».

۳٦٥٤ــ و محمّد بن عیسی بن عبید بن یقطین به امام هادی علیه السّلام نامه ای نوشت که مردی فرزند خودد را به خیّاطی سپرده و شرط کرده است تا یکسال فرزندش نزد وی کار کند و فلان مبلغ اجرت بگیرد، سپس شخص دیگری پیدا شده، می‌گوید فرزند خود را به من بسپار به مقداری بیشتر از آنکه با خیّاط قرار کرده ای. آیا اختیار دارد و می تواند اجارهٔ اوّلی را بهم بزند یا نه؟ امام علیه السّلام در پاسخ نامه به خطّ خویش مرقوم داشتند: بر او واجب است که شرط و قراری را که با اوّلی داشته تا هنگامی که فرزندش مریض یا ناتوان از کار نگشته است اجرا کند.

۳۶۵۵ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُ بْنُ خٰالِدٍ الْبَرْقِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِجٰارَةِ فَقالَ: صٰالِحٌ لا بَأْسَ بِهٰا إِذٰا نَصَحَ قَدْرَ طٰاقَتِهِ، قَدْ آجَرَ نَفْسَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرٰانَ عَلَيهِ السَّلام وَ اشْتَرَطَ قالَ: إِنْ شِئْتُ ثَمٰانِياً وَ إِنْ شِئْتُ عَشْراً فَأَنْزَلَ اللهُ تَعٰالىٰ فيهِ: عَلىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمٰانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ».

۳۶۵۶ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِوبْنِ أَبِي الْمِقْدٰامِ، عَنْ عَمّٰارٍ السّٰابٰاطِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «الرَّجُلُ يَتَّجِرُ وَ إِنْ هُوَ آجَرَ نَفْسَهُ أُعْطِيَ أَكْثَرَ مِمّا يُصيبُ فِي تِجٰارَتِهِ؟ قالَ: لٰا يُؤٰاجِرْ نَفْسَهُ وَ لٰكِنْ يَسْتَرْزِقُ اللهَ تَعٰالىٰ وَ يَتَّجِرُ، فَإِنَّهُ إِذٰا آجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلىٰ نَفْسِهِ الرِّزْقَ».

۳۶۵۷ــ وَ رَوٰى عَبْدُاللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «مَنْ آجَرَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَظَرَ عَلَيْهٰا الرِّزْقَ، وَ كَيْفَ لٰا يَحْظُرُ عَلَيْهٰا الرِّزْقَ وَمٰا أَصٰابَ

۳۶۵۵ــ محمّد بن سنان گوید: از حضرت أبی الحسن علیه السّلام (ظاهراً حضرت کاظم علیه السّلام) پرسیدم: شخص می تواند اجیر شود، فرمود: اشکالی نیست اگر تا حدّ توانایی خود انجام وظیفه کند، موسی بن عمران خود اجیر گشته و شرط کرد هشت سال و اگر خواستم ده سال، پس خداوند متعال قضیّه را اینطور برای ما فرموده: «عَلىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثمانيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمْتَ عَشراً فَمِنْ عندك ــ قصص:۲۶» (اجیرم می شوی که در مقابل صداق عیالت هشت سال کار کنی و اگر خواستی ده سال).

۳۶۵۶ــ عمّار ساباطی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: انسان خود کسب و تجارت می‌کند و درآمدش اندك است، درحالیکه کسانی هستند که اگر وی اجیر آنها شود و برای آنها فعّالیت کند بیشتر از درآمد او در کسبش به وی می دهند، فرمود: خود را اجیر دیگری نسازد، و مستقلاً از خداوند متعال طلب روزی نماید و به کسب بپردازد، زیرا وقتی خود را اجاره داد روزی را بر خویشتن محدود ساخته، به همان مقدار که با مستأجر قرار بسته است.

۳۶۵۷ــ عبدالله بن محمّد جعفی گوید: امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: هر

فَهُوَ لِرَبِّ آجَرَهُ».

۳٦۵۸ــ وَ رَوٰى هٰارُونُ بْنُ حَمْزَةَ الْغَنَوِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجيراً فَلَمْ يَأْمَنْ أَحَدُهُمٰا صٰاحِبَهُ فَوَضَعَ الْأَجْرَ عَلىٰ يَدَيْ رَجُلٍ فَهَلَكَ ذٰلِكَ الرَّجُلُ وَ لَمْ يَدَعْ وَفٰاءً وَاسْتَهْلَكَ الْأَجْرَ، فَقٰالَ: الْمُسْتَأْجِرُ ضٰامِنٌ لِأَجْرِ الْأَجيرِ حَتّىٰ يَقْضِيَ إِلّا أَنْ يَكونَ الْأَجيرُ دَعٰاهُ إِلىٰ ذٰلِكَ فَرَضِيَ بِهِ، فَإِنْ فَعَلَ فَحَقُّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ وَ رَضِيَ بِهِ».

۳٦۵۹ــ وَ رَوٰى عُبَيْدُ بْنُ زُرٰارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ لَهُ:

کس خود را اجیر سازد روزی را بر خود تنگ کرده است، چگونه بر خود تنگ نکرده باشد درحالیکه آنچه به چنگ می آورد از آن دیگری است همانکه او را اجاره کرده است.

شرح: «باید دانست که این منع در مورد کسانی است که خود را به مبلغ معیّنی اجاره می دهند و برای دیگران کار و فعّالیّت می‌کنند و عامل و نمایندهٔ دیگران هستند درحالیکه می توانند همان کار را مستقلاً برای خویش انجام دهند، نه کارگران کارخانجات و شرکتهای صنعتی که تأسیس آن برای هر کس میسور نیست و شخص نمی تواند خود مستقّلاً بدان بپردازد، و اینان نیز اُجرت و ارزش کار فردی‌شان هرچه باشد می ستانند، پس منع شامل اینها نیست بلکه شامل کسانی است که می توانند کاری را که برای دیگران انجام می دهند برای خود انجام دهند و هر مقدار که بهره آور است از آن خود آنها باشد، با اینحال اجیر می شوند».

۳٦۵۸ــ هارون بن حمزهٔ غنوی گوید: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم: مردی کسی را اجیر کرده است و چون اجیر و مستأجر به یکدیگر اطمینان نداشتند وجه الاجاره را نزد شخص سومی نهاده و آن شخص پس از انجام کار وفات یافت و مالی که به مبلغ اجاره نزد او امانت مانده بود تا بدان وفا کند تلف شده و چیزی باقی نگذاشته است، امام علیه السّلام فرمود: «اجیرکننده ضامن اجرت است مگر اینکه اجیرشده خود، آن شخص را معرّفی کرده و به آن راضی شده باشد».

۳٦۵۹ــ عبید بن زرارة گوید: امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: ای عُبید

«يا عُبَيْدُ إنَّ السَّرَفَ يُورِثُ الْفَقْرَ، وَ إنَّ الْقَصْدَ يُورِثُ الْغِنىٰ».

۳۶۶۰ــ وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يُعالِجُ الدَّواءَ لِلنّاسِ فَيَأْخُذُ عَلَيْهِ جُعلاً، قالَ: لا بَأْسَ بِهِ».

۳۶۶۱ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِباطٍ، عَنْ أَبي سارَةَ، عَنْ هِنْدٍ السَّرّاجِ قالَ: قُلْتُ لِأَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «أَصْلَحَكَ الله إنّي كُنْتُ أَحْمِلُ السِّلاحَ إلىٰ أَهْلِ الشّامِ فَأَبيعُهُ مِنْهُمْ فَلَمّا عَرَّفَنِيَ الله هٰذَا الْأَمْرَ ضِقْتُ بِذلِكَ السِّلاحِ قُلْتُ: لا أَحْمِلُ إلىٰ أَعْداءِ الله، قالَ: احْمِلْ إلَيْهِمْ وَ بِعْهُمْ فَإنَّ الله تَعالىٰ يَدْفَعُ بِهِمْ عَدُوَّنا وَ عَدُوَّكُمْ ــ يَعْنِي الرُّومَ ــ قالَ: فَاذا كانَتِ الْحَرْبُ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ فَمَنْ حَمَلَ إلىٰ عَدُوِّنا سِلاحاً يَسْتَعينُونَ بِهِ عَلَيْنا فَهُوَ مُشْرِكٌ».

۳۶۶۲ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبي وَلّادٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «ما تَرىٰ فِي الرَّجُلِ يَلي أَعْمالَ السُّلْطانِ لَيْسَ لَهُ مَكْسَبٌ إلّا مِنْ

براستی که اسراف کاری، سرانجام فقر و تهیدستی به‌بار می آورد، و میانه‌روی در امر زندگی و معیشت توانگری و بی‌نیازی را موجب می شود.

۳۶۶۰ــ محمّد بن مسلم از امام محمّد باقر علیه السّلام سؤال کرد: شخصی برای مردمان دارو می سازد و اجرت می‌گیرد، فرمود: اشکالی ندارد.

۳۶۶۱ــ هند سرّاج گوید: من به امام محمّد باقر علیه السّلام عرض کردم ــ خداوند به شما خیر دهد ــ من مردی هستم که کارم فروش اسلحه است، که با خودبه شام می برم و به اهل آن دیارمی فروشم، و از آن وقت که خداوند مرا به حقّ آگاه ساخت (شیعه شدم) از اینکار ناراحت و دل‌نگرانم، گفتم: دیگر برای دشمنان خدا اسلحه نبرم. امام علیه السّلام فرمود: نه، ببَر و به آنها بفروش، زیرا خداوند به‌وجود آنان دشمنان ما و آنها را دفع می‌کند (مراد از دشمنانِ ما و آنها، رومیان می باشند) فرمود: آری، اگر میان ما و آنها درگیری پدید آید آنوقت هر کس به هر طریق به آنها اسلحه برساند که علیه ما به کار برند جزء مشرکان خواهد بود.

۳۶۶۲ــ ابو ولّاد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم دربارهٔ

أَعْمالِهِمْ وَ أَنَا أَمُرُّ بِهِ وَ أَنْزِلُ عَلَيْهِ فَيُضيفُني وَ يُحْسِنُ إِلَيَّ، وَ رُبَّما أَمَرَ لي بِالدَّراهِمِ وَالْكِسْوَةِ، وَ قَدْ ضاقَ صَدْري مِنْ ذٰلِكَ، فَقالَ لي: خُذْ وَ كُلْ مِنْهُ فَلَكَ الْمُهَنَّأُ وَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ».

۳۶۶۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبي الْمَغْرا قالَ: «سَأَلَ رَجُلٌ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام وَ أَنا عِنْدَهُ فَقالَ: أَصْلَحَكَ الله أَمُرُّ بِالْعامِلِ أَوْ آتي الْعامِلَ فَيُجيزُني بِالدَّراهِمِ آخُذُها؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَ أَحُجُّ بِها؟ قالَ: نَعَمْ وَ حُجَّ بِها».

۳۶۶۴ــ وَ رَوى عَلِيُّ بْنُ يَقْطينٍ قالَ: قالَ لي أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلامُ: «إِنَّ لله تَبارَكَ وَ تَعالىٰ مَعَ السُّلْطانِ أَوْلِياء يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيائِهِ».

۳۶۶۵ــ وفي خَبَرٍ آخَرَ «أُولٰئِكَ عُتَقاءُ الله مِنَ النّارِ».

شخصی که متصدّی کارهای دولت شده و راه درآمدی جز آن ندارد (مراد، دولت جائر است) و من بر او وارد می شوم، وی از من پذیرائی کرده، به من احسان می نماید و چه بسا اتّفاق می افتد که پول یا لباسی بمن می بخشد و من از این امر دلم گرفته و ناراحتم، چه حکمی می فرمائید؟ حضرت فرمود: آنچه به تو می دهد از او بستان و بخور بر تو گواراست و برای او وزر و وبال.

۳۶۶۳ــ داود بن مثنّی (ابوالمغرا) گوید: مردی از امام صادق علیه السّلام در حضور من سؤال کرد و گفت: ــ خداوند به شما خیر دهد ــ من گاهی بر یکی از کارمندان دولت می‌گذرم و براو وارد می شوم یا به حاکمی می رسم و او هدیه یا جایزه‌ای به من می دهد آیا جایز است از وی بستانم؟ فرمود: آری، پرسیدم: با آن می توانم حجّ خانهٔ خدا را بجای آورم؟ فرمود: آری، با آن مال حجّ بجای آر.

۳۶۶۴ــ علی بن یقطین گوید: موسی بن جعفر علیهما السّلام به من فرمود: خداوند متعال را در دستگاه سلطان دوستانی است که به سبب آنها، از حقّ مؤمنان و دوستداران خود دفاع می نماید.

۳۶۶۵ــ و در خبر دیگر آمده: که آنان آزادشدگان خداوند از آتش دوزخ می باشند.

۳۳۶۶ــ وَ قال: الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «كَفّارَةُ عَمَلِ السُّلْطانِ قَضاءُ حَوائِجِ الْإِخْوانِ».

۳۶۶۷ــ وَ رُوِيَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرارَةَ أَنَّهُ قالَ: «بَعَثَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام رَجُلاً إلىٰ زِيادِبْنِ عُبَيْدِالله فَقالَ: وَلِّ ذا بَعْضَ عَمَلِكَ».

[آلْأَبُ يَأْخُذُ مِنْ مالِ ابْنِهِ]

۳۶۶۸ــ رَوىٰ حَريزٌ، عَنْ مُحَمّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لِابْنِهِ مالٌ فَاحْتاجَ إلَيْهِ الْأَبُ، قالَ: يَأْكُلُ مِنْهُ، وَ أَمَّا الْأُمُّ فَلا تَأْخُذُ مِنْهُ إلّا قَرْضاً عَلىٰ نَفْسِها».

۳۶۶۹ــ وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلاءِ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «ما يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مالِ وَلَدِهِ؟ قالَ: قُوتُهُ بِغَيْرِ سَرَفٍ إذَا اضْطُرَّ إلَيْهِ،

۳۶۶۶ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: کفّارهٔ کار دولتی برآوردن حاجات برادران ایمانی است.

۳۶۶۷ــ و از عبیدبن زراره روایت شده است که گفت: امام صادق علیه السّلام مردی را نزد حاکم مدینه زیاد بن عبیدالله بن عبدالله بن عبدالمدان فرستاد و فرمود: این مرد را به کاری بگمار.

(پدر می تواند از مال فرزندش برگیرد)

«این عنوان در پاره‌ای از نسخه ها هست ولی بنظر می رسد از دیگران باشد نه از مؤلّف».

۳۶۶۸ــ محمّد بن مسلم گوید: از آن حضرت پرسیدم مردی که فرزندش دارای ثروتی است، نیازمند به مال پسر شده است، چه کند؟ فرمود: پدر می تواند از مال فرزند به اندازهٔ خوراک خویش استفاده کند و امّا مادر از مال او برنگیرد مگر به طریق قرض، که أداء آن را برعهده گیرد.

۳۶۶۹ــ حسین بن أبی العلا گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا از مال فرزند بر پدر چیزی حلال است؟ فرمود: درصورتیکه چاره‌ای نداشته باشد به

قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَقَوْلُ رَسُولِ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه: «أَنْتَ وَمالُكَ لِأَبِيكَ» فَقالَ: إِنَّما جاءَ بِأَبِيهِ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقالَ: يا رَسُولَ اللهِ هٰذا أَبِي وَقَدْ ظَلَمَني مِيراثِي مِنْ أُمِّي، فَأَخْبَرَهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ وَعَلَى نَفْسِهِ، فَقالَ: أَنْتَ وَمالُكَ لِأَبِيكَ، وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْءٌ أَفَكانَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه يَحْبِسُ أَباً لِابْنٍ؟».

۳۶۷۰ـ وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ مَعَ زَوْجِها أَمْرٌ في عِتْقٍ وَلا صَدَقَةٍ وَلا تَدْبِيرٍ، وَلا هِبَةٍ وَلا نَذْرٍ في مالِها إِلّا بِإِذْنِ زَوْجِها إِلّا في زَكاةٍ أَوْ بِرِّ والِدَيْها أَوْ صِلَةِ قَرابَتِها».

۳۶۷۱ـ وَقيلَ لِلصّادِقِ عَلَيهِ السَّلام: «إِنَّ النّاسَ يَرْوُونَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه أَنَّهُ قالَ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لا تَحِلُّ لِغَنِيٍّ وَلا لِذي مِرَّةٍ سَوِيٍّ، فَقالَ

اندازهٔ خوراکش بدون زیاده‌روی اشکالی ندارد، گوید: از او پرسیدم پس اینکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرموده «أَنْتَ وَمالُكَ لِأَبِيكَ» (تو و هر چه داری از آن پدرت می‌باشد) چه می‌شود؟ فرمود: موضوع این بود که فرزندی پدرش را به شکایت نزد رسول صلّی الله علیه وآله آورد و گفت: یا رسول‌الله، این پدر من است و در میراث مادرم به من ستم کرده، پدر گفت: من آن را هزینهٔ زندگی خود و او کردم، اینجا بود که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: تو و اموالت از آنِ پدرت می‌باشید و پدر مالی نداشت تا رسول خدا صلّی الله علیه وآله بستاند و به فرزند دهد، آیا می‌گوئی آن حضرت پدر را برای پسر به زندان افکند؟

۳۶۷۰ـ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زن حقّ ندارد بدون اجازهٔ همسرش بنده آزاد کند، یا برده‌اش را تدبیر کند، یا چیزی به کسی ببخشد و یا نذر کند در مال مخصوص خودش، مگر زکات واجب یا نیکی به پدر و مادرش یا بخششی به خویشانش.

شرح: «جز نذر در بقیّه امور مذکوره اذن شوهر مستحبّ است».

۳۶۷۱ـ به امام صادق علیه السّلام گفتند: مردم می‌گویند رسول خدا

عَلَيه السَّلام: قَدْ قالَ لِغَنِيٍّ وَ لَمْ يَقُلْ لِذي مِرَّةٍ سَوِيٍّ».

۳۶۷۲ـ وَ رَوَى أَبُوالْبُخْتُرِيّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لِإِسْماعُ الْأَصَمِّ مِنْ غَيْرِ ضَجْرٍ صَدَقَةٌ هَنيئَةٌ».

۳۶۷۳ـ وَ قالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله لِرَجُلٍ «أَصْبَحْتَ صائِماً؟ قالَ: لا، قالَ: فَعُدْتَ مَريضاً؟ قال: لا قالَ: فَاتَّبَعْتَ جِنازَةً؟ قالَ: لا، قالَ: فَأَطْعَمْتَ مِسْكيناً؟ قالَ: لا، قالَ: فَارْجِعْ إِلى أَهْلِكَ فَأَصِبْهُمْ فَإِنَّهُ مِنْكَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةٌ».

۳۶۷۴ـ «وَ أَتى رَجُلٌ أَميرَالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام فَقالَ: يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ وَالله إِنّي لَأُحِبُّكَ، فَقالَ لَهُ: وَ لٰكِنّي أُبْغِضُكَ، قالَ: ولِمَ؟ قالَ: لِأَنَّكَ تَبْغي في

صلّی الله علیه وآله فرمود: «گرفتن صدقه برای کسی که چهار ستون بدنش سالم است و بی‌نیاز حلال نیست»، حضرت فرمود: «پیامبر غنی و بی‌نیاز را فرموده است، امّا برای آنکه بدنش سالم است نفرموده».

۳۶۷۲ـ ابوالبختری وهب بن وهب گوید: جعفر بن محمّد (علیهما السّلام) فرمود: شنواندن و فهماندن به شخصی که شنوا نیست، بدون اینکه او را ناراحت کند، صدقهٔ گوارائی است (زیرا نه مالی از دست رفته و نه بدنی رنج دیده است).

۳۶۷۳ـ رسول خدا صلّی الله علیه وآله به مردی فرمود: آیا امروز روزه‌ای؟ گفت: نه، فرمود: مریضی را عیادت کرده‌ای؟ گفت: نه، فرمود: جنازهٔ مؤمنی را تشییع کرده‌ای؟ گفت: نه، فرمود: بینوائی را سیر کرده‌ای؟ گفت: نه، فرمود: پس به خانه بازگرد و نزد عیال و فرزندان خود برو و آنها را ببوس و اینکار از سوی تو نسبت به آنها در حکم صدقه است.

شرح: «غرض آنست که نباید روز انسان خالی از یکی از این اعمال نیک باشد حتّی اگر خوشحال کردن خانواده بقصد رضای خدا باشد».

۳۶۷۴ـ مردی نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد و اظهار داشت: یا امیرالمؤمنین بخدا سوگند من شما را دوست می دارم، حضرت فرمود: لکن من تو را دشمن می دارم، مرد پرسید: برای چه؟ فرمود: برای اینکه تو بابت اذان طلب اجرت می‌کنی و برای

الْأَذٰانِ كَسْباً، وَ تَأْخُذُ عَلىٰ تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْراً».

٣٦٧٥ــ وَ قٰالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «مَنْ أَخَذَ عَلىٰ تَعْلِيمِ الْقُرْآنِ أَجْراً كٰانَ حَظُّهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ».

٣٦٧٦ــ وَ رَوَى الْحَكَمُ بْنُ مِسْكِينٍ، عَنْ قُتَيْبَةَ بْنِ الْأَعْشىٰ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام: «إِنِّي أَقْرَءُ الْقُرْآنَ فَتُهْدىٰ إِلَيَّ الْهَدِيَّةُ فَأَقْبَلُهٰا؟ قالَ: لٰا، قُلْتُ: إِنْ لَمْ أُشارِطْهُ، قالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ تَقْرَأْهُ أَكٰانَ يُهْدىٰ لَكَ؟ قالَ: قُلْتُ: لٰا، قالَ: فَلٰا تَقْبَلْهُ».

٣٦٧٧ــ وَ رُوِيَ عَنْ عيسَى بْنِ شَقَفِي وَ كٰانَ سٰاحِراً يَأْتِيهِ النّٰاسُ وَ يَأْخُذُ عَلىٰ ذٰلِكَ الْأَجْرَ قالَ: «فَحَجَجْتُ فَلَقِيتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام بِمِنىً فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدٰاكَ أَنَا رَجُلٌ كٰانَتْ صِنٰاعَتِي السِّحْرَ وَ كُنْتُ آخُذُ عَلَيْهِ الْأَجْرَ وَ قَدْ

آموختن قرآن مزد می ستانی.

٣٦٧٥ــ و علی علیه السّلام فرمود: هر کس بابت آموزش قرآن اُجرت بخواهد نصیبش در روز رستاخیز همان مبلغی است که دریافت کرده است.

شرح: «بیشتر فقهای امامیّه اخذ اجرت را برای آموختن احکام دین و آنچه بر مکلّفین واجب است مثل أذکار نماز یا صیغهٔ نکاح جایز نمی دانند».

٣٦٧٦ــ قتیبهٔ أعشی (که یکی از قراء قرآن اهل کوفه و از شیعه مذهبان است) گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم من قرآن تلاوت می‌کنم و به من هدیّه می دهند آیا بپذیرم؟ فرمود: نه، عرض کردم: شرط نمی‌کنم. فرمود: آیا قرآن هم نخوانی به تو هدیّه می دهند؟ گفتم: نه، فرمود: پس قبول نکن (هدیه را نپذیر).

شرح: «شیخ طوسی علیه الرّحمه این خبر را حمل بر کراهت کرده، گوید: معلّم این امور نباید اُجرت بگیرد لکن اگر به او بخششی کردند و هدیّه‌ای فرستادند قبول کند».

٣٦٧٧ــ یکی از شیعیان کوفه گفت: عیسی شقفی که مردی ساحر بود و مردم به او مراجعه می‌کردند و او برای کارش از آنها اجرت می‌گرفت، گوید: به حجّ

حَجَجْتُ وَمَنَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ بِلِقائِكَ وَقَدْ تُبْتُ إِلَى اللهِ فَهَلْ لي في شَيْءٍ مِنْهُ مَخْرَجٌ؟ فَقالَ: نَعَمْ حُلَّ وَلا تَعْقُدْ».

۳۶۷۸ــ وَقالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «مَنْ مَرَّ بِبَساتينَ فَلا بَأْسَ بِأَنْ يَأْكُلَ مِنْ ثِمارِها وَلا يَحْمِلْ مَعَهُ مِنْها شَيْئاً».

(بابُ الدَّيْنِ وَالْقَرْضِ)

۳۶۷۹ــ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجّاجِ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: تَعَوَّذُوا بِاللهِ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ، وَغَلَبَةِ الرِّجالِ، وَبَوارِ الْأَيِّمِ».

خانهٔ خدا رفتم و در منیٰ حضرت صادق علیه‌السّلام را ملاقات کرده به او عرض کردم: فدایت شوم من مردی هستم که کارم سحر است و برای این عمل اجرت می‌گیرم، و حجّ بجای آورده‌ام و خداوند بر من دیدار شما را روزی فرمود و اکنون توبه کرده، به خدا بازمی‌گردم آیا فکر می‌کنید راه چاره‌ای برای من باشد؟ فرمود: به کارت ادامه بده امّا سحر را بگشا و مبند. «یعنی در باطل کردن سحر دیگران کار کن نه در سحر نمودن دیگران».

شرح: «این خبر را حمل بر آن کرده‌اند که باطل کردن سحر به سحر نباشد بلکه به آیات قرآن و ذکر و دعا باشد».

۳۶۷۸ــ امام صادق علیه‌السّلام فرمود: هر کس گذارش بر باغستانها بیفتد مانعی ندارد که هنگام عبور از میوهٔ درختها استفاده کند ولی حقّ ندارد بهمراه خود چیزی از آن ببرد.

شرح: «در اصطلاح فقها این را حقّ‌المارّه گویند و چون اصل آنست که بدون اذن مالک هیچکس حقّ ندارد در مال دیگران تصرّف کند و این خبر خلاف اصل است کسانی که به این خبر عمل کرده‌اند آن را منحصر می‌کنند به مورد نصّ و چنین گویند که نباید به قصد چیدن میوه برود و نباید از آنچه بر زمین ریخته بردارد و نباید چیزی همراه خود ببرد و حقّ فاسد ساختن میوه‌ها را هم ندارد.

(باب احکام دَیْن و قرض)

۳۶۷۹ــ عبدالرّحمن بن حجّاج گوید: امام صادق علیه‌السّلام فرمود: از فشار

٣٦٨٠ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبائِهِ عَلَيهِمُ السَّلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: «إيّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإنَّهُ شَيْنٌ لِلدِّينِ».

٣٦٨١ــ وَ قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «إيّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإنَّهُ هُمٌّ بِاللَّيْلِ وَ ذُلٌّ بِالنَّهارِ».

٣٦٨٢ــ وَ قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «إيّاكُمْ وَالدَّيْنَ فَإنَّهُ مَذَلَّةٌ بِالنَّهارِ، وَ مَهَمَّةٌ بِاللَّيْلِ وَ قَضاءٌ في الدُّنْيا، وَ قَضاءٌ في الآخِرَةِ».

٣٦٨٣ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام: «إنَّهُ ذُكِرَ لَنا أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْأَنْصارِ ماتَ وَ عَلَيْهِ دينارانِ دَيْناً فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِ

طلبکاران و بدهی و فشار شهوت جنسی و بی‌رغبتی مردان بکرفتن زنان بی‌شوهر، و بی‌اعتنائی زنان بدون مانع به مردان بی‌همسر، و بالاخره کساد بازار این دو گروه به خداوند پناه برید.

٣٦٨٠ــ سکونی از جعفر بن محمّد و او از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرموده است: زنهار و برحذر باشید از زیر بار وام رفتن که باعث سرشکستگی لمدیون است. (و مطابق بعضی از نسخ برای شخص دین‌دار عیب است).

٣٦٨١ــ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: حذر کنید از دین، زیرا آن موجب اندوه شب و خواری روز، برای مدیون است.

٣٦٨٢ــ و نیز آن حضرت فرمود: بپرهیزید و دوری گزینید از زیر بار قرض رفتن که خوارکنندهٔ انسان در روز است، و موجب اندوه و رنج بردن او در شب، و یکبار گرفتاری پرداختش در این دنیا، و یکبار گرفتاری دیر پرداختن، و یا نپرداختن آن، در آخرت را باعث می شود.

٣٦٨٣ــ معاویة بن وهب گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: به ما گفته‌اند که در زمان رسول خدا صلّی الله علیه وآله یکی از یاران وی که اهل مدینه بود از دنیا رفت درحالیکه دو دینار بدهکار بود، رسول خدا صلّی الله علیه وآله حاضر

النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله وَ قالَ: صَلُّوا عَلىٰ أَخيكُمْ حَتّىٰ ضِمِنَهُما عَنْهُ بَعْضُ قَراباتِهِ، فَقالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: ذاكَ الْحَقُّ، ثُمَّ قالَ: إنَّ رَسُولَ الله صَلى الله عَليه وآله إنَّما فَعَلَ ذٰلِكَ لِيَتَّعِظُوا وَ لِيَرُدَّ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ، وَ لِئَلاّ يَسْتَخِفُّوا بِالدَّيْنِ، وَقَدْ ماتَ رَسُولُ الله صَلّىٰ اللهُ عَلَيهِ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، وَقُتِلَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، وَ ماتَ الْحَسَنُ عَلَيه السَّلام وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ، وَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيه السَّلامُ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ».

۳۶۸۴ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيه السَّلام قالَ: «مَنْ طَلَبَ الرِّزْقَ مِنْ حِلِّهِ فَغُلِبَ فَلْيَسْتَقْرِضْ عَلَى الله عَزَّوَجَلَّ وَ عَلىٰ رَسُولِهِ صَلّى اللهُ عَليه وآله».

نشد تا بر جنازهٔ وی نماز بخواند و به اصحابش فرمود: بر برادرتان نماز کنید تا اینکه یکی از خویشانش آن دین را به‌عهده گرفت. آیا این صحّت دارد؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: آری صحیح است، و البتّه این کار را رسول خدا صلّی الله علیه وآله بدان‌جهت کرد که مردم متوجّه شوند که هر کس دینی بگردن دارد ادا نماید و دیگر اینکه قرضی را بی‌اهمیّت تلقّی نکنند. و إلّا بدون شکّ رسول خدا صلّی الله علیه وآله خود از دنیا رفت و مدیون بود، امیرالمؤمنین علیه السّلام شهید شد درحالیکه بدهی داشت، و حضرت مُجتبیٰ علیه السّلام فوت نمود و وام برعهده‌اش بود، و حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام قرض بگردن داشت و شهید شد.

شرح: «روشن است که آن شخص مدیون، قدرت اداء دین را داشته ولی اهمیّت لازم را نداده تا فوت کرده است، به این‌جهت رسول خدا صلّی الله علیه وآله حاضر نشد تا بر جنازه‌اش نماز بخواند نه اینکه هر کس از دنیا رفت و وامی برعهده داشت مشمول این حکم می شود».

۳۶۸۴ــ موسی بن بکر از حضرت کاظم علیه السّلام نقل کرده که فرمود: هر کس از راه حلال روزی طلب کرد و تهیدست گشت، به ضمانت و عهدهٔ خداوند عزیز و پیامبرش صلّی الله علیه وآله از دیگران وام بگیرد.

٣٦٨٥ــ وَ رَوَى الْمَيْثَمِيُّ، عَنْ أَبِي مُوسىٰ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «جُعِلْتُ فِداكَ يَسْتَقْرِضُ الرَّجُلُ وَ يَحُجُّ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: يَسْتَقْرِضُ و يَتَزَوَّجُ؟ قالَ: نَعَمْ إِنَّهُ يَنْتَظِرُ رِزْقَ اللهِ غُدْوَةً وَعَشِيَّةً».

٣٦٨٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي ثُمامَةَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عَلَيهِ السَّلام: «إِنّي أُرِيدُ أَنْ أُلازِمَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ وَعَلَيَّ دَيْنٌ فَما تَقُولُ؟ قالَ: ارْجِعْ إِلىٰ مُؤَدّي دَيْنِكَ وَ انْظُرْ أَنْ تَلْقَى اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ دَيْنٌ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لا يَخُونُ».

٣٦٨٧ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «مَنْ كانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ يَنْوي قَضاءَهُ كانَ مَعَهُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ حافِظانِ يُعِينانِهِ عَلَى الْأَداءِ عَنْ أَمانَتِهِ، فَإِنْ قَصُرَتْ نِيَّتُهُ عَنِ الْأَداءِ قَصَّرا عَنْهُ مِنَ الْمَعُونَةِ بِقَدْرِ ما قَصُرَ مِنْ نِيَّتِهِ».

٣٦٨٨ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبانٍ، عَنْ بَشّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «أَوَّلُ

٣٦٨٥ــ احمد بن حسن میثمی از أبی موسی عمر بن یزید صیقل نقل کرده که: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم شخص می تواند قرض کندو به حجّ برود؟ فرمود: آری، عرض کردم: می تواند قرض کند و ازدواج نماید؟ فرمود: آری، چه او هر روز و هر شب منتظر رسیدن روزیش از جانب خدا می باشد.

٣٦٨٦ــ ابوثمامه گوید: به امام جواد علیه السّلام عرض کردم: من در نظر دارم ملازم مکّه و مدینه باشم ولی دین و بدهی به گردن دارم، شما در این باره نظرتان چیست؟ فرمود به آنجا که باید دینت را أدا کنی بازگرد، و بنگر که خداوند عزیز را ملاقات کنی و دینی برعهدهٔ تو نباشد (هنگام مرگ مدیون نباشی) زیرا مؤمن خیانت نمی‌کند.

٣٦٨٧ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس دَینی دارد و به فکر أداء آنست از جانب خداوند عزیز دو محافظ دارد که او را در پرداخت دَین و وامش یاری می دهند، امّا اگر بفکر پرداخت آن نباشد و سستی نماید، آن دو فرشتهٔ محافظ همان مقدار در یاری او سستی بخرج دهند (یعنی مطابق نیّتش با او رفتار و یاری می شود).

٣٦٨٨ــ بشّار أسلمی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: اوّلین قطرهٔ خون

قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهيدِ كَفّارَةٌ لِذُنُوبِهِ إلّا الدَّيْنَ، فَإنَّ كَفّارَتَهُ قَضاؤُهُ».

۳۶۸۹ـ وَ رَوىٰ أبو خَديجَةَ عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «أيُّما رَجُلٍ أتىٰ رَجُلاً فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ مالاً وَ في نِيَّتِهِ ألّا يُؤَدِّيَهُ فَذٰلِكَ اللُّصُّ العادِيُّ».

۳۶۹۰ـ وَ رَوىٰ سماعَةُ بْنُ مِهْرانَ قالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «الرَّجُلُ مِنّا يَكُونُ عِنْدَهُ الشَّيْءُ يَتَبَلَّغُ بِهِ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أيُطْعِمُهُ عِيالَهُ حَتّىٰ يَأْتِيَهُ الله عَزَّوَجَلَّ بِمَيْسَرَةٍ فَيَقْضي دَيْنَهُ؟ أوْ يَسْتَقْرِضُ عَلىٰ ظَهْرِهِ في خُبْثِ الزَّمانِ وَشِدَّةِ الْمَكاسِبِ، أوْ يَقْبَلُ الصَّدَقَةَ؟ فَقالَ: يَقْضي بِما عِنْدَهُ دَيْنَهُ وَلا يَأْكُلُ أمْوالَ النّاسِ إلّا وَعِنْدَهُ ما يُؤَدّي إلَيْهِمْ إنَّ الله عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ «وَلا تَأْكُلُوا أمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ».

شهید که روی زمین می چکد کفّارهٔ گناهان اوست مگر بدهی که به مردم دارد، و آن را جز أداءِ به صاحبش کفّاره‌ای نیست.

۳۶۸۹ـ ابوخدیجه سالم بن مکرم گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگاه شخصی نزد کسی رفته و از او تقاضای وام کند و در فکرش این باشد که آن را نپردازد، او خود دزد حرفه‌ای است.

۳۶۹۰ـ سماعة بن مهران گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی از ما، سرمایه‌ای دارد که با آن معاش خود و عیالات خود را می‌گذراند و برعهده‌اش دَینی است، آیا موجودیش را هزینهٔ خوراک و مخارج خانواده‌اش کند و به انتظار گشایشی باشد تا دین خویش را أداء کند؟ یا دین را أداء نماید و باز سرمایه‌ای برای مخارج عیالات خویش از این و آن در این روزگار سخت و کسادی بازار وام بگیرد، یا از صدقه و زکات امرار معاش کند؟ فرمود: از موجودی خویش دینش را أداء کند و با نداشتن سرمایه چیزی از کسی وام نستاند زیرا خداوند عزیز فرموده: «لا تأکلوا أمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ» مالهایتان را به باطل میان خود مخورید.

شرح: «علامهٔ مجلسی ـ رحمه الله ـ فرموده: امام از عدم پرداخت دین و استقراض بدون موجودی هر دو نهی فرمود و به استفاده از مورد زکوات امر فرمود».

٣٦٩١ــ وَ رَوٰى أَبُوحَمْزَةَ الثُّمٰالِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «مَنْ حَبَسَ حَقَّ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ وَ هُوَيَقْدِرُ عَلىٰ أَنْ يُعْطِيَهُ إِيّاهُ مَخٰافَةً مِنْ أَنَّهُ إِنْ خَرَجَ ذٰلِكَ الْحَقُّ مِنْ يَدِهِ أَنْ يَفْتَقِرَ، كانَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَقْدَرَ عَلىٰ أَنْ يُفْقِرَهُ مِنْهُ عَلىٰ أَنْ يُغْنِيَ نَفْسَهُ بِحَبْسِهِ ذٰلِكَ الْحَقَّ».

٣٦٩٢ــ وَ رَوٰى إِسْمٰاعِيلُ بْنُ أَبِي فُدَيْكٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِمَا السَّلام قالَ: «إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ مَعَ صٰاحِبِ الدَّيْنِ حَتّىٰ يُؤَدِّيَهُ مٰالَمْ يَأْخُذْهُ مِمّا يَحْرُمُ عَلَيْهِ».

٣٦٩٣ــ وَ رُوِيَ عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجلِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام: «إِنَّ عَلَيَّ دَيْناً لِأَيْتٰامٍ وَ أَخٰافُ إِنْ بِعْتُ ضَيْعَتِي بَقِيتُ وَ مٰالِي شَيْءٌ، قالَ: لٰا تَبِعْ ضَيْعَتَكَ وَ لٰكِنْ أَعْطِ بَعْضاً وَ أَمْسِكْ بَعْضاً».

٣٦٩٤ــ وَ قالَ النَّبِيُّ صَلَى اللهُ عَلَيه وآله: «لَيْسَ مِنْ غَرِيمٍ يَنْطَلِقُ مِنْ عِنْدِهِ

٣٦٩١ــ أبوحمزهٔ ثمالی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: هر کس حقّ مسلمانی نزد اوست و می تواند که آن حقّ را به وی أداء کند (ردّ کند) و آن را نزد خود نگهدارد از بیم آنکه اگر حقّ را به صاحبش برساند مبادا فقیر و تنگدست شود خداوند عزیز از او که می خواهد با نپرداختن مال دیگران و نگه داشتن حقّ آنها، خود را بی نیاز سازد تواناتر است که او را با وجود این تهی دست بگرداند.

٣٦٩٢ــ إسماعیل بن أبی فدیک از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود: خداوند با مدیون است تا دینش اداء شود مادامیکه قصد ندادن (که بر او حرام است) نکرده باشد.

٣٦٩٣ــ و از بُرَید بن معاویه عجلی نقل کرده اند که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بر ذمّهٔ من وامی متعلّق به چند یتیم است و من می ترسم که اگر مزرعهٔ خود را بفروشم و آن را أدا کنم، دست خالی باقی بمانم، فرمود: مزرعه ات را مفروش مقداری از آن را أدا کن و مقداری را بگذار (یعنی لازم نیست که یکجا أدا کنی می توانی در چند قسط أدا کنی).

غَرِيمُهُ رَاضِياً إِلّا صَلَّتْ عَلَيْهِ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَ نُونُ الْبُحُورِ، وَ لَيْسَ مِنْ غَرِيمٍ يَنْطَلِقُ صَاحِبُهُ غَضْبَانَ وَ هُوَ مَلِيٌّ إِلّا كَتَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِكُلِّ يَوْمٍ يَحْسِبُهُ [أ] وَلَيْلَةٍ ظُلْماً».

۳۶۹۵ــ وَ رَوٰى إِبْرٰاهِيمُ بْنُ عَبْدِالْحَمِيدِ، عَنْ خِضْرِ بْنِ عَمْرٍو النَّخَعِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «فِي الرَّجُلِ يَكُونَ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ مٰالٌ فَيَجْحَدُهُ، قالَ: إِنِ اسْتَحْلَفَهُ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ بَعْدَ الْيَمِينِ شَيْئاً، وَ إِنْ حَبَسَهُ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئاً، وَ إِنْ تَرَكَهُ وَ لَمْ يَسْتَحْلِفْهُ فَهُوَ عَلىٰ حَقِّهِ».

۳۶۹۶ــ وَ رَوٰى عَلِيُّ بْنُ رِئابٍ، عَنْ سُلَيْمٰانَ بْنِ خٰالِدٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ لِي عِنْدَهُ مٰالٌ فَكٰابَرَنِي عَلَيْهِ وَحَلَفَ، ثُمَّ وَقَعَ لَهُ عِنْدِي مٰالٌ أَفَآخُذُهُ مَكٰانَ مٰالِي الَّذِي أَخَذَهُ وَ أَحْلِفُ عَلَيْهِ كَمٰا صَنَعَ هُوَ؟ فَقٰالَ: إِنْ

۳۶۹۴ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هیچ بدهکاری نیست که طلبکار از نزدش راضی بازگردد مگر اینکه جنبده‌های زمین و ماهیان دریا برای او دعا می‌کنند و هیچ بدهکاری نیست که طلبکاراز نزد او ناراضی برگردد و توانائی پرداختن آن را داشته باشد مگر آنکه خداوند عزیز به عدد هر روز و شبی که مال او را نگهداشته و نپرداخته است گناه و ستم برای او بنویسد.

۳۶۹۵ــ خضر بن عمرو نخعی گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مردی که از دیگری طلبکار بود و بدهکار انکار می‌کرد فرمود: اگر نزد قاضی او را قسم دهد و او قسم یاد کند که بدهکار نیست، بعد از سوگند دیگر حقّ گرفتن چیزی را از او ندارد، و اگر او را به سوگند واداشت حقّش ساقط می شود و نمی تواند چیزی از او بستاند و چنانچه او را بی‌قسم رها کند و سوگندش ندهد حقّ او برجایش باقی است.

شرح: «جملهٔ وسط (و اگر او را به سوگند واداشت ــ الی ــ از او بستاند) تکراری است و در تهذیب و کافی نیست و معنی محصّلی جز جملهٔ سابق ندارد».

۳۶۹۶ــ سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی مالی از من نزد اوست ولی انکار می‌کند، سوگندش دادم، قسم یاد کرد، تا اینکه مالی

خانَكَ فَلا تَخُنْهُ، وَلا تَدْخُلْ فيما عِبْتَهُ عَلَيْهِ».

۳٦۹۷ــ وَ رَوىٰ مُعاوِيَةُ بْنُ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ يَكُونُ لي عَلَيْهِ حَقٌّ فَيَجْحَدُنيهِ، ثُمَّ يَسْتَوْدِعُني مالاً أَلِيَ أَنْ آخُذَ مالي عِنْدَهُ؟ قالَ: لا، هٰذِهِ الْخِيانَةُ».

۳٦۹۸ــ وَ رَوىٰ زَيْدٌ الشَّحّامُ قالَ: قالَ لي أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «مَنِ

از وی به‌دست من افتاده است، آیا می‌توانم آن را به جای مال خود تصرّف کنم و مانند او قسم یاد نمایم؟ فرمود: اگر او به تو خیانت کرده است تو به او خیانت مکن و در آنچه عیبش می‌کردی خود نیز وارد مشو.

شرح: «این خبر دلالت دارد که پس از سوگند حقّ تقاص ساقط می‌شود و مشهور میان فقها هم همین است».

۳٦۹۷ــ معاویة بن عمّار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من حقّ مالی برعهدهٔ شخصی دارم و او حقّ مرا انکار می‌کند، سپس مالی نزد من به ودیعه می‌نهد آیا من حقّ دارم از آن ودیعه مال خود را تقاص کنم؟ فرمود: نه، این خیانت است.

شرح: «شاید این پس از قسم دادن باشد، یا اینکه مکروه؛ و مشهور بین علماء ما جواز است و اخباری هم در کتاب تهذیب و استبصار راجع به جواز هست. و جمع میان اخبار مختلف را چنین کرده‌اند که در امانت شرعیّه حقّ تقاص هست و در امانت تملیکیّه نیست، و فرقش آنست که امانت شرعیّه مالی است از دیگری که بدون اختیار و اجازهٔ او در تصرّف انسان آمده باشد، و در امانت تملیکیّه صاحب مال به اختیار خود، انسان را بر مال خود مسلّط ساخته است مثلاً به اختیار خودش مالش را نزد شخصی امانت نهاده است. و در قسم اوّل حقّ تقاص هست و در قسم دوم نیست و تنها یک مورد است که شیخ طوسی ــ علیه الرّحمه ــ در تهذیب از شهاب بن عبدربّه از امام علیه السّلام نقل می‌کند که تقاص را در امانت تملیکیّه نیز جائز می‌داند. و بدین سبب اخبار مخالف را حمل بر کراهت کرده‌اند».

۳٦۹۸ــ زید شحّام گوید: امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: اگر کسی تو

اُئْتَمَنَكَ بِأَمانَةٍ فَأَدّاها إِلَيْهِ، وَ مَنْ خانَكَ فَلا تَخُنْهُ».

۳۶۹۹ـ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَميرَةَ، عَنْ أَبي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «رَجُلٌ كانَ لَهُ عَلىٰ رَجُلٍ مالٌ فَجَحَدَهُ إِيّاهُ وَ ذَهَبَ بِهِ مِنْهُ، ثُمَّ صارَ إِلَيْهِ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْهُ لِلرَّجُلِ الَّذي ذَهَبَ بِمالِهِ مالٌ مِثْلُهُ أَيَأْخُذُهُ مَكانَ مالِهِ الَّذي ذَهَبَ بِهِ مِنْهُ؟ قالَ: نَعَمْ، يَقُولُ: «اللّهُمَّ إِنّي إِنَّما آخُذُ هٰذا مَكانَ مالِي الَّذي أَخَذَهُ مِنّي».

۳۷۰۰ـ وَ في خَبَرٍ آخَرَ لِيُونُسَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبي بَكْرٍ الْحَضْرَمِي مِثْلُهُ، إِلّا أَنَّهُ قالَ يَقُولُ: «اللّهُمَّ إِنّي لَمْ آخُذْ ما أَخَذْتُ مِنْهُ خِيانَةً وَلا ظُلْماً وَ لٰكِنّي أَخَذْتُهُ مَكانَ حَقّي».

۳۷۰۱ـ وَ في خَبَرٍ آخَرَ: «إِنِ اسْتَحْلَفَهُ عَلىٰ ما أَخَذَ مِنْهُ فَجائِزٌ لَهُ أَنْ

را امین دانست و امانتی به تو سپرد به وی باز ده، و اگر کسی با تو خیانت ورزید، تو به او خیانت مکن.

۳۶۹۹ـ سیف بن عَمیره از ابوبکر حضرمی روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی مالی برعهدهٔ دیگری دارد و آن شخص دین را انکار کرده و مال را از او برده است، پس از چندی مالی از منکِر نزد طلبکار آمده همانند آنچه از وی بُرده است، آیا می تواند آن را به جای مال خویش تصاحب نماید؟ فرمود: آری، و بگوید: «خداوندا، من این مال را بجای مال خودم که او از من گرفته بود صاحب می شوم».

شرح: «مورد این خبر امانت شرعیّه است».

۳۷۰۰ـ و در خبر دیگری یونس بن عبدالرّحمن از ابوبکر حضرمی همانند این خبر را روایت کرده، با این تفاوت که گفته است: بگوید: «خداوندا، آنچه برگرفتم از روی خیانت و ستم برنگرفتم، بلکه آن را به جای حقّی که داشتم برداشتم».

۳۷۰۱ـ و در خبر دیگری آمده که اگر تقاص کننده را سوگند داد، پس از اینکه این کلمات را گفت جایز است که به انکار، قسم یاد کند. (یعنی قسم بخورد

يَحْلِفَ إِذَا قَالَ هٰذِهِ الْكَلِمَةَ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتَابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: هٰذِهِ الْأَخْبَارُ مُتَّفِقَةُ الْمَعَانِي غَيْرُ مُخْتَلِفَةٍ، وَ ذٰلِكَ أَنَّهُ مَتىٰ حَلَّفَهُ عَلىٰ مَالِهِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ بَعْدَ ذٰلِكَ شَيْئاً.

۳۷۰۲ــ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ حَلَفَ بِاللهِ فَلْيَصْدُقْ، وَ مَنْ حُلِفَ لَهُ بِاللهِ فَلْيَرْضَ، وَ مَنْ لَمْ يَرْضَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ [فِي شَيْءٍ]».

وَ إِنْ حَلَفَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُحَلِّفَهُ ثُمَّ طَالَبَهُ بِحَقِّهِ أَوْ أَخَذَ مِنْهُ أَوْ مِمَّا يَصِيرُ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ لَمْ يَكُنْ بِدَاخِلٍ فِي النَّهْيِ، وَ كَذٰلِكَ إِنِ اسْتَوْدَعَهُ مَالاً فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئاً لِأَنَّهَا أَمَانَةٌ ائْتَمَنَهُ عَلَيْهَا فَلَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَخُونَهُ كَمَا خَانَهُ، وَ مَتىٰ لَمْ يُحَلِّفْهُ عَلىٰ مَالِهِ وَ لَمْ يَأْتَمِنْهُ عَلىٰ أَمَانَةٍ، وَ إِنَّمَا صَارَ إِلَيْهِ لَهُ مَالٌ أَوْ وَقَعَ

که من مالی به فلان شخص بدهکا نیستم).

مصنّف این کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: این اخبار در معنی هماهنگ است و اختلافی ندارد، و آن چنین است که هرگاه او را سوگند داد و طرف مدّعی علیه سوگند یاد کرد دیگر حقّ ندارد از او چیزی بستاند. چرا که:

۳۷۰۲ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: «هر کس به خدا سوگند یاد کرد از او بپذیرید، و هر کس برای او سوگند یاد کردند پس راضی شود و اگر راضی نشود، با خداوند کاری نخواهد داشت».

و اگر منکر خود بدون اینکه مدّعی او را قسم دهد سوگند خورد، و بعد مدّعی طلبکاری کرد یا مال را از او گرفت یا به‌طور امانت شرعی مالی از وی نزد مدّعی آید اینها هیچکدام در نهی داخل نیست و می‌تواند انجام دهد، و همچنین اگر مُنکر امانتی نزد مدّعی بنهد مدّعی حقّ ندارد از آن چیزی بردارد زیرا آن امانت تملیکی است و او خود وی را امین دانسته و نز او نهاده است پس جایز نیست که بدو خیانت کند آنطوری که طرف مقابلش بدو خیانت کرد، و هرگاه بر مالش او را سوگند ندهد و خود منکر هم به اختیار خود مال را به امانت نزد او ننهد و به‌طور غیراختیاری از جانب آن

عِنْدَهُ فَجائِزٌ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ حَقَّهُ بَعْدَ أَنْ يَقُولَ ما أَمَرَ بِهِ مِمّا قَدْ ذَكَرْتُهُ، فَهٰذا وَجْهُ اتِّفاقِ هٰذِهِ الْأَخْبارِ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ.

۳۷۰۳ــ وَ قَدْ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ داوُدَ بْنِ زَرْبِيّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام: «إِنّي أُعامِلُ قَوْماً فَرُبَّما أَرْسَلُوا إِلَيَّ فَأَخَذُوا مِنّي الْجارِيَةَ وَالدّابَّةَ فَذَهَبُوا بِها مِنّي، ثُمَّ يَدُورُ لَهُمُ الْمالُ عِنْدي فَآخُذُ مِنْهُ بِقَدْرِ ما أَخَذُوا مِنّي؟ فَقالَ: خُذْ مِنْهُمْ بِقَدْرِ ما أَخَذُوا مِنْكَ وَلا تَزِدْ عَلَيْهِ».

۳۷۰۴ــ وَ رَوَى الْحَسَن بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ هُذَيْلِ بْنِ حَيّانَ أَخي جَعْفَرِ بْنِ حَيّانَ الصَّيْرَفِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «إِنّي دَفَعْتُ إِلىٰ أَخي جَعْفَرٍ مالاً فَهُوَ يُعْطِيني ما أُنْفِقُهُ وَ أَحُجُّ مِنْهُ وَ أَتَصَدَّقُ، وَقَدْ سَأَلْتُ مَنْ عِنْدِنا فَذَكَرُوا أَنَّ ذٰلِكَ فاسِدٌ لايَحِلُّ وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ أَنْتَهي في ذٰلِكَ إِلىٰ قَوْلِكَ، فَقالَ: أَكانَ يَصِلُكَ

شخص مالی نزد وی امانت گذارده شود یا به تصرُّفِ او درآید پس جایز است حقّ خود را از آن تقاص نماید بعد از آنکه آن کلام را که امام در روایت حَضرمی فرمود او بر زبان آورد و بگوید، و این وجه جمع میان این اخبار است ولا حَولَ ولا قوّةَ إلّا بالله.

۳۷۰۳ــ داود بن زربي گوید: به امام هفتم علیه السّلام عرض کردم: من با جماعتی معامله دارم و چه بسا اتّفاق می افتد که شخصی را نزد من می فرستند و از من کنیز یا چارپائی می‌گیرند و می برند و باز پس نمی دهند، سپس به‌عکس مالی از آنها نزد من می آید آیا از آن برگیرم به اندازه‌ای که آنها از من برده‌اند؟ فرمود: از آنها به همان اندازه که از تو برگرفته‌اند برگیر و اضافه نباشد.

۳۷۰۴ــ هذیل بن حیان برادر جعفر بن حنان صیرفی که از اهل کوفه می باشد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من به جعفر برادرم مالی سپردم و او گاهی وجهی به من می دهد که من هزینهٔ زندگی می‌کنم، از آن به زیارت خانهٔ خدا می روم و صدقه می دهم و از پاره‌ای مردم که نزد ما زندگی می‌کنند، پرسیده‌ام آنها گفته‌اند: این عمل فاسد است و حلال نیست، و من می خواهم نظر شما را بکار بندم، حضرت فرمود: آیا پیش از اینکه پول را بدو بدهی او چیزی بتو می داد؟

قَبْلَ أَنْ تَدْفَعَ إِلَيْهِ مالَكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قالَ: خُذْ مِنْهُ ما يُعْطيكَ وَ كُلْ وَ اشْرَبْ وَ حُجَّ وَ تَصَدَّقْ فَإِذا قَدِمْتَ الْعِراقَ فَقُلْ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَفْتاني بِهٰذا».

۳۷۰۵ــ وَ سَأَلَ سَماعَةُ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يَنْزِلُ عَلَى الرَّجُلِ وَ لَهُ عَلَيْهِ دَيْنٌ أَيَأْكُلُ مِنْ طَعامِهِ؟ فَقالَ: نَعَمْ يَأْكُلُ مِنْ طَعامِهِ ثَلاثَةَ أَيّامٍ وَلا يَأْكُلُ بَعْدَ ذٰلِكَ شَيْئاً».

۳۷۰۶ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «في قَوْلِ الله عَزَّوَجَلَّ: «لا خَيْرَ في كَثيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النّاسِ» فَقالَ: يَعْني بِالْمَعْروفِ الْقَرْضَ».

۳۷۰۷ــ وَ رُوِيَ عَنِ الصَّبّاحِ بْنِ سَيابَةَ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «إِنَّ عَبْدَالله بْنَ أَبي يَعْفُورٍ أَمَرَني أَنْ أَسْأَلَكَ، قالَ: إِنّا نَسْتَقْرِضُ الْخُبْزَ مِنَ

عرض کردم: آری، فرمود: اشکالی ندارد از او بستان و بخور و بیاشام و به حجّ برو و صدقه بده و چون به عراق رسیدی بگو جعفر بن محمّد این فتوی را برای من داد.

شرح: «این خبر دلالت می‌کند براینکه اگر در قرض شرط منفعت نباشد و منفعتی حاصل کند حلال است».

۳۷۰۵ــ سماعه از امام صادق علیه السّلام سؤال کرد: مردی از کسی طلبکار است و براو وارد می شود آیا از طعام او می تواند بخورد؟ فرمود: آری تا سه روز از طعامش استفاده کند و بعد از گذشتن سه روز دیگر چیزی نخورد.

۳۷۰۶ــ و امام صادق علیه السّلام در معنی آیهٔ شریفهٔ «لا خَيْرَ في كَثيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النّاسِ ــ نساء: ۱۱٤» (خبر در نجوای شما نیست مگر اینکه در امر به دادنِ صدقه یا احسان یا اصلاح میان مردم باشد) فرمود: مرادِ از معروف در آیه، قرض الحسن است.

۳۷۰۷ــ صباح بن سیابه گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم که عبدالله بن أبی یعفور مرا دستور داده است که از شما سؤال کنم و گفته است: «ما گاهی از اوقات از همسایه ها نان قرض می‌کنیم و کوچکتر یا بزرگتر پس می دهیم حکم

الْجيرانِ فَنَرُدُّ أَصْغَرَ مِنْهُ أَوْ أَكْبَرَ، فَقالَ عَلَيه السَّلام: نَحْنُ نَسْتَقْرِضُ الْجَوْزَ السِتّينَ وَ السَّبْعينَ عَدَداً فَيَكُونُ فيهِ الصَّغيرَةُ وَ الْكَبيرَةُ فَلا بَأْسَ».

۳۷۰۸ــ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «مَنْ أَقْرَضَ قَرْضاً إِلىٰ مَيْسَرَةٍ كانَ مالُهُ في زَكاةٍ وَ كانَ هُوَ في صَلاةٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَقْبِضَهُ».

۳۷۰۹ــ وَ رَوىٰ إِسْماعِيلُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام أَنَّهُ كانَ يَقُولُ: «إِذا كانَ عَلَى الرَّجُلِ دَيْنٌ ثُمَّ ماتَ حَلَّ الدَّيْنُ».

۳۷۱۰ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «إِذا ماتَ الْمَيِّتُ حَلَّ مالَهُ وَما عَلَيْهِ».

۳۷۱۱ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صالِحٍ الثَّوْرِيِّ عَنْ

آن چیست؟» در پاسخ فرمود: ما خود گردو بقرض می ستانیم شصت عدد و هفتاد عدد و در آن کوچک هست و بزرگ نیز هست، عیبی ندارد.

۳۷۰۸ــ و امام باقر علیه السّلام فرمود: هر کس قرض الحسن بدهد ومدّت را تا وقتی که قرض گیرنده امکان پرداخت پیدا کند قرار دهد، مال او حکم زکات را از حیث ثواب دارد و خود مورد درود فرشتگان است تا زمانی که آن را باز پس گیرد.

۳۷۰۹ــ سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که آن حضرت فرموده است: هرگاه در ذمّهٔ شخص دَینی مدّت دار باشد و از دنیا برود مدّت ساقط می شود و باید بدون انتظار سرآمدن مدّت، دین را أدا کنند.

۳۷۱۰ــ (در روایت ابی بصیر آمده که) امام صادق علیه السّلام فرمود: چون شخص مدیون از دنیا رود، طلبکاری و بدهی مدّت دارش هر دو سر می رسد یعنی بمجرّد فوت مدّت و وعدهٔ هر دو دَین و طلب حال می شود.

شرح: «فقهای عظام راجع به دیونش اتّفاق دارند ولی در مطالباتش که مدّت دارد اختلاف کرده اند پاره ای به این نوع روایت عمل کرده اند یعنی مدّت دین و طلب هر دو را گویند سر می رسد، و پاره ای فقط دین مدّت دار را گویند سر می رسد نه مطالبات را».

۳۷۱۱ــ حسن بن صالح بن حَیّ گوید حضرت صادق علیه السّلام در مورد

أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَيَضْمَنُهُ ضامِنٌ لِلْغُرَماءِ؟ قالَ: إذا رَضِيَ بِهِ الْغُرَماءُ فَقَدْ بَرِئَتْ ذِمَّةُ الْمَيِّتِ».

۳۷۱۲ــ وَ رَوى إبْراهيمُ بْنُ عَبْدِالْحَميدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ خُنَيْسٍ قالَ قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «إنَّ لِعَبْدِ الرَّحمنِ بْنِ سَيابَةَ دَيْناً عَلى رَجُلٍ وَقَدْ ماتَ فَكَلَّمْناهُ أَنْ يُحَلِّلَهُ فَأَبى، قالَ: وَيْحَهُ أَما يَعْلَمُ أَنَّ لَهُ بِكُلِّ دِرْهَمٍ عَشَرَةً إذا حَلَّلَهُ، وَ إذا لَمْ يُحَلِّلْهُ فَإنَّما لَهُ دِرْهَمٌ بَدَلَ دِرْهَمٍ».

۳۷۱۳ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ عَلَيهِم السَّلام قالَ: «أَتى رَجُلٌ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام فَقالَ: إنّي كَسَبْتُ مالاً أَغْمَضْتُ في طَلَبِهِ حَلالاً وَ حَراماً فَقَدْ أَرَدْتُ التَّوْبَةَ وَلا أَدْري الْحَلالَ مِنْهُ وَلاَ الْحَرامَ فَقَدِ اخْتَلَطَ عَلَيَّ فَقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: أَخْرِجْ خُمْسَ مالِكَ فَإنَّ الله عَزَّوَجَلَّ قَدْ رَضِيَ مِنَ الْإنْسانِ بِالْخُمْسِ وَ سائِرُ الْمالِ كُلُّهُ لَكَ حَلالٌ».

مردی که مدیون بوده و از دنیا رفته است و شخصی ضامن دین او می شود، فرمود: اگر طلبکاران راضی شدند ذمّهٔ میّت بری خواهد شد.

۳۷۱۲ــ حسن بن خنیس گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: که عبدالرّحمن بن سیابه از مردی طلبی داشت و آن مرد جان‌سپرد و ما با عبدالرّحمن گفتگو کردیم که از طلبش صرف نظر کند و متوفّی را ببخشد، وی امتناع ورزید، امام فرمود: ای وای مگر نمی داند اگر بر او ببخشد به هر درهمی ده درهم عوض خواهد گرفت و اگر بر او نبخشد در مقابل هر درهم بیش از یک درهم حقّ او نیست.

۳۷۱۳ــ سکونی از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السّلام نقل کرده که مردی نزد امیر مؤمنان علیه السّلام آمد و عرض کرد من مالی بدست آورده‌ام که در راه طلبش چشم روی هم نهاده و از هر طریق چه حلال و چه حرام اقدام کرده‌ام و اکنون می خواهم توبه کنم حلال و حرامش را هم نمی شناسم زیرا نزد من بهم آمیخته است چه کنم؟ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خمس آن را خارج کن، زیرا خداوند عزیز به خمس از مال انسان راضی شده و باقی مال بر تو حلال خواهد بود.

۳۷۱۴- وَ رَوَى أَبُوالْبُخْتُرِيِّ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «قَضىٰ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام في رَجُلٍ ماتَ وَ تَرَكَ وَرَثَةً فَأَقَرَّ أَحَدُ الْوَرَثَةِ بِدَيْنٍ عَلىٰ أَبِيهِ أَنَّهُ يَلْزَمُهُ ذٰلِكَ في حِصَّتِهِ بِقَدْرِ ما وَرِثَ، وَلا يَكُونُ ذٰلِكَ في مالِهِ كُلِّهِ، فَإِنْ أَقَرَّ اثْنانِ مِنَ الْوَرَثَةِ وَ كانا عَدْلَيْنِ أُجيزَ ذٰلِكَ عَلَى الْوَرَثَةِ، وَ إِنْ لَمْ يَكُونا عَدْلَيْنِ أُلْزِما في حِصَّتِهِما بِقَدْرِ ما وَرِثا، وَ كَذٰلِكَ إِنْ أَقَرَّ بَعْضُ الْوَرَثَةِ بِأَخٍ أَوْ أُخْتٍ إِنَّما يَلْزَمُهُ في حِصَّتِهِ، وَ قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: مَنْ أَقَرَّ لِأَخِيهِ فَهُوَ شَريكٌ فِي الْمالِ وَلا يُثْبَتُ نَسَبُهُ، وَ إِذا أَقَرَّ اثْنانِ فَكَذٰلِكَ إِلّا أَنْ يَكُونا عَدْلَيْنِ فَيَلْحَقُ نَسَبُهُ وَ يُضْرَبُ فِي الْميراثِ مَعَهُمْ».

شرح: «اخراج خمس درصورتیکه مقدار حرام معیّن نباشد یا کمتر باشد صحیح است و إلّا باید آنقدر بپردازد تا یقین کند که آن مقدار حرام را پرداخته است».

۳۷۱۴- وهب بن وهب از امام ششم از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السّلام در مورد مردی که فوت کرده بود و بازماندگانی داشت و یکی از آنها اقرار کرده بود که پدرش یعنی متوفی فلان مقدار به کسی مدیون است، امیر مؤمنان علیه السّلام وی را به اندازهٔ سهمش از دین در میراث ملزم ساخت و از او کم گذاشت و همهٔ دین را از سهم میراث او کم نفرمود، و اگر دو تن از ورثه که عادل باشند اقرار کنند که میّت مدیون است، شهادت محسوب می شود و دَین را از همهٔ میراث کم می‌کنند، و اگر عادل نبودند فقط از نصیب خود ایشان به مقداری که سهمشان است کم می شود، و همچنین اگر بعضی از میراث‌خواران اقرار به بودن برادری یا بودن خواهری کند سهم آن برادر یا خواهر به نسبت از سهم او کم می شود، و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس اقرار کند که فلان شخص برادر من است در مال او شریک می شود امّا نسب بدان ثابت نمی شود، و اگر دو تن اقرار کنند باز آن شخص مدّعی له شریک در مال می شود مگر اینکه آن دو تن شاهد عادل باشند آنوقت نسبش ثابت و در سهام با همهٔ ورثه شریک خواهد بود و مانند دیگر ورثه با او رفتار خواهد شد.

۳۷۱۵ــ و رَوٰی إبْرٰاهِیمُ بْنُ هٰاشِمٍ «أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عُمَیْرٍ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ کانَ رَجُلاً بَزّازاً فَذَهَبَ مٰالُهُ وَ افْتَقَرَ وَ کانَ لَهُ عَلیٰ رَجُلٍ عَشَرَةُ آلٰافِ دِرْهَمٍ، فَبٰاعَ دٰاراً لَهُ کٰانَ یَسْکُنُهٰا بِعَشَرَةِ آلٰافِ دِرْهَمٍ وَ حَمَلَ الْمٰالَ إلیٰ بٰابِهِ، فَخَرَجَ إلَیْهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَیْرٍ فَقٰالَ: مٰا هٰذٰا؟ قالَ: هٰذٰا مٰالُکَ الَّذي لَکَ عَلَيَّ، قالَ: وَرِثْتَهُ؟ قالَ: لٰا، قٰالَ: وُهِبَ لَکَ؟ قالَ: لٰا، قالَ: فَقٰالَ: فَهُوَ ثَمَنُ ضَیْعَةٍ بِعْتَهٰا؟ قالَ: لٰا، قالَ: فَمٰا هُوَ؟ قالَ: بِعْتُ دٰارِي الَّتي أَسْکُنُهٰا لِأَقْضِيَ دَیْنِي، فَقٰالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَیْرٍ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ: حَدَّثَنِي ذَرِیحٌ الْمُحٰارِبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَیْهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «لٰا یَخْرُجُ الرَّجُلُ عَنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالدَّیْنِ» إرْفَعْهٰا فَلٰا حٰاجَةَ لي فیهٰا، وَ اللهِ إنّي مُحْتٰاجٌ في وَقْتي هٰذٰا إلیٰ دِرْهَمٍ وَ مٰا یَدْخُلُ مِلْکي مِنْهٰا دِرْهَمٌ».

وَ کٰانَ شَیْخُنٰا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ یَرْوي أَنَّهٰا إنْ کٰانَتِ

۳۷۱۵ــ از ابراهیم بن هاشم روایت است که گفت: محمّد بن أبی عمیر ــ رضی الله عنه ــ مردی بزّاز بود و ثروتش به سببی از دست رفت و نیازمند گردید و از مردی ده هزار درهم طلب داشت. مرد بدهکار که از وضع او اطّلاع یافت خانهٔ مسکونی خود را به ده هزار درهم فروخت و مال را به در خانهٔ أبوعمیر آورد، محمّد بن أبی عمیر بیرون آمد و مال را دید و پرسید: این چیست؟ گفت: این مالی است که از من میخواستی. محمّد گفت: این را از کجا آورده ای؟ آیا به ارث به تو رسیده ؟ گفت: نه، پرسید: کسی به تو بخشیده؟ گفت: نه، پرسید: مزرعه ای داشتی و فروختی؟ گفت: نه، پرسید: پس از کجاست؟ گفت: خانه ای داشتم که در آن زندگی می‌کردم آن را فروختم که دینم را أدا کنم، محمّد بن أبی عمیرسر برآورد و گفت: ذریح محاربی از امام صادق علیه السّلام مرا حدیث کرد که: «کسی را برای دین از محلّی که به دنیا آمده بیرون نمی‌کنند» این پول را برگیر من بدان نیاز ندارم، و بخدا سوگند که اکنون در این حال من نیاز به یک درهم دارم ولی از این پول یک درهم هم وارد منزلم نخواهد شد.

الدَّارُ واسِعَةً يَكْتَفي صاحِبُها بِبَعْضِها فَعَلَيْهِ أَنْ يَسْكُنَ مِنْها ما يَحْتاجُ إلَيْهِ وَ يَقْضي بِبَقِيَّتِها دَيْنَهُ، وَ كَذٰلِكَ إنْ كَفَتْهُ دارٌ بِدُونِ ثَمَنِها باعَها وَ اشْتَرىٰ بِثَمَنِها داراً لِيَسْكُنَها وَ يَقْضي بِباقِي الثَّمَنِ دَيْنَهُ.

۳۷۱۶ــ وَ كَتَبَ يُونُسُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ إلَى الرِّضا عَلَيه السَّلام «أَنَّهُ كانَ لي عَلىٰ رَجُلٍ عَشْرَةُ دَراهِمَ وَ إنَّ السُّلْطانَ أَسْقَطَ تِلْكَ الدَّراهِمَ وَ جاءَ بِدَراهِمَ أَعْلىٰ مِنْ تِلْكَ الدَّراهِمِ،وَ في تِلْكَ الدَّراهِمِ الْأُولَى الْيَوْمَ وَضيعَةٌ فَأَيُّ شَيْءٍ لي عَلَيْهِ، الدَّراهِمُ الْأُولَى الَّتي أَسْقَطَها السُّلْطانُ؟ أوِ الدَّراهِمُ الَّتي أَجازَها السُّلْطانُ؟ فَكَتَب: لَكَ الدَّراهِمُ الْأُوْلىٰ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ الله ــ : كانَ شَيْخُنا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ــ رَضِيَ الله عَنْهُ ــ يَرْوي حَديثاً في أَنَّ لَهُ الدَّراهِمُ الَّتي تَجُوزُ بَيْنَ النّاسِ.

و استاد ما محمّد بن حسن بن ولید ــ رضی الله عنه ــ روایت کرده که اگر خانه اش وسیع بود چنانکه در قسمتی از آن می توانست زندگی کند بر او واجب است که در هان قسمت منزل زندگی کند و باقی را بفروشد و دین خود را أداکند، و همچنین اگر می توانست در خانه ای کوچکتر از آن زندگی کند آن را بفروشد و خانهٔ کوچکتری را خریداری کند و با باقیماندهٔ آن دین خود را أدا نماید.

۳۷۱۶ــ و یونس بن عبدالرّحمن به حضرت رضا علیه السّلام طیّ نامه ای نوشت: من برعهدهٔ شخصی ده درهم دارم یعنی ده درهم از شخصی طلبکارم و دولت درهمهایی که وی به من بدهکار است اکنون غیرقانونی اعلام کرده و خود درهمهایی بهتر از آنها سکّه زده و رایج ساخته و در آن درهمهای اوّلیّه نسبت به این سکّه های جدید نقص هایی هست، تکلیف آن مرد چیست؟ آیا برعهدهٔ او همان درهم های سابق از کارافتاده است که دولت ساقط اعلام کرده یا این دراهمی که جدیداً دولت رواج داده می باشد؟ آن حضرت در جواب مرقوم فرمود: تو همان درهم های از کارافتاده را طلب خواهی داشت.

مصنّف کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: استاد ما محمّد بن حسن حدیثی نقل

وَ الْحَدیثانِ مُتَّفِقانِ غَیْرُ مُخْتَلِفَیْنِ فَمَتیٰ کانَ لِلرَّجُلِ عَلَی الرَّجُلِ دَراهِمُ بِنَقْدٍ مَعْروفٍ فَلَیْسَ لَهُ إلّا ذٰلِكَ النَّقْدُ، وَ مَتیٰ کانَ لَهُ عَلَی الرَّجُلِ دَراهِمُ بِوَزْنٍ مَعْلُومٍ بِغَیْرِ نَقْدٍ مَعْروفٍ فَإنَّما لَهُ الدَّراهِمُ الَّتي تَجُوزُ بَیْنَ النّاسِ.

(بابُ التِّجارَةِ وَآدابِها وَفَضْلِها وَفِقْهِها)

۳۷۱۷ــ قالَ الصّادِقُ عَلَیهِ السَّلام: «التِّجارَةُ تَزیدُ في الْعَقْلِ».

می‌کرد که درهمهای جدید که دولت رواج داده را طلبکار است.

و این دو خبر، هم آنکه از یونس بن عبدالرّحمن نقل کردیم و هم اینکه از محمّد ابن‌حسن نقل شد با هم موافقند و فرقی نمی‌کند، اگر پولی به وزن معلوم و مشخّص طلبکار است باید همان که طلبکار است بستاند، و اگر نه، پول رایج و معروف که در دست مردم می‌گردد طلبکار می باشد و باید هر زمان پول رایج همان زمان را بستاند.

شرح: «این حکم در صورتیست که پول نقدی و سکّه باشد یعنی پول مسکوک طلا یا نقره، امّا اگر اسکناس بود چون قیمت اسکناس اعتباریست و از روی همان پولهای مسکوک بدان اعتبار داده‌اند در حدود اعتبارش به‌حساب می آید. به این معنی که قدرت خرید آن اسکناسها نسبت به طلا و یا نقرهٔ مسکوک چقدر است؟ که اگر آن اسکناس ساقط اعلام شد از اسکناسهای جدید به اندازهٔ اعتبار اسکناس قدیم که بدهکار یا طلبکار بوده حساب می‌کنند و بدهی را می پردازند و یا طلب را می ستانند، یعنی هنگامی که یک سکّهٔ طلا معادل یک اسکناس ده‌تومانی بوده و کسی به دیگری ده‌تومان یعنی یک اسکناس ده‌تومانی بدهکار بوده است هروقت آن اسکناسها از اعتبار افتاد و شخص خواست بدهی خود را بپردازد باید آن مقدار بدهد که بتوان با آن یک سکّه تهیّه کرد و اگر بیشتر دهد ربا محسوب می شود و چنانچه کمتر بپردازد بدهکار خواهد بود پس در نقدین وزن و در اسکناس اعتبار و میزان آن شرط است».

(تجارت وآداب آن و اهمیّت و احکامش)

۳۷۱۷ــ امام صادق علیه‌السّلام فرمود: تجارت (داد و ستد) عقل را می افزاید.

شرح: «مراد از عقل در اینجا، عقل معاش است».

۳۷۱۸ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «تَرْكُ التِّجارَةِ مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ».

۳۷۱۹ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ أَنَّهُ قالَ: «رَآنِي أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام وَ قَدْ تَأَخَّرْتُ عَنِ السُّوقِ، فَقالَ لي: أُغْدُ إلىٰ عِزِّكَ».

۳۷۲۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ رُوح بْنِ عَبْدِالرَّحيمِ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في قَوْلِ الله عَزَّوَجَلَّ: «رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ الله، قالَ: كانُوا أَصْحابَ تِجارَةٍ فَإِذا حَضَرَتِ الصَّلاةُ تَرَكُوا التِّجارَةَ وَ انْطَلَقُوا إِلَى الصَّلاةِ، وَ هُمْ أَعْظَمُ أَجْراً مِمَّنْ لَمْ يَتَّجِرْ».

۳۷۲۱ــ وَ رَوىٰ هارُونُ بْنُ حَمْزَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِالْعَزيزِ قالَ: قالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «ما فَعَلَ عُمَرُبْنُ مُسْلِمٍ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَقْبَلَ عَلَى الْعِبادَةِ وَ تَرَكَ التِّجارَةَ فَقالَ: وَيْحَهُ أَما عَلِمَ أَنَّ تارِكَ الطَّلَبِ لا يُسْتَجابُ لَهُ دَعْوَةٌ؟ إِنَّ قَوْماً مِنْ أَصْحابِ رَسُولِ الله صَلى الله عَليه وآله لَمّا نَزَلَتْ: «وَمَنْ يَتَّقِ الله يَجْعَلْ

۳۷۱۸ــ و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: ترک تجارت و داد و ستدِ با مردم عقل را می برد.(و بنابه روایتی که در کافی است «عقل را کم می‌کند»).

۳۷۱۹ــ معلّی بن خنیس گوید: امام صادق علیه السّلام مرا دید که سرِ وقت به بازار نرفته‌ام و دیر به کار و کسب می پردازم، به من فرمود: از فردا صبح زود به کاری که عزّتت در آنست برو.

۳۷۲۰ــ روح بن عبدالرّحیم از امام صادق علیه السّلام در مورد آیهٔ شریفه که خداوند می فرماید «رجال لا تُلْهیهِمْ تجارَةٌ وَلا بیعٌ عَنْ ذِکْرِالله ــ نور:۳۶». مردانی که کار و تجارت آنها را از یاد خدا غافل نمی سازد) فرمود: «اینها تاجر بودند و هنگام نماز تجارت را رها کرده آهنگ نماز می‌کردند و بسوی آن گام برمی داشتند و البتّه اینان ثوابشان از کسانی که بکار مشغول نیستند و به نماز حاضر می شوند بیشتر است».

۳۷۲۱ــ علی بن عبدالعزیز گوید: امام صادق علیه السّلام از من سؤال فرمود: عمر بن مسلم چه می‌کند؟ عرض کردم فدایت شوم به عبادت رو کرده و دست از کسب و کار کشیده است، فرمود: ای وای! آیا نمی داند کسی که کار را رها کند

لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ» أَغْلَقُوا الْأَبْوابَ وَ أَقْبَلُوا عَلَى الْعِبادَةِ، قالُوا: قَدْ كُفينا، فَبَلَغَ ذلِكَ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَقالَ: ما حَمَلَكُمْ عَلى ما صَنَعْتُمْ؟! قالُوا: يا رَسُولَ اللهِ تَكَفَّلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَرْزاقِنا فَأَقْبَلْنا عَلَى الْعِبادَةِ فَقالَ: إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذلِكَ لَمْ يَسْتَجِبِ اللهُ لَهُ، عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ، ثُمَّ قالَ: إِنّي لَأُبْغِضُ الرَّجُلَ فارِغاً فاهُ إِلى رَبِّهِ يَقُولُ: ارْزُقْني وَ يَتْرُكُ الطَّلَبَ».

۳۷۲۲ــ وَ قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «اتَّجِرُوا بارَكَ اللهُ لَكُمْ، فَإِنّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله يَقُولُ: إِنَّ الرِّزْقَ عَشَرَةُ أَجْزاءٍ تِسْعَةٌ في التِّجارَةِ وَ واحِدٌ في غَيْرِها».

۳۷۲۳ــ وَ قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «تَعَرَّضُوا لِلتِّجارَةِ فَإِنَّ فيها لَكُمْ غِنىً عَمّا في أَيْدِي النّاسِ».

هیچ دعائی از او به اجابت نمی رسد، بعد فرمود: جماعتی از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه وآله هنگامی که آیهٔ شریفهٔ «وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً ــ الخ» نازل شد مغازه های خود را بستند و در مسجد به عبادت روآوردند و با خود می گفتند که خداوند ما را کفایت کرد، و این موضوع به گوش رسول خدا صلّی الله علیه وآله رسید نزد آنها فرستاد و پرسید چه چیز شما را بدین کار که کرده اید واداشت؟ گفتند: یا رسول الله خداوند خود روزی ما را تکفّل فرموده لذا ما به عبادت و پرستش او رو کرده ایم، فرمود: براستی که هر کس چنین کند دعایش را خداوند اجابت نفرماید، بر شما باد که طلب روزی کنید و به کار و حرفه ای بپردازید، سپس فرمود: من دشمن دارم آن کس را که کار را ترک کند و دهان به روی آسمان بگشاید و بگوید: خداوندا، مرا روزی ده، و کوشش را رها کند.

۳۷۲۲ــ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: به کسب بپردازید خداوند به شما برکت عنایت فرماید، براستی که من از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود: روزی ده بخش است، نُه بخش آن در تجارت است و یک بخش در غیر آن.

۳۷۲۳ــ و نیز امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: به تجارت اقدام کنید زیرا بی نیازی از مردم در آن خواهد بود.

۳۷۲۴ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «لا تَدَعُوا التِّجارَةَ فَتَهُونُوا، اِتَّجِرُوا بارَكَ اللهُ لَكُمْ» رَوىٰ ذلِكَ شَريفُ بْنُ سابِقٍ التَّفْليسِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبي قُرَّةَ السَّمَنْدِيّ.

۳۷۲۵ــ وَ قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «مَنِ اتَّجَرَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ارْتَطَم في الرِّبا، ثُمَّ ارْتَطَمَ، فَلا يَقْعُدَنَّ في السُّوقِ إلّا مَنْ يَعْقِلُ الشِّراءَ وَ الْبَيْعَ».

۳۷۲۶ــ وَ «كانَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام بِالْكُوفَةِ يَغْتَدي كُلَّ بُكْرَةٍ فَيَطُوفُ في أَسْواقِ الْكُوفَةِ سُوقاً سوقاً، وَ مَعَهُ الدِّرَّةُ عَلىٰ عاتِقِهِ، وَ كانَ لَها طَرَفانِ، وَ كانَتْ تُسَمَّى السَّبيبَةَ قالَ: فَيَقِفُ عَلىٰ أَهْلِ كُلِّ سُوقٍ فَيُناديهِمْ: يا مَعْشَرَ التُّجّارِ قَدِّمُوا الْإِسْتِخارَةَ وَ تَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ وَاقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتاعينَ، وَ تَزَيَّنُوا بِالْحِلْمِ، وَ تَجافَوْا عَنِ الظُّلْمِ، وَ أَنْصِفُوا الْمَظْلُومينَ، وَ لا تَقْرَبُوا الرِّبا، وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْميزانَ، وَ لا

۳۷۲۴ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: تجارت را ترک مکنید که خوار و بی‌مقدار خواهید گشت، و به تجارت بپردازید تا خداوند شما را برکت عنایت فرماید. و این خبر را شریف بن سابق تفلیسی از فضل بن أبی قُرَّهٔ سَمَندی روایت کرده است.

۳۷۲۵ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هر کس بدون اینکه احکام شرعی تجارت را بداند به تجارت مشغول شود در ربا فرورود و باز فرورود (یعنی پیاپی گرفتار شود) پس به داد و ستد در بازار ننشیند مگر کسی که خرید و فروش را بداند (یعنی احکام آن را).

۳۷۲۶ــ و امیرالمؤمنین علیه السّلام در ایّام خلافت در کوفه هر روز اوّل صبح به بازار می رفت و گذربه گذر سرکشی می‌کرد و تازیانه‌ای همراه داشت که دارای دو سر بود و به آن سبیبه می‌گفتند، و بر سر هر رهگذری می ایستاد و فریاد می زد ای جماعت تجّار قبل از هر چیز از خداوند طلب خیر کنید، و برکت را در سهل المعامله بودن جوئید، و با روی خوش و زبان نرم و حسن خلق با مشتریان و مراجعه کنندگان روبرو شوید، و خود رابا بردباری بیارائید و از ستم دوری کنید، و با مظلومین انصاف داشته باشید (یعنی خود را به جای آنان تصورّ کنید) و به ربا نزدیک نشوید، کیل و وزن را

تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْيٰاءَهُمْ، وَلٰا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ، قالَ: فَيَطُوفُ فِي جَمِيعِ أَسْوٰاقِ الْكُوفَةِ ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَقْعُدُ لِلنّاسِ».

۳۷۲۷ــ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه: «مَنْ بٰاعَ وَ اشْتَرىٰ فَلْيَحْفَظْ خَمْسَ خِصٰالٍ وَ إِلّا فَلٰا يَشْتَرِيَنَّ وَلٰا يَبِيعَنَّ: الرِّبٰا، وَ الْحِلْفَ، وَ كِتْمٰانَ الْعُيُوبِ، وَ الْمَدْحَ إِذٰا بٰاعَ وَ الذَّمَّ إِذَا اشْتَرىٰ».

۳۷۲۸ــ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه: «يٰا مَعْشَرَ التُّجّٰارِ ارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ فَقَدْ وَضَحَ لَكُمُ الطَّرِيقُ، تُبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ فُجّاراً إِلّا مَنْ صَدَقَ حَدِيثُهُ».

۳۷۲۹ــ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه: «التّاجِرُ فٰاجِرٌ وَالْفٰاجِرُ فِي النّارِ إِلّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ أَعْطَى الْحَقَّ».

۳۷۳۰ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «يٰا مَعْشَرَ التُّجّٰارِ صُونُوا أَمْوٰالَكُمْ بِالصَّدَقَةِ

ایفا کنید (یعنی تمام و کامل بدهید) و حقّ کسی را کم نداده، در زمین فساد راه نیاندازید، فرمود: پس همینطور در همهٔ بازارها می‌گشت و می‌گفت: تا هنگامیکه به دارالخلافه بازگردد و به کار مردم رسیدگی نماید.

۳۷۲۷ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هر کس خرید و فروش می‌کند باید پنج امر را در نظر بگیرد و مواظب باشد تا به وبال آن مبتلا نگردد و إلّا نه بخرد و نه بفروشد، ربا، سوگند، پنهان نمودن عیب متاع، مدح متاع هنگام فروش، و پست کردن آن هنگام خرید.

۳۷۲۸ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: ای جماعت تجّار سرهای خود را بالا کنید، راه برای شما آشکار شد، روز رستاخیز مبعوث خواهید شد درحالیکه از گناهکاران باشید مگر آنکه در گفتار راستی به‌خرج دهید.

۳۷۲۹ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: تاجر فاجر و گناهکار است و گناهکار در آتش است، مگر آن تاجری که به حقّ بستاند و به حقّ باز پردازد. (در خرید و فروش رعایت امر خداوند را بنماید و خدا را در نظر داشته باشد).

۳۷۳۰ــ و نیز فرمود: ای مردمِ تاجر، اموال خویش را با صدقه دادن به

تُكَفِّرْ عَنْكُمْ ذُنُوبُكُمْ وَ أَيْمانُكُمُ الَّتي تَحْلِفُونَ فيها تَطيبُ لَكُمْ تِجارَتُكُمْ».

۳۷۳۱ـ وَ رُوِيَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُباتَةَ قالَ: «سَمِعْتُ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: يا مَعْشَرَ التُّجّارِ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ، الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ، وَ اللهِ لِلرِّبا في هٰذِهِ الْأُمَّةِ دَبيبٌ أَخْفىٰ مِنْ دَبيبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفا، صُونُوا أَمْوالَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، التّاجِرُ فاجِرٌ، وَ الْفاجِرُ في النّارِ إِلّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ أَعْطَى الْحَقَّ».

۳۷۳۲ـ وَ رَوىٰ حَفْصُ بْنُ الْبُخْتَرِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام: دَفَعَتْ إِلَيَّ امْرَأَتي مالاً أَعْمَلُ بِهِ ما شِئْتُ فَأَشْتَري مِنْ مالِها الْجارِيَةَ أَطَأُها؟ قالَ: لا إِنَّما دَفَعَتْ إِلَيْكَ لِتَقَرَّ عَيْنُها وَ أَنْتَ تُريدُ أَنْ تُسْخِنَ عَيْنُها».

مستمندان محفوظ داشته و بیمه کنید، تا گناهان شما بخشوده شود و آن گناهان که به سبب قسمها و سوگندهائی که می خورید خداوند ببخشد و تجارتتان بر شما پاک و گوارا باشد.

۳۷۳۱ـ اصبغ بن نباته گوید: امیر مؤمنان علیه السّلام برفراز منبر می فرمود: ای گروه تجّار: اوّل یاد گرفتن احکام معاملات، بعد تجارت ـ دو بار این جمله را تکرار کرد ـ، بعد فرمود: به خدا سوگند که ربا در این امّت از صدای پای مورچه که روی سنگ سخت راه برود پنهانتر است، اموال خود را با پرداخت صدقه و زکات بیمه و حفظ کنید بعد فرمود: تاجر فاجر است و فاجر در آتش، مگر آنکس که به حقّ بستاند و به حقّ باز دهد.

۳۷۳۲ـ حسین بن منذر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: زوجه‌ام مالی به من سپرده است که با آن هرکار که می خواهم انجام دهم و من از آن مال کنیزی خریداری کرده‌ام آیا می توانم با او همبستر شوم؟ فرمود: نه، زیرا او مال را به تو بخشیده که به روشنی چشم او بکار بندی و تو قصد داری که چشم او را بسوزانی و تاریک کنی؟

شرح: «فقهای عظام در صورتی که زن مالی به شوهر بخشد مکروه می دانند که از آن مال مرد کنیزی برای خود خریداری کند، زیرا از قرینه معلوم است که وجه

٣٧٣٣ــ وَ رَوٰى عُثْمانُ بْنُ عيسىٰ، عَنْ مُيَسِّرٍ قالَ: قُلْتُ لَهُ: «يَجيئُني الرَّجُلُ فَيَقُولُ: تَشْتَري لي؟ فَيَكُونُ ما عِنْدي خَيْراً مِنْ مَتاعِ السُّوقِ، قالَ: إنْ أَمِنْتَ ألّايَتَّهِمَكَ فَأَعْطِهِ مِنْ عِنْدِكَ، وَ إنْ خِفْتَ أنْ يَتَّهِمَكَ فَاشْتَرِ لَهُ مِنَ السُّوقِ».

٣٧٣٤ــ وَ رَوٰى إسْماعيلُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «أَنْزَلَ الله تَعالىٰ عَلىٰ بَعْضِ أَنْبِيائِهِ عَلَيهِم السَّلام لِلْكَريمِ فَكارِمْ وَ لِلسَّمِحِ فَسامِحْ، وَ لِلشَّحيحِ فَشاحِحْ، وَ عِنْدَ الشَّكِسِ فَالْتَوِ».

٣٧٣٥ــ وَ قالَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام: «سَمِعْتُ رَسُولَ الله صَلى الله عَليه وآله يَقُولُ: السَّماحُ وَجْهٌ مِنَ الرِّباحِ ــ قالَ عَلَيهِ السَّلام ذٰلِكَ لِرَجُلٍ يُوصيهِ وَ مَعَهُ سِلْعَةٌ يَبيعُها ــ».

را برای غیر این کار بشوهر بخشیده است و عدم جواز أظهر است».

٣٧٣٣ــ میسّر بن عبدالعزیز که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السّلام است گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم مردی به من مراجعه کرده و می‌گوید: برای من فلان متاع را تهیّه کن و من خود آن متاع را بهتر از آنچه در بازار هست موجود دارم، می توانم همان را بفروشم؟ فرمود: اگر می دانی که وی ترا متّهم نمی‌کند که به او گران فروختی مانعی ندارد که متاع خود را بدو بدهی، و امّا اگر هراس آن داری که ترا متّهم نماید از بازار برایش تهیّه کن.

٣٧٣٤ــ اسماعیل سکونی از امام ششم از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: خداوند متعال بر بعضی از پیامبرانش پیام فرستاد که با شخص کریم کرامت نما، و با شخص جوانمرد با جوانمردی رفتار کن، و با شخص بخیل همانند خودش، و از شخص تندخو روگردان.

٣٧٣٥ــ و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلّی الله علیه وآله شنیدم می فرمود: جوانمردی و بخشندگی قسمتی از ربح است. و این را به کسی که متاعی می فروخت سفارش فرمود.

شرح: «مراد آنست که در معاملات انسان باید در قیمت سهل گیر بوده و با

۳۷۳۶ــ وَ «مَرَّ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام عَلىٰ جٰارِيَةٍ قَدِ اشْتَرَتْ لَحْماً مِنْ قَصّٰابٍ وَ هِيَ تَقُولُ: زِدْني، فَقٰالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: زِدْها فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْبَرَكَةِ».

۳۷۳۷ــ وَ قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «إِنَّ الله تَبارَكَ وَ تَعٰالىٰ يُحِبُّ الْعَبْدَ يَكُونُ سَهْلَ الْبَيْعِ، سَهْلَ الشِّرٰاءِ، سَهْلَ الْقَضٰاءِ، سَهْلَ الْاِقْتِضٰاءِ».

۳۷۳۸ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «أَيُّمٰا مُسْلِم أَقٰالَ مُسْلِماً نَدٰامَةً في الْبَيْعِ أَقٰالَهُ الله عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ».

۳۷۳۹ــ وَ قٰالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «مَرَّ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله عَلىٰ رَجُلٍ وَ مَعَهُ سِلْعَةٌ يُرِيدُ بَيْعَهٰا فَقٰالَ: عَلَيْكَ بِأَوَّلِ السُّوقِ».

۳۷۴۰ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «صٰاحِبُ السِّلْعَةِ أَحَقُّ بِالسَّوْمِ».

فتوّت و مردانگی داد و ستد نماید که این خود سود است».

۳۷۳۶ــ و علی علیه السّلام بر دخترکی گذر کرد که از قصّاب گوشت می خرید و از او می خواست که بر آن بیفزاید، امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: برایش بیفزا زیرا این برکتش بیشتر خواهد بود.

۳۷۳۷ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: خداوند متعال بنده ای را دوست دارد که در معاملاتش سهل گیر باشد. در فروش آسان گیرد، در خرید آسان گیرد، و در پرداخت و دریافتش نیز آسان بگیرد.

۳۷۳۸ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر مسلمانی که معامله ای کرده باشد و طرف معامله از آن منصرف شده متاع را پس دهد، او بپذیرد و معامله را فسخ نماید خداوند از گناهان و خطاهای او در روز رستاخیز درخواهد گذشت.

۳۷۳۹ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله به مردی گذشت که متاعی برای فروش آورده بود به او فرمود: بر تو باد به اوّلین بازار (یعنی مواظب باش اوّلین مشتریت را ردّ نکنی).

۳۷۴۰ــ و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: صاحب متاع سزاوارتر است به تعیین قیمت کالایش.

۳۷٤۱ــ وَ «نَهیٰ صَلی الله عَلیه وآله عَنِ السَّوْمِ مٰا بَیْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إلیٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ».

۳۷٤۲ــ وَ قالَ أَبُوجَعْفَرٍ عَلَیه السَّلام: «ماکِسِ الْمُشْتَرِي فَإنَّهُ أَطْیَبُ لِلنَّفْسِ، وَ إنْ أَعْطَی الْجَزیلَ، فَإنَّ الْمَغْبُونَ في بَیْعِهِ وَ شِرٰائِهِ غَیْرُ مَحْمُودٍ وَ لٰا مَأْجُورٍ».

۳۷٤۳ــ وَ قالَ عَلَیه السَّلام: «لٰا تُمٰاکِسْ في أَرْبَعَةِ أَشْیٰاءَ: في الْأُضْحِیَّةِ، وَ في الْکَفَنِ، وَ في ثَمَنِ نَسَمَةٍ، وَ في الْکِرٰی إلیٰ مَکَّةَ».

۳۷٤۱ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله مابین سپیدهٔ صبح تا طلوع آفتاب خرید و فروش را نهی فرموده است.

شرح: «این نهی مورد خاصّ دارد و مطلق نیست و مراد مغازه‌داران و فروشندگان کالاهایی است که زمان در آن دخیل نیست مانند بزّازان و لباس‌فروشان، امّا سبزی‌فروشان که باید بعد از اذان صبح به میدانهای میوه و سبزی مراجعه کرده، موادِّ مصرفی خود را تهیّه و خریداری کنند و قبل از طلوع به شهر آورده در اختیار مصرف کننده قرار دهند، یا نانوایان که اینها از مورد نهی مستثنی می باشند، زیرا در شهرهای بزرگ امکان ندارد با تعطیل خرید و فروش در زمان معیّن بین الطّلوعین ادامهٔ زندگی داد. چنانکه مشاهده می‌کنیم و مسلّماً رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمانی نمی دهد که امّتش در حرج افتد، و از قرینه پیداست که مراد فروشندگان کالاهایی است که زمان دخالتی در آن ندارد نه مثل ارزاق عمومی که توزیع و پخش آن ناگزیر باید در بین الطّلوعین باشد».

۳۷٤۲ــ و امام باقر علیه السّلام فرمود: با مشتری مماکسه کنید (یعنی قیمتی بگوئید که اگر او تخفیف خواست بدو تخفیف بدهید)، زیرا این دل را آسوده‌تر می سازد ولو به قیمت زیاد خریداری کند، زیرا آن کس که در خرید و فروش مغبون شود نه کارش پسندیده است نه خود اجر ببرد.

۳۷٤۳ــ و آن حضرت فرمود: در خرید چهار چیز در قیمت گفتگو نکنید: خرید گوسفند برای قربانی عید، و در خرید کفن، و در خرید برده، و در کرایه سواری

۳۷۴۴ــ وَ كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعابِدينَ عَلَيهِماالسَّلام يَقُولُ لِقَهْرَمانِهِ: «إذا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ لي مِنْ حَوائِجِ الْحَجِّ شَيْئاً فَاشْتَرِ وَلا تُماكِسْ، وَرَوى ذٰلِكَ زِيادٌ الْقَنْدِيُّ عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنانٍ عَنْ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام».

[اَلْوَفاءُ وَ الْبَخْسُ]

۳۷۴۵ــ وَ رَوى مُيَسِّرٌ، عَنْ حَفْصٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «رَجُلٌ مِنْ نِيَّتِهِ الْوَفاءُ وَ هُوَ إذا كالَ لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يَكيلَ، فَقالَ: ما يَقُولُ الَّذينَ حَوْلَهُ؟ قالَ: قُلْتُ يَقُولُونَ: لا يُوفي، قالَ: هُوَ مِمَّنْ لا يَنْبَغي لَهُ أَنْ يَكيلَ».

برای رفتن به مکّه.

شرح: «در این خبر معلومست که به اصطلاح عوام چانه‌زدن در این چند چیز منع شده است، ولی خبری هم رسیده که دلالت دارد براینکه مراد از منع در این خبر کراهت است نه نهی تحریمی و آن خبر سُواده است که گوید: ما جماعتی در سفر حجّ در منیٰ بودیم و در آن سال گوسفند کم بود، به حضرت صادق علیه السّلام برخورد کردیم که در کنار گوسفندانی ایستاده بود و با صاحبانش سخت دربارهٔ قیمت گفتگو می‌کرد، و وقتی فارغ شد پرسید: شاید شما بسیار تعجّب کردید از اینکه در کم کردن قیمت می‌کوشیدم، گفتیم: آری، فرمود: مغبون نه کارش موردپسند است نه اجری برده است».

۳۷۴۴ــ و امام علیّ بن الحسین علیهماالسّلام به کارگزار خویش فرمود: هرگاه برای حجّ مایحتاجی برای من تهیّه می‌کنی آن را بخر ولی با فروشنده راجع به قیمت گفتگو مکن (و به اصطلاح عامیانه چانه مزن)، و این خبر را زیاد بن مروان قندی از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است.

[وَفا و کم فروشی]

۳۷۴۵ــ میسّر از حفص روایت کرد که گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی قصدش اینست که در کیل و وزن حق را ایفاء نماید ولی وقتی کیل می‌کند درست انجام نمی دهد، فرمود: اطرافیانش چه می‌گویند، گفت: عرض کردم: می‌گویند حقّ را تمام نداد، فرمود: او از کسانی است که نباید بدین کار

۳۷٤٦ــ وَ رَوٰى إِسْحٰاقُ بْنُ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «مَنْ أَخَذَ الْميزٰانَ بِيَدِهِ فَنَوىٰ أَنْ يَأْخُذَ لِنَفْسِهِ وٰافِياً لَمْ يَأْخُذْهُ إِلّا رٰاجِحاً، وَمَنْ أَعْطىٰ فَنَوىٰ أَنْ يُعْطِيَ سَوٰاءً لَمْ يُعْطِ إِلّا نٰاقِصاً».

۳۷٤۷ــ وَ رَوىٰ حَمّادُ بْنُ بَشيرٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لٰا يَكُونُ الْوَفٰاءُ حَتّىٰ يَميلَ اللِّسٰانُ».

۳۷٤۸ــ وَ في خَبَرٍ آخَرَ: «لٰا يَكُونُ الْوَفٰاءُ حَتّىٰ يُرَجِّحَ».

۳۷٤۹ــ وَ رُوِيَ عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «آخُذُ الدَّرٰاهِمَ مِنَ الرَّجُلِ فَأَزِنُهٰا ثُمَّ أُفَرِّقُهٰا وَ يَفْضُلُ في يَدي مِنْهٰا فَضْلٌ، قالَ: «أَلَيْسَ تُحَرّي الْوَفٰاءَ! قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ: لٰا بَأْسَ».

گمارده شود.

۳۷٤٦ــ اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس ترازو در اختیار گیرد و نیّتش این باشد که حقّ خوش را تمام بستاند، برنمی‌گیرد مگر بیش از حقّش، و هر کس در فکرش این باشد که مساوی دهد، نمی دهد مگر ناقص.

شرح: «مراد آنست که باید در هنگام گرفتن حقّ به کمتر از آنچه باید بستاند بسنده کند و در وقت ایفاء به بیشتر از آنچه باید بدهد عمل نماید تا به حقّ و واقع رفتار کرده باشد.

۳۷٤۷ــ حمّاد بن بشیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در سنجش میزان کسی حقّ را وفا نمی‌کند مگر اینکه شاهین کفهٔ ترازو بسمت خریدار مایل باشد.

۳۷٤۸ــ و در خبر دیگری آمده که پرداخت تمام و کامل نمی شود مگر اینکه ترازو بنفع خریدار زیادی نشان دهد.

۳۷٤۹ــ و از اسحاق بن عمّار روایت است که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من کیسهٔ پول را از دست طرف گرفته، وزن می‌کنم بعد کم کم آنها را ردّ می‌کنم و گاهی چیزی اضافه می ماند، چه کنم؟ حضرت فرمود: در پرداخت به این و آن درست دقّت کافی به‌عمل می آوری؟ گوید: عرض کردم: آری، فرمود: اشکال ندارد.

[اَلْعُرْبُونُ]

۳۷۵۰ـ وَ رَوٰى وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِما السَّلام «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلٰامُ كٰانَ يَقُولُ: «لٰا يَجُوزُ الْعُرْبُونُ إِلّا أَنْ يَكُونَ نَقْداً مِنَ الثَّمَنِ».

(بابُ السُّوق)

۳۷۵۱ـ قالَ أَميرُالمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «جٰاءَ أَعْرٰابِيٌّ مِنْ بَني عٰامِرٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله فَسَأَلَهُ عَنْ شَرِّ بِقٰاعِ الْأَرْضِ وَ خَيْرِ بِقٰاعِ الْأَرْضِ، فَقٰالَ لَهُ عَلَيه السَّلام: شَرُّ بِقٰاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوٰاقُ وَ هِيَ مَيْدانُ إِبْليسَ يَغْدُو بِرٰايَتِهِ وَ يَضَعُ كُرْسِيَّهُ وَ يَبُثُّ ذُرِّيَّتَهُ فَبَيْنَ مُطَفِّفٍ في قَفيزٍ، أَوْ طٰايِشٍ في ميزٰانٍ، أَوْ سٰارِقٍ في ذَرْعٍ،

شرح: «زیرا ممکن است دهندهٔ کیسهٔ خود برای ایفاء اندکی ترازو را چربانیده باشد و این اضافه از آن جهت باشد».

[بیعانه]

۳۷۵۰ـ وهب بن وهب از حضرت صادق از پدرش علیهماالسّلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: بیعانه معنی ندارد جز اینکه بخشی از ثمن و قیمت مال باشد.

شرح: «در عرف آن مردم چنین بوده که بخاطر آنکه صاحب متاع جنس را نفروشد و برای مشتری نگه دارد مبلغی به فروشنده می دادند که اگر مشتری پسندید وجه را بابت قیمت محسوب دارد و إلّا پس دهد، و امام علیه السّلام می فرماید این الزام آور نیست چون معامله ای واقع نشده مگر اینکه جنس را خریداری کرده باشد و مبلغی از ثمن را اداء کند تا بعداً بقیّه را پرداخته مال را تحویل بگیرد.

(باب بازار و محلّ کسب و کار)

۳۷۵۱ـ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: مردی بیابان نشین از بنی عامر نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمد و از آن حضرت پرسید: بدترین مکانهای زمین کجاست و بهترین جایهای آن کجا؟ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: بدترین مکانهای زمین محل های خرید و فروش اجناس و أمتعه است، و آنجا میدان مسابقهٔ

أوْ كاذِبٍ في سِلْعَةٍ، فَيَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِرَجُلٍ ماتَ أَبُوهُ وَ أَبُوكُمْ حَيٌّ فَلا يَزالُ مَعَ ذٰلِكَ أَوَّلُ داخِلٍ وَ آخِرُ خارِجٍ ثُمَّ قالَ عَلَيه السَّلام: وَ خَيْرُ الْبِقاعِ الْمَساجِدُ، وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَوَّلُهُمْ دُخُولاً وَ آخِرُهُمْ خُرُوجاً مِنْها».

۳۷۵۲ــ وَ قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «سُوقُ الْمُسْلِمينَ كَمَسْجِدِهِمْ فَمَنْ سَبَقَ إِلىٰ مَكانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ».

(بابُ ثَوابِ الدُّعاءِ فِي الْأَسْواقِ)

۳۷۵۳ــ رَوىٰ عاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي بَصيرٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام

ابلیس است؛ هر بامداد با پرچم خویش حرکت کرده تخت فرمانروائی خود را در سوق استوار می‌کند و ذراری خویش را به هر سو گسیل می دارد و آنان از این چند قسم خارج نیستند، یا مأمور کاستن پیمانه هستند، یا مأمور کم‌فروشی در میزان و سنجش، یا دزدی در ذرع پارچه و دروغزنی در وصف کالا و متاع وغیره و فرزندانش را سفارش می‌کند و می‌گوید: بر شما باد به آنکه پدرش مرده و شما پدرتان زنده است (یعنی بنی آدم که پدرشان مرده و شما که پدرتان من هستم و اکنون زنده‌ام) پس او را بفریبید. و هرروزه همین کار اوست، اوّلین کسی که وارد بازار می شود و آخرین کسی است که از بازار خارج می‌گردد، سپس رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: و بهترین مکانهای زمین مساجد است، و محبوبترین مردم نزد خداوندِ عزیز آن کس است که زودتر از همه داخل می شود و از همه دیرتر بیرون می رود.

شرح: «سوق و بازار هر کجا که محلّ خرید و فروش است می باشد و اختصاص به بازار معروف نزد ما ندارد و همهٔ مغازه‌داران بازاری هستند و همهٔ کسبهٔ خیابانها جزء اهل سوق محسوبند».

۳۷۵۲ــ و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: بازار مسلمانان مانند مساجد آنان است، پس هر کس بامداد به جائی که صاحب معیّن نداشت سبقت گرفت او به آن مکان سزاواتر است از دیگران تا شب سررسد.

(ثواب و أجر دعا در بازار)

۳۷۵۲ــ ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود هر کس وارد بازار یا

قالَ: «مَنْ دَخَلَ سُوقاً أَوْ مَسْجِدَ جَماعَةٍ فَقالَ مَرَّةً واحِدَةً: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، وَاللهُ أَكْبَرُ كَبيراً، وَالْحَمْدُللهِ كَثيراً، وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَةً وَ أَصيلاً، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ وَ صَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ» عَدَلَتْ لَهُ حَجَّةً مَبْرُورَةً».

۳۷۵٤- وَ رَوىٰ عَبْدُاللهِ بْنُ حَمّادٍ الْأَنْصارِيُّ، عَنْ سَديرٍ قالَ: أَبُوجَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام «يا أَبَا الْفَضْلِ أَمالَكَ في السُّوقِ مَكانٌ تَقْعُدُ فيهِ تُعامِلُ النّاسَ؟ قالَ: قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ: اعْلَمْ أَنَّهُ ما مِنْ رَجُلٍ يَغْدُو وَ يَروحُ إِلىٰ مَجْلِسِهِ وَ سُوقِهِ فَيَقُولُ حينَ يَضَعُ رِجْلَهُ في السُّوقِ «اللّهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ خَيْرَها وَ خَيْرَ أَهْلِها، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّها وَ شَرِّ أَهْلِها» إِلّا وَ كَّلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَنْ يَحْفَظُهُ وَ يَحْفَظُ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلىٰ مَنْزِلِهِ فَيَقُولُ لَه: قَدْ أَجَرْتُكَ مِنْ شَرِّها وَ شَرِّ أَهْلِها يَوْمَكَ هٰذا، فَإِذا جَلَسَ مَكانَهُ

مسجد جماعتی شود و یکبار بگوید: «أشهد أنَ لا إِلَه إِلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شريكَ لَهُ واللهُ اكبرُ كبيراً، والحمدُللهِ كثيراً، وسبحانَ اللهِ بُكْرَةً وَاصيلاً، ولا حولَ ولا قوةَ إِلّا باللهِ العليِّ العظيمِ، وصلّى اللهُ على محمّد وآله الطّاهرين» برای او مطابق است با یک حجّ قبول شده.

معنی دعا: «اقرار می‌کنم که خدائی و معبودی نیست جز خداوند یکتا که شریک و نظیری برای او نیست، و خداوند بزرگ است، بس بزرگ و ستایش او را بجا می آورم بسیار، تنزیه او می نمایم هر بامداد و شام، و هیچ حرکت و نیروئی نیست مگر به خداوند برترین و بزرگ».

۳۷۵٤- ابوالفضل سدیر صیرفی گوید: امام باقر علیه‌السّلام فرمود: ای أبافضل آیا در بازار مکانی برای تو هست که در آن بنشینی وبا مردم به داد و ستد پردازی؟ گوید: عرض کردم: آری، فرمود: بدان هیچ مردی نیست که در بازار و مکان خود صبح را شام کند و آن هنگام که در بازار پا می نهد بگوید: «اللّهمَّ إِنّي أسألُكَ خيرَها وخيرَ أهلِها، و أعوذُ بِكَ مِنْ شَرِّها و شَرِّ أهلِها» جز اینکه خداوند عزیز فرشتگانی را بر او گمارد که او را محافظت کنند و مواظب او باشند تا به منزلش

حينَ يَجْلِسُ فَيَقُولُ: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلى الله عَليه وآله، اَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ حَلالاً طَيِّباً، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ صَفْقَةٍ خاسِرَةٍ وَ يَمينٍ كاذِبَةٍ» فَإِذا قالَ ذٰلِكَ قالَ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ: أَبْشِرْ فَما في سُوقِكَ الْيَوْمَ أَحَدٌ أَوْفَرَ نَصيباً مِنْكَ وَ سَيَأْتيكَ ما قَسَمَ اللهُ لَكَ مُوَفَّراً حَلالاً طَيِّباً مُبارَكاً فيهِ».

۳۷۵۵ــ وَ رُوِيَ «أَنَّ مَنْ ذَكَرَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ في الْأَسْواقِ غَفَرَ اللهُ لَهُ بِعَدَدِ ما فيها مِنْ فَصيحٍ وَ أَعْجَمَ ــ وَالْفَصيحُ ما يَتَكَلَّمُ، وَ الْأَعْجَمُ ما لا يَتَكَلَّمُ ــ».

۳۷۵٦ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «مَنْ ذَكَرَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ في الْأَسْواقِ غُفِرَ لَهُ بِعَدَدِ أَهْلِها».

بازگردد پس به او گوید: من در این روز ترا در پناه گرفتم از شرّ بازار و بازاریان، و چون در جای خود می نشیند به هنگام جلوس بگوید: «أشهَدُ أنْ لا اِلٰهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شريكَ لَهُ، و أشْهَدُ أنَّ محمّداً عبدُهُ و رَسولُه صلّى الله عَليه وآله، اللّهمَّ إنّى اسألكَ مِن فضلِكَ حَلالاً طيّباً، و أعوذُ بِكَ مِنْ أنْ أظْلِمَ أوْ أُظْلَمَ، وَ أعوذُ بِكَ من صَفْقَةٍ خاسِرَةٍ و يَمينٍ كاذِبَةٍ» (یعنی: اقرار می‌کنم که معبودی جز خداوند یکتا و یگانه نیست که شریک برای او نیست، و شهادت می دهم که محمّد بنده و فرستادهٔ اوست، پروردگارا، من از فضل و کرمت از تو روزی حلال و طیّب می خواهم و پناه می برم به تو از اینکه ستم کنم یا مورد ستم واقع گردم، و پناه می برم به تو از معاملهٔ زیان‌دار و سوگند دروغ) و چون این را گفت، فرشتهٔ پاسدار او گوید: بشارت باد ترا که در این روز کسی نصیبش از تو افزونتر نباشد و به‌زودی آنچه خداوند ترا نصیب فرموده فراوان و حلال و طیّب و بابرکت به تو خواهد رسید.

۳۷۵۵ــ و روایت شده که هر کس در بازار خداوند را یاد کند یا در بازار ذکر خدا گوید، خداوند گناهان او را بیامرزد به‌شمار فصیح و اَعجمی که در بازار است، (و مراد از فصیح آنچه سخن می‌گوید است و مراد از أعجم آنچه سخن نمی‌گوید می باشد، یعنی زباندار و لال).

۳۷۵٦ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس خداوند را در بازار یاد

(بابُ الدُّعاءِ عِنْدَ شِراءِ الْمَتاعِ لِلتِّجارَةِ)

۳۷۵۷ـ رَوَى الْعَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: قالَ أَحَدُهُما عَلَيهِما السَّلام «إِذَا اشْتَرَيْتَ مَتاعاً فَكَبِّرِ اللهَ ثَلاثاً ثُمَّ قُلِ: «اللّهُمَّ إِنّي اشْتَرَيْتُهُ أَلْتَمِسُ فيهِ مِنْ خَيْرِكَ فَاجْعَلْ لي فيهِ خَيْراً، اللّهُمَّ إِنّي اشْتَرَيْتُهُ أَلْتَمِسُ فيهِ مِنْ فَضْلِكَ فَاجْعَلْ لي فيهِ فَضْلاً، اللّهُمَّ إِنّي اشْتَرَيْتُهُ أَلْتَمِسُ فيهِ مِنْ رِزْقِكَ فَاجْعَلْ لي فيهِ رِزْقاً، ثُمَّ أَعِدْ كُلَّ واحِدَةٍ مِنْها ثَلاثَ مَرّاتٍ».

۳۷۵۸ـ وَ «كانَ الرِّضا عَلَيهِ السَّلام يَكْتُبُ عَلَى الْمَتاعِ بَرَكَةٌ لَنا».

(بابُ الدُّعاءِ عِنْدَ شِراءِ الْحَيَوانِ)

۳۷۵۹ـ رَوَى عُمَرُ بْنُ إِبْراهيمَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «مَنِ

کند خداوند به عدد أهل بازار گناهان او را بیامرزد.

(دعائی که هنگام خرید مال التجاره باید کرد)

۳۷۵۷ـ محمّد بن مسلم از یکی از دو امام صادق و امام باقر علیهما السّلام روایت کرده که می فرمود: هرگاه متاعی خریداری کردی، سه بار «الله اکبر» بگوی، سپس بگو: «اللّهمَّ إنّي اشْتَرَيْتُهُ أَلْتَمِسُ فيه مِنْ خَيْرِكَ فَاجْعَلْ لي فيهِ خيراً، اللّهمَّ إنّي اشتَرَيْتُهُ أَلتَمِسُ فيه مِنْ فَضْلِكَ فَاجْعَلْ لي فيه فَضلاً، اللّهمَّ إنّي اشتَرَيْتُهُ أَلتَمِسُ فيه مِنْ رِزْقِكَ فَاجْعَلْ لي فيه رِزقاً» سپس هریک از این دعاها را سه بار تکرار کن.

معنی دعا: پروردگارا من این متاع را خریده‌ام و از خیر تو در آن می طلبم، خداوندا من این مال را خریداری کرده‌ام و از فضل تو در آن می طلبم پس برای من در آن ربحی قرارده، خدایا من این مال را خریده‌ام و در آن از رزق و روزی تو می طلبم پس برای من در این مال روزی قرار ده.

۳۷۵۸ـ و حضرت رضا علیه السّلام بر متاع می نوشت: «برکت باد ما را در این».

(دعا هنگام خریدن حیوان)

۳۷۵۹ـ عمربن ابراهیم گوید: امام هفتم علیه السّلام فرمود: هر کس

اشْتَرىٰ دٰابَّةً فَلْيَقُمْ مِنْ جٰانِبِهٰا الْأَيْسَرِ وَ يَأْخُذْ نٰاصِيَتَهٰا بِيَدِهِ الْيُمْنىٰ وَ يَقْرَءُ عَلىٰ رَأْسِهٰا فَاتِحَةَ الْكِتٰابِ وَ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ، وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ، وَ آخِرَ الْحَشْرِ، وَ آخِرَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ «قُلِ ادْعُوا اللهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ» وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فَإِنَّ ذٰلِكَ أَمٰانُ تِلْكَ الدّٰابَّةِ مِنَ الْآفٰاتِ».

۳۷٦۰ــ وَ رَوَى ابْنُ فَضّٰالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ [بْنِ مَيْمُونٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قٰالَ: «إِذَا اشْتَرَيْتَ جٰارِيَةً فَقُلِ: «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَشِيرُكَ وَ أَسْتَخِيرُكَ» وَ إِذَا اشْتَرَيْتَ دٰابَّةً أَوْ رَأْساً فَقُلِ «اللّٰهُمَّ قَدِّرْلِي أَطْوَلَهُنَّ حَيٰاةً، وَ أَكْثَرَهُنَّ مَنْفَعَةً، وَ خَيْرَهُنَّ عٰاقِبَةً».

(بابُ الشَّرْطِ وَالْخِيٰارِ فِي الْبَيْعِ)

۳۷٦۱ــ رَوَى الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قٰالَ: «فِي الْحَيَوٰانِ كُلِّهِ

چهار پائی را خریداری کرد، درجانب چپش بایستد و موی پیشانی آن حیوان را به‌دست بگیرد و بر سرش فاتحة‌الکتاب را قِراءَت کند و قل هو الله أحد، و قل أعوذُ بربّ النّاس، و قل أعوذُ بربّ الفلق، و همچنین آخر سورهٔ حشر و آخر سورهٔ بنی اسرائیل «قُلِ ادْعُواالله أوِ ادْعُوا الرَّحمن» و آیة الکرسي را نیز قراءت نماید و چون چنین کند پس این موجب محفوظ بودن آن حیوان از آفتهاست.

شرح: «آخر سورهٔ حشر سه آیهٔ مبارکه است که ابتدا می شود به: «هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ ــ تا قوله ــ وَ هُوَ العزيزُ الحكيم».

۳۷٦۰ــ ثعلبة بن میمون گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون کنیزی خریداری کردی دعا کن و بگو: «اللّٰهمَّ إنّي أَسْتَشيرُكَ و أَسْتَخيرُكَ» «خداوندا با تو مشورت می‌کنم و از تو خیر می خواهم». و هرگاه چهار پائی یا گوسفند و گاوی خریدی دعا کن و بگو: «اللّٰهمَّ قدّر لي أَطْوَلَهُنَّ حَياةً و أكثَرَهُنَّ مَنْفَعَةً و خَيْرَهُنَّ عٰاقِبَةً» «خداوندا مقدّر فرما که عمرش از همه طولانی‌تر و منفعتش از همه بیشتر و عاقبتش از همه نیکوتر باشد».

(معاملهٔ حیوان و شرط و اختیار در آن)

۳۷٦۱ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: خریدار حیوان تا سه روز حقّ فسخ

شَرْطُ ثَلاٰثَةِ أَيّامٍ لِلْمُشْتَري فَهُوَ بِالْخِيارِ فيهٰا إِنِ اشْتَرَطَ أَوْ لَمْ يَشْتَرِطْ».

۳۷۶۲ـ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «أَيُّما رَجُلٍ اشْتَرىٰ مِنْ رَجُلٍ بَيْعاً فَهُمٰا بِالْخِيارِ حَتّىٰ يَفْتَرِقٰا، فَإِذَا افْتَرَقٰا فَقَدْ وَجَبَ الْبَيْعُ».

۳۷۶۳ـ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام «في رَجُلٍ اشْتَرىٰ مِنْ رَجُلٍ عَبْداً أَوْ دٰابَّةً وَ شَرَطَ يَوْماً أَوْ يَوْمَيْنِ فَمٰاتَ الْعَبْدُ أَوْ نَفَقَتِ الدّٰابَّةُ أَوْ حَدَثَ فيهِ حَدَثٌ عَلىٰ مَنِ الضِّمٰانُ؟ قالَ: لاٰ ضِمٰانَ عَلَى الْمُبْتٰاعِ حَتّىٰ يَنْقَضِيَ الشَّرْطُ وَ يَصيرَ الْمَبيعُ لَهُ».

۳۷۶۴ـ وَ رَوىٰ إِسْحٰاقُ بْنُ عَمّٰارٍ عَنِ الْعَبْدِ الصّالِحِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «مَنِ اشْتَرىٰ بَيْعاً وَ مَضَتْ ثَلاٰثَةُ أَيّامٍ وَ لَمْ يَجِئْ فَلاٰ بَيْعَ لَهُ».

۳۷۶۵ـ وَ رَوىٰ عَبْدُاللهِ بْنُ سِنٰانٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ:

دارد، چه شرط بنماید و چه شرط ننماید.

۳۷۶۲ـ و نیز فرمود: هر کس از دیگری متاعی خرید هر دو اختیار فسخ دارند تا از یکدیگر جدا شوند، و چون جدا گشتند بیع لازم می شود و حقّ فسخ ساقط می‌گردد.

شرح: «در اصطلاح فقها این را خیار مجلس گویند».

۳۷۶۳ـ و نیز آن حضرت علیه السّلام در مورد اینکه اگر مردی از دیگری برده‌ای یا حیوانی بخرد و شرط کند یک روز یا دو روز اختیار فسخ داشته باشد، پس برده بمیرد یا حیوان سَقَط شود یا آفتی بدان برسد ضامنش که خواهد بود؟ فرمود: خریدار ضمانی ندارد تا مدّت شرط تمام شود و مال به مالکیّت مستقّر از آن او گردد.

شرح: «زیرا قبل از این یعنی در مدّت شرط، مالکیّتش متزلزل بوده است».

۳۷۶۴ـ و اسحاق بن عمّار از حضرت کاظم علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس متاعی را بخرد (و مالک شود ولی نه ثمن را بپردازد و نه جنس را تحویل بگیرد) و برود و بازنگردد، تا سه روز، از آنِ اوست و پس از آن بایع در فروش آزاد است.

۳۷۶۵ـ و عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود:

«الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ، إلّا كُلُّ شَرْطٍ خالَفَ كِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَلا يَجُوزُ».

۳۷۶۶ــ وَ رَوى جَميلٌ، عَنْ زُرارَةَ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ يَشْتَري مِنَ الرَّجُلِ الْمَتاعَ ثُمَّ يَدَعُهُ عِنْدَهُ يَقُولُ حَتّى آتِيَكَ بِثَمَنِهِ، فَقالَ: إنْ جاءَ فيما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ وَإلّا فَلا بَيْعَ لَهُ».

۳۷۶۷ــ وَ في رِوايَةٍ أُخْرى، عَنِ ابْنِ فَضّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ رِباطٍ، عَمَّنْ رَواهُ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إنْ حَدَثَ بِالْحَيَوانِ حَدَثٌ قَبْلَ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فَهُوَ مِنْ مالِ الْبائِعِ».

وَ مَنِ اشْتَرى جارِيَةً وَ قالَ لِلْبائِعِ: أَجيئُكَ بِالثَّمَنِ فَإنْ جاءَ فيما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ شَهْرٍ وَ إلّا فَلا بَيْعَ لَهُ.

وَ الْعُهْدَةُ فيما يَفْسُدُ مِنْ يَوْمِهِ مِثْلُ الْبُقُولِ وَ الْبِطّيخِ وَ الْفَواكِهِ يَوْمٌ إلَى

مسلمانان به شرطهایی که (در معاملات عقدی) می‌کنند لاجرم پای‌بند هستند مگر شرطی که با کتاب خداوند عزیز سازگار نیست که آن جایز نمی باشد.

۳۷۶۶ــ زرارة گوید به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: شخصی از دیگری متاعی را می خرد، سپس نزد او باقی می‌گذارد و می‌گوید: باشد تا قیمتش را آورده، آن رابیرم، حکمش چیست؟ فرمود: اگر تا سه روز بازگشت و به وعده‌اش عمل نمود فبها، و إلّا حقّی نسبت به مال ندارد.

۳۷۶۷ــ و در روایتی دیگر از ابن فضّال از حسن بن علی بن رباط از زراره یا از دیگری که نام نبرده است از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: اگر در بیع حیوان، حیوان تا قبل از سه روز آسیب دید، از آنِ فروشنده می باشد.

و هر کس کنیزی خریداری کند و به فروشنده بگوید: من وجه آن را می آورم و آن را تصرّف می‌کنم و برود، تا یکماه مهلت دارد و پس از گذشتن یکماه حقّی به کنیز ندارد.

و ضمان در اجناسی که یکروزه فاسد می شود مثل سبزیجات و تره‌بار و

اللَّيْلِ.

(بابُ الْإِفْتِراقِ الَّذى يَجِبُ بِهِ الْبَيْعُ)
(أَهُوَ بِالْأَبْدانِ أَوْ بِالْقَوْلِ)

۳۷۶۸ــ رُوِيَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «إِنَّ أَبي عَلَيه السَّلام اشْتَرىٰ أَرْضاً يُقالُ لَهَا: الْعُرَيْضُ فَلَمَّا اسْتَوْجَبَهَا قامَ فَمَضىٰ، فَقُلْتُ لَهُ: يا أَبَتِ عَجِّلْتَ بِالْقِيامِ! فَقالَ: يا بُنَيَّ إِنّي أَرَدْتُ أَنْ يَجِبَ الْبَيْعُ».

۳۷۶۹ــ وَ رَوىٰ أَبُو أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَمِعْتُ أَبا جَعفَرٍ عَلَيه السَّلام يَقُولُ: ابْتَعْتُ أَرْضاً فَلَمَّا اسْتَوْجَبْتُهَا قُمْتُ فَمَشَيْتُ خُطاً ثُمَّ رَجَعْتُ، أَرَدْتُ أَنْ يَجِبَ الْبَيْعُ حينَ الْإِفْتِراق».

میوه ها یک صبح تا شام است (یعنی ضمان فروشنده).

شرح: «منظور اینست که چیزهایی که فاسد می شود اگر انسان بخرد و نزد فروشنده گذارد که بعداً قیمتش را بدهد و جنس را ببرد، فروشنده بیش از یکروز ضامن نگهداری آن نیست».

(جدا گشتنی که موجب سقوط خیار است)
با بدن است یا به گفتار

۳۷۶۸ــ حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم علیه السّلام زمینی خریداری کرد که به آن عُرَیض می‌گفتند و هنگامی که بیع خاتمه یافت و مسجّل شد برخاسته، بیرون رفت، عرض کردم پدرجان در برخاستن شتاب کردی؟ فرمود: پسرجان من می خواستم که معامله لازم شود و حقّ خیار مجلس ساقط گردد.

۳۷۶۹ــ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: زمینی خریداری کردم و همینکه ایجاب و قبول انجام پذیرفت برخاسته و چند گامی برداشتم سپس بازگشتم و قصدم از این عمل لزوم معامله بود به سبب جدائی متبایعین یعنی خریدار و فروشنده.

(بابُ حُكْمِ الْقَبالَةِ الْمُعَدَّلَةِ بَيْنَ)
(الرَّجُلَيْنِ بِشَرْطٍ مَعْرُوفٍ اِلىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ)

۳۷۷۰ــ رُوِيَ عَنْ سَعيدِ بْنِ يَسارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «إنّا نُخالِطُ قَوْماً مِنْ أَهْلِ السَّوادِ وَ غَيْرِهِمْ فَنَبيعُهُمْ، وَ نَرْبَحُ عَلَيْهِمُ الْعَشَرَةَ اثْنىٰ عَشَر، وَ الْعَشَرَةَ ثَلاثَةَ عَشَرَ، وَ نُؤَخِّرُ ذلِكَ فيما بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمُ السَّنَةَ وَ نَحْوَها، فَيَكْتُبُ الرَّجُلُ لَنابِها عَلىٰ دارِهِ أَوْ عَلىٰ أَرْضِهِ بِذلِكَ الْمالِ الَّذي فيهِ الْفَضْلُ الَّذي أَخَذَ مِنّا شِرىً بِأَنَّهُ قَدْ باعَهُ وَأَخَذَ الثَّمَنَ فَنَعِدُهُ إنْ هُوَ جاءَ بِالْمالِ في وَقْتٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُ أَنْ نَرُدَّ عَلَيْهِ الشِّراءَ وَ إنْ جاءَنا الْوَقْتُ وَلَمْ يَأْتِنا بِالدَّراهِمِ فَهُوَ لَنا فَما تَرىٰ فِي الشِّراءِ؟ فَقالَ: أَرىٰ أَنَّهُ لَكَ إذا لَمْ يَفْعَلْ، وَ إنْ جاءَ بِالْمالِ لِلْوَقْتِ فَتَرُدُّ عَلَيْهِ».

۳۷۷۱ــ وَ رَوىٰ إسْحاقُ بْنُ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ وَ أَنا عِنْدَهُ، فَقالَ: «رَجُلٌ مُسْلِمٌ احْتاجَ إلىٰ بَيْعِ دارِهِ فَجاءَ إلىٰ أَخيهِ فَقالَ:

(تنظیم سند و قباله‌ای که در بیع و شرط نوشته می‌شود)

۳۷۷۰ــ سعید بن یسار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ما با جماعتی از مزرعه‌داران و غیرایشان رفت و آمد داریم و به آنها جنس می‌فروشیم و هر ده تومانی را که برای جنس داده‌ایم با آنها دوازده یا سیزده‌تومان حساب می‌کنیم که تا یکسال به همین قرار عمل می‌شود و در مقابل خریدار می‌نویسد: زمین یا خانه‌اش را به ما فروخته و قیمت را دریافت داشته است به آن قیمتی که ما با سود به حساب او آورده‌ایم و ما آن قرارداد و مکتوب را حفظ می‌نمائیم، اگر تا آخر سال یا مدّت قرارداد وجه اجناس را پرداخت که مکتوب را به او ردّ می‌کنیم و اگر نیاورد ملک را تصاحب می‌نمائیم. امام علیه السّلام فرمود: اگر مال را نیاورد از آنِ توست و اگر در وقت معیّن آورد زمین یا هرچه بوده باید به او بازگردانی.

۳۷۷۱ــ اسحاق بن عمّار گوید: مردی از امام صادق علیه السّلام در حضور من سؤال کرد که مرد مسلمانی نیاز پیدا کرده که خانه‌اش را بفروشد تا رفع نیاز نماید،

«أَبِيعُكَ دَاري هٰذِهِ فَتَكُونُ لَكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ لِغَيْرِكَ عَلٰى أَنْ تَشْتَرِطَ لي إِنْ أَنَا جِئْتُكَ بِثَمَنِهٰا إِلٰى سَنَةٍ أَنْ تَرُدَّهٰا عَلَيَّ، فَقٰالَ: لٰا بَأْسَ بِهٰذٰا إِنْ جٰاءَ بِثَمَنِهٰا إِلٰى سَنَةٍ رَدَّهٰا عَلَيْهِ، قُلْتُ: فَإِنْ كٰانَتْ فِيهٰا غَلَّةٌ كَثِيرَةٌ فَأَخَذَ الْغَلَّةَ لِمَنْ تَكُونُ الْغَلَّةُ؟ قالَ: لِلْمُشْتَرِي أَمٰا تَرٰى أَنَّهٰا لَوِ احْتَرَقَتْ لَكٰانَتْ مِنْ مٰالِهِ»؟!.

قالَ شَيْخُنٰا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ: مَتىٰ عُدِلَتِ الْقَبٰالَةُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ عِنْدَ رَجُلٍ إِلىٰ أَجَلٍ فَكَتَبٰا بَيْنَهُمٰا اتِّفٰاقاً لِيَحْمِلَهُمٰا عَلَيْهِ، فَعَلَى الْعَدْلِ أَنْ يَعْمَلَ بِمٰا فِي الْاِتِّفٰاقِ وَلٰا يَتَجٰاوَزَهُ، وَلٰا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يُؤَخِّرَ رَدَّ ذٰلِكَ الْكِتٰابِ عَلىٰ مُسْتَحَقِّهِ فِي الْوَقْتِ الَّذي يَسْتَوْجِبُهُ فيهِ.

وَ سَمِعْتُهُ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ يَقُولُ: سَمِعْتُ مَشٰايِخَنٰا ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ــ يَقُولُونَ: إِنَّ الْاِتِّفٰاقٰاتِ لٰا تُحْمَلُ عَلَى الْأَحْكٰامِ لِأَنَّهٰا إِنْ حُمِلَتْ عَلَى الْأَحْكٰامِ

نزد برادرش آمده و می‌گوید این خانه را بفلان قیمت بتو می فروشم زیرا بیشتر دوست دارم که این خانه از آن تو باشد تا دیگری، با این شرط که اگر تا یکسال وجه را حاضر کردم تو بازستانی و بیع فسخ شود و اگر نتوانستم خانه از آنِ تو باشد. فرمود: این اشکالی ندارد اگر تا رأس مدّت پول را حاضر کند و به خریدار دهد درست است. عرض کردم: اگر مبیع محصولی داشت؟ فرمود: از آنِ مشتری است، مگر نه اینکه اگر تلف می شد از آنِ وی بود.

مؤلّف گوید: و استاد ما محمّد بن حسن ــ رضی الله عنه ــ فرمود: اگر چنین قراردادی (یعنی قبالهٔ ملک و بیع و شرطی) نزد امینی تنظیم شود و مکتوب نزد او ماند که طبق آن دو طرف معامله عمل نمایند بر امین واجب است که آنچه هر دو اتّفاق دارند معمول نماید و جائز نیست که آن را از وقت حاجت تأخیر اندازد و به آنکس که نیازمند آنست ندهد (مراد آنست که در رأس مدّت اگر فروشنده وجه را حاضر ساخت، او حقّ ندارد به تعویق اندازد تا مدّت بگذرد و خریدار به‌طور مستقّر صاحب‌خانه گردد).

و نیز گوید: شنیدم استادم می‌فرمود: من از مشایخم ــ که خدا از ایشان خشنود باد ــ شنیدم که می فرمودند: قراردادهای اینچنین (بیع و شرطی) که میان دو

بَطَلَتْ، وَ الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ فيما وافَقَ كِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَتىٰ جاءَ مَنْ عَلَيْهِ الْمالُ بِبَعْضِهِ فِي الْمَحَلِّ أَوْ قَبْلَهُ وَحَلَّ الْأَجَلُ وَلَمْ يُحْمَلْ تَمامُهُ، فَعَلَى الْعَدْلِ أَنْ يُصَحِّحَ الْمَقْبُوضَ مِنَ الْمالِ عَلىٰ قابِضِهِ بِالْإِشْهادِ عَلَيْهِ إِنْ كانَ مَلِيّاً، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَلِيّاً فَبِالْإِسْتِيثاقِ وَ إِنْ أَمَرَهُ بِرَدِّهِ عَلىٰ مَنْ قَبَضَهُ مِنْهُ كانَ أَوْلىٰ وَ أَبْلَغَ، وَ إِنْ ذَكَرَ فِي الْإِتِّفاقِ بَيْنَهُما غَيْرَ ذٰلِكَ حَمَلَهُما عَلَيْهِ إِنْ شاءَ اللهُ تَعالىٰ.

(بابُ الْبُيُوعِ)

۳۷۷۲ــ رَوىٰ مَنْصُورُ بْنُ حازِمٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إِذَا اشْتَرَيْتَ مَتاعاً فيه كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ فَلا تَبِعْهُ حَتّىٰ تَقْبِضَهُ إِلّا أَنْ تُوَلِّيَهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فيهِ كَيْلٌ وَلا وَزْنٌ فَبِعْهُ» يَعْني أَنَّهُ يُوَكِّلُ الْمُشْتَرِيَ بِقَبْضِهِ.

طرف امضاء می شود به حکم خود باقی است و نباید بر احکام حمل کرد (یعنی از حیث لزوم و جواز و بگوئیم این بیع لازم بوده و آن جایز) زیرا اگر حمل برآنها شود باطل خواهد گشت، و مسلمانان از پایبندی به شروط خود ناگزیرند البتّه در آن شروطی که مطابق کتاب خداوند عزیز است، و هرگاه فروشنده مبلغی از قیمت را حاضر کرد چه در وقت، چه قبل از مدّت پرداخت، و أجل (مدّت) سر رسید و نتوانست بقیّه را بپردازد بر آن امین لازم است که مال دریافت شده را با شاهد گرفتن اگر گیرنده مالدار است، و اگر ثروتمند نیست با رهن گرفتن از او مسجّل سازد، و چنانچه امر کند او را به ردّ کردن مال به آن کس که از او گرفته است پس این بهتر و رساتر خواهد بود، و اگر در متن قرارداد که به امضاء هر دو رسیده چیزی غیر از این بود، هر دو را بر آن وادارد، به یاری خداوند متعال.

(باب خرید و فروش)

۳۷۷۲ــ منصور بن حازم گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: «هرگاه متاعی را خریداری کردی که آن مکیل و یا موزون بود تا تحویل نگرفته ای آن را مفروش مگر آنکه به همان مبلغ خرید به دیگری واگذاری، امّا اگر مکیل یا موزون نبود پس آن را همانطور بفروش (یعنی مشتری را وکیل کن که آن را تحویل گیرد).

۳۷۷۳ــ وَ رَوٰى عَبْدُ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي عَبْدِ الله عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ كُرٌّ مِنْ طَعٰامٍ فَاشْتَرىٰ كُرّاً مِنْ رَجُلٍ فَقٰالَ لِلرَّجُلِ: انْطَلِقْ فَاسْتَوْفِ حَقَّكَ، قالَ: لٰا بَأْسَ بِهِ».

۳۷۷٤ــ وَ رَوٰى عَبْدُالله بْنُ مُسْكٰانَ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ «في رَجُلٍ ابْتٰاعَ مِنْ رَجُلٍ طَعٰاماً بِدَرٰاهِمَ فَأَخَذَ نِصْفَهُ، ثُمَّ جٰاءَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ وَ قَدِ ارْتَفَعَ الطَّعٰامُ أَوْ نَقَصَ، فَقٰالَ: إِنْ كٰانَ يَومَ ابْتٰاعَهُ سٰاعَرَهُ بِكَذٰا وَ كَذٰا فَهُوَ ذٰاكَ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سٰاعَرَهُ فَإِنَّمٰا لَهُ سِعْرُ يَوْمِهِ، قالَ: وَقالَ في الرَّجُلِ يَكُونُ عِنْدَهُ لَوْنٰانِ مِنْ طَعٰامٍ وٰاحِدٍ، قَدْ سَعَّرَهُمٰا بِشَيْءٍ، وَ أَحَدُهُمٰا خَيْرٌ مِنَ الْآخَرِ فَيَخْلِطُهُمٰا جَميعاً ثُمَّ يَبيعُهُمٰا بِسِعْرٍ واحِدٍ، قالَ: لٰا يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَفْعَلَ يَغُشُّ بِهِ الْمُسْلِمينَ حَتّىٰ يُبَيِّنَهُ».

۳۷۷۵ــ وَ رَوٰى إِسْحٰاقُ بْنُ عَمّٰارٍ، عَنْ أَبِي الْعُطٰارِدِ قالَ: قُلْتُ لِأَبي-

---

۳۷۷۳ــ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی برعهده‌اش یک پیمانه گندم است، پس یک پیمانه گندم از فروشنده‌ای خریداری می‌کند و فروشنده می‌گوید: خود برو و حقّت را برگیر. فرمود: اشکالی ندارد.

۳۷۷٤ــ حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد شخصی که از مردی مقداری گندم به چند درهم خریده و نیمی از آنرا تحویل گرفته است، بعد از مدّتی برای اخذ بقیّه مراجعه میکند در حالی که قیمت تغییر کرده، یا بالا رفته و یا تنزّل نموده است فرمود: اگر روزی که آن را خریده نرخ را تعیین کرده باشد که چقدر است همان قیمت را باید بپردازد و چنانچه تعیین نرخ نکرده باشد پس به قیمت روز است، همچنین گوید: شخصی که دو نوع گندم داشته هر کدام به یک قیمت و یکی بهتر از دیگری بوده وی آن دو را مخلوط کرده است و نرخی برای آن معیّن نموده، به آن نرخ می فروشد. فرمود: درست نیست که چنین کاری کند و این دغلی با مسلمانان است مگر اینکه به مشتریان اعلام کند.

۳۷۷۵ــ أبو العطارد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی گندمی می خرد و پیش از تحویل گرفتن آن، نرخ تغییر یافته است (یعنی تنزّل کرده

عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «رَجُلٌ يَشْتَرِي الطَّعامَ فَيَتَغَيَّرُ سِعْرُهُ قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ، قالَ: إنّي لَأُحِبُّ أَنْ يَفِيَ لَهُ كَما أَنَّهُ لَوْ كانَ فيهِ فَضْلٌ أَخَذَهُ».

۳۷۷٦ــ وَ رَوٰى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ «لا يَصْلَحُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَبيعَ بِصاعٍ غَيْرِ صاعِ الْمِصْرِ».

۳۷۷۷ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالصَّمَدِ بْنِ بَشيرٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْقاسِمِ الحَتّاط فَقالَ: أَصْلَحَكَ الله أَبيعُ الطَّعامَ مِنَ الرَّجُلِ إلىٰ أَجَلٍ فَأَجِيءُ وَقَدْ تَغَيَّرَ الطَّعامُ مِنْ سِعْرِهِ فَيَقُولُ: لَيْسَ عِنْدي دَراهِمُ، قالَ: خُذْ مِنْهُ بِسِعْرِ يَوْمِهِ، قالَ: أَفْهَمُ ــ أَصْلَحَكَ الله ــ أَنَّهُ طَعامي الَّذي اشْتَراهُ مِنّي، قالَ: لا تَأْخُذْ مِنْهُ حَتّىٰ يَبيعَ وَيُعْطِيَكَ، قالَ: أَزْغَمَ الله أَنْفي رَخَّصَ لي فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ فَشَدَّدَ عَلَيَّ»

۳۷۷۸ــ وَ رَوَىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام

است). چه کند؟ فرمود: من خوش دارم جنس را تحویل بگیرد همچنانکه اگر سعر (قیمت) بالا می رفت تحویل می‌گرفت.

۳۷۷٦ــ حلبی گوید: امام صادق علیه‌السّلام فرمود: صحیح نیست که کسی متاع مکیل یا موزونی را به غیر از پیمانه یا سنگ یا مثقالِ آن بلد بفروشد.

۳۷۷۷ــ عبدالصّمد بن بشیر گوید: محمّد بن قاسمِ گندم‌فروش به امام صادق علیه‌السّلام گفت: خداوند به شما خیر دهد، من به شخصی گندمی فروختم به مدّت، و خریدار آن را تحویل گرفته است بعد نرخ تغییر کرده است و آن مرد مراجعه کرده می‌گوید: پول ندارم (یعنی جنس را برمی‌گردانم). حکم چیست؟ فرمود: به قیمت روز از او بستان، عرض کردم: من می دانم که این همان گندمی است که از من خریداری کرده است، فرمود: از او پس نگیر صبر کن تا او به دیگری بفروشد و بدهی خود را بپردازد، گفت: خدا دماغم رابرخاک مالید کار را بر من آسان کرد نپذیرفتم بر من سخت گرفت.

۳۷۷۸ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کردم: مردی گندم

عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَري طَعاماً فَيَكُونُ أَحْسَنَ لَهُ وَأَنْفَقَ أَنْ يَبُلَّهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَلْتَمِسَ زِيادَةً؟ فَقالَ: إِنْ كانَ لا يُصْلِحُهُ إِلّا ذٰلِكَ وَ لا يُنْفِقُهُ غَيْرُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَلْتَمِسَ فيهِ الزِّيادَةَ فَلا بَأْسَ، وَ إِنْ كانَ إِنَّما يَغُشُّ بِهِ الْمُسْلِمينَ فَلا يَصْلَحُ».

۳۷۷۹ــ وَ رُوِيَ عَنِ ابْنِ مُسْكانَ، عَنْ إِسْحاقِ الْمَدائِنِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الْقَوْمِ يَدْخُلُونَ السَّفينَةَ يَشْتَرُونَ الطَّعامَ فَيُساوِمُونَ مِنْهُ ثُمَّ يَشْتَريهِ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَيَسْأَلُونَهُ فَيُعْطيهِمْ ما يُريدُونَ مِنَ الطَّعامِ، فَيَكُونُ صاحِبُ الطَّعامِ هُوَ الَّذي يَدْفَعُهُ إِلَيْهِمْ وَ يَقْبِضُ الثَّمَنَ، قالَ: لا بَأْسَ ما أَراهُمْ إِلّا وَقَدْ شارَكُوهُ، فَقُلْتُ: إِنْ صاحِبَ الطَّعامِ يَدْعُو الْكَيّالَ فَيَكيلُهُ لَنا وَ لَنا أُجَراءُ فَيَعْتَبِرُونَهُ فَيَزيدُ وَ يَنْقُصُ، قالَ: لا بَأْسَ ما لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ كَثيرٌ غَلَطٌ».

۳۷۸۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ خالِدِ بْنِ حَجّاجٍ الْكَرْخِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «أَشْتَري طَعاماً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَيَطْلُبُهُ التُّجّارُ مِنّي بَعْدَما اشْتَرَيْتُهُ

خریده و برای او بهتر و رواج‌تر اینست که آن را آب بزند بدون اینکه نظر به وزن آن داشته باشد که زیاد می شود؟ فرمود: چنانچه اصلاح آن با آب زدن بوده و چاره‌ای جز آن نداشته باشد و آن را رواج ندهد مگراین کار، و منظورش سنگین کردن آن هم نباشد، اشکالی ندارد، و اگر می خواهد دغلکاری کند درست نیست.

۳۷۷۹ــ اسحاق مدائنی گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم: کشتی گندم می رسدو مردم برای خرید وارد کشتی شده با صاحب مال مشغول گفتگویند که یکی از آنها همهٔ گندم را یکجا خریداری می‌کند، مردم از او سؤال کرده و گندم می خواهند و او هرچه گندم خواستند می دهد و امّا تحویل دهنده صاحب اوّل است و او پول را می‌گیرد. فرمود: اشکالی ندارد، نمی بینم جز اینکه وی را با خود شریک ساخته‌اند، عرض کردم: صاحب گندم قپاندار یا پیمایندهٔ خود را می خواند و می‌گوید: برای این مردم پیمانه کن، پس از او ما خود کارگرانی داریم و آنها هم پیمانه می‌کنند و زیاد و کم می آید. فرمود: مادامی که تفاوتِ زیاد نباشد اشکالی ندارد.

۳۷۸۰ــ از خالد بن حجّاج کرخی روایت است که گفت: به امام صادق

قَبْلَ أَنْ أَقْبِضَهُ، قالَ: لا بَأْسَ أَنْ تَبيعَ إلىٰ أَجَلٍ كَمَا اشْتَرَيْتَهُ وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَدْفَعَ أَوْ تَقْبِضَ، قُلْتُ: فَإِذا قَبَضْتُهُ جُعِلْتُ فِداكَ فَلِيَ أَنْ أَدْفَعَهُ بِكَيْلِهِ؟ قالَ: لا بَأْسَ بِذٰلِكَ إِذا رَضُوا، وَقالَ عَلَيهِ السَّلام: كُلُّ طَعامٍ اشْتَرَيْتَهُ مِنْ بَيْدَرٍ أَوْ طَسُّوجٍ فَأَتَى اللهَ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ فَلَيْسَ لِلْمُشْتَري إِلّا رَأْسُ مالِهِ، وَما اشْتُرِيَ مِنْ طَعامٍ مَوْصُوفٍ وَلَمْ يُسَمِّ فيهِ قَرْيَةً وَلا مَوْضِعاً فَعَلىٰ صاحِبِهِ أَنْ يُؤَدِّيَهُ، قالَ: وَقُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «أَشْتَري الطَّعامَ مِنَ الرَّجُلِ ثُمَّ أَبيعُهُ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ قَبْلَ أَنْ أَكْتالَهُ فَأَقُولُ: ابْعَثْ وَكيلَكَ حَتّىٰ يَشْهَدَ كَيْلَهُ إِذا قَبَضْتُهُ، قالَ: لا بَأْسَ».

۳۷۸۱ــ وَرَوَى ابْنُ مُسْكانَ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ

علیه السّلام عرض کردم: من گندم عمده می خرم بصورت نسیه به مدّت معیّن، و هنوز خود تحویل نگرفته ام تجّار از من خریداری می‌کنند. فرمود: اشکالی ندارد که بمدّت بفروشی همچنانکه خریداری کردی و بر تو نیست که تحویل دهی یا خود تحویل گیری، عرض کردم فدایت شوم اگر آن را تحویل گرفتم می توانم به همان یکبار کیل به دیگران واگذارم؟ فرمود: اشکالی ندارد درصورتی که راضی شوند. و نیز فرمود: هر گندمی که سر خرمن یا بارگاه خریداری شود و از جانب خداوند آسیبی بدان رسد مشتری جز پولی که داده طلبکار نیست و آنچه گندم به وصف خریداری کند و نام محلّ کشت را تعیین نکند (یعنی کلّی بر ذمّه خریداری کند) و گندم آمادهٔ فروش آسیب ببیند بر فروشنده است که گندم را تحویل دهد. به امام علیه السّلام عرض کردم من گندمی از شخصی خریداری کرده ام و هنوز وزن و پیمانه نشده به دیگری می فروشم و می‌گویم نماینده ات را بفرست تا هنگامی که برای تحویل پیمانه می‌کنند او ناظر باشد، فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «در موردی که گفت: «تجّار از من قبل از قبض خریداری می‌کنند» باید گفت شاید مراد واگذاری به رأس مال است که بیع تولیه شده باشد چنانکه گذشت».

۳۷۸۱ــ حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مردی که از دیگری

قالَ «في رَجُلٍ اشْتَرىٰ مِنْ رَجُلٍ طَعاماً عِدْلاً بِكَيْلٍ مَعْلُومٍ وَ إنَّ صاحِبَهُ قالَ لِلْمُشْتَري: اِبْتَعْ مِنّي هٰذَا الْعِدْلَ الْآخَرَ بِغَيْرِ كَيْلٍ فَإنَّ فيهِ ما فِي الْآخَرِ الَّذي ابْتَعْتَهُ، قالَ: لا يَصْلَحُ إلّا بِكَيْلٍ، قالَ: وَ ما كانَ مِنْ طَعامٍ سَمَّيْتَ فيهِ كَيْلاً فَإنَّهُ لا يَصْلَحُ مُجازَفَةً، هٰذَا مِمّا يُكرَهُ مِنْ بَيْعِ الطَّعامِ».

۳۷۸۲ــ وَ سَأَلَ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبي عَبْدِالله أَبا عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام «في الرَّجُلِ يَشْتَري الطَّعامَ أَشْتَريهِ مِنْهُ بِكَيْلِهِ وَ اُصَدِّقُهُ؟ فَقالَ: لا بَأْسَ وَ لٰكِنْ لا تَبِعْهُ حَتّىٰ تَكيلَهُ».

۳۷۸۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجّاجِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام عَنْ فُضُولِ الْكَيْلِ وَ الْمَوازين، فَقالَ: إذا لَمْ يَكُنْ تَعَدّياً فَلا بَأْسَ».

۳۷۸۴ــ وَ «سَأَلَهُ جَميلٌ عَمَّنِ اشْتَرىٰ تِبْنَ بَيْدَرٍ كُلَّ كُرٍّ بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ وَ يَقْبِضُ التِّبْنَ فَيَبيعُهُ قَبْلَ أَنْ يَكْتالَ الطَّعامَ، فَقالَ: لا بَأْسَ».

یک لنگهٔ گندم به کیل معیّن خریداری کرده و فروشنده به مشتری گفته است که این لنگهٔ دیگر را نیز بدون اینکه وزن یا کیل شود به همان پیمانهٔ آن لنگه از من خریداری کن، فرمود: این صحیح نیست مگر اینکه پیمانه شود، و فرمود: هر خواربارى که نام پیمانه و وزن بر آن نهاده‌اند آن را نمی‌توان به مجازفه و تخمین فروخت و این کار در خرید و فروش گندم مکروه است.

۳۷۸۲ــ و عبدالرّحمن بن أبی عبدالله گوید: از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کردم: مردی گندمی خریده و من به همان کیلی که او کرده از او خریداری کردم و قبولش داشتم، فرمود: اشکالی ندارد لکن آن را مفروش مگر اینکه پیمانه کنی.

۳۷۸۳ــ و عبدالرّحمن بن حجّاج گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم: از زیادی و کمی پیمانه‌ها و وزنه‌ها، فرمود: اگر از اختلاف ناچیزی بیشتر نشود مانعی ندارد. (زیرا در اثر برودت یا گرمی هوا حجم اندکی تغییر می‌کند).

۳۷۸۴ــ و جمیل بن درّاج از آن حضرت پرسید از کسی که کاهِ خرمنی را یکجا بخرد به هر باری فلان مبلغ و کاه را تحویل گرفته، بفروشد پیش از آنکه گندم

۳۷۸۵— وَ رَوٰی جَمیلٌ، عَنْ زُرٰارَةَ قٰالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا جَعْفَرٍ عَلَیه السَّلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرٰی مِنْ طَعٰامِ قَرْیَةٍ بِعَیْنِهِ، فَقٰالَ: لٰا بَأْسَ إِنْ خَرَجَ فَهُوَ لَهُ، وَ إِنْ لَمْ یَخْرُجْ کٰانَ دَیْناً عَلَیْهِ».

۳۷۸٦— وَ رَوَی ابْنُ أَبِي عُمَیْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّةَ قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَیه السَّلام قُلْتُ: إِنّٰا نَشْتَرِي الطَّعٰامَ مِنَ السُّفُنِ ثُمَّ نَکیلُهُ فَیَزیدُ، قالَ: وَ رُبَمٰا نَقَصَ عَلَیْکُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قالَ: فَإِذٰا نَقَصَ یَرُدُّونَ عَلَیْکُمْ؟ قُلْتُ: لٰا، قٰالَ: لٰا بَأْسَ».

۳۷۸۷— وَ رَوٰی حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَیه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَشْتَرِي الثَّمَرَةَ ثُمَّ یَبیعُهٰا قَبْلَ أَنْ یَأْخُذَهٰا، قالَ: لٰا بَأْسَ بِهِ إِنْ وَجَدَ بِهٰا رِبْحاً فَلْیَبِعْ. قالَ: وَ سُئِلَ عَلَیه السَّلام عَنْ شِرٰاءِ النَّخْلِ وَ الْکَرْمِ وَ الثِّمٰارِ ثَلٰاثَ سِنینَ وَ أَرْبَعَ. قالَ: لٰا بَأْسَ بِهِ تَقُولُ: إِنْ لَمْ یَخْرُجْ فِي هٰذِهِ السَّنَةِ یَخْرُجُ فِي

آن کاه پیمانه شود. فرمود: اشکال ندارد (زیرا آن حکم طعام را ندارد).

۳۷۸۵— زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم مردی از گندم دهی معیّن پیش خرید کرده است. فرمود: اشکالی ندارد، اگر آن سال گندم داد پس آن مقدار که خریده از آن اوست و اگر گندم نرویید برعهدهٔ فروشنده دین است.

۳۷۸٦— حسن بن عطیّه گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم که: ما از کشتیهایی که گندم حمل می‌کنند با پیمانه گندم می خریم سپس آن را که پیمانه می‌کنیم افزون است. حکم آن چیست؟ فرمود: گاهی هم کم است؟ عرض کردم: آری، فرمود: کسری را می پذیرند و می دهند؟ عرض کردم: نه، فرمود: اگر چنین است اشکال ندارد.

۳۷۸۷— حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: شخصی میوه را بر سر درخت می خرد، سپس پیش از آنکه آن را برگیرد می فروشد، فرمود: اشکالی ندارد اگر سودی در این کار می یابد پس بفروشد (چون مادامیکه چیده نشده مکیل و موزون نیست) حلبی گوید: از او علیه السّلام سؤال شد در مورد خرید خرما و انگور و

قابِلٍ، وَ إنِ اشْتَرَيْتَهُ سَنَةً واحِدَةً فَلا تَشْتَرِهِ حَتّىٰ يَبْلُغَ. قالَ: وَ سُئِلَ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الثَّمَرَةَ الْمُسَمّاةَ مِنَ الْأَرْضِ فَتَهْلِكُ ثَمَرَةُ تِلْكَ الْأَرْضَ كُلُّها فَقالَ: قَدِ اخْتَصَمُوا في ذٰلِكَ إلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلى الله عَليه وآله فَكانُوا يَذْكُرُونَ ذٰلِكَ فَلَمّا رَآهُمْ لا يَدَعُونَ الْخُصُومَةَ نَهاهُمْ عَنْ ذٰلِكَ الْبَيْعِ حَتّىٰ تَبْلُغَ الثَّمَرَةُ وَ لَمْ يُحَرِّمْهُ وَ لٰكِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ مِنْ أَجْلِ خُصُومَتِهِمْ».

۳۷۸۸ــ وَ رَوىٰ حَمّادُ بْنُ عيسىٰ، عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في الرَّجُلِ يَبيعُ الثَّمَرَةَ ثُمَّ يَسْتَثْني كَيْلاً وَ تَمْراً، قالَ: لا بَأْسَ بِهِ، قالَ: وَ كانَ مَوْلًى لَهُ عِنْدَهُ جالِساً فَقالَ الْمَوْلىٰ: إنَّهُ لَيَبيعُ وَ يَسْتَثْني أَوْساقاً ــ يَعْني أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام ــ قالَ: فَنَظَرَ إلَيْهِ وَ لَمْ يُنْكِرْ ذٰلِكَ مِنْ قَوْلِهِ».

سایر میوه‌ها سه یا چهار سال پی در پی. فرمود: اشکالی ندارد، می‌گویی اگر امسال میوه نداد سال دیگر خواهد داد. و امّا اگر بیش از یکسال نمی خری پس باید صبر کنی تا درخت، میوه بدهد. حلبی گوید: و باز از امام سؤال شد در مورد کسی که میوهٔ جای معیّنی را که نامش را برده پیش خرید می‌کند و میوهٔ آن سرزمین در آن سال می سوزد و بکلّی نابود می شود، حکم آن چیست؟ فرمود: در چنین مسأله‌ای نزد رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله دعوایی طرح شد و کشمکش می‌کردند، و رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله چون دید منازعه را رها نمی‌کنند بکلّی پیش‌خرید میوه را نهی فرمود تا میوه بر سر درخت پیدا شود ولی حرام نکرد. و بدین‌جهت این را نهی فرمود که خصومت را خاتمه دهد.

شرح: «این خبر دلالت بر این دارد که نهی معنایش کراهت است نه حرمت و بلکه ارشادی است تا دیگر خصومت رخ ندهد».

۳۷۸۸ــ ربعیّ گوید: امام صادق علیه‌السّلام در مورد کسی که میوهٔ خرما را سر درختی یکجا می فروشد و یک کیل را إستثنا می‌کند (یعنی همهٔ میوه را فروخته جز مقدار کمی از آن که نفروخته است) فرمود: اشکالی ندارد. ربعی گوید: یکی از کارگران امام در کنار آن حضرت نشسته بود و گفت: ایشان می فروشند و چند بار از

۳۷۸۹ــ وَ رَوٰی زُرْعَةُ، عَنْ سَمٰاعَةَ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرَةِ هَلْ يَصْلَحُ شِرٰاؤُهٰا قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ طَلْعُهٰا؟ فَقٰالَ: لٰا إِلّٰا أَنْ يَشْتَرِيَ مَعَهٰا شَيْئاً مِنْ غَيْرِهٰا رَطْبَةً أَوْ بَقْلَةً فَيَقُولُ: أَشْتَرِي مِنْكَ هٰذِهِ الرَّطْبَةَ وَ هٰذَا النَّخْلَ وَ هٰذَا الشَّجَرَ بِكَذٰا وَ كَذٰا، فَإِنْ لَمْ تَخْرُجِ الثَّمَرَةُ كٰانَ رَأْسُ مٰالِ الْمُشْتَرِي فِي الرَّطْبَةِ وَ الْبَقْلِ. قٰالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ وَرَقِ الشَّجَرِ هَلْ يَصْلُحُ شِرٰاؤُهُ ثَلٰاثَ خَرَطٰاتٍ أَوْ أَرْبَعَ خَرَطٰاتٍ؟ فَقٰالَ: إِذٰا رَأَيْتَ الْوَرَقَ فِي شَجَرَةٍ فَاشْتَرِ مِنْهُ مٰا شِئْتَ مِنْ خَرْطَةٍ».

۳۷۹۰ــ وَ رَوَى الْقٰاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلٰامُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ بُسْتٰاناً فِيهِ نَخْلٌ وَ شَجَرٌ مِنْهُ مٰا قَدْ أَطْعَمَ وَ مِنْهُ مٰالَمْ يُطْعِمْ قالَ: لٰا بَأْسَ بِهِ إِذٰا كٰانَ فِيهِ مٰا قَدْ أَطْعَمَ».

۳۷۹۱ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بِنْتِ إِلْيٰاسَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي-الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلٰامُ: «هَلْ يَجُوزُ بَيْعُ النَّخْلِ إِذٰا حَمَلَ؟ قالَ: لٰا يَجُوزُ بَيْعُهُ حَتّىٰ يَزْهُوَ،

آن را استثناء می‌کنند ــ مرادش امام صادق علیه‌السّلام بود ــ گوید: حضرت او را نگاهی کرد ولی کلامش را ردّ نکرد.

۳۷۸۹ــ و سماعه گوید: از امام علیه‌السّلام پرسیدم: آیا پیش از آنکه خرما یا مثل آن خوشه بندد می‌توان آن را خرید؟ فرمود: نه، مگر اینکه با آن چیزی از غیرِ آن ضمیمه گردد مانند ینجه و یا سبزیجات و بگوید: این ینجه و خرمای این درخت و این شجر را به فلان مبلغ خریدم پس اگر میوه نداد مبلغ در مقابل آن ضمائم باشد. سماعة گوید: و از آن حضرت پرسیدم: برگ درخت را می‌توان سه چین و چهارچین خرید؟ فرمود: هرگاه برگ را دیدی که بر درخت باشد می‌توانی هرچند چین که بخواهی خریداری کنی.

۳۷۹۰ــ علی بن أبی حمزه گوید: از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کردم، از مردی که باغی خریداری کرده که بعضی از درختانش میوه دارد و بعضی هم نه، فرمود: درصورتی که درختِ میوه در آن هست اشکال ندارد.

۳۷۹۱ــ حسن بن علی وشّاء گوید: به امام هفتم علیه‌السّلام عرض کردم:

قُلْتُ: وَمَا الزَّهُوُ جُعِلْتُ فِداكَ ؟ قالَ: يَحْمَرُّ وَ يَصْفَرُّ».

۳۷۹۲ــ وَ رُوِيَ عَنْ يَعْقُوب بْنِ شُعَيْبٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قُلْتُ: أُعْطِي الرَّجُلَ الثَّمَنَ عِشْرينَ ديناراً وَ أَقُولُ لَهُ: إذا قامَتْ ثَمَرَتُكَ بِشَيْءٍ فَهِيَ لي بِذلِكَ الثَّمَنِ إنْ رَضيتَ أَخَذْتُ وَ إنْ كَرِهْتَ تَرَكْتُ، فَقالَ: أَما تَسْتَطيعُ أَنْ تُعْطِيَهُ وَلا تَشْتَرِطَ شَيْئاً، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ وَلا يُسَمّي شَيْئاً وَ الله يَعْلَمُ مِنْ نِيَّتِهِ ذلِكَ قالَ: لا يَصْلَحُ إذا كانَ مِنْ نِيَّتِهِ [ذلِكَ].»

۳۷۹۳ــ وَ رَوى عاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبي بَصيرٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ لِلرَّجُلِ: أَبْتاعُ لَكَ مَتاعاً وَالرِّبْحُ بَيْني وَ بَيْنَكَ، قالَ: لا بَأْسَ بِهِ».

۳۷۹۴ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُيَسَّر بَيّاعِ الزُطِّي قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله

آیا همینکه خرمابُن بار گرفت فروش خرما جایز است؟ فرمود: تا زمانیکه خودنمائی نکند و زَهو نشود نه، پرسیدم: مراد از زَهو چیست؟ فرمود: سرخ گردد و زرد شود.

۳۷۹۲ــ یعقوب بن شعیب گوید: به امام ششم علیه السّلام عرض کردم: بیست دینار به شخص باغداری می دهم و بدو می‌گویم هرگاه میوه یا محصول باغت اندکی رسید از آنِ من باشد اگر پسندیدم می ستانم و اگر نپسندیدم رها می‌کنم، امام فرمود: می توانی وجه را بدهی و چیزی شرط نکنی؟ عرض کردم: قربانت گردم شخص دهنده اسم نمی برد ولی خدا می داند که نیّتش این است. فرمود: هرگاه نیّت او این باشد إشکال خواهد داشت.

شرح: «ظاهراً نیّت طرف این بوده که پول را به عنوان قرض به او بدهد با این شرط که اگر میوه را پسندید بخرد و درغیراینصورت پول را مطالبه کند، و چون قرض مشروط است ربا است و جایز نیست».

۳۷۹۳ــ أبو بصیرگوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مردی به دیگری گوید: برای تو متاعی از پولت می خرم و می فروشم و در منفعت شریک باشیم، فرمود: اشکالی ندارد.

۳۷۹۴ــ میسّر بیّاع زطّی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: ما

عَلَيه السَّلام: «إنّا نَشْتَري الْمَتاعَ بِنَظْرَةٍ فَيَجيءُ الرَّجُلُ فَيَقُولُ: بِكُمْ تَقَوَّمَ عَلَيْكَ؟ فَأَقُولُ: تُقَوَّمُ بِكَذا وَ كَذا فَأَبيعُهُ بِرِبْحٍ؟ قالَ: إذا بِعْتَهُ مُرابَحَةً كانَ لَهُ مِنَ النَّظِرَةِ مِثْلُ ما لَكَ، قالَ: فَاسْتَرْجَعْتُ، وَ قُلْتُ: هَلَكْنا، فَقالَ: مِمّا؟ قُلْتُ: لِأَنَّ ما فِي الْأَرْضِ ثَوْباً أَبيعُهُ مُرابَحَةً فَيُشْتَرىٰ مِنّي وَ لَوْ وَضَعْتُ مِنْ رَأْسِ الْمالِ، حَتّىٰ أَقُولَ: تُقَوَّمُ بِكَذا وَ كَذا قالَ: فَلَمّا رَأىٰ ما شَقَّ عَلَيَّ قالَ: أَفَلا أَفْتَحُ لَكَ باباً يَكُونُ لَكَ فيهِ فَرَجٌ؟ [قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ]: قُلْ: قامَ عَلَيَّ بِكَذا وَ كَذا وَ أَبيعُكَ بِكَذا و كَذا، وَ لا تَقُلْ: بِرِبْحٍ».

۳۷۹۵— وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجّاجِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ لَهُ الرَّجُلُ: أَشْتَري مِنْكَ الْمَتاعَ عَلىٰ أَنْ تَجْعَلَ لي في كُلِّ ثَوْبٍ أَشْتَريهِ مِنْكَ كَذا وَ كَذا، وَ إنَّما يَشْتَري لِلنّاس وَيَقُولُ: اجْعَلْ لي رِبْحاً

متاع را وعده‌ای به مدّت می خریم و مشتری می آید و می پرسد برای تو چند تمام شده است؟ می‌گویم به فلان مبلغ، و به او با منفعت می فروشم. فرمود: اگر به بیع مرابحه یعنی صدی چند فروخته‌ای باید همان مدّت را به مشتری بدهی، گوید: گفتم: إنّا لله وإن إليه راجعون، هلاک شدیم، امام فرمود: از چه روی؟ عرض کردم: از این جهت که در این سرزمین لباسی نفروخته‌ام که از من خریده باشند مگر اینکه معیّن کردم که چقدر خریده‌ام هرچند از رأس مال هم قیمت را کمتر تعیین کرده باشم، حضرت چون دید بر من سخت گران آمد فرمود: آیا راهی برای تو باز کنم که از این دشواری برهی؟ عرض کردم: بفرمائید، فرمود: بگو این مقدار خرج برداشته است و به این قیمت به تو می فروشم و قیمتی را خود تعیین کن و مگو که چقدر سود برده‌ای.

شرح: «مقصود این است که به هنگام معامله، قیمت تمام شدهٔ جنس و درصدِ سودی را که بر آن کشیده‌ای معیّن مکن. زیرا در صورتِ تصریح بدانها، معامله به صورت مرابحه درخواهد آمد والّا نه».

۳۷۹۵— عبدالرّحمن بن حجّاج گوید: از امام هفتم علیه‌السّلام پرسیدم شخصی به صاحب مال می‌گوید: این متاع را از تو به فلان مبلغ می خرم به شرط آن

عَلىٰ أَنْ أَشْتَرِيَ مِنْكَ، فَكَرِهَهُ».

۳۷۹۶ــ وَ رُوِيَ عَنْ بَشّارِ بْنِ يَسٰارٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَبيعُ الْمَتٰاعَ بِنِسٰاءٍ أَيَشْتَرِيهِ مِنْ صٰاحِبِهِ الَّذي يَبيعُهُ مِنْهُ؟ قالَ: نَعَمْ لٰا بَأْسَ بِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: أَشْتَري مَتٰاعي؟ فَقٰالَ: لَيْسَ هُوَ مَتٰاعَكَ وَ لٰا بَقَرَكَ وَ لٰا غَنَمَكَ».

۳۷۹۷ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ «سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَبْتٰاعُ الثَّوْبَ مِنَ السُّوقِ لِأَهْلِهِ وَ يَأْخُذُهُ بِشَرْطٍ فَيُعْطَى الرِّبْحَ فِي أَهْلِهِ، قالَ: إِنْ رَغِبَ في الرِّبْحِ فَلْيُوجِبِ الثَّوْبَ عَلىٰ نَفْسِهِ، وَ لٰا يَجْعَلْ في نَفْسِهِ أَنْ يَرُدَّ الثَّوْبَ عَلىٰ صٰاحِبِهِ إِنْ رَدَّ عَلَيْهِ».

۳۷۹۸ــ وَ رَوَى ابْنُ مُسْكٰانَ، عَنْ عيسَى بْنِ أَبي مَنْصُورٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلٰامُ عَنِ الْقَوْمِ يَشْتَرُونَ الْجِرٰابَ الهَرَوِيَّ، أَوِ الْكَرَوِيَّ، أَوِ الْمَرْوَزِيَّ، أَوِ الْقُوهِيَّ فَيَشْتَرِي الرَّجُلُ مِنْهُمْ عَشَرَةَ أَثْوٰابٍ يَشْتَرِطُ عَلَيْهِ خِيٰارَهُ كُلُّ ثَوْبٍ خَمْسَةُ

که در هر دست لباس فلان مبلغ را برای من به عنوانِ سود قرار دهی و او برای دیگران خریداری می‌کند و می‌گوید برای من منفعتی در نظر بگیر تا از تو خریداری کنم. آن حضرت از این عمل اظهار کراهت نمود.

۳۷۹۶ــ بشّار بن یسار گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی متاع خود را به نسیه می فروشد آیا از کسی که از او خریداری کرده می تواند دوباره بنقد بخرد؟ فرمود: آری، اشکالی ندارد، عرض کردم: متاع خودم را خریداری کنم؟ فرمود: اینک نه متاع توست و نه گاو و تو و نه گوسفند تو.

۳۷۹۷ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد: مردی از بازار لباسی برای مشتری با شرط خیار فسخ می خرد و از مشتری منفعت می ستاند. فرمود: اگر مایل است سود ببرد باید خرید را برای خود انجام دهد و این نیّت را نداشته باشد که اگر مشتری نخواست آن را به فروشنده باز گرداند.

۳۷۹۸ــ عیسی بن أبی منصور گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: از جماعت تجّار که عدلهای لباس هراتی یا کَرَوانی یا مروی یا قهستانی می خرند و گاهی

دَراهِمَ أَوْ أَقَلُّ أَوْ أَكْثَرُ، فَقالَ: ما أُحِبُّ هٰذَا الْبَيْعَ، أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَجِدْ فيهِ خِياراً غَيْرَ خَمْسَةِ أَثْوابٍ وَ وَجَدَ بَقِيَّتَهُ سَواءً؟! فَقالَ لَهُ إِسْماعيلُ ابْنُهُ: إِنَّهُمْ قَدِ اشْتَرَطُوا عَلَيْهِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُ عَشَرَةَ أَثْوابٍ فَرَدَّدَ عَلَيْهِ مِراراً، فَقالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام: إِنَّمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَأْخُذَ خِيارَهُا، أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ يَجِدْ إِلّا خَمْسَةً وَ وَجَدَ بَقِيَّتَهُ سَواءً؟! ثُمَّ قالَ: ما أُحِبُّ هٰذَا الْبَيْعَ».

۳۷۹۹— وَ رَوٰى أَبُوالصَّباحِ الْكِنانِيُّ، وَ سَماعَةُ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام أَنَّهُ «سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَحْمِلُ الْمَتاعَ لِأَهْلِ السُّوقِ، وَقَدْ قَوَّمُوا عَلَيْهِ قيمَةً فَيَقُولُونَ: «بِعْ فَما ازْدَدْتَ فَلَكَ، قالَ: لا بَأْسَ بِذٰلِكَ وَلٰكِنْ لا يَبيعُهُمْ مُرابَحَةً».

۳۸۰۰— وَ رَوٰى عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلَبِيُّ؛ وَ مُحَمَّدٌ الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام قالَ: «قَدِمَ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام مَتاعٌ مِنْ مِصْرٍ فَصَنَعَ طَعاماً

مشتری عدل را باز نکرده ده دست لباس از آن خریداری می‌کند و شرط می‌کند که بهترین لباسها باشد هر دستی به پنج درهم یا کمتر یا بیشتر. فرمود: این معامله را نمی پسندم اگر در آن بار بیش از پنج دست ممتاز پیدا نشد و بقیّه هم مثل هم بود چه کند؟ فرزندش اسماعیل عرض کرد: آنان با او شرط کرده‌اند که ده دست بردارد و این کلام را چند بار تکرار کرد، حضرت فرمود: او شرط کرده است که بهترین را برگزیند بگو بدانم اگر بهترینش پنج دست بیش نبود و بقیّه مثل هم بود چه کند؟ آنگاه فرمود: من اینطور داد و ستد را دوست ندارم.

۳۷۹۹— ابوالصباح کنانی و سماعه گویند: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد مردی متاعی را برای فروش از بازاریان می برد آنان برای او قیمتی معیّن می‌کنند و می‌گویند اینها را بفروش و هرچه اضافه فروختی از آن تو باشد. فرمود: اشکالی ندارد ولی رأس مال تعیین نکند.

۳۸۰۰— عبیدالله بن علی الحلبی و محمّد حلبی گویند: برای امام صادق علیه السّلام، یا امام فرمود: برای پدرم متاعی از مصر آمد حضرت مهمانی ترتیب داد و

وَدَعا لَهُ التُّجّارَ فَقالُوا: نَأْخُذُهُ بِدَهْ دَوازْدَهْ، فَقالَ: وَ كَمْ يَكُونُ ذٰلِكَ؟ فَقالُوا: في كُلِّ عَشَرَةِ آلافٍ أَلْفَيْنِ قالَ: فَإِنّي أَبيعُكُمْ هٰذَا الْمَتاعَ بِاثْنَيْ عَشَرَ أَلْفاً».

۳۸۰۱ــ وَ رَوَى الْعَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِما عَلَيهِما السَّلام «في الرَّجُلِ يَشْتَري الْمَتاعَ جميعاً بِثَمَنٍ، ثُمَّ يُقَوِّمُ كُلَّ ثَوْبٍ بِما يُسْوىٰ حَتّىٰ يَقَعَ عَلىٰ رَأْسِ مالِهِ يَبيعُهُ مُرابَحَةً ثَوْباً ثَوْباً؟ قالَ: لا حَتّىٰ يُبَيِّنَ لَهُ أَنَّهُ إِنَّما قَوَّمَهُ».

۳۸۰۲ــ وَ رُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزيد قالَ: «بِعْتُ بِالْمَدينَةِ جِراباً هَرَوِيّاً كُلَّ ثَوْبٍ بِكَذا وَ كَذا، فَأَخَذُوهُ فَاقْتَسَمُوهُ ثُمَّ وَجَدُوا بِثَوْبٍ فيها عَيْباً فَرَدُّوهُ عَلَيَّ، فَقُلْتُ لَهُمْ: أُعْطيكُمْ ثَمَنَهُ الَّذي بِعْتُكُمْ بِهِ، فَقالُوا: لا وَلٰكِنّا نَأْخُذُ قيمَتَهُ مِنْكَ، فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام فَقالَ: يَلْزَمُهُمْ ذٰلِكَ».

۳۸۰۳ــ وَ في رِوايَةِ جَميلِ بْنِ دُرّاج، عَنْ بَعْضِ أَصْحابِنا عَنْ أَحَدِهِما

تجّار را خبر کرد، آمدند و اظهار کردند که ما در مقابل ده، به دوازده، متاع را می پذیریم. حضرت فرمود: این چقدر است یا چه مبلغ می شود؟ گفتند: در هر ده هزار دو هزار سود می دهیم. فرمود: من این متاع را به دوازده هزار درهم به شما فروختم.

۳۸۰۱ــ محمّد بن مسلم از امام صادق یا امام باقر علیهما السّلام روایت کرده در مورد مردی که متاعی (عدل لباس) را جملگی به مبلغی خریده است و سپس عدد آنها را معیّن کرده و مبلغ را برآن عدد تقسیم نموده و قیمت هر دست لباس را معیّن کرده است می تواند آنها را به مشتری به طور رأس مالی (یعنی به قیمت تمام شدهٔ معیّن به اضافهٔ صدی چند که معیّن کرده) جدا جدا بفروشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه بگوید به این قیمت تقویم کرده ام.

۳۸۰۲ــ عمربن یزید گوید: در مدینه یک عدل لباس هراتی را فروختیم هر دست را به فلان قیمت از من خریدند و قسمت کردند و در یکی از لباسها عیبی مشاهده شد، و آن را به من بازگردانیدند، گفتم: قیمتش را که از شما گرفتم به شما ردّ می کنم. گفتند: نه، آنچه ما تقویم کرده ایم باید بدهی. این مطلب را به امام صادق علیه السّلام عرض کردم فرمود: همان قیمت که داده اند می توانند بستانند.

۳۸۰۳ــ و در روایت جمیل بن درّاج از یک تن از شیعیان از امام صادق یا

عَلَيهِما السَّلام «في الرَّجُلِ يَشْتَري الثَّوْبَ مِنَ الرَّجُلِ أَوِ الْمَتاعَ فَيَجِدُ بِهِ عَيْباً، قالَ: إِنْ كانَ الثَّوْبُ قائِماً بِعَيْنِهِ رَدَّهُ عَلىٰ صاحِبِهِ وَ أَخَذَ الثَّمَنَ، وَ إِنْ كانَ خاطَ الثَّوْبَ أَوْ صَبَغَهُ أَوْ قَطَعَهُ رَجَعَ بِنُقْصانِ الْعَيْبِ».

٣٨٠٤ــ وَ رَوىٰ أَبانٌ عَنْ مَنْصُورٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ بَيْعاً لَيْسَ فيهِ كَيْلٌ وَلا وَزْنٌ أَلَهُ أَنْ يَبيعَهُ مُرابَحَةً قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ وَ يَأْخُذَ رِبْحَهُ؟ قالَ: لا بَأْسَ بِذلِكَ ما لَمْ يَكُنْ فيهِ كَيْلٌ وَلا وَزْنٌ فَإِنْ هُوَ قَبَضَهُ فَهُوَ أَبْرَأُ لِنَفْسِهِ».

٣٨٠٥ــ وَ رَوَى ابْنُ مُسْكانَ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ قَوْمٍ اشْتَروا بَزّاً فَاشْتَرَكُوا فيهِ جَميعاً وَلَمْ يَقْتَسِمُوهُ أَيَصْلَحُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ بَيْعُ بَزِّهِ قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ؟ قالَ: لا بَأْسَ بِهِ، وَقالَ: إِنَّ هٰذا لَيْسَ بِمَنْزِلَةِ الطَّعامِ لِأَنَّ الطَّعامَ يُكالُ».

امام باقر علیهما السّلام آمده که دربارهٔ مردی که پارچه یا متاع از دیگری خریداری کرده و در آن عیبی دیده است، فرمود: اگر پارچه دست نخورده باقی مانده آن را بازگرداند و قیمتش را که پرداخته دریافت کند و اگر خیّاطی کرده یا رنگ نموده یا آن را بریده است مابه التفاوتِ سالم و معیوب را از فروشنده بستاند.

٣٨٠٤ــ منصور بن حازم گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی متاعی را که عددی است نه مکیل و یا موزون خریداری کرده است آیا می تواند آن را با تعیین سود بفروشد قبل از آن که تحویل گرفته باشد و منفعتش را بستاند؟ فرمود: اشکالی ندارد مادامی که مکیل و موزون نباشد و اگر تحویل گرفته باشد، آن بی دغدغه تر و ذمّه اش بری تر خواهد بود.

٣٨٠٥ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم مردمی پارچه‌ای یا متاعی خانگی خریداری کرده‌اند به‌شرکت، آیا جایز است یکی از خریداران سهم خود را بفروشد پیش از آنکه آن را تصرّف کرده باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد. و فرمود: این مانند گندم نیست زیرا گندم با پیمانه خرید و فروش می شود (و

۳۸۰۶ــ وَ رَوٰى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ ثَوْباً ثُمَّ رَدَّهُ عَلىٰ صٰاحِبِهِ فَأَبىٰ أَنْ يُقِيلَهُ إِلّا بِوَضِيعَةٍ، قالَ: لٰا يَصْلَحُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَهُ بِوَضِيعَةٍ، فَإِنْ جَهِلَ فَأَخَذَهُ فَبٰاعَهُ بِأَكْثَرَ مِنْ ثَمَنِهِ رَدَّ عَلىٰ صٰاحِبِهَا الْأَوَّلِ مٰا زٰادَ».

۳۸۰۷ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي عَبْدِاللهِ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ بَيْعِ الْغَزْلِ بِالثِّيٰابِ الْمَنْسُوجَةِ وَ الْغَزْلُ أَكْثَرُ وَزْناً مِنَ الثِّيٰابِ، قٰالَ: لٰا بَأْسَ».

۳۸۰۸ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام؛ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لٰا بَأْسَ بِأَجْرِ السِّمْسٰارِ إِنَّمٰا هُوَ

این معدود است).

۳۸۰۶ــ باز حلبی گوید: از امام صادق علیه‌السّلام سؤال کردم: مردی پارچه‌ای خریده، سپس آن را به صاحبش بازگردانیده است و فروشنده نمی‌پذیرد مگر به کمتر از آن قیمت که فروخته است. فرمود: درست نیست که آن را به قیمت کمتر بگیرد و اگر ندانسته اینکار را کرده و به زیادتر از مبلغی که به مشتریِ اوّل بازگردانیده است فروخته باشد، مازاد آن را باید به صاحب اوّلش بازگرداند.

شرح: «زیرا بیع فسخ نشده بوده و فسخ مادامی است که همان مبلغی را که دریافت کرده بازگرداند و بیع را فسخ نماید و اگر کمتر به او داده بیع فسخ نشده و مالک همان مشتری اوّل است».

۳۸۰۷ــ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم می‌توانم نخ را با پارچهٔ بافته شده تاخت بزنم (یعنی نخ را قیمت و پارچه را متاع قرار دهم؟) و نخ زیادتر از پارچه است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «زیرا لباس موزون نیست هر چند نخ موزون است».

۳۸۰۸ــ أبو ولّاد از امام صادق علیه‌السّلام و غیر او از امام باقر علیه‌السّلام روایت کرده‌اند که فرمودند: اُجرت سمسار (یعنی واسطه و دلّال اشکالی ندارد)، جز

يَشْتَري لِلنّاسِ يَوْماً بَعْدَ يَوْمٍ بِشَيْءٍ مُسَمّىً، إنَّما هُوَ مِثْلُ الْأَجيرِ».

۳۸۰۹ــ قالَ: وَ سَأَلْتُهُ «عَنِ السِّمْسارِ يَشْتَري بِالْأَجْرِ فَيُدْفَعُ إلَيْهِ الْوَرَقُ وَ يُشْتَرطُ عَلَيْهِ أنَّكَ ما تَشْتَري فَما شِئْتُ أخَذْتُهُ وَما شِئْتُ تَرَكْتُهُ، فَيَذْهَبُ فَيَشْتَري ثُمَّ يَأْتي بِالْمَتاعِ فَيَقُولُ: خُذْ ما رَضيتَ وَدَعْ ما كَرِهْتَ، فَقالَ: لا بَأْسَ».

[شِراءُ الرَّقيقِ وَ أحْكامُهُ]

۳۸۱۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: «سَمِعْتُ أبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام يَقُولُ: «أُتِيَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله بِسَبيٍّ مِنَ الْيَمَنِ فَلَمّا بَلَغُوا الْجُحْفَةَ نَفِدَتْ نَفَقاتُهُمْ فَباعُوا جارِيَةً كانَتْ أُمّها مَعَهُمْ فَلَمّا قَدِمُوا عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلى الله عَليه وآله سَمِعَ بُكاءَها فَقالَ: ما هٰذِهِ؟ فَقالُوا: يا رَسُولَ اللهِ احْتَجْنا إلىٰ نَفَقَةٍ فَبِعْنا ابْنَتَها،

این نیست که چون وی از قیمت هرروزهٔ اجناس مطلّع است این اطّلاع را در اختیار مشتری می نهد و تقریباً برای او روزبروز می خرد با اجرت معلومی که بدو می دهند و خود مانند اجیر است.

۳۸۰۹ــ و نیز عبدالرّحمن بن أبی عبدالله گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم از سمساری که برای مشتری می خرد و مزد می ستاند و مشتری وجه را نزد او می‌گذارد و با او شرط می‌کند که هرچه خواستی خریداری کن و آنچه را خود خواستم برمی‌گیرم و هرچه را نخواستم می‌گذارم و او می رود و متاعی خریده می آورد و می‌گوید: هرکدام را خوش داری بردار و هرکدام را ناخوش داری رها کن. فرمود: اشکالی ندارد.

[خرید و فروش بردگان و احکام آن]

۳۸۱۰ــ معاویة بن عمّار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام فرمود: اسیرانی از یمن نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آوردند و به جحفه که رسیدند آذوقهٔ آنها تمام شد ناچار کنیزکی را که مادرش در جمع آن اسیران بود بفروختند، چون نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله رسیدند صدای گریهٔ مادر را شنید و پرسید: این صدای کیست؟ گفتند: یا رسول الله تا به جُحفه رسیدیم آذوقه تمام شد دختر او را فروختیم،

فَبَعَثَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله فأُتِيَ بِهِما، وَقالَ: بيعُوهُما جَميعاً أَوْ أَمْسِكُوهُما جَميعاً».

۳۸۱۱ــ وَسَأَلَ سَماعَةُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الْأَخَوَيْنِ الْمَمْلُوكَيْنِ هَلْ يُفَرَّقُ بَيْنَهُما؟ وَ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ وَلَدِها؟ فَقالَ: لا هُوَ حَرامٌ إلّا أَنْ يُريدُوا ذٰلِكَ».

۳۸۱۲ــ وَ رَوىَ الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أنَّهُ «سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ جارِيَةً بِثَمَنٍ مُسَمّىً ثُمَّ باعَها فَرَبِحَ فيها قَبْلَ أنْ يَنْقُدَ صاحِبَها الَّذي كانَتْ لَهُ، فَأَتىٰ صاحِبُها يَتقاضاهُ، فقالَ: صاحِبُ الجارِيَةِ لِلَّذينَ باعَهُمْ اكْفُوني غَريمي هذا وَ الَّذي رَبِحْتُ عَلَيْكُمْ فَهُوَ لَكُمْ، فَقالَ: لا بأسَ».

۳۸۱۳ــ و قال عَلَيه السَّلام في رَجُلٍ اشْتَرىٰ دابَّةً وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ ثَمَنُها فَأَتىٰ رَجُلاً مِنْ أصحابِه فقالَ: يا فلانُ انْقُدْ عَنّي والرِّبْحُ بَيْني وَ بَيْنَكَ فَنَقَدَ عَنْهُ، فَنَفَقَتِ الدّابَّةُ؟ قالَ: الثَّمَنُ عَلَيْهِما لِأَنَّهُ لَوْ كانَ رَبِحَ كانَ بَيْنَهُما».

رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرستاد تا دختر را آوردند و فرمود: مادر و دختر را با هم بفروشید یا هردو را نگهدارید.

۳۸۱۱ــ سماعه از امام صادق علیه السّلام پرسید: آیا دو برادر مملوک یا مادر و فرزند مملوک را می شود میانشان به فروختن جدائی انداخت؟ فرمود: نه، مگر اینکه خود بخواهند.

۳۸۱۲ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: مردی کنیزی را از صاحبش به قیمت معیّنی خریداری کرد و پیش از آنکه مبلغ را بپردازد کنیز را با سودی معیّن به دیگری فروخت، آنگاه صاحب کنیز مطالبهٔ حقّش را کرد، مرد به مشتریان گفت: بدهی مرا به طلبکارم بپردازید سود از آن خود شما باشد. امام علیه السّلام فرمود: اشکالی ندارد.

۳۸۱۳ــ و نیز آن حضرت علیه السّلام دربارهٔ مردی که چهار پائی خرید و پولی که قیمت آن را بپردازد بهمراه نداشت، نزد یکی از رفقایش آمده و گفت: ای فلان، قیمت این حیوان را تو بپرداز و آن را می فروشیم هر چه سود کرد نصف به نصف

۳۸۱٤ــ و قالَ عَلَیه السَّلام «في الرَّجُل يَبيعُ الْمَمْلُوكَ وَ يَشْتَرِطُ عَلَيْهِ أنْ يَجْعَلَ لَهُ شَيْئاً؟ قال: يَجوْز».

۳۸۱۵ــ وَ رَوىٰ يَحْيَى بْنُ أبي الْعَلاءِ عَن أبي عَبْدِالله، عَن أبيه عَلَيهما السَّلام قال: «مَن باعَ عَبْداً وكانَ لِلْعَبْدِ مالٌ فَالمالُ لِلبائِعِ إلّا أنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتاعُ، أمَرَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله بِذلكَ».

۳۸۱٦ــ وفي رِوايَةِ جَميلِ بْنِ دُرّاج، عَن زُرارة قالَ: قلتُ لأبي عبدالله عَلَيه السَّلام: «الرَّجُلُ يَشْتَري الْمَمْلُوكَ لِمَنْ مالُه؟ فقالَ: إن كان عَلِمَ البائِعُ أنَّ لَهُ مالاً فهو لِلْمُشْتري وَ إنْ لَمْ يَكُنْ عَلِمَ فَهُوَ لِلْبائِع».

قالَ مُصَنِّفُ هذا الكتابِ ــ رَحِمهُ الله ــ: هذانِ الحَديثان مُتَّفِقانِ ولَيْسا بِمُخْتَلِفَيْنِ وذلِكَ أنَّ مَنْ باعَ مَمْلُوكاً وَاشْتَرَط الْمُشْتَري مالَه فَإنْ لَمْ يَعْلَم البائِعُ بِهِ فَالْمالُ لِلمُشْتَري وَ مَتىٰ لَمْ يَشْتَرِطِ الْمُشْتَري مالَه وَ لَمْ يَعْلَمِ البائِعُ أنَّ لَهُ مالاً

تقسیم می‌کنیم و آن شخص وجه را پرداخت و از قضا حیوان تلف شد، فرمود: قیمت به عهدهٔ هردو می باشد چنانکه ربح از آن هردو بود.

۳۸۱٤ــ و نیز آن حضرت علیه السّلام در مورد کسی که مملوکی را می فروشد و مشتری شرط می‌کند که چیزی از مبلغ برای مملوک باشد. فرمود: جایز است.

۳۸۱۵ــ یحیی بن أبی العلاء از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس برده‌ای بفروشد و برده دارای مالی باشد مال از آن فروشنده خواهد بود مگر اینکه خریدار شرط کند؛ رسول خدا صلّی الله علیه وآله این را دستور فرموده است.

۳۸۱٦ــ زراره گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم شخصی بردهٔ مالداری می خرد مال از آن کیست؟ فرمود: اگر فروشنده می داند که برده مالی دارد و او را می فروشد پس مال از آنِ مشتری است و اگر نمی داند مال از آنِ فروشنده است.

مؤلّف کتاب ــ رحمة الله علیه ــ گوید: این دو حدیث متّفق است و اختلافی ندارد و آن اینطور است: هرکس برده‌ای را فروخت و مشتری مال را شرط مال آنرا

فَالمالُ لِلْبائِعِ، وَمَتىٰ عَلِمَ البائِعُ أنَّ لَهُ مالاً وَلَمْ يَسْتَثْنِ بِهِ عِنْدَ البَيْعِ فالمالُ لِلْمُشْتَرِي.

۳۸۱۷ــ و رُوِيَ عَنْ زُرارَةَ قالَ: قلتُ لِأبي عبدِالله عَلَيه السَّلام: «الرَّجُل يَشْتَرِي الْمَمْلُوكَ ومالَه؟ فقالَ: لابأسَ، قُلْتُ: فَيكُون مالُ المَمْلُوكِ أكْثَرُ مِمّا اشْتَراهُ بِهِ، فقالَ: لا بَأسَ».

۳۸۱۸ــ وَ رَوىٰ أبانُ، عَن إسماعيلَ بْنِ الْفَضْلِ قالَ: «سَألتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ شِراءِ مَمْلُوكٍ أهْلِ الذِّمَّةِ، فَقالَ: إذا أقَرُّوا لَهُمْ بِذٰلِكَ فَاشْتَرِ وَانْكِحْ».

۳۸۱۹ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بنِ أبي عَبْدِالله، عَن أبي عَبْدِالله

شرط کرد، پس اگر بایع نداند، مال از آن مشتری است، و هرگاه مشتری مال را شرط نکرده باشد و بایع نیز نداند که وی مالی دارد، مال از آنِ بایع است و هرگاه بایع بداند او (برده) مالی دارد و هنگام فروختن استثناء نکند مال از آن مشتری است.

۳۸۱۷ــ و از زراره روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: شخصی برده‌ای را با مالش یکجا می‌خرد. فرمود: اشکالی ندارد، گوید: عرض کردم: مال مملوک بیش از قیمتی است که خریدار می‌دهد. فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «راوی خبر چنانکه در کافی است علی بن حدید است و شیخ طوسی وی را تضعیف کرده و باید گفت: مالی که از آن مملوک است مالی است که رغبتی بدان نیست، والا معامله سفهی خواهد بود».

۳۸۱۸ــ اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق علیه السّلام از خرید مملوک از اهل کتاب که در ذمّة اسلامند سؤال کردم، فرمود: اگر اقرار دارند که برده هستند بخر و با آنها نکاح کن.

شرح: «ضمیر «إذا أقَرُّوا» را شرّاح هم به اهل ذمّه بازگردانده‌اند و هم به ممالیک به اعتبار «لهم»، و نظر ثانی نزد ما ارجح نمود آن را اختیار کردیم».

۳۸۱۹ــ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم

عَلَيه السَّلام قالَ: «سَألتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْجارِيَةَ فَيَقَعُ عَلَيْها فَيَجِدُها حُبْلىٰ، فقالَ: يَرُدُّها وَ يَرُدُّ مَعَها شَيْئاً».

۳۸۲۰ــ وَ في رِوايَةِ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عَمْرو، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «يَرُدُّها وَ يَرُدُّ نِصْفَ عُشْرِ ثَمَنِها إذا كانَتْ حُبْلىٰ».

۳۸۲۱ــ وفي رِوايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «يَرُدُّها وَ يَكْسُوها».

۳۸۲۲ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ مُيَسَّر، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «كانَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام لا يَرُدُّ الجارِيَةَ بِعَيْبٍ إذا وُطِئَتْ وَ لٰكِنْ يَرْجِعُ بِقِيمَةِ الْعَيْبِ، وكانَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام يقولُ: مَعاذَ الله أَنْ أَجْعَلَ لَها أَجْراً».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهِ ــ: يَعنِي الَّتي لَيْسَتْ بِحُبْلىٰ، فَأَمّا الحُبْلىٰ فَإِنَّها تُرَدُّ.

۳۸۲۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ إِسْحاقَ بنِ عَمّار قالَ: قلتُ لِأَبي إِبْراهيمَ عَلَيه السَّلام:

شخصی کنیزی خریداری کرده چون با وی همبستر شده او را حامله یافته است چه کند؟ فرمود: آن را باز پس دهد و چیزی با او بپردازد.

۳۸۲۰ــ و در روایت عبدالملک بن عمرو از امام صادق علیه السّلام آمده که اگر کنیز حامله باشد او را باز پس دهد و یک بیستم قیمتش را نیز بپردازد.

۳۸۲۱ــ در روایت محمّد بن مسلم از أبوجعفر باقر علیه السّلام آمده است که او را به صاحبش بازگرداند و یک دست لباس به وی بپوشاند.

۳۸۲۲ــ محمّد بن میسّر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام کنیزی را که با او همبستر شده اند به عیب پس نمی داد لکن تفاوت قیمت را می ستاند و می فرمود: به خدا پناه می برم که برای آن اجرت قرار دهم.

مؤلّف کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: مراد کنیزیست که عیبش حمل نباشد امّا اگر حامله است به صاحبش بازمی گردد.

۳۸۲۳ــ اسحاق بن عمّار گوید: به امام هفتم عرض کردم: مردی، دیگری

«رَجُلٌ يَدُلُّ الرَّجُلَ عَلَى السِّلْعَةِ وَ يَقولُ: اشْتَرِها وَلِيَ نِصْفُها فَيَشْتَرِيها الرَّجُلُ وَ يَنْقُدُ مِنْ مالِه قالَ: لَهُ نِصْفُ الرِّبْحِ، قلتُ: فَإنْ وُضِعَ لِحَقِّه مِنَ الوَضيعَةِ شَيْءٌ؟ فقالَ: نَعَمْ عَلَيْهِ الْوَضيعَةُ كَما يَأْخُذُ الرِّبْحَ».

۳۸۲۴ــ وَ رُوِيَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرانَ قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «أَدْخُلُ السُّوقَ أُريدُ أنْ أَشْتَرِيَ جارِيَةً فَتَقولُ: إنِّي حُرَّةٌ، قالَ: اشْتَرِها إلّا أنْ تَكُونَ لَها بَيِّنَةٌ».

۳۸۲۵ــ وَ سَأَلَهُ العِيصُ بْنُ القاسِمِ «عَنْ مَمْلُوكٍ ادَّعىٰ أنَّهُ حُرٌّ وَ لَمْ يَأْتِ بِبَيِّنَةٍ عَلىٰ ذلِكَ أَشْتَرِيهِ؟ قالَ: نَعَمْ».

۳۸۲۶ــ وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «قَضىٰ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام في وَلِيدَةٍ باعَها ابنُ سَيِّدِها وَ أبُوهُ غائِبٌ، فَتَسرَّاها الَّذي اشْتَراها فَوَلَدَتْ مِنْهُ غُلاماً، ثُمَّ جاءَ سَيِّدُها الْأَوَّلُ يُخاصِمُ سَيِّدَها الآخرَ، فقالَ:

را راهنمایی می‌کند بر متاعی، و می‌گوید آن را خریداری کن و من نیم آن را قبول دارم، و آن شخص آن مال را خریداری می‌کند و قیمتش را می پردازد، فرمود: نیم ربح از آنِ اوست. عرض کردم: اگر ضرر کرد زیان را هم او شریک است؟ فرمود: آری، ضرر و زیان را باید بپذیرد همچنانکه سود را می‌گیرد.

۳۸۲۴ــ حمزة بن حمران گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم به بازار برده‌فروشان رفته و کنیزی می خرم و او می‌گوید من آزادم. فرمود: آن را بخر مگر اینکه دلیل و شاهدی بر حرّیّت خویش داشته باشد.

۳۸۲۵ــ و عیص بن قاسم از آن حضرت علیه السّلام پرسید: برده‌ای ادّعا کرده که من آزادم لیکن دلیل و شاهدی ندارد آن را می توانم خریداری کنم؟ فرمود: آری.

۳۸۲۶ــ محمّد بن قیس گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد کنیزکی که فرزندِ صاحبش او را بدون اجازه و در نبودن پدرش فروخته بود و مشتری با وی همبستر گشته و پسری آورده بود سپس صاحب اوّل کنیز با

وَلِيدَتي باعَها ابْني بِغَيْرِ إذْني قالَ: الْحُكْمُ أنْ يَأْخُذَ وَلِيدَتَهُ وَ ابْنَها، فَيُناشِدُهُ الَّذي اشْتَراها، فقالَ لَهُ: خُذْ ابْنَهُ الَّذي باعَكَ وَتَقُولُ: لا وَاللهِ لا أُرْسِلُ ابْنَكَ حَتّىٰ تُرْسِلَ ابْني، فَلَمّا رَأى ذلِكَ سَيِّدُ الْوَلِيدَةِ أَجازَ بَيْعَ ابْنِهِ».

۳۸۲۷ــ وَ رُوِيَ عَنْ ابنِ سِنانٍ قالَ: قالَ أبوعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في الرَّجُلِ يَشْتَري الغُلامَ أو الجارِيَةَ وَلَهُ أخٌ أوْ أُخْتٌ أوْ أَبٌ أوْ أُمٌّ بِمِصرٍ مِنَ الْأمْصارِ، قالَ: لا يُخْرُجُهُ مِنْ مِصْرٍ إلىٰ مِصْرٍ آخَرَ إنْ كانَ صَغيراً، وَلا يَشْتَريهِ، فَإنْ كانَتْ لَهُ أُمٌّ فَطابَتْ نَفْسُها وَنَفْسُهُ فَاشْتَرِهِ إنْ شِئْتَ».

[بَيْعُ الْعَدَدِ وَالْمُجازَفَةِ وَالشَّيْءِ الْمُبْهَمِ]

۳۸۲۸ــ وَ رَوى حَمّادُ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «أنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْجَوْزِ لا نَسْتَطيعُ أَنْ نَعُدَّهُ فَيُكالُ بِمِكْيالٍ ثُمَّ يُعَدُّ مافيهِ، ثُمَّ يُكالُ ما

خریدار به منازعه پرداخته، اظهار می داشت که پسرم بدون اجازهٔ من این کنیز را فروخته است، حکم فرمود: که کنیز و فرزندش از آنِ صاحب اوّل است و او برگیرد، خریدار سوگند یاد کرد که حقّ من پایمال شد و از حقیقت خبر نداشتم، امام بدو فرمود: تو نیز فرزندِ او را گروگان گیر (چون او باعث این خسارت تو شده است) و بگو: «به خدا قسم فرزندت را رها نمی‌کنم مگر آنکه فرزندم را رها کنی»، و مرد چون چنین دید معاملهٔ فرزند را امضاء کرد و فروش کنیز را پذیرفت.

۳۸۲۷ــ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد کنیز یا غلامی که دارای خواهر و برادر، و یا پدر و یا مادری در شهری از شهرها است و کسی می خواهد آن را بخرد فرمود: او را از شهری به شهر دیگر نبرد اگر که نابالغ است و بلکه او را خریداری نکند، و اگر دارای مادر است و مادر و خود غلام هر دو از طیب خاطر و با کمال رضا و رغبت به جدایی حاضرند درصورتیکه مایل باشی می توانی او را بخری.

* (فروش اجناس پیمانه ای بدون پیمانه و وزن) *

۳۸۲۸ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد گردو سؤال شد من

بِقَيَ عَلىٰ حِسابِ ذٰلِكَ مِنَ الْعَدَدِ؟ قالَ: لا بَأسَ [بِهِ]».

۳۸۲۹ـ وَ رَوَى الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «ما كانَ مِنْ طَعامٍ سَمَّيْتَ فيهِ كَيْلاً فَلا يَصْلُحُ بَيْعُهُ مُجازَفَةً، هٰذا مِمّا يُكْرَهُ مِنْ بَيْعِ الطَّعامِ».

۳۸۳۰ـ وَ رَوىٰ عَبْدُ الرَّحمٰنِ بْنُ الحَجّاجِ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَري المَبيعَ بِالدِّرْهَمِ وَ هُوَ يَنْقُصُ الحَبَّةَ وَنَحْوَ ذٰلِكَ، أَيُعْطِيهِ الَّذي يَشْتَري مِنْهُ وَ لا يُعْلِمُهُ أَنَّهُ يَنْقُصُ؟ قالَ: لا إلّا أنْ يَكُونَ مِثْلَ هٰذِهِ الوَضاحِيَةِ يَجُوزُ كَما يَجُوزُ عِنْدَنا عَدَداً».

۳۸۳۱ـ وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنِ اللَّبَنِ يُشْتَرىٰ وَ هُوَ في الضُّرُوعِ؟ فقالَ: لا إلّا

عرض کردم: جوز (گردو) بسیار است و آن را نمی توانیم شماره کرد آیا می شود که یک پیمانه از آن را بشماریم و بقیّه را به حساب آن معلوم داریم؟ فرمود: اشکالی ندارد.

۳۸۲۹ـ حلبی گوید: امام ششم علیه السّلام فرمود: هر طعامی که بر آن اسم پیمانه می بری صحیح نیست که بدون پیمانه کردن آن را بفروشی این از چیزهایی است که در فروشِ طعام مکروه است.

شرح: «مراد از طعام در این خبر و امثال آن خواربار است و بیشتر در روایات ما به گندم یا جو اطلاق می شود، و مراد از کراهت در این خبر بخصوص، حرمت است».

۳۸۳۰ـ عبدالرّحمن بن حجّاج گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: مردی متاعی را به یک درهم می خرد و آن درهم یک حبّه نقص وزن دارد آیا می تواند آن درهم را به فروشندهٔ متاع بدهد و نگوید که آن نقصی دارد؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه از درهم هائی که اکنون رایج است باشد که آن را وَضّاحیّه گویند و همه می دانند که آن سبک تراز درهم معمولی است آن وقت اشکالی ندارد همچنانکه آن اینک نزد ما عددی است.

شرح: «مقصود اینست که در این زمان درهم به گونه ای میانِ مردم رواج دارد که به عدد آن توجّه می شود و نه وزنِ آن و اختلافِ اندکی با گذشته دارد».

۳۸۳۱ـ و سماعة بن مهران از آن حضرت علیه السّلام سؤال کرد آیا شیر در

أنْ يَحْلِبَ لَكَ مِنْهُ سُكُرُّجَةً فَتقولُ: أشْتَرِي مِنْكَ هٰذَا اللَّبَنَ الَّذِي في السُّكُرُّجَةِ وَ ما في ضُروعِها بِثَمَنٍ مُسَمّى، فَإنْ لَمْ يَكُنْ في الضُّروعِ شَيْءٌ كانَ فيما في السُّكُرُّجَةِ».

۳۸۳۲ــ وَ رَوٰى أبانٌ، عن إسماعِيلَ بنِ الفَضْلِ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَقَبَّلُ خِراجَ الرِّجالِ وَ جِزْيَةَ رُؤوسِهِمْ وَ خِراجَ النَّخْلِ وَ الشَّجَرِ وَ الآجامِ وَ المَصائِدِ وَ السَّمَكِ وَ الطَّيْرِ، وَ هُوَ لا يَدْري لَعَلَّ هٰذا لا يَكُونُ أبَداً أو يَكُونُ أيَشْتَرِيهِ؟ وَ في أيِّ زَمانٍ يَشْتَرِيهِ وَ يَتَقَبَّلْ مِنْهُ، فقال: إذا عَلِمْتَ أنَّ مِنْ ذٰلِكَ شَيْئاً واحِداً قَدْ أدْرَكَ فَاشْتَرِهِ وَ تَقَبَّلْ بِهِ».

۳۸۳۳ــ وَ روىٰ زُرْعَةُ، عَنْ سَماعَةَ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْعَبْدَ وَ هُوَ آبِقٌ عَنْ أهْلِهِ، قالَ: «لا يَصْلُحُ لَهُ إلّا أنْ يَشْتَرِي مَعَهُ شَيئاً آخَرَ،

پستان حیوان را می توان خرید، امام فرمود: نه مگر آنکه صاحبش یک ظرف شیر از آن برایت بدوشد و تو بدو بگوئی این شیر که درظرف است و آنچه در پستانهای آن حیوانست به فلان قیمت می خرم، پس اگر در پستانهای آن حیوان چیزی باقی نمانده بود آنچه داده ای بابت آن شیر در ظرف محسوب می شود.

۳۸۳۲ــ اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: اگر مردی باج سرانهٔ افراد، جزیهٔ اهل ذمّه، خراج نخل و شجر و باج جنگل، و یا دام صید یا تور ماهی یا دام پرندگان را بمبلغی معیّن تقبّل کند (یعنی عائدی این جمله یا پاره ای از اینها را در مقابل مبلغی که خود می پردازد قبول کند). با اینکه نمی داند (آیا فائده دارد یا نه) شاید هیچ نداشته باشد و شاید چیزی عایدش شود. آیا می تواند قبول کند و در چه زمان می تواند معامله کرده امضاء دهد؟ فرمود: هرگاه علم حاصل کردی که چیزی یا یکی از اینها موجود شده است آنگاه بخر و تقبّل نما.

شرح: «این عمل نوعی صلح است که مثلاً فلان مبلغ می دهد که هرچه ماهی در تور ماهیگیری بود از آن او باشد».

۳۸۳۳ــ سماعه گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ کسی که بندهٔ فراری را خریداری می‌کند فرمود: این عمل صحیح نیست مگر آنکه با او ضمیمه ای باشد و

وَ يَقُولُ: أَشْتَرِي مِنْكَ هٰذَا الشَّيءَ وَ عَبْدَكَ بِكَذٰا وَ كَذٰا، فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْعَبْدِ كانَ الثَّمَنُ الَّذِي نَقَدَهُ فيمَا اشْتَرىٰ مِنْهُ».

۳۸۳٤ـ وَ رُوِيَ عَنْ يَعْقُوبَ بنِ شُعَيْبٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لي عَلَيْهِ أَحْمالٌ بِكَيْلٍ مُسَمّى فَبَعَثَ إِلَيَّ بِأَحْمالٍ مِنْهٰا أَقَلّ مِنَ الْكَيْلِ الَّذِي لِي عَلَيْهِ فَآخُذُها مُجازَفَةً؟ فقالَ: لٰا بأسَ بِهِ. قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الْآخَرِ مِائَةُ كُرٍّ تَمْراً وَ لَهُ نَخْلٌ فَيَأْتيهِ فَيَقُولُ: أَعْطِنِي نَخْلَكَ هٰذا بِما عَلَيْكَ، فَكَأَنَّهُ كَرِهَهُ، قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلَيْنِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا النَّخْلُ فَيَقُولُ أَحَدُهُما لِصاحِبِهِ: اخْتَرْ إِمّا أَنْ تَأْخُذَ هٰذَا النَّخْلَ بِكَذٰا وَ كَذٰا كَيْلاً مُسَمّىً وَ تُعْطِيَنِي نِصْفَ هٰذَا الْكَيْلِ زٰادَ أَوْ نَقَصَ، وَ إِمّا أَنْ آخُذَهُ أَنَا بِذٰلِكَ، قالَ: لا بأسَ بِهِ».

چیز دیگری را با آن بندهٔ فراری در یک معامله خریداری کند و بگوید: این متاع را با فلان بردهٔ فراری به فلان مبلغ خریدم، پس اگر به بنده دست نیافت مبلغی که داده است بابت آن متاع خواهد بود.

۳۸۳٤ـ یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم: من از شخصی چند بار که پیمانهٔ آن معلوم است طلبکارم و او با رهائی برای من به عوض آنچه در عهدهٔ اوست ارسال داشته که پیمانهٔ آن کمتر از آنچه من به‌عهدهٔ او داشتم می‌باشد پس آن را تخمیناً بگیرم، حکم چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، پرسیدم: مردی را برعهدهٔ دیگری یکصد لنگه خرما است و بدهکار نخلی دارد، طلبکار بدو پیشنهاد می‌کند که بجای بدهیت این نخل را (یعنی ثمرهٔ این نخل را) به من واگذار، گوید به‌نظر می‌رسید که امام علیه‌السّلام این کار را خوش نداشت، و دوباره سؤال کردم: نخلی را که دو تن با یکدیگر شریکند، یکی از شرکاء پیشنهاد کرده که من محصول این نخل را فلان مقدار کیل قبول دارم و حاضرم نیمی از این مقدار را به تو بدهم حال چه کمتر از آنچه واقعاً به‌دست خواهد آمد، باشد و چه بیشتر، یا تو همین شرط را بپذیر. فرمود: اشکالی ندارد.

٣٨٣٥ــ وَ رَوى جَمِيلٌ، عَن زُرارَةَ قالَ: «سَأَلْتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ تِبْنَ بَيْدَرٍ قَبْلَ أنْ يُداسَ، تِبْنُ كُلِّ كُرٍّ بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ، فَيَأْخُذُ التِّبْنَ وَ يَبِعُهُ قَبْلَ أنْ يُكالَ الطَّعامُ؟ قالَ: لا بَأسَ [به]».

٣٨٣٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عَمْرو قالَ: قُلتُ لِأبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «أَشْتَرِي مِائَةَ راوِيَةٍ مِنْ زَيْتٍ وَ أَعْتَرِضُ راوِيَةً أو اثْنَتَيْنِ وَ أَتَزِنُهُما ثُمَّ آخُذُ سايِرَه عَلىٰ قَدْرِ ذلِك، فقالَ: لا بَأسَ».

٣٨٣٧ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الحَلَبِيِّ عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ وَ مَعَهُ رَهْنٌ أيَشْتَرِيهِ؟ قالَ: نَعَمْ».

٣٨٣٨ــ وَ رَوىٰ ابنُ مُسْكانَ، عَنِ الحَلَبِيِّ قالَ: قالَ أبوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «ما كانَ مِنْ طَعامٍ سَمَّيْتَ فيهِ كَيْلاً فَلا يَصْلُحُ مُجازَفَةً».

٣٨٣٩ــ وَ رُوِيَ عَنْ داوُدَ بْنِ سِرْحانَ عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ:

٣٨٣٥ــ زراره گويد: از امام باقر عليه السّلام پرسيدم: مردى كاه خرمنگاهى را پيش از آنكه آن را درو كند خريدارى كرده است هر جوالى به قيمت معيّن، پس كاه را تحويل گرفته، مى فروشد پيش از آنكه گندم را پيمانه كند؟ فرمود: اشكالى درآن نيست. (اين خبر با اندك اختلافى گذشت تحت شمارهٔ ٣٧٨٤).

٣٨٣٦ــ از عبدالملك بن عمرو روايت شده كه گفت: به امام صادق عليه السّلام عرض كردم: من صد مشك روغنِ زيتون خريدارى مى‌كنم و يكى دو مشك را وزن مى‌كنم و بقيّه را به حساب همان وزن محسوب مى دارم. فرمود: اشكالى ندارد.

٣٨٣٧ــ حلبى گويد: از امام صادق عليه السّلام پرسيدم شخصى برعهدهٔ ديگرى طلبى دارد و مالى نزد او گروگان است مى تواند آن مال را بخرد؟ فرمود: آرى.

٣٨٣٨ــ باز حلبى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هر طعامى كه نام پيمانه برآن بردى جايز نيست پيمانه نكرده داد و ستد كنى.

٣٨٣٩ــ داود بن سرحان گويد: دو بار يا دو جوال مُشك داشتم يكى تازه و

«كانَ مَعِي جِرابانِ مِنْ مُسْكٍ أَحَدُهُما رَطْبٌ وَ الآخَرُ يابِسٌ، فَبَدَأْتُ بِالرَّطْبِ فَبِعْتُهُ، ثُمَّ أَخَذْتُ اليابِسَ أَبِيعُهُ فَإذا أَنَا لا أُعْطىٰ بِاليابِسِ الثَّمَنَ الَّذِي يُسْوىٰ وَ لا يَزِيدُوني عَلىٰ ثَمَنِ الرَّطْبِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذٰلِكَ أَيَصلُحُ لِي أَنْ أُنَدِّيَه؟ قالَ: لا إلّا أَنْ تُعْلِمَهُمْ، قالَ: فَنَدَّيْتُهُ ثُمَّ أَعْلَمْتُهُمْ، قالَ: لا بَأْسَ بِه إذا أَعْلَمْتَهُمْ».

۳۸۴۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنانٍ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ وَلَدِ الزِّنا أيُباعُ وَ يُشْتَرىٰ وَ يُسْتَخْدَمُ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلتُ: فَيُسْتَنْكَحُ؟ قالَ: نَعَمْ وَ لا تَطْلُبْ وَلَدَها».

۳۸۴۱ــ وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنْ شِراءِ الخِيانَةِ وَ السَّرِقَةِ، قالَ: «إذا عَرَفْتَ أَنَّهُ كَذٰلِكَ فَلا إلّا أَنْ يَكُونَ شَيْئاً تَشْتَرِيهِ مِنَ الْعُمّالِ».

دیگری خشک بود و شروع به فروختن کردم آنکه تازه بود تمام شد و سپس به فروختنِ خشک شروع کردم دیدم از قیمت تازهٔ آن چیزی اضافه نمی دهند از امام صادق علیه السّلام پرسیدم می توانم به مُشک خشک آب بزنم؟ فرمود: نه، مگر اینکه به مشتریان بگوئی، گوید: من آنها را نم زدم و بعد به مشتریها خبر می دادم و امام فرمود: اکنون که به آنها فهماندی اشکالی ندارد.

۳۸۴۰ــ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم که: آیا ولد الزّنا (اولاد غیرقانونی) را می توان فروخت یا خرید با به کار گماشت؟ فرمود: آری، گفتم: آیا با او نکاح نیز می توان کرد؟ فرمود: آری، امّا اگر زن است از او فرزند مخواه (سعی کن از او اولاددار نشوی).

۳۸۴۱ــ و سماعة از آن حضرت علیه السّلام پرسید: مال غصبی و مال دزدی را می توان خرید؟ فرمود: اگر آن را می شناسی نه، مگر اینکه از کسی که از کارمندان دولت غاصب و جور باشد مالش را بخری.

شرح: «زیرا که دراینصورت دزدی و خیانت مستقیم نیست».

[بابُ الْمُضارَبَةِ]

۳۸٤۲ــ وَ رَوٰى مُحَمّد بنُ الفُضَيْلِ، عَن أبي الصَّبّاحِ الكِنانِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الْمُضارَبَةِ يُعْطَى الرَّجُلُ المالَ فَيَخْرُجُ بِهِ إلىٰ أرْضٍ وَيَنْهىٰ أنْ يَخْرُجَ بِهِ إلىٰ أرْضٍ غَيْرِها، فَعَصىٰ وَ خَرَجَ إلىٰ أرْضٍ أُخْرىٰ فَعَطِبَ المالُ، فقالَ: هُوَ ضامِنٌ، وَ إنْ سَلِمَ وَ رَبِحَ فَالرِّبْحُ بَيْنَهُما».

۳۸٤۳ــ وَ رَوٰى مُحَمّدُ بْنُ قَيْسٍ، عَنْ أبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «إنَّ أميرَالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام قالَ: مَنْ ضَمَّنَ تاجِراً فَلَيْسَ لَهُ إلّا رَأسُ المالِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنَ الرِّبْحِ شَيْءٌ».

۳۸٤٤ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمّدِ بْنِ قَيْس قالَ: قُلتُ لِأبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «رَجُلٌ دَفَعَ إلىٰ رَجُلٍ أَلْفَ دِرْهَمٍ مُضارَبَةً فَاشْتَرىٰ أَباهُ وَ هُوَ لايَعْلَمُ، قالَ: يُقَوَّمُ

مضاربه و احکام آن

(مضاربه آنست که شخصی مالی به دیگری می دهد که با آن داد و ستد کند و از سود آن به سهم معلومی نصف یا ثلث یا ربع ببرد و خسارت به عهدهٔ صاحب مال باشد).

۳۸٤۲ــ ابوالصباح کنانی گوید: از امام صادق علیه السّلام از مضاربه پرسیدم و عرض کردم: شخصی به دیگری مالی می دهد و وی آن را به مکانی دیگر می برد و حال آنکه صاحب مال با او قرار کرده که از آنجا به جای دیگر نبرد و آن مال تلف می شود. فرمود: او ضامن است و اگر سالم ماند و تلف نشد هر دو در سود آن شریکند.

۳۸٤۳ــ محمّد بن قیس از امام باقر علیه السّلام حدیث کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس معامله گر را ضامن کرد جز رأس مال چیزی از آنِ او نخواهد بود و از سود معامله سهمی به او نخواهد رسید (زیرا هنگامی می تواند مطالبهٔ سود کند که طرف را ضامن مال نکرده باشد).

۳۸٤٤ــ و نیز محمّد بن قیس گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم

فَإنْ زادَ دِرْهَماً واحِداً أُعْتِقَ وَ اسْتَسْعىٰ في مالِ الرَّجُلِ».

۳۸۴۵ـ وَ رَوى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِه عَلَيهِم السَّلام قالَ: «قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام في رَجُلٍ يَكُونُ لَهُ مالٌ عَلىٰ رَجُلٍ فَيَتَقاضاهُ وَ لا يَكُونُ عِنْدَهُ ما يَقْضيهِ فَيَقُولُ: هُوَ عِنْدَكَ مُضارَبَةً، قالَ: لا يَصْلُحُ حَتّىٰ يَقْبِضَهُ مِنْهُ».

۳۸۴۶ـ وَ قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «اَلْمُضارِبُ ما أَنفَقَ في سَفَرِهِ فَهُوَ مِنْ جَمْعِ الْمالِ فَإذا قَدِمَ بَلْدَتَهُ فَما أَنْفَقَ فَهُوَ مِنْ نَصيبِه».

۳۸۴۷ـ وكانَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام يَقُولُ: «مَنْ يَمُوتُ وَ عِنْدَهُ مالُ الْمُضارَبَةِ إنَّهُ إنْ سَمّاهُ بِعَيْنِه قَبْلَ مَوْتِه فَقالَ: «هٰذا لِفُلانٍ» فَهُوَ لَهُ، وَ إنْ ماتَ وَ لَمْ يَذْكُرْهُ

مردی به دیگری هزار درهم به عنوان مضاربه داده و آن مرد پدر خویش را که برده بوده خریداری کرده است درحالی که آن شخص نمی داند، فرمود: قیمت برده را بسنجد اگر یک درهم از اصل اضافه بود (به نیمی که از آنِ خریدار می شود) بنده آزاد شده و باقی قیمت خویش را باید خود فعالیّت کند و به صاحب پول بپردازد.

۳۸۴۵ـ سکونی از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد مردی که برعهدهٔ دیگری مالی داشت و آن را مطالبه می‌کرد وبدهکار چیزی نداشت که بپردازد و طلبکار گفته است آن مال نزد تو به مضاربه باشد فرمود: «این درست نیست مگر اینکه وجه نقد برای مضاربه بدو بپردازد».

۳۸۴۶ـ و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: مضارب هرچه در راه سفر خرج کند از اصل سرمایه است و امّا چون از سفر بازآید آنچه هزینه می‌کند از مال خویشتن یا نصیب خود او خواهد بود.

۳۸۴۷ـ و امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: هرگاه شخصی از دنیا رفت و مال مضاربه نزد او بود اگر آن را نام برده و تعیین نموده و گفته است این مال از آن فلان کس است پس آن را به صاحبش می دهند و اگر فوت کرد و چیزی راجع به

فَهُوَ أُسْوَةُ الْغُرَمٰاءِ».

۳۸٤۸ــ وَ رَوٰى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «فِي رَجُلَينِ اشْتَرَكٰا فِي مالٍ فَرَبِحا رِبْحاً وكانَ مِنَ المالِ دَيْنٌ وَ عَيْنٌ، فقالَ أَحَدُهُما لِصاحِبِهِ: أَعْطِنِي رَأْسَ الْمٰالِ وَ الرِّبْحُ لَكَ وَما تَوِيَ فَعَلَيَّ، فقال: لا بأسَ بِهِ إِذَا اشْتَرَطٰا وَ إِنْ كانَ شَرْطاً يُخالِفُ كِتابَ اللهِ رُدَّ إِلى كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ».

۳۸٤۹ــ وَ رَوى ابنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئابٍ قالَ: «سَمِعْتُ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام يَقُولُ: «لٰا يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يُشارِكَ الذِّمِّيَ وَ لٰا يُبْضِعُهُ بِضاعَةً وَ لٰا يُودِعُهُ وَ دِيعَةً وَ لٰا يُصافِيهِ الْمَوَدَّةَ».

۳۸۵۰ــ وَ رَوى الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلّادٍ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الغَنَمُ يَحْلُبُها، لَها أَلْبانٌ كَثِيرَةٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ ما تَقُولُ

مضاربه نگفت پس صاحب مال مانند یکی از طلبکاران دیگر است.

۳۸٤۸ــ حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که در موضوع دو مرد که با یکدیگر در مالی شرکت داشتند و از فروش آن مال سودی بردند ولی قیمتِ مال، بعضی آماده و بعضی دین و برعهده بود، و یکی از دو شریک دیگری را گفت تو رأس‌مال مرا بده و سود از آن تو باشد و اگر مال تلف شد برعهدهٔ من، امام فرمود: درصورتی که هر دو شرط کرده باشند عیبی ندارد، و اگر شرطشان مخالف کتاب خدا باشد به کتاب خدا بازمی‌گردد.

شرح: «اینکه فرمود: «عیبی ندارد» حمل شده است به إنقضاء مدّت شرکت والّا در حال شرکت تلف شدن مال به زیان هر دو خواهد بود».

۳۸٤۹ــ علی بن رئاب گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: سزاوار نیست که مردی از شما با شخصی ذمّی (اهل کتاب که در پناه اسلامند) شرکت کند، و جنسی برای فروش بدو بدهد یا ودیعه‌ای نزد او بگذارد و یا دوستی و صمیمیّت کند.

۳۸۵۰ــ ابوولّاد گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی گوسفنددار

فِي شِراءِ الْخَمْسِمِائَةِ رِطْلٍ بِكَذا وَ كَذا دِرْهَماً يَأْخُذُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ أَرْطالاً حَتّى يَسْتَوفِيَ مٰا يَشْتَرِي مِنْهُ؟ قالَ: لا بأسَ بِهٰذا وَ نَحْوِه».

۳۸۵۱ــ وَ رَوىٰ الْحَسَنُ بْنُ محبوبٍ، عَنْ رِفٰاعَةَ النَّخّاسِ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي‌ـ عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: «سٰاوَمْتُ رَجُلاً بِجٰارِيَةٍ فَباعَنِيهٰا بِحُكْمِي، فَقَبَضْتُهٰا عَلىٰ ذٰلِكَ، ثُمَّ بَعَثْتُ إِلَيْهِ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، وَ قُلتُ لَهُ: هٰذِهِ أَلْفُ دِرْهَمٍ عَلىٰ حُكْمِي عَلَيْكَ، فَأَبىٰ أَنْ يَقْبَلَهٰا مِنِّي وَ قَدْ كُنْتُ مَسَسْتُهٰا قَبْلَ أَنْ أَبْعَثَ إِلَيْهِ بِالثَّمَنِ، فقالَ: أَرىٰ أَنْ تُقَوِّمَ الْجٰارِيَةُ قِيمَةً عادِلَةً فَإِنْ كانَ ثَمَنُهٰا أَكْثَرَ مِمّا بَعَثْتَ بِهِ إِلَيْهِ كانَ عَلَيْكَ أَنْ تَرُدَّ عَلَيْهِ مٰانَقَصَ مِنَ الْقِيمَةِ و إِنْ كانَ ثَمَنُهٰا أَقَلَّ مِمّا بَعَثْتَ بِه إِلَيْهِ فَهُوَ لَهُ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَإِنْ وَجَدْتُ بِهٰا عَيْباً بَعْدَ مٰا مَسَسْتُهٰا؟ قالَ: لَيْسَ لَكَ أَنْ تَرُدَّهٰا وَ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ قِيمَةَ مٰا بَيْنَ الصِّحَّةِ وَ الْعَيْبِ مِنْهُ».

است و شیر آنها را می دوشد در هر روز و بسیار فراوان است، و سؤال اینکه اگر کسی پانصد رطل (پیمانه) به مبلغی معیّن از وی خریداری کند و هر روز چند رطل (پیمانه) بستاند تا پانصد رطل که خریداری کرده کامل شود در این مسأله چه می فرمائید؟ فرمود: به این خرید و امثال آن اشکالی نیست.

۳۸۵۱ــ رفاعة نخّاس (برده‌فروش) گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم در مورد خرید کنیزی با صاحبش گفتگو کردم، به من فروخت به هر قیمتی که من روی آن گذارم، من کنیز را با این قرار گرفته بعد هزار درهم برای فروشنده فرستادم و گفتم که این هزار درهم بنابر شرطی که کرده‌ام با تو، وی از من نپذیرفت و من با آن کنیز خلوت کرده بودم قبل از آنکه وجه را برای صاحبش بفرستم، فرمود: نظر من اینست که کنیز را قیمت کنی قیمتی عادلانه، پس اگر ارزشش بیش از آن مقدار که تو برای او فرستاده‌ای بود برتوست که باقی قیمت را برای او ارسال نمائی و اگر قیمتش کمتر بود از مقداری که فرستاده‌ای، آن قیمت از آن اوست و جاریه از آنِ تو. عرض کردم: قربانت گردم اگر پس از آنکه با او همبستر شدم در او عیبی یافتم چه؟ فرمود: نمی توانی او را بازدهی فقط می توانی فرق میان قیمت سالم و ناسالم را از فروشنده

۳۸۵۲ــ وَ رَوی الحَسَنُ بنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ إبْراهیمَ بنِ زیادٍ الکَرخِیِّ قالَ: «اشْتَرَیْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَیه السَّلام جارِیَةً فَلَمّا ذَهَبْتُ أنْقُدُهُمْ، قُلْتُ أَسْتَحِطُّهُمْ؟ قالَ: لا إنَّ رَسُولَ الله صَلی الله عَلیه وآله نَهی عَنِ الاسْتِحْطاطِ بَعْدَ الصَّفْقَةِ».

۳۸۵۳ــ وَ رَوی ابنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ إبْراهیمَ الکَرْخِیِّ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَیه السَّلام: «ما تَقُولُ في رَجُلٍ اشْتَرَیٰ مِنْ رَجُلٍ أصْوافَ مِائَةِ نَعْجَةٍ وَ ما في بُطُونِها مِنْ حَمْلٍ بِکَذا وَ کَذا دِرْهَماً؟ فقالَ: لا بَأسْ بِذٰلِکَ إنْ لَمْ یَکُنْ في بُطُونِها حَمْلٌ کانَ رَأسُ مالِهِ في الصُّوفِ».

۳۸۵٤ــ وَ رَوی الحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ زَیْدٍ الشَّحّامِ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَیه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ یَشْتَرِي سِهامَ القَصّابِینَ مِنْ قَبْلِ أنْ یَخْرُجَ السَّهْمُ،

بستانی.

شرح: «فقهای عظام گویند: شرط صحّت بیع آنست که عوضین معلوم و مشخّص باشد و قیمت را به حکم یکی از طرفین معامله نهادن که او هرقدر خواست بعداً تعیین کند معامله فاسد است و صورت نگرفته است و همچنین اگر قیمت را به حکم شخصی ثالث گذارند، و این خبر را چون سندش صحیح است و متن آن مخالف قاعده، آن را حمل کرده‌اند بر وجوهی که به ذکر آن نیازی دیده نمی شود».

۳۸۵۲ــ ابراهیم بن زیاد کرخی گوید: برای امام صادق علیه السّلام کنیزی خریدم و هنگامی که رفتم قیمت آن را بپردازم گفتم از فروشنده می خواهم چیزی از مبلغ کم کند. امام مرا از این کار منع کرد و فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله از کم کردن قیمت (و باصطلاح عوام چانه زدن) پس از انجام معامله نهی فرموده است.

۳۸۵۳ــ و نیز ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم چه می فرمایید در مورد اینکه شخصی پشم یکصد رأس میش را با بچّه ای که در شکم دارند از شخصی خریداری کرده به مبلغی معیّن؟ فرمود: این اشکالی ندارد، اگر چیزی در شکم نداشتند قیمت در مقابل پشم آنها است.

۳۸۵٤ــ زید شحّام گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی سهم

قالَ: إنِ اشْتَرىٰ سَهْماً فَهُوَ بِالْخِيارِ إذا خَرَجَ».

۳۸۵۵ـ وَ رَوىَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ إسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قلتُ لِأبي-عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «ما تَقُولُ في رَجُلٍ يَهَبُ لِعَبْدِهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ، فَيَقُولُ: حَلِّلْني مِنْ ضَرْبي إيّاكَ أَوْ مِنْ كُلِّ ما كانَ مِنّي إلَيْكَ أَوْ مِمّا أَخَفْتُكَ وَ أَرْهَبْتُكَ، فَيُحَلِّلُهُ وَ يَجْعَلُهُ في حِلٍّ رَغْبَةً فيما أَعْطاهُ، ثُمَّ إنَّ الْمَوْلىٰ بَعْدُ أَصابَ الدَّراهِمَ الّتي أَعْطاهُ في مَوْضِعٍ قَدْ وَضَعَها فيهِ الْعَبْدُ فَأَخَذَها الْمَوْلىٰ أَحَلالٌ هِيَ لَهُ؟ فَقالَ: لا، فَقُلْتُ لَهُ: أَلَيْسَ الْعَبْدُ وَمالُهُ لِمَوْلاهُ؟ قالَ: لَيْسَ هٰذا ذاكَ، ثُمَّ قالَ عَلَيهِ السَّلام: قُلْ لَهُ: فَلْيَرُدَّها عَلَيْهِ فَإنَّهُ لا يَحِلُّ لَهُ فَإنَّهُ افْتَدى بِها نَفْسَهُ مِنَ الْعَبْدِ مَخافَةَ الْعُقُوبَةِ وَ الْقِصاصِ يَوْمَ الْقِيامَةِ، فَقُلْتُ لَهُ: فَعَلَى الْعَبْدِ أَنْ يُزَكّيَها إذا حالَ

یکی از قصّابان که گوسفندانی به شرکت خریده‌اند خریداری می‌کند پیش از آنکه سهم تعیین شود چگونه است؟ فرمود: اگر یک سهم خرید هرگاه سهم تعیین شود اختیار دارد.

شرح: «یکبار سهم یک نفر از شرکاء را می خرد و یکبار سهم مستخرج را که مالی است مجهول، و در صورت دوم معنی ذیل خبر آنست که چون سهم بیرون آمد آنگاه مختار است که آن را بخرد یا نخرد».

۳۸۵۵ـ اسحاق بن عمّار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: چه می فرمائید در این مورد که شخصی به غلامش هزار درهم ـ یا کمتر از هزار درهم یا بیشتر ـ می بخشد و بدو می‌گوید: از اینکه ترا آزرده‌ام، یا از هر ناروائی که از من نسبت به تو صادر شده است، یا از اینکه ترا ترسانده‌ام یا رنجانده‌ام مرا حلال کن، پس بنده وی را حلال می‌کند بواسطهٔ آن مالی که بدو بخشیده است، سپس آن مولیٰ مالی را که به غلام بخشیده در مکانی که غلام نهاده، می یابد و آن را برای خود برمی‌گیرد، آیااین برای او حلال است؟ فرمود: نه، عرض کردم: آیا نه اینست که بنده و هرچه دارد از آن مولای اوست؟ فرمود این آن مورد نیست، سپس فرمود: به او بگو آن وجه را به غلام بازگرداند زیرا آن بر وی حلال نیست چون جان خود را با آن از

عَلَيْهَا الْحَوْلُ؟ قالَ : لا إلّا أنْ يُعْمَلَ لَهُ بِهَا، وَلا يُعْطَى الْعَبْدُ مِنَ الزَّكاة شَيئاً».

٣٨٥٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قالَ: قلتُ لِأبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «الرَّجُلُ يَشْتَرِي مِنَ الرَّجُلِ البيْعَ فَيَسْتَوْهِبُهُ بَعْدَ الشِّراءِ مِنْ غَيْرِ أنْ يَحْمِلَهُ عَلَى الكُرْهِ؟ قالَ: لا بأسَ بِه».

٣٨٥٧ــ وَ رُوِيَ عَنْ زَيْدِ الشَّحّامِ قالَ: «أتَيْتُ أبا جَعْفَرٍ مُحَمّدَ بنَ عَلِيٍّ عَلَيهما السَّلام بِجارِيَةٍ أعْرِضُها عَلَيْهِ، فَجَعَلَ يُساوِمُني وَ أنَا أُساوِمُهُ، ثُمَّ بِعْتُها إيّاهُ فَضَمِنَ عَلَى يَدَيَ فَقُلْتُ: جُعِلتُ فِداكَ إنَّما ساوَمْتُكَ لِأنْظُرَ المُساوِمَةَ تَنْبَغِي أولا تَنْبَغي، فَقُلْتُ: قَدْ حَطَطتُ عَنْكَ عَشَرَةَ دَنانِيرٍ، قالَ: هَيْهاتَ ألاّ كانَ هٰذا قَبْلَ الضَّمَّةِ؟ أما بَلَغَكَ قَوْلُ رَسُول الله صَلى الله عَليه وآله: «الوَضِيعَةُ بَعْدَ الضَّمَّةِ حَرامٌ»؟.

آتش دوزخ و قصاص در قیامت خریداری کرده است. گوید: عرض کردم: آیا بر آن بنده است که اگر سال بر آن مال گذشت زکات باید بدهد؟ فرمود: نه، مگر اینکه با آن کاری برای او کرده باشند و بنده را از زکات چیزی نمی دهند.

٣٨٥٦ــ یونس بن یعقوب گوید: به امام ششم علیه السّلام عرض کردم: مردی از دیگری متاعی خریداری کرده است پس از انجام معامله خریدار از فروشنده می خواهد که چیزی بدو ببخشد بدون اینکه براو تحمیل کند، فرمود: اشکالی در آن نیست.

٣٨٥٧ــ زید شحّام گوید: خدمت امام جواد علیه السّلام رسیدم و کنیزی برای عرضه و فروش به همراه بردم آن حضرت در قیمت با من گفتگو کرد و من نیز با وی درآن باره، تا اینکه معامله انجام شد و دست مرا بفشرد، عرض کردم: فدایت شوم من در معامله با شما بسیار گفتگو کردم تا بدانم چانه زدن سزاوار است یا نه، آنگاه عرض کردم: ده دینار از قیمت تخفیف دادم، فرمود: هیهات (دور است) جز اینکه قبل از دست دادن و انجام معامله باشد، آیا سخن رسول خدا صلّی الله علیه وآله را نشنیده ای که فرمود: تخفیف پس از انجام معامله حرام است.

۳۸۵۸ـ وَ رَوى رَوحٌ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «تِسْعَةُ أَعْشارِ الرِّزْقِ في التِّجارَةِ».

۳۸۵۹ـ وَ رَوىٰ ابنُ بَكَيْرٍ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «إنَّ سَمُرَةَ ابنَ جُنْدَبٍ كانَ لَهُ عِذْقٌ في حائِطِ رَجُلٍ مِنَ الأنصارِ وَ كانَ مَنْزِلُ الأنصارِيِّ فيهِ الطَّريقُ إلَى الحائِطِ، فَكانَ يَأْتيهِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ وَلا يَسْتَأْذِنُ، فَقالَ: إنَّكَ تَجيءُ وَ تَدْخُلُ وَ نَحْنُ في حالٍ نَكْرَهُ أَنْ تَرانا عَلَيْهِ، فَإذا جِئْتَ فَاسْتَأْذِنْ حَتىٰ نَتَحَرَّزَ، ثُمَّ نَأْذَنَ لَكَ وَ تَدْخُلْ، قالَ: لا أَفْعَلُ هُوَ مالِي أَدْخُلُ عَلَيْهِ وَ لا أَسْتَأْذِنُ، فَأَتَى الأنْصارِيُّ رَسُولَ الله صَلى الله عَليه وآله فَشَكىٰ إلَيْهِ وَ أَخْبَرَهُ، فَبَعَثَ إلىٰ سَمُرَةَ فَجاءَهُ فَقالَ لَهُ: اسْتَأْذِنْ عَلَيْهِ، فَأَبىٰ وَ قالَ لَهُ مِثْلَ ماقالَ لِلأنْصارِيِّ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله أَنْ يَشْتَرِيَ مِنْهُ بِالثَّمَنِ، فَأَبىَ عَلَيْهِ، وَ جَعَلَ يَزيدُهُ فَيَأْبىٰ

۳۸۵۸ـ وشخصی به نام روح یا ذریح از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: نُه دهم (۹/۱۰) روزی در تجارت است.

۳۸۵۹ـ و زراره از امام باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: سمرة بن جُنْدَب درخت خرمائی در باغ مردی از انصار داشت و منزل آن شخص انصاری سر راه آن باغ بود، سمره می آمد و بدون اجازه و اطّلاع وارد شده به سوی درختش می رفت، مرد انصاری بدو گفت: تو گاه و بیگاه بدون خبر وارد می شوی و ما در حالی هستیم که خوش نداریم تو ما را به آن حال بنگری، هر وقت خواستی وارد شوی اجازه بخواه تا ما خود را بپوشانیم سپس وارد شو، گفت: من چنین کاری نخواهم کرد، این درخت مال من است و من حقّ دارم به آن سرکشی کنم و اجازه نخواهم. مرد انصاری نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمد و شکایت کرد، رسول خدا صلّی الله علیه وآله سمره را خواست و وی حاضر شد، حضرت فرمود: هرگاه به سراغ درخت خود می روی رخصت بخواه بعد وارد شو، سمره سر باز زد و همان سخن که با انصاری گفته بود به رسولِ خدا(ص) گفت، رسولِ خدا(ص) به او پیشنهاد خرید با قیمتی کرد، او نپذیرفت. رسولِ خدا(ص) قیمت را بالا برد، باز نپذیرفت، پس چون حضرت

أنْ يَبيعَ، فَلَمّا رَأى ذٰلِكَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله قالَ لَهُ: لَكَ عِذْقٌ في الجَنَّةِ، فَأبىٰ أنْ يَقْبَلَ ذٰلِكَ، فَأمَرَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله الأنْصارِيَّ أنْ يَقْلَعَ النَّخْلَةَ فَيُلْقِيَها إلَيْهِ و قالَ لَا ضَرَرَ وَ لٰا إضْرارَ».

۳۸٦۰ــ وَ رَوى الْعَلاءُ، عَنْ مُحَمّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أحَدِهِما عَلَيهِماالسَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَدْفَعُ الطَّعامَ إلَى الطَّحّانِ فَيُقاطِعُهُ عَلى أنْ يُعْطِيَ صاحِبَهُ لِكُلِّ عَشَرَةِ أمْناٰنٍ عَشَرَةَ أمْنانٍ دَقِيقٍ؟ قالَ: لٰا، فَقُلْتُ: فَرَجُلٌ يَدْفَعُ السِّمْسِمَ إلَى العَصّارِ فَيَضْمَنُ لَهُ بِكُلِّ صاعٍ أرْطالاً مُسَمّاةً؟ فقالَ: لٰا».

چنین دید فرمود: من ضامن می شوم که در عوض آن خرمابنی در بهشت به‌تو دهند، این بار نیز نپذیرفت، آنگاه رسول خدا(ص) انصاری را امر کرد که آن درخت را از ریشه بیرون آورد و نزد سمره اندازد و فرمود: «لاضرر و لا إضرار» یعنی در اسلام نه ضرر بردن است نه ضرر رساندن.

۳۸٦۰ــ محمّد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهماالسّلام روایت کند که مردی گندمی را به آسیابان داده و با او قطع کرده است که در مقابل هر دَه من گندم دَه من آرد تحویل دهد. آیا صحیح است؟ امام فرمود: نه، گوید: عرض کردم: شخصی دَه من کنجد به عصّار (صاحب کارخانهٔ روغن گیری) داده و وی ضامن شده که به هر یک مَن چند پیمانه روغن تحویل دهد. صحیح است؟ فرمود: نه.

شرح: «گندم هر مقدار که خود آرد داد و کنجد هر مقدار که خود روغن داد از آنِ صاحبش می باشد و در اینگونه چیزها با تقریب و جزاف نمی توان معامله کرد».

مترجم گوید: مطلبی که در این زمان و در این فصل از کتاب قابل تذکار است اینست که تجارت در جهان هستی یکی از امور مهمّ و حیاتی اقوام و ملل بوده و هست و بنابراین متصدّیان آن در هرکجای دنیا باید واجد شرائطی باشند تا بتوانند از عهدهٔ مسؤولیّت خطیر آن تا حدّ امکان برآیند، در آئین مقدّس اسلام روی امر تجارت و بازرگانی و نوع آن و نیز شرائط تاجر و بازرگان بسیار دقّت بعمل آمده است و صدها و

بلکه هزاران دستور برای انجام آن و صحّت آنها صادر فرموده است تا آنجا که پیغمبر گرامی ما صلّی الله علیه‌وآله، تاجر را در لغزشگاه حسّاس و دقیق دانسته که با کمترین خطا و ناروائی در عمل در پرتگاه عمیق دوزخش دیده و فرموده: «التّاجِرُ فاجِرٌ إلّا مَنْ أخَذَ الحَقَّ وَ أعْطَى الحَقَّ» یعنی تاجر و بازرگان تباهکار است مگر اینکه به‌درستی و راستی بستاند و به‌درستی و راستی بپردازد. و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: «التّاجرُ فاجِرٌ و الفاجِرُ فِی النّارِ إلّا مَنْ أخَذَ الحقَّ و أعطی الحقّ» یعنی تاجر تبهکار است و تبهکار جایش دوزخ، جز آنکه به حقّ بدهد و بحقّ بستاند.

لازمهٔ حقّ دادن و حقّ گرفتن آشنائی با حقّ است و نیز میان حقّ و باطل را تمیز دادن، افرادی که این تشخیص را نداشته باشند چگونه می‌توانند آن را رعایت کنند.

سخن کوتاه، مِلاکِ تجارت در اسلام بهتر پول درآوردن نیست و نیز راه ثروت‌اندوزی را فراگرفتن نیست، بلکه مردمی، اندیشیدن و بهتر رعایت کردنِ حالِ ملّتِ بینواست، چه بسیار بازرگانان و متصدّیان امر تجارت که در دنیا نزد مردم به جهت ثروتی که اندوختند محترم زیستند ولی در عالم برزخ و قیامت به وبال آن گرفتار شدند و با کمال خواری و زبونی محکوم به عذاب گشتند، و چه بسا افرادی از تجّار که در اثر رعایت کردن موازین شرعی و به فکر بودن و اندیشه نمودن به حال مردمان ضعیف و تهیدست و ناتوان، عمری به تجارت پرداختند ولی از مال و ثروت دنیا چیزی جز رافع احتیاج نیندوختند و از این جهان با کمال پاکی و درستی و صحّت عمل رخت بربستند و فرشتگان عالم قدس به استقبالشان شتافتند، اینان آن دسته‌اند که دامنشان هرگز به ننگ گران‌فروشی و احتکار آلوده نگشت، درهمی ربا و حرام در اموال مختصرشان راه نیافت، دروغ و دغل در زندگیشان وجود نداشت، حقّ هیچ ذی‌حقّی را انکار نکردند مال هیچ ساده‌لوح و غافلی را نربودند، در عالم دیگر هزار بار عزیزتر از این عالم در مقام قرب باقی به بقاء حقّند. «إنَّ المُتَّقینَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهر فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ــ سورهٔ قمر: آیهٔ ۵۵».

(بابُ بَيْعِ الْكَلاءِ وَالزَّرْعِ وَالْأَشْجارِ)

(وَالْأَرَضِينَ وَالْقُنِيِّ وَالشِّرْبِ وَالْعِقارِ)

۳۸۶۱ــ رَوى أبانٌ، عَن إسْماعِيلَ بنِ الفَضْل قال: «سألْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ بَيْعِ الْكَلاءِ إذا كانَ سَيْحاً يَعْمَدُ الرَّجُلُ إلىٰ مائِه فَيَسُوقُهُ إلَى الأرْضِ فَيَسْقِيهِ الحَشِيشَ وَهُوَ الَّذِي حَفَرَ النَّهْرَ وَلَهُ الْماءُ يَزْرَعُ بِه ما يَشاءُ؟ فقالَ: إذا كانَ الْماءُ لَهُ فَلْيَزْرَعْ بِه ما شاءَ وَ يَبيعُهُ بِما أحَبَّ».

۳۸۶۲ــ وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنْ شِراءِ القَصِيلِ يَشْتَرِيهِ الرَّجُلُ فَلا يَقْصِلُهُ وَ يَبْدُو لَهُ في تَرْكِه حَتّىٰ يَخْرُجَ سُنْبُلُهُ شَعيراً أوْ حِنْطَةً، وَقَدِ اشْتَراهُ مِنْ أصْلِه، وَما كانَ عَلىٰ أرْبابِهِ مِنْ خِراجٍ فَهُوَ عَلَى العِلْجِ، فقالَ: إنْ كانَ اشْتَرَطَ حِينَ اشْتَراهُ إنْ شاءَ قَطَعَهُ قَصِيلاً وَ إنْ شاءَ تَرَكَهُ كَما هُوَ حَتّىٰ يَكُونَ سُنْبُلاً و إلّا فَلا يَنْبَغِي لَهُ

(معاملهٔ چراگاه و کشت و درختان و زمینهای مزروعی)

(و قنوات و سهم آب و مزرعه و باغها)

۳۸۶۱ــ اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به مراتع سؤال کردم و پرسیدم اگر نهر و قنات از آنِ انسان باشد و زمین علفزار را خود آب بندد و بوته های علف را آب دهد درحالیکه حفر قنات را خود انجام داده و صاحب آب است می تواند هرچه خواهد بکارد؟ فرمود: اگر آب از آنِ خود اوست پس هر بذر که می خواهد بیفشاند به هر قیمت که خواهد بفروشد.

۳۸۶۲ــ و سماعه از آن حضرت علیه السّلام در مورد فروش علف و گندم و جو سؤال کرد و گفت: شخصی آن را می خرد و نمی چیند بلکه آن را رها می‌کند تا خوشه نماید، گندم باشد یا جو، یکچین و دوچین نخریده بلکه بکلّی همه را خریداری کرده است و از سوی دیگر، صاحبانِ زمین با کشاورز قرارداد کرده‌اند که عشریهٔ دولت را بپردازد. فرمود: اگر در هنگامی که خریداری می‌کرده با کشاورز قرار کرده که اگربخواهد علف را برگیرد و اگر نخواهد برنگیرد و رها کند تا خوشه بندد می تواند

أنْ يَتْرُكَهُ، حَتّىٰ يكونَ سُنْبُلاً».

۳۸۶۳ــ وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنِ الرَّجُلِ اشْتَرىٰ مَرعًى يَرْعىٰ فيهِ بِخَمْسِينَ دِرْهَماً أوْ أقَلّ أوْ أكْثَرَ، فَأرادَ أنْ يُدْخِلَ مَعَهُ مَنْ يَرعىٰ مَعَهُ وَ يَأْخُذَ مِنْهُمُ الثَّمَنَ، قالَ: فَلْيُدْخِلْ مَعَهُ مَنْ شاءَ بِبَعْضِ ما أعْطىٰ، وَ إنْ أدْخَلَ مَعَهُ بِتِسْعَةٍ وَ أرْبَعِينَ دِرْهَماً فَكانَ غَنَمُهُ تَرعىٰ بِدِرْهَمٍ فَلا بَأسَ، وَ لَيْسَ لَهُ أنْ يَبيعَهُ بِخَمْسِينَ دِرْهَماً وَ يَرْعىٰ مَعَهُمْ إلّا أنْ يَكُونَ قَدْ عَمِلَ في الْمَرْعىٰ عَمَلاً، حَفَرَ بِئْراً أوْ شَقَّ نَهْراً بِرِضا أصحابِ الْمَرْعىٰ فَلا بَأسَ بِأنْ يَبيعَهُ بِأكْثَرَ مِمّا اشْتَراهُ بِهِ لِأنَّهُ قَدْ عَمِلَ فيهِ عَمَلاً فَلِذٰلِكَ يَصْلُحُ لَهُ».

۳۸۶۴ــ وَ رَوىٰ سُلَيْمانُ بْنُ خالِدٍ عَنْ أبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إنّي لَأكْرَهُ أنْ أسْتَأْجِرَ الرَّحىٰ وَحْدَها، ثُمَّ أُؤاجِرُها بِأكْثَرَ مِمّا اسْتَأجَرْتُها إلّا أنْ أُحْدِثَ فيها حَدَثاً أو أغْرَمَ فيها غُرْماً».

آن رارها کند، ودرغیر این صورت حقّ ندارد آن را رها کند تا خوشه بندد.

۳۸۶۳ــ و نیز سماعه از آن حضرت علیه السّلام سؤال کرد: شخصی علف چراگاهی را به پنجاه درهم یا کمتر یا بیشتر برای چراندن گوسفندانش خریده و می خواهد دیگری را با خود در این کار سهیم کند و همهٔ مبلغ را از او بستاند. فرمود: هر کس را بخواهد می تواند سهیم کند امّا باید به کمتر از مبلغی باشد که با صاحب زمین قرار داده است هرچند به چهل و نه درهم باشد و به یک درهم گوسفندان او چریده باشند، و حقّ ندارد آن را به پنجاه درهم بفروشد و گوسفندش با آنها بچرد مگر آنکه خود در چراگاه عملی انجام داده باشد. چاه آبی احداث کرده باشد یا نهری کشیده باشد، البتّه با رضایت صاحبان چراگاه، درآنصورت اشکالی ندارد که به زیادتر از آنچه خریده بفروشد زیرا در آن کاری مثبت انجام داده و این زیادی برای او مباح گردیده است.

۳۸۶۴ــ سلیمان بن خالد گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: من مکروه می دارم که آسیایی را اجاره کنم و به بیش ازمبلغش به دیگری واگذارم مگر آنکه در

۳۸٦٥ــ وفي رِوايَةِ إسحاقَ بْنِ عَمّارٍ، عَنْ أبي بَصيرٍ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «إذا تَقَبَّلْتَ أرْضاً بِذَهَبٍ أوْ فِضَّةٍ فَلا تُقَبِّلْها بِأكْثَرَ مِمّا قَبِلْتَها بِه لِأنَّ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ مُصْمِتانِ».

۳۸٦٦ــ وَ رُوِيَ [عَنْ] عَلِيِّ بْنِ أبي حَمْزَةَ، عَنْ أبي بَصيرٍ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الحِنْطَةِ وَ الشَّعيرِ اشْتُري زَرْعُهُ قَبْلَ أنْ يُسَنْبِلَ وَ هُوَ حَشيشٌ؟ قالَ: لا إلّا أنْ يَشْتَريَهُ لِقَصيلٍ يَعْلِفُهُ الدَّوابُّ ثُمَّ يَتْرُكُهُ إنْ شاءَ حَتّىٰ يُسَنْبِلَ».

۳۸٦۷ــ وَ رُوِيَ عَنْ سَعيدِبنِ يَسارٍ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ شِرْبٌ مَعَ القَوْمِ في قَناتِهِمْ وَ هُمْ فيهِ شُرَكاءُ فَيَسْتَغْني بَعْضُهُمْ عَنْ شِرْبِهِ أيَبيعُهُ قالَ: نَعَمْ إنْ شاءَ باعَهُ بِوَرِقٍ وَ إنْ شاءَ باعَهُ بِكَيْلِ حِنْطَةٍ».

۳۸٦۸ــ وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنْ رَجُلٍ يُزارِعُ بِبَذْرِه في الْأَرْضِ مِائَةَ جَريبٍ

آن تعميرى كرده باشم يا غرامتى و ضررى متحمّل شده باشم.

۳۸٦۵ــ و در روايت اسحاق بن عمّار از أبوبصير آمده كه امام عليه السّلام فرمود: هرگاه زمينى را به دينار يا درهم قرارداد محصول بستى پس به ديگرى بيش از آنچه خود قبول پرداخت آن را كرده‌اى معامله مكن، زيرا طلا و نقره سخت ثابتند و رشد و نموّ ندارند (و مانند نبات و حيوان نيستند تا در دست مالك زياد گردند).

۳۸٦٦ــ أبوبصير يحيى بن قاسم گويد: از امام صادق عليه السّلام سؤال كردم: كشت گندم يا جو را مى‌توانم پيش از آنكه خوشه بندد و هنوز علف است خريدارى كنم؟ فرمود: نه، مگر اينكه براى چرانيدن احشام خريدارى كنند آنگاه رها كنند تا خوشه بندد.

۳۸٦۷ــ سعيد بن يسار گويد: از امام ششم عليه السّلام پرسيدم: مردى با جماعتى در (آب) قناتى شريك است و پاره‌اى از آنها به سهم آب خود نياز ندارد آيا مى‌تواند آن را به ديگرى بفروشد؟ فرمود: آرى هرگاه بخواهد با پول يا گندم به كيل مبادله كند.

مِنَ الطَّعامِ أوْ غَيْرِه مِمّا يَزْرَعُ ثُمَّ يَأْتِيهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَقولُ لَهُ: خُذْ مِنّي نِصْفَ بَذْرِكَ وَنِصْفَ نَفَقَتِكَ في هٰذِهِ الْأَرْضِ لِأُشارِكَكَ؟ قالَ: لا بأسَ بِذٰلِكَ».

۳۸۶۹ــ وَ سَأَلَهُ «عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ قَصِيلاً فَلَمْ يَقْصِلْهُ وَ تَرَكَهُ حَتّىٰ صارَ شَعِيراً وَقَدْ كانَ اشْتَرَطَ عَلَى الْعِلْجِ يَوْمَ اشْتَراهُ أنَّهُ مٰا يَأْتِيهِ مِنْ نٰائِبَةٍ أنَّهُ عَلَى العِلْجِ، فَقالَ: إنْ كانَ اشْتَرَطَ عَلَى العِلْجِ يَوْمَ اشْتَراهُ أنَّهُ إنْ شاءَ جَعَلَهُ سُنْبُلاً و إنْ شاءَ جَعَلَهُ قَصِيلاً فَلَهُ شَرْطُهُ، وَ إنْ لَمْ يَكُنِ اشْتَرَطَ فَلا يَنْبَغي لَهُ أنْ يَدَعَهُ حَتّىٰ يَكُونَ سُنْبُلاً، فَإنْ فَعَلَ فَإنَّ عَلَيْهِ طَسْقُهُ وَ نَفَقَتُهُ وَ لَهُ مٰا يَخْرُجُ مِنْهُ».

وَ إنِ اشْتَرىٰ رَجُلٌ نَخْلاً لِيَقْطَعَهُ لِلْجُذُوعِ فَغٰابَ وَ تَرَكَ النَّخْلَ كَهَيْئَتِهِ لَمْ يَقْطَعْ ثُمَّ قَدِمَ وَ قَدْ حَمَلَ النَّخْلُ فَالْحَمَلُ لَهُ إلّا أنْ يَكُونَ صٰاحِبُ النَّخْلِ كانَ يَسْقِيهِ وَيَقُومُ عَلَيْهِ.

۳۸۶۸ــ و سماعه از آن حضرت علیه السّلام سؤال کرد: شخصی یک صد جریب زمین را بذر گندم یا غیر آن از آنچه کشت می شود افشانده است، سپس فردی از او تقاضا کرده که نیمِ آن بذر که افشانده و نیمی از مخارجی که پرداخته است بدو بپردازد و در کشت شریک او باشد، فرمود: إشکالی در آن نیست.

۳۸۶۹ــ و أیضاً سماعه از آن حضرت پرسید: شخصی علفِ خویدِ (سبزهٔ گندم یا جو نرسیدهٔ) کِشْتی را خریداری کرده، ولی آن را نچیده رها کرده است تا زراعت دانه بسته و جو شده، و در روز خرید شرط کرده بود که اگر خسارتی واقع شد و مزرعه آفتی دید به‌عهدهٔ کشاورز باشد؟ این درست است؟ فرمود: اگر هنگام معامله با کشاورز شرط کرده بوده که اگر خواست علف را نچیند تا سنبل بندد و اگر خواست بچیند، پس شرط لازم‌الوفا است و طبق شرط عمل می شود، و اگر چنین شرطی در کار نبوده، پس نباید بگذارد تا سنبل شود، و اگر چنین کرد خراج دولت و هر هزینهٔ دیگری که برداشته به‌عهدهٔ خریدار است و محصول نیز از آن اوست.

و اگر شخصی درخت خرمائی را بخرد تا از تنهٔ آن (برای ستون یا سقف) استفاده کند آنگاه مدّتی برود و آن را نبریده به‌حال خود رها کند و چون بازگردد

وَ إنْ أتى رَجُلٌ أرْضاً فَزَرَعَها بِغَيْرِ إذْنِ صاحِبِها، فَلَمّا بَلَغَ الزَّرْعُ جاءَ صاحِبُ الْأَرْضِ فَقالَ: زَرَعْتَ بِغَيْرِ إذْنِي فَزَرْعُكَ لِي وَ عَلَيَّ ما أنْفَقْتَ فَلِلزّارِعِ زَرْعُهُ و لِصاحِبِ الْأَرْضِ كِرىٰ أرْضِهِ.

۳۸۷۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ قالَ: «كَتَبَ رَجُلٌ إلَى الفَقيهِ عَلَيهِ السَّلامُ في رَجُلٍ كانَتْ لَهُ رَحىً عَلىٰ نَهْرِ قَرْيَةٍ وَ الْقَرْيَةُ لِرَجُلٍ أوْ لِرَجُلَيْنِ فَأرادَ صاحِبُ الْقَرْيَةِ أنْ يَسُوقَ الماءَ إلىٰ قَرْيَتِهِ في غَيْرِ هٰذَا النَّهْرِ الَّذِي عَلَيْهِ هٰذِهِ الرَّحىٰ وَ يَعْطِلُ هٰذِهِ الرَّحىٰ أَلَهُ ذٰلِكَ أمْ لا؟ فَوَقَّعَ عَلَيهِ السَّلام: يَتَّقِي اللهَ وَ يَعْمَلُ في ذٰلِكَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لا يُضارُّ أخاهُ الْمُؤْمِنَ. وفي رَجُلٍ كانَتْ لَهُ قَناةٌ في قَرْيَةٍ فَأرادَ رَجُلٌ آخَرُ أنْ يَحْفِرَ قَناةً أُخْرىٰ فَوْقَها فَما يَكُونُ بَيْنَهُما في الْبُعْدِ حَتّىٰ لا

درخت، خرما برآورده باشد خرما از آن اوست مگر آنکه فروشنده آب داده و از آن مراقبت کرده باشد.

و اگر شخصی زمینی را بدون اجازهٔ صاحبش کِشت کند و هنگامی که حاصل برآمد صاحب زمین حاضر گشته بگوید: زمین مرا بدون اجازهٔ من زراعت کردی اکنون هرچه هزینه کرده‌ای می پردازم و محصول از آن من، (در چنین حالی) باید دانست که محصول از آن زارع است و صاحب زمین تنها اجارهٔ زمین را طلبکار است.

۳۸۷۰ــ محمّد بن علی بن محبوب روایت کرده که مردی خدمت امام (حضرت عسکری) علیه السّلام نامه نوشت و سؤال کرد مردی در قریه ای آسیایی دارد که از نهر آن ده می چرخد، و آن قریه یک یا دو صاحب دارد که می خواهد مسیر نهر را تغییر دهد و آن را از غیر راهی که از آسیا می‌گذرد جریان دهد و این کار موجب آنست که آسیا از کار بیفتد آیا حقّ دارد چنین کاری را انجام دهد؟ امام علیه السّلام در پاسخ نوشت: از خدا بترسد و در این تصمیم به آنچه رضای خدا و خلق است عمل نماید و به برادر مؤمن خویش زیان نرساند.

و نیز در مورد دیگری نوشت و سؤال کرد که شخصی قناتی در دهی دارد و

يَضُرَّ بِالأُخرى في أرْضٍ إذا كانَتْ صَعْبَةً أوْ رِخْوَةً؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلامُ: عَلى حَسَبِ أنْ لا يَضُرَّ أحَدُهُما بِالآخَرِ إنْ شاءَ اللهُ تَعالىٰ».

۳۸۷۱ـ وَ «قَضىٰ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله أنْ يَكُونَ بَيْنَ القَناتَيْنِ في العَرْضِ إذا كانَتْ أرْضاً رِخْوَةً أنْ يَكُونَ بَيْنَهُما أَلْفُ ذِراعٍ، وَ إنْ كانَتْ أرْضاً صَلِبَةً يَكُونُ بَيْنَهُما خَمْسُمِائَةِ ذِراعٍ».

۳۸۷۲ـ «وَ قَضىٰ عَلَيه السَّلام في أهْلِ البَوادِيِّ أنْ لا يَمْنَعُوا فَضْلَ ماءٍ وَ لا يَبيعُوا فَضْلَ الكَلاءِ».

۳۸۷۳ـ وَ «قَضىٰ عَلَيه السَّلام أنَّ البِئْرَ حَرِيمُها أرْبَعُونَ ذِراعاً لا يُحْفَرُ إلىٰ جَنْبِها بِئْرٌ أُخْرىٰ لِمَعْطَنٍ أوْ غَنَمٍ».

۳۸۷٤ـ وَ رَوى مَحَمَّدُ بْنُ سِنانٍ، عَنْ أبي الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ ماءِ الْوادِي فَقالَ: إنَّ الْمُسْلِمينَ شُرَكاءُ في الماءِ والنّارِ وَ الكَلاءِ».

دیگری می خواهد در قسمت بالای آن قنات، قنات دیگری حفر کند، چه مقدار باید میان آن دو فاصله باشد، تا به دیگری ضرر نرسد درصورتیکه زمین سَخت یا سُست باشد؟ امام علیه السّلام در پاسخ مرقوم فرمود: اندازهٔ معیّنی ندارد باید آنقدر فاصله باشد که به یکدیگر زیان نرسانند (یعنی آب قناتِ اوّل کم نشود).

۳۸۷۱ـ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله حکم فرمودند: که میان دوَ چاهِ آب اگر زمین سست است هزار ذراع و اگر سخت است پانصد ذراع فاصله لازم است.

۳۸۷۲ـ و همچنین حکم فرمود: مردم بادیه‌نشین نباید جلو آب اضافی از مصرفشان را بگیرند، و اضافی مراتع را نباید بفروشند، یا بنابر پاره‌ای از نسخه ها «از چرای در آن جلو گیرند».

۳۸۷۳ـ و نیز حکم فرمود: حریم چاه چهل ذراع است و نباید تا این فاصله چاهی برای آبشخور شتران یا احشام و أغنام احداث کرد.

۳۸۷٤ـ و محمّد بن سنان از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده گوید: از آن حضرت علیه السّلام از آب رودخانه سؤال کردم: فرمود: همهٔ مردم در سه چیز

٣٨٧٥ــ وَ رَوى عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ باعَ أَرْضاً عَلىٰ أَنَّ فيها عَشَرَةَ أَجْرِبَةٍ، فَاشْتَرَى الْمُشْتَري ذٰلِكَ مِنْهُ بِحُدُودِهِ وَ نَقَدَ الثَّمَنَ وَ أَوْقَعَ صَفْقَةَ البَيْعِ وَ افْتَرَقا، فَلَمّا مَسَحَ الْأَرْضَ إذا هِيَ خَمْسَةُ أَجْرِبَةٍ، قالَ: إنْ شاءَ اسْتَرَجَعَ فَضْلَ مالِه وَ أَخَذَ الْأَرْضَ، وَ إنْ شاءَ رَدَّ البَيْعَ وَ أَخَذَ مالَهُ كُلَّهُ إلّا أَنْ تَكُونَ إلىٰ حَدِّ تِلْكَ الْأَرْضِ لَهُ أَيْضاً أَرَضُونَ فَيُوفِيَهُ وَ يَكُونَ البَيْعُ لازِماً لَهُ وَ الوَفاءُ لَهُ بِتَمامِ المَبيعِ، فَإنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ في ذٰلِكَ المَكانِ غَيْرُ الَّذي باعَ فَإنْ شاءَ الْمُشْتَري أَخَذَ الْأَرْضَ وَ اسْتَرَجَعَ فَضْلَ مالِهِ، وَ إنْ شاءَ رَدَّ وَ أَخَذَ المالَ كُلَّهُ».

(بابُ اِحياءِ المَوٰاتِ وَ الاَرَضينَ)

٣٨٧٦ــ رَوىَ العَلاءُ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الشِّراءِ مِنْ

شریکند: آب رودخانه ها، هیمه برای آتش، و علفزارها.

٣٨٧٥ــ عمر بن حنظله گوید: در مورد مردی که زمینی را به حساب ده جریب فروخته بود و مشتری به همان مقدار قبول کرده، وجه را پرداخت و امضاء طرفین انجام پذیرفت، و چون از یکدیگر جدا شدند خریدار زمین را مساحت کرد پنج جریب بیشتر نبود. امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مشتری بخواهد می تواند زیادی قیمت را پس بگیرد و همین (پنج جریب) زمین را مالک شود، و اگر بخواهد می تواند معامله را فسخ کرده و قیمت را بازگیرد، مگر اینکه در حدود و اطراف آن زمین مالک اراضی دیگری داشته باشد و کسری را از آن جبران کند، و اگر چنین کرد معامله لازم است و حقّ فسخ برای مشتری نیست و به فروشنده واجب است همهٔ آنچه فروخته به مشتری تحویل دهد، و چنانچه زمینی دیگر در اطراف آن ندارد، دراینصورت اگر مشتری بخواهد آن مقدار را پذیرفته بقیّهٔ قیمت را از فروشنده می ستاند و اگر بخواهد معامله را فسخ کرده و نقدی که داده است بازمی گیرد.

(باب احیاء زمینهای بایر و موات)

(موات زمینهایی را گویند که به همان نحو که پدید شده بدون اینکه کسی در آن بعنوان آبادی تصرّف کرده باشد، باقی مانده است).

أَرْضِ اليَهُودِيِّ وَ النَّصْرانِيِّ؟ فقالَ: لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، وَقَدْ ظَهَرَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله عَلىٰ خَيْبَرَ فَخارَجَهُمْ عَلىٰ أنْ تَكُونَ الْأَرْضُ في أيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ فيها وَ يَعْمُرونَها، وَما بَأْسٌ لَوِ اشْتَرَيْتَ مِنْها شَيْئاً، وَ أيُّما قَوْمٍ أحْيَوا شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ فَعَمَرُوهُ فَهُمْ أحَقُّ بِهِ وَ هُوَ لَهُمْ».

۳۸۷۷ــ وقالَ النَّبيُّ صَلى الله عَليه وآله: «مَنْ غَرَسَ شَجَراً بَدْءاً أوْ حَفَرَ وادِياً لَمْ يَسْبِقْهُ إلَيْهِ أحَدٌ، أوْ أحْيا أرْضاً مَيتَةً فَهِيَ لَهُ قَضاءً مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ رَسُولِهِ».

۳۸۷۸ــ وَ رُوِيَ عَنَ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الوَشّاءِ قالَ: «سَأَلْتُ أبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ مِنْ رَجُلٍ أرْضاً جِرباناً مَعْلُومَةً بِمِائَةِ كُرٍّ عَلىٰ أنْ يُعْطِيَهُ مِنَ الْأَرْضِ، فَقالَ: حَرامٌ، قلتُ: جُعِلْتُ فِداكَ فَإنِ اشْتَرىٰ مِنْهُ الْأَرْضَ بِكَيْلٍ مَعْلُومٍ وَ حِنْطَةٍ مِنْ غَيْرِها؟ فَقالَ: لا بَأسَ بِذٰلِكَ».

۳۸۷۶ــ محمّد بن مسلم گوید: از آن حضرت (امام صادق) علیه السّلام پرسیدم از خرید زمین از یهودی یا نصرانی؟ فرمود: اشکالی در آن نیست، چه رسول خدا صلّی الله علیه وآله چون بر خیبر پیروز شد آن را در تصرّف آنها باقی گذارد و خراجی بر آن نهاد و آنان را به پرداخت آن در هر سال ملزم ساخت و فرمود: در آن زمینها فعّالیّت کنند و آباد نمایند، ولذا اشکالی ندارد اگر از آن زمینها (زمین های اهلِ کتاب) چیزی خریده باشی، و این را هم بدان هر قومی هر مقدار از زمینهای بایر و موات را آباد کنند خود ایشان به مالکیّت آنها سزاوارترند.

۳۸۷۷ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هر کس نهالی را در زمینی بنشاند، یا نهر آبی بکشد که کسی بر او پیشی نگرفته باشد، یا زمین بایری را آباد کند بنابه فرمان خدا و پیامبرش، آن زمین از آن خود او خواهد بود.

۳۸۷۸ــ حسن بن علی وشّاء گوید: به امام هشتم علی بن موسی علیهما السّلام عرض کردم شخصی چند جریب از زمینی را به یکصد جوال گندم از محصول آیندهٔ همان زمین خرید، فرمود: این کار حرام است، عرض کردم: قربانت شوم اگر زمین

٣٨٧٩ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لا تَشْتَرِ مِنَ أَراضِي أَهْلِ السَّوادِ شَيئاً إلّا مَنْ كانَتْ لَهُ ذِمَّةٌ فَإنَّما هِيَ فَيْءٌ لِلْمُسْلِمينَ».

٣٨٨٠ــ وَ رَوى الْحَسَنُ بْنُ مَحبوبٍ، عَنْ عَبدِاللهِ بْنِ سِنانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سُئِلَ ــ وَ أَنا حاضِرٌ ــ عَنْ رَجُلٍ أَحيا أَرْضاً مَواتاً فَكَرىٰ فيها نَهْراً وَ بَنىٰ بُيوتاً وَ غَرَسَ نَخْلاً وَ شَجَراً، فقال: هي لَهُ وَ لَهُ أَجْرُ بُيوتِها وَ عَلَيْهِ فيهَا العُشْرُ فيما سَقَتِ السَّماءُ أَو سَيلُ وادٍ أَو عَيْنٌ، وَ عَلَيْهِ فيما سَقَتِ الدَّوالِيُ وَ الْغَرْبُ نِصْفُ العُشْرِ».

٣٨٨١ــ وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنْ رَجُلٍ زارَعَ مُسْلِماً أَو مُعاهِداً فَأَنْفَقَ فيهِ نَفَقَةً ثُمَّ بَدا لَهُ في بَيْعِه أَلَه ذٰلِكَ؟ قالَ: يَشْتَرِيه بِالوَرِقِ فَإنَّ أَصْلَهُ طَعامٌ».

مذکور را به کیل معلومی از گندم غیر آن زمین خریده باشدچه؟ فرمود: به این صورت اشکالی ندارد.

٣٨٧٩ــ ابوالرّبیع شامی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمینهای عــراق را خریداری نکن، مگر آنها که در دستِ کسانی است که با آنها قرار خراج بسته شده. (چه مسلمان و چه ذمّی مانند اراضی خیبر) زیرا اینها به شمشیر مسلمین فتح شده و جزء بیت المال مسلمین است که همیشه اختیار آن با امام است.

شرح: «اینگونه اراضی را در اصطلاح فقهاء (مفتوح العنوة) گویند».

٣٨٨٠ــ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد و من حضور داشتم، در مورد اینکه مردی زمینی بایر را آباد کرده و در آن نهری جاری ساخته و خانه سازی نموده و درخت خرما و دیگر کاشته است. فرمود: زمین را مالک گشته و اجارهٔ حجره ها و خانه نیز متعلّق به اوست و عشریه و خراج زمین را او باید بپردازد، اگر از باران و رودخانه و چشمه سیراب می شود ده یک، و اگر از چاه و دلو برای آب استفاده می کند نیم عشر باید بپردازد.

٣٨٨١ــ و سماعة بن مهران گوید: از آن حضرت علیه السّلام سؤال کردم

۳۸۸۲ــ وَ سَأَلَهُ عَبْدُالله بْنِ سِنانٍ «عَنِ النُّزُولِ عَلىٰ أَهْلِ الْخِراجِ، فقالَ: ثَلاٰثَةَ أَيّامٍ». وَ رُوِي ذٰلِكَ عَنِ النَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله.

۳۸۸۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيار قالَ: «سَأَلْتُ أَبٰا جَعْفَرٍ الثّاني عَلَيه السَّلام عَن دارٍ كانَتْ لِامْرَأَةٍ وكانَ لَها ابنٌ وَ ابْنَةٌ فَغابَ الابنُ في البَحْرِ وماتَتِ الْمَرأَةُ فَادَّعَتِ ابْنَتُهٰا أَنَّ أُمَّها كانَتْ صَيَّرَتْ تِلْكَ الدّارَ لَها وَ بٰاعَتْ أَشْقٰاصاً مِنْها وَ بَقيتْ في الدّارِ قِطْعَةٌ إلىٰ جَنْبِ دارِ رَجُلٍ مِنْ إخْوٰانِنا فَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ يَشْتَريها لِغَيْبَةِ الاِبنِ وَما يَتَخَوَّفُ مِنْ أَنَّهُ لاٰ يَحِلُّ لَهُ شِراؤُهٰا وَ لَيْسَ يُعْرَفُ للابنِ خَبَرٌ، قالَ:

صاحب زمینی با مسلمان یا اهل ذمّه‌ای مزارعه نموده (یعنی زمین و آب را در اختیار کشاورز گذارده است در مقابل سهمی از گندم یا کشت زمین) سپس این فکر برایش پدید آمده که حصّه و سهم گندم خود را قبل از موقع برداشت بفروشد آیا می تواند؟ فرمود: مشتری باید با پول معامله کند (یعنی نه با گندم) زیرا آنچه داده نیز در اصل گندم است.

شرح: «هرچند زراعت مکیل و موزون نیست ولی این کار نوعی ربای معنوی است لذا فقهاء فروش زرع را به گندم مکروه دانسته‌اند، ولی اگر زرع گندم را به مقداری از گندم همان زرع مبادله کند آن را محاقله نامند و در حرمت آن ادّعای اجماع کرده‌اند».

۳۸۸۲ــ و عبدالله بن سنان از آن حضرت علیه السّلام پرسید: مأمور أخذ خراج می تواند مهمان خراج دهنده شود؟ فرمود: تا سه روز.

و نیز این مطلب از رسول خدا صلّی الله علیه وآله روایت شده است.

۳۸۸۳ــ و علیّ بن مهزیار گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسیدم: خانه‌ای از آنِ زنی بوده که دارای یک پسر و یک دختر بوده است، پسر مسافرت دریا کرده و ناپدید شده و مادر نیز فوت کرده است، دختر ادّعا می‌کند که مادرش در ایّام حیات خانه را به او بخشیده و بر این ادّعا قسمتهایی از خانه را فروخته و قطعه‌ای از آن که مجاور خانهٔ یکی از دوستان ما است باقی مانده است و او می خواهد آن قطعه را

وَ مُنْذُ كَمْ غابَ؟ قُلْتُ: مُنْذُ سِنينَ كَثيرَةً، فَقالَ: يَنْتَظِرُ بِهِ غَيْبَةَ عَشْرِ سِنين ثُمَّ يَشْتَرِي».

۳۸۸٤ــ وَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ ــ رَحِمَهُ اللهــ إلىٰ أبي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيهِماالسَّلام «في رَجُلٍ اشْتَرىٰ مِنْ رَجُلٍ بَيْتاً في دارٍ لَهُ بِجَميعِ حُقُوقِهِ، وَ فَوْقَهُ بَيْتٌ آخَرُ هَلْ يَدْخُلُ البَيْتُ الأعْلىٰ في حُقُوقِ الْبَيْتِ الأسْفَلِ أمْ لا؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: لَيْسَ لَهُ إلّا ما اشْتَراهُ بِاسْمِهِ وَ مَوْضِعِهِ إنْ شاءَ الله».

۳۸۸۵ــ وَ كَتَبَ إلَيْهِ «في رَجُلٍ قالَ لِرَجُلَيْنِ: اشْهَدا أنَّ جَميعَ الدّارِ الّتي لَهُ في مَوْضِعِ كَذا وَ كَذا بِحُدودِها كُلّها لِفُلانِ ابنِ فُلانٍ وَ جَميعَ مالِه في الدّارِ مِنَ المَتاعِ، وَ البَيِّنَةُ لا تَعْرِفُ الْمَتاعَ أيَّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: يَصْلُحُ إذا أحاطَ الشِّراءُ بِجَميعِ ذلِكَ إن شاءَ الله».

خریداری کند لکن چون صاحب‌خانه پسری داشته و خبری از او در دست نیست (و معلوم نیست در این ملک سهمی دارد یا نه) از خرید آن اجتناب می‌کند که مبادا خریدن آن بر وی حرام باشد، حضرت پرسیدند: چه مدّت از غیبت او گذشته است؟ عرض کردم: سالهای زیادی است، فرمود: دَه سال منتظر بماند و بعد از گذشتن مدّت آن را خریداری کند.

۳۸۸٤ــ محمّد بن حسن صفّار ــ رحمه‌اللهــ نامه‌ای به امام عسکری علیه‌السّلام نوشت و پرسید: مردی از یک ساختمان دوطبقه، طبقهٔ اوّل را خریداری کرد با تمام خصوصیّات و حقوق آن. آیا خریدار حقّی در مرتبهٔ فوقانی آن دارد یا نه؟ امام علیه‌السّلام مرقوم فرمودند: او جز آنچه را به اسم و خصوصیّات آن خریده است مالک نیست.

۳۸۸۵ــ و نیز صفّار به آن حضرت علیه‌السّلام نوشت: شخصی دو تن را شاهد گرفت و در حضور آن دو اقرار کرده گفت: شاهد باشید که همهٔ آن خانه که در فلان مکان واقع است و حدودش چه است بتمامه از آن فلانی پسر فلان شخص است با جملهٔ متاعی که در آن است، و شاهدان نمی دانند متاع چیست؟ امام علیه‌السّلام در

۳۸۸۶ــ وَ كَتَبَ إلَيْهِ «في رَجُلٍ كانَتْ لَهُ قِطاعُ أرَضينَ فَحَضَرَهُ الخُرُوجُ إلى مَكَّةَ وَ الْقَرْيَةُ عَلىٰ مَراحِلَ مِنْ مَنْزِلِه وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْمَقامِ ما يَأْتِي بِحُدُودِ أرْضِهِ وَ عَرَّفَ حُدُودَ الْقَرْيَةِ الأرْبَعَةَ فَقالَ لِلشُّهُودِ: اشْهَدوا أنّي قَدْ بِعْتُ مِنْ فُلانٍ ــ يَعْنِي الْمُشْتَري ــ جَميعَ القَرْيَةِ الّتي حَدٌّ مِنْها كَذا وَ الثّانِيُ وَ الثّالِثُ وَ الرّابِعَ، وَ إنَّما لَهُ في هذه القَرْيَةِ قِطاعُ أرَضِينَ فَهَلْ يَصْلُحُ لِلْمُشْتَري ذٰلِكَ وَ إنَّما لَهُ بَعْضُ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ وَ قَدْ أقَرَّ لَهُ بِكُلِّها؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام لا يَجُوزُ بَيْعُ ما لَيْسَ يَمْلِكُ وَ قَدْ وَجَبَ الشِّراءُ مِنَ الْبائِعِ عَلىٰ ما يَمْلِكُ».

۳۸۸۷ــ وَ كَتَبَ إلَيْهِ «في رَجُلٍ يَشْهَدُهُ أنَّهُ قَدْ باعَ ضَيْعَةً مِنْ رَجُلٍ آخَرَ

پاسخ مرقوم فرمودند: معامله صحیح است درصورتی که رویهم خریده باشد، به‌یاری خداوند.

شرح: «اشکال صفّار از جهت عدم معلومیّت متاع در نزد مشتری است، و حضرت فرموده چون با معلومی ضمیمه است اشکالی ندارد».

۳۸۸۶ــ و أیضاً نوشت که شخصی دارای چند قطعه زمین است در قریه‌ای که از منزلش دور می باشد، و ایّام زیارت مکّه و مسافرت پیش آمده و آنقدر فرصت ندارد که حدود و مساحت زمینهای خود را در قریه معیّن کند و فقط حدودِ چهارگانهٔ قریه را معرّفی کرده است و به شهود می‌گوید: شاهد باشید که من به فلان شخص (خریدار) فروختم همهٔ قریه‌ای را که یک حدّ آن به کجا و حدّ دیگرش به کجا و همینطور... تا چهار حدّ، و وی در آن قریه چند قطعه زمین داراست. آیا این ایجاب با این وضع برای مشتری کافی است با آنکه لفظ مالک همهٔ قریه بوده و قصدش قسمتی از آن؟ امام علیه‌السّلام در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: بر او جایز نیست فروختن آنچه که مالک نیست، و تنها بدان مقدار از اراضی قریه که مالک بوده معامله واقع شده است.

۳۸۸۷ــ و باز به آن حضرت نوشت: شخصی مردی را شاهد گرفت که مزرعه و زمین کشت خود را بفلانی فروخته، و آن چند قطعه بوده است، درحالیکه

وَ هِيَ قِطاعُ أَرَضِينَ وَ لَمْ يُعَرِّفِ الحُدُودَ في وَقْتِ ما أَشْهَدَهُ، وقالَ: إذا أَتَوْكَ بِالحُدُودِ فَاشْهَدْ بِها، هَلْ يَجوزُ لَهُ ذٰلِكَ أَوْ لا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَشْهَدَ؟ فَوَقَّعَ عَلَيهِ السَّلامُ: نَعَمْ يَجُوزُ والحمدلله».

۳۸۸۸ــ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ «هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى الحُدُودِ إذا جاءَ قَوْمٌ آخَرُونَ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْقَرْيَةِ فَشَهِدُوا أَنَّ حُدودَ الضَّيْعَةِ الَّتي باعَها الرَّجُلُ هِيَ هٰذِهِ، فَهَلْ يَجُوزُ لِهٰذا الشّاهِدِ الَّذي أَشْهَدَهُ بِالضَّيْعَةِ وَ لَمْ يُسَمِّ الحُدُودَ أَنْ يَشْهَدَ بِالحُدُودِ بِقَوْلِ هٰؤُلاءِ الَّذينَ عَرَّفُوا هٰذِهِ الضَّيْعَةَ وَشَهِدُوا لَهُ؟ أَمْ لا يَجُوزُ لَهُمْ أَنْ يَشْهَدُوا وَ قَدْ قالَ لَهُمُ البائِعُ: اشْهَدوا بِالحُدودِ إذا أَتَوْكُمْ بِها؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: لا تَشْهَدْ إلّا عَلىٰ صاحِبِ الشَّيْءِ وَ بِقَوْلِهِ إنْ شاءَ الله».

۳۸۸۹ــ وَ رُوِيَ عَنْ جَرّاحٍ المَدائِنيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام

حدود آن را برای شاهد مشخّص نکرده بود. امّا به شاهد گفت: هرگاه آمدند و حدود را به تو گفتند برآن نیز شهادت ده، آیا این جایز است یا جایز نیست که شاهد شهادت دهد؟ امام در جواب نامه مرقوم داشتند آری، جایز است والحمدلله.

۳۸۸۸ــ و نیز در پیرو نامهٔ فوق به امام علیه‌السّلام نوشت: اگر جماعت دیگری از اهل همان قریه جز آنها که برای تعیین حدّ نام برده بود آمدند و شهادت دادند که حدّ و مساحت اراضی که این مرد فروخته است چه مقدار است، آیا برای آنکس که فروشنده وی را به‌فروش مزرعه و زمین کشت خود بدون تعیین حدود شاهد گرفته جایز است به سخن این جماعت که اراضی را معیّن کرده شهادت به‌حدود و مساحت آن داده‌اند اعتنا و اطمینان کرده و شهادت به حدود دهد، یا جایز نبوده که این جماعت شهادت به حدود دهند زیرا بایع گفته بوده هرگاه آمدند و از شما شهادت خواستند شهادت دهید؟ امام علیه‌السّلام در پاسخ مرقوم فرمودند: شهادت مده مگر آنچه را که صاحب مال شاهدت گرفته و آنچه خود او به تو گفته است.

شرح: «یعنی بگو مالک مرا به چنین فروش شاهد گرفت راجع به حدود نیز چنین گفت، و شهود نیز شهادت دادند که حدود فلان مقدار است».

۳۸۸۹ــ و جرّاح مدائنی گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم سرائی را

عَنْ دارٍ فيها ثَلاثَةُ أبْياتٍ وَ لَيْسَ لَهُنَّ حَجْرٌ؟ قالَ: إنَّمَا الإذْنُ عَلَى البُيُوتِ، لَيْسَ عَلَى الدَّارِ إذْنٌ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: يَعْنِي بِذٰلِكَ الدَّارَ الَّتِي تَكُونُ لِلْغَلَّةِ وَفيها السُّكّانُ بِالكِرىٰ أوْ بِالسُّكْنىٰ فَلَيْسَ عَلىٰ مِثْلِها مِنَ الدُّورِ إذْنٌ إنَّما الإذْنُ عَلىٰ البُيُوتِ، فَأمّا الدّارُ الّتي لَيْسَتْ لِلْغَلَّةِ فَلَيْسَ لِأحَدٍ أنْ يَدْخُلَها إلّا بِإذْنٍ.

(بابُ المُزارَعَةِ وَالْإجارَةِ)

۳۸۹۰ــ رُوِيَ عَنْ يَعْقُوبَ بنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُعْطِي الرَّجُلَ أرْضَهُ وَفيها ماءٌ وَ نَخْلٌ وفاكِهَةٌ، فَيقولُ: اسْقِ هٰذا مِنَ الْماءِ وَ اعْمُرْهُ وَ لَكَ نِصْفُ ما أخْرَجَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُ، قالَ: لا بأسَ».

قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُعْطِي الرَّجُلَ الْأَرْضَ الخَرِبَةَ فَيقولُ: اعْمُرْها

سه اطاق است که در و مانع ندارد آیا می توان بدون اجازه وارد شد؟ امام علیه السّلام فرمود: برای ورود به اطاقها رخصت باید طلبید، وارد سرا شدن اذن ندارد.

مصنّف کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: مراد از سرا در اینجا انبار غلّه است که حجراتی چند برای کارکنان دارد یا کسی در آنجا مسکن گزیده است، و برای چنین مکانها که مانند خانه های مسکونی نیست اذن نمی خواهد، تنها برای ورود به اطاقها و حجره های این امکنه می باید که اجازه گرفت، امّا خانه هایی که انبار غِلّه نیست هیچکس حقّ ورود ندارد مگر با اجازهٔ صاحبش.

(باب مزارعه و اجاره)

۳۸۹۰ــ یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: مردی زمین خود را که دارای آب و درخت خرما و میوه است به دیگری واگذار می‌کند که وی آن را آب دهد و از درخت ها مواظبت کرده، آن را اصلاح نماید و نصف میوه و خرمای خداداد از آنِ او باشد. فرمودند اشکالی ندارد.

یعقوب گوید: و پرسیدم که مردی زمین خرابی را در اختیار دیگری می‌گذارد و می‌گوید آن را آباد کن و محصول آن از آنِ تو تا سه یا چهار یا پنج سال یا هرقدر که خود

وَ هِيَ لَكَ ثَلاثَ سِنينَ أوْ أرْبَعَ أوْ خَمْسَ سِنينَ أوْ ما شاءَ، قالَ: لا بأسَ [بِذلِكَ].

قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ تَكُونُ لَهُ الأَرْضُ مِنْ أرْضِ الخِراجِ عَلَيْها خِراجٌ مَعْلُومٌ وَ رُبَّما زادَ وَ رُبَّما نَقَصَ فَيَدْفَعُها إلَى الرَّجُلِ عَلىٰ أنْ يَكْفِيَهُ خِراجَها وَ يُعْطِيَهُ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ في السَّنَةِ؟ قالَ: لا بأسَ».

۳۸۹۱ــ وَ سَأَلَ سَماعَةُ أبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يَتَقَبَّلُ الأَرْضَ بِطِيبَةِ نَفْسِ أهْلِها عَلىٰ شَرْطٍ يُشارِطُهُمْ عَلَيْهِ، قالَ: لَهُ أجْرُ بُيُوتِها إلّا الَّذي كانَ في أيدِي دَهاقِينِها إلّا أنْ يَكُونَ قَدِ اشْتَرَطَ عَلىٰ أصْحابِ الأَرْضِ ما في أيْدِي الدَّهاقِينِ».

۳۸۹۲ــ وَ رَوىٰ شَعَيْبٌ، عَنْ أبي بَصيرٍ عَنْ أبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ:

می خواهد، فرمود: اشکالی در این نیست.

گوید: و باز پرسیدم شخصی زمینی دارد از زمینهای خراجیّه که مبلغ آن معیّن و گاهی خراج (یا محصولش) کم و یا زیاد می شود آن را در اختیار دیگری می‌گذارد که باج آن را بدهد و سالی دویست درهم نیز بدو بپردازد. فرمود: اشکالی ندارد.

۳۸۹۱ــ و سماعة بن مهران نیز از امام صادق علیه السّلام پرسید: مردی زمینِ دِهی را با طیب خاطر صاحبانش برای کشت با شرطی از مدّت و یا عمل پذیرفت و قرار بست. امام علیه السّلام فرمود: اجارهٔ اطاقهای آن ده از آن اوست جز آنها که رعیّت در آن سکنا کرده‌اند مگر اینکه با صاحبان زمین اجارهٔ آنچه در دست رعیّت است را هم شرط کرده باشد.

شرح: «غرض آنست که اگر ده ناآبادی را اجاره کرده و شرط کرده است که اگر هر کجا را مرمّت کند اجاره‌اش از آن او باشد اجارهٔ خانه هائی که آباد کرده از آن اوست به جز آنها که قبلاً در دست رعیّت بوده مگر اینکه آنها را نیز شرط کرده باشد».

۳۸۹۲ــ و ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگاه زمینی را برای کشاورزی با صاحبانش با طیب خاطر یعنی با رضا و رغبت آنها تقبّل کردی پس

«إذا تَقَبَّلْتَ أرْضاً بِطِيبَةِ نَفْسِ أهْلِها عَلىٰ شَرْطٍ شارَطْتَهُمْ عَلَيْهِ فَإنَّ لَكَ كُلَّ فَضْلٍ في حَرْثِها إذا وَفَيْتَ لَهُمْ، وَ إنَّكَ إنْ رَمَمْتَ فيها مَرَمَّةً وَ أحْدَثْتَ فيها بِناءً فَإنَّ لَكَ أجْرَ بُيُوتِها إلّا مٰا كانَ في أيْدي دَهاقِينِها».

۳۸۹۳ــ وَ رَوي العَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أحَدِهِما عَلَيهِماالسَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أرْضاً بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، ثُمَّ آجَرَ بَعْضَها بِمِائَتَيْ دِرْهَمٍ، ثُمَّ قالَ لَهُ صٰاحِبُ الْأَرْضِ الَّذِي آجَرَهُ: أنَا أدْخُلُ مَعَكَ فيها بِمٰا اسْتَأْجَرْتَ فَنُنْفِقُ جَمِيعاً فَمٰا كانَ فيها مِنْ فَضْلٍ كانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، قالَ: لا بأسَ بِذٰلِكَ».

۳۸۹۴ــ وَ رَوى أبانٌ، عَن إسماعيلَ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ مِنْ رَجُلٍ أرْضاً فقالَ: آجِرْنِيها بِكَذٰا وَ كَذٰا إنْ زَرَعْتُها أوْلَمْ أزْرَعْها أُعطِيكَ ذٰلِكَ، فَلَمْ يَزْرَعِ الرَّجُلُ، قالَ: لَهُ أنْ يَأْخُذَهُ بِمٰالِهِ إنْ شٰاءَ تَرَكَ وَ إنْ شٰاءَ

از آنکه حقّ آنها را ادا کردی هر زیادی و اضافتی از محصول از آنِ توست و چنانچه جائی را که خراب بود آباد کردی و یا بنائی افزون ساختی اجارهٔ آن از آنِ تو باشد مگر آنها که از پیش در دست رعیّت بوده است.

۳۸۹۳ــ محمّد بن مسلم از یکی از دو امام ششم یا هفتم علیهماالسّلام روایت کرده گوید: مردی زمینی را برای کشت اجاره کرده به هزار درهم، سپس بخشی از آن را به دویست درهم به دیگری اجاره داده است، آنگاه صاحب زمین که آن را بدو اجاره داده به مستأجر اوّل گوید مرا با خود سهیم کن و هر دو با هم به شرکت هزینه ضروری را می پردازیم و بعد هر چه از اجاره افزون آید نصف به نصف میان من و تو باشد. چگونه است؟ فرمود: اشکالی به این نیست.

۳۸۹۴ــ اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی از دیگری برای کشت، زمینی اجاره کرده و گفته است به فلان مبلغ پول یا مال آن را به من واگذار چه کشت کنم و چه کشت نکنم مبلغ یا مال را خواهم پرداخت و بعد آن را نکاشته است. فرمود: مالک حقّ دارد آنچه را قرار کرده بستاند مستأجر می خواهد ترک کند، می خواهد کشت کند. (مالک می خواهد بستاند و

لَمْ يَتْرُكْ».

٣٨٩٥ــ وَ رَوى إسحاقُ بْنِ عَمّار، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لا تَسْتَأْجِرِ الْأَرْضَ بِالتَّمْرِ وَلا بِالحِنْطَةِ وَلا بِالشَّعِيرِ وَلا بِالأَرْبَعاءِ وَلا بِالنِّطافِ، قُلْتُ: وَ مَا الأَرْبَعاءُ؟ قال: الشِّربُ، والنِّطافُ فَضْلُ الْماءِ، وَ لكِنْ تَقَبَّلْها بِالذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ، وَ النِّصْفِ وَ الثُّلْثِ وَ الرُّبْعِ».

٣٨٩٦ــ وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ اكْتَرى داراً وفيها بُسْتانٌ فَزَرَعَ في البُسْتانِ وَغَرَسَ نَخْلاً وَ أَشْجاراً وفاكِهَةً وَغَيْرَها وَ لَمْ يَسْتَأْمِرْ في ذلِكَ صاحِبَ الدّارِ، قالَ: عَلَيْهِ الكِرى، وَيُقَوِّمُ صاحِبُ الدّارِ ذلِكَ الغَرْسَ وَ الزَّرْعَ فَيُعْطيهِ الغارِسَ إنْ كانَ اسْتَأْمَرَهُ في ذلِكَ، وَ إنْ لَمْ يَكُن اسْتَأْمَرَهُ فَعَلَيْهِ الكِرى وَ لَهُ الغَرْسُ وَ الزَّرْعُ يَقْلَعُهُ وَيَذْهَبُ بِهِ حَيْثُ شاءَ».

٣٨٩٧ــ وَ رَوى إدْريسُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَبي الحَسَنِ عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «جُعِلْتُ فِداكَ إنَّ لَنا ضِياعاً وَ لَها الدُّولابُ وفيها مَراعي وَ لِلرَّجُلِ مِتاغَنَمٌ وَإِبِلٌ

می خواهد نستاند).

٣٨٩٥ــ اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمین کشت را به خرما و گندم و جو و اربعاء و نطاف اجاره مکن، گوید: پرسیدم: اربعاء چیست؟ فرمود: آبخورگاه. ونطاف، اضافهٔ آب است، ولکن با پول طلا یا نقره (دینار و درهم) یا به نصف و ربع و ثلثِ محصول آن، قرارداد ببند.

٣٨٩٦ــ و محمّد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السّلام در مورد مردی که خانه‌ای اجاره کرده که دارای بوستانی بود و وی در آن بوستان زراعت کرد و خرما و درختان و درخت میوه و غیر آن کاشت بدون اینکه به صاحب ملک بگوید و از او اجازه بگیرد؟ فرمود: کرایهٔ ملک برعهدهٔ اوست، و صاحب ملک درختها و زراعت را قیمت کند اگر با اجازهٔ او بوده به مستأجر بدهد و اگر با صلاحدید او نبوده کرایه حقّ موجر است و مستأجر درخت و زراعت خود را از ریشه بیرون آورد و هرکجا که خواهد ببرد.

٣٨٩٧ــ ادریس بن زید گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم:

وَيَحْتاجُ إلىٰ تِلْكَ المَراعي لِغَنَمِهِ وَ إبِلِه أيَحِلُّ لَهُ أنْ يَحْمِيَ المَراعِيَ لِحاجَتِهِ إلَيْها؟ قالَ: إذا كانَتِ الْأَرْضُ أرْضَهُ فَلَهُ أنْ يَحْمِيَ وَيُصَيِّرَ ذٰلِكَ إلىٰ ما يَحْتاجُ إلَيْهِ، وَقُلْتُ لَهُ: الرَّجُلُ يَبِيعُ المَرْعىٰ؟ فقالَ: إذا كانَتِ الْأَرْضُ أرْضَهُ فَلا بَأسَ».

۳۸۹۸ــ وَ رَوى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ إبراهِيمَ الْكَرْخِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «أُشارِكُ العِلْجَ المُشْرِكَ فيكُونُ مِنْ عِنْدي الْأَرْضُ وَ البَقَرُ وَ الْبَذْرُ وَيَكُونُ عَلَى العِلْجِ القِيامُ وَ السَّعْيُ وَ الْعَمَلُ فِي الزَّرْعِ حَتّىٰ يَصِيرَ حِنْطَةً أوْ شَعيراً وَ تَكُونُ القِسْمَةُ فَيَأْخُذُ السُّلطانُ حَظَّهُ وَيَبْقىٰ ما بَقِيَ عَلى أنَّ لِلْعِلْجِ مِنْهُ الثُّلُثَ وَلِيَ الباقي؟ فقالَ: لا بأسَ بِذٰلِكَ، قُلتُ: فَإنَّ عَلَيْهِ أنْ يَرُدَّ عَلَيَّ ما أخْرَجْتُ مِنَ البَذْرِ وَيَقْسِمَ الباقي، فقالَ: لا إنَّما شارَكْتَهُ عَلىٰ أنَّ الْبَذْرَ وَ الْبَقَرَ وَ الْأَرْضَ مِنْ عِنْدِكَ، وَعَلَيْهِ القِيامُ وَ السَّعْيُ».

فدایت گردم ما آب و زمین داریم و چرخ و چاه، و در آن مراتعی است، یکی از ما گلّهٔ گوسفند و شتر دارد و خود به آن چراگاهها نیاز دارد. آیا می تواند آنجا را برای چریدن اغنام و احشام خود قرق کند و نگذارد گوسفند دیگری در آنجا بچرد؟ فرمود: اگر زمین ملک اوست این حقّ را دارد که از دیگران جلوگیری نماید و منحصر برای رفع نیاز خود گرداند، عرض کردم: شخص می تواند علف مرتع و چراگاه را بفروشد؟ فرمود: اگر زمین از آن اوست اشکالی ندارد.

۳۸۹۸ــ ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من می توانم با این گبرها یا غیرعربهای مشرک، شریک شوم که زمین و گاو ورز (گاو شخم) و بذر از من باشد و کار و کوشش و فعّالیّت و کشت و زرع با وی، تا اینکه گندم یا جو برآید و قسمت کنیم و باج دولت را بدهیم و هرچه باقی ماند یک سومش از آن گبرک و بقیّه از آن من باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: بر اوست که آن مقدار بذر که من داده ام از آن بر من ردّ کند و بقیّه را قسمت نماید؟ فرمود: نه، با او به بذر و گاو و زمین شرکت کرده ای که از ناحیهٔ تو باشد و کار و کوشش از آن او.

۳۸۹۹ــ وَ رَوىَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ خالِدِ بْنِ جَرِيرٍ أخي إسحاق بْنِ جَرِيرٍ قالَ: «سُئِلَ أبوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ أرْضٍ يُرِيدُ رَجُلٌ أنْ يَتَقَبَّلَها فَأَيُّ وُجُوهِ القَبالَةِ أَحَلُّ؟ قالَ: يَتَقَبَّلُ مِنْ أَهْلِها بِشَيْءٍ مُسَمّىً إلىٰ سِنينَ مُسَمّاةٍ فَيَعْمُرُ وَيُؤَدّي الخِراجَ، فَإنْ كانَ فيها عَلُوجٌ فَلا يُدْخِلِ العَلُوجَ فِي القَبالَةِ فَإنَّ ذٰلِكَ لا يَحِلُّ».

۳۹۰۰ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحبوبٍ، عَنْ خالِدٍ، عَنْ أبِي الرَّبيعِ قالَ: «سُئِلَ أبوعبدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَتَقَبَّلُ الأَرْضَ مِنَ الدَّهاقِينِ فَيُؤاجِرُهَا بِأَكْثَرَ مِمّا يَتَقَبَّلُها بِهِ وَيَقُومُ فيها بِحَظِّ السُّلْطانِ؟ فقال: لا بأسَ بِهِ إنَّ الأَرْضَ لَيْسَت مِثْلَ الأجِيرِ وَلا مِثْلَ الْبَيْتِ، إنَّ فَضْلَ الأجيرِ وَ الْبَيْتِ حَرامٌ».

۳۸۹۹ــ خالد بن جریر برادر اسحاق بن جریر گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردند مردی زمینی را با صاحبانش برای کشت قرارداد می بندد بفرمائید کدام نوع قراردادِ آن حلال تر است؟ فرمود: آنکه آن را از صاحبانش به چیزی معیّن تا سالهائی معلوم نام ببرد، و در آن عُمران و آبادی کند، و خراج دولت را بپردازد، و چنانچه در میان صاحبانش غیرمسلمان بود او را داخل قرارداد نیاورد زیرا این حلال نیست.

شرح: «ظاهراً مشارکت با غیرمسلمان در اصل زمین جایز و حلال نیست نه در محصول، و احتمال دارد مراد از عدم حلالیّت حلال تر بودن باشد نه حلال بودن، زیرا سؤال از أحَلیّت بود نه حلالیّت».

۳۹۰۰ــ ابوالرّبیع شامی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردند: شخصی از کشاورزان زمینی را برای کشت با دهاقین (صاحبانش) قرارداد بسته (به سهمی معیّن از محصول یا غیرآن) سپس آن را به دیگری اجاره داده به بیش از آن سهم و اداءِ خراج سلطان را خود پذیرفته است، حکمش چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، چون زمین مانند اجیر و مانند خانه نیست و زیاده در اجیر و خانه حرام است.

شرح: «سابقاً در روایت اسحاق بن عمّار به رقم ۳۸٦۵ وغیرآن گذشت که

۳۹۰۱ــ «وَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً استَأْجَرَ داراً بِعَشَرَةِ دَراهِمَ فَسَكَنَ ثُلُثَيْها وَ آجَرَ ثُلُثَها بِعَشَرَةِ دَراهِمَ لَمْ يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ ولٰكِنْ لا يُؤاجِرُها بِأَكْثَرَ مِمّا اسْتَأْجَرَها».

۳۹۰۲ــ وَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَرْضاً مِنْ أَرْضِ الخِراجِ بِدَراهِمَ مُسَمّاةٍ أَوْ بِطَعامٍ مُسَمّىً، فَيُؤاجِرُها جَريباً جَريباً أَوْ قِطْعَةً قِطْعَةً بِشَيْءٍ مَعْلُومٍ فَيَكُونُ لَهُ فَضْلٌ فيمَا اسْتَأْجَرَ مِنَ السُّلْطانِ وَلا يُنْفِقُ شَيْئاً، أَوْ يُؤاجِرُ تِلْكَ الأَرْضَ قِطَعاً عَلىٰ أَنْ يُعْطِيَهُمُ البُذُورَ وَ النَّفَقَةَ فَيَكُونَ لَهُ في ذٰلِكَ فَضْلٌ عَلىٰ إِجارَتِهِ وَلَهُ مَرَمَّةُ الأَرْضِ، أَلَهُ ذٰلِكَ؟ أَوْ لَيْسَ لَهُ، فَقالَ: إِذَا اسْتَأْجَرْتَ أَرْضاً

زیادی و افزون گرفتن در اجارهٔ زمین نیز حرام است درصورتیکه عوض، نقدین (طلا یا نقره) باشد نه مالهای غیرنقدی، و در اینجا ذکری از عوض نشده و برای اینکه تعارضی نباشد عوض را در این خبر (به سهمی معیّن از محصول یا غیرآن) ترجمه کردیم با این توجیه، یا اینکه بگوئیم در زمین عملی انجام داده باشد که آن موجب اضافه اجاره شده است و پاره‌ای از فقهاء در زمین اضافه را مکروه می‌دانند و روایات مخالف را حمل می‌کنند».

۳۹۰۱ــ و اگر شخصی خانه‌ای را به ده درهم (به‌مدّت معیّنی) اجاره کند واز دوسوم آن خود استفاده کند و یک سوم آن را به دیگری به همان ده درهم اجاره دهد اشکال ندارد، لکن (همه) آن را به بیش از آنچه اجاره کرده نمی تواند اجاره دهد.

شرح: «این کلام به همین لفظ، خبر حلبی است از امام صادق علیه السّلام که در کافی نقل شده است».

۳۹۰۲ــ از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: مردی زمین را از اراضی خراجیّه از دولت اجاره کرد به مبلغی معیّن یا به مقداری معلوم از گندم، بعد آن را جریب جریب یا قطعه قطعه کرده و به مبلغ معیّنی به دیگران اجاره داد که بیش از مبلغ اصل اجاره است و در آن عملی هم انجام نداده است، و یا آن را چند قطعه کرده و با دیگران قرارداد بسته که خود بذر و هزینهٔ کشت را بدهد و زمین را آماده کند و نیز دراینصورت اضافه درآمدی از اصل اجاره دارد آیا حقّ دارد که چنین کاری را انجام دهد یا نه؟ امام علیه السّلام فرمود: هرگاه زمینی را برای کشت اجاره کردی و در آن

فَأَنْفَقْتَ فيها شَيْئاً أَوْ رَمَمْتَ فيها فَلا بَأْسَ بِما ذَكَرْتَ».

ولا بَأْسَ أَنْ يَسْتَكْرِي الرَّجُلُ أَرْضاً بِمِائَةِ دِينارٍ فَيَكْرِي بَعْضَها بِخَمْسَةٍ وَ تِسْعِينَ دِيناراً وَ يَعْمُرُ بَقِيَّتَها.

۳۹۰۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ قالَ: قالَ أَبوعَبْدِالله عَلَيْهِ السَّلام: «كانَ أَبوجَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: إِذا بِيعَ الحائِط وَفيهِ النَّخْلُ وَ الشَّجَرُ سَنَةً واحِدَةً فَلا يُباعَنَّ حَتّىٰ يَبْلُغَ ثَمَرَتُهُ، وَ إِذا بِيعَ سَنَتَيْنِ أَوْ ثَلاثاً فَلا بَأْسَ بِبَيْعِهِ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ فيهِ شَيْءٌ مِنَ الْخُضْرِ».

۳۹۰٤ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ، عَنْ أَبِي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام «في رَجُلٍ يَزْرَعُ في أَرْضِ رَجُلٍ عَلىٰ أَنْ يَشْتَرِطَ لِلْبَقَرِ الثُّلْثَ وَلِلْبَذْرِ الثُّلْثَ وَلِصاحِبِ الْأَرْضِ الثُّلْثَ؟ فَقالَ لا يُسَمّي بَقَراً وَلا بَذْراً، وَ لٰكِنْ يَقُولُ لِصاحِبِ الْأَرْضِ:

چیزی سرمایه گذاردی یا جای خرابی را اصلاح کردی، آنچه را که پرسیدی اشکالی ندارد.

شرح: «در پاره‌ای از نسخه‌ها «وَ لَمَّ تُربَةَ الأرضِ» بجای «لَهُ مَرَمَّةُ الأرض» است و در کافی «وَ لَهُ تُرْبَةُ الأرضِ» می باشد و معنایش برای ما معلوم نشد».

و باکی نیست که شخص زمینی را به یکصد دینار اجاره کند و بعض آن را به نود و پنج دینار اجاره دهد و خود در باقی آن زندگی کند.

شرح: «((یعمر)) در اینجا به معنی ((یعیش)) است».

۳۹۰۳ــ ابوالربیع گوید: امام باقر علیه السّلام می فرمودند: اگر میوه و محصول باغی یکساله فروخته می شود آن را نفروشند تا میوهٔ آن برسد و چنانچه دوساله یا سه ساله فروختند فروشش اشکالی ندارد پس از آنکه در آن چیزی سبز باشد.

۳۹۰٤ــ و باز ابوالرّبیع از امام صادق علیه السّلام روایت کرده در مورد زارعی که با صاحب زمین قرارداد بسته است که من زمین را کشت می‌کنم به این شرط که از محصول آن یک سوم بابت شخم و یک سوم بابت بذر و یک سوم بابت زمین به تو بدهم، فرمود: اسمی از گاو و بذر نیاورد و به صاحب زمین بگوید

أُزارِعُكَ في أرْضِكَ وَ لَكَ كَذا وكذا ممّا أخرج الله عَزَّوَجَلَّ فيها».

۳۹۰۵ـ قال أبُو الرَّبيع: وقالَ أبُو عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ يَأْتي أهْلَ قَرْيَةٍ وَقَدِ اعْتَدىٰ عَلَيْهِمُ السُّلْطانُ فَضَعُفُوا عَنِ القِيامِ بِخراجِها، وَ الْقَرْيَةُ في أيْدِيهِمْ وَ لا يَدْري لَهُمْ هِيَ أمْ لِغَيْرِهِمْ فيها شَيْءٌ، فَيَدْفَعُونَها إلَيْهِ عَلىٰ أنْ يُؤَدِّيَ خِراجَها، فَيأخُذَها مِنْهُمْ وَيُؤَدِّيَ خِراجَها وَ يَفْضُلُ بَعْدَ ذٰلِكَ شَيْءٌ كَثِيرٌ؟ فقالَ: لا بَأسَ بِذٰلِكَ إذا كانَ الشَّرْطُ عَلَيْهِمْ بِذٰلِكَ».

۳۹۰۶ـ وفي رِوايَةِ حَمّادٍ، عَنِ الحَلَبِيِّ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ مُزارَعَةِ أهْلِ الخِراجِ بِالرُّبْعِ وَ الثُّلْثِ وَ النِّصْفِ؟ فقالَ: لا بأسَ قَدْ قَبَّلَ رَسُولُ الله صَلى الله عليه وآله أهْلَ خَيْبَرَ أعْطاهَا الْيَهودَ حينَ فُتِحَتْ عَلَيْهِ بِالخِبْرِ، وَ الخِبرُ هُوَ النِّصْفُ».

۳۹۰۷ـ وَ رَوى مُحَمَّدُ بنُ خالِدٍ، عَنِ ابنِ سَيابَةَ، عَنْ أبي عَبْدِالله

من با تو قرار می بندم که زمین را زراعت کنم و فلان مقدار از محصول که خداوند عزّوجلّ در آن رویانده به تو بدهم.

۳۹۰۵ـ ابوالرّبیع گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد مردی که از قریه ای گذر کند که از سوی دولت به آنها ظلم شده و خراج سلطان را نتوانسته اند بپردازد، درحالیکه اکنون قریه در تصرّف ایشان است و مرد نمی داند که آیا مال آنهاست یا دیگری در آن سهمی دارد، زمینهای قریه را به او می سپارند که کشت کند و خود خراج سلطان را بپردازد، او پذیرفته و مشغول کار می شود و خراج را می دهد و مال بسیاری زیاد می آید، فرمود: هرگاه شرط با آنها بدین نحو باشد (که تنها خراج را بپردازد) اشکالی بر آن نیست.

۳۹۰۶ـ و در روایت حلبی از امام صادق علیه السّلام است که گفت: ازآن حضرت سؤال کردم از مزارعه اهل خراج (اهل ذمّه) به قرار یک چهارم و یا یک سوم و یا یک دوم، فرمود: اشکالی ندارد و رسول خدا صلّی الله علیه وآله با أهل خیبر یا أراضی خیبر را با یهود پس از فتح نصف به نصف قرارداد مزارعه بست.

۳۹۰۷ـ محمّد بن خالد از ابن سیابه (یا ابن سنان یا سیابه) نقل کرده مردی

عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَسْمَعُ قَوْماً يَقُولُونَ: إنَّ الزِّراعَةَ مَكْرُوهَةٌ، فَقالَ: ازْرَعُوا وَ اغْرِسُوا، فَلا وَ اللهِ ما عَمِلَ النّاسُ عَمَلاً أَحَلَّ وَ أَطْيَبَ مِنْهُ، وَ اللهِ لَيَزْرَعَنَّ الزَّرْعُ وَ النَّخْلُ بَعْدَ خُرُوجِ الدَّجّال».

۳۹۰۸ــ رَوَى الحَلَبِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «لا تَسْتَأْجِرِ الأَرْضَ بِحِنْطَةٍ ثُمَّ تَزْرَعُها حِنْطَةً».

۳۹۰۹ــ وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلٍ، عَنْ أَبيهِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَزْرَعُ لَهُ الحُرّاثُ الزَّعْفِرانَ وَ يَضْمَنُ لَهُ عَلىٰ أن يُعْطِيَهُ في جَرِيبِ أَرْضٍ يَمْسَحُ عَلَيْهِ كَذا وَ كَذا دِرْهَماً فَرُبَّما نَقَصَ وَغَرِمَ وَ رُبَّما زادَ؟ قالَ: لابأسَ بِه إذا تَراضَيا».

۳۹۱۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطينٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَن عَلَيه السَّلام

به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: فدایت شوم شنیدم که مردمی گفتند: زراعت خوب نیست، مکروه است. فرمود: کشت کنید، درخت بکارید، به خدا سوگند مردم کاری انجام نمی دهند که از آن حلال تر و پاکتر باشد، سوگند به خدا که مردم پس از خروج دجّال به زراعت و کاشتن خرما بپردازند.

شرح: «یعنی در زمانی که طاغوتان و دین سازان نابوده شده و دولت حقّ روی کار آید مردم به فلاحت و کشت و زراعت بیش از صنعت بپردازند زیرا اهتمام دولت الهی به این امور بیشتر است».

۳۹۰۸ــ حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمین را برای کشت و زراعت گندم اجاره نمی‌کنند که اجرت را از گندم حاصل شده از زراعت آن زمین بپردازند.

۳۹۰۹ــ سهل بن یسع گوید: از امام هشتم علیه السّلام پرسیدم: مردی زمینش را به زعفران کار واگذار می‌کند که در هر جریب زمین که می‌کارد فلان مبلغ درهم بپردازد و گاهی کسر می آید و زیان می بیند و گاهی اضافه می آید و سود می برد، فرمود: اگر هردو توافق کرده، راضی می باشند اشکالی ندارد.

عَنِ الرَّجُلِ يَتَكارىٰ مِنَ الرَّجُلِ البَيْتَ أوِ السَّفِينَةَ سَنَةً وَ أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ أوْ أَقَلَّ، قالَ: الكِرىٰ لازِمٌ إلَى الوَقْتِ الَّذِي تَكارىٰ إلَيْهِ، وَ الخِيارُ في أَخْذِ الكِرىٰ إلىٰ رَبِّها إنْ شاءَ أَخَذَ وَ إنْ شاءَ تَرَكَ».

۳۹۱۱ــ وَ سَأَلَ عَلِيٌّ الصّائِغُ أبَا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام فقالَ: «أَتَقَبَّلُ العَمَلَ فَأُقَبِّلُهُ مِنَ الْغِلْمانِ يَعْمَلُونَ مَعِي بِالثُّلْثَيْنِ؟ فَقالَ: لا يَصْلُحُ ذٰلِكَ إلّا أنْ تُعالِجَ مَعَهُمْ، قُلْتُ: فَإنِّي أذيبه لَهُمْ؟ قالَ: ذٰلِكَ عَمَلٌ فَلا بَأْسَ».

۳۹۱۲ــ وَ رَوىٰ صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَبي مُحَمَّدٍ الخَيّاطِ، عَنْ مُجَمِّعٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «أَتَقَبَّلُ الثِّيابَ أَخِيطُها فَأُعطِيها الغِلْمانَ بِالثُّلْثَيْنِ؟ قالَ: أَلَيْسَ تَعْمَلُ فيها؟ قُلْتُ: أُقَطِّعُها وَ أَشْتَرِي لَهُمُ الخُيُوطَ، قالَ: لا بأسَ».

۳۹۱۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدٍ الطَّيّارِ قالَ: «دَخَلْتُ المَدِينَةَ وَ طَلَبْتُ بَيْتاً

۳۹۱۰ــ علیّ بن یقطین گوید: از امام هفتم علیه السّلام سؤال کردم شخصی از کسی خانه‌ای یا لنجی یکساله یا کمتر یا بیشتر اجاره کرده است، فرمود: براوست کرایه را تا آخر مدّت بپردازد، و صاحب آن در گرفتن مختار است چنانچه بخواهد در اوّل دریافت می دارد و اگر بخواهد رها می‌کند تا مدّت تمام شود.

۳۹۱۱ــ علیّ بن میمون صائغ (زرگر) گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: کاری را به اجرت معیّن قبول می‌کنم سپس شاگردانم که با من کار می‌کنند به دوسوم آن اُجرت، آن را می سازند، امام فرمود: این کار صحیح نیست مگر آنکه تو خود در ساختن با آنها کمک کنی، عرض کردم من طلا را خود آب می‌کنم. فرمود: در این صورت این خود عملی است پس اشکالی ندارد.

۳۹۱۲ــ مُجَمِّع خیّاط گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم که لباسی را برای دوختن به مزدی معیّن قبول می‌کنم و بعد به شاگردانم به دوسوم قیمت می دهم تا بدوزند، امام فرمود: آیا کاری روی آن انجام نمی دهی؟ عرض کردم: پارچه را می بُرم و نخ را برایشان تهیّه می‌کنم. فرمود: اشکالی ندارد.

۳۹۱۳ــ محمّد طیّار گوید: وارد مدینه شدم ومنزلی می طلبیدم تا اجاره کنم،

أَتَكارَاهُ فَدَخَلْتُ داراً فيها بَيْتانِ بَيْنَهُما بابٌ وفيهِ امْرَأَةٌ، فقالَتْ: تُكارِي هٰذَا الْبَيْتَ؟ قلتُ: بَيْنَهُما بابٌ وأنا شابٌّ، قالَتْ: أنَا أُغْلِقُ البابَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، فَحَوَّلْتُ مَتاعِي فيهِ وَ قُلْتُ لَها: اَغْلِقِ البابَ، فقالَت: تَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الرَّوْحُ دَعْهُ، فَقُلْتُ: لا أنَا شابٌّ وَ أَنْتَ شابَّةٌ أَغْلِقيهِ، قالَتِ: اقْعُدْ أنْتَ في بَيْتِكَ فَلَسْتُ آتيكَ وَلا أَقْرَبُكَ وَ أَبَتْ أنْ تُغْلِقَهُ، فَأَتَيْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذلِكَ، فقالَ: تَحَوَّلْ مِنْهُ، فَإنَّ الرَّجُلَ وَ الْمَرْأَةَ إذا خَلَيا في بَيْتٍ كانَ ثالِثَهُمَا الشَّيْطانُ».

٣٩١٤ــ وَ كَتَبَ أبُو هَمّام إلىٰ أبي الحَسَنِ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ ضَيْعَةً مِنْ رَجُلٍ فَباعَ المُؤاجِرُ تِلْكَ الضَّيْعَةَ بِحَضْرَةِ المُسْتَأْجِرِ، وَلَمْ يُنْكِرِ المُسْتَأْجِرُ البَيْعَ وَ كانَ حاضِراً لَهُ شاهِداً عَلَيْهِ، فَماتَ المُشْتَري وَ لَهُ وَرَثَةٌ هَلْ يَرْجِعُ ذٰلِكَ الشَّيءُ في مِيراثِ المَيِّتِ؟ أوْ يَثْبُتُ في يَدِ الْمُسْتَأجر إلىٰ أنْ تَنْقَضِيَ إجارَتُهُ؟

به خانه‌ای وارد شدم که دارای دو اطاق بود و دری میان آن دو قرار داشت و در یکی از آنها زنی زندگی می‌کرد آن زن به من گفت: این اطاق را اجاره کن، گفتم: این دو اطاق به هم راه دارد و من جوان هستم تو نیز جوانی و صلاح نیست، گفت: تو اجاره کن من در رامی بندم، من پذیرفتم و متاعم را به آنجا بردم، و بدو گفتم: در را ببند، گفت: از اینجا نسیم می آید بگذار باز باشد، گفتم: من و تو هر دو جوان هستیم در را ببند، گفت: تو در اُطاقت بنشین و من در اطاق خود، نزد تو نمی آیم و به تو نزدیک نمی شوم و از بستن در سر باز زد، من خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و ماجرا را عرض کردم و پرسیدم می توانم آنجا بمانم؟ فرمود: از آنجا به جای دیگر برو زیرا هیچ مرد و زنی در مکانی خلوت نکنند مگر آنکه شیطان سومی آنها باشد.

٣٩١٤ــ ابو همّام (اسماعیل بن همّام) به امام هشتم علیه السّلام طیّ نامه‌ای نوشت مردی زمین با آبی (مزرعه) را از صاحبش اجاره کرده و اجاره‌دهنده در حضور مستأجر زمین را به دیگری فروخته و مستأجر مخالفتی نشان نداده و خود حاضر و ناظر فروش بوده است. سپس مشتري از دنیا رفته درحالی که دارای ورثه می باشد، آیا این زمین را به میراث به ورثهٔ میّت می دهند یا در تصرُّف مستأجر باقی می ماند تا مدّت

فَكَتَبَ عَلَيه السَّلام: يَثْبُتُ في يَدِ الْمُسْتَأْجِرِ إلىٰ أَنْ تَنْقَضِيَ إجارَتُهُ».

وَ سَأَلْتُ شَيْخَنا مُحَمّدبنَ الحَسَنِ ــ رَضِيَ الله عَنْهُ ــ عَنْ رَجُلٍ آجَرَ ضَيْعَةً مِنْ رَجُلٍ هَلْ لَهُ أنْ يَبيعَها؟ قالَ: لَيْسَ لَهُ أنْ يَبيعَها قَبْلَ انْقِضاءِ مُدَّةِ الإجارَةِ إلّا أنْ يَشْتَرِطَ عَلَى المُشْتَري الوَفاءَ لِلْمُسْتَأْجِرِ إلىَ انْقِضاءِ مُدَّةِ إجارَتِهِ.

۳۹۱۵ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمّدِ بنِ عَطِيَّةَ قالَ: «سَمِعْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام يقولُ: إنَّ الله عَزَّوَجَلَّ اخْتارَ لِأَنْبيائِه عَلَيهِم السَّلام الحَرْثَ وَ الزَّرْعَ لِئَلاّ يَكْرَهوا شَيْئاً مِنْ قَطْرِ السَّماءِ».

۳۹۱۶ــ و «سُئِلَ [عَلِيٌّ] عَلَيه السَّلام عَنْ قَوْلِ الله عَزَّوَجَلَّ «وَ عَلَى الله فَلْيَتَوَكَّلِ المُتَوَكِّلُونَ» قالَ: الزّارِعُونَ».

اجاره سرآید؟ امام علیه السّلام در پاسخ نوشت: در دست مستأجر می ماند تا مدّت اجاره به سرآید.

و من از استادمان محمّد بن الحسن ــ رضی الله عنه ــ پرسیدم مردی زمین و آبش را به دیگری اجاره داده است می تواند آن را بفروشد، گفت: نمی تواند پیش از تمام شدن مدّت اجاره به دیگری بفروشد مگر اینکه با خریدار شرط کند که به قراردادش که قبلاً با مستأجر داشته وفا کند تا مدّت اجاره اش منقضی شود.

۳۹۱۵ــ و محمّد بن عطیّه گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: خداوند عزیز برای پیامبرانش کشاورزی را اختیار کد تا هیچگاه باران آسمان را ناخوش ندارند.

۳۹۱۶ــ و از امیر مؤمنان علیه السّلام از سخن خداوند که فرموده: «و عَلَى الله فَلْيَتَوَكَّلِ المُتَوَكِّلونَ ــ» (ابراهیم: ۱۲) پرسیدند، فرمود: مراد از متوکّلین (توکّل کنندگان بر خداوند) کشاورزان باشند.

(بابُ ما يجبُ مِنَ الضّمانِ عَلىٰ مَنْ)
(يَأْخُذُ أَجْراً عَلىٰ شَيْءٍ لِيُصْلِحَهُ فَيُفْسِدَهُ)

٣٩١٧ــ رَوى حَمّادٌ، عَنِ الحَلَبِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في الرَّجُلِ يُعْطَى الثَّوْبَ لِيَصْبِغَهُ فَيُفْسِدَهُ، فقالَ: كُلُّ عامِلٍ أَعْطَيْتَهُ أجْراً عَلىٰ أنْ يُصْلِحَ فَأَفْسَدَ فَهُوَ ضامِنٌ».

٣٩١٨ــ وَ رَوى عَلِيُّ بْنُ الحَكَمِ، عَنْ إسْماعِيلَ بنِ الصَّباح قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ القَصّارِ يُسَلَّمُ إِلَيْهِ المَتاعُ فَيَحْرِقُهُ أَوْ يَخْرِقُهُ أَيَغْرَمُهُ؟ قالَ: نَعَمْ غَرِّمْهُ بِما جَنَتْ يَدُهُ، فإنَّكَ إنَّما أَعْطَيْتَهُ لِيُصْلِحَ وَ لَمْ تُعْطِه لِيُفْسِدَ».

٣٩١٩ــ وقالَ عَلَيه السَّلام: «كانَ أبي عَلَيه السَّلام يُضَمِّنُ القَصّارَ وَ الصَّوّاغَ ما أَفْسَدا وَ كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيهما السَّلام يَتَفَضَّلُ عَلَيْهِمْ».

(آنجا که سازندگان و اصلاح کاران که برای)
(کارشان اجرت دریافت می‌کنند ضامن هستند)

٣٩١٧ــ حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مردی که لباسی را برای رنگ کردن پذیرفته است و آن را خراب کرده، فرمود: هر سازنده‌ای که برای کارش اجرت می ستاند که آن را اصلاح کند اگر آن را خراب و تباه کند ضامن است.

٣٩١٨ــ [اسماعیل بن] أبی الصباح کنانی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: لباس یا پارچه را به لباس‌شوی دادم تا بشوید و وی پاره کرد یا سوزانید آیا باید غرامت آن را بدهد؟ فرمود: آری آنچه را به‌دست خود خراب کرده تاوانش را از او بگیر، چون تو برای اصلاح به او داده‌ای نه برای تلف کردن.

٣٩١٩ــ و نیز فرمود: پدرم امام باقر علیه السّلام رختشو و زرگر را اگر لباس یا پارچه را ضایع می‌کردند ضامن می دانست و خسارت می‌گرفت ولی جدّم علی بن‌الحسین علیهما السّلام جوانمردی می نمود و صرف نظر می‌کرد.

(بابُ ضِمانِ مَنْ حَمَلَ شَيْئاً فَادَّعى ذَهابَهُ)

۳۹۲۰ـ رَوى حَمّادٌ، عَنِ الحَلَبِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في جَمّالٍ يَحْمِلُ مَعَهُ الزَّيْتَ فَيَقُولُ: قَدْ ذَهَبَ أَوْ أُهْرِقَ أو قُطِعَ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ، فَإِنْ جاءَ عَلَيْهِ بِبَيِّنَةٍ عادِلَةٍ أَنَّهُ قُطِعَ عَلَيْهِ أَوْ ذَهَبَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ إِلّا ضَمِنَ. وَ في رَجُلٍ حَمَلَ مَعَهُ رَجُلٌ في سَفينَتِهِ، طَعاماً فَنَقَصَ، قالَ: هُوَ ضامِنٌ، قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ رُبَّما زادَ، قالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ زادَ فيهِ شَيْئاً؟ قُلْتُ: لا، قالَ: هُوَ لَكَ».

۳۹۲۱ـ وقال عَلَيهِ السَّلام «فِي الغَسّالِ وَ الصَّوّاغِ ما سُرِقَ مِنْهُمْ مِنْ شَيْءٍ فَلَمْ يَخْرُجْ بِبَيِّنَةٍ عَلى أَمْرٍ بَيِّنٍ أَنَّهُ قَدْ سُرِقَ وَ كُلُّ قَليلٍ لَهُ أَوْ كَثيرٍ فَإِنْ فَعَلَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ إِنْ لَمْ يُقِمْ بَيِّنَةً وَ زَعَمَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الَّذي ادَّعى فَقَدْ ضَمِنَهُ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلى قَوْلِه بَيِّنَةٌ».

(ضامن بودن باربری که ادّعا می‌کند مال تلف شده است)

۳۹۲۰ـ حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد شترداری که مشکهای روغن را با کاروان خود حمل می‌کند و بعد به صاحبش می‌گوید: روغن در بیابان با شتر گم شد (بار افتاد و ما نفهمیدیم) یا ریخت یا راهزنان ربودند حکم آن چیست؟ فرمود: اگر شاهدانی عادل داشت که دزدان ربوده‌اند یا بار در راه گم شده است پس برعهدهٔ او چیزی نباشد، و اگر بیّنه و شاهدی نداشت ضامن است. و در مورد کسی که با کشتی خود گندم دیگری را حمل کند و نقصان یابد فرمود: ضامن است. گوید: عرض کردم: گاهی افزون می‌شود؟ فرمود: علم داری که صاحب کشتی چیزی به آن افزوده؟ گفتم: نه، فرمود: پس از آنِ توست.

۳۹۲۱ـ و گوید: امام علیه السّلام فرمود: اگر غسّال و زرگر ادّعا کردند که مال مشتری از ایشان سرقت شده و شاهدی نیاوردند در این ادّعا که کاملاً روشن سازد هرچه بوده چه کم و چه زیاد از مال ربوده شده است، پس اگر شاهد داشت که تکلیفی برعهدهٔ او نیست و اگر برگفتارش شاهد نیاورد و اقامهٔ شهادت نکرد و می‌گفت: آن را دزدیده‌اند، ضامن مال خواهد بود البتّه اگر بیّنه نداشت.

٣٩٢٢ــ وقالَ «في رَجُلٍ تكارىٰ دَابَّةً إلىٰ مَكانٍ مَعْلُومٍ فَتَضِيعُ الدَّابَّةُ، قالَ إنْ كانَ جازَ الشَّرْطَ فَهُوَ ضامِنٌ، وَ إنْ دَخَلَ وادِياً فَلَمْ يُوثِقْها فَهُوَ ضامِنٌ، وَ إنْ سَقَطَتْ في بِئْرٍ فَهُوَ ضامِنٌ لِأَنَّهُ لَمْ يَسْتَوْثِقْ مِنْها».

٣٩٢٣ــ وَ رُوِيَ «عَنْ رَجُلٍ جَمّالٍ اكْتُرِيَ مِنْهُ إبِلٌ وَ بَعَثَ مَعَهُ بِزَيْتٍ إلىٰ أرْضٍ فَزَعَمَ أنَّ بَعْضَ زُقاقِ الزَّيْتِ انْخَرَقَ وَ اهراقَ الزَّيْتُ، قالَ: إنَّهُ إنْ شاءَ أخَذَ الزَّيْتَ وَقالَ انْخَرَقَ، وَ لٰكِنْ لا يُصَدَّقُ إلّا بِبَيِّنَةٍ عادِلَةٍ، وَ أيُّما رَجُلٍ تكارىٰ دَابَّةً فَأخَذَتْها الذِّئْبَةُ فَشُقَّتْ عَيْنُها فَنَفَقَتْ فَهُوَ لَها ضامِنٌ إلّا أنْ يَكُونَ مُسْلِماً عَدْلاً».

شرح: «مراد از غسّال ظاهراً قصّار است یعنی جامه‌شوی و لباسشوی و شاید نسخه «قصّار» بوده و تصحیف شده است».

٣٩٢٢ــ و حلبی گوید: امام علیه‌السّلام در مورد کسی که چهارپایی را برای مسافتی و مقصدی معیّن کرایه کرده و چهارپا گم شده است فرمود: اگر از مسافتی که شرط کرده گذشته و تجاوز کرده است ضامن است، و اگر در بیابانی وارد شده و آن را در جائی نبسته و به حال خود رها کرده باشد باز ضامن است، و اگر در چاهی افتاده نیز ضامن است چون آن را نبسته و بلامانع رها کرده است.

شرح: «ضمان در صورت اوّل به جهت افراط است و کاریست که نباید می‌کرده، و در دو صورت أخیر به جهت تفریط است و ترک کاریست که باید می‌کرده».

٣٩٢٣ــ و نیز حلبی گوید: امام علیه‌السّلام در مورد شترداری که از وی شترانی کرایه کرده‌اند و با آنها مشکهای روغن و زیتون به شهری فرستاده‌اند، سپس شتردار ادّعا کرده که یکی از مشکها پاره شده و روغنها ریخته است، فرمود: هر وقت بخواهد می‌تواند روغن را برگیرد و بگوید مشک بشکافت و روغن بریخت، بنابراین نمی‌شود او را بدون بیّنه و شاهد تصدیق کرد. و هر کس حیوان سواری را برای رفتن بمقصدی کرایه کند و اتّفاقاً در راه آن حیوان مبتلا به ذئبه (غدّهٔ حلقومی که آن را به عربی ذئبه گویند) شود و چشمش را بدَرَد و حیوان تلف شود ناچار ضامن است (چون کسی را نداشته یا کسی همراه او نبوده که شهادت دهد) مگر اینکه مسلمانی عادل

۳۹۲۴ـ وَ رُوِيَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمانَ قالَ: «حَمَلَ أَبِي مَتاعاً إِلَى الشَّام مَعَ جَمّالٍ فَذَكَرَ أَنَّ حِمْلاً مِنْهُ ضاعَ، فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام فَقالَ: «أَتَتَّهِمُهُ؟ فَقُلْتُ: لا، قالَ: فَلا تُضَمِّنْهُ».

۳۹۲۵ـ وَ رَوى ابنُ مُسْكانَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَصّارٍ دَفَعْتُ إِلَيْهِ ثَوْباً فَزَعَمَ أَنَّهُ سُرِقَ مِنْ بَيْنِ ثِيابِه، قالَ: عَلَيْهِ أَنْ يُقِيمَ البَيِّنَةَ أَنَّ ذٰلِكَ سُرِقَ مِنْ بَيْنِ مَتاعِهِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ، وَ إِنْ سُرِقَ مَعَ مَتاعِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيءٌ».

۳۹۲۶ـ وَ روى عُثْمانُ بْنُ زِيادٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: قُلتُ لَهُ: «إِنَّ جَمّالاً لَنا كانَ يُكارِينا فَحَمَلَ عَلىٰ غَيْرِهِ فَضاعَ، قالَ: ضَمِّنْهُ وَ خُذْ مِنْهُ».

باشد (که قولش مورد قبول افتد).

شرح: «حاصل روایت اینکه در این موارد باید ثابت شود که چنین اتّفاقی افتاده، و اگر نتوانست ثابت کند ناگزیر ضامن خواهد بود، پس در واقع اگر تقصیر یا تجاوز نکرده باشد ضامن نیست».

۳۹۲۴ـ جعفر بن عثمان گفت: پدرم متاعی را با شترداری به شام فرستاده بود، شتردار ادّعا کرد یکی از بارها در بیابان گم شده است، من این را به امام صادق علیه السّلام عرض کردم، حضرت فرمود: او را متّهم می داری؟ (یعنی به او گمان بد داری؟) عرض کردم: نه، فرمود: تاوان از او مگیر.

۳۹۲۵ـ ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: جامه ای را (برای شستن) به لباسشوی دادم اکنون ادّعا می‌کند که آن در میان لباسهای دیگرش بوده و بسرقت رفته است، فرمود: باید اقامهٔ بیّنه کند که این لباس در میان متاع دیگرش بوده و آن تنها به سرقت رفته است، دراینصورت چیزی برعهدهٔ او نخواهد بود، و اگر با متاع دیگرش همگی سرقت شده باز چیزی برعهدهٔ او نیست.

۳۹۲۶ـ عثمان بن زیاد گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: شترداری به ما شتر کرایه می دهد که بار ما را به مقصد برساند و بعد خود به شتردار

٣٩٢٧ــ وَ «كانَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَليه السَّلام: يُضَمِّنُ الصَبّاغَ وَالقَصّارَ وَالصّائِغَ اِحْتِياطاً عَلىٰ أَمْتِعَةِ النّاسِ، وكانَ لايُضَمِّنُ مِنَ الغَرْقِ وَ الحَرْقِ وَالشَّيءِ الغالِبِ، وَ إذا غَرِقَتِ السَّفِينَةُ وَما فيها فَأَصابَهُ النّاسُ فَما قَذَفَ بِهِ الْبَحْرُ عَلىٰ ساحِلِه فَهُوَ لِأَهْلِه وَ هُمْ أَحَقُّ بِه، وَما غاصَ عَلَيْهِ النّاسُ وَ تَرَكَهُ صاحِبُهُ فَهُوَ لَهُمْ».

٣٩٢٨ــ وَ رَوى ابنُ مُسْكانَ، عَن أَبي بَصيرٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَليه السَّلام قالَ: «لا يُضَمِّنُ الصّائِغُ وَلاَ القَصّارُ وَ لا الحائِك إلّا أَنْ يَكُونُوا مُتَّهَمِينَ فَيَجِبُ أَنْ بِالبَيِّنَةِ [فَيُخَوَّفُ] وَ يُسْتَحْلَفُ لَعَلَّهُ يُسْتَخْرَجُ مِنْهُ شَيْءٌ».

٣٩٢٩ــ و «أُتِي عَلِيٌّ عَليه السَّلام بِصاحِبِ حَمّامٍ وُضِعَتْ عِنْدَهُ الثِّيابُ فَضاعَتْ فَلَمْ يُضَمِّنْهُ، وقالَ: إنَّما هُوَ أَمينٌ».

دیگری واگذار می‌کند و متاع نابود می شود، فرمود: او را ضامن بدار و از او تاوان بخواه.

٣٩٢٧ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام رنگرز و لباسشوی و زرگر را برای حفظ مال مردم ضامن می دانست و در مواردی مانند غرق شدن (مثلاً کشتی) یا آتش سوزی یا چیزهائی که در اختیار انسان نیست و غالباً موجب تلف مال می شود ضامن نمی دانست، و هرگاه سفینه ای (کشتی، لنجی) غرق شده باشد و مردم به آن دست یابند، از اموال هرچه را دریا به ساحل اندازد از آنِ صاحبش باشد چه آنها به مالشان سزاوارتر از دیگرانند، و آنچه مردم با غوّاصی بدست آورند و صاحبش آن را رها کرده باشد از آنِ مردم می باشد.

٣٩٢٨ــ أبوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام زرگر و لباسشوی و بافنده را ضامن نمی دانست مگر آنکه متّهم باشند که درآنصورت باید اقامهٔ بیّنه کنند، و او را [بترسانند و] سوگند دهند شاید از این راه چیزی از او بدست آید.

٣٩٢٩ــ و حمّام داری را نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آوردند که جامه را نزد او گذارده و به حمّام رفته بودند، و جامه را ربوده بودند، امیرالمؤمنین علیه السّلام او را ضامن ندانست و فرمود: این شخص امین است (و امین ضامن نیست).

۳۹۳۰ـ وَ «إنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ ضَمَّنَ رَجُلاً مُسْلِماً أصابَ خِنْزِيراً لِنَصْرانِيٍّ قِيمَتَهُ».

۳۹۳۱ـ و رَوى ابنُ مُسْكانَ، عَن أبي بصير، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في الرَّجُلِ يَسْتَأْجِرُ الحَمّالَ فَيكْسِرُ الَّذِي يَحْمِلُ عَلَيْهِ أوْ يُهَرِيقُهُ، قالَ: إنْ كانَ مَأْمُوناً فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ، وَ إنْ كانَ غَيْرَ مَأْمُونٍ فَهُوَ ضامِنٌ».

۳۹۳۲ـ و رَوى ابنُ أبي نَصْرٍ، عن داودَ بْنِ سِرحانَ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ حَمَلَ مَتاعاً عَلىٰ رَأْسِه فَأصابَ إنْساناً فَماتَ أوِ انْكَسَرَ مِنْهُ شَيءٌ

شرح: «شخص به اختیار خود لباسش را نزد حمّامی گذارده، و به داخل حمّام می رود و نگهداری لباس و امانتداری مردم امری است خیر و نیک و در حقّ آنها احسان است، پس شخصی که قبول این زحمت می‌کند محسن و نیکوکار محسوب می شود و خداوند در قرآن کریم می فرماید: «ما عَلَى المُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ ــ توبه: ۹۱» یعنی بر نیکوکاران راهی نیست».

۳۹۳۰ـ و نیز امیرالمؤمنین علیه السّلام مرد مسلمانی را که خوکِ مردی نصرانی را کشته بود ضامن دانست و برای نصرانی غرامت گرفت.

۳۹۳۱ـ أبوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مردی که باربری را برای متاعش أجیر گرفت و متاع در دست اجیر شکست یا ریخت فرمود: اگر باربر مورد اطمینان است پس ضمانی برعهدهٔ او نیست و اگر مورد اطمینان نیست ضامن است.

شرح: «ضمان بدانجهت است که بیّنهٔ عادله بر عدم افراط و تفریط ندارد، و إلّا بیش از این نیست که مال در دست او امانت بوده و امین ضامن نیست، و البتّه این حکم از این روست که باربر بداند که اگر در حفظ متاع مردم دقّت بخرج ندهد و لاأُبالیگری کند امین و مورد اطمینان نخواهد بود پس چنانچه مالی در دست او ضایع شود باید اقامهٔ بیّنه کند و آن کاریست بسیار دشوار و گاهی غیرممکن لذا ناچار بدادن تاوان یا حفظ کردن متاع باشد».

۳۹۳۲ـ داود بن سرحان گوید: امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مردی که متاعی بر سر خویش حمل می‌کرد و با شخصی تصادف کرد و او کشته شد یا بعض از

فَهُوَ ضامِنٌ».

٣٩٣٣— وَ رُوِي عَنْ مُحَمّد بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوب قالَ: «كتب رجل إلى الفقيه عَلَيه السَّلام فَي رَجُلٍ دَفَعَ ثَوْباً إلَى القَصّار لِيُقصِّرَهُ فَدَفَعَهُ القَصّارُ إلىٰ قَصّارٍ غَيْرِه لِيُقَصِّرَهُ، فَضاعَ الثَّوبُ هَلْ يَجِبُ عَلَى القَصّارِ أنْ يَرُدَّ ما دَفَعَهُ إلىٰ غَيْرِه إنْ كانَ القَصّارُ مَأمُوناً؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: هُوَ ضامِنٌ لَهُ إلّا أنْ يَكُونَ ثِقَةً مَأمُوناً إنْ شاءَ الله».

(بابُ السَّلَفِ في الطَّعامِ وَ الحَيَوانِ وَ غَيْرِها)

٣٩٣٤— رَوى حَمّادٌ، عَنِ الحَلَبِيِّ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أنَّهُ «سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أَسْلَفْتُهُ دَراهِمَ في طعامٍ؛ فَلَمّا حَلَّ طَعامي عَلَيْهِ بَعَثَ إلَيَّ بِدَراهِمَ، وقالَ: اشْتَرِ لِنَفْسِكَ طَعاماً وَاسْتَوْفِ حَقَّكَ، فَقالَ: أرىٰ أنْ تَوَلّىٰ ذٰلِكَ غَيْرُكَ وَ تَقُومَ مَعَهُ

اعضایش شکست، فرمود: او ضامن است (یعنی باربر).

٣٩٣٣— محمّد بن علی بن محبوب گوید: مردی به امام علیه‌السّلام طیّ نامه‌ای نوشت: شخصی جامه‌ای را برای شستن به لباس‌شوی داده و وی آن را به لباسشوی دیگری سپرده و لباس گم شده است آیا بر لباسشوی اوّل لازم است تاوانِ آن را بصاحبش بدهد بدلیل آنکه آن را به دیگری داده اگر چه لباسشوی امین و مورد اعتماد باشد؟ امام علیه‌السّلام در پاسخ نامه فرمود: لباسشوی اوّل ضامن است مگر اینکه مورد وثوق و اطمینان باشد، إن‌شاءالله.

شرح: «ظاهراً در جملهٔ اخیر منظور امام علیه‌السّلام از مستثنیٰ لباس‌شوی دوم می‌باشد زیرا اگر چنین باشد لباس‌شوی اوّل تفریط نکرده است لذا ضامن ندارد».

(پیش خرید گندم و جو و حیوان و چیزهای دیگر)

٣٩٣٤— حلبی گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم از مردی گندمی پیش‌خرید کردم و قیمت آن را پرداختم و زمانیکه موقع تحویل شد مبلغی پول نزد من فرستاد و پیغام داد گندم بخر و حقّ خود را بتمامی برگیر، امام فرمود: من نظرم آنست که اینکار (خرید گندم) را به دیگری واگذاری و با او باشی تا حقّ خود را بستانی و

حَتّىٰ تَقْبِضَ الّذِي لَكَ وَلا تُوَلِّ أنْتَ شِراءَهُ».

۳۹۳۵ـ وَ رُوي عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيى، عَنْ يَعْقُوبَ بنِ شُعَيْبٍ قالَ: «سَأَلْتُ أبا جعفرٍ عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يُسْلِمُ في الحِنْطَةِ أوِ التَّمْرِ مِائَةَ دِرْهَمٍ فَيأتي صاحِبُهُ حِينَ يَحُلُّ لَهُ الدَّيْنُ فَيَقُولُ: واللهِ ما عِنْدِي إلّا نِصْفُ الّذِي لَكَ فَخُذْ مِنّي إنْ شِئْتَ بِنِصْفِ الّذِي لَكَ حِنْطَةً وَنِصْفاً وَرِقاً، فقالَ: لابأسَ إذا أخَذَ مِنْهُ الوَرِقَ كَما أعْطاهُ.

قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ جُلَّةٌ مِنْ بُسْرٍ، فَآخُذُ مِنْهُ جُلَّةً مِنْ رُطَبٍ مَكانَها وَهِيَ أقَلُّ مِنْها؟ قالَ: لابأسَ، قُلْتُ: فَيَكُونُ لِي عَلَيْهِ جُلَّةٌ مِنْ بُسْرٍ فَآخُذُ مَكانَها جُلَّةً مِنْ تَمْرٍ، وَهِي أكْثَرُ مِنْها؟ قالَ: لابأسَ إذا كانَ مَعْرُوفاً بَيْنَكُما.

خود مباشر خرید نشوی.

شرح: «این دستور برای جلوگیری از تهمت و ایجاد نزاع است، و یا اینکه مبادا شیطان انسان را فریب دهد و گندمی بهتر از آنچه باید بستاند خریداری کند، یا اینکه چون از جهت دیگر شباهت با ربا دارد، صادر شده است و بهرحال فقهاء آن را حمل بر کراهت کرده‌اند».

۳۹۳۵ـ یعقوب بن شعیب گوید: از امام باقر علیه السّلام سؤال کردم مردی یکصد درهم گندم یا خرما پیش‌خرید کرده است و زمانیکه وقت تحویل آن رسیده فروشنده نزد خریدار آمده، می‌گوید: بخدا سوگند من جز نیم آن را که تو طلبکاری، ندارم آن را از من بابت نیم طلبت بستان و بقیّه را درهم بگیر. حکم چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد درصورتیکه همان مبلغی را که برای نصف داده بازگیرد. (یعنی می تواند نسبت به باقی معامله فسخ کند).

یعقوب بن شعیب گوید: و سؤال کردم: من از شخصی یک سبد خرمای نارس طلبکارم می توانم بجای آن یک سبد خرمای تر بستانم و آن (خرمای‌تر) از حیث وزن کمتر است. فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: برعهدهٔ او یک سبد خرمای نارس دارم می توانم یک سبد خرمای خشک بستانم با اینکه آن از حیث وزن سنگین‌تر

قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ لَهُ عَلَى الآخَرِ مِائَةُ كُرٍّ مِنْ تَمْرٍ وَ لَهُ نَخْلٌ فَيَأْتِيهِ فَيَقُولُ: أَعْطِنِي نَخْلَكَ هٰذا بِما عَلَيْكَ، فَكَأَنَّهُ كَرِهَهُ.

قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الآخَرِ أَحْمالٌ مِنْ رُطَبٍ أَوْ تَمْرٍ فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ بِدَنانِيرَ فَيَقُولُ: اشْتَرِ بِهٰذِهِ وَ اسْتَوْفِ مِنْهُ الَّذِي لَكَ، قالَ: لا بَأْسَ إِذا ائْتَمَنَهُ».

٣٩٣٦ــ وَ رَوى صَفْوانُ بْنُ يَحيىٰ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنانٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام في الرَّجُلِ يُسْلِمُ في غَيْرِ زَرْعٍ وَ لا نَخْلٍ، قالَ: يُسَمِّي كَيْلاً مَعْلُوماً إِلىٰ أَجَلٍ مَعْلُومٍ. قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ السَّلَمِ فِي الْحَيَوانِ وَالطَّعامِ وَيَرْتَهِنُ الرَّجُلُ بِمالِهِ رَهْناً؟ قالَ: نَعَمِ اسْتَوْثِقْ مِنْ مالِكَ».

است؟ فرمود: درصورتیکه اینکار میان شما متعارف باشد إشکالی ندارد، گوید: از آن حضرت پرسیدم: مردی را برعهدهٔ دیگری یک صد پیمانه خرما است و بدهکار دارای خرمابنی است، طلبکار نزد وی آمده، می‌گوید: به‌عوض طلب من (خرمای) این خرمابن را بمن واگذار، گوید: مثل اینکه امام این را مکروه دانست.

شرح: «سبب کراهت در ذیل حدیث ٣٨٣٤ ذکر شد چون این قسمت جزء خبر مفصّلی است از یعقوب بن شعیب که گذشت».

و نیز یعقوب بن شعیب گوید: سؤال کردم از مردی که برعهدهٔ دیگری چند بار رطب با تمر (یعنی خرمای تر یا خرمای خشک) دارد و مبلغی دینار نزد او می فرستد و می‌گوید: با این پول خرما بخر و طلبت را به‌تمامی برگیر؟ فرمود: اگر او را امین می داند اشکالی ندارد.

٣٩٣٦ــ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی بدون اینکه دارای زراعتی یا نخلستانی باشد گندم یا خرما پیش‌فروش می‌کند، امام فرمود: مقدارش را معیّن کند و تا چه مدّت باید تحویل دهد معلوم دارد، گوید: از او ــ علیه السّلام ــ از پیش‌فروش حیوان و گندم و گرو گذاشتن فروشنده مالی را نزد خریدار پرسیدم؟ فرمود: آری، برای مالی که بفروشنده سلفی می دهی چیزی گرو گیر.

۳۹۳۷ــ و رُوِيَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حازِمٍ قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «رَجُلٌ كانَ لَهُ عَلىٰ رَجُلٍ دَراهِمُ مِنْ ثَمَنِ غَنَمٍ اشْتَراها مِنْهُ فَأَتَى الطّالِبُ المَطْلُوبَ يَتَقاضاهُ فقالَ لَهُ الْمَطْلُوبُ: أَبِيعُكَ هٰذِهِ الغَنَمَ بِدَراهِمِكَ الَّتي لَكَ عِنْدِي، فَرَضِيَ، قال: لابأسَ بِذلِكَ».

۳۹۳۸ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِالله بْنِ بُكَيْرٍ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ أَسْلَفَ في شَيْءٍ يُسْلِفُ النّاسُ فيه مِنَ الثِّمارِ، فَذَهَبَ ثِمارُها ولم يَسْتَوْفِ سَلَفَهُ، قال: فَلْيَأْخُذْ رَأْسَ مالِهِ أَوْ لْيُنْظِرْهُ».

۳۹۳۹ــ ورَوى صَفوانُ بْنُ يَحيىٰ، عَنْ العِيْصِ بْنِ القاسِمِ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَسْلَفَ رَجُلاً دَراهِمَ بِحِنْطَةٍ حَتّى إذا حَضَرَ الأَجَلُ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ طَعامٌ وَ وَجَدَ عِنْدَهُ دَوابّاً وَ رَقِيقاً وَ مَتاعاً أَيَحِلُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ عُروضِهِ تِلْكَ بِطَعامِهِ؟ قالَ: نَعَمْ يُسَمّي كذا وكَذا بِكَذا وَ كَذا صاعاً».

۳۹۳۷ــ منصور بن حازم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی از دیگری بابت گوسفندی که از او خریده است مبلغی طلبکار است و نزد بدهکار آمده مطالبه می‌کند بدهکار می‌گوید: این گوسفندان را بابت طلبت بتو می فروشم و وی راضی می شود؟ فرمود: باین إشکالی نیست.

۳۹۳۸ــ عبدالله بن بکیر گوید: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم: مردی میوه هائی را که عموماً پیش فروش می‌کنند، پیش فروش می‌کند ولی سال می‌گذرد و میوهٔ بدهی خود را نمی پردازد، امام فرمود: مشتری یا مبلغی که داده است باز پس گیرد یا تا سال دیگر مهلت دهد.

۳۹۳۹ــ عیص بن قاسم گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی گندمی را پیش خرید کرده است و تا زمانیکه مدّت سرآمده گندمی نزد او نیست أمّا چهار پا و بردگان و متاع نزد او می یابد آیا جایز است از این اموال او بجای گندم که طلبکار است بردارد؟ فرمود: آری و حساب کند که چی و چی بجای چقدر گندم و چند من گندم.

۳۹٤۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ حَدِيدِ بْنِ حُكَيْمٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «الرَّجُلُ يَشْتَري الجُلُودَ مِنَ القَصّابِ فَيُعْطِيهِ كُلَّ يَوْمٍ شَيْئاً مَعْلُوماً؟ فقالَ: لاَ بَأْسَ [بِه]».

۳۹٤۱ــ وَ رَوى أبانٌ أنَّهُ قالَ «في الرَّجُلِ يُسْلِفُ الرَّجُلَ الدَّراهِمَ يَنْقُدُها إيّاهُ بِأَرْضٍ أُخرىٰ قالَ: لا بأسَ بِه».

۳۹٤۲ــ وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنِ الرَّهْنِ يَرهَنُهُ الرَّجُلُ في سَلَمٍ إذا أَسْلَمَ في طَعامٍ أوْ مَتاعٍ أوْ حَيَوانٍ، فقالَ: لا بَأسَ بِأنْ تَسْتَوْثِقَ مِنْ مالِك».

۳۹٤۳ــ وَ رَوى عَليُّ بْنُ أبي حَمْزَةَ، عَنْ أبي بَصير قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ السَّلَمِ في الحَيَوانِ، فَقالَ: لَيْسَ به بأسٌ، فَقُلتُ: أرأيتَ إنْ أَسْلَمَ في أسْنانٍ مَعْلُومَةٍ أوْ شَيْءٍ مَعلومٍ مِنَ الرَّقيقِ، فأعْطاهُ دونَ شَرْطِه أو فَوْقَهُ بِطيبَةِ نَفْسٍ مِنْهُمْ؟ فقالَ: لا بأسَ بِه».

۳۹٤۰ــ حديد بن حكيم گويد: به امام ششم عليه السّلام عرض كردم: شخصى پوست گوسفند از قصّاب پيش خريد كرده است و هر روز مقدار معيّنى قصّاب به او مى دهد؟ فرمود: اشكالى ندارد.

۳۹٤۱ــ و أبان روايت كرد كه آن حضرت دربارهٔ مردى كه به ديگرى مبلغى مى دهد تا در شهر ديگرى از وى نقداً بستاند، فرمود: اشكالى ندارد.

۳۹٤۲ــ سماعة بن مهران گويد: از آن حضرت عليه السّلام پرسيدم كسى كه گندم يا متاع يا حيوانى را پيش فروش مى‌كند و انسان از وى مى خرد آيا خريدار مى تواند چيزى از او گروگان گيرد؟ فرمود: باكى نيست براينكه وثيقه اى براى مالت طلب كنى.

۳۹٤۳ــ ابوبصير گويد: از امام صادق عليه السّلام از پيش خريد حيوان پرسيدم: فرمود: اشكالى ندارد، عرض كردم اگر برده‌اى را به سنّ معيّن يا وصف مشخّص و معلوم پيش فروش كند و هنگام تحويل با وصف مغاير باشد، پست تر يا بهتر بدهد و هر دو راضى شوند چه؟ فرمود: اشكالى ندارد.

۳۹۴۴ــ و رَوى أبانٌ، عَن يعقوبَ بْنِ شَعَيْبٍ قالَ: «سَألتُ أبا عبدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ باعَ طعاماً بِدَراهِمَ، فَلَمّا بَلَغَ ذلِكَ الأجَلُ تَقاضاهُ، فقالَ: لَيْسَ عِنْدِي دَراهِمُ خُذْمِنّي طَعاماً، قال: لا بَأْسَ بِه إنَّما لَهُ دَراهِمُ يَأْخُذُ بِها ما شاءَ».

۳۹۴۵ــ وَ رَوىَ عُبَيْدُالله بْنُ عَلِيٍّ الحَلَبِيُّ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أنَّهُ «سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ أسْلَمَ دَراهِمَ في خَمْسَةِ مَخاتيمِ حِنْطَةٍ أوْ شَعيرٍ إلىٰ أجَلٍ مُسَمّىً، وَ كانَ الّذي عَلَيْهِ الحِنْطَةُ وَالشَّعيرُ لا يَقْدِر عَلىٰ أنْ يَقْضِيَهُ جَميعَ الّذي حَلَّ، فَشاءَ صاحِبُ الحَقِّ أنْ يَأْخُذَ نِصْفَ الطَّعامِ أوْ ثُلُثَهُ أوْ أقَلَّ مِنْ ذلِكَ أوْ أكْثَرَ، يَأْخُذُ رَأْسَ مالِ ما بَقِيَ مِنَ الطَّعامِ دَراهِمَ، قالَ: لا بَأْسَ بِه. قالَ: وَ سُئِلَ عَنِ الزَّعْفِرانِ يُسْلِفُ فيهِ الرَّجُلُ دَراهِمَ في عِشْرين مِثْقالاً أوْ أقلَّ مِنْ ذلِكَ أوْ أكْثَرَ، قالَ: لا بأسَ إنْ لَمْ يَقْدِرِ الّذي عَلَيْهِ الزَّعْفِرانُ أنْ يُعْطيَهُ جَميعَ مالِه أنْ يَأْخُذَ نِصْفَ حَقِّهِ أوْ ثُلُثَهُ أو

۳۹۴۴ــ یعقوب بن شعیب گوید: از امام ششم علیه‌السّلام سؤال کردم مردی گندمی را نسیه بمبلغ معیّنی بمدّت معلومی می‌فروشد و گندم را تحویل می‌دهد و چون مدّت سرآمد فروشنده طلبش را مطالبه می‌کند و خریدار می‌گوید: پول ندارم از من به جای طلبت گندم بستان. آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد او پول در عهدهٔ مشتری دارد با آن هرچه می‌خواهد می‌تواند بگیرد. (بقیمت روز از او گندم بستاند).

۳۹۴۵ــ عبیدالله بن علي حلبی گوید: از امام صادق علیه‌السّلام سؤال شد مردی مبلغی بابت خرید پنج مَن گندم یا جو به فروشنده‌ای داد و آن را پیش‌خرید کرد، و آن کس که گندم یا جو را بدهکار شد قدرت نداشت که در رأس مدّت همهٔ آنچه بدهکار است تحویل دهد، و طلبکار می‌خواهد نصف یا ثلث یا کمتر یا بیشتر از او بستاند و نسبت به بقیّه همان مقدار مبلغی که بابت آن پرداخته باز پس گیرد، فرمود: باکی برآن نیست، حلبی گوید: و از آن حضرت پرسیدند شخصی بیست مثقال یا کمتر و یا بیشتر زعفران را به مبلغی پیش‌خرید می‌کند، و مبلغ را می‌پردازد، فرمود: اشکالی ندارد، اگر فروشنده نتوانست تمام آنچه فروخته تهیّه کند و بپردازد، طلبکار نیم یا یک‌سوم و یا دوسوم حقّ خود را تحویل گیرد و بهای بقیّه را مطابق آنچه بابت آن

ثُلْثَيْهِ وَيَأْخُذَ رَأْسَ مالِ مابَقِيَ مِنَ حَقِّه دَراهِمَ».

٣٩٤٦ — وَ سُئِلَ «عَنِ الرَّجُلِ يُسْلِفُ فِي الغَنَمِ ثُنْيانَ وَ جُذْعانَ وَ غَيْرَ ذلِكَ إلىٰ أجَلٍ مُسَمّىً، قالَ: لابَأْسَ إنْ لَمْ يَقْدِرِ الَّذِي عَلَيْهِ الغَنَمُ عَلىٰ جَميعِ الَّذِي عَلَيْهِ أنْ يَأْخُذَ صاحِبُ الغَنَمِ نِصْفَها أو ثُلْثَها وَ يَأْخُذَ رَأسَ مالِ مابَقِيَ مِنَ الغَنَمِ دَراهِمَ، وَيَأْخُذُ دونَ شَرْطِهِمْ ولايأخُذُ فَوقَ شرطِهم، قالَ: وَ الأكْسِيَةُ أيضاً مِثْلُ الحِنْطَةِ والشَّعيرِ وَ الزَّعْفِرانِ والغَنَمِ».

٣٩٤٧ — وَ رَوَى الوَشّاءُ، عَنْ عبدِالله بنِ سِنانٍ قالَ: سَمِعْتُ أباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام يَقُولُ: «لا يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إسْلافُ السَّمَنِ بِالزَّيْتِ، وَلاَ الزَّيْتِ بِالسَّمَنِ».

٣٩٤٨ — وَ رَوىٰ عَمْرُو بنُ شِمْرٍ، عَنْ جابِرٍ عَنْ أبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ السَّلَفِ في اللَّحْمِ؟ قالَ: لا تَقْرَبَنَّهُ فَإنَّهُ يُعْطِيكَ مَرَّةَ السَمِينَ، وَ مَرَّةً التّاوِيَ، وَ مَرَّةَ المَهْزولَ فَاشْتَرِه مُعايَنَةً يَداً بِيَدٍ. قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ السَّلَفِ في

داده بستاند.

٣٩٤٦ — و نیز حلبی گوید: از آن حضرت پرسیدند شخصی گوسفند سه‌ساله یا دوساله وغیرآن را از گوسفندداری پیش‌خرید می‌کند که در مدّت معیّنی تحویل دهد، صحیح است؟ فرمود: مانعی ندارد، اگر نتوانست آنچه تعهّد کرده تحویل دهد مشتری نیم یا یک‌سوم و یا دوسوم آن را گرفته و قیمت پرداختی بقیّه را بازمی‌ستاند، و کمتر یا پست‌تر از شرطی که کرده می‌تواند بگیرد، ولی بیشتر یا عالیتر از آن را نمی‌تواند، و فرمود: جامه نیز حکمش مانند گندم و جو و زعفران و گوسفند است.

٣٩٤٧ — عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم می فرمود: روا نیست روغن حیوانی را با روغن زیتون و روغن زیتون را با روغن حیوانی خرید و فروش به مدّت کرد (یعنی زیتون را متاع و روغن حیوانی را قیمت یا به‌عکس روغن حیوانی را متاع و روغن زیتون را قیمت قرار داد و پیش‌خرید یا پیش‌فروش کرد).

٣٩٤٨ — جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم خرید پیش‌بها در گوشت چگونه است؟ فرمود: زنهار بدان نزدیک مشو، زیرا یکبار آن را فربه می دهد یکبار مردنی و یکبار لاغر، بلکه آن را ببین و بخر دست بدست (نه پیش‌خرید)،

روایا الماءِ، فَقالَ: لا فَإنَّهُ يُعْطِيكَ مَرَّةً ناقِصَةً، وَ مَرَّةً كامِلَةً وَ لٰكِنِ اشْتَرِها مُعايَنَةً فَهٰذا أسْلَمُ لَكَ وَ لَهُ».

۳۹۴۹ــ وَ رَوَى وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أبيهِ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: لا بأسَ أنْ يُسْلَفَ ما يوزنُ فيما يُكالُ، وما يُكالُ فيما يُوزنُ».

۳۹۵۰ــ وروى غِياثُ بْنُ إبراهيمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أبيهِ عَلَيهِما السَّلام قال: «قال عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: لا بأسَ بالسَّلَمِ بِكَيْلٍ مَعْلُومٍ إلىٰ أجَلٍ مَعْلُومٍ، وَ لا يُسْلَمُ إلىٰ دِياسٍ ولا حَصادٍ».

۳۹۵۱ــ وَ رَوى النَّضْرُ، عَنْ عَبْدِالله بنِ سِنان قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أيَصلُحُ أنْ يُسْلَمَ في الطَّعامِ عِنْدَ رَجُلٍ لَيْسَ عِنْدَهُ طَعامٌ وَ لا حَيَوانٌ إلّا أنَّهُ

گوید: پرسیدم راجع به خرید پیش‌بهای مشکهای آب شتران آبکش. فرمود: نه، گاهی ناقص می دهند و گاهی تمام، آن را ببین و خریداری کن و این برای دو طرف هم تو و هم فروشنده سالمتر است.

۳۹۴۹ــ وهب بن وهب از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السّلام فرمود: اشکالی ندارد که پیش خرید کنند آنچه وزن می شود با آنچه پیمانه می شود و به عکس آنچه پیمانه می شود با آنچه وزن می‌گردد.

شرح: «وهب بن وهب ابوالبختری از روات اهل سنّت است و مردی غیرقابل اعتماد و کذّاب می باشد».

۳۹۵۰ــ غیاث بن ابراهیم از امام صادق بواسطهٔ پدرش امام باقر علیهما السّلام از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرده که فرمود: گندم یا جو و امثال آن اشکالی ندارد که بمقدار معلوم تا وقت معیّن پیش‌فروش شود، امّا نمی توان زمان را تا خرمن کوبی یا درو قرار داد (که منجّز نیست).

۳۹۵۱ــ عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا می توان گندمی را پیش‌خرید کرد از شخصی که نزد او طعام یا حیوانی نیست جز

إذا جاءَ الأجَلُ اشْتَراهُ وَ أوْفاهُ؟ قالَ: إذا ضَمِنَهُ إلىٰ أجَلٍ مُسمّىً فَلا بَأسَ، قالَ: قُلتُ: أرأيتَ إنْ أوْفانِي بَعْضاً وأخَّر بَعْضاً أيَجُوزُ ذلِكَ؟ قالَ: نَعَمْ».

٣٩٥٢ــ وروى العَلاءُ، عَنْ مُحَمّدِبنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أحَدِهِما عَلَيهِماالسَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّهْنِ وَ الْكَفِيلِ فِي بَيْعِ النَّسِيئَةِ، قال: لابأسَ بِه».

٣٩٥٣ــ وفِي رِوايَةِ زُرارَةَ، عَنْ أبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «لا بأسَ بِالسَّلَمِ فِي المَتاعِ إذا وَصَفْتَ الطُّولَ والعَرْضَ، وفِي الحَيَوانِ إذا وَصَفْتَ أسْنانَهُ».

(بابُ الحُكْرَةِ وَالإسْعارِ)

٣٩٥٤ــ رُوِي عَنْ غِياثِ بْنِ إبراهِيمَ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أبيهِ عَلَيهِماالسَّلام قالَ: «لَيْسَ الحُكْرَةُ إلّا فِي الحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ والتَّمْرِ والزَّبِيبِ وَ السَّمَنِ وَ الزَّيْتِ».

اینکه او رأس مدّت می خرد و بدهی خود را تمام می دهد؟ فرمود: اگر ملتزم می شود که تا رأس مدّت تهیّه کند، اشکالی ندارد. گوید: عرض کردم اگر قسمتی را بمن بدهد و قسمتی را تأخیر اندازد جایز است؟ فرمود: آری.

٣٩٥٢ــ محمّد بن مسلم از یکی از دو امام (حضرت باقر یا حضرت صادق) علیهماالسّلام در مورد اینکه معاملهٔ نسیه، گرو یا کفیل گرفتن چه صورتی دارد پرسید؟ امام فرمود: اشکالی ندارد.

٣٩٥٣ــ و در روایت زراره از امام باقر علیه‌السّلام آمده که فرمود: پیش‌خرید متاع اشکالی ندارد به شرط آنکه وصف آن از طول و عرض و غیر آن را معلوم و معیّن کنی، و در حیوان نیز اگر سنّش را مشخّص کنی اشکالی ندارد.

(باب حکم احتکار ارزاق و قیمت گذاری آن)

٣٩٥٤ــ غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش علیهماالسّلام روایت کرده که فرمود: احتکار جز در گندم و جو و خرما و مویز و روغن و زیتون نباشد.

شرح: «مراد ارزاق عمومی است و مادامی احتکار محسوب می شود که فروشندهٔ دیگری یا نباشد یا باشد و کفاف ندهد و پاره‌ای از فقها نمک را نیز اضافه

۳۹۵۵ــ و «مَرَّ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله بِالمُحْتَكِرِينَ فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أنْ تُخْرَجَ إلىٰ بُطونِ الأسْواقِ وَحَيْثُ يَنْظُرُ النّاسُ إلَيها. فقيلَ لِرَسولِ الله صَلى الله عَليه وآله: لَوْقَوَّمْتَ عَلَيْهِمْ، فَغَضِبَ عَلَيه السَّلام حَتّىٰ عُرِفَ الغَضَبُ في وَجْهِه وقالَ: أنَا أقَوِّمُ عَلَيْهِمْ إنَّمَا السِّعْرُ إلَى الله عَزَّوَجَلَّ يَرْفَعُهُ إذا شاءَ وَيَخْفَضُهُ إذا شاءَ».

۳۹۵۶ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أنَّهُ «سُئِلَ عَنِ الحُكْرَةِ فقالَ: إنَّمَا الحُكْرَةُ أنْ تَشْتَرِيَ طَعاماً وَلَيْسَ في المِصْرِ غَيْرُهُ فَتَحْتَكِرُهُ، فَإنْ كانَ في المِصْرِ طعامٌ أوْ مَتاعٌ غَيْرُهُ فَلا بَأْسَ أنْ تَلْتَمِسَ بِسِلْعَتِكَ الفَضْلَ».

کرده‌اند، و بعض از فقهاء مقیّد کرده‌اند که برای ازدیاد قیمت این مذکورات را بخرد نه آنکه محصول باغ یا کشت خویش باشد، و غیاث بن إبراهیم عامّی المذهب است لکن توثیق شده است».

۳۹۵۵ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله برمحتکران گذشت و فرمود: انبارهای آنها را به محلّ فروش انتقال دهند جائی که مقابل دیدهٔ مردم باشد و بدان بنگرند، و به آن حضرت عرض شد: کاش قیمتی بر آن می‌گذاشتی، حضرت(ص) در خشم شد بدانسان که اثر آن در رخسارش نمودار گشت و با تعجّب فرمود: آیا من تعیین قیمت کنم؟! شک نیست که قیمتها در اختیار خداوند عزیز است قیمت را بالا می برد هرگاه که بخواهد و نازل می‌کند هروقت که بخواهد.

شرح: «یعنی گرانی و ارزانی ارزاق مربوط به وضع سال و فراوانی و خشکسالی آنست و در دست خداست نه بندگان خدا».

۳۹۵۶ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد احتکار چیست؟ فرمود: احتکار آنست که گندم یا ارزاق عمومی را خریداری کنی که غیر از آن در شهر نباشد و آن را انبار کنی و نفروشی، چنانچه در شهر غیر آن، طعام یا متاع باشد آنوقت اشکالی ندارد که از متاعت منفعت زیادتر بخواهی (آن را به انتظار سود بیشتر نگهداری و نفروشی).

۳۹۵۷— وَ رَوى صَفوانُ بنُ يَحيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ الحَنّاطِ قالَ: «قالَ أبوعبدالله عَلَيه السَّلام: ما عَمَلُكَ؟ فقلتُ: حَنّاطٌ و رُبَّما قَدِمْتُ عَلىٰ نَفاقٍ، وَ رُبَّما قَدِمْتُ عَلىٰ كَسادٍ فَحَبَسْتُه، قالَ: فَما يقولُ مَنْ قِبَلَكُمْ فيه؟ قلتُ: يقولُونَ مُحْتَكِرٌ، قالَ: يَبيعُه أحَدٌ غَيْرُكَ؟ قلتُ: ما أبيعُ أنَا مِنْ ألْفِ جُزْءٍ جُزْءاً، فقالَ: لا بَأسَ إنَّما كانَ ذلِكَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُقالُ لَهُ: حَكيمِ بْنِ حِزام، وكانَ إذا دَخَلَ الطَّعامُ المَدِينَةَ اشْتَراهُ كُلَّه فَمَرَّ عَليهِ النَّبيُّ صَلى الله عَليه وآله فقالَ لَهُ: يا حَكِيمَ بْنَ حِزامٍ إيّاكَ أنْ تَحْتَكِرَ».

۳۹۵۸— وَ رَوى النَّضرُ، عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنانٍ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أنَّهُ قالَ «في تُجّارٍ قَدِمُوا أرْضاً وَ اشْتَرَكُوا عَلىٰ أنْ لا يَبيعُوا بَيْعَهُمْ إلّا بِما أحَبُّوا قالَ: لا بأسَ بِذلِكَ».

۳۹۵۷— سلمهٔ گندم‌فروش گوید: امام صادق علیه‌السّلام از من سؤال فرمود: کارت چیست؟ عرض کردم گندم‌فروش هستم و پاره‌ای اوقات بازارِ رواج و خوبی دارد و پاره‌ای اوقات کساد است و ناچار آن را انبار می‌کنم، فرمود: دربارهٔ آن علمای آن دیار چه می‌گویند؟ عرض کردم می‌گویند: محتکر است، فرمود: غیر از تو کسی هست که آن را بفروشد؟ عرض کردم: «من از هزار جزء، جزئی بیش نمی‌فروشم» (یعنی من از هزار فروشنده، یک فروشنده بیش نیستم). فرمود: دراین‌صورت اشکالی ندارد، مطلب چنین است که مردی از قریش بود که به او حکیم ابن‌حِزام می‌گفتند و شیوه‌اش این بود که هرگاه گندم و خواربار وارد مدینه می‌شد او همهٔ آن را خود یکجا می‌خرید، و رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله گذرش بر وی افتاد او را نصیحت کرده، فرمود: ای حکیم پسر حِزام زنهار از اینکه ارزاق مردم را انبار کنی و به انتظار گران شدنِ آن باشی.

۳۹۵۸— عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه‌السّلام دربارهٔ تجّاری که وارد سرزمینی شدند و هم‌پیمان گشتند که متاعشان را (که از یک جنس است) بهر قیمتی که بخواهند و دوست دارند بهمان قیمت بفروشند (یعنی کسی به قیمت کمتر

۳۹۵۹ــ وقال رَسُولُ اللهِ صَلی الله عَلیه وآله: «لا یَحْتَکِرُ الطَّعامَ إلّا خاطِیءٌ».

۳۹۶۰ــ وَ رُوِیَ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ خَلّادٍ قالَ: «سَألَ رَجُلٌ الرِّضا عَلَیه السَّلام عَنْ حَبْسِ الطَّعامِ سَنَةً، قالَ: أنَا أفْعَلُهُ ــ یَعْنِي إحْرازَ القُوتِ ــ».

۳۹۶۱ــ و قالَ رَسُولُ اللهِ صَلی الله عَلیه وآله: «الجالِبُ مَرْزُوقٌ، وَ الْمُحْتَکِرُ مَلْعُونٌ».

۳۹۶۲ــ وَ «نَهیٰ أمیرُالْمؤْمِنینَ عَلَیه السَّلام، عَنِ الحُکْرَةِ في الأمْصارِ».

۳۹۶۳ــ وَ رَوی السَّکُونيُّ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أبیهِ عَلَیهِماالسَّلام قالَ: «قالَ عَلِيٌّ عَلَیه السَّلام: الحُکْرَةُ في الخَصْبِ أرْبَعُونَ یَوْماً وفي الشِّدَّة وَ البَلاءِ ثَلاثَةُ أیّامٍ، فَما زادَ عَلیٰ أرْبَعینَ یَوْماً في الخَصْبِ فَصاحِبُهُ مَلْعُونٌ، وَمازادَ في العُسْرَةِ فَوْقَ ثَلاثَةِ أیّامٍ فَصاحِبُهُ مَلْعُونٌ».

ندهد) فرمود: اشکالی ندارد.

۳۹۵۹ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: احتکار نمی‌کند گندم را مگر خطاکار.

۳۹۶۰ــ معمّر بن خلاّد گوید: مردی از حضرت رضا علیه السّلام در مورد انبار کردن خواربار و گندم برای مصرف سالیانه پرسید، فرمود: من اینکار را می‌کنم. ــ منظور نگهداری قوت مصرفی سالیانه است ــ.

۳۹۶۱ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: واردکنندهٔ گندم و خواربار روزی یاب است، و انبارکنندهٔ طعام مورد لعن و دوری از رحمت حقّ.

۳۹۶۲ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام از حبس کردن (احتکار) ارزاق مردم در شهرها نهی فرمودند.

۳۹۶۳ــ و سکونی از امام ششم از پدرش علیهماالسّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: نگهداشتن طعام مردم در انبار در سال فراوانی بیش از چهل روز و در خشکسالی بیش از سه روز احتکار است و هرچه در سال فراوانی بر چهل

٣٩٦٤ــ وَ رَوى أبو إسحاقَ، عَنِ الحارِثِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام قالَ: «مَنْ باعَ الطَّعامَ نُزِعَتْ مِنْهُ الرَّحْمَةُ».

٣٩٦٥ــ و قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: كِيلُوا طَعامَكُمْ فَإنَّ البَرَكَةَ في الطَّعامِ المَكِيلِ».

٣٩٦٦ــ وَ رُوِي عَنْ أبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ قالَ: «ذُكِرَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الحُسَينِ عَلَيهِما السَّلام غَلاءُ السِّعْرِ، فقالَ: وَما عَلَيَّ مِنْ غَلائِه إنْ غَلا فَهُوَ عَلَيْهِ، وَ إنْ رَخَصَ فَهُوَ عَلَيْهِ».

٣٩٦٧ــ وقالَ الصّادقُ عَلَيه السَّلام: «اشْتَرَوا وَ إنْ كانَ غالِياً فَإنَّ الرِّزْقَ

روز و در قحطی بر سه روز بیفزاید انبارکننده اش ملعون خواهد بود.

٣٩٦٤ــ حارث اعور گوید: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: رحمت از دل خواربارفروش یا گندم‌فروش بیرون شده است.

٣٩٦٥ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: گندم و جو را پیمانه کنید زیرا برکت در گندم کیل شده است.

٣٩٦٦ــ ابوحمزه ثمالی گوید: در نزد علی بن الحسین علیهما السّلام سخن از گرانی قیمتها رفت، حضرت فرمود: بر من از گرانیش چه باشد؟ اگر گران شود روزی با اوست و اگر ارزان گردد نیز با اوست (یعنی با رزّاق است نه با من).

شرح: «گرانی و ارزانی ارزاق مربوط به فراوانی و کمی آنست و این هر دو بدست بنده نیست جز اینکه کسی آن را خریده و به انتظار سود بیشتر انبار کند و این کار به حسب روایاتِ واردهٔ در اسلام در دنیا موجب جواز لعن فاعلش می باشد و در قیامت او در صف ستمگران محشور خواهد شد، و ستمگران در قرآن صریحاً لعن شده‌اند: «أَلا إنَّ لَعْنَةَ الله عَلَى الظّالِمينَ» ولی باید دانست که در روایات اهل بیت عصمت علیهم السّلام و فتاوی فقهاء حرمت احتکار منحصر به ارزاق است و چیزهائی چند از آن نام برده‌اند که قبلاً گذشت».

٣٩٦٧ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: بخرید اگر چه گران باشد زیرا

يَنْزِلُ مَعَ الشِّراءِ».

۳۹۶۸ـ وَ قالَ عَلَيه السَّلام «في قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «إنّي أراكُمْ بِخَيْرٍ» فقالَ: كانَ سِعْرُهُمْ رَخِيصاً».

۳۹۶۹ـ وَ «قيلَ لِلنَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله: لَوْ سَعَّرْتَ لَنا سِعْراً، فَإنَّ الأسْعارَ تَزيدُ وَ تَنْقُصُ فَقالَ عَلَيه السَّلام: ما كُنْتُ لَأَلْقَى اللهَ تَعالىٰ بِبِدْعَةٍ لَمْ يُحْدِثْ إلَيَّ فيها شَيئاً، فَدَعُوا عِبادَاللهِ يَأْكُلُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَ إذَا اسْتُنْصِحْتُمْ فَانْصَحُوا».

۳۹۷۰ـ وَ رُوِيَ عَنْ أبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ، عَن عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ وَ كَلَ بِالسِّعْرِ مَلَكاً يُدَبِّرُهُ بِأَمْرِه».

روزی با خرید فرود آید.

شرح: «غرض آنست که گران بودن اجناس موجب آن نباشد که از خرید آن صرف نظر کنید چه روزی در خرید و فروش بدست می آید».

۳۹۶۸ـ و نیز آن حضرت علیه السّلام در معنی سخن خداوند عزیز که نقل فرمود: «إنّی أراکُمْ بِخَیْرٍ» (سورهٔ هود قصّهٔ شعیب آیهٔ:۸۷) فرمود: مراد ارزانی بهای ایشان بود.

شرح: «شعیب قوم را نصیحت می‌کرد و می‌گفت: کم فروشی نکنید من شما را بخیر می بینم، یعنی وضع شما که خوب است با فراوانی و ارزانی اجناس چه نیازی به کم فروشی است؟».

۳۹۶۹ـ به رسول خدا صلّی الله علیه وآله گفتند: ای کاش برای اجناس قیمت می‌گذاردی زیرا مرتّب نرخها زیاد و کم می شود، فرمود: من نمی خواهم در حالی خدا را ملاقات کنم (از دنیا بروم) که بدعتی گذارده باشم و دستوری برآن بمن نرسیده باشد، مردم را رها کنید از یکدیگر استفاده برند، و هرگاه از شما سِعْر (نرخ) وقت را خواستند اخلاص ورزید و راست بگوئید (و اگر نپرسیدند شما آنها را رها کنید).

۳۹۷۰ـ ابوحمزه ثمالی گوید: امام سجّاد علیه السّلام فرمود: خداوند متعال فرشته ای را بر نرخها گمارده که امر آن را تنظیم می‌کند.

٣٩٧١ــ وَ رُوِيَ عَنْ أبي الصّباح الكِنانيِّ قالَ: قالَ أبو عبدالله عَلَيه السَّلام: «يا أبَا الصّباح شِراءُ الدَّقيقِ ذُلٌّ، وَ شِراءُ الحِنْطَةِ عِزٌّ، وَ شِراءُ الخُبْزِ فَقْرٌ، فَتَعَوَّذُوا بِالله مِنَ الْفَقْرِ».

٣٩٧٢ــ وقالَ عَلَيه السَّلام: «دَخَلَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله عَلىٰ عائِشَةَ وَ هِيَ تُحْصِي الخُبْزَ، فقالَ: يا حُمَيرا لا تُحْصِيَنَّ فَيُحْصىٰ عَلَيْكَ».

٣٩٧٣ــ وَ رَوي السَّكونيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أبيهِ عَلَيهِما السَّلام قال: «لا تُمانِعُوا قَرْضَ الخَمِيرِ وَ الْخُبْزِ، فَإنَّ مَنْعَهُما يُورِثُ الفَقْرَ».

٣٩٧٤ــ وقالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «عَلامَةُ رِضَى الله في خَلْقِه عَدْلُ سُلْطانِهِمْ وَ رَخْصُ أسْعارِهِمْ، وَ عَلامَةُ غَضَبِ الله عَلىٰ خَلْقِه جَوْرُ سُلْطانِهِمْ وَ غَلاءُ أسْعارِهِمْ».

٣٩٧١ــ ابوالصباح كنانی گويد: امام صادق عليه السّلام بمن فرمود: ای اباالصباح خريد آرد خواريست، و خريد گندم عزّت، و خريد نان تنگدستی و نياز، و بخدا پناه بريد از نيازمندی به مردم.

شرح: «يعنی كسانی كه احتياج خود را خود رفع می‌كنند و خودكفا هستند عزيزند و آنان كه ديگران بايد احتياجات ضروری و اوّليّهٔ آنها را رفع كنند هميشه خوار و ذليل خواهند بود».

٣٩٧٢ــ رسول خدا صلّی الله عليه وآله بر عايشه وارد شد درحاليكه مشغول شمردن نانها بود فرمود: ای حميراء (لقب عايشه) اينكار را مكن كه با تو همچنان شود (يعنی حساب خوردن تو را ديگران خواهند داشت).

٣٩٧٣ــ سكونی از امام صادق از پدرش عليهما السّلام نقل كرده كه فرمود: از قرض دادن خمير يا نان دريغ ننمائيد زيرا ندادنِ آن موجب تنگدستی و نيازمندی است.

شرح: «اين خبر و خبر بعد با باب چندان مناسب نيست».

٣٩٧٤ــ و رسول خدا صلّی الله عليه وآله فرمود: علامت رضای خداوند در مخلوقاتش (يعنی انسانها) عدالت نمودن دولت و حاكم، وارزانی اجناس آنها است، و

(بابُ الحُكْمِ في اختلافِ المُتَبايِعَيْنِ)

۳۹۷۵ـ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام «في الرَّجُلِ يَبيعُ الشَّيْءَ فَيَقولُ المُشْتَري: هُوَ بِكَذا وَكَذا، بِأَقَلَّ مِمّا قالَ البائِعُ، قالَ: القَوْلُ قَوْلُ البائِعِ إذا كانَ الشَّيْءُ قائِماً بِعَيْنِه مَعَ يَمينه».

(بابُ وُجُوبِ رَدِّ المَبيعِ بِخِيارِ الرُّؤْيَةِ)

۳۹۷۶ـ رَوى مُحَمَّدُ بنُ أبي عُمَيْرٍ، عَنْ جَميلِ بْنِ دُرّاجٍ قالَ: «سَأَلْتُ أباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ اشْتَرى ضَيْعَةً وَقَدْ كانَ يَدْخُلُها وَيَخْرُجُ مِنْها، فَلَمّا أنْ نَقَدَ المالَ صارَ إلَى الضَّيْعَةِ فَفَتَّشَها ثُمَّ رَجَعَ فَاسْتَقالَ صاحِبَهُ فَلَمْ يُقِلْهُ، فقالَ أبو عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: لَوْ قَلَّبَها وَنَظَرَ مِنْها إلَى تِسْعٍ وَتِسْعينَ قِطْعَةً، ثُمَّ بَقِيَ مِنْها قِطعةٌ لَمْ يَرَها لَكانَ لَهُ في ذلِكَ خِيارُ الرُّؤْيَةِ».

علامت غضب و خشم خداوند بر مردم جور و زورگوئی دولت و گرانی اجناس آنها است.

(باب حکم خریدار و فروشنده ای که برسر قیمت اختلاف کرده اند)

۳۹۷۵ـ امام صادق علیه السّلام در مورد اختلافی که میان فروشنده و خریدار راجع به قیمت رخ داده بود و مشتری می‌گفت: فلان مبلغ، یعنی کمتر از آنچه فروشنده اظهار می‌کرد، فرمود: قیمت آنست که فروشنده می‌گوید با قسم، درصورتیکه متاع دست نخورده باقی باشد.

(وجوب فسخ به خیار رؤیت)

۳۹۷۶ـ جمیل بن دُرّاج گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم شخصی زمین کشتزاری را خریده است و خود بر سر آن زمین رفته و آن را دیده و بازگشته است ولی هنگامی که بهای آن را پرداخته و به سراغ زمین رفته و آن را بررسی کرده است نپسندیده و تقاضای فسخ از فروشنده کرده است درحالیکه فروشنده حاضر نیست بیع را فسخ کند امام علیه السّلام فرمود: اگر همهٔ آن زمین را زیر و رو کرده و نود و نُه درصد آن را دیده و یک درصد باقیمانده که ندیده است خیار رؤیت دارد یعنی می تواند آن را

٣٩٧٧ــ وَ رَوى مُحَمّدُ بْنُ أبي عُمَيْرٍ، عَنْ مُيَسِّرِبْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ قالَ: قُلْتُ لِأبي عبدِالله عَلَيه السَّلام: «رَجُلٌ اشْتَرى زِقَّ زَيْتٍ فَوَجَدَ فيهِ دُرْدِيّاً فقالَ: إنْ كانَ مِمَّنْ يَعْلَمُ أنَّ ذلِكَ يَكُونُ في الزَّيْتِ لَمْ يَرُدَّهُ عَلَيْهِ، وَ إنْ لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ أنَّ ذلِكَ يَكُونُ في الزَّيْتِ رَدَّهُ عَلَيْهِ».

٣٩٧٨ــ وَ «دَخَلَ أميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام سُوقَ التَّمّارِينَ فَإذا امْرَأةٌ تَبْكي وَ هِيَ تُخاصِمُ رَجُلاً تَمّاراً، فَقالَ لَها: مالَكِ؟ فقالَتْ: يا أميرَالْمؤْمِنينَ اشْتَرَيْتُ مِنْ هذا تَمْراً بِدِرْهَمٍ فَخَرَجَ أسْفَلُه رَدِيّاً وَ لَيْسَ مِثْلَ هٰذا الَّذي رَأَيْتُ، فقالَ لَهُ: رُدَّ عَلَيْها، فَأبىٰ حَتّىٰ قالَ لَهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ فَأبى، فَعَلاهُ بِالدِّرَّةِ حَتّىٰ رَدَّ عَلَيْها، وكانَ عَلَيه السَّلام يَكْرَهُ أن يُجَلَّلَ التَّمْرُ».

باز پس دهد.

٣٩٧٧ــ میسّر بن عبدالعزیز گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم که شخصی مشکی روغن زیتون خریده است و هنگامی که آن را باز کرده در آن جِرم و ته‌نشین دیده است. فرمود: اگر از کسانیست که اجمالاً می دانسته که خیکهای روغن ته‌نشین دارد بصاحبش پس ندهد، و اگر نمی دانسته و گمان داشته که روغن زلال است و خریداری کرده می تواند بیع را فسخ نماید.

٣٩٧٨ــ امیر مؤمنان علیه السّلام براستهٔ خرمافروشان رفت و زنی را دید که می‌گرید و با مردی خرمافروش به نزاع پرداخته است، پرسید: تو را چه شده؟ زن گفت: یا امیرالمؤمنین بستهٔ خرمائی به یک درهم از این مرد خریده‌ام اکنون زیر آن خرمای پست درآمده است و آنچه من دیدم غیر از این بود، حضرت از خرمافروش خواست تا آن را پس گیرد وی نپذیرفت تا سه بار امام تکرار کرد و وی سر باز زد، امام تازیانه را بالا برد مرد حاضر شد و بهای خرما را به زن ردّ کرد.

و نیز آن حضرت علیه السّلام بسته‌بندی کردن [و یا مخلوط کردن خرمای اعلا و پست] را خوش نمی داشت.

(بابُ النّداءِ عَلَى المَبيعِ)

۳۹۷۹ـ رَوى أُمَيَّةُ بْنُ عَمْرُو، عَنِ الشَّعيريِّ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «كانَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام يقول: «إذا نادَى المُنادِي فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَزيدَ، فإذا سَكَتَ فَلَكَ أَنْ تَزيدَ، وَ إنّما تَحْرُمُ الزِّيادةُ وَ النِّداءُ يُسْمَعُ، وَ يُحِلُّها السُّكُوتُ».

(بابُ البَيْعِ فِي الظِّلالِ)

۳۹۸۰ـ رُوِي [عَن] هِشامِ بنِ الحَكَمِ أَنَّهُ قالَ: «كُنْتُ أَبيعُ السّابِرِيَّ في الظِّلالِ فَمَرَّ بي أبوالحَسَنِ الأَوَّلُ عَلَيه السَّلام راكِباً فقالَ لِي: يا هِشامُ إنَّ البَيْعَ في الظِّلالِ غِشٌّ وَ الغِشُّ لا يَحِلُّ».

(بر قیمت افزودن مشتری در مزایده هنگام ندا)

۳۹۷۹ـ سکونی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: هرگاه منادیِ مزایده آوازش به اعلامِ قیمت بلند است حقّ نداری بر قیمت بیفزایی، و چون سکوت کرد می توانی بر قیمتی که داده بیفزایی، و جز این نیست که حرمت زیاد کردن قیمت تا هنگامی است که منادی فریاد می‌کند و قیمت را می‌گوید و مردم می شنوند و هروقت ساکت شد اشکالی ندارد.

(معامله در تاریکی)

۳۹۸۰ـ هشام بن حکم گوید: من لباس سابری (نوعی لباس که در سابور می بافتند و غالباً ابریشمی بود) در سایه می فروختم و حضرت کاظم علیه السّلام سواره بر من گذشت و فرمود: ای هشام فروختن این اجناس در سایه یکنوع دغلی با مردم است و دغلی در معامله حلال نیست.

شرح: «مراد از سایه تاریکی است که درست رنگ و صفات دیگر متاع مشخّص نمی شود، و إلّا در همهٔ مغازه‌ها که معامله می شود بجهت داشتن سقف و دیوار سایه است، و در شب نیز همینطور، پس لابد مراد از ظلال تاریکی است».

(بابُ بَيْعِ اللَّبنِ المُشابِ بِالماءِ)

٣٩٨١ــ رَوى إسْماعِيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «نَهى رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله أنْ يُشابَ اللَّبَنُ بِالماءِ لِلْبَيْعِ».

(غَبْنُ الْمُسْتَرْسِلِ)

٣٩٨٢ــ قال الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: غَبْنُ المُسْتَرْسِلِ سُحْتٌ، وَ غَبْنُ المُؤْمِنِ حَرام».

٣٩٨٣ــ وفي رواية عَمْرو بْنِ جُمَيْعٍ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «غَبْنُ المُسْتَرسِلِ رِباً».

٣٩٨٤ــ وقالَ عَلَيه السَّلام: «إذا قالَ الرَّجُلُ لِلرَّجُلِ: هَلُمَّ أُحْسِن بَيْعَكَ، فَقَدْ حَرُمَ عَلَيْهِ الرِّبْحُ».

(فروختن شیر مخلوط با آب)

٣٩٨١ــ سکونی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله از مخلوط کردن آب با شیر برای فروش نهی فرموده اند.

(مغبون کردن آن کس که به انسان اعتماد کرده است)

٣٩٨٢ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: مغبون ساختن کسی که انسان را مورد اطمینان داشته و در صحّت جنس و قیمت باو اعتماد نموده حرام است و نیز مغبون کردن مؤمن (هم عقیدهٔ ما در مذهب) حرام است.

٣٩٨٣ــ و در روایت عمرو بن جُمَیْع آمده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: مغبون کردن آن کس که به انسان وثوق داشته و اطمینان کرده است مانند خوردن ربا می باشد. (یعنی از جهتِ حرمت مانند آنست).

٣٩٨٤ــ و نیز فرمود: اگر فروشنده مشتری را گفت: نزد من آی تا با تو معاملهٔ خوبی انجام دهم بر او حرام است که از وی منفعت گیرد.

شرح: «فقهای امامیّه این حرمت را حمل بر کراهت کرده اند».

(بابُ الإحسانِ وَتَركِ الغَشِّ في البَيْعِ)

۳۹۸۵ــ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله لِزَيْنَبِ العَطّارَةِ الحَوْلاءِ: «إذا بِعْتِ فَأَحْسِني وَ لَا تَغُشِّي، فَإنَّهُ أَتْقىٰ وَ أَبْقىٰ لِلْمالِ».

۳۹۸۶ــ و قال عَلَيه السَّلام: «لَيْسَ مِنّا مَنْ غَشَّ مُسْلِماً».

۳۹۸۷ــ وقالَ عَلَيه السَّلام: «مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِينَ حُشِرَ مَعَ اليَهُودِ يَوْمَ القِيامَةِ، لِأَنَّهُمْ أَغَشُّ النّاسِ لِلْمُسْلِمينَ».

(بابُ التَّلَقّي)

۳۹۸۸ــ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: «لا يَتَلَقّى أَحَدُكُمْ طَعاماً خارِجاً مِنَ المِصْرِ وَلا يَبِيعُ حاضِرٌ لِبادٍ، ذَرُوا المُسْلِمينَ يَرْزُقُ اللهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ».

(احسان کردن و دغلی نداشتن در معامله)

۳۹۸۵ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله به زینب عطرفروش لوچ فرمود: هرگاه چیزی می فروشی نیکی کن و دغلی منما، زیرا آن برای مال انسان پاک تر و با برکت تر است.

۳۹۸۶ــ و فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی خیانت کند.

شرح: «مؤلّف در عیون الأخبار اضافه ای دارد و آن این جمله است «أو ضَرَّهُ أَوْ ماكَرَهُ» یعنی به او زیانی رساند یا با او حیله کند).

۳۹۸۷ــ و فرمود: هر کس با مسلمانی خیانت ورزد با یهودیان در قیامت محشور خواهد شد زیرا آنها، خیانتشان از همهٔ مردم بمسلمانان زیادتر است.

(باب پیشواز متاع رفتن)

۳۹۸۸ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: کسی برای خرید گندم، از شهر به استقبالِ آورندگانِ آن خارج نشود، و شهری برای دهاتی متصدّی خرید و فروش نگردد، مردم مسلمان را به حال خود واگذارید خداوند پاره ای را به سبب پارهٔ

۳۹۸۹ــ وَ رُوِيَ عَنْ مِنْهالِ القَصّابِ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ تَلَقّي الغَنَمِ؟ فقالَ: لا تُلَقِّ وَلا تَشْتَرِها تُلَقّى، وَلا تَأْكُلْ مِنْ لَحْمِ ما تُلُقّيَ».

۳۹۹۰ــ وَ رُوِيَ «أنَّ حَدَّ التَّلَقّي رَوْحَةٌ فَإذا صارَ إلى أرْبَعِ فَراسِخَ فَهُوَ جَلَبٌ».

(بابُ الرِّبا)

۳۹۹۱ــ رَوَى الحُسَيْنُ بْنُ الْمُخْتارِ، عَنْ أبي بَصيرٍ، عَنْ أبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «دِرْهَمُ رِباً أشَدُّ عِنْدَالله عَزَّوَجَلَّ مِنْ ثَلاثينَ زِنْيَةً كُلِّها بِذاتِ

دیگر روزی می رساند.

شرح: «رسم در آن زمان چنان بود که جماعتی کارشان این بود که پیشواز کاروانها می رفتند و از شهر مسافتی به استقبال دهاتیان که بار به شهر برای فروش می آوردند طیّ می‌کردند و غالباً به آنها که می رسیدند قیمت متاع را کمتر از آنچه در شهر بفروش می رسید می‌گفتند، و صاحبان متاع را فریب داده از کسادی آن در شهر خبر می دادند و خود به قیمتی نازل مال را خریده و به شهر آورده و به بهای واقعی یا گرانتر از نرخ به مردم می فروختند از اینرو در روایت از آن منع شده است و اینکار را «تلقّي» گویند».

۳۹۸۹ــ منهال قصّاب گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: به استقبال رفتن برای خرید گوسفند از حشم‌داران که بسوی شهر برای فروش می آیند چطور است؟ امام فرمود: اینکار را نکن و آنچه از این راه بدست آمده مخر و از گوشت آن مخور.

۳۹۹۰ــ و منهال حدِّ تَلقّی را از آن حضرت سؤال کرد، امام فرمود: به اندازهٔ مسافتی که طرف عصر تا غروب طیّ می‌کنند، و چون از این حدّ گذشت و به چهار فرسخ رسید آن دیگر تلقّی نیست بلکه سفر تجارت است.

(باب ربا)

۳۹۹۱ــ ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: گرفتن یک درهم ربا

مَحْرَمٍ مِثْلِ الخالَةِ وَ العَمَّةِ».

۳۹۹۲ــ وفي رِوايَةِ هِشامِ بْنِ سالِمٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «دِرْهَمٌ رِبواً أَشَدُّ عِنْدَالله مِنْ سَبْعينَ زَيْنَةً كُلِّها بِذاتِ مَحْرَمٍ».

۳۹۹۳ــ وقالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «آكِلُ الرِّبا وَ مُوْكِلُهُ وَ كاتِبُهُ وَ شاهِداهُ في الوِزْرِ سَواءٌ».

۳۹۹٤ــ وقالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام: «لَعَنَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله الرِّبا وآكِلَهُ وَ مُوْكِلَهُ و بايِعَهُ وَ مُشْتَريَه و كاتِبَهُ و شاهِدَيْهِ».

۳۹۹۵ــ وروى إبراهيمُ بْنُ عُمَر، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في قولِ الله عَزَّوَجَلَّ «وَما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا في أَمْوالِ النّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَالله» قالَ: هُوَ هَدِيَّتُكَ إلى الرَّجُلِ تَطْلُبُ مِنْهُ الثَّوابَ أَفْضَلَ مِنْها فَذلِكَ رِباً يُوْكَلُ».

در نزد خداوند عزیز گناهش سخت‌تر است از سی بار زنا که همه با محارم مانند خاله و عمّه صورت گیرد.

۳۹۹۲ــ هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: یک درهم ربا نزد خداوند گناهش عظیم‌تر است از هفتاد بار زنا که همه با محارم باشد.

۳۹۹۳ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: خورنده ربا و خورانندهٔ آن و نویسندهٔ قبض آن و شاهدانش در گناه یکسانند.

۳۹۹٤ــ و امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله لعن فرمودند ربا و خورندهٔ ربا و خورانندهٔ آن و فروشنده و مشتری آن و نویسندهٔ قبض و شاهدانش را. (مراد از فروشنده و مشتری متعاملین در ربای معاملی است که فروش جنس به جنس با زیادت است).

۳۹۹۵ــ و ابراهیم بن عمر از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که در معنی آیهٔ شریفهٔ «و ما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا في اَموالِ النّاسِ فلا يَرْبُواعِنْدَالله ــ روم: ۳۹» (و آنچه به عنوان پیشکش و هدیّه برای افزون ساختن اموال مردم می پردازید آن نزد خداوند ثوابی نخواهد داشت). فرمود: مراد هدیّه ای است که تو به دیگری می دهی که

۳۹۹۶ــ وَ رَوی عُبَیْدُبْنُ زُرارَةَ، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَیه السَّلام قالَ: «لا یَکُونُ الرِّبا إلّا فیما یُکالُ أوْ یُوزَنُ».

۳۹۹۷ــ وقالَ عَلَیه السَّلام: «کُلُّ رِباً أَکَلَهُ النّاسُ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا فَإنَّهُ یُقْبَلُ مِنْهُمْ إذا عُرِفَتْ مِنْهُمُ التَّوْبَةُ».

وقال عَلَیه السَّلام: «لَوْ أنَّ رَجُلاً وَرِثَ مِنْ أبیهِ مالاً وَ قَدْ عَلِمَ أنَّ في ذٰلِكَ المالِ رِباً وَ لٰکِنْ قَدِ اخْتَلَطَ في التِّجارَةِ بِغَیْرِه فَإنَّهُ لَهُ حَلالٌ طَیِّبٌ فَلْیَأْ کُلْهُ، وَ إنْ عَرَفَ مِنْهُ شَیْئاً مَعْزولاً أنَّهُ رِباً فَلْیَأْخُذْ رَأسَ مالِهِ وَ لْیَرُدَّ الرِّبا».

۳۹۹۸ــ وقال عَلَیه السَّلام: «أیُّما رَجُلٍ أدارَ مالاً کَثیراً قَدْ أکْثَرَ فیهِ مِنَ الرِّبا فَجَهِلَ ذٰلِكَ، ثُمَّ عَرَفَهُ بَعْدُ فَأرادَ أنْ یَنْزَعَ ذٰلِكَ مِنْهُ، فَما مَضیٰ فَلَهُ، وَ یَدَعُهُ فیما

از آن نفع دنیائی ببری و این ربائیست که حرام نیست.

۳۹۹۶ــ عبید بن زراره گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: ربا (در غیر قرض) صورت نگیرد مگر در آنچه با کیل یا وزن معامله می شود.

شرح: «مراد ربای معاملی است که جنس را اگر مکیل یا موزون بود با همجنس به زیادت و یا کم نمی توان معامله کرد مانند معامله شکر با قند بزیادت یا روغن و کره بزیادت».

۳۹۹۷ــ و نیز فرمود: هر ربا که مردم از روی جهلِ بموضوع خورده باشند سپس توبه کنند آن توبه مورد قبول است اگر توبهٔ واقعی از آنها دیدی.

و فرمود: اگر شخصی از پدرش مالی را ارث برده که می داند در آن ربا بوده است ولی در کسب و تجارت با هم آمیخته و مشخّص نیست، آن بر او حلال و پاک است و می تواند از آن استفاده کند، و چنانچه چیزی از آن مال ربوی را به‌عینه می شناسد که جدا گذاشته و مخلوط نشده است باید سرمایه را از آن بردارد و ربای آن را بازگرداند.

۳۹۹۸ــ و نیز فرمود: هر کس مال بسیاری از راهی بدست آورده که در آن ربا زیاد بوده ولی او نمی دانسته و بعد متوجّه شده است و تصمیم گرفته که از آن دست

يَسْتَأْنِفُ».

۳۹۹۹ـ وقالَ عَلَيه السَّلام: «أَتى رَجُلٌ إلىٰ أبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام فقالَ: «إنِّي وَرِثْتُ مالاً وَقَدْ عَلِمْتُ أنَّ صاحِبَهُ الَّذِي وَرِثْتُهُ مِنْهُ قَدْ كانَ يُرْبِي وَقَدْ أعْرِفُ أنَّ فيهِ رِبواً وَأَسْتَيْقِنُ ذٰلِكَ وَلَيْسَ يَطِيبُ لي حَلٰالُهُ لِحالِ عِلْمِي فيهِ، وَقَدْ سَأَلْتُ فُقَهاءَ أهْلِ العِراقِ وَأهْلِ الحِجازِ فقالُوا: لايَحِلُّ لَكَ أكْلُهُ مِنْ أجْلِ ما فيهِ، فقالَ لَهُ أبُو جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: إنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أنَّ فيهِ مالاً مَعْرُوفاً رِبواً وَتَعْرِفُ أهْلَهُ فَخُذْ رَأسَ مالِكَ وَرُدَّ ماسِوىٰ ذٰلِكَ، وَإنْ كانَ مُخْتَلِطاً فَكُلْهُ هَنِيئاً مَرِيئاً، فَإنَّ المالَ مالُكَ، وَاجْتَنِبْ ما كانَ يَصْنَعُ صاحِبُهُ، فَإنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله قَدْ وَضَعَ ما مَضىٰ مِنَ الرِّبا وَحَرَّمَ مابَقِيَ، فَمَنْ جَهِلَهُ وَسِعَهُ جَهْلُهُ حَتّىٰ يَعْرِفَهُ، فَإذا عَرَفَ

کشد، پس آنچه تاکنون عمل کرده همه از آن اوست و در آینده آن معاملات که در آن رباست رها کند.

۳۹۹۹ـ و نیز فرمود: مردی نزد امام باقر علیه السّلام آمد و عرض کرد: من مالی به میراث برده‌ام و می دانم کسی که از او ارث برده‌ام معاملات ربوی می‌کرد و من خود آشنایم که در آن بطور یقین ربا هست و دلم به حلال آن راضی نمی شود بخاطر آنکه علم به آن دارم و از فقهاء عراق و اهل حجاز سؤال کرده‌ام، و گفته‌اند هیچ چیز آن بر تو مباح نیست از آن‌جهت که مخلوط به ربا است، امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر می شناسی مالی را که مربوط به معاملهٔ ربوی است پس سرمایه را از آن برگیر و بقیّه را به صاحبش بازگردان، ولی اگر مالی را بخصوص ربا یا ربوی نمی شناسی پس آن را تصرّف کن که بر تو گوارا و حلال است و همهٔ مال، مالِ توست و از عملی که صاحب آن مال انجام می داده است تو بپرهیز، زیرا رسول خدا صلّی الله علیه وآله آنچه را که قبل از آمدن حکم ربا از راه ربا بدست آورده بودند رها کرد و آنچه از آن به بعد از راه ربا بدست می آورند حرام فرمود، پس هر کس جاهل بود به اینکه این عمل ربا است آزاد است تا زمانی که بداند (در حکم مانند آنانست که پیش از آمدن حکم حرمت ربا معاملات ربوی می‌کردند) و چون دانست که این معامله ربوی است دیگر

تَحْرِيمَهُ حَرُمَ عَلَيْهِ وَ وَجَبَ عَلَيْهِ فيهِ العُقُوبَةُ إذا رَكِبَهُ كَما يَجِبُ عَلىٰ مَنْ يَأْكُلُ الرِّبا».

٤٠٠٠ــ وقال رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: «لَيْسَ بَيْنَنا وَ بَيْنَ أهْلِ حَرْبِنا رِبواً، نَأْخُذُ مِنْهُمْ وَ لا نُعْطِيهِمْ».

٤٠٠١ــ وقالَ عَلَيه السَّلام: «لَيْسَ بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ وَلَدِه رِبواً، وَ لَيْسَ بَيْنَ السَّيِّدِ وَ بَيْنَ عَبْدِهِ رِبواً».

٤٠٠٢ــ وقالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «لَيْسَ بَيْنَ المُسْلِمِ وَ بَيْنَ الذِّمّي رِبواً، وَ لا بَيْنَ المَرْأة وَ بَيْنَ زَوْجِها رِبواً».

٤٠٠٣ــ وَ رُوِي عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزيدَ بَيّاعِ السّابِرِيِّ قالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِالله

حقّ ندارد انجام دهد و بر او حرام است و اگر عمل کرد و مرتکب آن شد عقوبت بر او واجب می شود همچنانکه بر خورندهٔ ربا. (یعنی حکمش همان حکم رباخوار است).

٤٠٠٠ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمودند: میان ما و کفّار حربی ربا نیست ما از آنها می ستانیم و به آنها ربا نمی دهیم.

شرح: «کافر حربی آنست که در ذمّهٔ مسلمین نباشد، خواه محارب باشد یا معاهد، خواه در دارالحرب باشد خواه در دارالاسلام».

٤٠٠١ــ و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود: میان پدر و فرزند ربا نیست، و میان مولا و بنده نیز ربا نیست.

شرح: «مراد آنست که میان پدر و فرزند ربا حرام نیست».

٤٠٠٢ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: میان مسلمان و اهل ذمّه ربا نیست و میان مرد و همسرش نیز ربا نیست.

شرح: «عدم ربا میان مسلمان و ذمّی در این خبر ظاهرش منافات با مفهوم خبر رقم ٤٠٠٠ دارد که از رسول خدا صلّی الله علیه وآله نقل شده است و آن را چنین توجیه کرده اند که در این خبر مراد اهل ذمّه ایست که به شرائط ذمّه عمل نمی نمایند».

٤٠٠٣ــ عمر بن یزید که جامهٔ سابوری می فروخت گوید: به امام صادق

عَلَيه السَّلام: جُعِلْتُ فِداكَ إنَّ النّاسَ يَزْعُمُونَ أنَّ الرِّبْحَ عَلَى المُضْطَرِّ حَرامٌ وَ هُوَ مِنَ الرِّبا، فَقالَ: وَ هَلْ رَأَيْتَ أحَداً اشْتَرىٰ ـ غَنِياً أوْ فَقِيراً ـ إلّا مِنْ ضَرُورَةٍ؟! يا عُمَرُ قَدْ أحَلَّ اللهُ البَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا، فَارْبَحْ وَلا تُرْبِه، قُلْتُ: وَ مَا الرِّبا؟ قالَ: دَراهِمُ بِدَراهِمَ مِثْلانِ بِمِثْلٍ».

۴۰۰۴ـ وَ رَوىٰ غِياثُ بْنُ إبراهِيمَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أبِيهِ عَلَيهِما السَّلام «أنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام كَرِهَ بَيْعَ اللَّحْمِ بِالْحَيَوانِ».

۴۰۰۵ـ وَ سَألَ رَجُلٌ الصّادِقَ عَلَيه السَّلام «عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «يَمْحَقُ اللهُ الرِّبوا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ» وَ قَدْ أرىٰ مَنْ يَأكُلُ الرِّبا يَرْبُو مالُه، فقالَ:

علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم مردم فکر می‌کنند که از شخص مضطر سود گرفتن در معاملات حرام است، و در حکم رباست، فرمود: آیا کسی را دیده‌ای چه فقیر چه ثروتمند، چیزی بخرد مگر بضرورت؟ ای عمر براستی که خداوند داد و ستد را مباح دانسته و ربا را حرام کرده است، در معاملات سود بگیر و ربا مگیر، پرسیدم ربا کدام است؟ فرمود: درهمها در مقابل درهمها و دو در مقابل یکی، دادوستد کردن.

شرح: «ربا بر دو قسم است ربای قرضی که در مقابل یک درهم قرض که می دهی قرض گیرنده یک درهم بیش بتو بدهکار نیست و چنانچه با او شرط زیاده کنی معامله کلاً ربوی و حرام است. و نوع دیگر ربای معاملی است که دو همجنس را مانند شکر و قند با زیادهٔ یکی بر دیگری مبادله نمائی البتّه در ربای معاملی مادامی ربا محسوب می شود که مکیل یا موزون باشند و چنانچه معدود (یعنی شمردنی) باشد زیاده گرفتن در آن را ربا نمی دانند».

۴۰۰۴ـ غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرد که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام خرید و مبادلهٔ گوشت را با حیوان زنده مکروه می داشت.

۴۰۰۵ـ مردی از امام صادق علیه السّلام از معنای فرمودهٔ خداوند «يَمْحَقُ اللهُ الرِّبٰوا و يُرْبِي الصَّدَقاتِ ـ بقره: ۲۷۶» (خداوند ربا را تباه و صدقات را افزون

فَأَيُّ مَحْقٍ أَمْحَقُ مِنَ دِرْهِمٍ رِبا يَمْحَقُ الدِّينَ، فَإِنْ تابَ مِنْهُ ذَهَبَ مالُهُ وَ افْتَقَرَ».

٤٠٠٦ــ وَ رَوى أبانٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الحَلَبِيِّ؛ وَ حَمّادُ بْنُ عُثْمانَ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ ابنِ عَلِيٍّ الحَلَبِيِّ قالَ: «سَمِعْتُ أباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام يقولُ: ما كانَ مِنْ طعامٍ مُخْتَلِفٍ أَوْ مَتاعٍ أَوْ شَيْءٍ مِنَ الأَشْياءِ يَتَفاضَلُ فَلا بَأْسَ بِبَيْعِهِ مِثْلَيْنِ بِمِثْلٍ يَداً بِيَدٍ، فَأَمّا نَظِرَةً فَإِنَّهُ لا يَصْلُحُ».

٤٠٠٧ــ وَ رَوى جَميلُ بْنُ دُرّاجٍ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «البَعِيرُ بِالْبَعِيرَيْنِ وَالدّابَّةُ بِالدّابَّتَيْنِ يَداً بِيَدٍ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، وَ قالَ: لا بَأْسَ بِالثَّوْبِ بِالثَّوْبَيْنِ يَداً بِيَدٍ وَ نَسِيئَةً إِذا وَصَفْتَهُما».

٤٠٠٨ــ وَ سَأَلَ سَماعَةُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ بَيْعِ الحَيَوانِ اثْنَيْنِ بِواحِدٍ، فَقالَ: إِذا سَمَّيْتَ السِّنَّ فَلا بَأْسَ».

می‌کند) پرسید و گفت: من می بینم کسی را که ربا می خورد و مالش افزون می شود. چگونه است؟ فرمود: کدام نابودی بالا تر است از یک درهم که دین را تباه کند، و اگر توبه کرد مال را از دست داده و خود تنگدست گردد.

٤٠٠٦ــ عبیدالله بن علی حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هر چیز از خواربار که از یک جنس نباشد و هر متاع یا هر چیز دیگری که دو جنس مختلف باشد بتفاضل و زیادی یکی بر دیگری، در مبادله به نسبت دو به یک اشکالی ندارد، درصورتیکه نقداً بدهد و نقداً بستاند، امّا درصورتیکه یکی نقد و دیگری نسیه باشد اشکال دارد، (چون خواربار مکیل و موزون است».

٤٠٠٧ــ زراره گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: یک شتر با دو شتر و یک چهار پا با دو چهار پا مبادله اش درصورتیکه هر دو نقد باشند اشکالی ندارد و نیز فرمود: اشکالی ندارد یک دست جامه با دو دست از آن نقد به نقد و نقد به نسیه مبادله شود البتّه درصورتیکه جنسِ نسیه که دو دست است مشخّصاتش را کاملاً بگویی.

٤٠٠٨ــ سماعه گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم حیوان را دو بیک می توان مبادله کرد؟ فرمود: اگر حیوانی که قیمت قرار می‌گیرد سنّش را معیّن کنی

۴۰۰۹ــ وَ سَأَلَ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ أَبِي‌عَبْدِالله أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الْعَبْدِ بِالْعَبْدَيْنِ وَ الْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَ الدَّراهِم، فقالَ: لا بأسَ بِالحَيَوانِ كُلِّها يَداً بِيَدٍ».

۴۰۱۰ــ وَ سَأَلَهُ سَعِيدُ بْنُ يَسارٍ «عَنِ البَعِيرِ بِالْبَعِيرَيْنِ يَداً بِيَدٍ وَ نَسِيئَةً، فقالَ: نَعَمْ لا بَأْسَ إذا سَمَّيْتَ الأسْنانَ جُذْعانَ أوْ ثُنْيانَ، ثُمَّ أمَرَني فَخَطَطْتُ عَلَى النَّسِيئَةِ. لِأنَّ النّاسَ يَقُولُونَ: لا ــ وَ إنَّما فَعَلَ ذٰلِكَ لِلتَّقِيَّةِ ــ».

۴۰۱۱ــ وَ رَوى أبانٌ، عَنْ سَلَمَةَ، عَنْ أَبي عَبْدِالله، عَنْ أبيهِ عَلَيهِما السَّلام: «أنَّ عَلِيّاً عَلَيه السَّلام كَسا النّاسَ بِالعراقِ فَكانَ في الكِسْوَةِ حُلَّةٌ جَيِّدَةٌ، فَسألَهُ إيّاها الحُسَيْنُ عَلَيه السَّلام فَأبىٰ، فقالَ: الحسينُ عَلَيه السَّلام: أنَا أُعْطِيكَ مَكانَها حُلَّتَيْنِ فَأبىٰ، فَلَمْ يَزَلْ يُعْطِيهِ حَتّىٰ بَلَغَ خَمْساً فَأَخَذَها مِنْهُ، ثُمَّ أعْطاهُ الحُلَّةَ، وَ جَعَلَ

اشکالی ندارد، (ومطابق پاره‌ای از نسخه‌ها که «سمّیت الثّمن» ضبط کرده معنیش اینست که هرگاه قیمت را معیّن کنی اشکالی ندارد).

۴۰۰۹ــ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله از امام صادق علیه السّلام پرسید: مبادلهٔ یک برده با دو برده و یک برده با یک برده با مقداری درهم چگونه است؟ فرمود: اشکالی در مبادلهٔ حیوان ــ هرچه باشد ــ به صورت نقد به نقد وجود ندارد.

۴۰۱۰ــ و سعید بن یسار از آن حضرت علیه السّلام پرسید: یک شتر را با دو شتر نقد به نقد یا به نسیه مبادله کنند چگونه است؟ فرمود: آری، چنانچه در نسیه شش ساله و پنج ساله آن را تعیین کنی اشکالی ندارد، سپس مرا امر کرد که بر روی نسیه خط کشم. زیرا مردم (عامّه) می‌گویند: نه، و جز این نبود که این کار را برای تقیّه فرمود.

شرح: «اهل سنّت در اینکه یک شتر را می توان با دو شتر مبادله کرد اختلافی ندارند ولی بیشتر آنان گویند نقد به نقد آن جایز است نه نسیهٔ آن».

۴۰۱۱ــ سلمه از امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام در عراق (هر یک از) سپاهیان را جامه‌ای داد و در میان جامه‌ها حلّهٔ بسیار زیبائی بود حسین بن علّی علیهما السّلام آن را خواست امیرالمؤمنین نپذیرفت

الحُلَلَ في جِحْرِه فقالَ: لَآخُذَنَّ خَمْسَةً بِواحِدَة».

٤٠١٢— وَ رَوى جَمِيلٌ، عَنْ زُرارَةَ، عَنْ أبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «الدَّقِيقُ بِالحِنْطَةِ وَ السَّوِيقُ بِالدَّقيقِ مِثْلاً بِمِثْلٍ لابأسَ بِه».

٤٠١٣— وَ رَوى أبوبصير، عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قال: «الحِنْطَةُ وَالشَّعِيرُ رَأْسٌ بِرَأْسٍ لا يُرادُ واحِدٌ مِنْهُما عَلَى الآخَرِ».

٤٠١٤— وَ سَأَلَهُ سَماعَةُ «عَنِ الطَّعامِ وَ التَّمْرِ والزَّبيبِ فقالَ: لا يَصْلُحُ شَيْءٌ مِنْهُ اثْنانِ بِواحِدٍ إلّا أنْ تَصْرِفَهُ مِنْ نَوْعٍ إلى نَوْعٍ آخَرَ، فَإذا صَرَفْتَهُ فَلا بَأسَ بِه اثْنانِ بِواحِدٍ وَ أكْثَرَ مِنَ ذلِكَ».

٤٠١٥— وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قالَ: سَمِعْتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام

حسین بن علی علیهما السّلام عرض کرد: به جای آن من دو حلّه می دهم، قبول نفرمود، و امام حسین مرتّب حلّه حلّه افزود تا پنج حلّه، پس امیرالمؤمنین علیه السّلام آن را پذیرفت و آن حلّه را به حسین علیه السّلام داد و آنها را در دامن نهاد و فرمود: آری پنج دست بجای یک دست خواهم گرفت.

٤٠١٢— زراره از امام باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: آرد با گندم، و آرد بوداده با آرد خام در معاملهٔ سربسر اشکال نخواهد داشت.

شرح: «چون جنس آن یکی است اگر زیاده بگیرند ربا محسوب می شود».

٤٠١٣— ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در مبادلهٔ گندم به جو باید سربسر باشد و یکی بر دیگری افزون نباشد.

٤٠١٤— و سماعة بن مهران از آن حضرت از مبادلهٔ گندم و خرما و مویز سؤال کرد امام علیه السّلام فرمود: هر یک را با همجنس خود نمی شود دوبیک یا بیشتر مبادله کرد، مگر اینکه یکی از اینها را با دیگری (مثلاً یک من گندم با دو من خرما و به عکس) مبادله کنی که دراینصورت اشکالی ندارد دو بیک یا زیادتر از این مبادله نمائی.

٤٠١٥— محمّد بن قیس گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم می فرمود:

يقولُ: يُكْرَهُ وَسقاً مِنْ تَمْرِ المَدينَةِ بِوَسقَيْنِ مِنْ تَمْرِ خَيْبَرَ لِأَنَّ تَمْرَ المَدِينَةِ أَجْوَدُهُما، قالَ: وَكَرِهَ أَنْ يُباعَ التَّمْرُ بِالرُّطَبِ عاجِلاً بِمِثْلِ كَيْلِه إلىٰ أَجَلٍ مِنْ أَجْلِ أَنَّ الرُّطَبَ يَيْبُسُ فَيَنْقُصُ مِنْ كَيْلِه».

۴۰۱۶ــ وَ سأَلَ عَلِيُّ بْنِ جَعْفَرٍ أَخاهُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلام «عَنْ رَجُلٍ أَعْطىٰ عَبْدَهُ عَشَرَةَ دَراهِمَ عَلىٰ أَنْ يُؤَدِّيَ العَبْدُ كُلَّ شَهْرٍ عَشَرَةَ دَراهِمَ أَيَحِلُّ ذٰلِكَ؟ قالَ: لا بأسَ».

۴۰۱۷ــ وَ سَأَلَ داوُدُ بْنُ الحُصَينِ أَباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنِ الشّاةِ بِالشّاتَيْنِ وَ الْبَيْضَةَ بِالبَيْضَتَينِ، قالَ: لا بأسَ مالَمْ يَكُنْ مَكِيلاً أو مَوزوناً».

۴۰۱۸ــ وَ رَوى الحَلَبِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «لا بأسَ بِمُعاوَضَةِ المَتاعِ مالَمْ يَكُنْ كَيْلاً وَلا وَزْناً».

مکروه است مبادله کردن یک بار شتر از خرمای مدینه به دو بار از خرمای خیبر، برای اینکه خرمای مدینه بهتر است، و نیز گفت: مکروه داشت که خرمای خشک را به وعده با خرمای تازه و نقد به اندازهٔ یکدیگر مبادله کنند به این دلیل که رطب و خرمای تازه چون خشک شود وزن آن مقداری کسر می شود.

شرح: «یعنی درست نیست یک من خرمای تازه بگیرند و پس از مدّت معیّنی یک من خرمای خشک بدهند چون خرمای تازه وقتی بخشکد شاید سه کیلوی آن دو کیلو شود و این تفاوت ربا محسوب می شود».

۴۰۱۶ــ و علیُّ بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسید: مردی ده درهم به غلامش می دهد (که او آزادانه به کسب بپردازد) و هر ماه ده درهم به مولایش بدهد. آیا این حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

۴۰۱۷ــ داود بن حصین از امام صادق علیه السّلام پرسید: آیا می توان گوسفندی را با دو گوسفند مبادله کرد، یا یک تخم مرغ را با دو تخم مرغ، فرمود: اگر مکیل و یا موزون نباشند اشکالی ندارد.

۴۰۱۸ــ عبیدالله حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در معاوضهٔ

٤٠١٩ـ وَ رَوى مُعاوِيَةُ بْنِ عَمّارٍ، عَنْ أَبي‌عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «يَجِيئُني الرَّجُلُ يَطْلُبُ بَيْعَ الحَريرِ مِنّي وَ لَيْسَ عِنْدي مِنْهُ شَيْءٌ فَيُقاوِلُني وَ أُقاوِلُهُ في الرِّبْحِ وَ الأَجَلِ حَتّىٰ نَجْتَمِعَ عَلىٰ شَيْءٍ، ثُمَّ أَذْهَبُ فَأَشْتَري لَهُ وَ أَدْعُوهُ إِلَيْهِ، فقالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ وَجَدَ بَيْعاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمّا عِنْدَكَ أَيَسْتَطيعُ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَيْهِ وَ يَدَعَكَ؟ أَوْ وَجَدْتَ أَنْتَ ذلِكَ أَتَسْتَطيعُ أَنْ تَنْصَرِفَ عَنْهُ وَ تَدَعَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قال: لابأسَ».

٤٠٢٠ـ وَ سَأَلَهُ أَبُو الصَّباحِ الكِنانِيُّ «عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ مِنْ رَجُلٍ مائَةَ مَنٍّ صُفْراً بِكَذا وَ كَذا وَ لَيْسَ عِنْدَهُ مَا اشْتَرىٰ مِنْهُ، فقالَ: لا بَأْسَ إِذا أَوْفاهُ الوَزْنَ الَّذي اشْتَرَطَ عَلَيْهِ».

متاع اگر مکیل و موزون نباشد اشکالی (به کم و زیاد آن) نیست.

٤٠١٩ـ معاویة بن عمّار گوید: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم: شخصی نزد من می‌آید و از من تقاضا می‌کند به او حریر بفروشم و من حریری ندارم با هم گفتگو می‌کنیم که چقدر سود می‌دهد و در چه مدّت می‌دهد تا اینکه بر مبلغ و مدّتی تصمیم می‌گیریم آنگاه من برای او خرید کرده، به او اطّلاع می‌دهم که جنس حاضر است، امام فرمود: بمن بگو اگر او جنسی یافت که آن را بهتر از آنکه تو تهیّه کرده‌ای پسندید آیا می‌تواند آنچه پسندیده اختیار کند و متاع خریداری تو را رها کند؟ یا اگر تو مشتری بهتری بیابی می‌توانی از او صرف‌نظر کرده و بمشتری تازه بدهی و او را واگذاری؟ عرض کردم: آری، فرمود: اشکالی ندارد.

٤٠٢٠ـ ابوالصباح الکنانی از آن حضرت علیه‌السّلام پرسید: مردی از شخصی یکصد من مس بمبلغ معیّنی خریداری کرد و فروشنده آنچه فروخته بود حاضر نداشت، چه کند؟ امام علیه‌السّلام فرمود: اگر آن مقداری که خریده تهیّه کند و همه را تحویل دهد اشکالی ندارد.

شرح: «غرض آنست که فروختن متاعی که با وزن داد و ستد می‌شود اشکالی ندارد که بر ذمّه بفروشد و در رأس مدّت تهیّه کند و تحویل دهد».

۴۰۲۱ــ وَ سَأَلَهُ عَبْدُالرَّحْمٰنِ بْنُ الحَجّاج «عَنْ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الطَّعامَ مِنْ الرَّجُلِ لَيْسَ عِنْدَهُ وَ يَشْتَرِي مِنْهُ حالّاً؟ قالَ: لابأسَ بِه، قالَ: قُلْتُ: إنَّهُمْ يُفْسِدُونَه عِنْدنا قالَ: فَأيُّ شَيءٍ يَقُولُونَ في السَّلَمِ؟ قُلْتُ: لا يَرَونَ فيهِ بَأساً يَقُولُونَ: هٰذا إلىٰ أجَلٍ فَإذا كانَ إلىٰ غَيْرِ أجَلٍ وَ لَيْسَ هُوَ عِنْدَ صاحِبِه فَلا يَصْلُحُ، فَقالَ: إذا لَمْ يَكُنْ أجَلٌ كانَ أحَقَّ بِه، ثُمَّ قالَ: لا بَأسَ أنْ يَشْتَرِيَ الرَّجلُ الطَّعامَ وَ لَيْسَ هُوَ عِنْدَ صاحِبِه إلَى أجَلٍ وَ حالّاً لا يُسَمِّي لَهُ أجَلاً إلّا أنْ يَكُونَ بَيْعاً لا يُوجَدُ مِثْلُ العِنَبِ وَ البِطّيخِ وَ شِبْهِه في غَيْرِ زَمانِه، فَلا يَنْبَغي شِراءُ ذٰلِكَ حالّاً».

۴۰۲۲ــ وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: قالَ أميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام «مَنْ باعَ سِلْعَةً فَقالَ: إنَّ ثَمَنَها كَذا وَ كَذا يَداً بِيَدٍ، وَ ثَمَنَها كَذا وَ كَذا نَظِرَةً، فَخُذْها بِأيِّ ثَمَنٍ شِئْتَ وَ اجْعَلْ صَفْقَتَها واحِدَةً فَقالَ: لَيْسَ لَهُ إلّا

۴۰۲۱ــ و عبدالرّحمن بن حجّاج از آن حضرت علیه السّلام سؤال کرد: مردی گندمی از دیگری خریداری می‌کند که نقداً تحویل دهد و فروشنده خود گندم ندارد. فرمود: اشکالی ندارد، گوید: عرض کردم مردم نزد ما (عامّه) آن را فاسد می دانند، فرمود: در بیع سَلَم یعنی پیش‌فروش چه می‌گویند؟ عرض کردم: نزد آنها عیبی ندارد می‌گویند این مدّت دارد و امّا اگر مدّت نداشت و متاع هم نزد صاحبش حاضر نبود درست نیست، فرمود: اگر مدّت نداشته باشد که به صلاح نزدیکتر و محقّ‌تر است، سپس فرمود: اشکالی ندارد که شخص گندم را بر ذمّه بفروشد و حاضر نداشته باشد و نقد بفروشد و نامی از مدّت نبرد مگر اینکه متاعی باشد که در وقت تحویل (چه با مدّت و چه بی‌مدّت) یافت نشود مانند انگور یا خربزه و شبیه آن در غیروقت آن، پس درست نیست خرید آن بدون مدّت (یعنی نقداً).

۴۰۲۲ــ و محمّد بن قیس از امام باقر علیه السّلام نقل کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام دربارهٔ کسی که متاعی را در معرض بیع درآورَد و بگوید: بهای آن نقد فلان مبلغ است و نسیه فلان مبلغ و آن را برگیر بهر قیمت که خواهی، (و این کلام را ایجاب قراردهد) و مشتری هرکدام را که خواست دست دهد و امضاء

أَقَلُّهُما وَ إِنْ كانَتْ نَظِرَة».

٤٠٢٣ــ وَ قالَ أَبو جَعفرٍ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ أَمَرَهُ نَفَرٌ أَنْ يَبْتاعَ لَهُمْ بَعيراً بِوَرِقٍ وَ يَزيدُونَهُ فَوْقَ ذلِكَ نَظِرَةً، فَابْتاعَ لَهُمْ بَعيراً وَ مَعَهُ بَعْضُهُمْ فَمَنَعَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهُمْ فَوْقَ وَرِقِهِ نَظِرَةً».

٤٠٢٤ــ وَ رَوىٰ جَميلُ بْنُ دُرَّاج، عَنْ رَجُلٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «أَصْلَحَكَ الله إِنّا نُخالِطُ نَفَراً مِنْ أَهْلِ السَّوادِ فَنُقْرِضُهُمُ الْقَرْضَ وَ يَصْرِفُونَ إِلَيْنا غَلاّتِهِمْ فَنَبيعُها بِأَجْرٍ وَ لَنا في ذلِكَ مَنْفَعَةٌ؟ فَقالَ: لا بَأْسَ وَ لا

کند، فرمود: برای فروشنده نیست مگر آن قیمت کمتر هرچند مشتری به مدّت قبول کرده باشد.

مترجم گوید: «مشهور میان فقهاء بطلان این معامله است، ولی این خبر معامله را در مبلغ کمتر صحیح می داند».

٤٠٢٣ــ امام باقر علیه السّلام دربارهٔ مردی که چند نفر به او دستور دادند که از مال خویش برای آنان شتری خریداری کند (بوکالت) با پول نقد خود و آنها مبلغی بر آن بیفزایند و از او به نسیه (یعنی بمدّت) بخرند، و مرد شتر را از مال خود خرید و یکی از آنها با او همراه بود، امام علیه السّلام او را از اینکه از قیمت خرید چیزی اضافه بستاند منع کرد.

شرح: «چون آنکه شتر را بوکالت از جانب ایشان خریده شتر از آن ایشان است و بهای آن به‌عهدهٔ موکّل ها، لذا او نمی تواند از مبلغی که داده زیادتر بستاند هرچند پس از مدّتی باشد».

٤٠٢٤ــ جمیل بن درّاج از مردی نقل کرده که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم خداوند کار شما را به خیر و خوبی سامان دهد، ما با جماعتی از کشاورزان رفت‌وآمد داریم و گاهی به آنها قرض می دهیم و آنان غلّهٔ خود را برای فروش نزد ما می فرستند، ما نیز برای ایشان می فروشیم و مزد می‌گیریم و در این عمل ما سود می بریم آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد، جمیل گوید: اکنون یاد ندارم مگر

أَعْلَمُهُ إِلّا قالَ: وَ لَوْلا ما يَصْرِفُونَ إِلَيْنا مِنْ غَلاّتِهِمْ لَمْ نُقْرِضْهُمْ، فَقالَ: لا بَأْسَ».

۴۰۲۵ــ وَ رَوى ابْنُ مُسْكانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ الدَّراهِمَ الْبِيضَ عَدَداً وَ يَقْضي سُوداً وَزْناً وَقَدْ عَرَفَ أَنَّها أَثْقَلُ مِمّا أَخَذَ وَ تَطيبُ بِها نَفْسُهُ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ فَضْلَها؟ قالَ: لابَأْسَ بِهِ إِذا لَمْ يَكُنْ فيهِ شَرْطٌ وَ لَوْ وَهَبَها لَهُ كُلَّها صَلَحَ».

۴۰۲۶ــ وَ سَأَلَهُ عَبْدُالرَّحْمنِ بْنُ الْحَجّاجُ «عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ مِنَ الرَّجُلِ الدِّرْهَمَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ الْمِثْقالَ أَوْ يَسْتَقْرِضُ الْمِثْقالَ فَيَرُدُّ الدِّرْهَمَ؟ قالَ: إِذا لَمْ يَكُنْ شَرْطٌ فَلا بَأْسَ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ، إِنَّ أَبي عَلَيه السَّلام كانَ يَسْتَقْرِضُ الدَّراهِمَ الْفُسُولَةَ فَيَدْخُلُ مِنْ غَلَّتِهِ الْجِيادُ فَيَقُولُ: يا بُنَيَّ رُدَّها عَلَى الَّذي اسْتَقْرَضْنا مِنْهُ،

اینکه مرد گفت: اگر آنها غلاّتشان را برای ما نفرستند ما به آنها قرض نمی دهیم. امام فرمود: باکی نیست.

۴۰۲۵ــ حلبی گوید: از امام ششم علیه السّلام سؤال کردم مردی مبلغی درهم (نقرهٔ مسکوک سفید) از شخصی وام می‌گیرد با شماره معین، و چون قرض خود را می پردازد درهم سیاه هم‌وزن می دهد و می داند که آنچه می دهد وزنش بیشتر است از آنچه گرفته، و اینکار را به‌طیب نفس و بدلخواه خود می‌کند و نظر دارد که به قرض‌دهنده سودی برساند، امام فرمود: اشکالی ندارد درصورتیکه شرطی درمیان نباشد و اگر همه را به او ببخشد درست است.

۴۰۲۶ــ و عبدالرّحمن بن حجّاج از آن حضرت پرسید: شخصی درهم از کسی وام می ستاند و بجای آن مثقال که وزنش زیادتر است می پردازد، یا مثقال به وام می ستاند و با درهم اداء قرض می‌کند، فرمود: اگر شرط نباشد اشکالی ندارد و این نفعی است، پدرم علیه السّلام گاهی قرض می خواست و درهم های پست و نادرست می دادند و چون محصول او بفروش می رفت و قیمت را درهمهای درست و خوب می‌گرفت، مرا دستور می فرمود که آن را به طلبکارش بدهم و من اعتراض می‌کردم که پدرجان درهمهای او همه سائیده بود و اینها نو و خوب است؟! می فرمود: پسرجان من،

فَأَقُولُ: يا أَبَةِ إِنَّ دَراهِمَهُ كانَتْ فُسُولَةً وَ هذِهِ أَجْوَدُ مِنْها، فَيَقُولُ: يا بُنَيَّ هٰذا هُوَ الْفَضْلُ فَأَعْطِها إِيّاهُ».

٤٠٢٧ــ وَ رَوٰى إِسْحاقُ بْنُ عَمّارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْراهِيمَ عَلَيهِ السَّلام: «الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ عِنْدَ الرَّجُلِ الْمالُ فَيُعْطِيهِ قَرْضاً فَيَطُولُ مَكْثُهُ عِنْدَ الرَّجُلِ لٰا يَدْخُلُ عَلىٰ صاحِبِهِ مِنْهُ مَنْفَعَةٌ، فَيُنيلُهُ الرَّجُلُ الشَّيءَ بَعْدَ الشَّيْءِ كَراهَةَ أَنْ يَأْخُذَ مالَهُ حَيْثُ لٰا يُصيبُ مِنْهُ مَنْفَعَةً، يَحِلُّ ذلِكَ لَهُ؟ فَقالَ: لٰا بَأْسَ إِذٰا لَمْ يَكُونٰا شَرَطٰاهُ».

٤٠٢٨ــ وَ رَوٰى شَهٰابُ بْنُ عَبْدِ رَبِّه عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلاً جاءَ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلى الله عَليه وآله يَسْأَلُهُ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: مَنْ عِنْدَهُ سَلَفٌ؟ فَقالَ: بَعْضُ الْمُسْلِمينَ عِنْدي فَقالَ: أَعْطِهِ أَرْبَعَةَ أَوْساقٍ مِنْ تَمْرٍ فَأَعْطاهُ، ثُمَّ جاءَ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صَلى الله عَليه وآله فَتَقاضاهُ، فَقالَ:

این نفعی است که ما به او می رسانیم ببر و به او بپردازد.

شرح: «هر ده عدد درهم مساوی هفت عدد مثقال است و یک مثقال وزنش یک درهم باضافهٔ سه هفتمِ آن است».

٤٠٢٧ــ اسحاق بن عمّار گوید: به امام هفتم علیه السّلام عرض کردم شخصی نزد کسی مالی دارد که باو قرض می دهد و مدت این وام طول می‌کشد و از این مال چیزی عائد صاحبش نمی‌شود، از اینرو بدهکار گاهگاه هدیّه‌ای برای او می فرستد مبادا مالش را پس بگیرد، آیا این بر او (طلبکار) حلال است؟ فرمود: اگر با هم شرط نکرده باشند چنین چیزی را، اشکالی ندارد.

٤٠٢٨ــ شهاب بن عبدربّه گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلّی الله علیه وآله رسید و از آن حضرت تقاضای کمک کرد، رسول خدا صلّی الله علیه وآله از مردم پرسید نزد کدامیک از شما مالی است که بمن قرض دهد؟ مردی از مسلمانان پاسخ داد: نزد من، حضرت فرمود: چهار بارِ خرما به این مرد بده، وی دستور را انجام داد، و سپس نزد آن حضرت آمده طلب خود را مطالبه کرد، رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: مالی بدستم رسد می پردازم،

يَكُونُ فَأُعْطيكَ، ثُمَّ عادَ فَقالَ: يَكُونُ فَأُعطيكَ ثُمَّ عادَ فَقالَ: يَكُونُ فَأُعْطيكَ فَقالَ: أَكْثَرْتَ يا رَسُولَ اللهِ فَضَحِكَ وَ قالَ: عِنْدَ مَنْ سَلَفٌ؟ فَقامَ رَجُلٌ فَقالَ: عِنْدي فَقالَ: كَمْ عِنْدَكَ ؟ قالَ: ما شِئْتَ، فَقالَ: أَعْطِهِ ثَمانِيَةَ أَوْ ساقٍ، فَقالَ الرَّجُلُ: إِنَّما لي أَرْبَعَةٌ، فَقالَ عَلَيه السَّلام: وَ أَرْبَعَةٌ أَيْضاً».

۴۰۲۹ــ وَ سَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ «عَنِ الرَّجُلِ يَسْتَقْرِضُ مِنَ الرَّجُلِ قَرْضاً وَ يُعْطيهِ الرَّهْنَ إِمّا خادِماً وَ إِمّا آنِيَةً وَ إِمّا ثِياباً، فَيَحْتاجُ إِلَى الشَّيْءِ مِنْ أَمْتِعَتِهِ فَيَسْتَأْذِنُهُ فيهِ فَيَأْذَنُ لَهُ؟ قالَ: إِنْ طابَتْ نَفْسُهُ لَهُ فَلا بَأْسَ، قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عِنْدَنا يَرْوُونَ أَنَّ كُلَّ قَرْضٍ جَرَّ مَنْفَعَةً فَهُوَ فاسِدٌ، فَقالَ: أَلَيْسَ خَيْرُ الْقَرْضِ ما جَرَّ مَنْفَعَةً»؟!

۴۰۳۰ــ وَ سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ

بار دوم آن شخص طلب خود را از حضرت تقاضا کرد، حضرت فرمود: مالی بدستم رسد خواهم پرداخت، بار سوم نیز مرد مراجعه کرد و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: تهیّه می شود و می پردازم، مرد گفت: یا رسول الله بسیار وعده می دهی، رسول خدا صلّی الله علیه وآله خندید و رو بمردم کرده فرمود: چه کسی نزدش مالی هست که بمن وام دهد؟ مردی برخاسته و عرض کرد نزد من هست، فرمود: چقدر؟ عرض کرد: هرچه بخواهی، فرمود: هشت بار خرما به این مرد بده، مرد طلبکار گفت: من چهار بار بیشتر طلب ندارم، فرمود: با چهار بار دیگر.

۴۰۲۹ــ و محمّد بن مسلم از آن حضرت علیه السّلام سؤال کرد در مورد شخصی که از کسی مبلغی قرض می خواهد و به او غلامی یا ظرفی یا جامه‌ای گرو می دهد، و او بدان گرو نیازمند می‌گردد و از بدهکار اجازه می طلبد که در آن تصرّف کند و او به وی إذن می دهد، آیا صحیح است؟ فرمود: اگر به رضایت و دلخواه خود اجازه می دهد اشکالی ندارد، گوید: عرض کردم: فقهاء ناحیهٔ ما می‌گویند هر قرضی که منفعتی تحصیل کند فاسد است، امام علیه السّلام فرمود: آیا بهترین قرض آن نیست که فایدهٔ دنیائی هم داشته باشد؟ (درصورتیکه شرطی در میان نباشد).

۴۰۳۰ــ از امام باقر علیه السّلام پرسیدند: در مورد مردی که از دیگری طلبی

الدَّراهِمُ وَ الْمالُ فَيَدْعُوهُ إلىٰ طَعامِهِ أَوْ يُهْدي لَهُ الْهَدِيَّةَ، قالَ: لا بَأْسَ».

٤٠٣١ــ وَ سَأَلَ يَعْقُوبُ بْنُ شُعَيْبٍ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يُقْرِضُ الرَّجُلَ الدَّراهِمَ الغِلَّةِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ الدَّراهِمَ الطّازِجِيَّة طيبةً بِها نَفْسُهُ، فَقالَ: لا بَأْسَ بِهِ ذَكَرَ ذلِكَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام».

وَ الرِّبا رِباءَانِ، رِبواً يُؤْكَلُ وَ رِبواً لا يُؤْكَلُ، فَأَمّا الَّذي يُؤْكَلُ فَهُوَ هَدِيَّتُكَ إلىٰ الرَّجُلِ تُريدُ الثَّوابَ أَفْضَلَ مِنْها وَ ذلِكَ قَوْلُ الله عَزَّوَجَلَّ: «وَما آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوا في أَمْوالِ النّاسِ فَلا يَرْبُوا عِنْدَالله» وَ أَمّا الَّذي لا يُؤْكَلُ فَهُوَ أَنْ يَدْفَعَ الرَّجُلُ إلىٰ الرَّجُلِ عَشَرَةَ دَراهِمَ عَلىٰ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ أَكْثَرَ مِنْها فَهٰذَا الرِّبَا الَّذي نَهىَ الله عَنْهُ فَقالَ «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا الله وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبوا إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ فَإنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ إنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ

دارد پول یا مال، و بدهکار وی را به طعام دعوت می‌کند یا تحفه‌ای به او می بخشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

٤٠٣١ــ یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السّلام پرسید: شخصی به کسی پولی قرض می دهد که درهم سائیده و ناسالم است، و هنگام بازگرفتن درهم های تازه و نو می ستاند و بدهکار با کمال رضایت و بدلخواه می پردازد، صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد، و این را از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کرد.

شرح: «باید دانست که اگر شرط کنند که در مقابل درهم سائیده شده و ناقص، درهم سالم و تازه بدهد معامله ربوی خواهد بود، و آنچه در خبر است آنست که شرط نکرده اند».

و ربا بر دو قسم است یک قسم جایز و قسم دیگر حرام، و امّا آنچه خوردنش حلال است آن هدیّه‌ای است که تو خود به طلبکار می دهی و جزای آن را بهتر از آن توقّع داری و این همان گفتار خداوند است که می فرماید: «و آنچه را شما به رسم هدیّه بتوقّع منفعت دنیوی داده‌اید که اموال مردم را بیفزائید آن نزد خداوند نیفزاید ــ روم: ۳۹» و امّا آن ربائی که خوردنی نیست (و حرام است) پس آنست که شخصی به

لٰا تَظْلِمُونَ وَلٰا تُظْلَمُونَ» عَنَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرُدَّ آكِلُ الرِّبٰا الْفَضْلَ الَّذي أَخَذَهُ عَنْ رَأْسِ مٰالِهِ حَتَّى اللَّحْمَ الَّذي عَلىٰ بَدَنِهِ مِمّا حَمَلَهُ مِنَ الرِّبٰا عَلَيْهِ أَنْ يَضَعَهُ فَإِذٰا وُفِّقَ لِلتَّوْبَةِ أَدْمَنَ دُخُولَ الْحَمّامِ لِيَنْقُصَ لَحْمُهُ عَنْ بَدَنِهِ.

و إذا قالَ الرَّجُلُ لصٰاحِبِهِ: عاوِضني بفَرسي فَرسَكَ وَأَزيدُكَ فَلا يَصلُحُ ولٰا يجوزُ ذلكَ، ولٰكنّه يقولُ: أَعْطني فَرَسَكَ بكذا وكذا وأُعطيك فَرسي بكَذا و كَذا.

(بابُ الْمُبٰادَلَةِ وَالْعِينَةِ)

۴۰۳۲ـ رَوىٰ يُونُسُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمنِ، عَنْ غَيْرِ وٰاحِدٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ

دیگری ده درهم وام دهد که او پس از مدّتی بیش از ده درهم بازگرداند و این ربائیست که خداوند نهی فرموده و گفته است: «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از خداوند پروا کنید و رها کنید آنچه زیادی بر سرمایهٔ شماست اگر براستی اهل ایمانید، و اگر ترک رباخواری نکردید پس با خدا و پیامبرش اعلان جنگ دهید، و چنانچه توبه کردید پس همان رأس‌مال اوّلیّه (که به بقرض داده‌اید) از آن شماست و دراینصورت نه ستم کرده‌اید و نه بشما ستم شده است»(بقره: ۲۷۹) خداوند عزیز این را می‌خواهد که آنچه افزون از سرمایه گرفته است بصاحبش باز پس دهد، تاحدّی که گوشتی که از غذای تهیّه‌شده از مال ربوی روئیده آب شود به اینکه وقتی موفّق به توبه گردید بسیار حمّام رود تا گوشت بدنش نقصان یابد (یعنی کاری کند که وزنش سبک گردد).

و هرگاه شخصی به دیگری گوید: اسبت را با اسب من عوض کن و فلان مبلغ اضافه می‌دهم، جایز نیست. بلکه بگوید: اسبم را به فلان مبلغ می‌فروشم و اسب تو را به فلان مبلغ می‌خرم.

شرح: «این کلام مؤلّف مضمون خبریست که شیخ طوسی در کتاب تهذیب بسند صحیح از عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه‌السّلام روایت کرده است و در کتاب استبصار آن را حمل بر افضل و احوط بودن کرده است».

(باب مبادله و عِینه)

مترجم گوید: «عِینه آنست که شخص متاعی را به بهای معیّنی نقداً

عَلَيه السَّلام «في الرَّجُلِ يُبايِعُ الرَّجُلَ عَلَى الشَّيْءِ؟ فَقالَ: لا بَأْسَ إذا كانَ أَصْلُ الشَّيْءِ حَلالاً».

٤٠٣٣ــ وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنُ إسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قُلْتُ لِلرِّضا عَلَيه السَّلام: «الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْمالُ فَيَدْخُلُ عَلىٰ صاحِبِهِ يَبيعُهُ لُؤْلُؤَةً تُساوي مِائَةَ دِرْهَمٍ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ وَ يُؤَخِّرُ عَلَيْهِ الْمالَ إلىٰ وَقْتٍ، قالَ: لا بَأْسَ قَدْ أَمَرَني أَبي عَلَيه السَّلام فَفَعَلْتُ ذٰلِكَ».

وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنُ إسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلام عَنْ ذٰلِكَ فَقالَ لَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ.

٤٠٣٤ــ وَ رُوِيَ عَنْ صَفْوانِ الْجَمّالِ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «عَيَّنْتُ رَجُلاً عِينَةً فَحَلَّتْ عَلَيْهِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: اقْضِني قالَ: لَيْسَ عِنْدي فَعَيِّنّي حَتّىٰ

خریداری کند و سپس به نسیه به فروشنده بفروشد. یا نسیه بخرد و همان را به نقد به او بفروشد».

٤٠٣٢ــ یونس بن عبدالرّحمن از افرادی بیش از یک تن از امام صادق علیه السّلام روایت کرده دربارهٔ مردی که متاعی را به دیگری با شرط می فروشد فرمود: اشکالی ندارد مادامیکه اصل شرط شرعی باشد.

شرح: «یعنی هرگاه شرط موافق شرع بود معامله اشکالی ندارد و لازم الوفاست».

٤٠٣٣ــ محمّد بن اسحاق بن عمّار گوید: به امام هشتم علیه السّلام عرض کردم: مردی را برعهدهٔ دیگری مالی است و بر او وارد می شود و جواهری را که یک صد درهم قیمت آنست به هزار درهم به او می فروشد و مطالبهٔ مالی را که برعهدهٔ او دارد تا مدّتی به تأخیر می اندازد، فرمود: اشکالی ندارد، یکبار پدرم علیه السّلام مرا به چنین کاری امر فرمود و من انجام دادم.

و محمّد بن اسحاق بن عمّار گوید: من از موسی بن جعفر علیهما السّلام همین مسأله را پرسیدم او نیز همانطور فرمود.

٤٠٣٤ــ صفوان جمّال [از هارون بن خارجه روایت کرده است] گوید: به

أَقْضَيكَ، قالَ: عَيِّنْهُ حَتّىٰ يَقْضيكَ».

٤٠٣٥ــ وَ رُوِيَ عَنْ بَكّارِبْنِ أَبي بَكْرٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ الْمالُ، فَإذا حَلَّ قالَ لَهُ: بِعْني مَتاعاً حَتّىٰ أَبيعَهُ وَ أَقْضيَكَ الَّذي لَكَ عَلَيَّ، قالَ: لا بَأْسَ بِهِ».

(بابُ الصَّرْفِ وَوُجُوهِهِ)

٤٠٣٦ــ رُوِيَ عَنْ عَمّارِ السّاباطِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ يَبيعُ الدَّراهِمَ بِالدَّنانيرِ نَسيئَةً؟ قالَ: لا بَأْسَ بِهِ».

٤٠٣٧ــ وَ رَوىٰ حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «الْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ مِثْلٌ بِمِثْلٍ، وَ الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ مِثْلٌ بِمِثْلٍ لَيْسَ فيهِ زِيادَةٌ وَلا نَظِرَةٌ،

امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از شخصی مالی خریداری کردم و وجه آن را پرداختم سپس او آن را از من به نسیه خرید، و مدّت سرآمد، از او طلبم را مطالبه کردم، گفت: اکنون چیزی ندارم با من عِینه کن (یعنی چیزی که قیمتش فلان مبلغ است به چند برابر قیمت بمن بفروش بشرط آنکه مطالبهٔ طلبت را مدّتی به‌تأخیر اندازی). امام فرمود: با او همین عمل را انجام ده تا زمانیکه قدرت پرداخت را پیدا کند.

٤٠٣٥ــ بکّار بن أبی بکر گوید: امام ششم علیه السّلام دربارهٔ مردی که از دیگری طلبی بمدّت داشت و چون وقت پرداخت رسید، بدهکار گفت: متاعی به من به نسیه بفروش تا من آن را به نقد بفروشم و دین ترا أدا کنم، فرمود: اشکالی ندارد.

(باب تبدیل درهم به دینار یا مسکوکات با یکدیگر)

٤٠٣٦ــ عمّار بن موسی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم شخصی پولهای نقره را با پولهای طلا به طور نسیه خرید و فروش می‌کند، فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «یعنی سکّهٔ طلا را به چند سکهٔ نقره به وعده میفروشد یا خریداری می‌کند و این بی‌اشکال است».

٤٠٣٧ــ حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: مبادلهٔ نقره با نقره و نیز

الزَّائِدُ وَالْمُسْتَزِيدُ فِي النّارِ».

٤٠٣٨ــ وَ رَوٰى أَبانٌ، عَنْ إِسْحٰاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرٰاهِيمَ عَلَيهِ السَّلام: «الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ عَلَى الرَّجُلِ الدَّنانيرُ فَيَأْخُذُ مِنْهُ دَرٰاهِمَ ثُمَّ يَتَغَيَّرُ السِّعْرُ، قالَ: هِيَ لَهُ عَلَى السِّعْرِ الَّذي أَخَذَهٰا يَوْمَئِذٍ، وَ إِنْ أَخَذَ دَنانيرَ وَ لَيْسَ لَهُ دَراهِمُ عِنْدَهُ فَدَنانيرُهُ عَلَيْهِ يَأْخُذُهٰا بِرُؤُسِهٰا مَتىٰ شٰاءَ».

٤٠٣٩ــ وَ رَوَى ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «إِنَّهُ يَأْتِينِي الرَّجُلُ وَ مَعَهُ الدَّراهِمُ فَأَشْتَرِيهٰا مِنْهُ بِالدَّنانيرِ ثُمَّ أُعْطِيهِ كيساً فيهِ دَنانيرُ أَكْثَرُ مِنْ دَرٰاهِمِهِ فَأَقُولُ: لَكَ مِنْ هٰذِهِ الدَّنانيرِ كَذا وَ كَذا دينٰاراً ثَمَنَ دَرٰاهِمِكَ، فَيَقْبِضُ الْكِيسَ مِنِّي ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيَّ وَيَقُولُ: أَثْبِتْهٰا لِي عِنْدَكَ، فَقٰالَ: إِنْ كٰانَ فِي الْكِيسِ وَفٰاءٌ بِثَمَنِ دَرٰاهِمِهِ فَلا بَأْسَ بِهِ».

طلا با طلا به یک وزن، بدون زیادت و بدون مدّت باید باشد. و زیاددهنده و زیادگیرنده هر دو در آتشند.

٤٠٣٨ــ اسحاق بن عمّار گوید: به امام هفتم علیه السّلام عرض کردم: مردی از دیگری دینارهایی طلبکار است و بجای آن به قیمت آن نقره می ستاند سپس نرخ تغییر می یابد؟ فرمود: به سعر و قیمتِ همان روزی که دریافت کرده محسوب می شود، و چنانچه دینار گرفته است و طلبکار درهم از او طلب ندارد، پس دینارها برعهدهٔ اوست طلبکار هرگاه بخواهد همان دینار را می ستاند.

٤٠٣٩ــ حنان بن سدیر گوید به امام ششم علیه السّلام عرض کردم: گاهی مشتری می آید و درهم بهمراه دارد و من آنها را از او به دینار خریداری می‌کنم، سپس کیسهٔ دینار را که زیادتر از درهمهای اوست به او داده می‌گویم: از این کیسه دینار فلان مبلغ از آنِ توست بهای درهمهایت، و وی کیسه را از من گرفته سپس بازگردانده و می‌گوید: نزد تو امانت و در دفترت ثبت باشد که مال من نزد تو است. امام علیه السّلام فرمود: چنانچه در کیسه قیمت درهمهای او تمام و کمال هست اشکالی ندارد.

۴۰۴۰ــ وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «جاءَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ سِجِسْتانَ فَقالَ: إنَّ عِنْدَنا دَراهِمَ يُقالُ لَها: الشّامِيَّةُ تَحْمِلُ عَلَى الدَّراهِمِ دانِقينِ فَقالَ: لا بَأْسَ بِهِ يَجُوزُ [ذلِكَ]».

۴۰۴۱ــ وَ رَوَى ابْنُ مُسْكانَ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنَ الصَّيارِفَةِ اِبْتاعا وَرِقاً بِدَنانيرَ، فَقالَ أَحَدُهُما لِصاحِبِهِ: انْقُدْ عَنّي، وَ هُوَ مُوسِرٌ لَوْشاءَ أَنْ يَنْقُدَ نَقَدَ فَيَنْقُدُ عَنْهُ، ثُمَّ بَدا لَهُ أَنْ يَشْتَرِيَ نَصيبَ صاحِبِهِ بِرِبْحٍ أَيَصْلُحُ؟ قالَ: لا بَأْسَ بِهِ».

۴۰۴۲ــ رُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزيدَ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام: «الدَّراهِمُ بِالدَّراهِمِ في إحْدىٰهُما رَصاصٌ وَزْناً بِوَزْنٍ، قالَ: أَعِدْ، فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قالَ: أَعِدْ فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ، فَقالَ: لا أَرىٰ بِهِ بَأْساً».

۴۰۴۰ــ محمّد بن مسلم گوید: مردی از اهل سیستان نزد امام باقر علیه السّلام آمده عرض کرد در سرزمین ما درهمهائی (پول نقرهٔ مسکوک) رایج است که آن را شامی می‌گویند (و با درهمهای معمولی تفاوت دارد) و به اندازهٔ دو دانگ مخلوط دارد، یا زیادتر می باشد، فرمود: این اشکال ندارد.

شرح: «دانق معرّب دانگ است و وزن آن یک ششم درهم است».

۴۰۴۱ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: دو تن از صرّافان مبلغی درهم به مبلغی دینار (از شخص سومی) خریداری کردند و یکی از آنها به دیگری گفت: سهم مرا بپرداز درحالیکه اگر خود می خواست می توانست بهای سهم خود را بپردازد، آن دیگری قیمت سهم او را از مال خود پرداخت بعد بفکرش رسید سهم بدهکار خود را با سودی به نفع از او خریداری کند آیا می تواند و این درست است؟ امام فرمود: اشکالی ندارد.

۴۰۴۲ــ عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مبادلهٔ مبلغی درهم با مبلغی درهم دیگر که در یک طرف درهمهای مخلوط با سرب است وزن به وزن جایز است؟ فرمود: دوباره بگو، من تکرار کردم، باز فرمود: یکبار دیگر بگو، و

٤٠٤٣— وَ رَوىٰ صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ الْحَجّاجِ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّرْفِ وَ قُلْتُ لَهُ: إنَّ الرِّفْقَةَ رُبَما عَجَّلَتْ فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَى الدِّمَشْقِيَّةِ وَ الْبَصْرِيَّةِ وَ إنَّما يَجوُزُ بِنيْسابورَ الدِّمَشْقِيَّةُ وَ الْبَصْرِيَّةُ [فَقالَ: وَما الرِّفْقَةُ؟ فَقُلْتُ الْقَوْمُ يَتَرافَقُونَ وَ يَجْتَمِعُونَ لِلْخُروجِ فَاذا عَجَّلُوا فَرُبَما لَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الدِّمَشْقِيَّةِ وَ الْبَصْرِيَّةِ] فَبِعْنا [ها] بِالْغِلَّةِ فَصَرَفُوا الْأَلْفَ وَ الْخَمْسينَ مِنْها بِأَلْفٍ مِنَ الدِّمَشْقِيَّةِ، فَقالَ: لا خَيْرَ فيها أَفَلا تَجْعَلُونَ فيها ذَهَباً لِمَكانِ زِيادَتِها؟ فَقُلْتُ لَهُ: أَشْتَرِي الْأَلْفَ وَ دينارا بِأَلْفَيْ دِرْهَمٍ؟ قالَ: لا بَأْسَ، إنَّ أَبي عَلَيه السَّلام كانَ أَجْرَءَ عَلىٰ أَهْلِ الْمَدينَةِ مِنّا فَكانَ يَفْعَلُ هٰذا فَيَقُولُونَ: إنَّما هُوَ الْفِرارُ وَ لَوْ جاءَ رَجُلٌ بِدينارٍ لَمْ يُعْطَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَ لَوْ جاءَ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ لَمْ يُعْطَ أَلْفَ دينارٍ، وَ كانَ عَلَيه السَّلام

من تکرار کردم. فرمود: اشکالی در آن نمی بینم.

شرح: «این خبر دلالت دارد که معاملهٔ خالص با ناخالص، وزن به وزن اشکالی ندارد و گویند: باید مقدار سرب آن مغشوش، معیّن باشد».

٤٠٤٣— عبدالرحمن بن حجّاج گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به دادوستد پولهای مسکوک متفاوت سؤال کردم و گفتم: بسا می شود که کاروان همسفران شتاب می‌کنند و نمی توانم سکّهٔ دمشق یا بصری تهیّه کنم و در نیشابور یا شاپور سکّهٔ دمشق یا بصری رایج است نه سکّهٔ اینجا، [فرمود: کاروان کدامست؟ عرض کردم: جماعت مردم که گردهم آمده و قصد خروج دارند و چون در رفتن شتابزدگی می‌کنند بسا که مهلت تهیّه کردن سکّه های دمشق و بصری را نداشته اند] ناچار دینار خود را مغشوش می فروشیم و آنان در عوض هزار و پنجاه (۱۰۵۰) دینار، هزار دینار دمشق می دهند، فرمود: در این کار خیری نیست، چرا به جای اختلاف وزن شما طلائی اضافه نمی‌کنید تا هر دو مساوی باشند؟ گوید: به آن حضرت عرض کردم دو هزار درهم می دهم و هزار و یک دینار می خرم؟. فرمود: اشکالی ندارد، راستی که پدرم سلام الله علیه از ما جرأتش بر مردم مدینه بیشتر بود و این کار را می‌کرد، و اهل مدینه می‌گفتند این حیله است برای فرار از حرام، و اگر کسی یک دینار بیاورد هزار

يَقُولُ: نِعْمَ الشَّيْءُ الْفِرارُ مِنَ الْحَرامِ إِلَى الْحَلالِ».

۴۰۴۴ــ وَ رَوَى صَفْوانُ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا إِبْراهِيمَ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ الْمالُ فَيَقْضِينِي بَعْضاً دَنانِيرَ وَ بَعْضاً دَراهِمَ فَإِذا جاءَ يُحاسِبُنِي لِيُوفِيَنِي جاءَ وَقَدْ تَغَيَّرَ سِعْرُ الدَّنانِيرِ أَيُّ السِّعْرَيْنِ أَحْسُبُ؟ الَّذِي كانَ يَوْمَ أَعْطانِي الدَّنانِيرَ، أَوْ سِعْرَ يَوْمٍ أُحاسِبُهُ؟ قالَ: سِعْرَ يَوْمٍ أَعْطاكَ الدَّنانِيرَ لِأَنَّكَ حَبَسْتَ مَنْفَعَتَها عَنْهُ».

۴۰۴۵ــ وَ سَأَلَ عَبْدُاللهِ بْنُ سِنانٍ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ شِراءِ الْفِضَّةِ وَفِيهَا الزَّيْبَقُ وَالرَّصاصُ بِالْوَرِقِ وَهِيَ إِذا أُذِيبَتْ نَقَصَتْ مِنْ كُلِّ عَشَرَةٍ دِرْهَمانِ أَوْ ثَلاثَةٌ، فَقالَ: لا يَصْلُحُ إِلّا بِالذَّهَبِ».

درهم باو نخواهند داد و اگر هزار درهم بیاورد هزار دینار به او نمی دهند، و پدرم علیه السّلام می فرمود: بهترین کار فرار از حرام بسوی حلال است.

شرح: «یعنی اینکه هزار و یک دینار را با دو هزار درهم مبادله کنی که از ربا خلاص شوی این حیلهٔ شرعی است زیرا کسی یک دینار را هزار درهم نمی خرد و همچنین کسی هزار دینار را بابت هزار درهم نمی دهد».

۴۰۴۴ــ و اسحاق بن عمّار گوید: از امام هفتم علیه السّلام پرسیدم: از مردی مبلغی طلبکارم و او برای أدای آن گاهی مقداری دینار می پردازد و گاهی مبلغی درهم تا زمانی که برای مفاصاحساب به من مراجعه می‌کند تا محاسبه کرده باقی‌مانده را بپردازد نرخ دینار تغییر کرده است بکدام نرخ حساب کنم نرخ روز دریافت، یا نرخ امروز که بحسابش می پردازم؟ فرمود: نرخ روزی که بتو پرداخته است زیرا تو نفع آن را از وی بریده‌ای.

شرح: «یعنی اگر تو آن روز از وی نمی‌گرفتی بقیمت بیشتری معامله می‌کرد».

۴۰۴۵ــ عبدالله بن سنان از امام ششم علیه السّلام سؤال کرد از خرید و مبادلهٔ سکّه های نقره که در آن سرب و زیبق بکار رفته با درهم (سکّه های نقرهٔ خالص) و چنانچه سکهٔ نقره مغشوش را آب کنند در هر ده عدد دو یا سه درهم کسر

٤٠٤٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ إسْحٰاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «يَكُونُ لِلرَّجُلِ عِنْدي مِنَ الدَّراهِمِ الْوَضَحِ فَيَلْقاني فَيَقُولُ: أَلَيْسَ لي عِنْدَكَ كَذا وَ كَذا أَلْفُ دِرْهَمٍ وَضَحٍ؟ فَأَقُولُ: نَعَمْ، فَيَقُولُ: حَوِّلْها إلىٰ دَنانيرَ بِهٰذَا السِّعْرِ وَ أَثْبِتْها لي عِنْدَكَ، فَما تَرىٰ في هٰذا؟ قالَ: إذٰا كُنْتَ قَدِ اسْتَقْصَيْتَ لَهُ السِّعْرَ يَوْمَئِذٍ فَلا بَأْسَ بِذلِكَ. قالَ: فَقُلْتُ: إنّي لَمْ أُوازِنْهُ وَ لَمْ أُناقِدْهُ إنَّما كانَ كَلامٌ مِنّي وَ مِنْهُ، فَقالَ: أَلَيْسَ الدَّراهِمُ مِنْ عِنْدِكَ وَ الدَّنانيرُ مِنْ عِنْدِكَ؟ قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ: لا بَأْسَ بِذلِكَ».

(بابُ اللُّقَطَةِ وَالضّالَّةِ)

٤٠٤٧ــ رَوىٰ أَبُو عَبْدِالله مُحَمَّدُ بْنُ خالِدٍ الْبَرْقِيُّ ــ رَضِيَ الله عَنْهُ ــ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «لا يَأْكُلُ مِنَ

می آورد، فرمود: درست نیست مگر با طلا.

٤٠٤٦ــ اسحاق بن عمّار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: شخصی نزد من مبلغی درهم بی‌عیب و سالم دارد و مرا ملاقات می‌کند و می‌گوید: مگر من نزد تو چند هزار درهم سالم و بدون نقص ندارم، گویم: آری، گوید: آنها را به دینار تبدیل کن به فلان نرخ و به حساب من در دفتر خود ثبت کن، نظر شما در این کار چیست؟ فرمود: هرگاه تو همه را به نرخ معیّن آن روز تبدیل کنی اشکالی در آن نیست، گوید: عرض کردم: من نه وزن می‌کنم و نه تبدیل (و تنها این به‌صورت گفتاری میانِ من و او ردّوبدل می شود فقط حساب می‌کنم و ثبت می نمایم)؟ فرمود: نه آنست که هر دو، هم دراهم و هم دنانیر نزد تو است؟ عرض کردم: آری، فرمود: اشکالی به آن نیست.

(باب لقطه و ضاله)

(لُقَطه اشیاء گمشده‌ایست که غیرصاحبش آن را بیابد، و ضالّه حیوان گمشده است).

٤٠٤٧ــ وهب بن وهب از جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام روایت

الضّالَّةِ إلّا الضّالُّونَ».

۴۰۴۸ــ وَ في رِوايَةِ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيادٍ، عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أبيهِ عَلَيهِماالسَّلام «أنَّ عَلِيّاً صَلَواتُ الله وَ سَلامُهُ عَلَيْهِ قالَ: إيّاكُمْ وَ اللُّقَطَةَ فَإنَّها ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ وَ هِيَ حَريقٌ مِنْ حَريقِ جَهَنَّمَ».

۴۰۴۹ــ وَ سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ أَخاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيهِماالسَّلام «عَنِ اللُّقَطَةِ يَجِدُهَا الْفَقيرُ، هُوَ فيها بِمَنْزِلَةِ الْغَنِيِّ؟ فَقالَ: نَعَمْ، قالَ: وَ كانَ عَلِيُّ بْنُ-الْحُسَيْنِ عَلَيهِماالسَّلام يَقُولُ: هِيَ لِأَهْلِها لا تَمَسُّوها. قالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصيبُ دِرْهَماً أَوْ ثَوْباً أَوْ دابَّةً كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قالَ: يُعَرِّفُها سَنَةً فَإنْ لَمْ يَعْرِفْ جَعَلَها في عَرْضِ مالِهِ حَتّىٰ يَجيءَ طالِبُها فَيُعْطيَها إيّاهُ، وَ إنْ ماتَ أَوْصىٰ بِها وَ هُوَ لَها

کرده که فرمود: از گوشت حیوانِ گمشده‌ای که غیرِصاحبش آن را یافته جز گمراهان استفاده نمی‌کنند.

۴۰۴۸ــ مسعدة بن زیاد از جعفر بن محمّد از پدرش علیهماالسّلام نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان صلوات الله وسلامه علیه فرموده‌اند: زنهار از اشیاء پیداشده، از آن سخت بپرهیزید، چون از مؤمنی گم گشته، و آن آتشی از آتشهای دوزخ است.

مترجم گوید: «غرض آنست که آن را رها کنید تا صاحبش آن را بیابد، و فقها تصرّف در پیدا شده را بقصد حفظ و یافتن صاحبش جایز دانسته‌اند ولی بقصد تملّک حرام می دانند».

۴۰۴۹ــ علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهماالسّلام پرسید: گمشده را اگر فقیری بیابد آیا حکمش مانند ثروتمندی است که آن را یافته باشد (یعنی تصرّفش جایز نیست)؟ فرمود: آری، و نیز فرمود: علیّ بن الحسین علیهماالسّلام می فرمود: آن مال صاحبش می باشد آن را تصرّف نکنید، علی بن جعفر گوید: و از آن حضرت (موسی بن جعفر علیهماالسّلام) پرسیدم: مردی درهمی می یابد یا جامه‌ای یا حیوانی (با آن) چه کند؟ فرمود: تا یکسال آن را (دراماکن عمومی) معرّفی کند، اگر صاحبش را نیافت آن را مانند مال خویش حفظ کند تا صاحبش را بیابد و به او

ضامِنٌ».

٤٠٥٠— وَ رَوى ابْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَميلِ بْنِ صالِحٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «رَجُلٌ وَجَدَ في بَيْتِهِ دِينارا، فَقالَ: يَدْخُلُ مَنْزِلَهُ غَيْرُهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ كَثيرٌ، قالَ: هذِهِ لُقَطَةٌ، قُلْتُ: وَ رَجُلٌ وَجَدَ في صُنْدُوقِهِ دينارا؟ قالَ: يُدْخِلُ أَحَدٌ يَدَهُ في صُنْدوقِهِ غَيْرُهُ أَوْ يَضَعُ فيهِ شَيْئاً؟ قُلْتُ: لا، قالَ: فَهُوَ لَهُ».

٤٠٥١— وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنُ عيسى، عَنْ مُحَمَّد بْنِ رَجاءٍ الْخَيّاطِ قالَ: «كَتَبْتُ إِلَى الطَّيِّبِ عَلَيه السَّلام إِنّي كُنْتُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَرَأَيْتُ دينارا فَأَهْوَيْتُ إِلَيْهِ لِآخُذَهُ فَاذا أَنَا بِآخَرَ، ثُمَّ بَحَثْتُ الْحَصى فَاذا أَنَا بِثالِثٍ فَأَخَذْتُها فَعَرَّفْتُها وَلَمْ يَعْرِفْها أَحَدٌ فَما تَرى في ذلِكَ؟ فَكَتَبَ عَلَيه السَّلام: إِنّي قَدْ فَهِمْتُ ما ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الدَّنانيرِ فَإِنْ كُنْتَ مُحْتاجاً فَتَصَدَّقْ بِثُلْثِها، وَ إِنْ كُنْتَ غَنِيّاً فَتَصَدَّقْ بِالْكُلِّ».

بازدهد، و چنانچه مرگش فرارسید به آن وصیّت کند، بهرحال ضامن آن است.

٤٠٥٠— جمیل بن صالح گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: شخصی در حجرهٔ خویش دیناری یافت چه کند؟ فرمود: کسی جز او در آنجا وارد می شود؟ گفتم: آری، اشخاص بسیار، فرمود: حکم آن حکم لقطه است، پرسیدم اگر مردی درصندوق خویش دیناری بیابد چه؟ فرمود: کسی جز او دست در آن صندوق می برد یا چیزی در آن می نهد؟ عرض کردم: نه، فرمود: از آنِ خود اوست.

٤٠٥١— محمّد بن رجاء گوید: طیّ نامه ای به امام هادی علیه السّلام نوشتم: من در حرم بودم و دیناری بر زمین دیدم چون خواستم آن را برگیرم، چشمم به دینار دیگر افتاد، بعد شنها را پس زدم و سومی آن را یافتم، پس هر سه را برگرفتم و معرّفی کردم و صاحبش را جستجو کردم پیدا نشد و کسی نمی شناخت، حکم آن چیست (مرقوم بفرمائید)؟ امام علیه السّلام در پاسخ نامه ام نوشت: آنچه در مورد دینارها نوشته بودی دانستم، اکنون اگر تو خود نیاز داری یک سوم آن را صدقه بده و باقیمانده را برای خود بردار، و اگر نیاز نداری همه را تصدّق کن.

۴۰۵۲ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيَى الْجَمّالِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام يَقُولُ: «مَنْ وَجَدَ ضالَّةً فَلَمْ يُعَرِّفْها ثُمَّ وُجِدَتْ عِنْدَهُ فَإِنَّها لِرَبِّها وَ مِثْلَها مِنْ مالِ الَّذي كَتَمَها».

۴۰۵۳ــ وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْعَلاءِ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «رَجُلٌ وَجَدَ مالاً فَعَرَّفَهُ حَتّىٰ إِذا مَضَتِ السَّنَةُ اشْتَرىٰ بِها خادِماً فَجاءَ طالِبُ الْمالِ فَوَجَدَ الْجارِيَةَ الَّتِي اشْتَراها بِالدَّراهِمِ هِيَ ابْنَتُهُ، قالَ: لَيْسَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ إِلّا الدَّراهِمَ وَ لَيْسَ لَهُ الْاِبْنَةُ، إِنَّما لَهُ رَأْسُ مالِهِ، إِنَّما كانَتِ ابْنَتُهُ مَمْلُوكَةَ قَوْمٍ».

۴۰۵۴ــ وَ رَوىٰ أَبُو خَدِيجَةَ سالِمُ بْنُ مُكْرَمٍ الْجَمّالِ عَنْ أَبي عَبْدِالله

۴۰۵۲ــ صفوان جمّال گوید: از امام صادق علیه‌السّلام شنیدم که می فرمود: هر کس حیوانی گمشده را بیابد و آن را اعلان و معرّفی نکند، بلکه نزد خود نگهدارد، (و کتمان کند) هرگاه نزد او بیابند از آنِ صاحبش خواهد بود، (درصورتیکه عین موجود باشد خود آن، و اگر تلف شده باشد یا مثلاً گوسفندی بوده و ذبح شده است) مثل آن را که کتمان کرده باید غرامت بدهد.

۴۰۵۳ــ ابوالعلاء گوید: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم: مردی پولی یافت و صاحب آن را نمی شناخت، لذا آن را تا یکسال در مجامع عمومی اعلان کرد ولی صاحبش پیدا نشد، پس با آن کنیزی خرید، بعد صاحب مال به طلب آن آمد و دید آن پول مبدّل به کنیزی شده که آن دختر اوست. (اکنون می تواند دختر خویش را بابت پولش بستاند)؟ امام علیه‌السّلام فرمود: نمی تواند چیزی جز پول خود را دریافت کند و کنیز از آن او نخواهد بود، او فقط سرمایهٔ خود را که گم شده و دیگری یافته طلبکار است و کنیز که دختر اوست مملوک دیگران است.

شرح: «همچنانکه قبل از خریدِ شخص یابندهٔ مال، آن دخترک کنیز بود، اکنون نیز بحال کنیزی باقی است و یابندهٔ مال وجه یافته را بر ذمّه گرفته و سپس با آن کنیزی خریده و ذمّهٔ او به دراهم مشغول است نه به کنیز، و خبر دلالت دارد که پس از یکسال تعریف می توان آن را بر ذمّه گرفت و تصرُّف کرد».

۴۰۵۴ــ سالم بن مکرم جمّال گوید: ذریح محاربی از امام صادق علیه‌السّلام

عَلَيه السَّلام أَنَّهُ «سَأَلَهُ ذَريحٌ عَنِ الْمَمْلُوكِ يَأْخُذُ اللُّقَطَةَ؟ فَقالَ: ما لِلْمَمْلُوكِ وَ اللُّقَطَةَ، اَلْمَمْلُوكُ لا يَمْلِكُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً، فَلا يَعْرِضُ لَهَا الْمَمْلُوكُ فَإِنَّهُ يَنْبَغي لِلْحُرِّ أَنْ يُعَرِّفَها سَنَةً في مَجْمَعٍ فَإِنْ جاءَ طالِبُها دَفَعَها إِلَيْهِ وَ إِلّا كانَتْ مِنْ مالِهِ، فَإِنْ ماتَ كانَتْ ميراثاً لِوَلَدِهِ وَ لِمَنْ وَرِثَهُ، فَإِنْ جاءَ طالِبُها بَعْدَ ذلِكَ دَفَعُوها إِلَيْهِ».

٤٠٥٥ــ وَ سَأَلَهُ داوُدُ بْنُ أَبي يَزيدَ «عَنِ الْإِداوَةِ وَ النَّعْلَيْنِ وَ السَّوْطِ يَجِدُهُ الرَّجُلُ في الطَّريقِ أَيَنْتَفِعُ بِهِ؟ قالَ: لا يَمَسَّهُ».

پرسید: اگر برده‌ای مالی گمشده یافت و آن را برگرفت حکمش چیست؟ فرمود: به مملوک چه ارتباطی دارد که آن را بردارد و بعد حکم لقطه را انجام دهد مملوک که از خود اختیاری ندارد پس مملوک اقدامی نکند یعنی آن را تصرّف نکند زیرا این کار شایستهٔ آزاد است و براوست که تا یکسال در مجامع عمومی آن را معرّفی کند، پس اگر صاحبش آمد آن را به او دهد و چنانچه طالبی پیدا نشد (با ضمان) جزء مال خویش کند، پس اگر از دنیا رفت آن مال، میراث بازماندگان او از فرزند وغیره می شود، و اگر صاحبش بعداً آمد به او ردّ می‌کنند.

شرح: «لقطه احکام و مسؤلیّت هائی دارد که با وضع برده مناسب نیست مثلاً تعریف آن در مجامع عمومی کاریست که مزاحم با حقّ مولای اوست، و نیز تملّک آن بعد از مدّت تعریف و یأس از پیدا شدن صاحبش در مورد بنده معنی ندارد، با این حال خبر دلالت ندارد براینکه حرامست بنده لقطه را تصرّف کند برای یافتن صاحبش، حتّیٰ بدون اجازهٔ مولایش، بلکه از این خبر کراهت فهمیده می شود حتیٰ با اجازهٔ مولایش، و خبر بعد مؤید آنست».

٤٠٥٥ــ و داود بن أبی یزید از امام صادق علیه السّلام پرسید: مشک کوچک یا آفتابه و کفش و شلاق و اینچنین چیزها را شخص در راهها می یابد چه کند؟ فرمود: با آن تماس نگیرد، یعنی دست به آن نزند.

شرح: «فقهای عظام نهی را در این خبر حمل بر کراهت کرده‌اند».

۴۰۵۶ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «لا بَأسَ بِلُقَطَةِ الْعَصا وَ الشِّظاظِ وَ الْوَتَدِ وَ الْحَبْلِ وَ الْعِقالِ وَ أَشْباهِهِ».

۴۰۵۷ــ وَ سُئِلَ «عَنِ الشّاةِ الضّالَّةِ بِالْفَلاةِ فَقالَ لِلسّائِلِ: هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ قالَ: وَما اُحِبُّ أَنْ أَمُسَّها، وَ عَنِ الْبَعيرِ الضّالِّ أَيضاً قالَ: ما لَكَ وَ لَهُ، بَطْنُهُ وِعاؤُهُ، وَ خُفُّهُ حِذاؤُهُ، وَ كَرْشُهُ سِقاؤُهُ، خَلِّ عَنْهُ».

۴۰۵۸ــ وَ رُوِيَ عَنْ حَنانِ بْنِ سَدير قالَ: «سَأَلَ رَجُلٌ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ اللُّقَطَةِ وَ أَنَا أَسْمَعُ، فَقالَ: تُعَرِّفُها سَنَةً، فَإِنْ وَجَدْتَ صاحِبَها وَ إِلّا فَأَنْتَ أَحَقُّ بِها. ــ يَعْني لُقَطَةَ غَيْرِ الْحَرَمِ ــ».

۴۰۵۶ــ و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود: باکی نیست در تصرّف کردن عصائی که در میان راه پیدا شود و از کسی افتاده، یا چوبک دو سر تیز که برای وصل دو جوال بکار می برند، یا کفش و نعلین یا میخ و یا طناب، و پایبند شتر و امثال اینها.

۴۰۵۷ــ و از آن حضرت (رسول خدا صلّی الله علیه وآله) از گوسفند گمشدهٔ در بیابان شخصی سؤال کرد حضرت به سائل فرمود: یا از آن تو است یا صاحبش و یا گرگ بیابان، و من خوش ندارم به آن دست یازم، و از شتر گمشده پرسید، فرمود: بتوچه مربوط؟ شکمش همیانش باشد و سمش کفش او و تهیگاهش مشک آبش، او را بحال خود واگذار. (یعنی خود را بزحمت مینداز و آن را بحال خود رها کن).

۴۰۵۸ــ حنان بن سدیر گوید: مردی از امام صادق علیه السّلام سؤال می‌کرد حکم لقطه چیست؟ و من می شنیدم، امام فرمود: تا یکسال آن را در اماکن عمومی معرّفی کن، اگر صاحبش را یافتی که خواسته‌ات برآورده شده و اگر نیافتی آن را تملّک کن که تو به آن سزاوارتری. ــ مراد لقطه غیر حرم بیت الله است ــ.

شرح: «جملهٔ آخر حدیث، کلام صدوق ــ رحمه الله ــ است و خبر در تهذیب بدون آن جمله آمده است، و مراد به اینکه امام علیه السّلام فرمود: تو أحقّ به آن هستی، آنست که: تو به تصرّف آن برای تملّک یا تصدّق با ضمان و یا حفظ و نگهداری مانند مال خود در ایّام حیات و وصیّت بدان بی‌ضمان سزاوارتری».

٤٠٥٩ــ وَ رَوَى السَّكُونيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِماالسَّلام قالَ: «قَضىٰ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام في رَجُلٍ تَرَكَ دابَّتَهُ مِنْ جُهْدٍ، قالَ: إنْ تَرَكَها في كَلاءٍ وَ ماءٍ وَ أَمْنٍ فَهِيَ لَهُ يَأْخُذُها حَيْثُ أَصابَها، وَ إنْ تَرَكَها في خَوْفٍ وَ غَيْرِ ماءٍ وَ لا كَلاءٍ فَهِيَ لِمَنْ أَصابَها».

٤٠٦٠ــ وَ رُوِيَ عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِماالسَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ جُعْلِ الْآبِقِ وَ الضّالَّةِ، قالَ: لا بَأْسَ».

٤٠٦١ــ وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِماالسَّلام قالَ: «كانَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام يَقُولُ في الضّالَّةِ يَجِدُهَا الرَّجُلُ فَيَنْوي أَنْ يَأْخُذَ لَهَا جُعْلاً فَتَنْفُقُ قالَ: هُوَ ضامِنٌ لَهَا فَإنْ لَمْ يَنْوِ أَنْ يَأْخُذَ لَهَا جُعْلاً

٤٠٥٩ــ سکونی از جعفر بن محمّد از پدرش علیهماالسّلام روایت کرد که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد مردی که بهیمهٔ خود را از روی فقر و تنگدستی و سختی روزگار رها کرده بود چنین حکم فرمود: اگر آن حیوان را در مکانی که آب و علف بوده و از درندگان در امان بوده رها کرده است اکنون مال اوست، و چنانچه در جای بی‌آب و علف و مخوف رها کرده است از آن کسی می باشد که او را یافته است.

شرح: «حکم از آن جهت است که صاحب مال از آن رفع ید کرده و اعراض نموده درصورتیکه در جای بی‌آب و علف و مخوف آن را رها کرده باشد، در این صورت هرکس او را برگیرد به عنوان تملّک، مالک آن خواهد شد».

٤٠٦٠ــ وهب بن وهب أبوالبختری از جعفر بن محمّد از پدرش علیهماالسّلام روایت کرد که من از آن حضرت سؤال کردم اجرتی را که برای پیدا کردن بندهٔ فراری یا حیوان گمشده معیّن می‌کنند (یعنی جِعاله) گرفتن آن چه صورت دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

٤٠٦١ــ حسین بن زید از جعفربن محمّد از پدرش علیهماالسّلام روایت کرد که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام دربارهٔ مردی که حیوان گمشدهٔ شخصی را یافته بود و به امید اجرت به سوی صاحبش می بُرد، امّا حیوان در راه تلف شده بود فرمود: وی

فَتَفَقَتْ فَلا ضِمانَ عَلَيْهِ».

٤٠٦٢ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَلَيه السَّلام في كتابٍ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرىٰ جَزوراً أَوْ بَقَرَةً أَوْ شاةً أَوْ غَيْرَها لِلأَضاحي أَوْ غَيْرِها فَلَمّا ذَبَحَها وَجَدَ في جَوْفِها صُرَّةً فيها دَراهِمُ أَوْ دَنانيرُ أَوْ جَواهِرُ أَوْ غَيْرُ ذلِكَ مِنَ الْمَنافِعِ، لِمَنْ يَكُونُ ذلِكَ، وَ كَيْفَ يعْمَلُ بِه؟ فَوَقَّعَ عَلَيه السَّلام: عَرِّفَها الْبائِعُ فَإِنْ لَمْ يَعْرِفْها فَالشَّيْءُ لَكَ رَزَقَكَ الله إيّاهُ».

٤٠٦٣ــ وَ رَوَى الْحَجّالُ عَنْ داودَبْنِ أَبي يَزيدَ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «قالَ لَهُ رَجُلٌ: إِنّي قَدْ أَصَبْتُ مالاً وَ إِنّي قَدْ خِفْتُ فيهِ عَلىٰ نَفْسي، فَلَوْ أَصَبْتُ صاحِبَهُ دَفَعْتُهُ إِلَيْهِ وَ تَخَلَّصْتُ مِنْهُ، قالَ لَهُ: فَوَاللهِ لَوْ أَصَبْتَهُ كُنْتَ تَدْفَعُ إِلَيْهِ؟ قالَ: إي وَالله، قالَ عَلَيه السَّلام: فَلا والله مالَهُ صاحِبٌ غَيْري؟ [قالَ:] وَ اسْتَحْلَفَهُ أَنْ يَدْفَعَ إِلىٰ مَنْ يَأْمُرُهُ، قالَ: فَحَلَفَ، قالَ: إِذْهَبْ فَاقْسِمْهُ في إِخْوانِكَ

ضامن آنست، اگر قصد آن نداشت که اجرت بستاند و حیوان می مرد ضامن آن نبود.

شرح: «این خبر با خبری که تحت رقم ٣٥٤١ گذشت منافات ندارد زیرا شرائط و خصوصیّات آن متفاوت است».

٤٠٦٢ــ عبدالله بن جعفر حمیری گوید: طیّ نامه‌ای از امام عسکری علیه السّلام پرسیدم: مردی شتری یا گاوی یا گوسفندی برای قربانی عید اضحی یا غیر آن خریداری کرده است و هنگامی که آن را قربانی کرد کیسه‌ای از نقره یا زر یا جواهر و یا اشیاء قیمتی دیگر در شکم آن حیوان یافت، مال از آن کیست و چه باید بکند؟ در پاسخ نامه امام مرقوم فرمود: آن را بفروشنده حیوان اطّلاع ده اگر او نشناخت پس مال از آن توست و روزی است که خدا نصیب تو کرده است.

٤٠٦٣ــ داود بن أبی یزید گوید: مردی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد من مالی یافته‌ام (و صاحبش را پیدا نکرده‌ام) و می ترسم عمرم سرآید و مدیون صاحبش باشم، اگر او را می شناختم مال را به او ردّ کرده، خود را خلاص می ساختم، امام فرمود: ترا بخدا اگر او را می شناختی مال را تسلیم او می‌کردی؟ عرض

وَ لَكَ الْأَمانُ فيما خِفْتَ، قالَ: فَقَسَّمَهُ بَيْنَ إخْوانِهِ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: كانَ ذٰلِكَ بَعْدَ تَعْرِيفِهِ سَنَةً.

٤٠٦٤ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلامُ: «أَفْضَلُ ما يَسْتَعْمِلُهُ الْإِنْسانُ فِي اللُّقَطَةِ إذا وَجَدَها أَلّا يَأْخُذَها وَ لا يَتَعَرَّضَ لَها، فَلَوْ أَنَّ النّاسَ تَرَكُوا ما يَجِدُونَهُ لَجاءَ صاحِبُهُ فَأَخَذَهُ».

وَ إنْ كانَتِ اللُّقَطَةُ دُونَ دِرْهَمٍ فَهِيَ لَكَ لا تُعَرِّفْها.

وَ إنْ وَجَدْتَ فِي الْحَرَمِ دِينارا مُطَلَّساً فَهُوَ لَكَ لا تُعَرِّفْهُ.

وَ إنْ وَجَدْتَ طَعاماً فِي مَفازَةٍ فَقَوِّمْهُ عَلىٰ نَفْسِكَ لِصاحِبِهِ ثُمَّ كُلْهُ فَإنْ

کرد: آری، بخدا قسم، امام علیه السّلام فرمود: نه بخدا سوگند صاحبی جز من ندارد، گوید: امام وی را قسم داد که به هر کس که امر می‌کند به او بدهد، مرد سوگند یاد کرد که هرچه بفرمائید انجام می دهم، امام فرمود: بَرو و آن را میان برادران هم دینت تقسیم کن و از آنچه ترس داشتی و دل‌نگران آن بودی درامان خواهی بود، گوید: مرد رفت و آن را میان برادران دینی اش تقسیم کرد.

مؤلّف کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: این قضیّه البتّه پس از یکسال معرّفی مال در مجامع بوده است.

٤٠٦٤ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: بهترین کاری که انسان باید در مورد شی ء گمشده‌ای که می یابد انجام دهد آنست که هنگامی که مالی را یافت آن را برنگیرد و متعرّض آن نشود، و اگر مردم آنچه گم شده بود برنمی‌گرفتند، البتّه صاحبش می رسید و آن را برمی‌گرفت.

و اگر شی ء یافت شده قیمتش از یک درهم کمتر باشد آن را برای خود برگیر و لازم نیست آن را معرّفی کنی.

و اگر در حرم (خانه خدا) دیناری یافتی که نقش آن محو شده است آن را تصرّف کن و تعریف لازم نیست.

شرح: «لقطهٔ حرم کعبه حکم خاص دارد و با غیرحرم متفاوت است».

و اگر در بیابان و صحرا خوراکی یافتی آن را برای خود قیمت کن و تصرّف

جاءَ صاحِبُهُ فَرُدَّ عَلَيْهِ الْقيمَةَ.

وَ إِنْ وَجَدْتَ لُقَطَةً في دارٍ وَ كانَتْ عامِرَةً فَهِيَ لِأَهْلِها، وَ إِنْ كانَتْ خَراباً فَهِيَ لِمَنْ وَجَدَها.

(بابُ ما يَكُونُ حُكْمُهُ حُكْمَ اللَّقَطَةِ)

۴۰۶۵ــ رَوى سُلَيْمانُ بْنُ داودَ الْمِنْقَرِيُّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِياثٍ النَّخَعِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمينَ أَوْدَعَهُ رَجُلٌ مِنَ اللُّصوصِ دَراهِمَ أَوْ مَتاعاً وَ اللُّصُّ مُسْلِمٌ فَهَلْ يَرُدُّهُ عَلَيْهِ؟ قالَ: لا يَرُدُّهُ عَلَيْهِ فَإِنْ أَمْكَنَهُ أَنْ يَرُدَّهُ عَلى صاحِبِهِ فَعَلَ، وَ إِلّا كانَ في يَدِهِ بِمَنْزِلَةِ اللُّقَطَةِ يُصيبُها فَيُعَرِّفُها حَوْلاً، فَإِنْ أَصابَ صاحِبَها وَ إِلّا تَصَدَّقَ بِها، فَإِنْ جاءَ صاحِبُها بَعْدَ ذلِكَ خُيِّرَ بَيْنَ الْأَجْرِ وَ الْغُرْمِ، فَإِنِ اخْتارَ الْأَجْرَ فَلَهُ الْأَجْرُ، وَ إِنِ اخْتارَ الْغُرْمَ غَرِمَ لَهُ وَ كانَ الْأَجْرُ لَهُ».

نما و مصرف کن پس اگر صاحبش آمد قیمت را به او بپرداز.

و اگر در خانه‌ای که معمور است چیزی یافتی از آنِ اهل همان خانه است، و چنانچه خانه‌ای خراب بود و اهلی نداشت مالِ پیدا شده از آن کسی است که آن را یافته است.

(باب آنچه در حکم لقطه است)

۴۰۶۵ــ حفص بن غیاث نخعی گوید: ازجعفر صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی از مسلمانان، دزدی نزدش مبلغی پول یا متاع (دزدی) بودیعه نهاده است و دزد خود مسلمان است، آیا آن مرد حقّ دارد مال را به دزد بازگرداند؟ فرمود: به وی بازنگرداند و چنانچه می تواند آن را بصاحبش بدهد (یعنی اگر او را می شناسد) باو تسلیم کند و إلّا آن را صدقه دهد، اگر بعداً صاحبش آمد او را مخیّر سازد میان قبول اجر صدقه و گرفتن غرامت، چنانچه اجر صدقه را پذیرفت آن اجر را خواهد برد، و اگر غرامت را اختیار کرد وی مثل آن را به او می دهد و خود اجر صدقه را می برد.

(بابُ الْهَدِيَّةِ)

٤٠٦٦ــ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «الْهَدِيَّةُ فِي التَّوْراةِ غافِرٌ عَيْناً».

(باب هديّه وپيشكشى)

٤٠٦٦ــ امام صادق عليه السّلام فرمود: در تورات آمده كه پيشكشى چشم را از ديدن نادرستى ها مى بندد.

شرح: «جملهٔ «غافِرٌ عَيناً» در بعضى از نسخه هاى كتاب «غافر عيباً» مى باشد و آن را به محوكنندهٔ عيب ها و مستورسازندهٔ آن در خاك معنى كرده اند، و بايد دانست كه هديّه به اعتبارِ دَهنده و گيرنده بر دو قسم است يكبار به عنوان پيام محبّت و دوستى ميان دو شخص ردّوبدل مى شود و اين بسيار پسنديده و قابل تمجيد و تحسين است و شارع مقدّس چنانكه در اخبارِ آتيه تحت رقم ٤٠٦٧ إلى ٤٠٧٠ آمده است مردم را بدان ترغيب و تحريص فرموده، و يكبار به عنوان غرضى خاصّ هديّه و يا پيشكشى كسى براى ديگرى مى فرستد و اين را در اخبار هديّهٔ مصانعه گويند، و بسيار شباهت به رشوه دارد، و اين هديّه است كه چشم را از ديدن عيبها و نادرستيها مى پوشاند، و غالباً هدايايى كه به امراء و دست اندركارانِ دولت مى دهند از اين قبيل است و در مقابلِ توقّعِ انجامِ كارى اعمّ از درست يا نادرست، داده مى شود، و قبول اين نوع هدايا مسؤوليّت اجتماعى و اُخروى دارد، و امير مؤمنان عليه السّلام از گرفتن چنين پيشكشى هايى نه تنها سخت خودددارى مى فرمود بلكه هرگز نمى پذيرفت و سيرهٔ رسول خدا صلّى الله عليه وآله نيز چنين بود از هيچكس هديّه قبول نمى كرد تا آيهٔ شريفه «قُل ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْه مِنْ اَجْرٍ اِلّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلىٰ رَبِّه سَبيلاً ــ فرقان:٥٧» نازل گشت، يعنى: «بگو از شما مزدى نمى خواهم مگر كسى براى تقرّب به پروردگار خود چيزى هديّه كند»، و پس از نزول آيه اگر كسى براى پيغمبر خدا صلّى الله عليه وآله هديّه اى مى آورد و قصدش جز تقرّب به خداوند چيز ديگرى نبود رسول خدا صلّى الله عليه وآله مى پذيرفت، و در مسند كبير طبرانى روايتى از عصمة بن مالك آمده است كه گفت: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمودند: «الهَدِيَّةُ تَذْهَبُ بِالسَّمْعِ وَ القَلْبِ» يعنى: پيشكشى، گوش ظاهر و باطن را ناشنوا مى كند يعنى در اثر محبّتى كه در قلب گيرنده

. . . . . .

ایجاد می‌کند گوش را از شنیدن زشتیها و عیبهای دهنده بکلّی کر و غافل می سازد. و دیلمی در مسند فردوس از ابن‌عبّاس روایت کرده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: «الهَدیَّةُ تُعَوِّرُ عَیْنَ الحَکیم» یعنی هدیّه چشم شخص دانا را کور می‌کند.

مراد آنست که از دیدن خطاها و لغزشها و درخواستهای نابجای هدیّه دهنده انسان را کور و کر می سازد، و از این جهت است که مردان حقّ در دعا می‌گفتند: «اللّهمَّ لا تَجْعَلْ لِفاجِرٍ عِنْدِي نِعْمَةً» خداوندا چنان کن که فاجری بر من حقّ نعمتی نداشته باشد.

و از همین جهت‌ها بود که علی علیه‌السّلام در زمان خلافتش از قبول هدایا امتناع می ورزید و چنانکه خود در ضمن خطبه‌ای فرمود: «و أعْجَبُ ــ بِلا صُنْعٍ مِنّا ــ مِنْ طارِقٍ طَرَقَنا بِمَلْفُوفاتٍ زَمَّلَها في وِعائِها و مَعْجُونةٍ بَسَطَها عَلىٰ إنائها فقلتُ لهُ: أصِلةٌ أمْ نَذْرٌ أمْ زكاةٌ و كلُّ ذلِكَ حَرامٌ عَلَينا أهْلَ بيتِ النّبوَّة و عُوّضنا مِنْهُ خُمْسَ ذِي القُربىٰ فی الكتابِ و السُّنَّة، فقالَ: لا ذاكَ ولا ذاكَ ولكِنَّه هديّةٌ، فَقُلْتُ ثَكَلَتْك الثَّواكِلُ أفَعَن دِينِ الله تَخْدعُني بِمَعْجونَةٍ عَرَّقتُموها بقندِكُمْ وَخَبيصَةٍ صَفراءَ آتَيْتُمُوني بِها بعَصيرِ تمرِكُمْ، أمُخْتَبِطٌ، أمْ ذُو جِنَّةٍ، أمْ تَهجُرُ ــ الخ».

شگفت: آنکه بی انجام کاری از ما تازه‌واردی شبانگاه حلقهٔ سرای ما کوفت با بسته‌هائی که در ظرفش نهاده و حلوائی پیراسته که در سینیش گسترده بود ما را ارمغان آورد، پرسیدم: که آن چیست؟ آیا پیشکشی است یا نذر است یا زکات؟ و هر سه بر ما اهل‌بیت حرام است و بجای آن خمس ذی‌القربی را کتاب و سنّت بر ما حلال ساخته است؟ گفت: نه آنست و نه آن، بلکه هدیّه است، گفتم: شیون کنندگان بر تو شیون کنند آیا از دین خدا ما را می فریبی با معجون و حلوائی که با شکرتان آمیخته اید و مخلوطی زرد که با شیرهٔ خرما پخته اید آیا نمی فهمی یا دیوانه شده‌ای یا بیهوده گو؟

و در خبری دیگر که باز ابوالفتوح رازی در ذیل آیه ۲۰ سورهٔ احقاف آورده گوید: روزی یکی از دوستان حلوائی ساخته و بهدیّه نزد آن حضرت علیه‌السّلام آورد و بر زمین نهاد امام انگشت بدو فرو برد و درآورد و در او می نگریست آنگه گفت:

٤٠٦٧ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «تَهادَوْا تَحابُّوا».

٤٠٦٨ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «الْهَدِيَّةُ تَسُلُّ السَّخائِمَ».

٤٠٦٩ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «نِعْمَ الشَّيْءُ الْهَدِيَّةُ أَمامَ الْحاجَةِ».

رنگش نیکو و بویش خوش است، ندانم مزّه‌اش چیست، سپس انگشت بستُرد، و از پیش خود دور ساخت.

و همچنانکه او علیه السّلام از این نوع هدایا پرهیز داشت اصحاب او نیز از قبول اینگونه پیشکشی ها سخت خودداری می‌کردند ابوالأسود دُئَلی را گویند معاویه برای استمالت و دلجوئی او پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام گاهی تحفه و جایزه‌ای می فرستاد از انواع شیرینیها، روزی حلوائی که از عسل ساخته و به زعفران آغشته بودند بخانهٔ ابوالأسود فرستاد و او را دخترکی کوچک بود که دوید و چنگی از آن برگرفت و در دهان نهاد ابوالأسود گفت: ای دخترک عزیز بیفکن که آن زهر است، گفت: چگونه ای پدر؟ گفت: این را معاویه فرستاده تا ما را از جانبداری علی و اهل بیت پیغمبر علیهم السّلام بازداد، دخترک آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت: أَتَخْدَعُنا بِالشَّهدِ المُزَعْفَرِ عَن السَّيّدِ المُطَهَّرِ.

أَبِالشَّهْدِ المُزَعْفَرِ يَابْنَ هِنْدٍ ... عَلَيْكَ نبيع اَحْساباً وَ ديناً

مَعاذَالله لَيْسَ يكونُ هذا ... وَ مَولانا أميرالمؤمِنينَا

یعنی: «پسر هند! آیا با عسل بزعفران آمیخته، ما شخصیّت و دین خود را به چون تویی بفروشیم!، پناه بر خدا هرگز این کار شدنی نخواهد بود، و سرور و آقای ما امیرالمؤمنین علیه السّلام است».

٤٠٦٧ــ و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: به یکدیگر هدیّه بدهید تا بر دوستی شما نسبت به یکدیگر بیفزاید.

٤٠٦٨ــ و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: هدیّه آرام آرام کینه را از دل بیرون می‌کشد.

٤٠٦٩ــ و آن حضرت علیه السّلام فرمود: بهترین چیز هدیّه ایست که هنگام نیاز داده شود.

۴۰۷۰ــ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلی اللهُ عَلیه وآله: «لَوْ دُعیتُ إلیٰ کُرَاعٍ لَأَجَبْتُ، وَلَوْ اُهْدِيَ إلَيَّ کُرَاعٌ لَقَبِلْتُ».

۴۰۷۱ــ وَ قالَ عَلَیه السَّلام: «عَجِّلُوا رَدَّ ظُروفِ الْهَدایٰا، فَإنَّهُ أَسْرَعُ لِتَواتُرِهٰا».

۴۰۷۲ــ وَ «کانَ عَلَیه السَّلام لٰا یَرُدُّ الطّیبَ وَالْحَلْوا».

۴۰۷۳ــ وَ «اُتِيَ عَلِيٌّ عَلَیه السَّلام بِهَدِیَّةِ النَّیْروزِ، فَقالَ عَلَیه السَّلام: ما هٰذا؟ قالُوا: یٰا أَمیرَالْمُؤمِنینَ الْیَوْمُ النَّیْروزُ، فَقالَ عَلَیه السَّلام: اصْنَعُوا لَنٰا کُلَّ یَوْمٍ نَیْروزاً».

۴۰۷۴ــ وَ رُوِيَ أَنَّهُ قالَ عَلَیه السَّلام: «نَیْروزُنٰا کُلُّ یَوْمٍ».

۴۰۷۰ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: چنانچه مرا به خوردن پاچهٔ گاو مهمانی کنند البتّه می پذیرم، و اگر پاچهٔ گاو یا پاچهٔ گوسفندی بمن هدیّه فرستند البتّه قبول می‌کنم.

شرح: «حدیث در مسند احمد بن حنبل و صحیح ابن حِبّان و سنن ترمذی چنین است: «لو اُهدِيَ اِلَيَّ کُرَاعٌ لَقَبِلْتُ وَلَوْ دُعِیتُ عَلَیه لَاَجَبْتُ» بنابراین کسانی که گفته اند مراد از «کُراع» کُراع الغَمیم است که موضعیست میان مکّه و مدینه و مسافتی بعید است، نادرست است و خبر از لفظ آن در کتب عامّه نداشته اند».

۴۰۷۱ــ امام صادق علیه السّلام فرمودند: «در بازگرداندن ظرف هدیّه شتاب کنید زیرا این در تکرار آن سرعت می بخشد.

۴۰۷۲ــ و آن حضرت علیه السّلام هیچگاه هدیّهٔ عطر و حلوا را ردّ نمی‌کرد.

۴۰۷۳ــ و هدیّه‌ای برای امیرالمؤمنین علیه السّلام آوردند در روز نوروز، فرمود: این چیست؟ عرض کردند: یا أمیرالمؤمنین امروز نوروز است، فرمود: هر روز را برای ما نوروز بسازید.

۴۰۷۴ــ و روایت کرده اند که آن حضرت علیه السّلام فرمود: نوروز ما هر روز است.

٤٠٧٥ — وَ رَوٰى ثُوَيْرُبْنُ أَبي فٰاخِتَةَ، عَنْ أَبيهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام قالَ: «أَهْدٰى كِسْرىٰ لِلنَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله فَقَبِلَ مِنْهُ، وَ أَهْدىٰ قَيْصَرُ لِلنَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله فَقَبِلَ مِنْهُ، وَ أَهْدَتْ لَهُ الْمُلُوكُ فَقَبِلَ مِنْهُمْ».

٤٠٧٦ — وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «عُدْ مَنْ لٰا يَعُودُكَ، وَ أَهْدِ إِلىٰ مَنْ لٰا يُهْدِي إِلَيْكَ».

٤٠٧٧ — وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «الْهَدِيَّةُ ثَلٰاثٌ: هَدِيَّةُ مُكٰافَأَةٌ، وَ هَدِيَّةُ مُصٰانَعَةٌ وَ هَدِيَّةٌ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ».

٤٠٧٥ — ثویر بن أبی فاخته از پدرش نقل کرده که گفت: علی علیه السّلام فرمود: خسرو (پادشاه ایران) برای رسول خدا صلّی الله علیه وآله هدیّه فرستاد و آن حضرت پذیرفت، و نیز قیصر روم برای رسول خدا صلّی الله علیه وآله پیشکشی فرستاد و ایشان نیز قبول فرمود، و پادشاهان اگر چیزی برای آن حضرت به ارمغان می فرستادند ایشان می پذیرفتند.

شرح: «ثویر بن أبی فاخته از تابعین است و پدرش سعید بن علاقه غلام امّ هانی خواهر امیرالمؤمنین است علاّمهٔ حلّی گوید: من در روایات ثویر تأمّل دارم ولی پدرش سعید را ثقه دانند».

٤٠٧٦ — و نیز (امیر مؤمنان) علیه السّلام فرمود: عیادت کن از مریضی که هیچگاه به عیادت تو در مریضیت نیامده، و هدیّه بفرست برای کسی که بسویت هدیّه نفرستاده است.

شرح: «ممکن است معنی جملهٔ اوّل این باشد که با کسی که بتو نیکی و احسان نکرده است نیکی کن. ظاهراً ضمیر «قال» به امیرالمؤمنین علیه السّلام بازمی‌گردد ولی خبر در تاریخ بخاری و شعب الایمان بیهقی بنابر نقل سیوطی در جامع الصغیر از رسول خدا نقل شده است».

٤٠٧٧ — امام صادق علیه السّلام فرمودند: «هدیّه بر سه قسم است: هدیّهٔ عوض و پاداش، هدیّه رشوه مانند، و هدیّه برای خداوند متعال».

۴۰۷۸ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ إبْراهيمَ الْكَرْخِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الضَّيْعَةُ الْكَبيرَةُ، فَإذا كانَ يَوْمَ الْمِهْرَجانِ وَ النَّيْرُوزِ أَهْدَوْا إلَيْهِ الشَّيْءَ لَيْسَ هُوَ عَلَيْهِمْ يَتَقَرَّبُونَ بِذلِكَ الشَّيْءَ إلَيْهِ، فَقالَ: أَلَيْسَ هُمْ مُصَلّينَ قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ: فَلْيَقْبَلْ هَدِيَّتَهُمْ وَ لْيُكافِهِمْ».

۴۰۷۹ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «إذا أُهْدِيَ إلَى الرَّجُلِ الْهَدِيَّةُ مِنْ طَعامٍ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ فَهُمْ شُرَكاءُ فيها ــ يَعْنِي الْفاكِهَةَ وَ غَيْرَها ــ».

۴۰۸۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ عيسَى بْنِ أَعْيَنَ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ أَهْدىٰ إلىٰ رَجُلٍ هَدِيَّةً وَ هُوَ يَرْجُو ثَوابَها فَلَمْ يُثِبْهُ صاحِبُها حَتّىٰ هَلَكَ وَ أَصابَ الرَّجُلُ هَدِيَّتَهُ بِعَيْنِها أَلَهُ أَنْ يُراجِعَها إنْ قَدَرَ عَلىٰ ذلِكَ؟ قالَ: لا بَأْسَ أَنْ

شرح: «مصانعه» در قاموس اللّغه معنایش چنین آمده: «أَنْ تَصْنَعَ لَهُ شَيْئاً لِيَصْنَعَ لَكَ آخَرَ وهي مُفاعَلَةٌ مِنَ الصُّنْعِ» یعنی تو برای او کاری کنی که او برای تو با کاری دیگر جبران کند، از باب مفاعله و ظاهراً این همان قسم هدیه ایست که اولیاء خدا از تصّرف آن خودداری می‌کردند».

۴۰۷۸ــ ابراهیم کرخی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی از دهقانان دارای کشتزار و مزرعه ایست، در روز مهرگان و در عید نوروز رعایا برای او هدیّه هایی می آورند، و برآنها لازم نبوده که چنین کاری انجام دهند لکن برای تقرُّب به او این هدایا را می آورند، آیا تصرُّفش برای او جایز است یا نه؟ امام علیه السّلام فرمود: آیا آنها نمازگزار نیستند؟ عرض کردم: چرا، هستند. فرمود: هدیّه ایشان را بپذیرد و آنان را پاداش دهد.

۴۰۷۹ــ و آن حضرت علیه السّلام فرمود: هرگاه برای شخصی خوراکی به عنوانِ هدیّه آوردند و جماعتی هم حضور داشتند آنها در آن هدیّه شریکند ــ مراد میوه و مانند آنست ــ.

۴۰۸۰ــ عیسی بن أعین گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی برای دیگری به عنوان چشم روشنی (به اصطلاح امروز) متاعی می فرستد و امید پاداش

يَأْخُذَهُ».

٤٠٨١ــ وَ رُوِيَ عَنْ إسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ الْفَقيرُ يُهْدي إلَيَّ الْهَدِيَّةَ يَتَعَرَّضُ لِما عِنْدي فَآخُذُها وَ لا أُعْطيهِ شَيْئاً أَيَحِلُّ لي؟ قالَ: نَعَمْ هِيَ لَكَ حَلالٌ وَ لٰكِنْ لا تَدَعْ أَنْ تُعْطِيَهُ».

٤٠٨٢ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُ بْنُ إسْماعيلَ بْنِ بَزيعٍ عَنِ الرِّضا عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ كَتَبَ بِها إلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالله الْقُمِّيُ الْأَشْعَرِيُّ فَقالَ: «لَنا ضِياعٌ فيها بُيُوتُ نيرانٍ تُهْدي إلَيْهَا الْمَجُوسُ الْبَقَرَ وَ الْغَنَمَ وَ الدَّراهِمَ فَهَلْ يَحِلُّ لِأَرْبابِ الْقُرىٰ أَنْ يَأْخُذُوا ذٰلِكَ، وَ لِبُيُوتِ نيرانِهِمْ قُوَّامٌ يَقُومُونَ عَلَيْها؟ فَقالَ

دارد، و هديّه گيرنده پاداش نمى دهد تا از دنيا مى رود، و هديّه دهنده متاع خود را در ميان ماترک متوفّىٰ مى يابد. آيا درصورتيكه ممكن باشد مى تواند از بخشش خود بازگشته، آن را برگيرد؟ فرمود: اشكالى ندارد آن را برگيرد.

شرح: «هديّه نوعى هبه و بخشش است و در هبه فقهاء گويندازعقودجايزه است و تا مادامى كه عين باقى است درصورتيكه مُهْدىٰ اِلَيْه از خويشان و ارحام مُهدي نباشد مى توان آن را باز پس گرفت و يا بعنوان انفاق بمستحقّ نداده باشد كه آن براى خدابوده. و در اينجا هم بايد بگوئيم هديّه گيرنده از ارحام هديّه دهنده نبوده است».

٤٠٨١ــ اسحاق بن عمّار گويد: به امام صادق عليه السّلام عرضَ كردم: مردى بى بضاعت براى من هديّه اى مى آورد و از من توقّع دارد كه چيزى به او بدهم و من آن را مى ستانم و چيزى به او نمى دهم آيا بر من حلال است؟ فرمود: آرى حلال است امّا سعى كن دادن پاداش به او را ترک نكنى.

٤٠٨٢ــ محمّد بن اسماعيل بن بزيع گويد: محمّد بن عبدالله قمّى أشعرى نامه اى بمن نوشته و سؤال كرده بود «ما داراى مزارع و زمينهاى كشاورزى هستيم و در آنجا آتشكده ها هست و مجوس از اطراف براى آن آتشكده ها هدايايى مى آورند مثل گاو، گوسفند، و پول. آيا براى اربابان ده جايز است اينها را تصرّف كنند، درصورتيكه آتشكده ها خود مستخدمينى دارد و سر پرستانى آنها را اداره مى‌كنند»، من

أَبُوالْحَسَنِ عَلَيه السَّلام: لِيَأْخُذْ أَصْحابُ الْقُرىٰ مِنْ ذٰلِكَ فَلا بَأْسَ بِهِ».

(بابُ الْعارِيَةِ)

٤٠٨٣ــ رُوِيَ عَنْ إسْحاق بْنِ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَوْأَبي-إبْراهيمَ عَلَيه السَّلام قالَ: «الْعارِيَةُ لَيْسَ عَلىٰ مُسْتَعيرِها ضِمانٌ إلّا أَنْ يَشْتَرِطَ، إلّا ما كانَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ فَإِنَّهُما مَضْمُونَتانِ اشْتَرَطا أَوْ لَمْ يَشْتَرِطا، وَقالَ عَلَيه السَّلام: إذا اسْتُعيرَتْ عارِيَةٌ بِغَيْرِ إذْنِ صاحِبِها فَهَلَكَتْ فَالْمُسْتَعيرُ ضامِنٌ».

٤٠٨٤ــ وَرَوىٰ أَبانٌ، عَنْ مُحَمّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْعارِيَةِ يَسْتَعيرُهَا الْإِنْسانُ فَتَهْلَكُ أَوْ تُسْرَقُ، فَقالَ: إذا كانَ أَميناً فَلا

این مسأله را از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم امام فرمود: اگر آن ارباب چیزی از آن برگیرند اشکالی ندارد.

شرح: «در خبر اجمال است و معلوم نیست گرفتن ارباب با رضایت آنها اشکالی ندارد یا بی‌رضایت آنها؟ و نیز معلوم نیست مراد سائل، حرمت تصرّف اشیاء اهداء شده به آتشکده است مانند «ما ذُبِحَ عَلَى النُصُب» یا تصرُّف اموال مجوس با رضایت یا بی‌رضایت آنان».

(باب عاریه)

(مالی یا متاعی را از دیگران به رایگان برای رفع حاجت، گرفتن و سالم باز پس دادن را عاریه گویند).

٤٠٨٣ــ اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق یا امام کاظم علیهما السّلام فرمودند: در عاریه بر عاریه کننده ضمان نیست مگر اینکه شرط کنند (مثلاً به شرط اینکه ضامن آن باشد اگر عیب کند یا تلف شود تاوان دهد) و در طلا و نقره و پول مسکوک چه طلا و چه نقره عاریه گیرنده ضامن آن خواهد بود چه شرط بر ضمان کرده باشند و چه نکرده باشند، و امام علیه السّلام فرمود: هرگاه مالی بدونِ اجازهٔ صاحبش به عاریه گرفته شود و از بین رود، عاریه گیرنده ضامن خواهد بود.

٤٠٨٤ــ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السّلام سؤال کردم: اگر

غُرْمَ عَلَيْهِ».

٤٠٨٥ــ وَ رَوٰى أبانٌ، عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «فِي رَجُلٍ اسْتَعٰارَ ثَوْباً ثُمَّ عَمَدَ إلَيْهِ فَرَهَنَهُ فَجٰاءَ أَهْلُ الْمَتٰاعِ إلىٰ مَتٰاعِهِمْ، فَقٰالَ: يَأْخُذُونَ مَتٰاعَهُمْ».

٤٠٨٦ــ وَ «اسْتَعٰارَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله مِنْ صَفْوٰانَ بْنِ اُمَيَّةَ الْجُمَحِيِّ سَبْعِينَ دِرْعاً حُطَمِيَّةً وَ ذٰلِكَ قَبْلَ إسْلامِهِ فَقٰالَ: أَغْصْبٌ أَمْ عٰارِيَة يٰا أَبَا الْقٰاسِمِ؟ فَقٰالَ صَلى الله عَليه وآله: لٰابَلْ عٰارِيَةٌ مُؤَدّٰاةٌ فَجَرَتِ السُّنَّةُ فِي الْعٰارِيَةِ إذَا اشْتُرِطَ فِيهٰا أَنْ تَكُونَ مُؤَدّٰاةً. وَ كٰانَ صَفْوٰانُ ابْنُ اُمَيَّةَ بَعْدَ إسْلامِهِ نٰائِماً فِي الْمَسْجِدِ فَسُرِقَ رِدٰاؤُهُ فَتَبِعَ اللُّصَّ وَ أَخَذَ مِنْهُ الرِّدٰاءَ وَ جٰاءَ بِهِ إلىٰ رَسُولِ الله صَلى الله عَليه وآله وَ أَقٰامَ بِذٰلِكَ شٰاهِدَيْنِ عَدْلَيْنِ عَلَيْهِ فَأَمَرَ عَلَيه السَّلام بِقَطْعِ يَمِينِهِ فَقٰالَ صَفْوٰانُ: يٰا رَسُولَ الله

چیزی که عاریه شده در دست انسان تلف یا ربوده شود ضامنست یا نه؟ فرمود: چنانچه امین باشد (یعنی تفریط نکرده باشد) تاوان بر او نیست.

شرح: «ظاهر کلام اطلاق دارد و نقدین را نیز شامل می شود ولکن به اخبار دیگر مقیّد خواهد بود».

٤٠٨٥ــ حریز از امام صادق علیه السّلام روایت کرد که مردی جامه‌ای عاریه کرد، سپس آن را نزد دیگری گرو نهاد و صاحبانِ مال، متاع عاریتی خود را طلب کردند، فرمود: متاع خود را برگیرند.

٤٠٨٦ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله از صفوان بن اُمیّه جمحی هفتاد زرهٔ حَطَمی (حَطَم بن محارب نام مردی زره‌باف است) عاریه کرد و این پیش از آن بود که صفوان به آن حضرت ایمان آورده باشد، چون رسول خدا صلّی الله علیه وآله درخواست عاریه کرد صفوان گفت: یا أباالقاسم آیا غاصبانه و با زور یا عاریه و با رضایت که بازگشت دارد؟! فرمود: نه، بلکه عاریهٔ بازگشت‌دار، پس از آن سنّت برآن جاری شد که هرگاه در آن ضمان شرط شود با ضمان است و مضمونه خواهد بود. و این صفوان‌بن امیّه پس از آنکه اسلام آورد روزی در مسجد به خواب رفت و عبایش را

أَتَقْطَعُهُ مِنْ أَجْلِ رِدائي قَدْ وَهَبْتُهُ لَهُ، فَقالَ عَلَيه السَّلام: أَلا كانَ هٰذا قَبْلَ أَنْ تَرْفَعَهُ إِلَيَّ؟ فَقَطَعَهُ فَجَرَتِ السُّنَّةُ في الْحَدِّ إِذا رُفِعَ إِلَى الإِمامِ وَقامَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ أَنْ لا يُعَطَّلَ وَ يُقامَ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهــ: لا قَطْعَ عَلىٰ مَنْ يَسْرِقُ مِنَ الْمَساجِدِ وَ الْمَواضِعِ الَّتي يَدْخلُ إِلَيْها بِغَيْرِ إِذْنٍ مِثْلُ الْحَمّاماتِ وَ الأَرْحِيَةِ وَ الْخاناتِ وَ إِنَّما قَطَعَهُ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله لِأَنَّهُ سَرَقَ الرِّداءَ وَ أَخْفاهُ فَلِاخْفائِهِ قَطَعَهُ وَ لَوْ لَمْ يُخْفِهِ لَعَزَّرَهُ وَ لَمْ يَقْطَعْهُ.

ربودند وی در پی سارق رفت و عبایش را گرفت او را نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آورده و اقامهٔ بیّنه کرد و دو شاهد عادل آورد که او سارق عبای اوست، رسول خدا صلّی الله علیه وآله دستور داد که دست او را ببرند، صفوان با تعجّب عرض کرد: یا رسول الله آیا دست او را به جهت عبای من می بُری؟ من آن را به او بخشیدم، حضرت فرمود: چرا اینکار را پیش از آنکه به شکایت نزد من آیی نکردی؟ و دست دزد را برید، و سنّت بر آن جاری گشت که حدِّ سارق، چون به امام یا حاکم برسد و شاهد برآن شهادت دهد، تعطیل نشود و اقامه گردد.

مؤلّف کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: دست دزدی که از مساجد و یا هر کجا که بدون اجازه وارد می شوند مانند حمّامها و آسیاها و کاروانسراها، اگر چیزی برباید بریده نمی شود و اینکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله دست دزد عبای صفوان را برید از جهت این بود که عبا را پنهان کرده بود و برای پنهان کردنش برید، و اگر پنهان نکرده بود او را تعزیر می نمود، یعنی چند تازیانه می زد و آن را قطع نمی‌کرد.

شرح: «کلام مؤلّف ــ رحمه الله ــ معنیش مفهوم نیست زیرا لازمهٔ دزدی پنهان کردن است و همین خبر را در خصال آورده و آن چنین است: «چون عبای خویش را نیافت در جستجوی آن برآمد «فَوَجَدَها في يَدِ رَجُلٍ» آن را در دست مردی دید. و این با آنچه مؤلّف در اینجا می‌گوید منافات دارد، و برای توجیه خبر مطالبی گفته شده که هیچکدام مشکل را حلّ نمی‌کند و خبر را بغوی در شرح السّنه و مصابیح آورده، و شبیه آن را ابن ماجه در سنن خود ذکر کرده، و بنظر می رسد که در الفاظ خبر

(بابُ الْوَديعَة)

٤٠٨٧ — رَوٰى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «صاحِبُ الْوَديعَةِ وَ الْبِضاعَةِ مُؤْتَمَنانِ».

در نقل های مختلف تصرّف شده و مشکل پیش آورده است، چون بریدن دست دزد شرائطی دارد که در اینجا جمع نیست ولذا خبر قابل استناد نیست».

و امّا صفوان بن اُمیّه از قریش است پدرش اُمیّة بن خَلَف در جنگ بدر در حال کفر کشته شد، و چون رسول خدا صلّی الله علیه وآله مکّه را فتح کرد، صفوان فرار کرد چون از کسانی بود که رسول خدا صلّی الله علیه وآله خونشان را هدر فرموده بود، و به جدّه آمد تا خود را از راه دریا به نقطه‌ای برساند که خونش را نریزند، عمیربن وهب پسرعمویش مسلمان بود و با پسرش وهب‌بن عمیر نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله آمده برای او امان خواست رسولِ خدا علیه السّلام وی را امان داد و رداء یا عمامه‌ای که با آن وارد مکّه شده بود به عنوان امان‌نامه به آنها داد تا به او برسانند، وهب‌بن عمیر خود را به او رسانید و مطلب را اظهار کرد و عمامه یا رداء رسول خدا را به او داد، صفوان با وی به مکّه آمد و با جماعتی از مردم سواره نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله رسید و گفت: یامحمّد این وهب‌بن عمیر عموزادهٔ منست که چنین می پندارد و می‌گوید در این مکان و از هر سو تا مسیر دو ماه درامانم و کسی متعرّض من نخواهد گشت آیا این مورد قبول تو هست؟ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: ای صفوان پیاده شو، گفت: اوّل بیان کنید این امان را می پذیرید؟ فرمود: آری تا مسیر چهارماه، پیاده شو، صفوان از شتر به زیر آمد و با آن حضرت بود تا چند روز بعد که به غزوهٔ حنین می رفتند رسول خدا صلّی الله علیه وآله از وی درخواست اسلحه یا زره فرمود و ماجرا چنان شد که در متن ذکر شده است».

(باب ودیعه)

٤٠٨٧ — حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: آن کس که ودیعه را به او سپرده‌اند و نیز آن کس که مالی برای تجارت نزد او نهاده‌اند امین هستند و ضمان ندارند. (یعنی در صورت عدم تقصیر و تعدّی).

٤٠٨٨ــ وَ قالَ في رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجيراً فَأَقْعَدَهُ عَلىٰ مَتاعِهِ فَسُرِقَ، قالَ: «هُوَ مُؤْتَمَنٌ».

٤٠٨٩ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ قالَ: «كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى الْفَقيهِ عَلَيهِ السَّلام في رَجُلٍ دَفَعَ إِلىٰ رَجُلٍ وَديعَةً وَ أَمَرَهُ أَنْ يَضَعَها في مَنْزِلِهِ أَوْ لَمْ يَأْمُرْهُ، فَوَضَعَها الرَّجُلُ في مَنْزِلِ جارِهِ فَضاعَتْ هَلْ يَجِبُ عَلَيْهِ إِذا خالَفَ أَمْرَهُ أَوْ أَخْرَجَها مِنْ مُلْكِهِ؟ فَوَقَّعَ عَلَيهِ السَّلام: هُوَ ضامِنٌ لَها إِنْ شاءَ اللهُ تَعالىٰ».

٤٠٩٠ــ وَ رَوَى ابْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ حَبيبٍ الْخُثْعَمِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمالُ وَديعَةً يَأْخُذُ مِنْهُ بِغَيْرِ إِذْنِ صاحِبِهِ؟ قالَ: لا يَأْخُذُ إِلّا أَنْ يَكُونَ لَهُ وَفاءٌ، وَ قالَ: قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ وَجَدَ مَنْ

(هر مال که برای نگهداری نزد غیر نهند در عرف ودیعه گویند و نزد فقها ودیعه، سپردن مالیست به غیر برای نگهداری به نیابت از صاحبش، و اوّل به معنی اسمی است و دوم به معنی مصدری، و چنانچه مالی را به دیگری برای کسب و تجارت بسپرند درصورتیکه عامل حقّ‌العمل گیرد آن مال را بضاعت گویند، و اگر در سود سهمی برای او قرار دهند آن معامله را مضاربَه گویند).

٤٠٨٨ــ و نیز آن حضرت علیه‌السّلام مردی را که برای نگهداشتن مالش اجیری گرفته و او را بر سر مال گماشته بود و مال را ربودند فرمود: اجیر ضامن نیست.

٤٠٨٩ــ محمّد بن علی بن محبوب گوید: مردی به امام عسکری علیه‌السّلام طیّ نامه‌ای نوشت: نزد شخصی مالی به‌ودیعه نهاده‌اند و گفته‌اند آن را در ملک خود حفظ کن یا چیزی نگفته‌اند، و آن مرد مال را بخانهٔ همسایه‌اش برده و مال تلف گشته است آیا دادن عوض و تاوان بر او، درصورتی که نافرمانی کرده و مال را به جای دیگری انتقال داده و از محل خود خارج ساخته باشد، لازم است؟ امام علیه‌السّلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود: او ضامن است.

٤٠٩٠ــ حبیب خثعمی گوید: به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم: کسی که مالی نزد او به ودیعت نهاده‌اند آیا می‌تواند بدون اجازهٔ صاحبش از آن برگیرد؟ فرمود: درصورتیکه قدرت أداء آن را داشته باشد به قرض می‌تواند. و نیز

يَضْمَنُهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَفاءٌ وَأَشْهَدَ عَلىٰ نَفْسِهِ الَّذي يَضْمَنُهُ يَأْخُذُ مِنْهُ؟ قالَ: نَعَمْ».

٤٠٩١ــ وَرُوِيَ عَنْ مِسْمَعٍ أَبي سَيّارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «إنّي كُنْتُ اسْتَوْدَعْتُ رَجُلاً مالاً فَجَحَدَنيهِ وَحَلَفَ لي عَلَيْهِ ثُمَّ إنَّهُ جاءَني بَعْدَ ذلِكَ بِسَنَتَيْنِ بِالْمالِ الَّذي أَوْدَعْتُهُ إيّاهُ فَقالَ: هٰذا مالُكَ فَخُذْهُ وَهذِهِ أَرْبَعَةُ آلافِ دِرْهَمٍ رَبِحْتُها فَهِيَ لَكَ مَعَ مالِكَ وَاجْعَلْني في حِلٍّ فَأَخَذْتُ مِنْهُ الْمالَ وَأَبَيْتُ أَنْ آخُذَ الرِّبْحَ مِنْهُ وَوَقَفْتُ الْمالَ الَّذي كُنْتُ اسْتَوْدَعْتُهُ وَأَبَيْتُ أَخْذَهُ حَتّىٰ أَسْتَطْلِعَ رَأْيَكَ فَما تَرىٰ؟ فَقالَ: خُذْ نِصْفَ الرِّبْحِ وَأَعْطِهِ النِّصْفَ وَحَلِّلْهُ فَإنَّ هٰذا رَجُلٌ تائِبٌ وَالله يُحِبُّ التَّوّابينَ».

گوید: عرض کردم: اگر قدرت بازگرداندن آن را نداشت ولی کسی ضامن شد و ضامن شاهد نیز گرفت که به عهدهٔ اوست آیا دراینصورت می تواند چیزی از آن برگیرد؟ فرمود: آری.

شرح: «چون مدلول خبر جواز تصرّف در مال غیر بدون اجازهٔ صاحبش می باشد هرچند سندش صحیح است ولی ظاهراً جز مؤلّف کسی از فقهاء به آن فتوا نداده است، و می توان آن را بموردی که از قرائن، إذنِ فحوائی بدست آید تخصیص داد».

٤٠٩١ــ مِسمَع بن عبدالملک گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من مالی به شخصی سپرده ام و او انکار کرده و سوگند هم یاد کرده است، سپس، بعد از دو (یا چند سال) به نزد من آمده و مالی را که به او سپرده بودم با مبلغی اضافه آورده و می‌گوید: این سرمایه که از من می خواستی و این چهار هزار درهم نیز سودِ آن همه از آن تو و مرا حلال کن، من سرمایه را از وی بستاندم ولی از گرفتن سود امتناع ورزیدم و آن را بحال خود رها کرده و تصرّف ننمودم تا نظر شما را بپرسم، اکنون رأیتان را در این مورد بفرمائید. فرمود: نیمی از سود را بستان و نیمی را به او ببخش و او را از مماطله حلال کن. زیرا او مردیست که توبه کرده است و خداوند توبه کنندگان را

۴۰۹۲ــ وَ سَأَلَ إسْحاقُ بْنُ عَمّارٍ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنْ رَجُلٍ اسْتَوْدَعَ رَجُلاً أَلْفَ دِرْهَمٍ فَضاعَتْ، فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ: إنَّما كانَتْ عَلَيْهِ قَرْضاً وَ قالَ الْآخَرُ: إنَّما كانَتْ وَديعَةً، فَقالَ: الْمالُ لازِمٌ لَهُ إلّا أَنْ يُقيمَ الْبَيِّنَةَ أَنَّها كانَتْ وَديعَةً».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ الله ــ: مَضىٰ مَشايِخُنا ــ رَضِيَ الله عَنْهُمْ ــ عَلىٰ أَنَّ قَوْلَ الْمُودَعِ مَقْبُولٌ فَإنَّهُ مُؤْتَمَنٌ وَ لا يَمينَ عَلَيْهِ.

۴۰۹۳ــ وَ قالَ رَجُلٌ لِلصّادِقِ عَلَيه السَّلام: «إنّي ائْتَمَنْتُ رَجُلاً عَلىٰ مالٍ أَوْدَعْتُهُ إيّاهُ عِنْدَهُ فَخانَني فيهِ وَ أَنْكَرَ مالي، فَقالَ عَلَيه السَّلام: لَمْ يَخُنْكَ الْأَمينُ وَ لٰكِنَّكَ ائْتَمَنْتَ الْخائِنَ».

(بابُ الرَّهْنِ)

۴۰۹۴ــ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ جَميلِ بْنِ دُرّاجٍ قالَ: قالَ أَبو-

---

دوست می دارد.

۴۰۹۲ــ اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السّلام پرسید: مردی یک هزار درهم به دیگری سپرده و مال تلف شده است، صاحب مال مدّعی است که به عنوان قرض بوده و گیرنده می‌گوید: ودیعه بوده است. امام فرمود: مالی را که گیرنده اقرار به گرفتن آن کرده مدیون است مگر اینکه اثبات کند که بعنوان ودیعه نزد او گذارده است.

مؤلّف این کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: استادانِ ما بر این قول بودند که ودیعه گیرنده امین است و سوگند لازم نیست.

۴۰۹۳ــ مردی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: من به کسی اطمینان کردم و او را امین دانسته و مالی به او سپردم، امّا او به من خیانت کرد و مالم را إنکار نمود، امام علیه السّلام فرمود: امین بتو خیانت نکرده است، بلکه تو خائن را امین شمرده ای.

(باب رهن ــ گرو ــ)

۴۰۹۴ــ جمیل بن درّاج گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد مردی که در

عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ رهَنَ عِنْدَ رَجُلٍ رَهْناً فَضاعَ الرَّهْنُ، قالَ: هُوَ مِنْ مالِ الرَّاهِنِ وَ يَرْتَجِعُ الْمُرْتَهِنُ عَلَيْهِ بِمالِهِ».

٤٠٩٥ــ وفي رِوايَةِ إسْماعيل بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبيه، عَنْ آبائِهِ عَليهم السَّلام عَنْ عَلِيِّ بْنِ أبي طالِبٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: الظَّهْرُ يُرْكَبُ إذا كانَ مَرْهُوناً، وَ عَلَى الَّذي يَرْكَبُهُ نَفَقَتُهُ، وَ الدَّرُّ يُشْرَبُ إذا كانَ مَرْهُوناً، وَ عَلَى الَّذي يَشْرَبُ الدَّرَّ نَفَقَتُهُ».

٤٠٩٦ــ وَ رَوى صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ إسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ عَنْ أَبي إبْراهيمَ عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «الرَّجُلُ يَرْتَهِنُ الْعَبْدَ فَيُصيبُهُ عُورٌ أَوْ يَنْقُصُ مِنْ جَسَدِهِ

قبال مبلغ مالی که نزد او به گرو نهاده بودند و مال تلف شده بود، فرمود: مالِ راهن از بین رفته و مُرتَهن می تواند طلبش را از بدهکار بگیرد.

(رهن به معنی گروگذاری است در مقابل دَین و قرض، و به گرودهنده «راهن» و به گروگیرنده «مُرتهِن» و به چیزی که گرو می نهد: «مرهون» یا «رهن» گویند).

٤٠٩٥ــ در روایت سکونی از جعفر بن محمّد از پدرش از پدرانش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه وآله چنین آمده است که آن حضرت فرمود: هرگاه حیوان سواری را گرو گذارند تا از سواریش استفاده کنند، آن کس که او را سوار شده باید نفقه اش را بدهد، و نیز حیوان شیرده ای را که رهن گذارده اند تا مُرتَهِن از شیر آن استفاده کند نفقه و مخارج آن حیوان با کسی است که از شیرش استفاده می کند.

شرح: «مشهور آنست که گروگیرنده (مُرتَهِن) نمی تواند از عین مرهونِ استفاده کند مگر با اذن راهن (گروگذارنده) و چنانچه بدون اجازهٔ او تصرّف کرد نفقه اش بر او واجب خواهد بود».

٤٠٩٦ــ اسحاق بن عمّار گوید: به امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: مردی در برابر دینی غلامی را گرو گرفت و این غلام چشمانش آسیب دید یا نقص

شَيْءٌ عَلىٰ مَنْ يَكُونُ نُقْصانُ ذٰلِكَ ؟ قالَ: عَلىٰ مَوْلاٰهُ: قالَ: قُلْتُ: إنَّ النّاسَ يَقُولُونَ إنْ رَهَنْتَ الْعَبْدَ فَمَرِضَ أَوِ انْفَقَأَتْ عَيْنُهُ فَأَصابَهُ نُقْصانٌ في جَسَدِهِ يَنْقُصُ مِنْ مالِ الرَّجُلِ بِقَدْرِ ما يَنْقُصُ مِنَ الْعَبْدِ، قالَ: أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الْعَبْدَ قَتَلَ عَلىٰ مَنْ تَكُونُ جَنايَتُهُ؟ قالَ: جَنايَتُهُ في عُنُقِهِ».

٤٠٩٧ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبّادِبْنِ صُهَيْبٍ قالَ: «سَأَلْتُ أبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ مَتاعٍ في يَدَيْ رَجُلَيْنِ: أَحَدُهُما يَقُولُ: اسْتَوْدَعْتُكاهُ، وَ الْآخَرُ يَقُولُ هُوَ رَهْنٌ، فَقالَ: الْقَولُ قَوْلُ الَّذي يَقُولُ هُوَ رَهْنٌ عِنْدي إلّا أَنْ يَأْتِيَ الَّذِي ادَّعىٰ أَنَّهُ قَدْ أَوْدَعَهُ بِشُهُودٍ».

٤٠٩٨ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبي وَلّادٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عليه السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ الدّابَّةَ وَ الْبَعيرَ رَهْناً بِمالِهِ هَلْ لَهُ أَنْ يَرْكَبَهُما؟

عضوی پیدا کرد، این نقصان برعهدهٔ کیست؟ امام فرمود: برعهدهٔ صاحبش، گوید: عرض کردم که مردم می‌گویند: اگر برده را رهن گذاردی و او مریض شد یا عضوی از بدنش ناقص شد و چشمانش آسیب دید، از مال گروگیرنده به مقدار خسارتِ بَرده کسر می شود، امام فرمود: بگو بدانم، اگر این غلام کسی را کشت مسؤولیّت آن با کیست؟ و جنایت به‌عهدهٔ کدامیک می باشد؟ پس فرمود: جنایت به گردنِ غلام می باشد.

شرح: «مقصود آنست که جنایت به گردنِ غلام می باشد ولی غرامتِ آن را صاحبش باید بپردازد».

٤٠٩٧ــ عبّاد بن صهیب گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: دو تن بر سر متاعی کشمکش داشتند یکی می‌گفت: من این را نزد تو ودیعه نهاده‌ام و دیگری می‌گفت: گرو دَینی نهادی، امام فرمود: سخن آنکه می‌گوید: نزد من رهن است صواب (درست) است مگر اینکه شخصی که مدّعی است ودیعه است شاهدانی بیاورد.

٤٠٩٨ــ ابو ولّاد گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم که مردی

فَقالَ: إنْ كانَ يَعْلِفُهُما فَلَهُ أَنْ يَرْكَبَهُما وَ إنْ كانَ الَّذي أَرْهَنَهُما عِنْدَهُ يَعْلِفُهُما فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْكَبَهُما».

٤٠٩٩ — وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ إبراهيمَ الْكَرْخِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّجُلِ رَهَنَ بِمالِهِ أَرْضاً أَوْ داراً لَهُما غَلَّةٌ كَثيرَةٌ، فَقالَ: عَلَى الَّذي ارْتَهَنَ الْأَرْضَ وَ الدَّارَ بِمالِهِ أَنْ يَحْسُبَ لِصاحِبِ الْأَرْضِ وَالدَّارِ ما أَخَذَ مِنَ الْغَلَّةِ وَ يَطْرَحَهُ عَنْهُ مِنَ الدَّيْنِ لَهُ».

٤١٠٠ — وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ حَسّانَ، عَنْ أَبي عِمْرانَ الْأَرْمَنِيِّ عَنْ عَبْدِالله بْنِ الْحَكَمِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ أَفْلَسَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لِقَوْمٍ وَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ رُهُونٌ وَ لَيْسَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ، فَماتَ وَ لا يُحيطُ مالُهُ بِما عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ، قالَ: يُقَسَّمُ جَميعُ ما خَلَّفَ مِنَ الرُّهُونِ وَ غَيْرِها عَلى أَرْبابِ الدَّيْنِ بِالْحِصَصِ».

قرض می دهد و چهار پا و شتر رهن می‌گیرد، آیا می تواند از آنها سواری بگیرد؟ فرمود: اگر علفشان را می دهد، اشکالی ندارد که سواری هم بگیرد، ولی اگر گروگذارنده خود مخارج آنها را می دهد، گروگیرنده حقّ ندارد سوار آنها بشود، (مراد هر نوع بهره‌ای است).

٤٠٩٩ — ابراهیم کرخی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی زمین کشاورزی یا خانهٔ خود را گرو گذاشته و هر کدام اینها درآمد بسیار دارد، فرمود: بر آن کس که زمین و خانه را گروگان گرفته لازم است که آنچه از فائده و درآمد برداشت می‌کند حساب کرده، از مبلغ طلبش کسر بگذارد. (غرض آنست که منافع رهن از آن راهن است نه مُرتَهِن).

٤١٠٠ — عبدالله بن حکم گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی ورشکست شده و مبلغی به جماعتی بدهکار بوده و نزد بعضی از آنها گرویی هست و نزد دیگران نیست اکنون از دنیا رفته است درحالیکه تمام دارائیش کفاف بدهیش را نمی دهد، امام فرمود: موجودیش را اعمّ از آنچه رهن است وغیرآن میان طلبکارانش بحساب طلبشان تقسیم کنند.

٤١٠١ــ قالَ: «وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَهَنَ عِنْدَ رَجُلٍ رَهْناً عَلىٰ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ الرَّهْنُ يُساوي أَلْفَيْنِ فَضاعَ، قالَ: يَرْجِعُ عَلَيْهِ بِفَضْلِ مٰا رَهَنَهُ، وَ إِنْ كانَ أَنْقَصَ مِمّا رَهَنَهُ عَلَيْهِ رَجَعَ عَلىٰ الرّاهِنِ بِالْفَضْلِ، وَ إِنْ كانَ الرَّهْنُ يَسْوىٰ مٰا رَهَنَهُ عَلَيْهِ فَالرَّهْنُ بِمٰا فيهِ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتٰابِ ــ رَحِمَهُ اللهــ: هٰذٰا مَتىٰ ضٰاعَ الرَّهْنُ بِتَضْييعِ الْمُرْتَهِنِ لَهُ فَأَمّا إِذٰا ضٰاعَ مِنْ حِرْزِهِ أَوْ غَلَبَ عَلَيْهِ يَرْجِعُ بِمٰالِهِ عَلَى الرّاهِنِ، وَ تَصْديقُ ذٰلِكَ:

شرح: «مشهور آنست که مرتهن (رهن گیرنده) به مالی که نزد او رهن است از دیگران سزاوارتر است و می تواند طلب خود را از مورد رهن وصول نماید، چه راهن زنده باشد چه نباشد. پس دراینصورت باید خبر را به‌وجهی توجیه کنیم، مثلاً بگوئیم این حکم درصورتی است که کلّ موجودی شخص اعمّ از رهن وغیرآن کفاف به دیون می دهد، و طلبکاران درصورتیکه رهن ها را به حساب بیاورند به تمام طلبشان می رسند و حقّشان صددرصد أدا می شود، و اگر رهن را بحساب نیاورند آنوقت است که شخص متوفّا موجودیش به دیونش وفا نمی‌کند».

٤١٠١ــ عبدالله گوید: و از آن حضرت علیه السّلام پرسیدم: مردی یک هزار درهم از دیگری وام گرفته و مالی را که دو هزار درهم ارزش داشته نزد او گرو نهاده (و به دلیل بی‌توجّهی) مال تلف شده است، امام علیه السّلام فرمود: راهن اضافه مال خود را از قرض دهنده مطالبه می‌کند، و اگر ارزش گرو کمتر از مبلغ وام بود طلبکار بقیّهٔ طلب خود را از بدهکار وصول کند، و چنانچه مساوی بود (یعنی رهن و قرض) پس حساب هر دو پرداخت شده است.

نویسندهٔ این کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: این در صورتی است که رهن گیرنده در حفظ متاع کوتاهی کرده و آن را مواظبت نکرده باشد، لکن اگر در حفظ مال مطابق معمول کوشش خود را کرده و آن را در جای مناسبی قرار داده و بدون تقصیر و اختیار او، مال تلف شده است، آنچه به قرض داده از گروگذارنده طلبکار است و از او می ستاند و دلیل این گفتار خبریست که در زیر نقل می شود:

٤١٠٢ — ما رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام قَالَ: «فِي الرَّهْنِ إِذَا ضَاعَ مِنْ عِنْدِ الْمُرْتَهِنِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْتَهْلِكَهُ رَجَعَ بِحَقِّهِ عَلَى الرَّاهِنِ فَأَخَذَهُ، وَ إِنِ اسْتَهْلَكَهُ تَرَادَّ الْفَضْلَ بَيْنَهُمَا».

٤١٠٣ — وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلام قَالَ: «إِنْ رَهَنَ رَجُلٌ أَرْضاً فِيهَا ثَمَرَةٌ فَإِنَّ ثَمَرَتَهَا مِنْ حِسَابِ مَالِهِ، وَ لَهُ حِسَابُ مَا عَمِلَ فِيهَا وَ أَنْفَقَ فِيهَا فَإِذَا اسْتَوْفَى مَالَهُ فَلْيَدْفَعِ الْأَرْضَ إِلَى صَاحِبِهَا».

٤١٠٤ — وَ رَوَى إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلام قَالَ: «قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلام فِي رَهْنٍ اخْتَلَفَ فِيهِ الرَّاهِنُ وَ الْمُرْتَهِنُ، فَقَالَ الرَّاهِنُ: هُوَ بِكَذَا وَ كَذَا، وَ قَالَ الْمُرْتَهِنُ: هُوَ بِأَكْثَرَ: إِنَّهُ يُصَدَّقُ الْمُرْتَهِنُ

٤١٠٢ — علیّ بن حکم از أبان بن عثمان از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که در رهن فرمود: اگر گرویی در نزد طلبکار از بین رفت بدون اینکه او تقصیر یا تعدّی کرده باشد، طلب خود را از گرودهنده می ستاند، و اگر او موجب تلف شدن مال (به سهل انگاری در حفظ و ضبط آن) بود، آنوقت (قیمت مالِ گرویی و طلب را با یکدیگر می سنجند و) تفاضل قیمت را به یکدیگر می پردازند.

٤١٠٣ — و محمّد بن قیس از امام باقر علیه السّلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: چنانچه شخصی زمینِ با درآمد یا باغ باروری را گرو گرفت، میوه و محصول آن را به حساب طلب خویش بیاورد و مخارجی که برآن زمین هزینه می‌کند به حساب بدهی صاحبش بگذارد، و هرگاه طلب خود را تماماً از این راه وصول کرد زمین را به صاحبش بازگرداند.

٤١٠٤ — سکونی از جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد اختلاف گرودهنده و گروگیرنده، که راهن می‌گوید: بفلان مبلغ گرو گذاردم و مرتهن می‌گوید: به فلان مبلغ بیشتر، فرموده است: قول گروگیرنده را باید تصدیق کرد تا حدّی که به قیمت رهن برسد نه بیشتر، زیرا وی امین است (یعنی گروگان را نزد او امانت نهاده‌اند).

حَتّىٰ يُحيطَ بِالثَّمَنِ لِأَنَّهُ أَمينٌ».

٤١٠٥ــ وَ رَوىٰ صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ إِسْحاق بْنِ عَمّارٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا إِبْراهيمَ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ يَكُونُ عِنْدَهُ الرَّهْنُ فَلا يَدْري لِمَنْ هُوَ مِنَ النّاسِ [فَقالَ: ما أُحِبُّ أَنْ يَبيعَهُ حَتّىٰ يَجيءَ صاحِبُهُ]، قُلْتُ: لايَدْري لِمَنْ هُوَ مِنَ النّاسِ، فَقالَ: فيهِ فَضْلٌ أَوْ نُقْصانٌ؟ قُلْتُ: فَإِنْ كانَ فيهِ فَضْلٌ أَوْ نُقْصانٌ ما يَصْنَعُ؟ قالَ: إِنْ كانَ فيهِ نُقْصانٌ فَهُوَ أَهْوَنُ، يَبيعُهُ فَيُؤْجَرُ بِما بَقِيَ، وَ إِنْ كانَ فيهِ فَضْلٌ فَهُوَ أَشَدُّهُما عَلَيْهِ يَبيعُهُ وَ يُمْسِكُ فَضْلَهُ حَتّىٰ يَجيءَ صاحِبُهُ».

قالَ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ: هٰذا إِذا لَمْ يَعْرِفْ صاحِبَهُ وَ لَمْ يَطْمَعْ في رُجُوعِهِ فَمَتىٰ عَرَفَ صاحِبَهُ فَلَيْسَ لَهُ بَيْعُهُ حَتّىٰ يَجيءَ، وَ تَصْديقُ ذٰلِكَ:

شرح: «قول مشهور میان علماء آنست که در مورد اختلاف متراهنین ادّعا و سخن راهن را تصدیق می‌کنند با استناد به روایاتی که نقل شده است، و البتّه این در صورتی است که دعوای او از قیمت عین مرهونه تجاوز نکند».

٤١٠٥ــ اسحاق بن عمّار گوید: از حضرت کاظم علیه السّلام سؤال کردم: شخصی متاعی به رهن نزد اوست و صاحبش را نمی شناسد چه کند؟ [فرمود: خوش ندارم آن را بفروشد تا وقتی که صاحبش پیدا شود و تکلیف آن را معلوم کند]، عرض کردم نمی داند از آن کیست؟ فرمود: از مبلغی که پرداخته ارزشش بیشتر است یا کمتر؟ عرض کردم: در بیشتر و کمتر هر دو را بفرمائید چه کند؟ فرمود: چنانچه قیمت آن از مبلغی که داده است کمتر باشد کار آسانتر خواهد بود، آن را می فروشد و در باقیمانده ثواب می برد، و اگر ارزش متاع رهنی بیشتر از دادهٔ اوست این صورت سخت‌تر است، باید آن را بفروشد و طلب خویش را برگرفته و باقی را نزد خود به امانت نگه دارد تا صاحبش بازگشته و آن را بستاند.

شرح: «این خبر را حمل کرده‌اند به موردی که گرودهنده شخص را وکیل کرده و گفته است که از جانب من وکیلی که هر زمان موعد سر آمد آن را بفروشی».

و نویسندهٔ کتاب ــ رحمه الله ــ گوید: جواز فروش در موقعی است که

٤١٠٦ــ مٰا رَوٰاهُ الْقٰاسِمُ بْنُ سُلَيْمٰانَ عَنْ عبيدِبْنِ زُرٰارَةَ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ رَهَنَ رَهْناً إلىٰ وَقْتٍ ثُمَّ غٰابَ هَلْ لَهُ وَقْتٌ يُبٰاعُ فيهِ رَهْنُهُ؟ فَقٰالَ: لاحَتّىٰ يَجيىءَ».

٤١٠٧ــ وَ رَوىٰ أَبٰانٌ، عَنْ عُبَيدِبْنِ زُرٰارَةَ قٰالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «رَجُلٌ رَهَنَ عِنْدَ رَجُلٍ سِوٰارَيْنِ فَهَلَكَ أَحَدُهُمٰا، قالَ: يَرْجِعُ بِحَقِّهِ فيمٰا بَقِيَ».

٤١٠٨ــ وَ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: «في رَجُلٍ رَهَنَ عِنْدَ رَجُلٍ داراً فَاحْتَرَقَتْ أَوِ انْهَدَمَتْ، قالَ: يَكُونُ مٰالُهُ في تُرْبَةِ الْأَرْضِ».

٤١٠٩ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «في رَجُلٍ رَهَنَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مَمْلُوكاً فَجُذِمَ، أَوْ

صاحبش شناخته نشود و امیدی هم به بازگشت او نباشد، پس اگر او را می شناسد حقّ فروشِ بدون إذن او را ندارد و دلیل براین گفتار حدیثی است که ذیلاً از قاسم بن سلیمان نقل می‌کنیم:

٤١٠٦ــ قاسم بن سلیمان از عبید بن زراره روایت کرده که گفت: شخصی در مقابل بدهیِ مبلغی، با مدّتِ معلوم متاعی نزد کسی گرو نهاده و گروگذارنده غایب شده است و خبری از وی نمی باشد، از امام صادق علیه السّلام سؤال شد آیا زمانی برای فروشِ متاع گرویی هست؟ فرمود: نه، تا زمانی که بیاید (یعنی بدون إذن او نمی توان فروخت).

٤١٠٧ــ عبید بن زراره روایت کرده که به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی دو دستبند نزد کسی بابت مبلغی گرو نهاده و یکی از آن دو دستبند مفقود گشته است چه کند؟ فرمود: قیمت آن مفقودشده را از طلب خود کم کند و باقی را مطالبه نماید.

٤١٠٨ــ و نیز آن حضرت علیه السّلام در مورد کسی که خانه‌ای نزد دیگری به گرو نهاده و آن خانه سوخت یا خراب گشت، فرمود: زمینش را مالک خواهد بود.

٤١٠٨ــ و سؤال شد دربارهٔ مردی که شخص دیگری غلامی نزد او رهن نهاده بود و آن غلام به مرض جذام مبتلا گشت، یا متاعی بود که احتیاج به باز کردن

رَهَنَ عِنْدَهُ مَتاعاً فَلَمْ يَنْشُرْ ذلِكَ الْمَتاعَ وَ لَمْ يَتَعاهَدْهُ وَ لَمْ يُحَرِّكْهُ فَأُكِلَ ـ يَعْني أَكَلَهُ السُّوسُ ـ هَلْ يَنْقُصُ مِنْ مالِهِ بِقَدْرِ ذلِكَ؟ قالَ: لا».

٤١١٠ـ وَ رَوى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ «في الرَّجُلِ يَرْهَنُ عِنْدَ الرَّجُلِ الرَّهْنَ فَيُصيبُهُ تَوىً أَوْ ضاعَ، قالَ: يَرْجِعُ بِمالِهِ عَلَيْهِ».

٤١١١ـ وَ رَوى مُحَمَّدُ بْنُ عيسىَ بْنِ عُبيد، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ حَفْصٍ الْمَرْوَزِيِّ قالَ: «كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام في رَجُلٍ ماتَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَمْ يُخْلِفْ شَيْئاً إِلّا رَهْناً في يَدِ بَعْضِهِمْ وَ لا يَبْلُغُ ثَمَنُهُ أَكْثَرَ مِنْ مالِ الْمُرْتَهِنِ أَيَأْخُذُهُ بِمالِهِ أَوْ هُوَ وَ سائِرُالدُّيّانِ فيهِ شُرَكاءُ فَكَتَبَ عَلَيهِ السَّلام: جَميعُ الدُّيّانِ في ذلِكَ سَواءٌ يُوَزِّعُونَهُ بَيْنَهُمْ بِالْحِصَصِ. قالَ: وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ في رَجُلٍ ماتَ وَ لَهُ وَرَثَةٌ فَجاءَ رَجُلٌ فادَّعىٰ عَلَيْهِ مالاً وَ انَّ عِنْدَهُ رَهْناً، فَكَتَبَ عَلَيهِ السَّلام إِنْ كانَ لَهُ

و هوا دادن داشت و مرتهن آن را در جای گذارده و باز نکرد و هوا نداد و در آن بید افتاد و ضایع گشت، آیا به‌قدر خسارت از طلب او کسر می شود. امام فرمود: نه.

شرح: «این خبر دلالت دارد که بر مرتهن تعهّد مواظبت از متاع واجب نیست تنها ضبط و نگهداری آن با اوست».

٤١١٠ـ حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد رهنی که در نزد مرتهن تلف شده یا ضایع گشته بود، فرمود: طلب خود را از بدهکار وصول می‌کند.

٤١١١ـ سلیمان بن حفص مروزی گوید: نامه‌ای به علی بن موسی الرّضا علیه السّلام فرستادم و پرسیدم شخصی از دنیا رفته و دیونی بر ذمّه دارد و مالی باقی نگذاشته مگر رهنی که در دست یک تن از طلبکارانست و ارزش آن کمتر از بدهی است که به آن شخص دارد آیا او می تواند بابت طلب خویش آن رهن را تصاحب کند یا دیگر طلبکاران در آن با وی شریکند؟ امام علیه السّلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود: تمام طلبکاران در آن مال یکسانند و به نسبت طلبی که از متوفّی دارند در آن شریکند. و نیز به آن حضرت علیه السّلام نوشتم، مردی وفات یافته و بازماندگانی دارد و شخصی آمده و ادّعا می‌کند که من از میّت طلبکارم و نزد من گرو دارد، حکم چیست؟ امام علیه السّلام نوشتند که اگر بر ذمّهٔ میّت مالی دارد و شاهد و بیّنه ندارد از

عَلَى الْمَيِّتِ مَالٌ وَلَا بَيِّنَةٌ لَهُ عَلَيْهِ فَلْيَأْخُذْ مَالَهُ مِمَّا فِي يَدِهِ وَلْيَرُدَّ الْبَاقِي عَلَىٰ وَرَثَتِهِ، وَمَتَىٰ أَقَرَّ بِمَا عِنْدَهُ أُخِذَ بِهِ وَطُولِبَ بِالْبَيِّنَةِ عَلَىٰ دَعْوَاهُ وَأُوفِيَ حَقُّهُ بَعْدَ الْيَمِينِ، وَمَتَىٰ لَمْ يُقِمِ الْبَيِّنَةَ وَالْوَرَثَةُ مُنْكِرُونَ فَلَهُ عَلَيْهِمْ يَمِينُ عِلْمٍ، يَحْلِفُونَ بِاللهِ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّ لَهُ عَلَىٰ مَيِّتِهِمْ حَقّاً».

٤١١٢ــ وَرَوَىٰ فَضَالَةُ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ كَيْفَ يَكُونُ الرَّهْنُ بِمَا فِيهِ إِنْ كَانَ حَيَوَاناً أَوْ دَابَّةً أَوْ فِضَّةً أَوْ مَتَاعاً فَأَصَابَهُ حَرِيقٌ أَوْ لُصُوصٌ فَهَلَكَ مَالُهُ أَوْ نَقَصَ مَتَاعُهُ وَلَيْسَ لَهُ عَلَىٰ مُصِيبَتِهِ بَيِّنَةٌ؟ قَالَ: إِذَا ذَهَبَ مَتَاعُهُ كُلُّهُ فَلَمْ يُوجَدْ لَهُ شَيْءٌ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ، قَالَ: وَإِنْ قَالَ: ذَهَبَ مِنْ بَيْنِ مَالِي وَلَهُ مَالٌ فَلَا يُصَدَّقُ».

٤١١٣ــ وَرَوَىٰ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيُّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ

آنچه نزد او گروست طلب خویش را برگیرد و باقیمانده را به ورثهٔ میّت بازدهد، و چنانچه بیّنه نداشت و نزد ورثه اقرار بر گرو و رهن کرد به اقرارش عمل می‌کنند و برای ادّعا و طلبش باید گواه و شاهد بیاورد و قسم نیزیاد کند تا بتواند مالش را وصول کند و هرگاه شاهد و گواهی نداشت و ورثه منکر طلب او بودند باید ورثه را سوگند عدم آگاهی بدهد. بدین معنی که ورثه همگی سوگند به خدا به لفظ جلاله (الله) یاد کنند که ما از بدهی میّت به این شخص اطّلاعی نداریم، (اگر حاضر به قسم شدند که حقّ طلبکار ساقط می شود و اگر حاضر نشدند طلب خود را وصول می‌کند).

٤١١٢ــ ابان بن عثمان گوید: مردی نقل کرد که من از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم: حکم رهن در دست مرتهن چیست درصورتیکه حیوان، یا چهار پا، یا نقره، یا متاع دیگر باشد و آتش بگیرد یا دزدان آن را بربایند و مال رهن تلف شود یا متاع آن نقصان پذیرد، و در این پیش آمد، گواه و بیّنه نداشته باشد باید چه کند؟ فرمود: چنانچه همهٔ دارائی او از دست رفته و چیزی برای او باقی نمانده مسئولیّتی ندارد (و حقّش بر ذمّهٔ راهن باقی است) و چنانچه مدّعی است که در میان دارائی او تنها رهن تلف شده از وی پذیرفته نیست جزاینکه اثبات نماید.

٤١١٣ــ ابوالعبّاس بقْباق گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم که مردی

الْحُصَيْنِ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ رَهَنَ عِنْدَهُ آخَرُ عَبْدَيْنِ فَهَلَكَ أَحَدُهُما أَيَكُونُ حَقُّهُ في الْآخَرِ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ أَوْ داراً فَاحْتَرَقَتْ أَيَكُونُ حَقُّهُ في التُّرْبَةِ؟ قالَ: نَعَم، قُلْتُ: أَوْ دابَّتَيْنِ فَهَلَكَتْ إِحْداهُما أَيَكُونُ حَقُّهُ في الْأُخْرىٰ؟ قالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: أَوْ مَتاعاً فَهَلَكَ مِنْ طُولِ ما تَرَكَهُ أَوْ طَعاماً فَفَسَدَ أَوْ غُلاماً فَأَصابَهُ جُدَرِيٌّ فَعَمِيَ أَوْ ثِياباً تَرَكَها مَطْوِيَّةً لَمْ يَتَعاهَدْها وَ لَمْ يَنْشُرْها حَتّىٰ هَلَكَتْ قالَ: هٰذا نَحْوٌ واحِدٌ يَكُونُ حَقُّهُ عَلَيْهِ».

٤١١٤ــ وَ رَوىٰ صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا-إِبْراهِيمَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ يَرْهَنُ الرَّهْنَ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ هُوَ يُساوي ثَلاثَمِائَةِ دِرْهَمٍ فَيَهْلِكُهُ أَعَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَرُدَّ عَلىٰ صاحِبِهِ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ؟ قالَ: نَعَمْ لِأَنَّهُ أَخَذَ

نزد شخصی دو غلام به گرو داده و یکی از آنها فوت شده است آیا گرو دیگر همهٔ طلب اوست؟ فرمود: آری، عرض کردم: اگر رهن، خانه‌ای بود و سوخت طلب او در زمین آن باقی است؟ فرمود: آری، پرسیدم: اگر دو چهار پا بود و یکی تلف شد در آن دیگر طلبش باقی است؟ فرمود: آری، عرض کردم: چنانچه متاعی باشد که مدّتی زیاد در گرو بماند، و یا طعامی باشد که فاسد گردد، و یا غلامی که بمرض آبله کور و نابینا شود، یا جامه‌ای که احتیاج به باز کردن و هوا دادن داشته باشد ولی همانطور بسته رها شود و بپوسد چه؟ امام علیه السّلام فرمود: همهٔ اینها حکمش یکی می باشد و طلب او بر ذمّهٔ راهن باقی است.

شرح: «فقهاء عظام گویند: عین مرهونه در دست مرتهن امانت است و وی ضامن نیست مگر اینکه در حفظ آن کوتاهی یا تعدّی کند، و اگر قسمتی از آن نابود شد و قسمتی باقی ماند، رهن در قسمتِ باقی‌مانده بحال خود برقرار است.

٤١١٤ــ اسحاق بن عمّار گوید: از موسی بن جعفر علیه السّلام پرسیدم: مردی متاعی که سیصد درهم ارزش دارد در مقابل یک صد درهم به گرو داده و مرتهن آن را نابود کرده است آیا دویست درهم را (یعنی اضافه قیمت را) باید به

رَهْناً فيهِ فَضْلٌ وَضَيَّعَهُ، قُلْتُ: فَهَلَكَ نِصْفُ الرَّهْنِ، قالَ: عَلىٰ حِسابِ ذٰلِكَ، قُلْتُ: فَيَتَرادَّانِ الْفَضْلَ؟ قالَ: نَعَمْ».

٤١١٥ — وَ رَوىٰ مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «قَضىٰ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام في الرَّهْنِ إِذٰا كانَ أَكْثَرَ مِنْ مالِ الْمُرْتَهِنِ فَهَلَكَ أَنْ يُؤَدِّيَ الْفَضْلَ إِلىٰ صاحِبِ الرَّهْنِ، وَ إِنْ كانَ الرَّهْنُ أَقَلَّ مِنْ مالِهِ فَهَلَكَ الرَّهْنُ أَدّىٰ إِلَيْهِ صاحِبُهُ فَضْلَ مٰالِهِ، وَ إِنْ كانَ الرَّهْنُ يَسْوىٰ مٰا رَهَنَهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ».

صاحبش بپردازد؟ فرمود: آری، زیرا رهنی گرفته که ارزشش بیش از قرضی بوده که پرداخته و آن را تلف کرده است، عرض کردم: نیمی از رهن تلف شده، فرمود: بر همان حساب، گفتم: اضافه قیمت را باید آنکه بحساب اوست به دیگری بپردازد؟ فرمود: آری.

شرح: «ظاهر خبر دلالت دارد که مرتهن مطلقاً ضامن است، ولی به دلیل روایت دیگر فقها آن را حمل بر این کرده‌اند که: باعث تلف شدنِ مال، مرتهن بوده است همچنانکه لفظ «وضیّعه» بر آن دلالت دارد».

٤١١٥ — محمّد بن قیس از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد رهنی که از مال مرتهن افزون بوده و تلف شده است، چنین فرمود: که اضافهٔ قیمت را مرتهن به راهن بازگرداند، و چنانچه عین مرهونه ارزشش کمتر از مبلغی است که مرتهن پرداخته و مال تلف شده باشد زیادیِ قیمت را بدهکار به مرتهن تسلیم نماید، و اگر هر دو مساوی بودند (یعنی متاعی که یکصد درهم ارزش داشت گرو هم یکصد درهم بود) پس بر راهن تکلیفی نیست.

شرح: «چون ظاهر این خبر مرتهن را بطور اطلاق مسؤول تلف شدن عین رهن و گرویی می داند، پاره‌ای از علماء احتمال داده‌اند که این قبیل اخبار از روی تقیّه صادر شده چون علماء عامّه از چند تن از فقهائشان مانند حسن بصری و شریح قاضی و شعبی نقل کرده‌اند که گویند: «ذَهَبَتِ الرِّهانُ بما فیها» (یعنی: رهن آنچه را

٤١١٦ــ وَ رَوٰى فَضٰالَةُ، عَنْ أَبٰانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام قالَ: «إِذَا اخْتَلَفٰا فِي الرَّهْنِ فَقٰالَ أَحَدُهُما: رَهَنْتَهُ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، وَ قٰالَ الْآخَرُ: رَهَنْتُهُ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ فَإِنَّهُ يُسْأَلُ صٰاحِبُ الْأَلْفِ الْبَيِّنَةَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَيِّنَةٌ حَلَفَ صاحِبُ الْمِائَةِ، وَ إِنْ كانَ الرَّهْنُ أَقَلَّ مِمّا رُهِنَ بِهِ أَوْ أَكْثَرَ وَ اخْتَلَفٰا فِي الرَّهْنِ فَقٰالَ أَحَدُهُما: هُوَ رَهْنٌ، وَ قالَ الْآخَرُ: هُوَ وَدِيعَةٌ فَإِنَّهُ يُسْأَلُ صاحِبُ الْوَدِيعَةِ الْبَيِّنَةَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَيِّنَةٌ حَلَفَ صاحِبُ الرَّهْنِ».

٤١١٧ــ وَ رَوٰى صَفْوٰانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ إِسْحاقِ بْنِ عَمّارٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا-

---

در بر داشت تباه ساخت) و ممکن است حمل بر تفریط مُرتَهن شود چنانکه در خبر رقم ٤١٠٢ گذشت».

٤١١٦ــ أبان بن عثمان گوید: امام صادق علیه‌السّلام فرمود: اگر راهن و مرتهن در مورد رهن اختلاف کنند و یکی از آنها یعنی مرتهن بگوید: مال را به هزار درهم رهن دادم و دیگری بگوید: به صد درهم داده‌ای باید از آن کس که مدّعی است به هزار درهم بوده بیّنه و شاهد خواست و اگر بیّنه نداشت، دیگری یعنی آنکه مدّعی است که صد درهم بوده است، سوگند یاد کند (و طبق آن عمل شود)، و چنانچه عین مرهونه قیمتش کمتر یا بیشتر از پولی است که بابت گرو آنست و اختلاف کردند، یکی می‌گوید: این رهن بوده و دهنده ادّعا می‌کند ودیعه بوده، پس باید آن کس که گوید ودیعه است اقامهٔ بیّنه کند و چنانچه بیّنه نداشت دیگری قسم یاد کند که این رهن است.

شرح: «در کافی أبان بواسطه ابن أبی یعفور این خبر را روایت کرده است و بر دو امر دلالت دارد. ۱ــ در اختلاف کم و زیاد مبلغ، مرتهن باید اقامهٔ بیّنه کند و إلّا راهن سوگند یاد کند، ۲ــ در اختلاف اصل عمل که آیا ودیعه بوده یا رهن و مالک می‌گوید: ودیعه است و مرتهن می‌گوید: رهن است، اگر مالک اقامهٔ بیّنه کند قول او پذیرفته خواهد بود، و إلّا قول متصرّف متاع با یاد کردن سوگند مورد قبول است».

٤١١٧ــ اسحاق بن عمّار گوید: از موسی بن جعفر علیهماالسّلام پرسیدم:

إبراهيمَ عَلَيهِ السَّلامُ عَنِ الرَّجُلِ يَرْهَنُ الْعَبْدَ أَوِ الثَّوْبَ أَوِ الْحُلِيَّ أَوْ مَتاعَ الْبَيْتِ فَيَقُولُ صاحِبُ الْمَتاعِ لِلْمُرْتَهِنِ: أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ لَبْسِ هٰذَا الثَّوْبِ اَلْبَسِ الثَّوْبَ وَ انْتَفِعْ بِالْمَتاعِ وَ اسْتَخْدِمَ الْخادِمَ، قالَ: هُوَ لَهُ حَلالٌ إِذا أَحَلَّهُ لَهُ وَما أُحِبُّ أَنْ يَفْعَلَ، قُلْتُ: فَارْتَهَنَ داراً لَها غَلَّةٌ لِمَنِ الْغَلَّةُ؟ قالَ: لِصاحِبِ الدّارِ، قُلْتُ فَارْتَهَنَ أَرْضاً بَيْضاءَ فَقالَ لَهُ صاحِبُ الْأَرْضِ: ازْرَعْها لِنَفْسِكَ، فَقالَ: هٰذا حَلالٌ لَيْسَ هٰذا مِثْلَ هٰذا، يَزْرَعُها بِمالِهِ فَهُوَ لَهُ حَلالٌ كَما أَحَلَّهُ لِأَنَّهُ يَزْرَعُ بِمالِهِ وَ يَعْمُرُها».

۴۱۱۸ــ وَ رَوىٰ صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رِباحٍ الْقَلّاءِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ هَلَكَ أَخُوهُ وَ تَرَكَ صُنْدُوقاً فِيهِ رُهُونٌ بَعْضُها عَلَيْهِ اسْمُ صاحِبِهِ وَ بِكَمْ هُوَ رَهْنٌ، وَ بَعْضُها لا يُدْرىٰ لِمَنْ هُوَ، وَ لا بِكَمْ

شخصی بَردهٔ خود یا جامه یا جواهرات یا اسباب و اثاثهٔ خانه را نزد کسی گرو می‌گذارد و به گروگیرنده اجازهٔ تصرّف این اشیاء را می دهد و می‌گوید بر تو حلال است جامه را بپوشی، آن را در بر کن و از اثاثه خانه استفاده کن، و خادم (برده) را به کار گمار و به او فرمان بده، نظرتان چیست؟ فرمود: اینها بر او حلال است، درصورتیکه او (راهن) اجازه می دهد، امّا من خوش ندارم که (مرتهن) چنین کند. عرض کردم: کسی خانه‌ای به گرو گرفته که درآمد دارد، منافع آن متعلّق به کیست؟ فرمود: از آن صاحب‌خانه، عرض کردم: زمین بایری را به گرو گرفته و صاحب زمین گفته است: آن را برای خود بذرافشانی کن. فرمود: این بر او حلال است و مانند آن که گذشت نیست، با مال خود در آنجا بذرافشانی کرده و برای او حلال است همچنانکه راهن بر او حلال کرده است چون بدست خود آن را کاشته و بایر را معمور ساخته است.

۴۱۱۸ــ محمّد بن رباح قلاّء گوید: از موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسیدم: مردی برادرش از دنیا رفته و صندوقی بجای گذاشته که در آن چیزهائی است که گرو گرفته بود، پاره‌ای از آنها نام صاحبش بر آن ثبت شده است و در مقابل مبلغی معلوم بوده است و پاره‌ای نه صاحبش معلوم است نه مبلغش، شما چه می فرمائید دربارهٔ آنها

هُوَ رَهْنٌ، ما تَرىٰ في هٰذَا الَّذي لا يُعْرَفُ صاحِبُهُ؟ فَقالَ: هُوَ كَمالِهِ».

۴۱۱۹ــ وَ رَوىٰ أَبُوالْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ ــ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ــ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزيدَ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سالِمٍ، عَنْ أَبيهِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الْخَبَرِ الَّذي رُوِيَ «أَنَّ مَنْ كانَ بِالرَّهْنِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِأَخيهِ الْمُؤْمِنِ فَأَنَا مِنْهُ بَريءٌ» فَقالَ: ذٰلِكَ إِذا ظَهَرَ الْحَقُّ وَ قامَ قائِمُنا أَهْلَ الْبَيْتِ، قُلْتُ: فَالْخَبَرُ الَّذي رُوِيَ «أَنَّ رِبْحَ الْمُؤْمِنِ رِبواً» ما هُوَ؟ قالَ: ذٰاكَ إِذٰا ظَهَرَ الْحَقُّ وَ قامَ قائِمُنا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَّا الْيَوْمَ فَلا بَأْسَ بِأَنْ يَبيعَ مِنَ الْأَخِ الْمُؤْمِنِ وَ يَرْبَحَ عَلَيْهِ».

۴۱۲۰ــ وَ رَوَى الْعَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام

که مبهم است و صاحبش معیّن نیست. فرمود: آنها حکم مال خود او را دارد.

شرح: «محمّد بن رباح ظاهراً در نسخه های فقیه تصحیف «عمربن رباح» است چنانکه از کافی و تهذیب پیداست، و خبر معنایش واضح است آنچه درصندوق با نام و نشان است از آن صاحبانشان می باشد، و آنچه علامتی ندارد از آنِ صاحب صندوق، و اگر کسی چیزی از آنها را ادّعا کرد حکمش حکم ادّعا بر میّت است چه در صندوق باشد چه در غیرصندوق».

۴۱۱۹ــ علیّ بن سالم بواسطهٔ پدرش از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که گوید: از آن حضرت پرسیدم این خبر که روایت شده است «هر کس به متاع رهنی اطمینانش بیشتر باشد تا به برادر دینیش، من از او بیزارم» درست است؟ و مراد چیست؟ فرمود: این در زمانی است که حقّ ظاهر شود و قائم ما اهل بیت به روی کار آید، عرض کردم: این خبر که سود گرفتن مؤمن از مؤمن در حکم رباست، چطور؟ فرمود: این نیز زمانی است که حقّ غلبه کند و قائم ما اهل بیت روی کار آید، امّا امروز اشکالی ندارد که مؤمنی به برادر مؤمنش متاعی بفروشد و از وی سود بگیرد.

شرح: «اگر در جامعه ای هر کس هر چه دارد به قیمت تمام شده بی سود بفروشد هیچکس مغبون نیست چون هرچه را خود می خواهد بی سود نیز می خرد».

۴۱۲۰ــ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السّلام سؤال کردم که

قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرْهَنُ جارِيَتَهُ أَيَحِلُّ لَهُ أَنْ يَطَأَها؟ قالَ: إِنَّ الَّذينَ ارْتَهَنُوها يَحُولُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَها، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَدَرَ عَلَيْها خالِياً وَ لَمْ يَعْلَمِ الَّذينَ ارْتَهَنُوها؟ قالَ: نَعَمْ لا أَرىٰ بِهٰذا بَأْساً».

(بابُ الصَّيْدِ وَالذَّبائِحِ)

قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: «يَسْئَلُونَكَ ماذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَكُمُ اللهُ فَكُلُوا مِمّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ».

شخصی کنیزی را برای وامی گرو داده است، می تواند پس از گرودادن هم با او همبستر شود؟ فرمود: چگونه می تواند گروگیرندگان مانع او هستند و از او جلوگیری می‌کنند، عرض کردم: در پنهانی به طوریکه گروگیرندگان آگاه نباشند؟ فرمود: آری، اشکالی در آن بنظرم نمی رسد.

(باب صید و شکار و سر بریدن حیوانات)

خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای رسولِ ما از تو می پرسند که ایشان را چه چیز حلال است و خدا حلال گردانیده است؟ در پاسخ بگو: که حلال است بر شما از حیوانات آنچه حلال گوشت و پاک است (طیّبات یعنی محلّلات صید) و آنچه آموخته باشید آن را از مرغان و سگان شکاری که برای صید نگاه داشته اید درحالیکه شما سگ داران، به آنها می آموزید هرچه را خدا به شما آموخته است پس بخورید آنچه آن سگان برای شما نگه داشته اند (نه آنچه برای خود صید کرده اند) و بر آن نام خدا را ببرید.

شرح: «هنگامی که سگ شکاری را برای گرفتن صید رها می‌کنید نام خدا را ببرید یا هرگاه بازان شکاری صید را زنده آوردند و خواستید آن را ذبح کنید بسم الله بگوئید، و مُکَلِّب به آن کس گویند که سگ را تعلیم می دهد و برای صید تربیت می‌کند، و صیدی که مرغان تعلیم دیده کنند اگر زنده آورند نیاز به ذبح دارد و پس از ذبح حلال است ولی اگر شکار را خفه کرده و مرده آورند حلال نیست بخلاف اینکه

٤١٢١ــ وَ رَوٰى مُوسَى بْنُ بَكْرٍ، عَنْ زُرٰارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ فِي صَيْدِ الْكَلْبِ: إِنْ أَرْسَلَهُ صاحِبُهُ وَ سَمّىٰ فَلْيَأْكُلْ كُلَّمٰا أَمْسَكَ عَلَيْهِ وَ إِنْ قَتَلَ، وَ إِنْ أَكَلَ فَكُلْ مٰا بَقِيَ وَ إِنْ كانَ غَيْرَ مُعَلَّمٍ فَعَلَّمَهُ سٰاعَتَهُ حِينَ يُرْسِلُهُ فَلْيَأْكُلْ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُعَلَّمٌ فَأَمّا مٰا خَلاَ الْكِلابِ مِمّٰا تَصيدُهُ الْفُهُودُ وَ الصُّقُورُ وَ أَشْبٰاهُهُ فَلا تَأْكُلْ مِنْ صَيْدِهِ إِلّا مٰا أَدْرَكْتَ ذَكٰاتَهُ لِأَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ: «مُكَلِّبِينَ» فَمٰا خَلاَ الْكِلابِ فَلَيْسَ صَيْدُهُ بِالَّذي يُؤْكَلُ إِلّا أَنْ تُدْرِكَ ذَكٰاتُهُ».

٤١٢٢ــ وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «كُلْ مٰا أَكَلَ مِنْهُ الْكَلْبُ وَ إِنْ أَكَلَ مِنْهُ ثُلُثَيْهِ، كُلْ مٰا أَكَلَ الْكَلْبُ وَ إِنْ لَمْ يُبْقِ مِنْهُ إِلّا بَضْعَةً

صیدکننده سگ شکاری باشد و صاحبش هنگام فرستادنِ آن به صید بسم الله گفته باشد».

٤١٢١ــ زراره گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد صیدی که سگ شکاری صید می‌کند فرمود: هرگاه صاحب سگ هنگام فرستادن آن بسم الله گوید از آن بخورد هرچند شکار را کشته باشد، و اگر سگ از آن خورده است از باقیماندهٔ آن بخور، و اگر سگ تعلیم ندیده است فوری او را تعلیم دهد همان هنگام که او را برای شکار می فرستد اگر چنین کرد، از آن بخورد زیرا آن حیوان شکار آموخته است، امّا جز سگ‌های شکاری هرچه را که یوز یا بازِ شکاری و امثال آن شکار کنند از آن مخور مگر مادامیکه شکار را زنده بیاورند که بتوانی آن را ذبح کنی زیرا خداوند عزیز می فرماید: «مُكَلِّبِينَ» و به غیر از کلاب هرچه شکار کند صیدش خوردنی نیست مگر اینکه به ذبح آن دست یابی.

شرح: «مکلّب چنانکه گذشت به سگبان گویند، بازدار و یوزدار را به اتّفاق مکلّب نگویند پس تنها صید سگ شکاری است که اگر آن را کشت و لاشهٔ آن را چه تمام و چه نیم‌خورده نزد صاحبش آورد حلال است، ولی حیوانات دیگر باید شکار را زنده بدست صاحب خود برسانند و او آن را ذبح شرعی کند تا حلال شود».

٤١٢٢ــ و در خبر دیگر امام صادق علیه السّلام فرمود: از آنچه سگ شکاری گرفته و از آن خورده است بخور هرچند دوسوم آن را خود خورده باشد، و نیز فرمود:

واحِدَةً».

٤١٢٣ــ وَ رَوَى هِشامُ بْنُ سالِمٍ، عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ خالِدٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ كَلْبِ الْمَجُوسِيِّ يَأْخُذُهُ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ فَيُسَمّي حينَ يُرْسِلُهُ أَيَأْكُلُ ما أَمْسَكَ عَلَيْهِ؟ قالَ: نَعَمْ لِأَنَّهُ مُكَلَّبٌ وَ ذَكَرَ اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ».

٤١٢٤ــ وَ رَوَى النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقاسِمِ بْنِ سُلَيْمانَ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ كَلْبٍ أَفْلَتَ وَ لَمْ يُرْسِلْهُ صاحِبُهُ فَصادَ فَأَدْرَكَهُ صاحِبُهُ وَ قَدْ قَتَلَهُ أَيَأْكُلُ مِنْهُ؟ فَقالَ: لا، إِذا صادَ وَ قَدْ سَمّى فَلْيَأْكُلْ، وَ إِذا صادَ وَ لَمْ يُسَمِّ فَلا يَأْكُلْ، وَ هُوَ «مِمّا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبينَ».

٤١٢٥ــ وَ رَوَى مُوسَى بْنُ بَكْرٍ، عَنْ زُرارَةَ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إِذا أَرْسَلَ الرَّجُلُ كَلْبَهُ وَ نَسِيَ أَنْ يُسَمّيَ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ ذَبَحَ وَ نَسِيَ أَنْ يُسَمّيَ،

بخور از آنچه سگ شکاری از آن خورده اگرچه از آن یک جزء بیشتر باقی نمانده باشد.

٤١٢٣ــ سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: «مسلمانی سگ شکاری گبری را عاریه می‌کند و آن را بشکار می فرستد و بسم الله می‌گوید آیا از گوشت آن شکار که برای او نگهداشته، بخورد؟ فرمود: آری، زیرا آن کلب معلّم است و نام خدا را هم که برده است.

٤١٢٤ــ قاسم بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: سگ شکاری فرار کرده است و درحالیکه صاحبش او را رها نکرده، شکاری گرفته است، صاحب سگ که به بالین شکار رسید، سگ آن را کشته بود. آیا از آن بخورد؟ فرمود: نه، اگر صید کرده و او بسم الله گفته باشد حلال است، آنگاه می تواند از آن بخورد، و چنانچه سگ صید کرده و او نام خدا را نبرده است از آن نخورد، و این معنای فرمایش خداوند است که فرمود: «ممّا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبِينَ ــ مائده: آیهٔ ٤» (از آنچه آموزش داده‌اید از سگان درحالیکه معلّم آنها بوده‌اید).

٤١٢٥ــ زراره گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگاه شکارچی سگ را برای شکار رها کرد و بسم الله را فراموش کرد مانند آنست که آن را ذبح کند و

وَ كَذٰلِكَ إِذٰا رَمىٰ وَ نَسِيَ أَنْ يُسَمّي».

۴۱۲۶ــ وَ حُكْمُ ذٰلِكَ في خَبَرٍ آخَرَ: «أَنْ يُسَمّيَ حينَ يَأْكُلُ».

۴۱۲۷ــ وَ رَوىٰ حَمّادُ بْنُ عيسىٰ، عَنْ حَريزٍ قالَ: «سُئِلَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الرَّمِيَّةِ يَجِدُهٰا صٰاحِبُهٰا مِنَ الْغَدِ أَيَأْكُلُ مِنْهٰا؟ قالَ: إِنْ كانَ يَعْلَمُ أَنَّ رَمْيَتَهُ هِيَ قَتَلَتْه فَلْيَأْكُلْ، وَ ذٰلِكَ إِذٰا كانَ قَدْ سَمّىٰ».

۴۱۲۸ــ وَ رَوىٰ أَبانٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ أَبي عَبْدِالله قالَ: قالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلامُ: «ما أَخَذَتِ الْحِبٰالَةُ وَ قَطَعَتْ مِنْهُ فَهُوَ مَيْتَةٌ، وَ مٰا أَدْرَكْتَ مِنْ سائِرِ جَسَدِهِ حَيّاً فَذَكِّهِ ثُمَّ كُلْ مِنْهُ».

۴۱۲۹ــ وَ رَوىٰ أَبانُ بْنُ عُثْمانَ، عَنْ عيسَى الْقُمّي قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «أَرْمي بِسَهْمٍ فَلٰا أَدْري أَسَمَّيْتُ أَمْ لَمْ أُسَمِّ؟ فَقالَ: كُلْ وَ لٰا

فراموش کرده باشد نام خدا را ببرد، و همچنین است حکم اگر با تیر شکار کند و فراموش کند بسم الله بگوید.

۴۱۲۶ــ و حکم آن (یعنی ذبح و یا صید مذکور در حدیث قبل) آنست که در خبر دیگر آمده که هنگام خوردن هر بار بسم الله بگوید.

۴۱۲۷ــ حریز گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: شکاری که با تیر و کمان صید شده و فردای آن روز صاحبش لاشهٔ او را کشته یافته باشد می تواند از آن استفاده کند؟ فرمود: اگر می داند که تیری که او رها کرده آن را کشته است و بسم الله نیز گفته، می تواند آن را بخورد.

۴۱۲۸ــ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: آنچه را طناب دام از حیوان حلال گوشت شکاری قطع کرده حکم میته را دارد، و آنچه که از سایر قسمتهای بدنش باقی مانده و حیوان زنده است پس آن را ذبح کن و از گوشتش بخور.

۴۱۲۹ــ عیسی بن عبدالله اشعری قمّی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: تیر را برای شکار کردن از کمان رها کردم و نمی دانم بسم الله گفته ام یا

بَأْسَ، فَقُلْتُ: أَرْمِي فَيَغيبُ عَنّي فَأَجِدُ سَهْمي فيهِ، فَقالَ: كُلْ ما لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهُ وَ إِنْ أُكِلَ مِنْهُ فَلا تَأْكُلْ [مِنْهُ].

٤١٣٠ــ وَ سَأَلَهُ مُحَمَّدُ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيُّ «عَنِ الصَّيْدِ يَضْرِبُهُ الرَّجُلُ بِالسَّيْفِ أَوْ يَطْعَنُهُ بِرُمْحِهِ أَوْ يَرْمِيهِ بِسَهْمِهِ فَيَقْتُلُهُ، وَ قَدْ سَمّىٰ حينَ فَعَلَ ذٰلِكَ، قالَ: كُلْهُ فَلا بَأْسَ بِهِ».

٤١٣١ــ وَ رَوَى ابْنُ مُسْكانَ، عَنِ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الصَّيْدِ يَرْمِيهِ الرَّجُلُ بِسَهْمٍ فَيُصيبُهُ مُعْتَرِضاً فَيَقْتُلُهُ وَ قَدْ سَمّىٰ عَلَيْهِ حينَ رَمىٰ وَ لَمْ تُصِبْهُ الْحَديدَةُ، فَقالَ: إِنْ كانَ السَّهْمُ الَّذي أَصابَهُ هُوَ قَتَلَهُ فَإِذا رَآهُ فَلْيَأْكُلْهُ».

٤١٣٢ــ وَ سَمِعَ زُرارَةُ أَبا جَعفرٍ عَلَيهِ السَّلام يَقُولُ: «فيما قَتَلَ الْمِعْراضُ

نگفته ام؟ فرمود: بخور اشکالی ندارد (حتّی اگر فراموش کرده باشی)، عرض کردم تیر را رها کردم و شکار از نظرم غائب شد سپس آن را یافتم و تیر خود را در پیکر او دیدم، فرمود: اگر اثر خوردن حیوانی در او نمی بینی بخور، و چنانچه اثر خوردن در آن دیدی نخور. (زیرا معلوم نیست بدان تیر از دنیا رفته یا قدرت فرار از او گرفته شده و درّنده ای او را زنده دریده است).

٤١٣٠ــ محمّد بن علیّ حلبی از امام صادق علیه السّلام سؤال کرد: شکاری را شخصی بقصد شکار با شمشیر یا نیزه و یا تیر زده و آن را کشته و آنگاه که به او حمله کرده بسم الله گفته است می تواند آن را بخورد؟ فرمود: اشکالی در آن نیست از آن بخورد.

٤١٣١ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی بسوی شکار تیری رها کرد و تیر کج رفت و از پهلو به آن خورد و مُرد، درحالیکه پیکان تیر به بدن شکار نخورده، و بسم الله گفته بود، فرمود: اگر از آن سهم که او رها کرده و به بدن حیوان رسیده و آن را دریده و کشته است از آن بخورد (یعنی می بیند تیر بی پیکان به بدن حیوان خورده و آن را سوراخ کرده، از آن بخورد والّا نه).

لا بَأْسَ بِهِ إذا كانَ إنَّما يُصْنَعُ لِذلِكَ».

۴۱۳۳ــ وَفي رِوايَةِ حَمّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «أَنَّهُ سُئِلَ عَمّا صَرَعَ الْمِعْراضُ مِنَ الصيدِ، فَقالَ: إنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَبْلٌ غَيْرُ الْمِعْراضِ وَ ذَكَرَ اسْمَ الله عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ فَلْيَأْكُلْ مِمّا قَتَلَ، وَ إنْ كانَ لَهُ نَبْلٌ غَيْرُهُ فَلا».

۴۱۳۴ــ وَ كانَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام يَقُولُ: «إذا كانَ ذلِكَ سِلاحَهُ الَّذي يَرْمي بِهِ فَلا بَأْسَ».

۴۱۳۵ــ وَفي خَبَرٍ آخَرَ: «إنْ كانَتْ تِلْكَ مَرْماتَهُ فَلا بَأْسَ».

۴۱۳۶ــ وَ رُوِيَ «أَنَّهُ إنْ خَرَقَ أُكِلَ وَ إنْ لَمْ يَخْرُقْ لَمْ يُؤْكَلْ».

۴۱۳۲ــ زرارة بن اعین از امام باقر علیه السّلام شنید که می فرمود: آنچه را که معراض (نوعی حربه یا تیر که دو سر آن باریک و وسطش پهن است و از چوب ساخته می شود و میان آن کشنده است نه دو طرف آن) بکشد، اگر از آلاتی باشد که فقط برای صید ساخته شده شکارش اشکالی ندارد.

۴۱۳۳ــ و در روایتی که حمّاد از حلبی نقل کرده است: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردند در مورد شکاری که با معراض بر زمین می خورد فرمود: اگر تیری جز معراض نداشته و بسم الله هم گفته است پس می تواند از آن بخورد، و اگر تیر و کمان داشته شکار با آن معراض خوردنی نیست (حرام است).

۴۱۳۴ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: اگر سلاح شکاری او همین است و بس، اشکالی ندارد. (یعنی اگر فقط مِعراض دارد و بس).

۴۱۳۵ــ و در خبر دیگری آمده است: اگر تیراندازی او اینچنین است اشکالی ندارد.

۴۱۳۶ــ و روایت شده است که اگر (معراض) پاره کند آن شکار خوردنی است و اگر پاره نکند، نه.

شرح: «فرق میان آهن و چوب نیست و ملاک دریدن است و اگر چوب بدَرَد با شرائط دیگرش حلال، و اگر آهن ندرد حرام است».

۴۱۳۷ــ وَ قالَ عَلِيٌّ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ لَهُ نِبالٌ لَيْسَ فيها حَديدٌ وَ هِيَ عيدانٌ كُلُّها فَيَرْمي بِالْعُودِ فَيُصيبُ وَسْطَ الطَّيْرِ مُعْتَرِضاً فَيَقْتُلُهُ وَيَذْكُرُ اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ وَ إنْ لَمْ يَخْرُجْ دَمٌ وَهِيَ نِبالَةٌ مَعْلُومَةٌ فَيَأْكُلُ مِنْهُ إذا ذَكَرَ اسْمَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ».

۴۱۳۸ــ وَ رَوى حَمّادُ بْنُ عُثْمانَ، عَنْ الْحَلَبِيِّ؛ وَحَمّادُ بْنُ عيسىٰ، عَنْ حَريزٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَتيلِ الْحَجَرِ وَ الْبُنْدُقِ أَيُوْكَلُ؟ فَقالَ: لا».

۴۱۳۹ــ وَ قالَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام «في صَيْدٍ وُجِدَ فيهِ سَهْمٌ وَ هُوَ مَيتٌ لا يُدْرىٰ مَنْ قَتَلَهُ، فَقالَ: لا تَطْعَمُوهُ.

۴۱۳۷ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد کسی که تیرهائی دارد که دارای پیکان نیست و آن همه چوب است و همان چوب را که از کمان رها می‌کند از پهلو به پرنده می خورد و می درد و او را می‌کشد و نام خدا را می برد اگر چه خون نیاید، فرمود: اگر این آلت‌ها برای شکار ساخته شده و مشخّص است (یعنی آلت صید است) می تواند از آن بخورد درصورتیکه نام خدا را هنگام رها کردن برده باشد.

۴۱۳۸ــ حریز بن عبدالله گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به شکاری که با سنگ و یا بُنْدُق (گلوله گِلی) کشته شود سؤال شد که از آن خورده می شود؟ فرمود: نه، (زیرا سنگ و کلوخ و این نوع چیزها به صدمه حیوان را می‌کشد نه با دریدن و شکافتن، چشم را کور می‌کند و دندان و دنده را می شکند و حیوان را با زجر و سختی می‌کشد).

۴۱۳۹ــ (امام باقر علیه السّلام در کلامی فرمود): امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد شکار مرده‌ای که در پیکر او تیری دیده می شود ولی معلوم نیست که چه کسی به او تیر انداخته فرمود: آن را نخورید. (چه معلوم نیست تیرانداز مسلمان بوده یا نه، به قصد صید انداخته و نام خدا را برده یا نه، اگر مسلمان بوده و یا نبوده و عمداً بسم الله نگفته حرام خواهد بود).

وَ قالَ: مَنْ جَرَحَ بِسلاحٍ وَ ذَكَرَ اسْمَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ثُمَّ بَقِيَ الصَّيْدُ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ ثُمَّ وَجَدَهُ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ سَبُعٌ وَعَلِمَ أَنَّ سِلاحَهُ قَتَلَهُ فَلْيَأْكُلْ مِنْهُ إِنْ شاءَ [اللهُ]».

۴۱۴۰ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام «في أُيَّلٍ اصْطادَهُ رَجُلٌ فَيُقَطِّعُهُ النّاسُ وَ الَّذِي اصْطادَهُ يَمْنَعُهُ فَفيهِ نَهْيٌ؟ فَقالَ: لَيْسَ فيهِ نَهْيٌ وَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ».

۴۱۴۱ــ وَ رَوى أَبانٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرْمِي الصَّيْدَ فَيَصْرَعُهُ فَيَبْتَدِرُهُ الْقَوْمُ فَيُقَطِّعُونَهُ، فَقالَ: كُلْهُ».

۴۱۴۲ــ وَ رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ صالِحٍ، عَنْ أَبانِ بْنِ تَغْلِبٍ قالَ: «سَمِعْتُ أَبا-

---

و نیز آن حضرت (امام باقر علیه السّلام) فرمود: هر کس با حربه به شکار زخمی زَنَد و نام خداوند را هم ببرد، آنگاه شکار یکی دوشب بماند و وی آن را نبیند، سپس آن را بیابد درحالیکه درنده‌ای از آن نخورده باشد و بداند که سلاح او حیوان را از پا درآورده و کشته است، از آن بخورد إن شاءالله.

۴۱۴۰ــ و از آن حضرت علیه السّلام در مورد مردی که یک بزکوهی نر یا گوزنی شکار کرده بود و دیگران آن را قطعه قطعه کردند و آن کس که تیر انداخته و آن را شکار کرده بود اظهار می‌کرد این کار حرام است از آن نخورید، سؤال شد که آیا در این مورد نهیی وارد شده است؟ فرمود: نهی وارد نشده و اشکالی ندارد.

۴۱۴۱ــ محمّد بن علی حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی شکاری را با تیر صید کرده و شکار را بر زمین زده است مردم ریختند و آن را پاره پاره کردند آیا می توان از آن خورد؟ فرمود: از آن بخور.

شرح: «درمیان علما مشهور آنست که اگر قبل از اینکه شکار زنده را ذبح کنند آن را قطعه قطعه نمایند درصورتیکه همه با هم به قصد صید به او تیر اندازند و حیوان از پا درآید و بمیرد، خوردن آن بی‌اشکال است ولی اگر پس از خوردن تیر او را زنده بیابند و بدون ذبح آن را قطعه قطعه کنند خوردن آن را جایز نمی دانند زیرا می توانسته اند آن را ذبح کنند و نکرده اند».

۴۱۴۲ــ از ابان بن تغلب نقل کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السّلام

عَبْدِالله عَلَيه السَّلام يَقُولُ: كانَ أَبي عَلَيه السَّلام يُفْتي في زَمَنِ بَني أُمَيَّةَ أَنَّ ما قَتَلَ الْبازُ وَ الصَّقْرُ فَهُوَ حَلالٌ وَ كانَ يَتَّقيهِمْ وَ أَنَا لا أَتَّقيهِمْ وَ هُوَ حَرامٌ ما قَتَلَ الْبازُ وَ الصَّقْرُ».

٤١٤٣ — وَ رَوىٰ أَبُو بَصيرٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «إِنْ أَرْسَلْتَ بازاً أَوْ صَقْراً أَوْ عُقاباً فَقَتَلَ فَلا تَأْكُلْ حَتّىٰ تُذَكّيَهُ».

٤١٤٤ — وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «إِنْ أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ عَلىٰ صَيْدٍ فَأَدْرَكْتَهُ وَ لَمْ تَكُنْ مَعَكَ حَديدَةٌ تَذْبَحُهُ بِها فَدَعِ الْكَلْبَ يَقْتُلْهُ ثُمَّ كُلْ مِنْهُ».

فَإِذا أَرْسَلْتَ كَلْبَكَ عَلىٰ صَيْدٍ وَشارَكَهُ كَلْبٌ آخَرُ فَلا تَأْكُلْ مِنْهُ إِلّا أَنْ تُدْرِكَ ذَكاتَهُ.

وَ إِنْ رَمَيْتَهُ وَ هُوَ عَلىٰ جَبَلٍ فَسَقَطَ وَماتَ فَلا تَأْكُلْهُ. وَ إِنْ رَمَيْتَهُ فَأَصابَهُ سَهْمُكَ وَ وَقَعَ في الْماءِ [فَماتَ] فَكُلْهُ إِذا كانَ رَأْسُهُ خارِجاً مِنَ الْماءِ،

شنیدم که می فرمود: پدرم علیه السّلام در زمان بنی امیّه فتوا می داد آنچه را باز شکاری یا شاهین صید کند حلال است و از آنها تقیّه می‌کرد، و من تقیّه نمی‌کنم، و آن شکار را که باز یا شاهین (و عقاب) صید کرده باشد، حرام می دانم.

٤١٤٣ — و ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: اگر باز یا شاهین و یا عقاب را برای شکار فرستی و آنها شکار کنند و آن را نزد تو آرند از آن مخور مگر اینکه زنده آورند و تو آن را ذبح کنی.

٤١٤٤ — و نیز فرمود: اگر سگ شکاری را فرستادی و صید را گرفت و تو آلتی که آن را ذبح کنی بهمراه نداشتی، رها کن تا سگ آن را بدرد و بکشد، آنگاه از آن استفاده کن.

هرگاه سگ شکاری خود را به سراغ صید فرستادی و سگی دیگر در گرفتن شکار با آن شرکت جست آن را مخور مگر آنکه آن را زنده یابی و ذبح کنی.

و اگر شکاری بالای کوه بود و تو تیر به سویش رها کردی و به آن اصابت کرد و حیوان از کوه فروافتاد و جان سپرد از آن مخور، و هرگاه تو تیرانداختی و به آن

وَ إنْ كانَ رَأْسُهُ في الْماءِ فَلا تَأْكُلْهُ.

وَ الطَّيْرُ إذا مَلِكَ جَناحَيْهِ فَهُوَ لِمَنْ أَخَذَهُ إلّا أَنْ يَعْرِفَ صاحِبَهُ فَيَرُدَّهُ عَلَيْهِ.

٤١٤٥ــ وَ «نَهىٰ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام عَنْ صَيْدِ الْحَمامِ بِالْأَمْصارِ».

وَ لا يَجُوزُ أَخْذُ الْفِراخِ مِنْ أَوْكارِها في جَبَلٍ أَوْ بِئْرٍ أَوْ أَجَمَةٍ حَتّىٰ يَنْهَضَ.

٤١٤٦ــ وَ رَوَى ابْنُ أَبي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئابٍ، عَنْ زُرارَةَ بْنِ أَعْيَنَ أَنَّهُ قالَ: «وَاللهِ ما رَأَيْتُ مِثْلَ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قَطُّ سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ ما يُؤْكَلُ مِنَ الطَّيْرِ فَقالَ: كُلْ ما دَفَّ وَ لا تَأْكُلْ ما صَفَّ، قالَ: قُلْتُ: الْبيضُ في

رسید و در آب افتاد و مُرد، بنگر اگر سرش از آب بیرون است از آن بخور، و اگر سرش در آب فرو بود از آن مخور.

شرح: «گفته‌اند: در صورت پرت شدن از کوه حرمت هنگامی است که جراحتِ تیر در بدنِ حیوان دیده نشود و إلّا چنانچه تیر بدن حیوان را دریده باشد بقدری که حیوان قدرت مقاومت را از دست بدهد و در حال مشرف به مرگ پایش سست شده و سقوط کند حرمت معلوم نیست».

و در شکار پرندهٔ وحشی اگر بالهایش سالم و قادر به پریدن و فرار هست پس هر کس آن را صید کند مالک آنست مگر اینکه صاحبش را بشناسد که دراینصورت باید به او ردّ کند.

٤١٤٥ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام از شکار کردن کبوتر در شهرها نهی فرموده است. (مراد کبوتران اهلی است).

و جایز نیست جوجهٔ پرندهٔ وحشی را که قادر به پریدن نیست از لانه و آشیانه آنها در کوه یا چاه یا جنگل صید کنند.

٤١٤٦ــ زرارة بن أعین گوید: به خدا سوگند مانند ابوجعفر (امام باقر) علیه السّلام کسی را نیافتم، به او عرض کردم ــ خدا بشما خیر دهد ــ کدام یک از پرندگان حلال گوشتند؟ فرمود: گوشت آن را که در پرواز پی در پی بال می زند بخور،

الْآجام؟ قالَ: كُلُّ مَا اسْتَوىٰ طَرَفاهُ فَلا تَأْكُلْ، وَكُلُّ مَا اخْتَلَفَ طَرَفاهُ فَكُلْ، قُلْتُ: فَطَيْرُ الْماءِ؟ قالَ: كُلُّ ما كانَتْ لَهُ قانِصَةٌ فَكُلْ، وَما لَمْ تَكُنْ لَهُ قانِصَةٌ فَلا تَأْكُلْ».

وَ في حَديثٍ آخَرَ: إنْ كانَ الطَّيْرُ يَصِفُّ وَيَدُفُّ فَكانَ دَفيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ صَفيفِهِ أُكِلَ، وَإنْ كانَ صَفيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ دَفيفِهِ فَلَمْ يُؤْكَلْ، وَيُؤْكَلُ مِنْ طَيْرِ الْماءِ ما كانَتْ لَهُ قانِصَةٌ أَوْ صيصيَةٌ وَلا يُؤْكَلُ ما لَيْسَتْ لَهُ قانِصَةٌ أَوْ صيصِيَةٌ.

٤١٤٧ — وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عَليه وآله: «كُلُّ ذي نابٍ مِنَ السِّباعِ وَمِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ حَرامٌ».

و آن که بال زدنش در پرواز پی در پی نیست مخور، عرض کردم تخم پرندگان در جنگلها چه؟ فرمود: هر کدام دو سویش مساوی است مخور، و هرکدام دوسویش یکسان نیست و فرق دارد بخور، پرسیدم پرندگان آبی چه؟ فرمود: هر کدام دارای قانصه (سنگدان) هستند بخور و هرکدام سنگدان ندارند مخور.

شرح: «(قانصه) به معنی سنگدان است، ولی در پاره‌ای از کتب «چینه‌دان» که معدهٔ حیوانست نیز معنا شده و بنظر نادرست می رسد زیرا همهٔ حیوانات پرنده دارای معده هستند ولی همه دارای سنگدان نیستند. و نیز از پرندگان حیواناتی که با نام حلال بودن و حرام بودن گوشت آنها را در روایات معلوم کرده‌اند حکم خود را دارا هستند، امّا حیواناتی که بطور وصف حرمت و حلّیّت آنها را تعیین کرده‌اند طبق وصف می باشد».

و در حدیث دیگر آمده است اگر پرنده در پرواز گاهی بال می زند و گاهی بدون حرکتِ بال پرواز می‌کند لکن بال زدنش بیشتر است، گوشتش خوردنی و حلال می باشد، و اگر به‌عکس بال نزدنش بیشتر است حرام گوشت خواهد بود، و از پرندگان دریائی هرکدام که دارای قانصه (سنگدان) یا صیصیه (خاریست در پای حیوان بمنزلهٔ انگشت شست) هستند حلال و هرکدام که هیچیک از این دو را ندارند حرام گوشتند.

٤١٤٨ــ وَ رَوٰى صَفْوٰانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحٰارِثِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ طَيْرِ الْمٰاءِ مِمّا يَأْكُلُ السَّمَكَ مِنْهُ يَحِلُّ؟ قالَ: لٰا بَأْسَ بِهِ كُلْهُ».

٤١٤٩ــ وَ سَأَلَ كِرْدينُ الْمِسْمَعِيُّ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنِ الْحُبٰارىٰ فَقالَ: لَوَدِدْتُ أَنَّ عِنْدي مِنْهُ فَآكُلُ حَتّىٰ أَمْتَلِئَ».

٤١٥٠ــ وَ سَأَلَ زَكَرِيّٰا بْنُ آدَمَ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ دَجٰاجِ الْمٰاءِ، فَقٰالَ: إِذٰا كٰانَ يَلْتَقِطُ غَيْرَ الْعَذِرَةِ فَلٰا بَأْسَ بِهِ».

٤١٥١ــ وَ سَأَلَ عَبْدُاللهِ بْنُ سِنانٍ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ بَيضِ طَيْرِ الْمٰاءِ، فَقٰالَ: مٰا كٰانَ مِنْهُ مِثْلُ بيضِ الدَّجٰاجِ ــ يَعْني عَلىٰ خِلْقَتِهِ ــ فَكُلْ».

٤١٤٧ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمودند: گوشت هر صاحب دندانی از درندگان و هر صاحب چنگالی از پرندگان حرام است. (علامت مردارخواری این دو است).

٤١٤٨ــ صفوان بن یحیی از شخصی بنام محمّد بن حارث (یا نجبة بن حارث) نقل کرده که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام از گوشت پرندگان آبی که خوراکشان بیشتر ماهی آبهاست پرسیدم، فرمود: بخور اشکالی ندارد. (چون دارای قانصه یا صیصیه می باشند).

٤١٤٩ــ کردین پسر مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السّلام از خوردن گوشت هوبره پرسید (پرنده ایست کویری از نوع پابلندان) امام فرمود: چقدر دوست دارم که اکنون پختهٔ آن اینجا بود و من از آن، سیر می خوردم.

٤١٥٠ــ و زکرّیا بن آدم (همو که در شیخون قم مدفون است) از موسی بن جعفر علیهما السّلام از ماکیان دریائی سؤال کرد، حضرت فرمود: اگر خوراکش مدفوع حرام گوشتان نباشد مانعی ندارد.

٤١٥١ــ عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام از تخم پرندگان آبی پرسید، آن حضرت فرمود: اگر هر کدام مانند تخم ماکیان است ــ یعنی هم شکل

٤١٥٢ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام «كُلْ مِنَ السَّمَكِ ما كانَ لَهُ فُلُوسٌ، وَلا تَأْكُلْ مِنْهُ ما لَيْسَ لَهُ فَلْسٌ».

٤١٥٣ــ وَ رَوى حَمّادٌ، عَنْ أَبي أَيُّوبَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ رَجُلٍ اصْطادَ سَمَكَةً فَرَبَطَها بِخَيْطٍ وَ أَرْسَلَها فِي الْماءِ فَماتَتْ أَتُؤْكَلُ؟ قالَ: لا».

٤١٥٤ــ وَ سَأَلَهُ عَبْدُالرَّحْمنِ بْنُ سَيابَةَ «عَنِ السَّمَكِ يُصادُ ثُمَّ يُجْعَلُ في شَيْءٍ ثُمَّ يُعادُ في الْماءِ فَيَمُوتُ فيهِ، فَقالَ: لا تَأْكُلْ لِأَنَّهُ ماتَ فِي الَّذي فيهِ

آن ــ بخور.

٤١٥٢ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: از ماهیها هرکدام که دارای فلس است بخور و هرکدام دارای فلس نیست نخور.

شرح: «مراد از بی‌فلس آنست که حیوان دریائی از نوع ماهی باشد ولی از اصل دارای فلس نبوده باشد مانند جِرّی که اساساً فلس نداشته و ندارد و حرام است (امّا اگر فلس داشته و به جهتی ریخته و از کنار گوشهایش پیدا است که فلس آن حیوان ریخته حلال است، چنانکه در خبری حمّادبن عثمان می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم از ماهیان دریا کدامیک حلالند؟ فرمود: هر کدام پوست زبر (فلس) دارند، عرض کردم: قربانت شوم دربارهٔ کَنْعَت چه می فرمائید؟ فرمود: خوردنش اشکالی ندارد، عرض کردم قشر (فلس) ندارد، فرمود: آری، لکن ماهی بدخلقی است خود را به هرچیز می ساید و فلسش می ریزد، و اگر درست در اطراف گوشش نظر کنی فلس می یابی».

٤١٥٣ــ ابوأیّوب (ابراهیم بن عثمان) از امام صادق علیه السّلام پرسید: مردی ماهی را صید کرد و آن را به ریسمانی بست و در دریا رها کرد و ماهی در دریا مُرد از آن می توان خورد؟ فرمود: نه.

٤١٥٤ــ عبدالرّحمن بن سیابه از آن حضرت علیه السّلام پرسید: اگر ماهی از دریا صید کنند و آن را در سبدی نهند و در دریا یا رود اندازند و ماهی بمیرد از آن

حَيٰاتُهُ».

٤١٥٥– وَ رَوٰى أَبانٌ، عَنْ زُرٰارَةَ قالَ: قُلْتُ لَهُ: «سَمَكَةٌ ارْتَفَعَتْ فَوَقَعَتْ عَلَى الْجُدَدِ فَاضْطَرَبَتْ حَتّٰى ماتَتْ آكُلُها؟ قالَ: نَعَمْ».

٤١٥٦– وَ رَوَى الْقاسِمُ بْنُ بُرَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ نَصَبَ شَبَكَةً في الْماءِ ثُمَّ رَجَعَ إِلىٰ بَيْتِهِ وَتَرَكَها مَنْصُوبَةً، ثُمَّ أَتاها بَعْدَ ذٰلِكَ وَقَدْ وَقَعَ فيها سَمَكٌ فَمُوِّتْنَ فَقالَ: ما عَمِلَتْ يَدُهُ فَلا بَأْسَ بِأَكْلِ ما وَقَعَ فيهِ».

٤١٥٧– وَ سَأَلَ أَبُو الصَّباحِ الْكِنانِيُّ أَبا عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام «عَنِ الْحيتانِ يَصيدُهَا الْمَجُوسُ، قالَ: لا بَأْسَ بِها إِنَّما صَيْدُ الْحيتانِ أَخْذُها».

٤١٥٨– وَ في رِوايَةِ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام قالَ: «لا

می توان خورد؟ فرمود: نه، زیرا در آنکه زنده بود در همان مرده است (یعنی آب).

٤١٥٥– و زراره گوید: به آن حضرت عرض کردم ماهیی از آب جست و در ساحل نهر در خشکی افتاد و روی خاک شروع به جستن کرد و خود را به زمین کوفت تا مرد، از آن می توانم بخورم؟ فرمود: آری.

٤١٥٦– محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام نقل کرد که مردی تور و شبکهٔ ماهیگیری خود را در آب گسترد و بمنزل خود رفت و تور را بحال آماده رها کرد، و چون بازگشت تعدادی ماهی به دام افتاده بودند، و وقتی شبکه را از آب کشید تعدادی از ماهیان صید شده به حال مرگ بودند، فرمود: آنچه در دامی که به دست خود گسترده، افتاده است اشکالی بخوردن آن نیست.

٤١٥٧– ابوالصباح کنانی از امام صادق علیه السّلام پرسید: ماهیانی که مجوس صید می‌کنند حکمش چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، زیرا صید ماهی، زنده گرفتن آن از آب است. (یعنی طریق حِلّیّتِ و ذبحش، زنده گرفتن آن از آب است که در خشکی جان سپرد و بس و دیگر احتیاج به شرایطی همچون گفتن بِسم‌الله و یا مسلمان بودنِ گیرنده اش ندارد).

بَأْسَ بِكُوامِيخِ الْمَجُوسِ، وَلا بَأْسَ بِصَيْدِهِمُ السَّمَكَ».

٤١٥٩ــ قالَ: «وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَظيرَةِ مِنَ الْقَصَبِ تُجْعَلُ لِلْحيتانِ فِي الْماءِ فَيَدْخُلُها الْحيتانُ فَيَمُوتُ بَعْضُها فيها، قالَ: لا بَأْسَ».

٤١٦٠ــ وَ سَأَلَهُ الْحَلَبِيُّ «عَنْ صَيْدِ الْحيتانِ وَ إِنْ لَمْ يُسَمِّ، فَقالَ: لا بَأْسَ بِهِ».

٤١٦١ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «لا تَأْكُلِ الْجِرِّيَّ، وَلاَ الْمارْماهِيَ، ولا الزَّمِّيرَ وَلاَ الطّافِيَ ــ وَهُوَ الَّذي يَمُوتُ في الْماءِ فَيَطْفُوعَلىٰ رَأْسِ الْماءِ ــ».

وَ إِنْ وَجَدْتَ سَمَكاً وَلَمْ تَعْلَمْ أَذَكِيٌّ هُوَ أَوْ غَيْرُ ذَكِيٍّ ــ وَذَكاتُهُ أَنْ

٤١٥٨ــ در روایت عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام آمده است که فرمود: اشکالی نیست به خوردن دوغ های جوشیده یا خامه های مجوس و نیز به ماهی که آنها صید کرده اند.

٤١٥٩ــ و گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم: دامهائی از نی کنار دریا می سازند و داخل آب می اندازند که ماهی بگیرند، ماهی (در طغیان آب) وارد آن شده و نمی تواند بیرون رود و پاره ای در آن می میرند، فرمود: اشکالی ندارد.

٤١٦٠ــ و حلبی از آن حضرت پرسید: ماهی را صید می‌کنند و نام خدا نمی برند. فرمود: اشکالی ندارد.

٤١٦١ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: از جرّی و مارماهی و زمّیر و طافی مخور، و طافی آنست که در آب مرده و لاشه اش را در سطح دریا آب به هر طرف می راند.

شرح: «جرّی ماهی کشیده و درازیست که فلس ندارد و پوستش تابان و نرم است و یهود نیز آن را نخورند و زمّیر ــ بر وزن سِکّیت ــ نوعی ماهی است که آن را ماهی آبنوس گویند، و مارماهی نوعی حیوان دریایی است که روی بدنش بجای قشر و فلس لعاب غلیظی دارد که آن را از گزند و آسیب خارجی حفظ می‌کند و اگر آن را از روی بدنش بزدایند می میرد.

و چنانچه در کنار رود یا نهر یا دریا ماهی مُرده ای یافتی و ندانستی که آن

يُخْرَجَ مِنَ الْماءِ حَيّاً ــ فَخُذْمِنْهُ فَاطْرَحْهُ في الْماءِ فَإِنْ طَفا عَلَى الْماءِ مُسْتَلْقِياً عَلىٰ ظَهْرِهِ فَهُوَ غَيْرُ ذَكِيٍّ، وَ إِنْ كانَ عَلىٰ وَجْهِهِ فَهُوَ ذَكِيٌّ.

وَ كَذلِكَ إِذا وَجَدْتَ لَحْماً وَ لا تَعْلَمُ أَذَكِيٌّ هُوَ أَمْ مَيْتَةٌ فَأَلْقِ مِنْهُ قِطْعَةً عَلَى النّارِ فَإِنْ تَقَبَّضَ فَهُوَ ذَكِيٌّ، وَ إِنِ اسْتَرْخىٰ عَلَى النّارِ فَهُوَ مَيْتَةٌ.

٤١٦٢ــ وَ رُوِيَ «فيمَنْ وَجَدَ سَمَكاً وَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ مِمّا يُؤْكَلُ أَوْلا فَإِنَّهُ يُشَقُّ أَصْلُ ذَنَبِهِ فَإِنْ ضَرَبَ إِلَى الْخُضْرَةِ فَهُوَ مِمّا لا يُؤْكَلُ، وَ إِنْ ضَرَبَ إِلَي الْحُمْرَةِ فَهُوَ مِمّا يُؤْكَلُ».

وَ إِنِ ابْتَلَعَتْ حَيَّةٌ سَمَكَةً ثُمَّ رَمَتْ بِها وَ هِيَ حَيَّةٌ تَضْطَرِبُ، فَإِنْ كانَ فُلُوسُها قَدْ تَسَلَّخَتْ لَمْ تُؤْكَلْ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فُلُوسُها تَسَلَّخَتْ أُكِلَتْ.

تذکیه شده یا نه، ــ و تذکیهٔ ماهی به آنست که از آب زنده خارج شود و در خشکی جان سپارد ــ پس آن را به آب انداز اگر به پشت روی آب ماند، در آب مرده و تذکیه نشده است و اگر (مانند ماهی زنده) به رو در آب ماند پس آن مُذکّیٰ است، و تذکیهٔ آن همانست که زنده از آب به خشکی افتاده باشد.

و همچنین اگر در بیابان گوشتی یافتی و به تذکیه آن علم نداری و نمی دانی که آیا از مرده است یا نه، قسمتی از آن را برآتش انداز اگر خود را درهم کشید آن گوشت حیوان تذکیه شده است و اگر باز شد و گسیخت، از حیوان مرده است.

٤١٦٢ــ و روایت شده دربارهٔ کسی که ماهیی را یافت و نمی دانست که می توان آن را خورد یا نه، پس بیخ دنب یا بیخ دوگوش او را بشکند، چنانچه به کبودی می رفت از آنهاست که نباید خورده شود، و اگر به سرخی می رود پس از آن هاست که می شود آن را خورد.

شرح: «در پاره‌ای از نسخه ها به جای «اصل ذنبه» «اصل اُذنیه» می باشد، یعنی گوشها».

و اگر ماری، ماهیِ کوچکی را ببلعد سپس آن را بیرون افکند و آن ماهی زنده باشد و جست وخیز کرده خود را به زمین کوبد، پس اگر فلس آن جدا شده و

[مٰا تُذَكّیٰ بِهِ الذَّبيحَةُ]

٤١٦٣ــ وَ رَوٰى صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِالرَّحمنِ بْنِ الْحَجّاجِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا إبراهيمَ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الْمَرْوَةِ وَ الْقَصَبَةِ وَ الْعُودِ يَذْبَحُ بِهِنَّ الْإِنْسانُ إذٰا لَمْ يَجِدْ سِكّيناً فَقالَ: إذٰا فُرِيَ الأَوْداجُ فَلا بَأْسَ بِذٰلِكَ».

٤١٦٤ــ وَ رَوَى ابْنُ الْمُغيرَةِ، عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ «لا بَأْسَ بِأَنْ تَأْكُلَ مٰا ذُبِحَ بِحَجَرٍ إذٰا لَمْ تَجِدْ حَديدَةً».

٤١٦٥ــ وَ رَوَى الْفَضْلُ، وَ عَبْدُالرَّحْمنِ بْنُ أَبي عَبْدِالله عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إنَّ قَوْماً أَتَوُا النَّبِيَّ صَلَى الله عَليه وآله فَقٰالُوا لَهُ: إنَّ بَقَرَةً لَنٰا غَلَبَتْنٰا وَ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْنٰا فَضَرَبْنٰاهٰا بِالسَّيْفِ، فَأَمَرَهُمْ بِأَكْلِهٰا».

بی‌فلس است خوردنی نیست و اگر همانطور که بلعیده بوده با فلس مُرده‌اش را بیرون انداخت حلال و خوردنی است.

[حیوان را چگونه ذبح شرعی می‌کنند]

٤١٦٣ــ عبدالرّحمن بن حجّاج گوید: از موسی بن جعفر علیهماالسّلام پرسیدم: با سنگ تیز و نی و چوب دستی و شاخهٔ نازک درجائیکه دسترسی به کارد نیست می‌توان حیوان را ذبح کرد؟ فرمود: هرگاه آن آلت رگهای گردن را قطع کند اشکالی ندارد.

٤١٦٤ــ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه‌السّلام فرمود: اشکالی ندارد از حیوانی که با سنگ آن را ذبح کرده‌اند بخوری درصورتیکه کارد آهنی نیابی.

٤١٦٥ــ عبدالرّحمن بن أبی عبدالله گوید: امام صادق علیه‌السّلام فرمود: جماعتی نزد رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله آمدند و به آن حضرت عرض کردند: گاوی از گاوهای ما وحشی شد و نگهداریش بر ما مشکل گشت با شمشیر او را کشتیم، رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله آنان را بخوردن آن فرمان داد.

شرح: «این خبر محمول است بر با قصد بودن ضارب و گفتن بسم‌الله هنگام ضرب، یا مراد آنست که گفتند با شمشیر به پیکر او زدیم تا اینکه مشرف بمرگ گشت

٤١٦٦ــ وَ رَوٰى صَفْوانُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعِيصِ بْنِ الْقاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إِنَّ ثَوْراً ثارَ بِالْكُوفَةِ فَثارَ إِلَيْهِ النّاس بِأَسْيافِهِمْ فَضَرَبُوهُ وَ أَتَوْا أَميرَالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام فَسَأَلُوهُ، فَقالَ: ذَكاةٌ وَحِيَّةٌ وَلَحْمُهُ حَلالٌ».

٤١٦٧ــ وَ رَوٰى أَبانٌ، عَنْ زُرارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ بَعيرٍ تَرَدّى في بِئْرٍ فَذُبِحَ مِنْ قِبَلِ ذَنَبِهِ، [فَ]قالَ: لا بَأْسَ إِذا ذَكَرَ[وا] اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ».

٤١٦٨ــ وَ رَوٰى عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ، عَنِ الْفُضَيْلِ قالَ: «سَأَلْتُ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ فَسَبَقَهُ السِّكّينُ فَقَطَعَ الرَّأْسَ، فَقالَ: ذَكاةٌ وَحِيَّةٌ فَلا بَأْسَ بِأَكْلِهِ».

و سؤال از آن جهت است که پس از خوردن ضربات شمشیر معلوم نبود حیات مستقرّه داشته است یا اگر به همان حال رها می‌کردیم مرگش حتمی بود، چون موت حیوان باید مستند به ذبح باشد نه طریق دیگر».

٤١٦٦ــ عیص بن قاسم گوید: در شهر کوفه گاومیشی طغیان کرد و به مردم حمله برد، از اطراف مردم گرد او را گرفتند و با شمشیر به قصد کشتنش به او حمله بردند و او را کشتند و آنگاه نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده و قصّه را گفتند، امام فرمود: ذبح سریع و با شتابی بود و گوشتش حلال است.

شرح: « این خبر را مانند حدیث گذشته باید گفت بقصد صید او با شمشیر حمله بردند و ناچار بسم الله گفته اند چنانکه از خبر بعد برمی آید».

٤١٦٧ــ زرارة گوید از امام باقر علیه السّلام در موردِ حکمِ شتری که در چاهی فروافتاده و قبل از مردن، از جانب دم ذبح شده است، پرسش کردم. حضرت فرمودند: درصورتیکه بر آن نام خدا را برده باشند اشکالی ندارد.

٤١٦٨ــ فضیل بن یسار گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم در مورد مردی که هنگام ذبح حیوانی کارد سبقت جست و سر حیوان را یکسره قطع نمود حکم آن چیست؟ فرمود: ذبح سریعی بوده و اشکالی به خوردن آن نیست.

٤١٦٩ــ وَ فِي رِوايَةِ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «إِنْ خَرَجَ الدَّمُ فَكُلْ».

٤١٧٠ــ وَ فِي رِوايَةِ سَماعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لا بَأْسَ بِهِ إِذا سالَ الدَّمُ».

٤١٧١ــ وَ سَأَلَ أَبُو بَصيرٍ أَبا عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام «عَنِ الشّاةِ تُذْبَحُ فَلا تَتَحَرَّكُ وَ يُهَراقُ مِنْها دَمٌ كَثيرٌ عَبيطٌ، فَقالَ: لا تَأْكُلْ، إِنَّ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلام كانَ يَقُولُ: إِذا رَكِضَتِ الرِّجْلُ أَوْ طَرَفَتِ الْعَيْنُ فَكُلْ».

٤١٧٢ــ وَ رَوى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ سُئِلَ «عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ طَيْراً فَقَطَعَ رَأْسَهُ أَيُؤْكَلُ مِنْهُ؟ قالَ: نَعَمْ وَ لٰكِنْ لا يَتَعَمَّدُ قَطْعَ

٤١٦٩ــ و در روایت محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام به کسی که در هنگام ذبح کارد سبقت جسته و سر حیوان جدا گشته فرمود: اگر خون خارج شد حلال است، بخور.

شرح: «چون ذبح و مردن حیوان باید مستند به بریدن رگها و حلقوم باشد و در اینجا نخاع ــ که به قطعش حیوان دیگر زنده نیست ــ با رگها و حلقوم یکجا قطع شده است از این نظر مورد سؤال واقع شده است و امام فرموده: اگر خون جاری شود از آن استفاده کن. یعنی مرگ به دلیل جاری شدن خون مستند به قطع أوداج بوده نه قطع و در خبر پیش، ممکن است سر جدا شده باشد نه نخاع».

٤١٧٠ــ و در روایت سماعه از امام صادق علیه السّلام آمده است: «اشکالی ندارد اگر خون جاری شود».

٤١٧١ــ و ابوبصیر از امام صادق علیه السّلام سؤال کرد: گوسفندی را ذبح کردند و هیچ حرکتی نداشت ولی خون تازهٔ بسیاری از رگهای او می ریخت، از آن می توان خورد؟ امام علیه السّلام فرمود: از آن مخور، زیرا امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: اگر پاها حرکت داشت یا چشم برهم می خورد از آن بخور.

٤١٧٢ــ حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد: مردی پرنده ای را

رَأْسِهِ؟».

٤١٧٣ــ وَ رَوٰى عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لٰا تَأْكُلَنَّ مِنْ فَرِيسَةِ السَّبُعِ وَلاَ الْمَوْقُوذَةِ وَلاَ الْمُنْخَنِقَةِ وَلاَ الْمُتَرَدِّيَةِ وَلاَ النَّطِيحَةِ إِلاّ أَنْ تُدْرِكَهُ حَيّاً فَتُذَكِّيَه».

٤١٧٤ــ وَ رَوٰى أَبانٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ، «فِي الذَّبِيحَةِ تُذْبَحُ وَ فِي بَطْنِهٰا وَلَدٌ، قالَ: إِنْ كانَ تامّاً فَكُلْهُ، فَإِنَّ ذَكٰاتَهُ ذَكٰاةُ أُمِّهِ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ تامّاً فَلٰا تَأْكُلْهُ».

٤١٧٥ــ وَ رَوٰى عُمَرُ بْنُ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمٰا عَلَيهِمَا السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعٰامِ»

سر می برید، یکباره سر را قطع کرد، از آن می توان خورد؟ فرمود: آری، لکن عمداً سر را قطع نکند.

شرح: «این خبر دلالت دارد که نباید سر را در جا قطع کرد، بلکه اندکی تأمّل کنند تا خون از رگها برود و حیوان از دست و پا زدن آرام گیرد بعد سر را قطع کنند که نخاع پس از مرگ قطع شود و اگر تعجیل کردند حیوان حرام نمی شود ولی کار حرام یا ناصوابی کرده اند».

٤١٧٣ــ ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: مبادا از گوشت شکاری که درنده ای از درندگان وحشی آن را شکار کرده بخوری، و نه از آن حیوانی که به چوب و عصا کشته شده، و نه از آنکه از جای بلندی افتاده ومرده، و نه از آنکه در چاهی افتاده و مرده، و نه از گوشت آنکه به شاخ زدن دیگری جان داده باشد مگر آنکه او را زنده یافته و ذبح کنی.

٤١٧٤ــ محمّد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: ذبیحه ای که می‌کشند و در شکمش بره دارد، اگر خلقت بره تمام است از آن بخور، زیرا ذبحش ذبح مادرش می باشد و چنانچه خلقتش تمام نیست از آن مخور.

٤١٧٥ــ محمّد بن مسلم از یکی از دو امام حضرت باقر یا حضرت صادق

فَقالَ: الْجَنينُ إذا أَشْعَرَ [أ] و أَوْبَرَ فَذَكاتُهُ ذَكاةُ أُمِّهِ».

٤١٧٦ــ وَ رَوَى الْكاهِليُّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سَأَلَهُ رَجُلٌ وَ أَنا عِنْدَهُ عَنْ قَطْعِ أَلْيَاتِ الْغَنَمِ، قالَ: لا بَأْسَ بِقَطْعِها إذا كُنْتَ إنَّما تُصْلِحُ بِهِ مالَكَ، ثُمَّ قالَ: إنَّ في كِتابِ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلام أَنَّ ما قُطِعَ مِنْها مَيْتٌ لا يُنْتَفَعُ بِهِ».

٤١٧٧ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «كُلُّ مَنْحُورٍ مَذْبُوحٍ حَرامٌ، وَ كُلُّ مَذْبُوحٍ مَنْحُورٍ حَرامٌ».

٤١٧٨ــ وَ رُوِيَ عَنْ صَفْوانَ بْنِ يَحْيىٰ قالَ: «سَأَلَ الْمَرْزُبانُ أَبا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ ذَبيحَةِ وَلَدِ الزِّنا وَقَدْ عَرَفْناهُ بِذلِكَ، قالَ: لا بَأْسَ بِهِ وَ الْمَرْأَةِ وَ الصَّبِيِّ إذَا اضْطُرُّوا إلَيْهِ».

علیهما السّلام نقل کرده که گوید: پرسیدم معنی سخن خداوند عزیز را که فرموده: «اُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الأَنْعامِ ــ مائده:۲» (حلال شده بر شما زبان‌بستگان چهار پا). فرمود: بره تودلی هرگاه بدنش مو و کرک پیدا کرده ذبحش ذبح مادرش می باشد.

شرح: «یعنی اگر حیوان از شکم مادر، مرده بیرون آمد همان ذبح مادر ذبح اوست، و اگر زنده بیرون آمد باید ذبح شود».

٤١٧٦ــ و عبدالله بن یحیی کاهلی گوید: مردی از امام صادق علیه السّلام پرسید ــ و من حضور داشتم ــ از بریدن پیه و دنبهٔ گوسفند؟ فرمود: اگر در مقام معالجه و اصلاح باشی اشکالی ندارد، سپس فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده است که آنچه از آن می برند مردار است و قابل انتفاع نیست.

٤١٧٧ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر حیوانی که باید نحر شود (مانند شتر) اگر او را ذبح کنند حرام است و هر حیوانی را که باید ذبح کنند اگر نحر کنند حرام می باشد.

٤١٧٨ــ صفوان بن یحیی گوید: مرزبان بن عمران اشعری از امام رضا علیه السّلام از ذبحی که ولدالزّنا، که او را بدان صفت شناخته اند، انجام دهد پرسید،

۴۱۷۹ــ وَ سَأَلَهُ الْحَلَبِيُّ «عَنْ ذَبِيحَةِ الْمُرْجِيِّ وَ الْحَرُورِيِّ ، قالَ: فَقالَ: كُلْ وَقِرَّ وَ اسْتَقِرَّ حَتّىٰ يَكُونَ مٰا يَكُونُ».

فرمود: اشکالی ندارد، همچنین است ذبح و کشتاری که زن و کودک در حال اضطرار انجام دهند.

۴۱۷۹ــ و حلبی از آن حضرت علیه السّلام از ذبیحهٔ مرجی و حروری سؤال کرد، فرمود: ناراحت مباش آنها را بحساب مسلمان بگذار و ذبیحهٔ آنان را حلال بدان تا زمانیکه دولت حقّ روی کار آید، و در بعض نسخ «وَ أَقْرِ وَ اسْتَقْرِ» آمده یعنی از طعامشان بخور و آنها را از طعام خود بده، مهمانشان کن و به مهمانی ایشان برو تا وقتی دولت حقّ روی کار آید.

شرح: «مُرجی نسبتش به مرجئه است که طایفه‌ای از عوام و منحرفین آن زمان بودند و عقیده داشتند که با ایمان هیچ معصیتی ضرر نمی رساند و با کفر هیچ طاعتی، و آنان کسانی هستند که قائلند به اینکه هر کس اظهار اسلام کند وبه قبلهٔ مسلمانان نماز خواند مؤمن است و هر فسق و یا گناهی مرتکب شود هرچند بزرگ باشد به ایمان او ضرر نمی رساند چنانکه اگر اظهار اسلام نکرده باشد هیچ طاعتی به او فایده نمی بخشد، روی این اعتقاد کسانی را که در صدر اسلام پس از پیامبر مکرّم اسلام صلّی الله علیه وآله مرتکب جنایاتی شده بودند مؤمن کامل می دانستند و راجع به گناهشان می‌گفتند بما ربطی ندارد و امر آن را به قیامت موکول می‌کنیم تا خداوند دربارهٔ آنها چه حکم فرماید و هیچ مسلمانی حقّ ندارد بَدِ آنها را بگوید و نفرینشان کند و از رحمت خدا دورشان بداند، بلکه باید صبر کند و امر را به تأخیر اندازد تا قیامت.

و بنظر راقم این حروف این مذهب را طرفدارانِ سیاست ضدّعلوی اختراع کردند تا با این عقیده از اعتراضات و اشکالاتی که هشیاران امّت به جنایات و کارهای زشت بعض صحابه و صحابیّات می‌کردند جلوگیری کنند و تنها برای بستن زبان آزادمنشان و خفه کردنِ آنها و غافل نمودنِ مردم ساده و کم‌عقل بود، تا دیگر کسی نگوید فلان صحابی چرا فلان عملِ خلاف را انجام داد و فلان صحابیّه چرا با آیهٔ شریفهٔ «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ــ احزاب:۳۳» مخالفت کرد و غائله راه انداخت و مردم

٤١٨٠ — وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «لا تَأْكُلْ ذَبيحَةَ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرانِيِّ وَ الْمَجُوسِيِّ وَ جَميعِ مَنْ خالَفَ الدِّينَ إلّا [ما] إذا سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ اسْمَ اللهِ عَلَيْها. وَ في كِتابِ عَلِيٍّ عَلَيه السَّلام: لا يَذْبَحُ الْمَجُوسِيُّ وَ لا النَّصْرانِيُّ وَ لا نَصارَى الْعَرَبِ الأَضاحِيَّ، وَ قالَ: تَأْكُلُ ذَبيحَتَهُ إذا ذَكَرَ اسْمَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ».

بسیاری را بکشتن داد، و برای بی‌خبر گزاردن مردم احمق و مقدّس‌مآب که غالباً از دین بی‌خبرند این راه بهترین راهی بود که شیاطین القاء کردند زیرا تا سرحدّ أعلا عوام‌فریبانه و کارساز بود، می‌گفتند: رفتگان همه با ایمان کامل از دنیا رفته‌اند و اگر عملی از آنها سرزده که برخلاف دستورات خدا بوده آنان را از مقام مؤمن کامل فرود نمی‌آورد و خداوند خود می‌داند با آنان چه کند و بما مربوط نیست، و چون با ایمان کامل از دنیا رفته‌اند عفو الهی همه را شامل خواهد شد و آنان در درجات بهشت با کمال سربلندی و افتخار مسرورند: «وَهُم في روضة يُحْبَرون — روم:١٥». و نه‌تنها این مذهب بلکه تمام مذاهبی که پس از رحلت رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله پدید آمد، انگیزهٔ سیاسی و یا سیاسی اقتصادی داشته است و اگر درست ریشه‌یابی شود صحّت این گفتار چون آفتاب روشن خواهد گشت.

و أمّا حروریّه، فرقه‌ای از خوارج نهروانند، و اینان پس از واقعهٔ صفّین در محلّی بنام حروراء اجتماعی تشکیل دادند و پس از شور، قطعنامه‌ای متضمّن تکفیر امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام و خلع آن حضرت(ع) از خلافت و امارت مسلمین صادر کردند، و اینان ریختن خون علی علیه‌السّلام و پیروان آن حضرت را مباح بلکه واجب می‌شمردند و از شدّت حماقت خود را در این عقیده مصیب دانسته و به عمل به آن مثاب می‌دانستند».

٤١٨٠ — امام صادق علیه‌السّلام فرمود: از خوردن ذبیحهٔ یهودی و نصرانی و مجوسی و هر کس خلافِ دین تو را دارد اجتناب کن مگر اینکه «بسم‌الله» گفتن او را بشنوی، و نیز فرمود: در کتاب علی علیه‌السّلام آمده که نه مجوسی و نه نصرانی و نه ترسایان عرب گوسفند و یا گاو قربانی را در عید أضحی نکشند، و فرموده است: از

۴۱۸۱ــ وَ فِي رِوايَةِ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَه: «ما تَقُولُ في ذَبائِحِ النَّصارىٰ؟ فَقالَ: لا بَأْسَ بِها، قُلْتُ: فَإِنَّهُمْ يَذْكُرُونَ عَلَيْهَا الْمَسيحَ فَقالَ: إِنَّما أَرادُوا بِالْمَسيحِ اللهَ تَعالىٰ».

۴۱۸۲ــ وَ رَوىٰ أَبوبَكْرٍ الْحَضْرَمِيُّ، عَنِ الْوَرْدِ بْنِ زَيْدٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي-جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام: «حَدِّثْني حَديثاً وَ أَمْلِ عَلَيَّ حَتّىٰ أَكْتُبَهُ، فَقالَ: أَيْنَ حِفْظُكُمْ يا أَهْلَ الْكُوفَةِ؟ قُلْتُ: حَتّىٰ لا يَرُدَّهُ عَلَيَّ أَحَدٌ، ما تَقُولُ في مَجُوسِيٍّ قالَ بِسْمِ اللهِ وَ ذَبَحَ؟ فَقالَ: كُلْ، فَقُلْتُ: مُسْلِم ذَبَحَ وَلَمْ يُسَمِّ؟ فَقالَ: لا تَأْكُلْ إِنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ: «فَكُلُوا مِمّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ» وَ يَقُولُ: «وَلا تَأْكُلُوا مِمّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ».

ذبیحهٔ هر یک از اینان اگر بسم الله در هنگام سر بریدن حیوان بگوید بخور.

۴۱۸۱ــ عبدالملک بن عمرو گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: نظر شما دربارهٔ ذبایح نصاری چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: آنان نام مسیح را بهنگام ذبح می برند. فرمود: مرادشان از مسیح خداوند متعال است.

شرح: «این خبر در سلسلهٔ سندش حکم بن مسکین جزءِ روات ذکر شده و وی مجهول الحال است، و در تهذیب آمده و جزءِ روات آن قاسم بن محمّد جوهری ذکر شده و وی واقفی مذهب بوده و توثیق هم نشده است و خبر، خبر واحد می باشد».

۴۱۸۲ــ ورد بن زید گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: برای من حدیثی نقل فرمائید و دیکته کنید که بنویسم. امام فرمود: پس حافظهٔ شما اهل کوفه کجاست؟ عرض کردم: غرضم اینست که کسی آن را بر من ردّ نکند. بفرمائید نظرتان دراین باره که مجوسی بسم اله بگوید و حیوانی را ذبح کند چیست؟ فرمود: از آن بخور، عرض کردم اگر مسلمانی بی‌گفتن بسم الله ذبح کند چه؟ فرمود: از آن مخور زیرا خداوند متعال می فرماید: «فَكُلُوا مِمّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ ــ انعام:۱۱۸» (بخورید از آن حیوان مذبوحی که نام خدا بر آن برده شده است). و نیز می فرماید: «وَلا تَأْكُلُوا ممّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ ــ انعام:۱۱۹» (و نخورید از آن حیوان مذبوحی که

٤١٨٣ — وَ رَوَى الْحُسَيْنُ الْأَحْمَسِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام قالَ: «هُوَ الْاِسْمُ وَلٰا يُؤْمَنُ عَلَيْهِ إِلّا مُسْلِمٌ».

٤١٨٤ — وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُخْتٰارِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبيدِالله قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ: «إِنّا نَكُونُ بِالْجَبَلِ فَنَبْعَثُ الرُّعٰاةَ إِلَى الْغَنَمِ فَرُبَّمٰا عَطِبَتِ الشّاةُ وَ أَصٰابَهٰا شَيْءٌ فَذَبَحُوهٰا فَنَأْكُلُهٰا؟ قالَ: لٰا إِنَّمٰا هِيَ الذَّبيحَةُ فَلٰا يُؤْمَنُ عَلَيْهٰا إِلّا الْمُسْلِمُ».

٤١٨٥ — وَ رُوِيَ عَنِ الْفُضَيْلِ؛ وَ زُرٰارَةَ؛ وَ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلام «أَنَّهُمْ سَأَلُوهُ عَنْ شِرٰاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْأَسْوٰاقِ وَلٰا يُدْرٰى مٰا يَصْنَعُ الْقَصّابُونَ؟ فَقٰالَ: كُلْ إِذٰا كٰانَ فِي أَسْوٰاقِ الْمُسْلِمينَ وَلٰا تَسْأَلْ عَنْهُ».

[مٰا ذُبِحَ لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ أَوْ تَرَكَ التَّسْمِيَةَ]

٤١٨٦ — وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام «عَنْ ذَبيحَةٍ ذُبِحَتْ

نام خدا بر آن پرده نشده است).

٤١٨٣ — و حسین بن عثمان أحمسی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: این بردن نام خدا است و انسان اطمینان به بردن آن ندارد مگر بمسلمان.

٤١٨٤ — حسین بن عبیدالله گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم که ما اهل کوهپایه هستیم و گوسفندان را با چوپان‌ها (که أهل ذمّه‌اند) به چرا می فرستیم و بسا می شود که گوسفندی آسیب می بیند و ایشان آن را سر می بُرند و ما از آن می خوریم آیا صحیح است؟ فرمود: نه، زیرا ذبح باید شرعی باشد و اطمینانی در رعایت کردن دستورات شرع نیست مگر به مسلمان.

٤١٨٥ — فضیل بن یسار و زرارة و محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام از خرید گوشت از بازار سؤال کردند و اینکه معلوم نیست قصّابها چه می‌کنند؟ فرمود: بخور اگر از سوق و محلّهٔ مسلمانان تهیّه شده است و از آن مپرس. (یعنی حلال است).

[مذبوحی که روبه قبله نبوده ویا ذابح بسم الله نگفته است]

٤١٨٦ — محمّد بن مسلم [گوید:] از امام صادق علیه السّلام پرسید[م]:

لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ فَقالَ: كُلْ لا بَأْسَ بِذلِكَ مالَمْ يَتَعَمَّدْ، قالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ وَلَمْ يُسَمِّ؟ فَقالَ: إنْ كانَ ناسِياً فَلْيُسَمِّ حينَ يَذْكُرُ يَقُولُ: بِسْمِ اللهِ عَلىٰ أَوَّلِهِ وَعَلىٰ آخِرِهِ».

۴۱۸۷ــ وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَبا جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ رَجُلٍ ذَبَحَ فَسَبَّحَ أَوْ كَبَّرَ أَوْ هَلَّلَ أَوْ حَمِدَاللهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ: هٰذا كُلُّهُ مِنْ أَسْماءِ اللهِ تَعالىٰ، لا بَأْسَ بِهِ».

۴۱۸۸ــ وَ فِي رِوايَةِ حَمّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَذْبَحُ فَيَنْسىٰ أَنْ يُسَمّي أَتُؤْكَلُ ذَبيحَتُهُ؟ قالَ: نَعَمْ إذا كانَ لا

ذبیحه‌ای را که بدون روبه‌قبله نمودن سر بریده‌اند می‌توان خورد؟ فرمود: اگر از روی عمد نبود اشکالی ندارد از آن بخور، گوید: پرسیدم: مردی سر برید و بسم‌الله نگفت؟ فرمود: چنانچه از روی فراموشی بوده هرگاه متذکّر شود بگوید: «بسم‌الله عَلىٰ أَوَّلِهِ وَعَلىٰ آخِرِه».

شرح: «گفتن بسم‌الله شرط حلّیّت است در نحر و ذبح و صید، باتّفاق علما و اختلاف در آن نیست زیرا صریح آیهٔ قرآن است که فرموده: «لا تَأْكُلُوا مِمّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ» و اگر عمداً ترک کنند خوردن آن حرام است و اگر از روی فراموشی باشد حرام نیست، و لازم نیست معتقد بوجوب گفتن آن باشد همینکه نام خدا را برد و بسم‌الله گفت می‌توان از آن خورد و حلال است».

۴۱۸۷ــ و نیز محمّد بن مسلم از امام باقر علیه‌السّلام پرسید: مردی ذبح کرد درحالیکه تسبیح خدا می‌کرد یا تکبیر می‌گفت و یا لاإله‌الّاالله، و یا حمد الهی بجای می‌آورد، این صحیح است؟ فرمود: همهٔ اینها از اسماء الهی است، و اشکال ندارد.

شرح: «مراد از «بسم‌الله» نام خدا بردن است چه بگوید: «بسم‌الله» و چه بگوید: «الحمدلله» و چه بگوید: «سبحان‌الله» و چه بگوید: «اللّهمَّ صَلِّ علی محمد وآل محمّد» و پاره‌ای از علماء امامیّه گفته‌اند صلوات جایز است».

۴۱۸۸ــ حلبی از امام صادق علیه‌السّلام روایت کرده گوید شخصی از آن

يُتَمِّمُ وَيُحْسِنُ الذَّبْحَ قَبْلَ ذٰلِكَ، وَلٰا يَنْخَعُ، وَلٰا يُكَسِّرِ الرَّقَبَةَ حَتّٰى تَبْرُدَ الذَّبِيحَةُ».

٤١٨٩ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدٌ الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «مَنْ لَمْ يُسَمِّ إِذٰا ذَبَحَ فَلٰا تَأْكُلْهُ».

٤١٩٠ــ وَ رَوٰى حَمّادٌ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ ذَبِيحَةِ الْمَرْأَةِ، فَقٰالَ: إِنْ كُنَّ نِسٰاءً لَيْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ فَلْتَذْبَحْ أَعْلَمُهُنَّ وَلْتَذْكُرِ اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ، وَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَبِيحَةِ الصَّبِيِّ فَقالَ: إِذٰا تَحَرَّكَ وَكٰانَ خَمْسَةَ أَشْبٰارٍ، وَ أَطٰاقَ الشَّفْرَةَ».

٤١٩١ــ وَ فِي رِوٰايَةِ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ رَهْطٍ رَوَوْهُ عَنْهُما عَلَيهِمَا السَّلام جَمِيعاً «أَنَّ ذَبِيحَةَ الْمَرْأَةِ إِذٰا أَجٰادَتِ الذَّبْحَ وَسَمَّتْ فَلٰا بَأْسَ بِأَكْلِهِ، وَكَذٰلِكَ

حضرت پرسید که مردی هنگام ذبح فراموش کرد بسم‌الله گوید آیا ذبیحهٔ او را می‌توان خورد؟ فرمود: آری اگر متّهم به نگفتن آن عمداً نباشد و پیش از آن ذبح را خوب انجام دهد، و نخاع را قطع نکند و گردن را تا حیوان جان نداده و سرد نشده نشکند، اشکالی ندارد.

٤١٨٩ــ محمّد بن علیّ حلبی گوید: امام صادق علیه‌السّلام فرمود: هر کس هنگام ذبح نام خدا را نمی‌بَرد و بسم‌الله نمی‌گوید آن ذبیحه را مخور.

٤١٩٠ــ محمّد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه‌السّلام پرسیدم ذبیحهٔ زن حکمش چیست؟ فرمود: اگر جماعتی همه زن هستند و مرد همراهشان نیست پس آنکه از همه بهتر می‌داند بسم‌الله گوید و ذبح کند، و از ذبیحهٔ کودک پرسیدم: فرمود: اگر چالاک است و جست‌وخیز دارد و قامتش پنج وجب شده است و قدرت گرفتن کارد را بدست دارد اشکالی ندارد.

٤١٩١ــ و در روایت عمر بن اُذینه که از جماعتی که از امام باقر و امام صادق علیهما‌السّلام روایت کرده‌اند نقل کرده است: ذبیحهٔ زن اگر ذَبح را درست بداند و بسم‌الله بگوید خوردنش اشکالی ندارد، و همچنین کودک، و همچنین نابینا اگر کسی

الصَّبِيُّ، وَ كَذٰلِكَ الْأَعْمىٰ إِذٰا سُدِّدَ».

٤١٩٢ــ وَ فِي رِوٰايَةِ ابْنِ مُسْكٰانَ، عَنْ سُلَيْمٰانَ بْنِ خٰالِدٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلامُ عَنْ ذَبيحَةِ الْغُلٰامِ وَ الْمَرْأَةِ هَلْ تُؤْكَلُ؟ فَقالَ: إِذٰا كٰانَتِ الْمَرْأَةُ مُسْلِمَةً وَ ذَكَرَتِ اسْمَ اللهِ عَلىٰ ذَبيحَتِهٰا حَلَّتْ ذَبيحَتُهٰا، وَ الْغُلٰامُ إِذا قَوِيَ عَلَى الذَّبيحَةِ وَ ذَكَرَ اسْمَ اللهِ تَعالىٰ حَلَّتْ ذَبيحَتُهُ، وَ ذٰلِكَ إِذٰا خيفَ فَوْتُ الذَّبيحَةِ وَ لَمْ يُوجَدْ مَنْ يَذْبَحُ غَيْرُهُمٰا».

٤١٩٣ــ وَ رَوَى ابْنُ الْمُغيرَةِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيهِماالسَّلام كٰانَتْ لَهُ جٰارِيَةٌ تَذْبَحُ لَهُ إِذٰا أَرٰادَ».

[اَلْحَمَلُ وَ الْجَدْيُ يَرْضَعٰانِ مِنْ لَبَنِ خِنْزيرَةٍ أَوِ امْرَأَةٍ]

٤١٩٤ــ وَ قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام: «لٰا تَأْكُلْ مِنْ لَحْمِ حَمَلٍ رَضِعَ

او را رو به قبله کند.

٤١٩٢ــ و در روایت ابن مسکان از سلیمان بن خالد آمده که از امام صادق علیه السّلام پرسید ذبیحهٔ پسربچه و زن را می توان خورد؟ حضرت فرمود: اگر زن مسلمان است و نام خدا را هنگام ذبح می برد ذبیحه اش حلال است، و پسربچّه اگر قدرت ذبح کردن دارد و نام خداوند متعال را می برد ذبیحه اش نیز حلال است، و این در زمانیست که ترس مُردن حیوان باشد و کسی که آن را ذبح کند جز زن یا کودک یافت نشود.

شرح: «مقیّد بودن به حال اضطرار را حمل بر استحباب کرده اند».

٤١٩٣ــ عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: علیّ بن الحسین علیهماالسّلام کنیزی داشت و هرگاه می خواست، آن جاریه ذبح می‌کرد.

[بَرِه و یا بزغاله که شیر خوک یا شیر زنی را بخورد]

٤١٩٤ــ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: از گوشت بره‌ای که شیر ماده خوک

مِنْ خِنْزِيرَةٍ».

٤١٩٥ــ وَ كَتَبَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عيسىٰ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِما السَّلام: «امْرَأَةٌ أَرْضَعَتْ عَناقاً [مِنَ الْغَنَمِ] بِلَبَنِهَا حَتّىٰ فَطَمَتْهَا، فَكَتَبَ عَلَيهِ السَّلامُ: فِعْلٌ مَكْرُوهٌ، وَلَا بَأْسَ بِهِ».

را خورده است مخور.

٤١٩٥ــ احمد بن محمّد بن عیسی نامه‌ای به امام هادی علیه السّلام نوشت و در آن سؤال کرد: زنی بزغاله کمتر از یکسال را از شیر خود خورانید تا او را از شیر بازگرفت حکم آن چیست؟ امام در جواب نامه مرقوم فرمودند: کار مکروهی کرده است ولی اشکالی ندارد.

شرح: «ظاهر خبر کراهتِ فعل را می رساند، و شهید علیه الرحمة در کتاب دروس می فرماید: «اگر از شیر زنی خورد گوشتش بشدّت مکروه می شود»، و قول شهید(ره) بی‌وجه نیست زیرا انسان خود حرام گوشت است و فرزندش که از شیرِ او تغذیه می‌کند نیز حرام گوشت می باشد. و حیوانِ حلال گوشت که شیرِ حیوانِ حرام گوشت را بخورد قطعاً مساوی با حیوانِ حلال گوشت ــ که شیرِ حلال گوشت خورده نیست ــ و فرق خواهد داشت، و خبر به سند صحیح در کافی و تهذیب نقل شده به این لفظ «اِمرأَةٌ أَرْضَعَتْ عَناقاً حَتّىٰ فَطَمَتْ و كَبُرَتْ وَ ضَرَبَهَا الفَحْلُ ثُمَّ وضَعَتْ فَيَجُوزُ أَنْ يُؤكَلَ لَحْمُها و لَبَنُها؟ فكتب علیه السّلام فِعلٌ مكروهٌ و لا بَأسَ بِه» یعنی: زنی بزغالهٔ ماده‌ای را شیر داده و پس از آنکه آن بزرگ شده آن را نر کشیده و بز بچه دار شده است آیا از شیر و گوشت او می توان خورد؟ فرمود: «کار مکروهی است ولی اشکال ندارد»، چنانکه واضح است مفهوم اصل خبر آنستکه پس از مدّتی که گذشت و آن بزغاله خود مادر شد گوشت و شیرش اشکالی ندارد، و مفهوم نقل صدوق ــ رحمه الله ــ آنست که گوشت بزغاله در آن اوان که از شیر بازگرفته شده و بعد از آن نیز اشکال ندارد، و فرق این دو مفهوم کاملاً روشن است و این تأخیر نسبةً زیاد که بمنزلهٔ استبراء است ملحوظ نگشته است».

٤١٩٦ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إسْمٰاعِيلَ، عَنْ حَنٰانِ بْنِ سَدِيرٍ قالَ: «سُئِلَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام عَنْ جَدْيٍ رَضِعَ مِنْ لَبَنِ خِنْزِيرَةٍ حَتّىٰ شَبَّ وَ كَبُرَ ثُمَّ اسْتَفْحَلَهُ رَجُلٌ في غَنَمِهِ فَخَرَجَ لَهُ نَسْلٌ، قالَ: أَمّا مٰا عَرَفْتَ مِنْ نَسْلِهِ بِعَيْنِهِ فَلٰا تَقْرَبْهُ، وَ أَمّا مٰا لَمْ تَعْرِفْهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الْجُبُنِ فَكُلْ وَ لٰا تَسْأَلْ عَنْهُ».

[الْحَلالُ و الحَرامُ مِنْ لُحُومِ الدَّوابِّ]

٤١٩٧ــ وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَبٰا جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «عَنْ لُحُومِ الْخَيْلِ وَ الدَّوابِّ وَ الْبِغٰالِ وَ الْحَمِيرِ، فَقٰالَ: حَلٰالٌ وَ لٰكِنَّ النّاسَ يُعٰافُونَهٰا».

وَ إِنَّمٰا نَهىٰ رَسُولُ اللهِ صَلى الله عليه وآله عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ بِخَيْبَرَ لِئَلّٰا تَفْنىٰ ظُهُورُهٰا، وَ كٰانَ ذٰلِكَ نَهْيَ كَرٰاهَةٍ لٰا نَهْيَ تَحْرِيمٍ.

وَ لٰا بَأْسَ بِأَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الْوَحْشِيَّةِ وَ لٰا بَأْسَ بِأَكْلِ الْآمِصِ وَ هُوَ

٤١٩٦ــ حنان بن سدیر گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: بزغاله‌ای از شیر ماده خوکی تغذیه کرده تا بزرگ شده است سپس مردی در گلّه گوسفندانش او را نر کشید و چندین بزغاله آورد. حکم آن چیست؟ فرمود: أمّا هر چه از نسلش شناختی از آن دوری گزین و به آن نزدیک مشو، و هرکدام را نشناختی پس آن بمنزلهٔ پنیر است بخور و نپرس.

[حیوانات حلال گوشت و حیوانات حرام گوشت]

٤١٩٧ــ محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام از خوردن گوشت اسبان و خران و استران و چهار پایان اهلی پرسید، امام علیه السّلام فرمود: حلال است، امّا مردم آن را ناخوش دارند.

و اینکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله در فتح قِلاع خیبر از خوردن گوشت چهار پایان اهلی نهی فرمود، جز این نیست که علّتی داشت و خوف نابودی نژاد آنها می رفت (و نیاز شدید به سواری آنها داشتند)، بجز اینکه نهی هم نهی تحریمی نبود بلکه نهی کراهت بود.

و اشکالی نیست به خوردن گوشت گورخر، یا گوسفندان وحشی که از

الْيَحامِيرُ.

وَ لا بَأْسَ بِأَلْبانِ الْأُتُنِ وَ الشيرازِ الْمُتَّخَذِ مِنْها.

وَ لا يَجُوزُ أَكْلُ شَيْءٍ مِنَ الْمُسُوخِ وَ هِيَ الْقِرَدَةُ وَ الْخِنْزِيرُ وَ الْكَلْبُ وَ الْفِيلُ وَ الدُّبُّ وَ الْفَأْرَةُ وَ الْأَرْنَبُ وَ الضَّبُّ وَ الطّاوُوسُ وَ النَّعامَةُ وَ الدُّعْمُوصُ وَ الْجِرِّيُّ وَ السَّرَطانُ وَ السُّلَحْفاةُ وَ الْوَطْواطُ وَ الْبَقّاءُ وَ الثَّعْلَبُ وَ الدُّبُّ وَ الْيَرْبُوعُ وَ الْقُنْفُذُ مُسُوخٌ لا يَجُوزُ أَكْلُها.

٤١٩٨ — وَ رُوِيَ «أَنَّ الْمُسُوخَ لَمْ تَبْقَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فَإِنَّ هٰذِهِ مُثِّلَ بِها فَنَهَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ أَكْلِها».

گرشتشان برای ساختن نوعی آش ترش که با بلغور و سرکه و چیزهای دیگر می سازند استفاده می‌کنند.

و نیز خوردن شیر ماچه اُلاغ و یا طعامی که از شیر پخته و جوشیدهٔ آن حیوان برای مریض تهیّه می‌کنند بدون اشکال است.

و جایز نیست خوردن گوشت حیواناتی که از امّتهای پیشین بصورت آنها مسخ شده‌اند که عبارتند از: میمون، خوک، سگ، فیل، گرگ، موش، خرگوش، سوسمار، طاوس، شترمرغ، کفجهِ لیزِ جرّی (ماهی بدون فلس)، خرچنگ، سنگ‌پشت، شپره و یا خفّاش، عقاب، روباه، خرس، موش صحرائی، خار پشت که مسوخ باشند و خوردن آنها حرام است.

٤١٩٨ — و روایت شده که مسخ شدگان سه روز بیش زنده نمی مانند و اینها که نامبرده شد شبیه به آنهایند از اینرو خداوند عزیز خوردن آنها را حرام کرده است.

شرح: «بنظر می رسد امّتهایی در زمانهای پیش از اسلام بصورت این حیوانات مسخ شده و پس از یکی دو روز هلاک و نابود گشته‌اند، و بعضی توّهم کرده‌اند که این حیوانات از نسل آنها است لذا این اشکال پیش آمده که اگر آنها بیش از سه روز زنده نبودند پس چرا نسل آنها باقی است، درصورتیکه اگر دقّت شود قضیّه چنین است که امّتی ستمکار بودند و مثلاً بصورت میمون مسخ شده و بعد مرده‌اند و این ربطی به

٤١٩٩ــ وَ رَوَى الْوَشّاءُ، عَنْ داوُدَ الرَّقّي قالَ: قُلْتُ لِأَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «إنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحابِ أَبي الْخَطّابِ نَهاني عَنِ الْبُخْتِ وَعَنْ أَكْلِ لَحْمِ الْحَمامِ الْمُسَرْوَلِ فَقالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: لا بَأْسَ بِرُكُوبِ الْبُخْتِ، وَشُرْبِ أَلْبانِها وَ أَكْلِ لُحُومِها، وَ أَكْلِ لَحْمِ الْحَمامِ الْمُسَرْوَلِ».

وَ نَهىٰ عَلَيه السَّلام عَنْ رُكُوبِ الْجَلّالاتِ وَ شُرْبِ أَلْبانِها فَقالَ: إنْ أَصابَكَ شَيْءٌ مِنْ عَرَقِها فَاغْسِلْهُ.

نسل میمون و بقاء یا عدم بقاء آن ندارد، و همینکه گوئیم: بصورت فیل یا حیوان دیگری مسخ شدند دلالت دارد بر وجود موجودی با توالد و تناسل بنام فیل یا هر حیوان دیگر، و نیز باید دانست که حیوانات حرام گوشت منحصر به آنچه در اینجا مذکور است نیست، بلکه هر حیوان مردارخوار و نجاستخوار که طبیعةً خوراکش اینها است حرام گوشت است.

٤١٩٩ــ داود بن کثیر رقّی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی از هواداران ابی الخطّاب مرا از استفاده کردن از شتر خراسانی منع می‌کرد و از خوردن گوشت کبوتر پَر پا، امام علیه السّلام فرمود: اشکالی در سوار شدن بر شتر خراسانی و خوردن شیر و گوشت آنها نیست، همچنین خوردن گوشت کبوتر پَر پا.

شرح: «ابوالخطاب یکی از أئمّهٔ باطنیه است و نامش محمدبن مقلاص است».

و امام صادق علیه السّلام از سوار شدن بر شتران نجاستخوار و خوردن شیرشان نهی فرمود، و گفت: چنانچه چیزی از عرق بدنشان به تو رسید آن را بشوی.

شرح: «چون کافی خبری از هشام بن سالم از أبی حمزه از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که امام علیه السّلام فرمود: «لا تَأْكُلُوا لُحُومَ الجَلّالاتِ وَ إنْ أَصابَكَ مِنْ عَرَقِها فَاغْسِلْهُ» و بنظر می رسد که کلام صدوق علیه الرّحمه از این خبر مأخوذ باشد لذا جملهٔ «ونَهىٰ عَنْ رُكُوبِ الجَلّالات» باید «نَهىٰ عَنْ لُحُومِ الجَلّالات» باشد، ولی در همهٔ نسخ فقیه که دیده شد «رکوب» ثبت شده، پس یا

وَ النّاقَةُ الْجَلّالَةُ تُرْبَطُ أَرْبَعينَ يَوْماً، ثُمَّ يَجُوزُ بَعْدَ ذلِكَ نَحْرُها وَ أَكْلُها، وَ الْبَقَرَةُ تُرْبَطُ ثَلاثينَ يَوْماً.

٤٢٠٠ــ وَ في رِوايَةِ الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ «أَنَّ الْبَقَرَةَ تُرْبَطُ عِشْرينَ يَوْماً» وَ الشّاةُ تُرْبَطُ عَشَرَةَ أَيّامٍ، وَ الْبَطَّةُ تُرْبَطُ ثَلاثَةَ أَيّامٍ ــ وَ رُوِيَ سِتَّةَ أَيّامٍ ــ وَالدَّجاجَةُ تُرْبَطُ ثَلاثَةَ أَيّامٍ، وَ السَّمَكُ الْجَلاّلُ يُرْبَطُ يَوْماً إِلَى اللَّيْلِ في الْماءِ».

٤٢٠١ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «كُلُّ ما كانَ في الْبَحْرِ مِمّا يُؤْكَلُ في الْبَرِّ مِثْلُهُ فَجائِزٌ أَكْلُهُ، وَ كُلُّ ما كانَ في الْبَحْرِ مِمّا لا يَجُوزُ أَكْلُهُ في الْبَرِّ لَمْ يَجُزْ أَكْلُهُ».

٤٢٠٢ــ وَ رَوى أَبانٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لا تَأْكُلِ الْجِرِّيَّ وَ لا الطِّحالَ».

اشتباهِ قلم است، یا رکوب حیوان جلاّل نیز در رأی صدوق حرام است و روایاتی هم در کافی و تهذیب هست که منع از حجّ رفتن یا مطلق سوار شدن جلاّل می‌کند ولی فقهاء آن را مکروه دانسته و خبر یا اخبار را حمل بر کراهت کرده‌اند».

و ناقهٔ نجاستخوار را چهل روز باید از خوردن نجاست بازداشت، آنگاه جایز است آن را نحر کرد و از گوشتش استفاده نمود، وگاو سی روز باید بازداشته شود.

٤٢٠٠ــ و در روایت قاسم بن محمّد جوهری آمده است که گاوِ را بیست روز، و گوسفند نجاستخوار را ده روز، و مرغ را سه روز پرهیز می دهند ــ و در روایتی شش روز ــ وماکیان خانگی را سه روز، و ماهی نجاستخوار را یک روز صبح تا غروب آفتاب در آب.

٤٢٠١ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر حیوان دریائی که مانندش در خشکی خوردنش حلال است، خوردنش جایز است و هر حیوان دریائی که مانندش در خشکی حلال نیست آن نیز خوردنی نیست.

٤٢٠٢ــ محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

٤٢٠٣ــ وَ رَوَى ابْنُ مُسْكانَ، عَنْ عَبْدِالرَّحيمِ الْقَصيرِ قالَ: «سَمِعْتُ أَباجَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ: إنَّ إبراهيمَ عَلَيه السَّلام لَمّا أَرادَ أَنْ يَذْبَحَ الْكَبْشَ أَتاهُ إبْليسُ فَقالَ: هٰذا لي؟ فَقالَ إبْراهيمُ عَلَيه السَّلام: لا، قالَ: لي مِنْهُ كَذا وَ كَذا؟ قالَ إبْراهيمُ عَلَيه السَّلام: لا، فَلَمْ يَزَلْ يُسَمّي عُضْواً عُضْواً مِنَ الشّاةِ وَيَأْبىٰ عَلَيْهِ إبْراهيمُ عَلَيه السَّلام حَتّى انْتَهىٰ إلَى الطِّحالِ فَسَمّاهُ فَأَعْطاهُ إيّاهُ فَهُوَ لُقْمَةُ الشَّيْطانِ».

وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: إذا كانَ اللَّحْمُ مَعَ الطِّحالِ في سَفُّودٍ أُكِلَ اللَّحْمُ إذا كانَ فَوْقَ الطِّحالِ، فَإنْ كانَ أَسْفَلَ مِنَ الطِّحالِ لَمْ يُؤْكَلْ وَيُؤْكَلُ جُوذابُهُ لِأَنَّ الطِّحالَ في حِجابٍ وَلا يَنْزِلُ مِنْهُ شَيْءٌ إلّا أَنْ يُثْقَبَ فَإنْ ثُقِبَ سالَ

ماهیِ بی‌فلس را و طحال (سپرز) را مخور.

٤٢٠٣ــ عبدالرّحیم قیصر گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که ابراهیم علیه السّلام خواست تا گوسفندی را که برای فدای اسماعیل آمده بود ذبح کند ابلیس پیش آمد و به عضوی اشاره کرد و گفت: این از آن منست؟ ابراهیم پاسخ داد: نه، پرسید سهم من از آن فلان مقدار است. ابراهیم فرمود: نه، ابلیس مرتّب یکی یکی اعضای آن گوسفند را اسم می برد و می‌گفت: از آن منست؟ و حضرت ابراهیم علیه السّلام می فرمود: نه، تا ابلیس به طحال (سپرز) رسید و آن را نام برد، ابراهیم علیه السّلام فرمود: آری، و آن را به وی داد و آن سهم شیطان از گوسفند است.

شرح: «طحال غدهٔ اسفنجی است که در سمت چپ شکم حیوانست و به پهلوی آن چسبیده است».

و امام صادق علیه السّلام فرمود: هرگاه گوشت حیوان را با طحالِ آن در یک سیخ کباب یا یک تابه سرخ کنند اگر گوشت بالای طحال قرار گیرد می توان آن را خورد، ولی اگر زیر طحال بود آن را نخورند (اگر آب طحال بدان رسیده باشد) و نان زیر کباب که چربی گوشت را به خود جذب کرده خوردنش اشکالی ندارد زیرا طحال

مِنْهُ، وَ لَمْ يُؤْكَلْ مٰا تَحْتَهُ مِنَ الْجُوذٰابِ.

فَإِنْ جُعِلَتْ سَمَكَةٌ يَجُوزُ أَكْلُهٰا مَعَ جِرِّيٍّ أَوْ غَيْرِهٰا مِمّا لٰا يَجُوزُ أَكْلُهُ فِي سَفُّودٍ أُكِلَتِ الَّتِي لَهٰا فُلُوسٌ إِذٰا كٰانَتْ فِي السَّفُّودِ فَوْقَ الْجِرِّيِّ وَ فَوْقَ اللاّتِي لٰا تُؤْكَلُ فَإِنْ كانَتْ أَسْفَلَ مِنَ الْجِرِّيِّ لَمْ تُؤْكَلْ.

٤٢٠٤ــ وَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْماعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ إِلَى الرِّضٰا عَلَيْهِ السَّلام: «اخْتَلَفَ النّاسُ فِي الرَّبِيثٰا فَمٰا تَأْمُرُنِي فِيهٰا؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلام: لٰا بَأْسَ بِهٰا».

٤٢٠٥ــ وَ رُوِيَ عَنْ حَنانِ بْنِ سَدِيرٍ قالَ: «أَهْدٰى فَيْضُ بْنُ الْمُخْتٰارِ إِلىٰ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام رَبِيثٰا فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ وَ أَنٰا عِنْدَهُ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَ قالَ: هٰذِهِ لَهٰا

در پرده ایست و آب از آن خارج نمی شود مگر اینکه سوراخش کنند و اگر سوراخ شد و چیزی پس داد یعنی آبی از آن خارج شد آن نانی که چربی گوشت را جذب می‌کند نیز نباید خورد.

شرح: «اصل خبر در کافی در ج ٦ ص ٣٦٢ است و از عمّار بن موسی ساباطی روایت کرده و قیدی که در میان پرانتز راجع به آب طحال آوردیم در اصل خبر هست و در کلام صدوق علیه الرّحمه ساقط یا تلخیص شده است».

و اگر ماهیی را که خوردنش حلال است با جرّی (ماهی بدون فلس) یا غیرآن از چیزهای حرام را در تابه برای بریان کردن نهادی، آنها که دارای فلس است و خوردنش حلال می باشد اگر بالای بی‌فلس‌ها و چیزهایی که خوردنش حرام است قرار گرفت آنها را می خوری، و اگر در زیر حرام ها قرار گرفته بود از آن مخور.

٤٢٠٤ــ و محمّد بن اسماعیل بن بزیع در نامه ای به حضرت رضا علیه السّلام نوشت که مردم در اینجا دربارهٔ ربیثا اختلاف کرده‌اند پاره‌ای آن را حلال و پاره‌ای حرام می دانند دربارهٔ این موضوع شما بمن چه حکمی می فرمائید؟ امام علیه السّلام در پاسخ نوشتند: اشکالی در آن نیست.

٤٢٠٥ــ و از حَنان بن سَدیر نقل کرده‌اند که گفت: فیض بن مختار مقداری ربیثا (ماهیِ ریز و لطیفی است که غالباً از خلیج فارس و اطراف تنگهٔ هرمز صید

قِشْرٌ فَأَكَلَ مِنْهَا وَ نَحْنُ نَرَاهُ».

٤٢٠٦ــ وَ رَوَى مُحَمَّدُبْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لَا يُؤْكَلُ مَا نَبَذَهُ الْمَاءُ مِنَ الْحِيتَانِ، وَمَا نَضَبَ الْمَاءُ عَنْهُ فَذَلِكَ الْمَتْرُوكُ».

٤٢٠٧ــ وَ رَوَى مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى الْخَثْعَمِيُّ، عَنْ حَمَّادِبْنِ عُثْمَانَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام: «جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي الْكَنْعَتِ؟ قالَ: لَا بَأْسَ بِأَكْلِهِ، قُلْتُ: فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهُ قِشْرٌ؟ قالَ: بَلَى وَ لَكِنَّهَا حُوتَةٌ سَيِّئَةُ الْخُلْقِ تَحْتَكُّ بِكُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا نَظَرْتَ فِي أَصْلِ أُذُنَيْهَا وَجَدْتَ لَهَا قِشْراً».

٤٢٠٨ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِالله بْنِ سِنَانٍ قالَ: قالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيهِ السَّلَامُ: «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَداً

می شود و بومیان آنجا آن را خشک می‌کنند و بعد می خورند) برای امام صادق علیه السّلام هدیّه فرستاد و من خدمت آن حضرت بودم، پس امام علیه السّلام نظری به آن افکند و فرمود: این ماهی دارای قشر است و از آن خورد و ما او را می دیدیم.

٤٢٠٦ــ محمّد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: از ماهیان آنچه را که آب به ساحل انداخته خوردنی نیست و همچنین آنچه را که در آب بوده و در آن فرورفته و مرده اند باید آنها را ترک کرد. (نباید از آن استفادهٔ خوراکی بشود).

٤٢٠٧ــ حمّاد بن عثمان گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت شوم دربارهٔ کَنْعَت چه می فرمائید؟ فرمود: خوردنش اشکالی ندارد، عرض کردم: قشر ندارد، فرمود: چرا قشر دارد ولی ماهیی تندخوست و خود را به هر چیز می ساید و فلسش می ریزد و اگر درست در بُن دو گوشش دقّت کنی قشر آن را خواهی دید.

شرح: «کنعت بر وزن جعفر ــ نوعی از ماهی است که دارای فلس نرم است و خود را به رمل می ساید و فلسش می ریزد و دوباره می روید».

٤٢٠٨ــ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر چیز که در آن حلال و حرام بود بر تو حلال است تا حرام را بخصوص در آن بشناسی و چون

حَتّىٰ تَعْرِفَ الْحَرامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ».

٤٢٠٩ — وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضّالٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قالَ: «سَأَلْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام عَنِ الْإِخْصاءِ فَلَمْ يُجِبْنِي، فَسَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام عَنْ ذٰلِكَ، فَقالَ: لٰا بَأْسَ بِهِ».

٤٢١٠ — وَ رَوىٰ يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «السَّخْلَةُ الَّتِي مَرَّ بِهٰا رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ وَ هِيَ مَيْتَةٌ فَقالَ: مٰا ضَرَّ أَهْلَهٰا لَوِ انْتَفَعُوا بِإِهٰابِهٰا فَقالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: لَمْ تَكُنْ مَيْتَةً يٰا أَبٰا مَرْيَمَ وَ لٰكِنَّهٰا كٰانَتْ مَهْزُولَةً فَذَبَحَهٰا أَهْلُهٰا فَرَمَوْا بِهٰا، فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ: مٰا كٰانَ عَلىٰ أَهْلِهٰا لَوِ انْتَفَعُوا بِإِهٰابِهٰا».

٤٢١١ — وَ سَأَلَ سَعِيدٌ الْأَعْرَجُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ قِدْرٍ فِيهٰا لَحْمُ جَزُورٍ وَقَعَ فِيهٰا أُوقِيَّةٌ مِنْ دَمٍ، أَيُؤْكَلُ مِنْهٰا؟ قالَ: نَعَمْ فَإِنَّ النّٰارَ تَأْكُلُ الدَّمَ».

شناختی آن را بگذار و رهایش کن.

شرح: «این خبر دلیل اصل اباحه است».

٤٢٠٩ — یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم در مورد اخته کردن چهار پایان حلال گوشت، جوابی نفرمود، پس از آن از موسی بن جعفر علیه السّلام پرسیدم، فرمود: اشکالی ندارد.

٤٢١٠ — ابومریم گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: رسول خدا صلّی الله علیه وآله بر برهٔ مرده‌ای گذر کرده و فرموده بود: چه ضرر داشت اگر صاحبانش از پوست آن استفاده می‌کردند، حضرت صادق علیه السّلام فرمود: نمرده بود بلکه نحیف و استخوانی شده بوده، آن را ذبح کرده و دور انداخته بودند، رسول خدا صلّی الله علیه وآله آن را دید و فرمود: چه می شد صاحبان این حیوان را اگر از پوستش استفاده می‌کردند.

٤٢١١ — سعید اعرج از امام صادق علیه السّلام پرسید: در دیگ بزرگی شتری می پزند و خونی به اندازهٔ ۳۷ گرم (نیم سیر کمتر، مثلاً هفت مثقال) در آن ریخت

٤٢١٢ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَنْفِحَةِ تَخْرُجُ مِنَ الْجَدْيِ الْمَيِّتِ قالَ: لا بَأْسَ بِهِ قُلْتُ: اللَّبَنُ يَكُونُ في ضَرْعِ الشّاةِ وَقَدْ ماتَتْ قالَ: لا بَأْسَ بِهِ، قُلْتُ: فَالصُّوفُ وَ الشَّعْرُ وَ عِظامُ الْفيلِ وَ الْبَيْضَةُ تَخْرُجُ مِنَ الدَّجاجَةِ، فَقالَ: كُلُّ هٰذا ذَكِيٌّ لا بَأْسَ بِهِ».

٤٢١٣ــ وَ رَوى عَبْدُالْعَظيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ الْحَسَنِيُّ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الرِّضا عَلَيْهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَمّا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهِ، فَقالَ: ما ذُبِحَ لِصَنَمٍ أَوْ وَثَنٍ أَوْ شَجَرٍ حَرَّمَ اللهُ ذلِكَ كَما حَرَّمَ الْمَيتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزيرِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ أَنْ يَأْكُلَ الْمَيْتَةَ، قالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ

آیا از آن طعام می توان خورد؟ فرمود: آری چون آتش آن خون را نابود کرده است.

شرح: «شیخ طوسی و استادش شیخ مفید به مضمون این خبر عمل کرده اند، و ابن ادریس حلّی و علماءِ پس از او گویند سوپ آن بحال نجاست باقی است».

٤٢١٢ــ زراره گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم در مورد پنیرمایه که از (معده یا شیردان) بزغالهٔ مرده می‌گیرند، فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: میشی مرده و در پستانش شیر باقی است آن را می دوشند، می توان خورد؟ فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: پشم و مو و استخوان فیل و تخم که از شکم مرغ مرده بیرون می آید چه؟ فرمود: همهٔ اینها پاک و حلال است.

شرح: «گویند پنیرمایه که از بزغاله گیرند از آن جهت نجس نیست چون روح در آن مانند شیر حلول نکرده است، ولی لازم بتحقیق است».

٤٢١٣ــ عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسیدم در مورد آنچه که هنگام ذبح نام غیرخدا را برآن برده اند، پس فرمود: آنچه برای تمثال و بت قربانی کرده اند یا برای درخت، خداوند آن را حرام کرده است همچنانکه میته را حرام فرموده و گوشتِ خوک و خون را، و هرکس به خوردن این چیزهای حرام ناچار شود چنانچه بستمکاری و فساد برنخاسته باشد و حرامی و دزد نیز نباشد براو گناهی

رَسُولِ الله مَتىٰ تَحِلُّ لِلْمُضْطَرِّ الْمَيْتَةُ؟ قالَ: حَدَّثَني أَبي، عَنْ أَبيهِ، عَنْ آبائِهِ عَلَيهِم السَّلام أَنَّ رَسُولَ الله صَلى الله عَليه وآله سُئِلَ فَقيلَ لَهُ: يا رَسُولَ الله إِنّا نَكُونُ بِأَرْضٍ فَتُصيبُنَا الْمَخْمَصَةُ فَمَتىٰ تَحِلُّ لَنَا الْمَيْتَةُ؟ قالَ: مٰالَمْ تَصْطَبِحُوا أَوْ تَغْتَبِقُوا أَوْ تَحْتَفِئُوا بَقْلاً فَشَأْنُكُمْ بِها.

قالَ عَبْدُالْعَظيمِ: فَقُلْتُ لَهُ: يَاابْنَ رَسُولِ الله مٰا مَعْنىٰ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَلاٰ عادٍ [فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ]» قالَ: الْعادِيُ السّارِقُ، وَ الْبٰاغِيُ الَّذي يَبْغِي الصَّيْدَ بَطَراً أَوْ لَهْواً لاٰ لِيَعُودَ بِهِ عَلىٰ عِيالِهِ، لَيْسَ لَهُمٰا أَنْ يَأْكُلاَ الْمَيْتَةَ إِذَا اضْطُرّٰا، هِيَ حَرٰامٌ عَلَيْهِمٰا في حٰالِ الْاِضْطِرارِ كَمٰا هِيَ حَرامٌ عَلَيْهِمٰا في حٰالِ الْاِخْتِيارِ، وَ لَيْسَ لَهُمٰا أَنْ يُقَصِّرٰا في صَوْمٍ وَلا صَلاةٍ في سَفَرٍ.

نیست که از آنها گرسنگی خود را تا حدّی که از مرگ نجات یابد رفع کند، گوید: عرض کردم: یاابن رسول الله چه وقتی بر مضطرّ، مردار حلال می شود؟ فرمود: پدرم از پدرانش مرا حدیث کرد که از رسول خدا صلّی الله علیه وآله همین سؤال شد، جماعتی آمده و گفتند: یا رسول الله ما در سرزمینی هستیم که گرسنگی و خشکسالی بسیار می شود، چه زمانی مردار بر ما حلال خواهد شد؟ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هرگاه چاشت نداشته باشید و شب غذائی بدست نیاورید، و از بقولات هم چیزی نیابید که سدّرمق کنید، آنوقت می توانید از میته ارتزاق نمائید.

عبدالعظیم بن عبدالله گوید: به حضرت عرض کردم ای پسر رسول خدا معنی سخن خداوند عزّوجلّ چیست که می فرماید: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ ولا عادٍ ــ الآية ــ بقره: ١٦٩» (هرکس ناچار شود و محارب و دزد نباشد) فرمود: عادی: دزد باشد و باغی کسی است که بدون احتیاج به قوت خود و عیال، بشکار رود و به هوس صیدی را دنبال کند نه برای آنکه روزی فرزندانش را بدست آورد و آنها را از گرسنگی نجات دهد بلکه بصرف هوی و هوس صید می‌کند. و این دو نمی توانند در حالت اضطرار هم از مردار بخورند و بر هر دو حرام است همچنانکه در حال اختیار بر آنها حرام بوده، و نیز نمی توانند در روزه و نماز تقصیر کنند به عنوان سفر.

قالَ: فَقُلْتُ: فَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمٰا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاّ مٰا ذَكَّيْتُمْ» قالَ: «الْمُنْخَنِقَةُ الَّتي انْخَنَقَتْ بِأَخْنٰاقِهٰا حَتّٰى تَمُوتَ، وَالْمَوْقُوذَةُ الَّتي مَرِضَتْ وَقَذَفَهَا الْمَرَضُ حَتّٰى لَمْ يَكُنْ بِهٰا حَرَكَةٌ، وَالْمُتَرَدِّيَةُ الَّتي تَتَرَدّٰى مِنْ مَكانٍ مُرْتَفِعٍ إِلىٰ أَسْفَلَ أَوْ تَتَرَدّٰى مِنْ جَبَلٍ أَوْ في بِئْرٍ فَتَمُوتُ، وَالنَّطِيحَةُ الَّتي تَنْطَحُهٰا بَهيمَةٌ أُخرىٰ فَتَمُوتُ وَمٰا أَكَلَ السَّبُعُ مِنْهُ فَمٰاتَ، وَمٰا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ عَلىٰ حَجَرٍ أَوْ صَنَمٍ إِلاّ مٰا أُدْرِكَ ذَكٰاتُهُ فَيُذَكّىٰ.

قُلْتُ: «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ»؟ قالَ: كانُوا فِي الْجاهِلِيَّةِ يَشْتَرُونَ بَعيراً فيمٰا بَيْنَ عَشَرَةِ أَنْفُسٍ وَيَسْتَقْسِمُونَ عَلَيْهِ بِالْقِداحِ، وَكانَتْ عَشَرَةً: سَبْعَةٌ لَهٰا أَنْصِباءُ، وَثَلاثَةٌ لا أَنْصِباءَ لَهٰا، أَمَّا الَّتي لَهٰا أَنْصِباءُ فَالْفَذُّ وَالتَّوْأَمُ وَالنّافِسُ

گوید: گفتم بفرمائید گفتار خداوند که فرموده: «وَالمُنخَنِقَةُ وَالمَوقوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ ومٰا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاّ مٰا ذَكَّيْتُمْ ــ مائده:۳» معنایش چیست؟ فرمود: مُنْخَنِقَه آن حیوانیست که گلو و راه تنفّسش را بفشارند تا خفه شود و بمیرد، و مَوقُوذَه آن حیوانست که بیماری پیدا کند که نتواند از جای برخیزد یا بجنبد و همچنین بماند تا بمیرد، و مُتَرَدِّیه آنست که از سطح بلندی چون کوه بیفتد یا در چاهی افتد و بمیرد، و نَطِیحه آنست که حیوان شاخ داری او را با شاخش زخم زند و از جراحت آن بمیرد، و آنچه درنده‌ای آن را پاره کند و از آن بخورد، «وما ذُبِحَ عَلَى النُّصُب» یعنی آن را که برای مجسّمه‌ای یا بتی قربانی کرده‌اند مگر اینکه حیوان را زنده یابند و خود ذبح شرعی کنند (آنوقت حرام نخواهد بود).

گوید: عرض کردم مراد از «أنْ تَسْتَقسمُوا بِالأزلامِ» (آنچه را که با تیرهای قمار پخش می‌کنید) چیست؟ فرمود: در زمان پیش از اسلام ده نفر با هم شتری را می‌خریدند و با ده تیر قرعه می‌کشیدند که هفت عدد آن نصیب داشت و سه عدد بی‌نصیب، و تیرهای بانصیب را بنام فذّ و توأم و نافِس و حلِس و مُسْبِل و مُعَلّی و رقیب می‌نامیدند، و بی‌نصیبها را فسیح و منیح و وَغْد، و آنها را ده نفر شریک می‌گردانیدند و هر یک قرعه‌ای برمی‌گرفت، آن سه که نام بی‌نصیبها بنامشان بیرون می‌آمد به شرکت

وَ الْحِلْسُ وَ الْمُسْبِلُ وَ الْمُعَلّٰى وَ الرَّقِيبُ، وَ أَمَّا الَّتِي لا أَنْصِبٰاءَ لَهٰا فَالْفَسِيحُ وَ الْمَنِيحُ وَ الْوَغْدُ فَكٰانُوا يُجِيلُونَ السِّهٰامَ بَيْنَ عَشَرَةٍ فَمَنْ خَرَجَ بِاسْمِهِ سَهْمٌ مِنَ الَّتِي لا أَنْصِبٰاءَ لَهٰا أُلْزِمَ ثُلُثَ ثَمَنِ الْبَعِيرِ فَلا يَزٰالُونَ بِذٰلِكَ حَتّٰى تَقَعَ السِّهٰامُ الثَّلاٰثَةُ الَّتِي لا أَنْصِبٰاءَ لَهٰا إِلىٰ ثَلاٰثَةٍ مِنْهُمْ فَيَلْزَمُونَهُمْ ثَمَنَ الْبَعِيرِ، ثُمَّ يَنْحَرُونَهُ وَ يَأْكُلُهُ السَّبْعَةُ الَّذِينَ لَمْ يَنْقُدُوا فِي ثَمَنِهِ شَيْئاً، وَ لَمْ يُطْعِمُوا مِنْهُ الثَّلاٰثَةَ الَّذِينَ نَقَدُوا ثَمَنَهُ شَيْئاً، فَلَمّٰا جٰاءَ الْإِسْلاٰمُ حَرَّمَ اللهُ تَعٰالىٰ ذِكْرُهُ ذٰلِكَ فِيمٰا حَرَّمَ فَقٰالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ ــ يَعْنِي حَرٰاماً ــ». وَ هٰذَا الْخَبَرُ فِي رِوٰايٰاتِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيِّ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيٰادٍ عَنْ عَبْدِالْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِاللهِ [الْحَسَنِيِّ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضٰا عَلَيْهِمَا السَّلاٰمُ.

٤٢١٤ــ وَ قٰالَ الصّٰادِقُ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ: «مَنِ اضْطُرَّ إِلَى الْمَيْتَةِ وَالدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ فَلَمْ يَأْكُلْ شَيْئاً مِنْ ذٰلِكَ حَتّٰى يَمُوتَ فَهُوَ كٰافِرٌ» وَ هٰذٰا فِي نَوٰادِرِ الْحِكْمَةِ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ابْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرٰانَ الْأَشْعَرِيِّ.

تمام مبلغ قیمت شتر را لزوماً می پرداختند، و سپس شتر را نحر می‌کردند و هفت تنی که تیرهای نصیب دار بنامشان درآمده بود و پولی بابت شتر نپرداخته بودند میان خود همهٔ شتر را تقسیم می‌کردند و چیزی از آن به آن سه نفر که قیمت شتر را پرداخته بودند نمی خورانیدند، و چون اسلام آمد خداوند متعال از جملهٔ چیزهایی که بر بندگانش حرام کرد این کار بود که آن را مُحرَّم شمرد، و فرمود: «وأن تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ ذٰلِكُم فِسْقٌ ــ یعنی حرام است». و این خبر جزء روایاتی است که ابوالحسین اسدی ــ رحمه الله ــ از سهل بن زیاد از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از حضرت أبي جعفر محمّد بن علی الجواد علیهم السّلام نقل کرده است.

٤٢١٤ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: «هر کس که ناگزیر از خوردن میته یا خون یا گوشت خوک شود و نخورد تا از گرسنگی مرگش فرارسد پس او کافر از دنیا رفته است» و این خبر در نوادر محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری است.

شرح: «نوادر کتابیست که اصل نامش نوادرالحکمة است و مؤلّف مردی

۴۲۱۵ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُبْنُ عُذافِر، عَنْ أَبيهِ عَنْ أَبي جَعفرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ: «لِمَ حَرَّمَ الله الْخَمْرَ وَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزيرِ؟ فَقالَ: إنَّ الله تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمْ يُحَرِّمْ ذٰلِكَ عَلىٰ عِبادِهِ وَ أَحَلَّ لَهُمْ ماوَراءَ ذٰلِكَ مِنْ رَغْبَةٍ فيما أَحَلَّ لَهُمْ، وَلا زَهَدٍ فيما حَرَّمَهُ عَلَيْهِمْ، وَ لٰكِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ ما تَقُومُ بِهِ أَبْدانُهُمْ وَ ما يُصْلِحُهُمْ فَأَحَلَّهُ لَهُمْ وَ أَباحَهُ لَهُمْ، وَ عَلِمَ ما يَضُرُّهُمْ فَنَهاهُمْ عَنْهُ، ثُمَّ أَحَلَّهُ لِلْمُضْطَرِّ فِي الْوَقْتِ الَّذي لا يَقُومُ بَدَنُهُ إلّا بِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنالَ مِنْهُ بِقَدْرِ الْبُلْغَةِ لا غَيْرِ ذٰلِكَ، ثُمَّ قالَ: وَ أَمَّا الْمَيْتَةُ فَإنَّهُ لَمْ يَنَلْ أَحَدٌ مِنْها إلّا ضَعُفَ بَدَنُهُ، وَ وَهَنَتْ قُوَّتُهُ، وَ انْقَطَعَ نَسْلُهُ، وَ لا يَمُوتُ آكِلُ الْمَيْتَةِ إلّا فَجْأَةً.

وَ أَمَّا الدَّمُ فَإنَّهُ يُورِثُ آكِلَهُ الْماءَ الْأَصْفَرَ وَ يُورِثُ الْكَلَبَ، وَ قَساوَةَ

بزرگوار است إلّا اینکه از ضعفاء در آن کتاب بسیار نقل کرده و محمدبن حسن بن ولید عدّه‌ای نام برده و گوید روایات این عدّه را به کسی اجازهٔ نقل نداده‌ام».

۴۲۱۵ــ محمّد بن غدافر گوید: پدرم نقل کرد که به امام باقر علیه السّلام عرض کردم چرا خداوند خمر (باده)، و میته، و خون، و گوشت خوک را حرام فرموده است؟ فرمود: خداوند متعال اینطور نبوده که اینها را بر بندگانش حرام کند وغیراینها را حلال از جهت رغبتی که به حلالها داشته و یا بی‌رغبتی که به حرامهائی که برایشان حرام فرموده داشته باشد، نه اینطور نبوده بلکه او عزّوجلّ خود مردم را آفریده و می داند چه چیز بدن آنها را مقاوم می‌کند و صلاح حال ایشانست پس آنها را برایشان حلال کرده و استفاده بردن از آن را مباح و جایز شمرده است، و نیز دانسته است چه چیز برای آنها مضّر است و زیان می رساند و پس آنان را از خوردن یا ارتکاب آن نهی فرموده، و سپس همان منهیّات را بر شخص مضطرّ حلال کرده البتّه در هنگامیکه بدنش یارای ماندن ندارد جز به خوردن آن، پس او را امر فرموده که به آن مقدار که از مرگ نجاتش دهد بخورد نه بیشتر، آنگاه امام فرمود: امّامردار براستی که کسی از آن نخورد مگر اینکه بدنش نحیف و زار شود، و توانائیش به سستی گراید، و نسلش قطع (یعنی قدرت تناسل را از دست بدهد) و نمیرد مگر بمرگ ناگهانی.

و أمّا خوردن خون: (از آنجهت حرام است که) بیماری استسقاء که باعث

الْقَلْبِ، وَقِلَّةَ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ حَتّىٰ لا يُؤْمَنُ عَلىٰ حَمِيمِهِ وَلا يُؤْمَنُ عَلىٰ مَنْ صَحِبَهُ.

وَأَمّا لَحْمُ الْخِنْزِيرِ فَإِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالىٰ مَسَخَ قَوْماً فِي صُوَرٍ شَتّىٰ مِثْلِ الْخِنْزِيرِ وَالْقِرَدِ وَالدُّبِّ، ثُمَّ نَهىٰ عَنْ أَكْلِ الْمُثْلَةِ لِئَلاّ يُنْتَفَعَ بِها وَلا يُسْتَخَفَّ بِعُقُوبَتِها.

وَأَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَها لِفِعْلِها وَفَسادِها، ثُمَّ قالَ: إِنَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعابِدِ وَثَنٍ، وَيُورِثُهُ الِارْتِعاشَ، وَيَهْدِمُ مُرُوءَتَهُ، وَيَحْمِلُهُ عَلىٰ أَنْ يَجْسُرَ عَلَى الْمَحارِمِ مِنْ سَفْكِ الدِّماءِ وَرُكُوبِ الزِّنا حَتّىٰ لا يُؤْمَنُ إِذا سَكَرَ أَنْ يَثِبَ عَلَى حَرَمِهِ وَهُوَ لا يَعْقِلُ ذٰلِكَ، وَالْخَمْرُ لا يَزِيدُ شارِبَها إِلّا كُلَّ شَرٍّ».

٤٢١٦ــ وَقالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلامُ: «فِي الشّاةِ عَشَرَةُ أَشْياءَ لا تُؤْكَلُ:

عطش و تشنگی دائمی است آورد، و شخص را مبتلا به مرض صفرا کند (این اثر جسمانی) و موجب قساوت قلب و کم مهری و بی رحم شدن می شود به قسمی که به او امیدی نیست که به نزدیکترین دوستانش رحم کند و یا به همنشینانش دلسوز باشد (این اثر روانی).

و امّا گوشت خوک: (از این رو حرام است که) خداوند تبارک تعالی جماعت و مردمی را بصورتهای (حیوانات) مختلف مسخ نمود مانند خنزیر و میمون و خرس، سپس از خوردن آن حیوانات نهی فرمود تا از آنها استفاده نشود و این عقوبت مسخ، کوچک شمرده نگردد.

و امّا باده: پس آن را برای عمل و تباهیش حرام فرمود، سپس فرمود: هر کس میگسار شد چون بت پرست باشد و رعشه دائمی بر اندامش افتد، و مردانگی و غیرتش زائل شود و چنان شود که بر محارم خویش به زنا و ریختن خونشان همّت گمارد تا حدّی که چون مست شود اطمینان نباشد که بر محارم خویش روی نیاورد و برنجهد درحالیکه عقل از او رفته است و نمی فهمد چه می‌کند و خورنده اش از خوردن آن جز شرّ و تباهی چیزی برای خود نیفزاید.

٤٢١٦ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: در گوسفند ده چیز است که

الْفَرْثُ، وَ الدَّمُ، وَ النُّخاعُ، وَ الطِّحالُ، وَ الْغُدَدُ، وَ الْقَضيبُ، وَ الْأُنْثَيانِ، وَ الرَّحِمُ، وَ الْحَياءُ، وَ الْأَوْداجُ».

۴۲۱۷ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلام: «عَشَرَةُ أَشْياء مِنَ الْمَيْتَةِ ذَكِيَّةٌ: الْقَرْنُ، وَ الْحافِرُ، وَ الْعَظْمُ، وَ السِّنُّ، وَ الْأَنْفِحَةُ، وَ اللَّبَنُ، وَ الشَّعْرُ، وَ الصُّوفُ، وَ الرِّيشُ، وَ الْبَيضُ».

وَ قَدْ ذَكَرْتُ ذلِكَ مُسْنَداً في كِتابِ الْخِصالِ في بابِ الْعَشَراتِ.

[طَعامُ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُؤاكِلَتُهُمْ وَآنِيَتُهُمْ]

۴۲۱۸ــ وَ سُئِلَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ طَعامُ الَّذينَ أوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ» قالَ: يَعْني الْحُبُوبَ».

خوردنی نیست (یعنی خوردنش حرام است): محتویّات شکمبه، خون، مغز حرام، اسپرز، غدد، آلت تناسلی، بیضه ها، بچه دان، فرج، و رگهای درشت گردن.

شرح: «مؤلّف در باب دهگانه خصال این خبر یا نظیر آن را نقل کرده و بجای رحم و بچّه دان، مرارة آورده و آن زهره ایست که در شکم حیوان است و جزء جگر و چیزهائیست که از شکم بیرون می آورند و بجای اوداج، علباء که شاهرگ باشد آورده، و در آخر همین کتاب باب وصیة النّبی صلّی الله علیه وآله خبری خواهد آمد، که رسول خدا صلّی الله علیه وآله به علی علیه السّلام فرمود: «از گوسفند هفت چیز حرام است: خون و آلت مرد و زن و مثانه و نخاع و غدد و طِحال و زَهره، و اثبات شی ء نفی ماعدا نمی کند».

۴۲۱۷ــ و نیز امام صادق علیه السّلام فرمود: ده چیز از مردار پاک است: شاخ، سُم، استخوان، دندان، مایه پنیر (شکمبه یا شیردان بره یا بزغاله ای که هنوز علف خوار نباشد)، شیری که در پستان باقی دارد، مو، پشم، پَر، تخم که در شکمش پوست بسته. و این خبر را در کتاب خصال در باب عشرات با سند ذکر کرده ام.

[طعام شخص کتابی و همخوراکی با او]

۴۲۱۸ــ از امام صادق علیه السّلام سؤال شد از معنی گفتار خداوند عزیز

٤٢١٩ــ وَ في رِوايَةِ هِشامِ بْنِ سالِمٍ عَنْهُ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «الْعَدَسُ وَ الْحِمَّصُ وَ غَيْرُ ذٰلِكَ».

٤٢٢٠ــ وَ سَأَلَهُ سَعيدٌ الْأَعْرَجُ «عَنْ سُؤْرِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرانِيِّ أَيُؤْكَلُ أَوْ يُشْرَبُ؟ قالَ: لٰا».

٤٢٢١ــ وَ رَوٰى زُرٰارَةُ عَنْهُ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ قالَ: «في آنِيَةِ الْمَجُوسِ إِذَا اضْطَرَرْتُمْ إِلَيْهٰا فَاغْسِلُوهٰا بِالْمٰاءِ».

٤٢٢٢ــ وَ سَأَلَهُ الْعيصُ بْنُ الْقٰاسِمِ «عَنْ مُؤٰاكَلَةِ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرانِيِّ، فَقالَ: لٰا بَأْسَ إِذٰا كٰانَ مِنْ طَعٰامِكَ، وَ سَأَلَهُ عَنْ مُؤٰاكَلَةِ الْمَجُوسِيِّ، فَقالَ: إِذٰا تَوَضَّأَ فَلٰا بَأْسَ».

٤٣٢٣ــ وَ رَوَى الْعَلٰاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمٰا عَلَيهِمَا السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ آنِيَةِ أَهْلِ الذِّمَّةِ، فَقالَ: لٰا تَأْكُلُوا في آنِيَتِهِمْ إِذٰا كٰانُوا يَأْكُلُونَ

«طَعٰامُ الَّذين أُوتو الكتابَ حِلٌّ لكم ــ مائده:٨» (طعام کسانی که از ملّیّین‌اند و خداپرستان که دارای کتاب‌اند برای شما حلال است) فرمود: مراد حبوبات است. (یعنی خوار بار بلکه مطلق هر چیز که تذکیه نخواهد).

٤٢١٩ــ و در روایت هشام بن سالم آن حضرت علیه السّلام فرمود: عدس و نخود وغیر آن.

٤٢٢٠ــ و سعید أعرج از آن حضرت در مورد نیم‌خوردهٔ یهودی و نصرانی پرسید که خوردنی یا آشامیدنی است؟ فرمود: نه.

٤٢٢١ــ و زراره از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که فرمود: اگر شما ناچار شدید از ظرف مجوسی استفاده کنید آن را با آب بشوئید.

٤٢٢٢ــ عیص بن القاسم از آن حضرت در مورد همخوراکی با یهودی و نصرانی سؤال کرد، فرمود: اگر از طعام تو است اشکالی ندارد، و پرسید: همخوراکی با مجوسی چه صورت دارد؟ فرمود: هرگاه دست خود را بشوید اشکالی ندارد.

٤٢٢٣ــ محمّد بن مسلم از یکی از دو امام، حضرت باقر یا حضرت صادق

فيهَا الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ».

[جَوازُ اسْتِعْمالِ شَعْرِ الْخِنْزِيرِ]

٤٢٢٤– وَ رَوَى حَنانُ بْنُ سَدِيرٍ، عَنْ بُرْدٍ الْإِسْكافِ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي‌عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «إِنّي رَجُلٌ خَرَّازٌ وَ لا يَسْتَقِيمُ عَمَلُنا إِلّا بِشَعْرِ الْخِنْزِيرِ نَخْرِزُ بِهِ قالَ: خُذْمِنْهُ وَبْرَةً فَاجْعَلْها في فَخّارَةٍ ثُمَّ أَوْقِدْ تَحْتَها حَتّى تَذْهَبَ دَسَمُهُ ثُمَّ اعْمَلْ بِهِ».

٤٢٢٥– وَ في رِوايَةِ عَبْدِاللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ بُرْدٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي‌عَبدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام: «جُعِلْتُ فِداكَ إِنّا نَعْمَلُ بِشَعْرِ الْخِنْزِيرِ فَرُبَما نَسِيَ الرَّجُلُ فَصَلّى وَ في يَدِهِ مِنْهُ شَيْءٌ فَقالَ: لا يَنْبَغي أَنْ يُصَلّيَ وَفي يَدِهِ مِنْهُ شَيْءٌ، وَ قالَ: خُذُوهُ فَاغْسِلُوهُ فَما كانَ لَهُ دَسَمٌ فَلا تَعْمَلُوا بِهِ، وَما لَمْ يَكُنْ لَهُ دَسَمٌ فَاعْمَلُوا بِهِ، وَ اغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ مِنْهُ».

علیهما السّلام پرسید ظرف اهل ذمّه حکمش چیست؟ فرمود: از ظروف آنها برای خوردن استفاده نکنید هرگاه که در آن مردار یا خون یا گوشت خوک خورده باشند.

[جواز استعمال موی خوک]

٤٢٢٤– بُرد إسکاف گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من مردی موزه‌دوز هستم و کار ما خوب و تمیز درنمی آید مگر با موی خوک که با آن موزه را بدوزیم، فرمود: مقداری پشم خوک بردار و بر کوره نِه و زیر آن را آتش کن تا چربی بُنِ پشمها آب شده زائل شود سپس آن را بکار بند.

٤٢٢٥– و در روایت عبدالله بن مغیره از بُرد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم قربانت گردم ما با موی خوک سروکار داریم و گاهی یکی از ما فراموش می‌کند دست خود را هنگام نماز بشوید و دست نشسته نماز می خواند و چیزی از آن بدست او باقی است. فرمود: درست نیست نباید نماز بخواند درحالیکه در دستش چیزی از آن باقی باشد، و گوید: فرمود که آن را (یعنی موی خوک را) بگیرید و بشوئید و هرچه چربی همراه دارد کنار گذارید، و آنچه بدون چربی است با آن کار کنید و

[اِتّخاذُ الْغَنَمِ وَالطَّيْرِ]

٤٢٢٦ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مارِدٍ قالَ: «سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلامُ يَقُولُ: «مامِنْ مُؤْمِنٍ يَكُونُ لَهُ في مَنْزِلِهِ عَنْزٌ حَلُوبٌ إِلّا قُدِّسَ أَهْلُ ذلِكَ الْمَنْزِلِ وَبُورِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنْ كانَتِ اثْنَتَيْنِ قُدِّسُوا كُلَّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ، فَقالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحابِنا: كَيْفَ يُقَدَّسُونَ؟ قالَ: يُقالُ لَهُمْ: بُورِكَ عَلَيْكُمْ وَطِبْتُمْ وَطابَ إِدامُكُمْ، قالَ: قُلْتُ: فَما مَعْنىٰ قُدِّسْتُمْ؟ قالَ: طُهِّرْتُمْ».

٤٢٢٧ــ وَقالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ أَبي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ: «اتَّقُوا اللهَ فيما خَوَّلَكُمْ وَفي الْعُجْمِ مِنْ أَمْوالِكُمْ، فَقيلَ لَهُ: وَمَا الْعُجْمُ؟ قالَ: الشّاةُ وَالْبَقَرَةُ وَالْحَمامُ وَأَشْباهُ ذلِكَ».

دستهایتان را نیز بشوئید.

شرح: «اینگونه اخبار دلالت دارد براینکه موی خوک هرچند نجس است ولی چون سرایت ندارد استعمال آن در کارهائیکه شرطش طهارت نیست اشکالی ندارد، و چنانچه سرایت داشته باشد یعنی چربی در بن موها باشد باید گرفته شود و إلّا نجس کننده است و اگر کسی گوید نجس منجّس است، گوئیم: آری ولی با شرط سرایت و تعدّی و إلّا آب قلیل که با آن خون یا غائط را تطهیر می‌کنیم ابتدا با نجس ملاقات کرده سپس تطهیر می‌کند پس صرف ملاقات بدون سرایت منجّس نتواند بود».

نگهداری گوسفند و ماکیان در خانه

٤٢٢٦ــ محمّد بن مارد گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در خانه‌اش بز شیردهی باشد مگر اینکه اهل آن سرا تقدیس می شوند و برای آنها برکت خواسته می شود، و اگر دو بز باشد روزی دوبار تقدیس و طلب برکت برایشان خواهد شد، مردی از شیعیان پرسید: چگونه تقدیس می شوند؟ فرمود: برای آنها دعا می شود که خداوند بشما برکت مرحمت فرماید و پاک شدید و خوراکتان نیز پاک گردید، گوید: عرض کردم: معنای «شما تقدیس شدید» چیست؟ فرمود: یعنی از هر ناپاکی پاک شدید.

٤٢٢٧ــ امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خداوند را دربارهٔ مالهای گنگ و

۴۲۲۸ــ وَ «شَكَا رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلى الله عَليه وآله الْوَحْشَةَ فَأَمَرَهُ بِاتِّخاذِ زَوْجِ حَمامٍ».

۴۲۲۹ــ وَ قالَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «إِنَّ خَفيفَ أَجْنِحَةِ الْحَمامِ لَيَطْرُدُ الشَّياطِينَ».

[كَراهَةُ نَهْكِ الْعِظامِ]

۴۲۳۰ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْباطٍ، عَنْ أَبيهِ قالَ: صَنَعَ لَنا أَبوحَمْزَةَ طَعاماً وَ نَحْنُ جَماعَةٌ فَلَمّا حَضَرُوا رَأَى أَبُوحَمْزَةَ رَجُلاً يَنْهَكُ عَظْماً فَصاحَ بِهِ وَ قالَ: لا تَفْعَلْ فَإِنّي سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلام يَقُولُ: «لا تَنْهَكُوا الْعِظامَ فَإِنَّ لِلْجِنِّ فيها نَصيباً، فَإِنْ فَعَلْتُمْ ذَهَبَ مِنَ الْبَيْتِ ما هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ذلِكَ».

بی‌زبان خویش که به شما ارزانی داشته پروا کنید، پرسیدند: آن گنگان بی‌زبان کدامند؟ فرمود: گوسفند و گاو و کبوتر و مانند اینها.

۴۲۲۸ــ مردی نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله از تنهائی خویش شکایت کرد، حضرت فرمود: برای رفع تنهائی خود یک زوج کبوتر نر و ماده تهیّه کن.

۴۲۲۹ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: صدای بال زدن پر کبوتران شیطانها را دور می سازد.

[کراهت برهنه کردن استخوان]

۴۲۳۰ــ علی بن اسباط گوید: که ابوحمزه طعامی تهیّه کرد و ما را که جماعتی بودیم دعوت کرد، هنگام خوردن غذا ابوحمزه شخصی را دید که استخوانی را بکلّی پاک نمود، او را آواز داد که اینکار را نکن زیرا از علی بن الحسین علیهما السّلام شنیدم که می فرمود: استخوان را از هرچه با او است برهنه نسازید زیرا جنّ را در آن سهم است و اگر چنین کنید چیزی را از خانه می رباید که برای شما بهتر است از اینکه به استخوان است.

شرح: «شاید مراد از جنّ در اینجا حیواناتیست که خود را از انسان می پوشانند و یا همان جنّ معهود است و ما آن را نمی بینیم».

٤٢٣١ — وَ قيلَ لِلصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمّدٍ عَلَيهِما السَّلام: «بَلَغَنا أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله قالَ: «إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَيَبْغَضُ الْبَيْتَ اللَّحِمَ وَ اللَّحِمَ السَّمينَ، فَقالَ عَلَيه السَّلام: إنّا لَنَأْكُلُ اللَّحْمَ وَ نُحِبُّهُ وَ إنَّما عَنَى عَلَيه السَّلام الْبَيْتَ الَّذي تُؤْكَلُ فيهِ لُحُومُ النّاسِ بِالْغَيْبَةِ، وَ عَنىٰ بِاللَّحِمِ السَّمينِ الْمُتَبَخْتِرَ الْمُخْتالَ في مَشْيَتِهِ».

٤٢٣٢ — وَ رَوىٰ حَريزٌ، عَنْ زُرارَةَ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام «أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله نَهىٰ أَنْ يُؤْكَلَ اللَّحْمُ غَريضاً — يَعني نِيئاً — وَ قالَ: إنَّما تَأْكُلُهُ السِّباعُ، قالَ: حَريزٌ: يَعْني حَتّىٰ تُغَيِّرَهُ الشَّمْسُ أَوِ النّارُ».

٤٢٣٣ — وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «لا يُؤْكَلُ مِنَ الْغُرْبانِ زاغٌ وَ لا

٤٢٣١ — به امام صادق علیه السّلام گفته شد، بما چنین خبر رسیده که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرموده‌اند: خدای متعال خانهٔ گوشت را (خانه‌ای که در آن گوشت بسیار مصرف می‌شود) و کسی که پرگوشت است دشمن دارد، فرمود: ما خاندان نبوّت خود گوشت می‌خوریم و آن را دوست داریم مراد رسول خدا صلّی الله علیه وآله این بوده است که خانه‌ای که در آن گوشت مردمان به غیبت کردن آنها خورده می‌شود مورد خشم خداوند است و مرادش از مردُم چاق شخص متکبّر و کسی که با ناز و تبختر روی زمین گام برمی‌دارد بوده است. (نه آنکه شما فهمیدید).

٤٢٣٢ — زراره گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله خوردن گوشت خام را نهی فرموده — نیم‌پز یا نیم‌پخته — و فرموده است آن را درندگان می‌خورند، حریر که راوی زراره است گوید: مراد آنست که تازه نباشد بلکه رها کنند تا به حرارت آفتاب یا با آتش پخته شود.

شرح: «روایت در کافی چنین آمده است: «إنّما تأكُلُه السِّباعُ ولكن حتّى تُغَيِّرَهُ الشَّمسُ أو النّارُ» یعنی آن خوراک درندگان است، ولکن پس از آنکه خورشید آن را خشک کرد یا به آتش پخته شد دیگر مورد نهی نیست».

٤٢٣٣ — و امام صادق علیه السّلام فرمودند: از گوشت کلاغها هیچ نوع

غَيْرُهُ، وَلا يُؤْكَلُ مِنَ الْحَيّاتِ شَيْءٌ».

۴۲۳۴ــ و سَأَلَ الْحلبِيُّ أباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام «عَنْ قَتْلِ الْحَيّاتِ، فَقالَ: اقْتُلْ كُلَّ شَيْءٍ تَجِدُهُ فِي الْبَرِيَّةِ إلّا الْجانَّ، وَنَهىٰ عَنْ قَتْلِ عَوامِرِ الْبُيُوتِ، وَقالَ: لا تَدَعُوهُنَّ مَخافَةَ تَبِعاتِهِنَّ فَإنَّ الْيَهُودَ عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ الله صَلى الله عَليه وآله قالَتْ: مَنْ قَتَلَ عامِرَ بَيْتٍ أَصابَهُ كَذا وَكَذا، فَقالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: مَنْ تَرَكَهُنَّ مَخافَةَ تَبِعاتِهِنَّ فَلَيْسَ مِنّي، وَإنَّما تَتْرُكُها لِأَنَّها لا تُرِيدُكَ، وَقالَ: رُبَما قَتَلْتَهُنَّ فِي بُيُوتِهِنَّ».

خوردنی نیست (حلال گوشت نیست) نه زاغ، و نه غیرزاغ، و نیز از مارها هیچکدام.

۴۲۳۴ــ حلبی از امام صادق علیه السّلام از کشتن مارها پرسید: امام فرمود: هر نوع ماری را در خشکی یافتی بکش مگر مار سفید را، و نیز نهی فرموده است از کشتن مارهای خانگی (که در ساختمانهای قدیمی و کهنه نر و ماده با هم در سقفها یا در پس دیوارهای خاکی و یا زیرزمین با عمری طولانی زندگی می‌کنند و از جهت عمرِ بسیاری که می‌کند آن را عامر گویند) و فرمود: آنها را نه از برای اینکه کشتنشان شوم است نمی‌کشید و زنده رها می‌کنید، (زیرا اگر بدین خاطر باشد) این همان قولِ یهود در زمانِ رسول خدا صلّی الله علیه وآله می شود که می‌گفتند: هر کس مارخانگی را بکشد چنین و چنان خواهد شد (مرادشان این بود که نکبت و ناخوشی می آورد) پس رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هر کس از ترس عاقبت ناگوارش مارخانگی را نکشد از من نخواهد بود (یعنی مسلمان نیست) و جز این نباشد که او را رها می‌کنی چون با تو کاری ندارد و آزاری بتو نمی رساند، و فرمود: گاه می شود که تو او را در لانهٔ خودش می‌کُشی (یعنی بدون اینکه آزاری بتو داشته باشد).

شرح: «در لغت جانّ بمعنی مار سفید آمده، و در نهایهٔ ابن اثیر آن را بمعنی مارهائی که در خانه‌ها زیست می‌کنند در مقابل مارهای صحرائی و آبی معنی کرده است».

٤٢٣٥— وَ رَوٰى مُوسَى بْنُ بَكْرٍ الْوٰاسِطِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِمَا السَّلام قالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَ السَّمَكُ يُذيبُ الْجَسَدَ، وَ الدُّبّاءُ يَزيدُ فِي الدِّماغِ، وَ كَثْرَةُ أَكْلِ الْبَيْضِ يَزيدُ فِي الْوَلَدِ، وَمَا اسْتَشْفىٰ مَريضٌ بِمِثْلِ الْعَسَلِ، وَمَنْ أَدْخَلَ جَوْفَهُ لُقْمَةَ شَحْمٍ أَخْرَجَتْ مِثْلَهٰا مِنَ الدّاءِ».

(بابُ الاكْلِ وَ الشُّرْبِ فى آنِيَةِ الذَّهَبِ)

(وَ الْفِضَّةِ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ آدابِ الطَّعٰامِ)

٤٢٣٦— رَوٰى سَماعَةُ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لا يَنْبَغِي الشُّرْبُ في آنِيَةِ الْفِضَّةِ وَ الذَّهَبِ».

٤٢٣٧— وَ رَوٰى أَبانٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لا تَأْكُلْ في آنِيَةِ ذَهَبٍ وَ لا فِضَّةٍ».

٤٢٣٨— وَ رَوٰى ثَعْلَبَةُ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ «كَرِهَ الشُّرْبَ في الْفِضَّةِ وَفِي الْقَدَحِ الْمُفَضَّضِ، وَ كَرِهَ أَنْ يُدَّهَنَ مِنْ مُدْهُنٍ

٤٢٣٥— موسی بن بکر واسطی گوید: از امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که می فرمود: خوردن گوشت، گوشت می رویاند و خوردن ماهی بدن را آب می‌کند، و کدو یا ملخ دریائی مخ را تقویت می‌کند، و بسیار خوردن تخم ماکیان عدد فرزند را افزایش می دهد، و هیچ مریضی از چیزی به مانند عسل شفا نگرفت، و هرکس یک لقمهٔ چربی بخورد بهمان اندازه درد از وی خارج می شود.

(باب خوردن وآشامیدن در کاسهٔ طلا)

(و نقره و غیرآن ازآداب اطعام)

٤٢٣٦— سماعة بن مهران گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: شایسته نیست که انسان در کاسهٔ طلا و نقره چیزی بنوشد.

٤٢٣٧— محمّد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: در کاسهٔ طلا و نقره طعامی نخور.

٤٢٣٨— برید بن معاویة العجلی گوید: امام صادق علیه السّلام مکروه

مُفَضَّضٍ، وَ الْمُشْطُ كَذٰلِكَ، فَإِنْ لَمْ يَجِدبُدّاً مِنَ الشُّرْبِ فِي الْقَدَحِ الْمُفَضَّضِ عَدَلَ بِفَمِهِ عَنْ مَوْضِعِ الْفِضَّةِ».

۴۲۳۹ــ وَ قالَ النَّبِيُّ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه: «آنِيَةُ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مَتٰاعُ الَّذينَ لٰا يُوقِنُونَ».

۴۲۴۰ــ وَ رَوٰى يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ يُوسُفَ أَخيهِ أَنَّ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام اسْتَسْقىٰ ماءً، فَأُتِيَ بِقَدَحٍ مِنْ صُفْرٍ فيهِ مٰاءٌ، فَقٰالَ لَهُ بَعْضُ جُلَسٰائِهِ: إِنَّ عَبّادَاالْبَصْرِيَّ يَكْرَهُ الشُّرْبَ في الصُّفْرِ، قالَ: فَسَلْهُ أَذَهَبٌ هُوَ أَمْ فِضَّةٌ؟»

۴۲۴۱ــ وَ رُوِيَ عَنْ جَرّاحٍ الْمَدٰائِنِيِّ قالَ: «كَرِهَ أَبُوعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام أَنْ يَأْكُلَ الرَّجُلُ بِشِمٰالِهِ أَوْ يَشْرَبَ بِهٰا أَوْ يَتَنٰاوَلَ بِهٰا».

۴۲۴۲ــ وَرَوٰى عَبْدُاللهِ بْنُ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ، عَنْ أَبيهِ عَلَيهِمَا السَّلام قالَ: «كانَ أَصْحٰابُ رَسُولِ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه بِتَبُوكَ يَعُبُّونَ الْمٰاءَ فَقالَ رَسُولُ اللهِ

داشت: نوشیدن از ظرف نقره و همچنین ظرفی که آب نقره داده‌اند، و نیز از روغن شیشه یا ظرفی که نقره‌اندود است خود را روغن زند، همینطور شانه که از نقره بود، و هرگاه که ناچار می شد که از ظرف یا کاسهٔ آب نقره‌داده بنوشد دهان خود را از نقره کنار می‌گرفت.

۴۲۳۹ــ رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله فرمود: ظرف و یا کاسهٔ طلا و نقره متاع و أثاث خانهٔ کسانی است که دارای یقین نیستند.

۴۲۴۰ــ یوسف بن یعقوب برادر یونس گوید: امام صادق علیه‌السّلام آب خواست در ظرفی که از روی بود آب آوردند، یکی از اهل مجلس گفت: عبّاد بصری نوشیدن در روی را مکروه می دارد، امام فرمود: از او بپرس این طلا است یا نقره؟

۴۲۴۱ــ جرّاح مدائنی گفت: امام صادق علیه‌السّلام مکروه می داشت که شخص با دست چپ غذا بخورد یا بیاشامد یا چیزی برگیرد.

۴۲۴۲ــ عبدالله بن میمون گوید: امام صادق از پدرش علیهماالسّلام نقل کرده که فرمود: اصحاب پیغمبر صلّی الله علیه‌وآله در وقعهٔ تبوک آب خوردن را

صَلى الله عَليه وآله: اشْرَبُوا في أَيْديكُمْ فَإنَّهَا مِنْ خَيْرِ آنِيَتِكُمْ».

٤٢٤٣ — وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «شُرْبُ الْماءِ مِنْ قِيامٍ بِالنَّهارِ أَدَرُّ لِلْعَرَقِ وَ أَقْوىٰ لِلْبَدَنِ».

٤٢٤٤ — وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «شُرْبُ الْماءِ بِاللَّيْلِ مِنْ قِيامٍ يُورِثُ الْماءَ الْأَصْفَرَ».

٤٢٤٥ — وَ سَأَلَهُ بَعْضُ أَصْحابِهِ عَنِ الشُّرْبِ بِنَفَسٍ واحِدٍ، فَقالَ: «إذا كانَ الَّذي يُناوِلُكَ الْماءَ مَمْلُوكاً لَكَ فَاشْرَبْ في ثَلاثَةِ أَنْفاسٍ، وَ إنْ كانَ حُرّاً فَاشْرَبْهُ بِنَفَسٍ واحِدٍ». وَ هٰذَا الْحَديثُ في رِواياتِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ — رَحِمَهُ الله —.

٤٢٤٦ — وَ في رِوايَةِ حَمّادٍ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «ثَلاثَةُ أَنْفاسٍ فِي الشُّرْبِ أَفْضَلُ مِنْ شُرْبٍ بِنَفَسٍ واحِدٍ، وَ كانَ يَكْرَهُ أَنْ يُشْبَهُ

سرمی‌کشیدند، رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: با دستهایتان بیاشامید زیرا در این حال آن از بهترین ظرفهای شما است.

٤٢٤٣ — و امام صادق علیه السّلام فرمود: روز ایستاده آب نوشیدن برای ریزش عرق و برای تقویت و سلامت بدن بهتر است.

٤٢٤٤ — و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: شب ایستاده آب نوشیدن موجب بیماری صفراء است یا استسقاء آورد.

٤٢٤٥ — و یکی از شیعیان از وی پرسید: یکباره و به یک نفس آب آشامیدن چطور است؟ فرمود: اگر آن کس که آب بتو داده بردهٔ تو بود در سه نفس بنوش، و چنانچه آزاد بود در یک نفس بنوش. و این حدیث در روایات محمّد بن یعقوب کلینی — رحمه الله — است.

شرح: «در کتاب کافی برخورد به آن نکرده‌ام یا بی‌توجّه از دیدهٔ حقیر گذشته یا از کتاب دیگر کلینی است که در دست نیست».

٤٢٤٦ — حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در آشامیدن آب (یا

بِالْهِيمِ قُلْتُ: وَمَا الْهِيمُ؟ قالَ: الرَّمَلُ». وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: «الْإِبِلُ». وَ رُوِيَ «أَنَّ الْهِيمَ النِّيبُ». وَ رُوِيَ «أَنَّ الْهِيمَ مَالَمْ يَذْكُرِ اسْمَ اللهِ عَلَيْهِ».

۴۲۴۷ــ وَ رَوَى عَبْدُاللهِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لا تَأْكُلْ وَ أَنْتَ تَمْشِي إلّا أَنْ تَضْطَرَّ إلىٰ ذٰلِكَ».

۴۲۴۸ــ وَ رُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي شُعْبَةَ قالَ: «رَأَيْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام يَأْكُلُ مُتَّكِئاً ثُمَّ ذَكَرَ رَسُولَ اللهِ صَلى الله عَليه وآله فَقالَ: مٰا أَكَلَ مُتَّكِئاً حَتّىٰ مٰاتَ».

مطلق آشامیدنیها) نوشیدن به سه نفس بهتر است تا به یک نفس، و نیز آن حضرت خوش نمی داشت که در نوشیدن مانند هِیم باشد، عرض کردم هِیم چیست؟ فرمود: مانند شتری که چون بیماری استسقاء دارد آب را با تمام دهان می بلعد، و در حدیث دیگر «مانند شتر». و روایت شده است که هِیم ماده شتر پیر است، و نیز روایت شده که هیم آنست که بدون آنکه بسم الله بگوید آب را سرمی‌کشد.

شرح: «در کافی ج ۶ ص ۳۸۵ از پیرمردی مدنی روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مردی آب را بر لب گذارده یکسره می نوشد تا سیراب شود چطور است؟ فرمود: چه لذّتی بالا تر از این، عرض کردم مردم می‌گویند این نوشیدن مانند شُربِ هِیم است، فرمود: خلاف می‌گویند، شرب هِیم آنست که بسم الله نگفته بنوشند، و در سورهٔ واقعه آیهٔ ۵۵ خداوند می فرماید: اهل دوزخ آتش جهنّم را مانند هِیم می نوشند «فَشٰارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ» و مفسّران بیشتر به شتر ذوالعطاش یا بیمارِ مبتلا به استسقاء معنی کرده‌اند و با خبر پیرمرد مدنی سازگار است بدین صورت که همانطور که شتر تشنه بدون رعایت و ملاحظهٔ هیچ امری به آب که رسید آن را بتمام دهان می بلعد همینطور است انسانی که آب را بدون رعایت آداب شرعی می نوشد».

۴۲۴۷ــ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در حال راه رفتن چیزی مخور جز آنکه ناچار باشی.

۴۲۴۸ــ عمر بن ابی شعبه گوید: امام صادق علیه السّلام را دیدم تکیه کرده و غذا می خورد، سپس رسول خدا صلّی الله علیه وآله را یاد کرد و فرمود: آن حضرت

٤٢٤٩ــ وَ رُوِيَ عَنْ حَمّادِ بْنِ عُثْمانَ، عَنْ عُمَرَبْنِ أَبي شُعْبَةَ، عَنْ أَبي شُعْبَةَ أَنَّهُ رَأَى أَباعَبْدِالله عَلَيه السَّلام يَأْكُلُ مُتَرَبِّعاً».

٤٢٥٠ــ وَ في رِوايَةِ إِسْماعيلَ بْنِ أَبي زِيادٍ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام «أَنَّ رَسُولَ الله صَلى الله عَليه وآله قالَ: «إِذا وُضِعَتِ الْمائِدَةُ حَفَّها أَرْبَعَةُ أَمْلاكٍ فَإِذا قالَ الْعَبْدُ: «بِسْمِ الله» قالَتِ الْمَلائِكَةُ لِلشَّيْطانِ: اخْزَ يا فاسِقُ فَلا سُلْطانَ لَكَ عَلَيْهِمْ، فَإِذا فَرَغُوا فَقالُوا: «الْحَمْدُلله» قالَتِ الْمَلائِكَةُ: هُمْ قَوْمٌ أَنْعَمَ الله عَلَيْهِمْ فَأَدَّوا شُكْرَ رَبِّهِمْ، فَإِذا لَمْ يَقُولُوا «بِسْمِ الله» قالَتِ الْمَلائِكَةُ لِلشَّيْطانِ: أُدْنُ يا فاسِقُ فَكُلْ مَعَهُمْ، فَإِذا رُفِعَتْ فَلَمْ يَحْمَدوا الله قالَتِ الْمَلائِكَةُ: هُمْ قَوْمٌ أَنْعَمَ الله عَلَيْهِمْ

هیچگاه تا از دنیا رفت در حال تکیه دادن چیزی نخورد.

شرح: «منظور حضرت ــ از اینکه خود تکیه داده غذا می خورد و می فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله هیچگاه چنین نمی‌کرد ــ آنست که راوی نپندارد تکیه دادن در هنگام غذا خوردن مستحبّ است و فعل حضرت را جزءِ آداب غذا خوردن بداند، و شاید حضرت برای ضعفی که در اواخر عمر به او دست داده بود ناچار از این عمل بوده‌اند به قرینهٔ روایت بعد که گوید پدرم خلاف آن را دیده بود».

٤٢٤٩ــ در روایتی که عمربن أبی شعبه از پدرش کرده چنین گفته که: پدرم گفت: امام صادق علیه السّلام را دیدم که چهارزانو نشسته و غذا می خورد.

٤٢٥٠ــ و در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السّلام چنین آمده است که: براستی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هرگاه سفره‌ای را بگسترند چهار فرشته اطراف آن گردآیند، پس اگر بنده «بسم الله» گوید، فرشتگان شیطان را گویند: خوار شو، ای تبهکار هیچ پیروزی و تسلّطی بر اینان نخواهی داشت، و چون از خوردن طعام فارغ شوند و گویند «الحمدلله» فرشتگان گویند: اینان مردمی هستند که خداوند به آنها نعمت داده و شکر پروردگار خود را بجای آوردند، و چنانچه «بسم الله» نگویند، فرشتگان شیطان را بخوانند و گویند پیش آی نافرمان و با اینان همخوراک شو، و چون سفره برداشته شود و خدا را حمد نکنند فرشتگان گویند: اینان کسانی

فَنَسُوا رَبَّهُمْ».

۴۲۵۱ــ وَ قالَ النَّبِيُّ صَلى الله عَليه وآله: «صاحِبُ الرَّحل يَشْرَبُ أَوَّلَ الْقَوْمِ وَ يَتَوَضَّأُ آخِرَهُمْ».

۴۲۵۲ــ وَ رَوى سَماعَةُ بْنُ مِهْرانَ قالَ: «كُنْتُ آكُلُ مَعَ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام فَقالَ: «يا سَماعَةُ أَكْلاً وَ حَمْداً لا أَكْلاً وَ صَمْتاً».

۴۲۵۳ــ وَ قالَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: «ضَمِنْتُ لِمَنْ سَمّى عَلى طَعامِهِ أَنْ لا يَشْتَكي مِنْهُ، فَقالَ ابْنُ الْكَوّاءِ: يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ لَقَدْ أَكَلْتُ الْبارِحَةَ طَعاماً فَسَمَّيْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ آذاني، فَقالَ أَميرُالْمؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام: أَكَلْتَ أَلْواناً فَسَمَّيْتَ عَلى بَعْضِها وَ لَمْ تُسَمِّ عَلى بَعْضٍ يا لُكَعُ».

وَ رُوِيَ أَنَّ مَنْ نَسِيَ أَنْ يُسَمّي عَلى كُلِّ لَوْنٍ فَلْيَقُلْ: «بِسْمِ الله عَلى أَوَّلِهِ

هستند که خداوند به ایشان نعمت بخشید و آنها خدا را از یاد بردند.

۴۲۵۱ــ رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: صاحب خانه پیش از همه بنوشیدن آغاز کند و پس از همه دست شوید. (یعنی اوّل به خوردن شیر شروع کند و پس از آنکه همه سیر شدند دست از غذا بکشد).

۴۲۵۲ــ سماعة بن مهران گوید: من با امام صادق علیه السّلام در یک سفره غذا می خوردیم، امام فرمود: ای سماعه خوردن و شکر نمودن نه خوردن و خاموش بودن.

۴۲۵۳ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: من ضمانت می‌کنم برای کسی که هنگام خوردن غذا «بسم الله» گوید، آن طعام ضرر و زیانی به او نرساند، عبدالله بن کوّاء (که رئیس مقدّسان خوارج نهروان بود و همیشه به امیرالمؤمنین علیه السّلام اعتراض داشت) گفت: یا علی من دوش غذائی خوردم و بسم الله گفتم و مرا آزار رسانید، امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: غذاهای مختلف خوردی و بعضی را بسم الله گفتی و بعضی را نگفتی، ای خِنگ خِرِفت.

و روایت شده که چنانچه کسی فراموش می‌کند در هر نوعی از طعام بسم الله گوید، بگوید: «بِسْمِ الله عَلى أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ».

وَ آخِرِهِ».

٤٢٥٤ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «ما أَتْخَمْتُ قَطُّ وَ ذٰلِكَ أَنّي لَمْ أَبْدَأْ بِطَعامٍ إلّا قُلْتُ: «بِسْمِ اللهِ» وَ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ طَعامٍ إلّا قُلْتُ: «الْحَمْدُ للهِ».

٤٢٥٥ــ وَ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ: «إنَّ الْبَطْنَ إذٰا شَبِعَ طَغىٰ»

٤٢٥٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ عَمْرِ [و] بْنِ قَيْسٍ الْماصِرِ قالَ: «دَخَلْتُ عَلىٰ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام بِالْمَدينَةِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ خِوانٌ وَ هُوَ يَأْكُلُ، فَقُلْتُ لَهُ: ما حَدُّ هٰذَا الخِوانِ؟ فَقالَ: إذٰا وَضَعْتَهُ فَسَمِّ اللهَ، وَ إذٰا رَفَعْتَهُ فَاحْمَدِ اللهَ، وَ قُمْ ما حَوْلَ الْخِوانِ، فَإنَّ هٰذا حَدُّهُ، قالَ: فَالْتَفَتُّ فَإذٰا كُوزٌ مَوْضُوعٌ، فَقُلْتُ لَهُ: ما حَدُّ الْكُوزِ؟ فَقالَ: اشْرَبْ مِمّا يَلي شَفَتَيْهِ وَ سَمِّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، فَإذٰا رَفَعْتَهُ عَنْ فيكَ فَاحْمَدِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ إيّاكَ وَ مَوْضِعَ الْعُرْوَةِ أَنْ تَشْرَبَ مِنْها فَإنَّها مَقْعَدُ الشَّيْطانِ فَهٰذا حَدُّهُ».

٤٢٥٤ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچگاه مبتلا به سوءهاضمه نشده‌ام به‌جهت آنکه به طعام شروع نکرده‌ام مگر اینکه «بسم الله» گفته‌ام، و از خوردن فارغ نگشتم جز اینکه گفته‌ام «الحمدلله».

٤٢٥٥ــ و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: چون شکم انسان سیر شود سرکشی و طغیان او آغاز می‌گردد.

٤٢٥٦ــ عمر[و]بن قیس الماصر گوید: بر امام باقر علیه السّلام در مدینه وارد شدم و در پیش آن حضرت سفره‌ای گسترده بودند و مشغول خوردن بود، به او عرض کردم: حدّ و آداب سفره چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: هرگاه سفره را گستردی خدای را نام ببر و چون برچیدی حمد او را بجای آور، و اطراف سفره را بروب، و این حدّ سفره است، گوید: روی برتافتم ظرف آبی را دیدم نهاده‌اند، پرسیدم: حدّ ظرف آب (پارچ) چیست؟ فرمود: از جانب دو لبش بیاشامی (نه جانب دسته‌اش) و نام خدای عزّوجلّ را ببری و چون از لب خود آن را بازگرفتی حمد و شکر او را بجای آری، و زنهار که از جانب دستهٔ آن بنوشی زیرا آن محلّ شیاطین است و این حدّ ظرف آب است. شرح: «شاید مراد از شیاطین موجودات ریز میکروسکوپی است که از

۴۲۵۷ــ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْكِرْمَانِيِّ قالَ: «أَكَلْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي جَعْفَرٍ الثّانِي عَلَيهِ السَّلام حَتّىٰ إِذا فَرَغْتُ وَ رُفِعَ الْخِوانُ، ذَهَبَ الْغُلامُ يَرْفَعُ ما وَقَعَ مِنْ فُتاتِ الطَّعامِ فَقالَ لَهُ: ما كانَ فِي الصَّحْراءِ فَدَعْهُ وَ لَوْ فَخْذَ شاةٍ، وَ ما كانَ فِي الْبَيْتِ فَتَتَبَّعْهُ وَ الْقُطْهُ».

۴۲۵۸ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام «إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ يَبْدَؤُنَ بِالْخَلِّ فِي أَوَّلِ الطَّعامِ وَ يَخْتِمُونَ بِالْمِلْحِ، وَ إِنّا نَبْدَءُ بِالْمِلْحِ فِي أَوَّلِ الطَّعامِ وَ نَخْتِمُ بِالْخَلِّ».

۴۲۵۹ــ وَ قالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلام: «ابْدَؤُوا بِالْمِلْحِ فِي أَوَّلِ الطَّعامِ فَلَوْ عَلِمَ النّاسُ ما فِي الْمِلْحِ، لَاخْتارُوهُ عَلَى التِّرْياقِ الْمُجَرَّبِ».

۴۲۶۰ــ وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قالَ: «رَأَيْتُ أَباعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلامُ يَتَخَلَّلُ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ، فَقالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه

آلودگی دست در آن محل تولید می شوند».

۴۲۵۷ــ محمّد بن ولید کرمانی گوید: من در نزد حضرت جواد علیه السّلام غذا می خوردم چون فارغ شدم و سفره را برمی چیدند، پیشخدمت رفت تا آنچه در اطراف سفره است برگیرد، امام فرمود: اگر خوانی در صحرا گسترده بود هرچه در سفره باقی مانده بگذار و برای حیوانات صحرائی رها کن، و سفره‌ای که در خانه گسترده باشد هرچه از آن ریخته برگیر و دانه دانه از زمین برچین.

۴۲۵۸ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: بنی امیّه در هنگام غذا خوردن به ترشی و سرکه آغاز کنند و به شوری و نمک پایان دهند، امّا ما اهل بیت به نمک آغاز کنیم و به سرکه ختم.

۴۲۵۹ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: در شروع خوردن غذا به نمک آغاز کنید، و اگر مردم می دانستند در (ابتدا کردن به) نمک چه فوائدیست آن را بر تریاق (پادزهر) آزمایش شده ترجیح می دادند.

۴۲۶۰ــ وهب بن عبد ربّه گوید: امام صادق علیه السّلام را دیدم دندانهای خود را خلال می‌کرد و من به آن حضرت نگریستم، پس فرمود: رسول خدا صلّی الله

كانَ يَتَخَلَّلُ وَ هُوَ يُطَيِّبُ الْفَمَ».

٤٢٦١ــ وَ في خَبَرٍ آخَرَ: «إنَّ مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أنْ يُعَدَّ لَهُ الْخِلالُ».

٤٢٦٢ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «ما أدْرَكَ عَلَيْهِ لِسانَكَ فَأخْرَجْتَهُ فَابْلَعْهُ، وَ ما أخْرَجْتَهُ بِالْخِلالِ فَارْمِ بِهِ».

٤٢٦٣ــ وَ رَوَى صَفْوانُ الْجَمّالُ، عَنْ أبي غُرَّةَ الْخُراسانِيِّ قالَ: قالَ أبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «الْوَضُوءُ قَبْلَ الطَّعامِ وَ بَعْدَهُ يَذْهَبانِ بِالْفَقْرِ».

٤٢٦٤ــ وَ قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «مَنْ سَرَّهُ أنْ يَكْثُرَ خَيْرُ بَيْتِهِ فَلْيَتَوَضَّأْ عِنْدَ حُضُورِ طَعامِهِ».

٤٢٦٥ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «مَنْ غَسَلَ يَدَهُ قَبْلَ الطَّعامِ وَ بَعْدَهُ عاشَ في سَعَةٍ وَ عُوفِيَ مِنْ بَلْوىٰ في جَسَدِهِ».

٤٢٦٦ــ وَ رُوِيَ عَنْ أبي حَمْزَةَ الثُّمالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيهِما السَّلام

علیه وآله خلال می‌کردند و آن دهان را خوشبو می‌کند.

٤٢٦١ــ و در خبر دیگر فرمود: از حقوق مهمان آنست که برای او (پس از خوردن طعام) خلال آماده سازی.

٤٢٦٢ــ و آن حضرت فرمود: در هنگام خلال آنچه با زبان خویش از اطراف دندانهایت بیرون آورده‌ای آنها را فرو بر و آنچه با خلال بیرون آید، دور انداز.

٤٢٦٣ــ ابوغَرّهٔ خراسانی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: شستن دست و روی قبل از خوردن طعام و بعد از آن فقر و تنگدستی را می برد.

٤٢٦٤ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمودند: هر کس خوش دارد که برکت خانه اش افزون گردد هنگام طعام دست و روی خود را بشوید.

٤٢٦٥ــ و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: هر کس دست خود را پیش از غذا و بعد از آن بشوید در فراخی، زندگی خود را ادامه دهد، و از ناراحتیهای جسمانی در عافیت باشد.

٤٢٦٦ــ ابوحمزهٔ ثمالی گوید: علیّ بن الحسین علیهما السّلام هرگاه به خوردن

«أَنَّهُ كانَ إذا طَعِمَ قالَ: «الْحَمْدُ لله الَّذي أَطْعَمَنا وَ سَقانا وَ كَفانا وَ أَيَّدَنا وَ آوانا وَ أَنْعَمَ عَلَيْنا وَ أَفْضَلَ، اَلْحَمْدُ لله الَّذي يُطْعِمُ وَلا يُطْعَمُ».

٤٢٦٧ــ وَ قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «نِعْمَ الإِدامُ الْخَلُّ، ما أَفْقَرَ بَيْتٌ فيهِ خَلٌّ».

٤٢٦٨ــ وَ رَوى شَعَيْبٌ، عَنْ أَبي بَصيرٍ قالَ: «سُئِلَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنِ الثُّومِ وَ الْبَصَلِ وَ الْكُرّاثِ، فَقالَ: لا بَأْسَ بِأَكْلِهِ نِيّاً وَ في الْقُدُورِ، وَلا بَأْسَ بِأَنْ يُتَداوى بِالثُّومِ، وَ لَكِنْ إذا كانَ ذلِكَ فَلا يَخْرُجْ إلَى الْمَسْجِدِ».

٤٢٦٩ــ وَ رَوى عُمَرُبْنُ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الثُّومِ، فَقالَ: إنَّما نَهى رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله عَنْهُ لِريحِهِ، وَقالَ: مَنْ أَكَلَ هٰذِهِ الْبَقْلَةَ الْخَبيثَةَ فَلا يَقْرُبْ مَسْجِدَنا، فَأَمّا مَنْ أَكَلَهُ

غذا شروع می‌کرد این دعا را می خواند: «الحمدُ لله الّذي أطْعَمَنا وسَقانا وكَفانا وأيَّدَنا وآوانا وأنْعَمَ علينا وأفضَلَ، الحمدُ لله الّذي يُطعِمُ ولا يُطْعَم» سپاس خداوندی را که ما را غذا و آب مرحمت فرمود و روزی ما را خود به‌عهده گرفت، و ما را تأیید کرد و پناه و جایمان داد و بما انعام فرمود و افزون نمود، و ستایش پروردگاری را که می خوراند و نمی خورانندش».

٤٢٦٧ــ و رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله فرمود: بسیار خوب نانخورشی (قاتق) است سرکه، خانه ای که در آن سرکه موجود است از خوراک خالی نیست.

٤٢٦٨ــ ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد در مورد سیر و پیاز و گندنا (تره) فرمود: به خوردن آن، چه خام و چه پخته اش باکی نیست، و اشکالی ندارد که با سیر مداوا کنند ولکن در وقتیکه با آن مداوا می‌کنند بمسجد نروند (که مردم از بوی آن آزار ببینند).

٤٢٦٩ــ محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السّلام از خوردن سیر پرسیدم، فرمود: جز این نبود که رسول خدا صلّی الله علیه‌وآله به جهت بوی آن از آن نهی فرمود و دستور داد: هر کس از این سبزی بدبو خورَد بمسجد ما نزدیک نشود، أمّا هرکس آن

وَلَمْ يَأْتِ الْمَسْجِدَ فَلا بَأْسَ».

٤٢٧٠ــ وَ رَوٰى إبراهيمُ الْكَرْخِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام عَنْ آبائِهِ عَلَيهم السَّلام قالَ: «قالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيهما السَّلام: في الْمائِدَةِ اثْنَتا عَشْرَةَ خِصْلَةً يَجِبُ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَعْرِفَها: أَرْبَعٌ مِنْها فَرْضٌ، وَأَرْبَعٌ سُنَّةٌ، وَأَرْبَعٌ تَأْديبٌ، فَأَمَّا الْفَرْضُ: فَالْمَعْرِفَةُ، وَالرِّضا وَ التَّسْمِيَةُ وَ الشُكْرُ. وَ أَمَّا السُّنَّةُ: فَالْوَضُوءُ قَبْلَ الطَّعامِ، وَ الْجُلُوسُ عَلَى الْجانِبِ الأَيْسَرِ، وَ الأَكْلُ بِثَلاثِ أَصابِعَ، وَلَعْقُ الأَصابِعِ. وَ أَمَّا التَّأْديبُ: فَالأَكْلُ مِمّا يَليكَ، وَتَصْغيرُ اللُّقْمَةِ، وَتَجْويدُ الْمَضْغِ، وَقِلَّةُ النَّظَرِ في وُجُوهِ النّاسِ».

٤٢٧١ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيه السَّلام: «يَنْبَغي لِلشَّيْخِ الْكَبيرِ أَلّا يَنامَ إلّا وَجْهُهُ مُمْتَلِىءٌ مِنَ الطَّعامِ فَإِنَّهُ أَهْدَءُ لِنَوْمِهِ، وَأَطْيَبُ لِنَكْهَتِهِ».

را بخورد و بمسجد نرود اشکالی ندارد.

٤٢٧٠ــ ابراهیم کرخی گوید: امام صادق از پدرانش علیهم السّلام از حضرت مُجتبی علیه السّلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: در سفره دوازده خصلت است که بر هر مسلمان واجب است آنها را بشناسد، چهار خصلت از آن واجب است، و چهار سنّت، و چهار آموزش، و آن چهار که واجب است شناختن منعم، آن کس که مرحمت فرموده و طلب رضا و خشنودی او و گفتن «بسم الله» (در ابتدای آن) و «الحمدلله» (در پایان آن) و امّا آن چهار که سنّت است شستن دستها پیش از طعام، و روی پای چپ نشستن سر سفره، و با سه انگشت غذا خوردن، و لیسیدنِ انگشتان با زبان، و أما آن چهار که آموزش است، آنکه از آنچه نزدیک تو است بخوری و لقمه را کوچک برداری، و آن را خوب بجوی، و در روی دیگران که سر سفره‌اند کمتر بنگری.

٤٢٧١ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: شایسته است پیران سالخورده نخسبند مگر با شکم سیر از طعام و این خواب را برای ایشان سهل‌تر می‌کند و بوی دهان آنها را بهتر می نماید.

۴۲۷۲ــ وَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمي مِنَ الطَّعامِ مَخافَةَ الدّاءِ كَيْفَ لا يَحْتَمي مِنَ الذُّنُوبِ مَخافَةَ النّارِ».

(بابُ الأَيْمانِ وَ النُّذُورِ وَ الْكَفّاراتِ)

۴۲۷۳ــ رَوى مَنْصُورُبْنُ حازِمٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام قالَ: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه «لا رِضاعَ بَعْدَ فِطامٍ، وَلا وِصالَ في صِيامٍ، وَلا يُتْمَ بَعْدَ احْتِلامٍ، وَلا صَمْتَ يَوْماً إِلَى اللَّيْلِ، وَلا تَعَرُّبَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَلا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ، وَلا طَلاقَ قَبْلَ نِكاحٍ، وَلا عِتْقَ قَبْلَ مِلْكٍ، وَلا يَمينَ لِوَلَدٍ مَعَ والِدِهِ، وَلا لِمَمْلُوكٍ مَعَ مَوْلاهُ، وَلا لِلْمَرْأَةِ مَعَ زَوْجِها، وَلا نَذْرَ في مَعْصِيَةٍ، وَلا يَمينَ في

۴۲۷۲ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: من در شگفتم از کسی که از غذا پرهیز می‌کند از ترس دردی که مبادا عارض او شود، چگونه از گناهان نمی پرهیزد از ترس آتش دوزخ؟

(تعهدات به سوگند و نذر و کفّاره)

۴۲۷۳ــ منصور بن حازم گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمودند: پس از گذشتن مدّت شیرخوارگی کودک که تمام شدن دو سال است دیگر رضاع نشر حرمت نخواهد کرد، و نذر وصل روزهٔ دو روز یا بیشتر بدون افطار باطل است، و پس از احتلام، بر بالغ حکم نابالغ جاری نیست، و نذر خاموشیِ یک صبح تا به شام باطل است، و پس ازآمدن به دیار اسلام بازگشت به بلاد کفر جائز نباشد، و پس از فتح مکّه که از دارالکفر بودن به دارالاسلام تبدیل شد دیگر هجرت از آن ارزشی نخواهد داشت. و طلاق قبل از نکاح معنی ندارد (یعنی اگر کسی گفت: هر همسری که از این پس بگیرم او مطلّقه است و بدان قسم یاد کرد یا نذر نمود) نذر او باطل و قسم منعقد نخواهد بود، و همچنین آزاد کردن بنده قبل از مالک شدن آن (به اینکه بگوید هر بنده‌ای که از این پس مالک می شوم آزاد است و آن را تعهّد کند به نذر یا قسم، چنانچه دارای بنده‌ای شود آن آزاد نخواهد بود)، و فرزند سوگند یا نذرش بدون اذن پدر واقع نخواهد بود، و همچنین مملوک بدون اذن مولایش، و

قَطيعَةٍ».

٤٢٧٤ــ وَ رَوَى الْعَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمٰا عَلَيهِماالسَّلام «أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ امْرَأَةٍ جَعَلَتْ مٰالَهٰا هَدْياً وَ كُلَّ مَمْلُوكٍ لَهٰا حُرّاً إِنْ كَلَّمَتْ أُخْتَهٰا أَبَداً، قالَ: تُكَلِّمُهٰا وَ لَيْسَ هٰذٰا بِشَيْءٍ إِنَّمٰا هٰذٰا وَ شِبْهُهُ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطٰانِ».

٤٢٧٥ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «مَنْ حَلَفَ عَلىٰ يَمينٍ فَرَأىٰ مٰا هُوَ خَيْرٌ مِنْهٰا فَلْيَأْتِ الَّذي هُوَ خَيْرٌ مِنْهٰا، وَ لَهُ زِيٰادَةُ حَسَنَةٍ».

٤٢٧٦ــ وَ رَوَى حَمّادُ بْنُ عُثْمٰانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصَّبّاحِ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلام: «إِنَّ أُمّي تَصَدَّقَتْ عَلَيَّ بِنَصيبٍ لَهٰا في الدّارِ، فَقُلْتُ لَهٰا: إِنَّ الْقُضٰاةَ لايُجيزُونَ هٰذٰا وَ لٰكِنِ اكْتُبيهِ شِرىً، فَقالَتِ: اصْنَعْ مِنْ ذٰلِكَ مٰا بَدٰالَكَ وَ كُلَّ مٰا تَرىٰ أَنْ يَسُوغَ لَكَ فَتَوَثَّقْتُ، فَأَرٰادَ بَعْضُ الْوَرَثَةِ أَنْ يَسْتَحْلِفَني أَنّي

زن بدون اذن شوهرش، و نذر در گناه منعقد نخواهد شد، و سوگند به قطع رحم باطل خواهد بود.

٤٢٧٤ــ محمّد بن مسلم از یکی از دو امام حضرت صادق یا امام باقر علیهماالسّلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند: زنی چنین نذر کرده که هرچه دارد از مال، همه هدیّه و پیشکشی کعبه باشد، و هرآنچه برده دارد همه آزاد باشند اگر با خواهرش کلامی سخن بگوید، فرمود: با او سخن بگوید، این نذرها نذر نیست، اینها و امثال اینها گامهای شیطانست.

٤٢٧٥ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس برای انجام امری سوگند یاد کرد (مثلاً والله فلان کار را می‌کنم) سپس دید کاری دیگر از انجام آن بهتر است آن را انجام دهد که عالیتر است، و ثوابش برای او زیادتر خواهد بود.

٤٢٧٦ــ محمّد بن [أبی] صباح گوید: به امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: مادرم سهمی که از خانه داشت بمن بخشید او را گفتم قاضیان این بخشش را نمی پذیرند، آنرا به‌عنوان فروش بمن بنویس، گفت: هر کاری که تو خواهی انجام ده و هرطور که می بینی برای تو ممکن است آن را محکم کن، و پس از مرگ او بعضی از

قَدْنَقَدْتُهَا الثَّمَنَ وَ لَمْ أَنْقُدْهَا شَيْئاً فَمَا تَرَى؟ قالَ: فَاحْلِفْ لَهُمْ».

۴۲۷۷ــ وَ قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «فِي رَجُلٍ حَلَفَ إِنْ كَلَّمَ أَبَاهُ أَوْ أُمَّهُ فَهُوَ يُحْرِمُ بِحَجَّةٍ، قالَ: لَيْسَ بِشَيْءٍ».

۴۲۷۸ــ وَ سُئِلَ عَلَيهِ السَّلام «عَنْ رَجُلٍ غَضِبَ فَقالَ: عَلَيَّ الْمَشْيُ إِلَى بَيْتِ اللهِ الْحَرامِ، قالَ: إِذا لَمْ يَقُلْ لِلّهِ عَلَيَّ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ».

۴۲۷۹ــ وَ رَوَى أَبُوبَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «لا يُؤاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكُمْ» قالَ: هُوَلا وَاللهِ وَ بَلَى وَاللهِ».

۴۲۸۰ــ وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قالَ: «سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَلَيهِمَا السَّلام عَنْ رَجُلٍ قالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَسْأَلُكَ بِوَجْهِ اللهِ إِلّا ما طَلَّقْتَنِي، قالَ: يُوجِعُهَا ضَرْباً أَوْ

ورثه مرا سوگند داده می‌گوید قسم یاد کن که قیمت آن را به مادر پرداخته‌ای درحالیکه من بدو چیزی نپرداخته‌ام من چه کنم؟ حضرت فرمود: قسم یاد کن.

شرح: «شیخ طوسی می فرماید قسم را چنین یاد کند که بگوید از قیمت آن، چیزی برعهده و ذمّهٔ من باقی نیست تا توریه شود و قسم به دروغ یاد نکرده باشد».

۴۲۷۷ــ و امام صادق علیه السّلام در مورد مردی که قسم یاد کرده بود: اگر با پدر و مادر خود کلامی بگوید حج بر او واجب باشد فرمود: این سوگند هیچ فایده ندارد و باطل است.

۴۲۷۸ــ و از آن حضرت علیه السّلام پرسیدند: مردی بخشم آمده و گفته است: برعهدهٔ من است که پیاده به زیارت خانهٔ خدا بروم. چه کند؟ فرمود: اگر نگفته باشد «لِلّهِ عَلَيَّ» باطل است و چیزی بر او نیست.

۴۲۷۹ــ و ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السّلام در معنی سخن خداوند که فرموده: لا يُؤاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغوِ فِي أَيمانِكُمُ ــ بقره:۲۲۵» (خداوند شما را به سوگندهای باطلتان مؤاخذه نخواهد کرد) فرمود: مراد «لاوَاللهِ» و «بَلَى وَاللهِ» است که در زبانها متداول است و بدون توجّه بمعنا گفته می شود.

۴۲۸۰ــ محمّد بن مسلم گوید: از یکی از دو امام صادق یا امام باقر

يَعْفُو عَنْها».

٤٢٨١ــ وَرَوىٰ عُثْمانُ بْنُ عيسىٰ، عَنْ أَبي أَيُّوبَ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيه السَّلام قالَ: «لا تَحْلِفُوا بالله صادِقينَ وَلا كاذِبينَ فَإِنَّ الله عَزَّوَجَلَّ قَدْ نَهىٰ عَنْ ذلِكَ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَلا تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لِأَيْمانِكُمْ».

٤٢٨٢ــ وَ قالَ أَبُوأَيُّوبَ قالَ أَبوعَبْدِالله عَلَيه السَّلام: «مَنْ حَلَفَ بِالله فَلْيَصْدُقْ وَ مَنْ لَمْ يَصْدُقْ فَلَيْسَ مِنَ الله في شَيْءٍ، وَمَنْ حُلِفَ لَهُ بِالله فَلْيَرْضَ و مَنْ لَمْ يَرْضَ فَلَيْسَ مِنَ الله في شَيْءٍ».

٤٢٨٣ــ وَرَوىٰ بَكْرُبْنُ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيُّ، عَنْ أَبي بَصيرٍ عَنْهُ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «لَوْ حَلَفَ الرَّجُلُ أَنْ لا يَحُكَّ أَنْفَهُ بِالْحائِطِ لَابْتَلاهُ الله تعالىٰ حَتّىٰ يَحُكَّ

عليهما السّلام پرسيدم كه مردى را زوجه اش گفته است: تو را به وجه الله سوگند مرا طلاق دهى، فرمود: او را تأديب كند يا از او بگذرد. (يعنى تكليفى برعهده اش نيست و در هر چه بخواهد انجام دهد مختار است).

٤٢٨١ــ ابو أيّوب گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: به خداوند، سوگند ياد نكنيد چه در آن راستگو باشيد و چه دروغگو، زيرا خداوند عزيز از آن نهى فرموده و گفته است: «ولا تَجعَلُوا الله عُرضَةً لِأيمانِكم ــ بقره: ٢٢٤» (زنهار كه خدا را هدف سوگندهاى خود كنيد).

شرح: «ظاهر آيه نهى از بسيار سوگند بخدا خوردن مى‌كند، نه مطلق سوگند بخدا».

٤٢٨٢ــ ابو أيوب گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: هركس بخداوند سوگند ياد مى‌كند پس بايد راست گويد و چنانچه راست نگويد با خداوند و آئين او بيگانه است، و هر كس كه براى او سوگند خورند بايد بپذيرد، و آن كس كه نپذيرد نيز با خداوند و آئينش بيگانه خواهد بود.

٤٢٨٣ــ ابوبصير از آن حضرت عليه السّلام روايت كرد كه فرمود: هر كس سوگند ياد كند كه بينى اش را به ديوار نسايد يا نخاراند خداوند او را مبتلا مى‌كند كه

أَنْفَهُ بِالْحائِطِ، وَلَوْ حَلَفَ الرَّجُلُ أَنْ لا يَنْطَحَ بِرَأْسِهِ الْحائِطَ لَوَكَّلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ شَيْطاناً حَتّىٰ يَنْطَحَ بِرَأْسِهِ الْحائِطَ».

۴۲۸۴ــ وَ رَوىٰ حَمّادُ بْنُ عيسىٰ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبي‌عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام قالَ: لِلْعَبْدِ أَنْ يَسْتَثْنِيَ ما بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَرْبَعينَ يَوْماً إِذا نَسِيَ، إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيهِ وآلِه أَتاهُ ناسٌ مِنَ الْيَهُودِ فَسَأَلُوهُ عَنْ أَشْياءَ فَقالَ لَهُمْ: تَعالَوْا غَداً أُحَدِّثْكُمْ وَ لَمْ يَسْتَثْنِ فَاحْتُبِسَ جَبْرَئيلُ عَلَيهِ السَّلام عَنْهُ أَرْبَعينَ يَوْماً، ثُمَّ أَتاهُ فَقالَ: «وَلا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنّي فاعِلٌ ذٰلِكَ غَداً إِلّا أَنْ يَشاءَ اللهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسيتَ».

ناچار شود تا بینی‌اش را بساید، و هر کس سوگند خورد که بدیوار سر خویش را نکوبد، خداوند شیطانی بر او گمارد تا سر خویش بدیوار کوبد.

شرح: «نقل این خبر در این باب شاید برای مکروه بودن این نوع قسم‌ها باشد، ولی بنظر می رسد خبر مناسب باب نباشد و مراد این باشد که نباید انسان بخود مغرور شود و بگوید: هرطور باشد ممکن نیست که از من فلان کار نادرست سر زند و باید خود را بخدا بسپارد و خیر عاقبت طلب کند و اینکه فرمود: خداوند شیطانی بر او گمارد، یعنی عقوبتش کرده و تأدیبش نماید بجهت آن غرور و خودبینی که در سر دارد و إلّا چنین عقوبتی بی‌مورد از خداوند رحمن متوقّع نباشد».

۴۲۸۴ــ عبدالله بن میمون گوید: امام صادق علیه‌السّلام فرمود: برای بنده در سوگند چهل روز مهلت است که انجام آن را معلّق و مشروط به خواست خداوند کند (یعنی بگوید اگر خداوند مشیّتش تعلّق گرفت) زیر رسول خدا صلّی الله علیه وآله را جماعتی از یهود آمدند و سؤالاتی کردند از امور مختلفی، رسول خدا صلّی الله علیه وآله بآنها فرمود: فردا صبح بیائید تا پاسخ شما را بگویم، و «إن شاءالله» نگفت و این سبب شد که چهل روز به آن حضرت وحی نشد و جبرئیل نیامد، و سپس آمد و این آیه را آورد که: «وَلا تَقُولَنَّ لِشَاْيٍ إِنّي فاعِلٌ ذٰلِكَ غَداً ــ الآیه ــ کهف:۲۳» (مگو که فردا کاری کنم إلّا آنکه بگوئی «إن شاءَالله» و چون فراموش کنی ذکر خدای کن).

شرح: «در تفسیر علیّ بن ابراهیم بجای «یهود» «قریش» آمده، و چون این آیات از سورهٔ کهف مکّی است به اتّفاق، و قبل از اینکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله

به دعوتِ اهلِ کتاب پردازد نازل شده بعید می نماید سؤال کنندگان غیرقریش باشند، ولی مسألهٔ دیگری در میان است که ذهنِ انسان را پریشان می‌کند و آن اینست که در قرآن مجید در حکایت سؤالات قوم مطلقاً چه مشرکین، چه یهود و چه نصاریٰ، همه جا قبل از اینکه آنان سؤال و پرسشی کنند خداوند رسول خود را آماده می ساخته و به او پاسخ سؤال مستقبل را می آموخته، چنانکه ظاهر کلام خداوند است که در همه جا می فرماید: «یسئلونك»، بصیغهٔ فعل مستقبل و یا حال، یعنی از تو خواهند پرسید یا اکنون از تو می پرسند، و هیچ کجا «سألوك» نیامده، مثلاً «یَسْئَلُكَ أهلُ الکتابِ أنْ تُنَزِّلَ»، «یسئلُكَ النّاسُ عَنِ السّاعَةِ»، «یَسْئَلونَك عَنِ الرُّوحِ»، «یَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي القَرْنَین»، «یَسئَلُونَكَ عَنِ الجِبالِ»، «یَسئَلُونكَ عَنِ السّاعَةِ أیّانَ مُرْساها» و یا در بیانِ حکایات و قضایا می فرماید: «سَیَقُولون ثَلاثَةٌ»، «وَ یَقُولُونَ خَمْسَةٌ»، «وَ یَقُولُونَ سَبْعَةٌ»، «سَیَقُولُ لَكَ المُخَلَّفُونَ» که همه از آینده خبر می دهد نه از گذشته، و از این گذشته مشرکین که معتقد بودند محمّد (صلّی الله علیه وآله) خلاف می‌گوید و وحی به او نازل نشده و آنچه می‌گوید کسی به او آموخته و می‌گفتند: «إنّما یُعلِّمُهُ بَشَرٌ» و این سؤالات را برای امتحان و آزمایش نمی‌کردند بلکه برای گمراه کردن گروندگان و ایمان آورندگان می نمودند با این حال چگونه رسول خدا صلّی الله علیه وآله پاسخ را به تعویق انداخت، و بالا تر از آن چگونه خداوند با نفرستادن جواب تا چهل روز مخالفینِ معاند و فتنه جو را بر آن حضرت چیره ساخت؟ و چگونه قبل از نزول آیهٔ شریفهٔ «ولا تَقولَنَّ لِشَیْءٍ» و ذیلش «وَ اذْکُرْ رَبَّكَ» که حکم برای آینده است رسول عزیزش را به انقطاع وحی تنبیه می‌کند، اینها سؤالاتی است که در ذهن انسان خلجان می‌کند، خصوصاً که جزء معتقدات ما است که أئمّهٔ اطهار علیهم السّلام را عالِمِ بِما کانَ وَ ما هُوَ کائِن می دانیم چگونه دراینصورت پیغمبر صلّی الله علیه وآله را استثناء کنیم؟ و ما که دربارهٔ وصیّ او علیهما السّلام معتقدیم که بارها فرمود: «سَلُوني قَبْلَ أنْ تَفْقِدُوني» چگونه خود او را از پاسخ دادن به یک سؤال تاریخی و ساده عاجز بدانیم؟ بنظر می رسد اینگونه اخبارِ احاد، سالم و بدون تصرّف بما نرسیده باشد، و بقول یک تن از اساتید ما: غالب روایاتی که در شأن نزول آیات رسیده متواتر نیست و دارای علل یا علّتی هست،

۴۲۸۵ــ وَ رَوَى الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَمَّنْ قَالَ: وَ اللهِ، ثُمَّ لَمْ يَفِ بِهِ قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مُدّاً مُدّاً دَقِيقٌ أَوْ حِنْطَةٌ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ أَوْ صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةٍ إِذَا لَمْ يَجِدْ شَيْئاً».

البتّه ما در مقامِ ردّ خبر نیستیم ولی نمی توانیم آنچه با اصولِ مذهبِ امامیّه ناسازگار است بپذیریم هرچند در کتبِ معتبره باشد زیرا نه راوی را معصوم می دانیم نه صاحبِ تألیف را بلکه امام و پیغمبر را معصوم و مصون از هر سهو و نسیان می دانیم و بر ما سخت گران است بپذیریم گفتن إن شاءالله را که حکمش هنوز نیامده رسول خدا صلّی الله علیه وآله فراموش کند و بعد مورد عتاب واقع شود، و چهل روز خداوند وحی را از او قطع کند، و اگر کسی فراغت بسیار داشته باشد و امثال این اخبار را به صرف اینکه در کتب معتبر نقل شده بپذیرد و درصدد این برآید که اشکالات آن را پاسخ گوید، ما مخالفتی نداریم چون شخص فارغ و بی‌کار اگر به این کار پردازد ضرری نکرده است، والسّلام علی من اتّبع الهدی».

۴۲۸۵ــ علی بن أبی حمزه گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: اگر کسی سوگند یاد کند و بدان وفا ننماید، چگونه است؟ فرمود: کفّاره آن طعام دادن به ده مسکین است بطوریکه به هر کدام یک مدّ (که عبارت از ۷۵۰ گرم این زمان است) آرد و یا گندم بدهد، و یا اینکه بنده‌ای آزاد کند، (و اگر از اینها عاجز بود) سه روز پی در پی روزه بگیرد.

شرح: «چون در قرآن «أَوْ كِسْوَتُهُمْ» اضافه دارد، شّراح گویند: عدم ذکر امام علیه السّلام آن را دلالت دارد که سائل قادر بر آن نبوده و آیه (در سورهٔ مائده: ۹۱) چنین است: «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» کفّارهٔ حنثِ قسم، اطعامِ ده بینوا مطابق آنچه به عیالات خود می خورانید یا ده دست لباس یا آزاد کردن بنده و چون از اینها عاجز بودید سه روز پی در پی روزه گرفتن است».

٤٢٨٦ــ وَ رَوَى ابْنُ بُكَيرٍ، عَنْ زُرارَةَ قالَ: قُلْتُ لِأَبي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام: نَمُرُّ بِالْمالِ عَلَى العَشّارِ فَيَطْلُبُونَ مِنّا أَنْ نَحْلِفَ لَهُمْ وَ يُخَلُّونَ سَبيلَنا وَ لا يَرْضَوْنَ مِنّا إِلّا بِذلِكَ، قالَ: فَاحْلِفْ لَهُمْ فَهُوَ أَحَلُّ مِنَ التَّمْرِ وَ الزُّبْدِ».

٤٢٨٧ــ وَ قالَ أَبُوعَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام: «التَّقِيَّةُ في كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ صاحِبُها أَعْلَمُ بِها حينَ تَنْزِلُ بِهِ».

٤٢٨٨ــ وَ رَوى حَمّادٌ، عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام قالَ: «أَرَى أَنْ لا يُحْلَفَ إِلّا بِالله وَ أَمّا قَوْلُ الرَّجُلِ «لا بَلْ شانِئَكَ» فَإِنَّهُ مِنْ قَوْلِ الْجاهِلِيَّةِ، وَ لَوْحَلَفَ النّاسُ بِهذا أَوْ شِبْهِهِ تُرِكَ أَنْ يُحْلَفَ بِالله، وَ أَمّا قَوْلُ الرَّجُلِ: «يا هُناهُ يا هُناهُ» فَإِنَّما ذلِكَ طَلَبُ الْإِسْمِ وَ لا أَرى بِهِ بَأْساً، وَ أَمّا لَعَمْرُالله، وَ أَيْمُ الله فَإِنَّما هُوَ بِالله».

٤٢٨٦ــ زراره گويد: به امام باقر عليه السّلام عرض كردم: مال التّجاره ام به گمرک می رسد و گمرکچيان از من می خواهند سوگند ياد كنم به آنچه اظهار می دارم از مقدار جنس و قيمت خريد آن و آنچه كه مربوط به آنهاست و بدون سوگند رضايت به خروج از گمرک نمی دهند چكنم؟ امام عليه السّلام فرمود: سوگند ياد كنيد كه آن از خرما و كره شيرين تر است.

٤٢٨٧ــ و امام عليه السّلام فرمود: تقيّه در هنگام گرفتاری و ناچاری است و شخص گرفتار خود هنگام نزول آن را بهتر تشخيص می دهد.

٤٢٨٨ــ حلبی گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: حقّ آنست كه، سوگند نيست مگر به اسم جلاله (يعنی: «الله»)، امّا اينكه گويند: «دشمنت بی پدر باشد» تعارف عصر جاهلی است، اگر مردم به اين نوع عادت كنند، سوگندِ به خدا، از ميان می رود، امّا اينكه پاره‌ای گويند: «باهناه» «ياهناه» برای آنستكه نام آن چيزی را كه می خواهند و فراموششان شده بياد آرند و اين كلام را اشكالی نمی بينم، امّا «لَعمرالله» و «أيمُ الله» اينها سوگند به خدا محسوب می شود.

شرح: «لغويّون همزهٔ «أيم الله» را الف وصل می خوانند و «وَ ايْمُ الله»

۴۲۸۹ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام «في رَجُلٍ حَلَفَ تَقِيَّةً قالَ: إنْ خَشِيتَ عَلىٰ دَمِكَ وَ مٰالِكَ فَاحْلِفْ تَرُدَّهُ عَنْكَ بِيَمينِكَ. فَإنْ رَأَيْتَ أَنَّ يَمينَكَ لٰا تَرُدُّ عَنْكَ شَيْئاً فَلٰا تَحْلِفْ لَهُمْ».

۴۲۹۰ــ وَ قالَ الْحَلَبِيُّ: «وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَجْعَلُ عَلَيْهِ نَذْراً وَ لٰا يُسَمّيهِ، قالَ: إنْ سَمَّيْتَهُ فَهُوَ مٰا سَمَّيْتَ، وَ إنْ لَمْ تُسَمِّ شَيْئاً فَلَيْسَ بِشَيْءٍ، فَإنْ قُلْتَ «للهِ عَلَيَّ» فَكَفّارَةُ يَمينٍ».

۴۲۹۱ــ وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «كُلُّ يَمينٍ لايُرادُ بِهٰا وَجْهُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ في طَلاقٍ أَوْ عِتْقٍ».

۴۲۹۲ــ وَ قالَ: في كَفّارَةِ الْيَمينِ مُدٌّ وَ حَفْنَةٌ».

۴۲۹۳ــ وَ «عَنِ الرَّجُلِ يَحْلِفُ لِصٰاحِبِ الْعُشُورِ يَحْرُزُ بِذٰلِكَ مٰالَهُ؟ قالَ: نَعَمْ».

می‌گویند.

۴۲۸۹ــ (حلبی) گوید: آن حضرت علیه السّلام دربارهٔ مردی که از روی تقیّه سوگند یاد کرده بود، فرمود: اگر از گرفتن جان و مالت بیم می‌کنی سوگند یاد کن تا آن را از تو دور سازد، و چنانچه دیدی سوگندت خطر را از تو و یا مالت دور نمی سازد برای ایشان سوگند یاد مکن.

۴۲۹۰ــ و نیز گوید: از آن حضرت پرسیدم: مردی نذر کرده و نام نبرده است (تنها گفته است که کاری انجام خواهم داد) فرمود: اگرموردنذر را معیّن ساخته‌ای باید بدان عمل نمائی و إلّا آن سوگند باطل است، و چنانچه گفته باشی «لِلّهِ عليَّ» و عمل نکنی باید کفارهٔ حنثِ قسم بپردازی.

۴۲۹۱ــ و آن حضرت فرمود: هر سوگندی برای خدا نباشد یعنی بقصد قربت نباشد منعقد نخواهد بود، نه در طلاق و نه در آزاد کردن بنده.

۴۲۹۲ــ و نیز (حلبی) گوید: امام علیه السّلام در کفّارهٔ سوگند فرمود: یک مُدّ (۷۵۰ گرم) به اضافهٔ یک مشت آرد به هریک باید بدهد.

۴۲۹۳ــ و گفت: آن حضرت علیه السّلام در مورد مردی که در گمرک

٤٢٩٤— وَ «سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ جَعَلَتْ مالَها هَدْياً لِبَيْتِ اللهِ إنْ أَعارَتْ مَتاعاً لَها فُلانَةَ وَ فُلانَةَ، فَأَعارَ بَعْضُ أَهْلِها بِغَيْرِ أَمْرِها، قالَ: لَيْسَ عَلَيْها هَدْيٌ إنَّمَا الْهَدْيُ ما جُعِلَ للهِ عَزَّوَجَلَّ هَدْياً لِلْكَعْبَةِ فَذلِكَ الَّذي يُوفى بِهِ إذا جُعِلَ للهِ، وَما كانَ مِنْ أَشْباهِ هذا فَلَيْسَ بِشَيْءٍ وَلا هَدْيَ لا يُذْكَرُ فيهِ اِسْمُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ».

٤٢٩٥— وَ سُئِلَ «عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ: عَلَيَّ أَلْفُ بَدَنَةٍ وَ هُوَ مُحْرِمٌ بِأَلْفِ حَجَّةٍ قالَ: تِلْكَ خُطُواتُ الشَّيْطانِ، وَعَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ: وَ هُوَ مُحْرِمٌ بِحَجَّةٍ أَوْ يَقُولُ: أَنَا أُهْدي هذَا الطَّعامَ قالَ: لَيْسَ بِشَيْءٍ إنَّ الطَّعامَ لايُهْدى، أَوْ يَقُولُ لِجزُورٍ بَعْدَ ما نُحِرَتْ: هُوَ هَدْيٌ لِبَيْتِ اللهِ، إنَّما تُهْدَى الْبُدْنُ وَ هِيَ أَحْياءٌ وَلَيْسَ تُهْدى حينَ صارَتْ لَحْماً».

٤٢٩٦— وَ رُوِيَ في حَديثٍ آخَرَ «في رَجُلٍ قالَ «لا وَأَبي»؟ قالَ:

سوگند یاد می‌کند تا مالش محفوظ بماند فرمود: اشکالی ندارد.

٤٢٩٤— و حلبی گفت: پرسیدم که زنی گفته است: اگر من چیزی از متاعم را به فلان یا فلان زن عاریه بدهم، مالم را به کعبه هدیّه می‌کنم، و بعضی از بستگانش بدون اجازهٔ او عاریه دادند، چه کند؟ فرمود: چیزی نباید هدیّه بدهد زیرا به قصد قربت نبوده و چیزی برای خداوند قرار نداده است که به کعبه هدیّه کند، کسی باید وفا کند که برای خداوند قرار داده باشد و امّا، مانند این چیزی نیست، و تا ذکر و نام خداوند برده نشود هدیّه نخواهد بود.

٤٢٩٥— و از او علیه السّلام دربارهٔ مردی که بگوید: هزار شتر قربانی بر ذمّهٔ من که (برای آن) هزار بار احرامِ حجّ بندم، سؤال کرد، فرمود: این از گامهای شیطانست، و نیز پرسیدند: شخصی بگوید من (اگر فلان چیز فلان طور باشد) محرم بحجّ باشم، یا بگوید: این مقدار اطعام می‌کنم، فرمود: اینها هیچ نذر نیست و طعام را هدیّه کعبه نمی‌کنند، و باز پرسید: یا شترانی را که نحر شده‌اند بگوید اینها را هدیّه حرم کردم؟ فرمود: شتر زنده را در حال حیات نذر می‌کنند نه گوشت را.

٤٢٩٦— و در حدیث دیگری که کسی سوگند یاد کرده بود به این طریق

يَسْتَغْفِرُ اللهَ».

۴۲۹۷ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام: «اَلْيَمينُ عَلىٰ وَجْهَيْنِ، أَحَدُهُما، أَنْ يَحْلِفَ الرَّجُلُ عَلىٰ شَيْءٍ لا يَلْزَمُهُ أَنْ يَفْعَلَ فَيَحْلِفُ أَنَّهُ يَفْعَلُ ذٰلِكَ الشَّيْءَ أَوْ يَحْلِفُ عَلىٰ ما يَلْزَمُهُ أَنْ يَفْعَلَ فَعَلَيْهِ الْكَفّارَةُ إِذا لَمْ يَفْعَلْهُ، وَ الْأُخْرىٰ عَلىٰ ثَلاثَةِ أَوْجُهٍ فَمِنْها ما يُؤْجَرُ الرَّجُلُ عَلَيْهِ إِذا حَلَفَ كاذِباً، وَ مِنْها ما لا كَفّارَةَ عَلَيْهِ وَ لا أَجْرَ لَهُ، وَ مِنْها ما لا كَفّارَةَ عَلَيْهِ فيها وَ الْعُقُوبَةُ فيها دُخُولُ النّارِ. فَأَمَّا الَّتي يُؤْجَرُ عَلَيْها الرَّجُلُ إِذا حَلَفَ كاذِباً وَ لا تَلْزَمُهُ الْكَفّارَةُ فَهُوَ أَنْ يَحْلِفَ الرَّجُلُ في خَلاصِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَوْ خَلاصِ ما لِهِ مِنْ مُتَعَدٍّ يُتَعَدّىٰ عَلَيْهِ مِنْ لُصٍّ أَوْ غَيْرِهِ. وَ أَمَّا الَّتي لا كَفّارَةَ عَلَيْهِ فيها وَ لا أَجْرَ لَهُ فَهُوَ أَنْ يَحْلِفَ الرَّجُلُ عَلىٰ شَيْءٍ ثُمَّ يَجِدُ ما هُوَ خَيْرٌ مِنَ الْيَمينِ فَيَتْرُكُ الْيَمينَ وَ يَرْجِعُ إِلَى الَّذي هُوَ خَيْرٌ. وَ أَمَّا الَّتي عُقُوبَتُها دُخُولُ النّارِ فَهُوَ أَنْ يَحْلِفَ الرَّجُلُ عَلىٰ ما لِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ أَوْ عَلىٰ حَقِّهِ ظُلْماً فَهٰذِهِ يَمينُ غَمُوسٍ تُوجِبُ

«لا و أبي» يعنی نه به جان پدرم، فرمود: استغفار کند.

۴۲۹۷ــ امام صادق علیه السّلام فرمود: سوگند بر دو قسم است، یکی از آن دو آنست که: مرد کاری را که بر او عملش واجب نیست، سوگند خورد که آن را عمل کند یا سوگند خورد کاری که بر او انجام آن واجب بوده است، عمل کند، که در این دو صورت اگر انجام ندهد باید کفّاره بدهد. و دوم: خود بر سه قسم است. یک، آنکه شخصی اگر به دروغ سوگند یاد کند پاداش گیرد، دوم، آنکه: نه کفّاره بر ترکش تعلّق گیرد نه پاداشی در انجامش. و سوم، آنکه: کفّاره‌ای در این جهان ندارد امّا سزایش آتش دوزخ است. أمّا آنکه اگر بدروغ گفته باشد پاداش دارد و کفّاره ندارد آنست که شخص برای خلاص مسلمانی یا خلاص مال او از چنگال ظالمی که بر او ستم کرده، چه دزد و چه غیردزد سوگند یاد کند. و أمّا آنکه نه کفّاره‌ای دارد و نه پاداشی برای اوست، آنست که مرد به انجام امری سوگند یاد کند سپس بهتر از آن را بیابد و آن را رها کرده بهتر را بجای آورد، و أمّا آنکه عقوبت و سزایش آتش دوزخ است آنست که شخص برای تصرّف مال مسلمانی یا بردن حقّی از وی به ستم، سوگند

النّارَ وَلا كَفّارَةَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيا».

وَ لا يَجُوزُ إطْعامُ الصَّغيرِ في كَفّارَةِ الْيَمينِ وَ لَكِنْ صَغيرَيْنِ بِكَبيرٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ في الْكَفّارَةِ إلّا رَجُلاً أَوْ رَجُلَيْنِ فَلْيُكَرِّرْ عَلَيْهِمْ حَتّىٰ يَسْتَكْمِلَ.

٤٢٩٨— وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلامُ: «الْيَمينُ الْكاذِبَةُ تَدَعُ الدِّيارَ بَلاقِعَ مِنْ أَهْلِها».

وَ النَّذْرُ عَلىٰ وَجْهَيْنِ، أَحَدُهُما: أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ: إنَّ كانَ كَذا وَ كَذا صُمْتُ أَوْ صَلَّيْتُ أَوْ تَصَدَّقْتُ أَوْ حَجَجْتُ أَوْ فَعَلْتُ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَ كانَ ذلِكَ، فَهُوَ بِالْخِيارِ إنْ شاءَ فَعَلَ وَ إنْ شاءَ لَمْ يَفْعَلْ، فَإنْ قالَ: إنْ كانَ كَذا وَ كَذا فَلِلّهِ عَلَيَّ كَذا وَ كَذا فَهُوَ نَذْرٌ واجِبٌ لا يَسَعُهُ تَرْكُهُ وَ عَلَيْهِ الْوَفاءُ بِهِ، وَ إنْ خالَفَ لَزِمَتْهُ الْكَفّارَةُ، وَ كَفّارَةُ النَّذْرِ كَفّارَةُ الْيَمينِ، وَ كَفّارَةُ الْيَمينِ إطْعامُ عَشَرَةِ مَساكينَ مِنْ أَوْسَطِ ما

یاد کند که این را «یمین غموس» گویند و موجب دوزخ است و کفّاره‌ای هم در دنیا بر آن تعلّق نگیرد:

و اطعام صغیر و کودک در کفّارهٔ حنثِ قسم درست نباشد مگر آنکه هر دو تن صغیر را یک تن کبیر بحساب آورد، و هر کس برای پرداخت کفّاره مستحقّی نیافت مگر یک شخص و یا دو شخص پس بهمان دو مُکرّر إطعام کند تا ده بار کامل گردد.

٤٢٩٨— و امام صادق علیه السّلام فرمود: قسم دروغ آبادی‌ها را خراب و شهرها را از سکنه‌اش خالی و بدون صاحب کند.

و نذر بر دو قسم است: یکی آنکه انسان بگوید: اگر فلان کار و فلان چیز شد من روزه می‌گیرم یا نماز می خوانم یا صدقه می دهم یا به حجّ خانهٔ خدا می روم یا فلان کار خیر را انجام می دهم و آن کار بشود (حاجتش را بگیرد)، آن شخص اختیار دارد آن عمل را چه روزه باشد و چه اعمال خیر دیگر انجام بدهد و اختیار دارد انجام ندهد، این یک نوع نذر، امّا اگر بگوید: چنانچه فلان کار بشود پس بر من است که برای خدا فلان عمل را انجام دهم و این نذریست که واجب است و انسان را چاره‌ای برای ترک آن نیست و باید بدان وفا نماید، اگر مخالفت کرد باید کفّاره بپردازد و کفّارهٔ نذر همان کفّارهٔ سوگند است، و کفّارهٔ سوگند (چنانچه گذشت) اطعام ده مسکین

تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ أَوْ كِسْوَتُهُمْ لِكُلِّ رَجُلٍ ثَوْبَيْنِ، أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ ذلِكَ كَفّارَةُ أَيْمانِكُمْ إِذا حَلَفْتُمْ.

فَإِنْ نَذَرَ رَجُلٌ أَنْ يَصُومَ كُلَّ يَوْمِ سَبْتٍ أَوْ أَحَدٍ أَوْ سائِرِ الْأَيّامِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَتْرُكَهُ إِلّا مِنْ عِلَّةٍ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ صَوْمُهُ فِي سَفَرٍ وَلا مَرَضٍ إِلّا أَنْ يَكُونَ نَوى ذلِكَ، فَإِنْ أَفْطَرَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ تَصَدَّقَ مَكانَ كُلِّ يَوْمٍ عَلى عَشَرَةِ مَساكِينَ.

فَإِنْ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ يَوْماً بِعَيْنِهِ ما دامَ حَيّاً فَوافَقَ ذلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ عِيدِ فِطْرٍ أَوْ أَضْحى أَوْ أَيّامَ التَّشْرِيقِ أَوْ سافَرَ أَوْ مَرِضَ فَقَدْ وَضَعَ اللهُ عَنْهُ الصِّيامَ فِي هذِهِ الْأَيّامِ كُلِّها، وَيَصُومُ يَوْماً بَدَلَ يَوْمٍ.

است بطور معمول یعنی همانطور که انسان فرزند و عیال خود را نفقه می دهد، یا برای هر مسکین یک مُدّ (۷۵۰ گرم آرد یا گندم یا نان) یا ده برهنه را پوشانیدن به هر یک دو جامه (پیراهن و ازار) دادن، یا یک بنده آزاد کردن است و هرگاه اینها را نیافت و یا قدرت آن را نیافت سه روز پی در پی روزه گرفتن این کفّارهٔ قسمهائی است که خورده و آن را شکسته اید.

و اگر کسی نذر کند که هر روز شنبه و یا یکشنبه و یا روزی دیگر از ایّام معیّن را روزه بگیرد باید بدین نذر خود وفا کند و نمی تواند آن را ترک کند مگر آنکه دلیلی موجّه داشته باشد. و البتّه در حالِ مرض و یا سفر، گرفتن این چنین روزه ای از وی برداشته شده است مگر آنکه به هنگام نذر، در چنین هنگامی را هم تعهّد کرد باشد. و اگر کسی بدون دلیلِ موجّه شرعی، روزهٔ خود را بخورد باید که به ازایِ هر روز که افطار کرده است، ده مسکین را اطعام کند.

و اگر کسی نذر کرد که روز معیّنی را از هفته در مدّت حیات روزه بدارد و آن روز به عید فطر یا أضحیٰ افتاد و یا ایّام تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجّة)، یا در آن روز مسافر بود یا مریض شد، خداوند در همهٔ آن ایّام روزه را از او برداشته و او را از گرفتن روزه معاف داشته است پس به جای هر روز در ایّام دیگر یک روز روزه بگیرد.

وَ إِذٰا نَذَرَ الرَّجُلُ نَذْراً وَ لَمْ يُسَمِّ شَيْئاً فَهُوَ بِالْخِيٰارِ إِنْ شٰاءَ تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ، وَ إِنْ شٰاءَ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ، وَ إِنْ شٰاءَ صٰامَ يَوْماً، وَ إِنْ شٰاءَ أَطْعَمَ مِسْكِيناً رَغِيفاً.

وَ إِذٰا نَذَرَ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمٰالٍ كَثِيرٍ وَ لَمْ يُسَمِّ مَبْلَغَهُ فَإِنَّ الْكَثِيرَ ثَمٰانُونَ وَ مٰازٰادَ لِقَوْلِ اللهِ تَعٰالىٰ: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوٰاطِنَ كَثِيرَةٍ» وَ كٰانَتْ ثَمٰانِينَ مَوْطِناً.

وَ إِنْ صٰامَ يَوْماً أَوْ شَهْراً لَمْ يُسَمِّهِ فِي النَّذْرِ فَأَفْطَرَ فَلا كَفّٰارَةَ عَلَيْهِ إِنَّمٰا عَلَيْهِ أَنْ يَصُومَ مَكٰانَهُ يَوْماً مَعْرُوفاً أَوْ شَهْراً مَعْرُوفاً عَلىٰ حَسَبِ مٰا نَذَرَ، فَإِنْ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ يَوْماً مَعْرُوفاً أَوْ شَهْراً مَعْرُوفاً فَعَلَيْهِ أَنْ يَصُومَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ أَوْ ذٰلِكَ الشَّهْرَ فَإِنْ لَمْ يَصُمْهُ أَوْ صٰامَهُ فَأَفْطَرَ فَعَلَيْهِ الْكَفّٰارَةُ.

فَإِنْ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ يَوْماً فَوَقَعَ ذٰلِكَ الْيَوْمَ عَلىٰ أَهْلِهِ فَعَلَيْهِ أَنْ يَصُومَ يَوْماً بَدَلَ يَوْمٍ وَ يُعْتِقَ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً.

و هرگاه نذری کند و متعلّق نذر را معیّن نکند که کدام کارِ خیر را می خواهد انجام دهد پس او مختار است اگر خواست چیزی تصدّق دهد یا دو رکعت نماز بگزارد، یا یک روز روزه بگیرد و اگر خواست نانی به فقیر دهد.

و هرگاه نذر کند که در راه خدا مبلغ کثیری تصدّق دهد و مبلغ را نام نبرد، پس مبلغ کثیر (بسیار) هشتاد و بیشتر از آن است، زیرا که خداوند تعالی فرموده: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوٰاطِنَ كَثِيرَةٍ ــ توبه:۲۵» (خداوند شما را در بسیاری از موارد یاری کرد) و آن هشتاد مورد بود.

و اگر نذر کرد روزی را یا ماهی را روزه بگیرد و آن را مشخّص نکرد و روزه گرفت و افطار کرد کفّاره‌ای بر او نیست فقط روزه گرفتن یک روز یا یک ماه معیّن بر او لازم است هرطور که نذر کرده است، پس اگر نذر کرده باشد که روز معیّنی را یا ماه معلومی را روزه بگیرد براوست که همان روز یا همان ماه را روزه بدارد، و اگر روزه نگرفت یا گرفت و وسط روز افطار کرد کفّاره بر او واجب می شود.

و چنانچه نذر کرد روز معیّنی را روزه بگیرد و در آن روز با همسرش نزدیکی کرد براوست که به جای آن روز یک روز روزه بگیرد و یک بنده نیز در راه خدا آزاد

وَ الْأَعْمىٰ لٰا يُجْزي فِي الرَّقَبَةِ، وَيُجْزي الْأَقْطَعُ وَ الْأَشَلُّ وَ الْأَعْرَجُ، وَ الْأَعْوَرُ، وَ لٰا يُجْزي الْمُقْعِدُ.

وَيَجُوزُ فِي الظِّهٰارِ صَبِيٌّ مِمَّنْ وُلِدَ فِي الْإِسْلٰامِ.

فَإِنْ حَلَّفَ رَجُلٌ غَرِيمَهُ أَنْ لٰا يَخْرُجَ مِنَ الْبَلَدِ إِلّٰا يُعْلِمُهُ فَلٰا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَخْرُجَ حَتّٰى يُعْلِمَهُ، فَإِنْ خَشِيَ أَنْ لٰا يَدَعَهُ أَنْ يَخْرُجَ وَيَقَعَ عَلَيْهِ وَعَلىٰ عِيٰالِهِ ضَرَرٌ فَلْيَخْرُجْ وَ لٰا شَيْءَ عَلَيْهِ.

وَ إِنِ ادَّعىٰ رَجُلٌ عَلىٰ رَجُلٍ مٰالاً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ بَيِّنَةٌ وَ كٰانَ غَيْرَ مُحِقٍّ فِي دَعْوٰاهُ فَإِنْ بَلَغَ مِقْدٰارَ ثَلاثِينَ دِرْهَماً فَلْيُعْطِهِ وَلٰا يَحْلِفْ، وَ إِنْ كٰانَ أَكْثَرَ مِنْ ثَلاثِينَ دِرْهَماً فَلْيَحْلِفْ وَ لٰا يُعْطِهِ.

وَ إِذٰا كٰانَ لِلرَّجُلِ جٰارِيَةٌ فَآذَتْهُ امْرَأَتُهُ وَغٰارَتْ عَلَيْهِ فَقٰالَ لَهٰا: هِيَ

کند.

و آزاد کردن بندهٔ نابینا کفایت نمی‌کند، ولی دست‌بریده، یا مبتلا به فلج پا، یا شَل، یا یک چشم کفایت می‌کند، و آزاد کردن بندهٔ زمین گیر نیز کافی نخواهد بود.

و در کفّارهٔ ظِهار (نوعی طلاق که در جاهلیّت رایج بوده است) آزاد کردن کودکی که در خانوادهٔ مسلمان بزرگ شده یعنی یکی از والدینش مسلمان است مجزی است.

و اگر طلبکاری بدهکارش را قسم دهد که از شهر بدون اطّلاع او خارج نشود (و بدهکار سوگند یاد کند)، نمی‌تواند بدون اطلاع به طلبکار خارج شود، ولی اگر بدهکار بداند او اجازهٔ خروج نمی دهد، و در صورت عدم‌خروج ضرری متوجّه او و خانواده‌اش خواهد شد پس خارج شود و چیزی بر او نخواهد بود.

و اگر شخصی بر دیگری مالی را ادّعا کرد و شاهد نداشت و ادّعایش هم حقّ نبود اگر مبلغ ادّعا تا سی درهم بود مدّعی علیه بپردازد و سوگند نخورد، و اگر بیش از سی درهم بود پس سوگند یاد کند و نپردازد.

و هرگاه مردی کنیزی داشت و زن عقدیش آن کنیز را آزار می داد و حسودی

عَلَيْكِ صَدَقَةٌ فَإِنْ كَانَ جَعَلَهَا لله عَزَّوَجَلَّ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَقْرُبَهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ ذَكَرَ الله فَهِيَ جَارِيَتُهُ يَصْنَعُ بِهَا مَا يَشَاءُ.

٤٢٩٩ــ وَ قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «مَنْ أَجَلَّ الله أَنْ يَحْلِفَ بِهِ كَاذِباً أَعْطَاهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ خَيْراً مِمّا ذَهَبَ مِنْهُ».

٤٣٠٠ــ وَ قالَ أَبُوجَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيه السَّلام: «مَاتَرَكَ عَبْدٌ شَيْئاً لله عَزَّوَجَلَّ فَقَقَدَهُ».

٤٣٠١ــ وَ قالَ رَسُولُ الله صَلى الله عَليه وآله: «مَنْ حَلَفَ سِرّاً فَلْيَسْتَثْنِ سِرّاً وَ مَنْ حَلَفَ عَلَانِيَةً فَلْيَسْتَثْنِ عَلَانِيَةً».

٤٣٠٢ــ وَ سَأَلَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ سَعْدٍ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضا عَلَيه السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يَحْلِفُ بِالْيَمِينِ وَ ضَمِيرُهُ عَلَىٰ غَيْرِ مَا حَلَفَ، قالَ: الْيَمِينُ عَلَى الضَّمِيرِ» ــيَعْنِي عَلَىٰ ضَمِيرِ الْمَظْلُومِ ــ.

می‌کرد، و مرد به زوجه‌اش بگوید: این کنیز را از برای تو آزاد کردم، پس اگر به نیّت و قصد قربت آزاد کرده باشد حقّ همخوابگی با او را ندارد، و اگر برای خدا نبوده مختار است هرچه خواهد با او انجام دهد.

٤٢٩٩ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هرکس خدا را بزرگتر از آن دارد که به او قسم دروغ خورند خداوند بیشتر و بهتر از آنچه در اثر سوگند ندادن منکر از وی رفته به او عطا فرماید.

٤٣٠٠ــ و امام باقر علیه السّلام فرمود: هیچ کس برای خداوند چیزی را ترک و رها نمی‌کند که آن را از دست داده باشد و فاقد آن بشود.

٤٣٠١ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: هر کس در نهان سوگند به کاری یاد کرد پس او در نهان إن‌شاءالله گوید، و هر کس آشکارا به انجام کاری سوگند یاد کرد آشکارا استثناء کند یعنی «إن‌شاءالله» بگوید.

٤٣٠٢ــ اسماعیل بن سعد از حضرت رضا علیه السّلام پرسید: مردی با زبان سوگند می خورد و دلش غیرزبانش می باشد (قسمش صرف لفظ است و نیّت و قصد

۴۳۰۳ــ وَ سَأَلَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ أَخاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيهِما السَّلام «عَنِ الرَّجُلِ يَحْلِفُ وَ يَنْسىٰ ما قالَهُ، قالَ: هُوَ عَلىٰ ما نَوىٰ».

۴۳۰۴ــ وَ رُوِيَ عَنْ سَعْدِبْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام أَنَّهُ «سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يَحْلِفُ أَنْ لا يَبيعَ سِلْعَتَهُ بِكَذا وَ كَذا ثُمَّ يَبْدُو لَهُ قالَ: يَبيعُ وَ لا يُكَفِّرُ».

۴۳۰۵ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِما السَّلام قالَ: «إذا قالَ الرَّجُلُ: أَقْسَمْتُ أَوْ حَلَفْتُ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ حَتّىٰ يَقُولَ: أَقْسَمْتُ بِالله أَوْ حَلَفْتُ بِالله».

ندارد یا نیّتش چیز دیگریست). امام فرمود: سوگند بر باطن و نیّت است (یعنی هر چه به لفظ بگوید به حساب نیّت شخص مظلوم که حقّش پایمال شده می باشد نه نیّت قسم خورنده).

۴۳۰۳ــ و علیّ بن جعفر برادر موسی بن جعفر علیهما السّلام از امام کاظم علیه السّلام پرسید: مردی سوگند یاد کرده و بعد فراموش کرده که چه گفته آیا مطابق نیّت بوده است؟ فرمود: سوگند بهمان نیّتی که داشته استوار است.

۴۳۰۴ــ و از سعد بن حسن از امام صادق علیه السّلام روایت شده: که از آن حضرت پرسیدند: مردی سوگند یاد کرده که متاعش را به فلان مبلغ نفروشد، سپس پشیمان شده، فرمود: به هر مبلغ که می خواهد بفروشد، کفّاره برعهدهٔ او نیست.

شرح: «از روایات بدست می آید که سوگند باید بر فعل واجب یا مستحّب و یا ترک حرام و مکروه باشد تا صحیح بوده و منعقد گردد، امّا در فعل مباح یا ترک مباح باید غرض صحیح و عقلائی یا شرعی داشته باشد تا منعقد گردد، و این مورد که در خبر ذکر شده از مواردیست که ترک مباح بدون رجحان است و اساساً منعقد نبوده است».

۴۳۰۵ــ و سکونی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: هرگاه شخص بگوید: قسم خوردم یا سوگند یاد کردم، این سوگند شرعی نیست مگر اینکه بگوید: بخداوند سوگند یاد می‌کنم، یا بخداوند قسم یاد کردم.

٤٣٠٦ــ وَ رَوٰى أَبٰانٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلام «فِي رَجُلٍ قالَ: عَلَيَّ بَدَنَةٌ وَلَمْ يُسَمِّ أَيْنَ يَنْحَرُهٰا؟ قالَ: إِنَّمَا النَّحْرُ بِمِنى يَقْسِمُهٰا بَيْنَ الْمَسٰاكِينِ».

٤٣٠٧ــ وَ رَوٰى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْخَزَّازُ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ «أَنَّ عَلِيّاً عَلَيهِ السَّلام كَرِهَ أَنْ يُطْعِمَ الرَّجُلُ فِي كَفّارَةِ الْيَمِينِ قَبْلَ الْحِنْثِ».

٤٣٠٨ــ وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيهِمَا السَّلام «عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ صِيٰاماً فَثَقُلَ الصَّوْمُ عَلَيْهِ، قالَ: يَتَصَدَّقُ [عَنْ] كُلِّ يَوْمٍ بِمُدٍّ مِنْ حِنْطَةٍ».

٤٣٠٩ــ وَ رَوٰى طَلْحَةُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِمَا السَّلام

٤٣٠٦ــ محمّد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السّلام در مورد مردی که گفته بود: بر ذمّهٔ من شتری باشد که آن را نحر کنم و معیّن نکرد در کجا، فرمود: جز این نیست که نحر در منیٰ است و باید که گوشتِ شتر را میانِ بینوایان تقسیم کند.

٤٣٠٧ــ طلحة بن زید گوید: جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام روایت کرد امیرالمؤمنین علیه السّلام مکروه می دانست که کسی در کفّارهٔ قسم پیش از آنکه قسم را بشکند اطعام کند.

٤٣٠٨ــ و محمّد بن منصور از موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسید: مردی نذر روزه کرده و انجامِ این نذر بر وی سنگین است، فرمود: برای هر روز یک مُدّ (۷۵۰ گرم) گندم تصدّق کند.

شرح: «مراد از سنگین بودن روزه عاجز بودن نٰاذِر از گرفتن آنست».

٤٣٠٩ــ و طلحة بن زید از جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که در مورد زنی که رحمش بار برداشته بود و شربتی نوشید و بچّه را سقط کرد فرمود: باید کفّاره بدهد.

شرح: «کفّارهٔ جنین در باب دیات خواهد آمد و ذکر این خبر در اینجا بی‌مناسبت می نماید ولی بابی را که مؤلّف برای این اخبار باز کرده باب ایمان و نذور و

فِي امْرَأَةٍ حُبْلىٰ شَرِبَتْ دَوٰاءً فَأَسْقَطَتْ، قٰالَ: تُكَفِّرُ عَنْهُ».

۴۳۱۰ــ وَ «سَمِعَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيه وآله رَجُلاً يَقُولُ: «أَنَا بَرِيءٌ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ» فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيه وآله: وَيْلَكَ إِذٰا بَرِئْتَ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ فَعَلَىٰ دِينِ مَنْ تَكُونُ؟! فَمٰا كَلَّمَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيه وآله حَتَّىٰ مٰاتَ».

۴۳۱۱ــ وَ رَوَىٰ مُحَمَّدُبْنُ إِسْمٰاعِيلَ، عَنْ سَلاّمِ بْنِ سَهْمٍ الشَّيْخِ الْمُتَعَبِّدِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبٰا عَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام يَقُولُ لِسَدِيرٍ: يٰا سَدِيرُ إِنَّهُ مَنْ حَلَفَ بِاللهِ كٰاذِباً كَفَرَ، وَمَنْ حَلَفَ بِاللهِ صٰادِقاً أَثِمَ، إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: وَلٰا تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ».

۴۳۱۲ــ وَ رَوَىٰ عَبْدُاللهِ بْنُ الْقٰاسِمِ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ سِنٰانٍ قٰالَ: قٰالَ أَبُوعَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلاٰمُ: «لٰا يَمِينَ فِي غَضَبٍ وَلٰا فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ وَلٰا فِي جَبْرٍ وَلٰا فِي

کفّارات است».

۴۳۱۰ــ و رسول خدا صلّی الله علیه وآله شنید شخصی (سوگند به بیزاری از دین محمّد(ص) می خورد و) می‌گوید: من از دین محمّد بیزار باشم (اگر مثلاً فلان چیز فلان‌طور باشد یا من فلان کار را انجام دهم یا ندهم) رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود: وای بر تو اگر از دین محمّد بیزار شوی پس بکدام دین خواهی بود، و تا آخر عمر با وی سخن نگفت.

شرح: «فقهای عظام گویند سوگندبه براءت از دین و خدا و رسول جایز نیست و منعقد نگردد و سوگندخورنده معصیّت کرده است».

۴۳۱۱ــ سلاّم بن سهم متعبّد گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که به سدیر می فرمود: ای سدیر هر کس بخدا به دروغ سوگند خورَد کافر گردد، و هرکس به‌راست به خدا سوگند خورَد گناه کرده است، زیرا خداوند عزّوجلّ می فرماید: «ولٰا تَجْعَلُوا اللهَ عُرْضَةً لِأَيْمٰانِكُمْ» خداوند را هدف سوگندهای خود نکنید.

۴۳۱۲ــ عبدالله بن سنان گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس در حال غضب و خشم سوگند یاد کند قسمش باطل است، و در قطع رحم نیز همینطور، و

إِكْرَاهٍ، قالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ فَما فَرْقٌ بَيْنَ الإِكْرَاهِ وَالْجَبْرِ؟ قالَ: الْجَبْرُ مِنَ السُّلْطانِ يَكُونُ وَ الإِكْرَاهُ مِنَ الزَّوْجَةِ وَ الأَبِ وَالأُمِّ وَلَيْسَ ذلِكَ بِشَيْءٍ».

٤٣١٣ــ وَ قالَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلام: «اِحْلِفْ بِاللهِ كاذِباً وَ أَنْجِ أَخاكَ مِنَ الْقَتْلِ».

٤٣١٤ــ وَ رَوَى عَبْدُاللهِ بْنُ جَبَلَةَ، عَنْ إِسْحاقَ بْنِ عَمّارٍ عَنْ أَبي عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلام «في رَجُلٍ يَجْعَلُ عَلَيْهِ صِياماً في نَذْرٍ فَلا يَقْوى، قالَ: يُعْطي مَنْ يَصُومُ عَنْهُ كُلَّ يَوْمٍ مُدَّيْنِ».

مجبور و آنکس که بزور او را وادار به سوگند کرده‌اند و او نمی خواهد و اکراه دارد (که به سوگند کاری را بر خود واجب کند) سوگندش صحیح نیست و منعقد نگردد، گوید: عرض کردم ــ خداوند بشما خیر دهد ــ فرق اکراه و جبر چیست، فرمود: جبر از ناحیهٔ حکومت می شود، و اکراه از جانب همسر و پدر و مادر، و هیچ یک از این نوع قسمها منعقد نخواهد شد. (یعنی شکستن آن کفّاره ندارد).

٤٣١٣ــ و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: بخدا به دروغ سوگند بخور تا برادر دینی خود را از کشتن نجات دهی.

شرح: «این خبر ظاهرش وجوب خوردن سوگند دروغ است درجائیکه اگر قسم نخورد برادر مؤمنش به ناحقّ به قتل می رسد و در ضمن شدّت قبح و حرمت قتل بناحقّ را می رساند».

٤٣١٤ــ اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السّلام در مورد مردی که روزه نذر کرده بود و توانائی آن را نداشت فرمود: به جای هر روز دو مدّ به آن کس که بجای او روزه گیرد بدهد.

شرح: «ظاهر کلام آنست که هر روز به کسی که به جای وی روزه می‌گیرد دو مدّ طعام اجرت دهد، ولی به این معنا کسی سخن نگفته و فقیهی فتوا نداده است، و ممکن است لفظ تلخیص مخلّ شده باشد و در اصل کلام چنین بوده است: «يُعطي مَنْ عَلَيْهِ الصَّومُ عَنْ نَفْسِه كُلَّ يَومٍ مُدَّيْنِ» یعنی آنکه روزه بر خود واجب کرده هر روز دو مدّ طعام کفّاره دهد، و با روایت یک مدّ تعارض ندارد بلکه ناذِر مختار است».

۴۳۱۵ــ وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِماالسَّلام قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ هُوَ يُهْدِي إِلَى الْكَعْبَةِ كَذا وَ كَذا، ما عَلَيْهِ إِذا كانَ لا يَقْدِرُ عَلى ما يُهْدِيهِ، قالَ: إِنْ كانَ جَعَلَهُ نَذْراً وَ لا يَمْلِكُهُ فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ، وَ إِنْ كانَ مِمّا يَمْلِكُ غُلاماً أَوْ جارِيَةً أَوْ شِبْهَهُما باعَ وَ اشْتَرى بِثَمَنِهِ طيباً فَيُطَيِّبُ بِهِ الْكَعْبَةَ، وَ إِنْ كانَتْ دابَّةً فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ».

۴۳۱۶ــ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيهِماالسَّلام «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طالِبٍ عَلَيهِ السَّلام سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ إِلَى الْبَيْتِ فَمَرَّ بِمِعْبَرٍ، قالَ: فَلْيَقُمْ فِي الْمِعْبَرِ حَتّى يَجُوزَهُ».

۴۳۱۷ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيهِ السَّلام لِيُونُسَ بْنِ ظَبْيانَ: «يا يُونُسُ لا تَحْلِفْ بِالْبَراءَةِ مِنّا، فَإِنَّهُ مَنْ حَلَفَ بِالْبَراءَةِ مِنّا صادِقاً كانَ أَوْ كاذِباً فَقَدْ بَرِيءَ مِنّا».

۴۳۱۵ــ علیّ بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهماالسّلام روایت کرده گوید: از آن حضرت پرسیدم: مردی نذر کرده که فلان مقدار به کعبه هدیّه کند، و قدرت آن را ندارد چه کند؟ فرمود: اگر به طریق نذر آن را بر خود واجب کرده و اکنون عاجز است چیزی بر او نیست، و چنانکه عاجز نیست و قدرت دارد امّا نذر غلام یا کنیز یا مانند اینهاست بفروشد و از قیمت آنها عطر خریداری کند و خانه کعبه را بدان معطّر نماید، و اگر چهار پائی نذر کرده چیزی بر او نیست.

۴۳۱۶ــ و سکونی از امام صادق از پدرش علیهماالسّلام روایت کرده که فرمود: از امیر مؤمنان علیه السّلام پرسیدند مردی نذر کرده است که پیاده به حجّ رود و در راه به رودی برخورد که باید با قایق یا سفینه از آنجا گذشت، چه کند؟ فرمود: در قایق بایستد تا از آنجا ردّ شود.

۴۳۱۷ــ و امام صادق علیه السّلام به یونس بن ظبیان فرمود: ای یونس به براءت و بیزاری از ما سوگند یاد مکن (یعنی نگو بخدا سوگند از اهل بیت بیزارباشم اگر چنین و چنان نشود یا فلان عمل را انجام بدهم یا ندهم) زیرا هر کس به بیزاری از ما سوگند یاد کند چه به راست چه به دروغ، بدون تردید از ما نیست.

٤٣١٨ — وَ قالَ عَلَيه السَّلام: «مَنْ بَرِيءَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ صادِقاً كانَ أو كاذِباً فَقَدْ بَرِيءَ اللهُ مِنْهُ».

٤٣١٩ — وَ رَوَى الْعَلاءُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَحْكامِ، فَقالَ: يَجُوزُ عَلىٰ كُلِّ دينٍ بِما يَسْتَحْلِفُونَ».

٤٣٢٠ — وَ «قَضىٰ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيه السَّلام فيمَنِ اسْتَحْلَفَ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ بِيَمينِ صَبْرٍ أَنْ يَسْتَحْلِفَهُ بِكِتابِهِ وَ مِلَّتِهِ».

٤٣٢١ — وَ رَوىٰ عَبْدُاللهِ بْنُ مُسْكانَ، عَنْ بَدْرِبْنِ خَليلٍ قالَ: «سُئِلَ أَبُوعَبْدِاللهِ عَلَيه السَّلام عَنْ رَجُلٍ كانَ في حَبْسٍ فَقالَ: لِلّهِ عَلَيَّ إِنْ خَرَجْتُ مِنْ حَبْسي هٰذا أَنْ أَصُومَ سَنَةً، فَخَرَجَ الرَّجُلُ مِنَ الْحَبْسِ وَ خافَ أَنْ لا يُمْكِنَهُ أَنْ يَصُومَ سَنَةً

٤٣١٨ — وفرمود: آنکه از خدا بیزاری جوید راست یا دروغ، بدون تردید خدا از او بیزاری می جوید.

٤٣١٩ — محمّد بن مسلم گوید: از احکام شرعیّه و قضاء از آن حضرت می پرسیدم: فرمود: در هر دینی به همانکه سوگند یاد می‌کنند، حکم همانست و همان

٤٣٢٠ — و امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد کسی که در مرافعه با یکی از اهل کتاب او را قسم می داد به سوگند اجباری در مقام تعیین حکم، فرمود: باید او را به کتاب و آئین خودش سوگند دهی.

شرح: «مراد آنست که یهود یا نصاری را که خداپرستند می توان به کتاب که نزد ایشان مسلّم است سوگند داد. و فقهاء گویند: به جز نام خدا نمی توان سوگند خورد نه در نذر و نه در مقام حکم و داوری، ولی به دلیل این خبر محقّق حلّی و شیخ طوسی و جمعی دیگر گویند: در هنگامی که قاضی تشخیص دهد که شخص کتابی، اگر بمقدّسات دینی خود سوگند یاد کند بر او مشکل تر است تا سوگند بخدا، می تواند او را به آنها قسم دهد».

٤٣٢١ — بدر بن ولید (که در نسخه ها به تصحیف بدربن خلیل شده است) گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدند شخصی در زندان بوده و نذر کرده است: برای خدا برعهدهٔ من باشد که اگر از زندان آزاد شدم یکسال روزه بگیرم، و از زندان

كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قالَ: يَصُومُ شَهْراً وَمِنَ الشَّهْرِ الثّاني أَيّاماً فَيَكُونُ قَدْصامَ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ، ثُمَّ يَصُومُ بَعْدَ ذلِكَ فَمَتىٰ أَفْطَرَ يَوْماً تَصَدَّقَ بِمُدٍّ، وَمَتىٰ صامَ حَسَبَ لَهُ حَتّىٰ يُتِمَّ لَهُ سَنَةً».

۴۳۲۲ـ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْماعِيلَ بنِ بَزيعٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ الثّاني عَلَيهِ السَّلام قالَ: قُلْتُ لَهُ «رَجُلٌ ماتَ وَعَلَيْهِ صَوْمٌ، يُصامُ عَنْهُ أَوْ يُتَصَدَّقُ؟ قالَ: يُتَصَدَّقُ عَنْهُ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ».

۴۳۲۳ـ وَ رُوِيَ عَنْ عَلِيِّبْنِ مَهْزِيارٍ قالَ: قُلْتُ لِأَبي جَعْفَرٍ الثّاني عَلَيهِ السَّلام: «قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ، «وَاللَّيْلِ إِذا يَغْشىٰ وَالنَّهارِ إِذا تَجَلّىٰ» وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَالنَّجْمِ إِذا هَوىٰ» وَما أَشْبَهَ هٰذا، فَقالَ: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُقْسِمُ مِنْ

آزاد گشت و می ترسد که نتواند یکسال را روزه بگیرد و یا برای او ممکن نباشد چه کند؟ فرمود: یکماه پی در پی روزه بگیرد و از ماه بعد هم چند روز بدون فصل روزه بگیرد که این «صیام شهرین متتابعین» می شود، سپس روزه بگیرد و هرگاه افطار کرد یک مدّ طعام به فقیر بدهد و هر روز را که روزه بود بحساب گذارد تا عدد یکسال را تمام کند.

۴۳۲۲ـ محمّد بن اسماعیل بن بزیع گوید: به امام محمّد تقی علیه السّلام عرضکردم: مردی از دنیا رفته و بر ذمّهٔ او روزه بوده آیا کسی را به نیابت او گمارند تا برای او روزه بگیرد یا برایش تصدّق بدهند (یعنی فدیه)؟ فرمود: فدیه دهند، آن بهتر است.

شرح: «خبر با باب مناسبتی ندارد مگر اینکه بگوئیم مراد از روزه که متوقّا بر ذمّه داشته روزهٔ کفّاره بوده به قرینهٔ جواب که فرمود: تصدّق دهند شایسته تر است».

۴۳۲۳ـ علیّ بن مهزیار گوید به امام جواد علیه السّلام عرض کردم: گفتار خداوند متعال در این آیات «واللّیلِ اذا یَغْشیٰ والنّهارِ اِذا تَجلّیٰ» و گفتار دیگرش «والنَّجمِ إذا هَویٰ» سوگند به شب هنگامی که می پوشاند و به روز هنگامی که روشن می نماید، و سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید. این سوگندها چیست، فرمود:

خَلْقِهِ بِما يَشاءُ وَ لَيْسَ لِخَلْقِهِ أَنْ يُقْسِمُوا إِلّا بِهِ عَزَّوَجَلَّ».

[اَلْكَفّارات]

٤٣٢٤ــ وَ رَوىٰ مُحَمَّدٌ الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبي عَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام قالَ: «لا يَجُوزُ في الْقَتْلِ إِلّا رَجُلٌ، وَيَجُوزُ في الظِّهارِ وَ كَفّارَةِ الْيَمينِ صَبِيٌّ».

٤٣٢٥ــ وَ سَأَلَ إِسْحاقُ بْنُ عَمّارٍ أَبا إِبْراهيمَ عَلَيهِ السَّلامُ فَقالَ: «يُعْطي ضَعيفاً مِنْ غَيْرِ أَهْلِ الْوِلايَةِ؟ قالَ: نَعَمْ، وَ أَهْلُ الْوِلايَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ» ــ يَعْني في الْكَفّاراتِ ــ.

٤٣٢٦ــ وَ رُوِيَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ قالَ: «سَمِعْتُ أَباعَبْدِالله عَلَيهِ السَّلام يَقُولُ في قَوْلِ الله عَزَّوَجَلَّ: «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظيمٌ» يَعْني بِهِ الْيَمينَ بِالْبَراءَةِ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلام يَحْلِفُ بِهَا الرَّجُلُ

به راستی که خداوند عزّوجلّ به هرچه بخواهد از آنچه خلق فرموده سوگند یاد می‌کند ولی بندگانش سوگند یاد نمی‌کنند مگر به او عزّوجلّ.

[کفّارات]

٤٣٢٤ــ محمّد بن علی حلبی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: در کفّارهٔ قتلِ خطا کافی نیست مگر یک مرد از قید بندگی آزاد کنند و در کفّارهٔ ظهار یا سوگند، کودک پسر کفایت می‌کند.

شرح: «مشهور در هیچ یک از این سه، کودک را کافی نمی دانند».

٤٣٢٥ــ اسحاق بن عمّار از حضرت کاظم علیه السّلام پرسید که بفقراء و مساکین غیرشیعه می توانم (کفّاره) بدهم؟ فرمود: آری و امّا بشیعه بدهی نزد من محبوبتر است. ــ مراد کفّاراتی است که باید به مساکین داد ــ.

٤٣٢٦ــ مفضّل بن عمر جعفی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: گفتار خداوند عزّوجلّ که فرموده: «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجومِ وَ إِنّه لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظيمٌ» (قسم بمواقع ستارگان و براستی که آن سوگندیست بس بزرگ) یعنی سوگند خوردن به بیزاری از ائمهٔ هدیٰ علیهم السّلام است که شخص به آن قسم

يَقُولُ: إِنَّ ذٰلِكَ عِنْدَاللهِ عَظِيمٌ» وَ هٰذَا الْحَدِيثُ فِي نَوٰادِرِ الْحِكْمَةِ.

۴۳۲۷ــ وَ رَوٰى حَفْصُ بْنُ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلام قالَ: «سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ مٰا كَفّٰارَةُ الْإِغْتِيٰابِ؟ قالَ: تَسْتَغْفِرُ لِمَنِ اغْتَبْتَهُ كَمٰا ذَكَرْتَهُ».

۴۳۲۸ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلٰامُ: «كَفّٰارَةُ الضِّحْكِ أَنْ يَقُولَ: اللّٰهُمَّ لٰا تَمْقُتْنِي».

۴۳۲۹ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلٰامُ: «كَفّٰارَةُ عَمَلِ السُّلْطٰانِ قَضٰاءُ حَوٰائِجِ الْإِخْوٰانِ».

می خورد، خدا می فرماید این سوگند نزد خداوند بسیار عظیم است. و این حدیث در نوادرالحکمة است.

شرح: «نوادر الحکمة کتابیست مشتمل بر بیست و دو کتاب که بیشتر آن در أبواب فقه و احکام است تألیف محمّدبن احمدبن یحیی اشعری قمی است، که مردی جلیل القدر و کثیرالرّوایه می باشد لکن در آن کتاب از جماعتی ضعفا نقل کرده و از این جهت صدوق و استادش محمّدبن الحسن بن الولید عدّه ای را نامبرده اند و روایات آنها را استثناء کرده و بقیّهٔ کتاب را بتلامیذ خود اجازه داده اند و نام آن اشخاص در کتب رجال از جمله فهرست شیخ طوسی ذکر شده است و مفضّل بن عمر جزء آن استثناءشدگان نیست ولی دربارهٔ او اختلاف است پاره ای او را ضعیف و نقل روایات او را جایز نمی دانند و پاره ای او را توثیق کرده اند».

۴۳۲۷ــ حفص بن عمر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلّی الله علیه وآله پرسیدند کفّارهٔ غیبت کردن چیست؟ فرمود: آنکه طلب آمرزش نمائی برای آن کس که غیبتش را کرده ای، همچنانکه بدش را گفته ای.

شرح: «یعنی بگوئی: «اللّهمَّ اغفِر لَه» خواه زنده باشد خواه نباشد».

۴۳۲۸ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: کفّارهٔ خندهٔ با صدای بلند آنست که بگوئی: «اللّهمَّ لٰا تَمْقُتْنِي» (خداوندا بر من خشم مگیر).

۴۳۲۹ــ و امام صادق علیه السّلام فرمود: کفّارهٔ کارمندی دولت انجام کار

٤٣٣٠ — وَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ — رَضِيَ اللهُ عَنْهُ — إِلَىٰ أَبِي- مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلام «رَجُلٌ حَلَفَ بِالْبَرَاءَةِ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَوْ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَنِثَ مَاتَوْبَتُهُ وَمَا كَفَّارَتُهُ؟ فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلام: يُطْعِمُ عَشَرَةَ مَسَاكِينَ، لِكُلِّ مِسْكِينٍ مُدٌّ، وَيَسْتَغْفِرُ اللهَ عَزَّوَجَلَّ».

٤٣٣١ — وَرَوَى عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدُوسِ النَّيْسَابُورِيُّ — رَضِيَ اللهُ عَنْهُ — عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِالسَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلام: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ قَدْ رُوِيَ لَنَا عَنْ آبَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلام فِيمَنْ جَامَعَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ أَوْ أَفْطَرَ فِيهِ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ، وَرُوِيَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلام أَيْضاً كَفَّارَةٌ وَاحِدَةٌ فَبِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ نَأْخُذُ؟ فَقَالَ: بِهِمَا جَمِيعاً، مَتَىٰ جَامَعَ الرَّجُلُ حَرَاماً أَوْ أَفْطَرَ عَلَىٰ حَرَامٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَعَلَيْهِ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ: عِتْقُ رَقَبَةٍ، وَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ، وَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً

برادر دینی است.

٤٣٣٠ — و محمّد بن حسن صفّار — رضی الله عنه — به امام عسکری علیه السّلام نوشت: مردی به بیزاری از خداوند عزّوجلّ یا به بیزاری از رسول خدا صلّی الله علیه وآله سوگند یاد کرده و آن را شکسته است توبهٔ او چگونه است؟ و کفّارهٔ آن چیست؟ امام علیه السّلام در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: به ده مسکین طعام دهد هر مسکینی یک مُدّ (۷۵۰ گرم) آرد یا گندم یا نان، و از خداوند نیز طلب آمرزش کند.

٤٣٣١ — عبدالسّلام بن صالح هروی گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یاابن رسول الله از پدرانت روایت کرده‌اند که هر کس در روز ماه رمضان همبستری کند یا افطار نماید، سه کفّاره دارد، و نیز روایت شده از ایشان علیهم السّلام که یک کفّاره دارد بکدام یک از این دو خبر عمل کنیم؟ فرمود: به هر دو با هم، هرگاه کسی در ماه رمضان مجامعت به حرام (یعنی زنا) کند یا با چیز حرامی افطار کند پس بر او سه کفّاره است، عتق رقبه، و روزهٔ دو ماه پی در پی، و إطعام

وَقَضاءُ ذلِكَ الْيَوْمِ، وَإنْ كانَ نَكَحَ حَلالاً أَوْ أَفْطَرَ عَلىٰ حَلالٍ فَعَلَيْهِ كَفّارَةٌ واحِدَةٌ وَقَضاءُ ذلِكَ الْيَوْمِ، وَ إنْ كانَ ناسِياً فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ».

٤٣٣٢ــ وَ قالَ أَميرُالْمُؤمِنينَ عَلَيه السَّلام: «مَنْ حَلَفَ فَقالَ: لا وَرَبِّ الْمُصْحَفِ فَعَلَيْهِ كَفّارَةٌ واحِدَةٌ».

٤٣٣٣ــ وَ رَوىٰ حَنانُ بْنُ سَديرٍ عَنْ أَبي جَعْفَرٍ عَلَيه السَّلام أَنَّهُ قالَ: «كُلُّ ذَنْبٍ يُكَفِّرُهُ الْقَتْلُ في سَبيلِ الله إلّا الدَّيْنَ لا كَفّارَةَ لَهُ إلّا الْأَداءَ، أَوْ يَرْضىٰ صاحِبُهُ، أَوْ يَعْفُو الَّذي لَهُ الْحَقُّ».

٤٣٣٤ــ وَ رُوِيَ عَنْ جَميلِ بْنِ صالِحٍ قالَ: «كانَتْ عِنْدي جارِيَةٌ بِالْمَدينَةِ فَارْتَفَعَ طَمْثُها فَجَعَلْتُ لله عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ نَذْراً إنْ هِيَ حاضَتْ، فَعَلِمْتُ بَعْدُ أَنَّها حاضَتْ قَبْلَ أَنْ أَجْعَلَ النَّذْرَ عَلَيَّ فَكَتَبْتُ إلىٰ أَبي عَبْدِالله عَلَيْهِ السَّلامُ وَأَنا بِالْمَدينَةِ، فَأَجابَني إنْ كانَتْ حاضَتْ قَبْلَ النَّذْرِ فَلا نَذْرَ عَلَيْكَ، وَ إنْ

شصت مسكين، و قضاء كردن روزه آن روز، و اگر مجامعت با حلال خود كرده يا با چيز مباح افطار نموده پس يک كفّاره بر اوست و قضاى روزهٔ آن روز، و چنانچه آن را از روى فراموشى بجاى آورده بود چيزى بر او نيست (كفّاره ندارد).

٤٣٣٢ــ و امير مؤمنان عليه السّلام فرمود: هر كس سوگند ياد كرده و بگويد: نه به صاحب قرآن (و آن را بشكند) بر اوست كه يک كفّارهٔ سوگند بدهد.

٤٣٣٣ــ حنان بن سدير گويد: امام باقر عليه السّلام فرمود: هر گناهى كشته شدن در راه خدا كفّارهٔ آنست جز بدهكارى بمردم كه كفّارهٔ آن پرداخت كردن آنست يا راضى كردن صاحبش، يا اينكه صاحب حقّ، خود ببخشد.

٤٣٣٤ــ جميل بن صالح گويد: كنيزى در مدينه داشتم يک وقت از حيض رفت من براى خداوند عزّوجلّ نذرى كردم كه باز شود و حائض گردد، بعد متوجّه شدم كه قبل از اينكه من نذر كنم او حائض شده بوده است ــ به امام صادق عليه السّلام نوشتم، و خود در مدينه بودم ــ امام در پاسخ نوشت، چنانچه قبل از اينكه تو نذر كرده باشى حائض شده چيزى بر تو نباشد و اگر پس از آن حائض شده بايد نذر

کانَتْ حاضَتْ بَعْدَ النَّذْرِ فَعَلَیْكَ».

٤۳۳۵ــ وَ قالَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ: «کَفّاراتُ الْمَجالِسِ أَنْ تَقُولَ عِنْدَ قِیامِكَ مِنْها: سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ».



را انجام دهی.

شرح: «این خبر با اینکه سندش قابل اعتماد نیست فقهاء بر آن اعتماد کرده‌اند و به مضمونش فتوا داده‌اند و در حقیقت ضعف سند منجبر به عمل اصحاب است».

٤۳۳۵ــ و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کفّارهٔ همنشینی با یاران آنست که چون برخیزی بگوئی: «سبحان رَبِّكَ رَبِّ العِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ. وَ سَلامٌ علی المرسلین. وَالحَمدُلله رَبِّ العالمین» (منزّه است پروردگار تو که خدائی مقتدر و بی همتا است از هر چه او را جاهلان وصف کنند، و درود و تحیّت خداوند بر رسولان او باد، و ستایش مخصوص خداوند معبود است که آفرینندهٔ جهانیان است ــ آیات آخر سورهٔ صافات).

بِحَمدِالله تعالیٰ ترجمهٔ مجلد چهارم این کتاب به پایان رسید و به خواست و یاری خداوند عزیز و متعال ترجمهٔ مجلد بعد که از کتاب نکاح آغاز می شود بلافاصله شروع خواهد شد وَ کانَ ذلِكَ فی یَومِ الأربعاء لِثَمانٍ خَلَوْنَ مِنَ المُحَرَّمِ مِنْ شُهُورِ سَنَةِ ۱٤۰۸. و أنَا الأقَلّ عَلی اکبر الغفّاری عُفِیَ عَنه.

مَنْ رَعیٰ عِلْمَهُ عَنِ الْهَویٰ، وَ دینَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ،
وَ مالَهُ عَنِ الْحَرامِ، فَهُوَ مِنْ جُمْلَةِ الصّالِحینَ

مصباح الشریعه

هر کس محافظت کرد علمِ خود را از هویٰ و هوس و علم را آلتِ عوام فریبی نگردانید و بفریبِ شیطان وخطوات و خطرات اوفریفته نشد، ومحافظت کرد دینِ خودرا از بدعت یعنی دینی ازپیش‌خود ؛ برایِ جلبِ قلوب و اغراضِ فاسده اختراع نکرد ونیزمالِ خودرا از اختلاط بحرام نگاه داشت ازجملهٔ صالحان باشد، دراین دنیا؛ ودرقیامت باایشان محشورخواهدشد .

شرح مصباح الشریعه

فهرست مجلّد چهارم

کتابِ

(من لایحضره الفقیه)

موضوع	صفحه
کتاب قضاء	
ابواب داوریها و حکمهای مربوط به آن	۳
شرائط داور و داوری	٤
اقسام قاضیان و حکمها	۵
خودداری از حکمیّت و داوری	٦
نایسندی همنشینی با قاضیان در مجالس قضاء	۷
ناروائی در حکم	۸
خطا در داوری	۹
دیه و جریمهٔ خطای داوران	۹
درصورتیکه طرفین دعوا دو تن را حاکم قرار دهند	۱۰
راه و رسم داوری	۱۲
در مورد که باید بظاهر حکم کرد	۱۷
چاره‌جوئی در فهم حکم	۱۸
ممنوع شدن از مال و ورشکستگی	۳۸
شفاعت در احکام	۳۹
مواردیکه حکم مجرم زندان می شود	٤۰
باب صلح	٤۳
باب عدالت	۵۰
آنکه شهادتش ردّ و آنکه شهادتش پذیرفته شود	۵۲
جائیکه حکم به شهادت یک شاهد و سوگند مدّعی ثابت می شود	٦۹
جائیکه شهادت دو زن و قسم مدعی می توان حکم کرد	۷۰

موضوع	صفحه
حکم شهادت دادن کسی که آگاهی به موضوع دارد ولی شاهد گرفته نشده است	۷۰
خودداری از دادن شهادت و آنچه راجع به اقامت و کتمانِ آن آمده است	۷۲
شهادت دادن به دروغ و آنچه در این باره آمده است	۷۴
باطل شدن حق مدّعی اگر تقاضای قسم کند از مدّعی علیه	۷۸
حکم ردّ قسم و بطلان حق بانکول آن	۸۰
جایی که باید بعد از اقامهٔ بیّنه مدعی را قسم هم داد	۸۰
حکم دو مخاصم که هر دو اقامهٔ بیّنه علیه دیگری می‌کنند	۸۲
حکم مشترک در همهٔ دعاوی	۸۳
شهادت له و علیه زن	۸۴
بطلان شهادت در مورد جور و ربا و خلاف شرع	۸۶
شهادت بر شهادت	۸۷
احتیاط در اقامهٔ شهادت	۹۰
شهادت وصی به نفع وصیّت کننده یا علیه او به دَین	۹۲
نهی از طلب حق از راه شهادت دروغ	۹۳
روایات طرفه و غریب در باب شهادت	۹۴
باب شفعه	۹۵
باب وکالت	۱۰۲
باب تعیین حکم با قرعه	۱۰۹
باب کفالت «ضمانت تن»	۱۲۰
باب حواله	۱۲۳
حکم سیل وادی مهزور	۱۲۵
آغل و سایبان حشم که میان دو خانه است از آن کیست	۱۲۶
حکم رها کردن گوسفند در مزرعه برای چرا در شب	۱۲۷

موضوع	صفحه
حکم حریم ها	۱۲۸
ناگزیر بودن مرد به نفقه و مخارج خویشانش	۱۳۲
دعاوی که بدون بیّنه پذیرفته می شود	۱۳۳
باب نادر	۱٤۳
باب آزاد کردن بنده و احکام آن	۱٤۵
باب تدبیر	۱۵۵
باب مکاتبه	۱٦۰
ولاءِ آزاد شده	۱۷۱
کنیزان مادر فرزند	۱۷۸
باب آزاد بودن	۱۸۳
افراد بی پدر و ناپاک زاده و کودکان بی هویّت	۱۸۷
بندهٔ فراری	۱۸۸
باب ارتداد	۱۹۳
نوادر عتق	۲۰۰
کتاب المعیشة	
باب شغلها، کسب ها، درآمدها و صنعتها	۲۰٤
پدر می تواند از مال فرزندش برگیرد	۲۳۷
باب احکام دَیْن و قرض	۲٤۱
تجارت و آداب آن و اهمیّت و احکامش	۲۵۸
وَفا و کم فروشی	۲٦۷
بیعانه	۲٦۹
باب بازار و محلّ کسب و کار	۲۷۰
ثواب و أجر دعا در بازار	۲۷۱
دعائی که هنگام خرید مال التّجاره باید کرد	۲۷۳
دعا هنگام خریدن حیوان	۲۷۳

موضوع	صفحه
معاملهٔ حیوان و شرط و اختیار در آن	۲۷٤
جداگشتنی که موجب سقوط خیار است با بدن است یا به گفتار	۲۷۷
تنظیم سند و قباله‌ای که در بیع و شرط نوشته میشود	۲۷۸
باب خرید و فروش	۲۸۰
خرید و فروش بردگان و احکام آن	۲۹٦
فروش اجناس . پیمانه‌ای بدون پیمانه و وزن	۳۰۲
معاملهٔ چراگاه و کشت و درختان و زمینهای مزروعی و قنوات و سهم آب و مزرعه و باغها	۳۱۸
احیاء زمینهای بایر و موات	۳۲٤
باب مزارعه و اجاره	۳۳۱
آنجا که سازندگان و اصلاح کاران که برای کارشان اجرت دریافت می‌کنند ضامن هستند	۳٤٤
ضامن بودن باربری که ادّعا می‌کند مال تلف شده	۳٤۵
پیش‌خرید گندم و جو و حیوان و چیزهای دیگر	۳۵۰
باب حکم احتکار ارزاق و قیمت گذاری آن	۳۵۸
باب حکم خریدار و فروشنده‌ای که بر سر قیمت اختلاف کرده‌اند	۳٦۵
وجوب فسخ به خیار رؤیت	۳٦٦
بر قیمت افزودن مشتری در مزایده هنگام ندا	۳٦۷
معامله در تاریکی	۳٦۷
فروختن شیر مخلوط با آب	۳٦۸
مغبون کردن آن کسی که به انسان اعتماد کرده است	۳٦۸
احسان کردن و دغلی نداشتن در معامله	۳٦۹
باب پیشواز متاع رفتن	۳٦۹
باب ربا	۳۷۰
باب مبادله و عینه	۳۸۷

موضوع	صفحه
باب تبدیل درهَم به دینار یا مسکوکات با یکدیگر	۳۸۹
باب لقطه و ضاله	۳۹۴
باب آنچه در حکم لقطه است	۴۰۳
باب هدیّه و پیشکشی	۴۰۴
باب عاریه	۴۱۱
باب ودیعه	۴۱۴
باب رهن «گرو»	۴۱۷
باب صید و شکار و سر بریدن حیوانات	۴۳۲
حیوان را چگونه ذبح شرعی می‌کنند	۴۴۸
مذبوحی که رو به قبله نبوده و یا ذابح بسم الله نگفته است	۴۵۶
بَره و یا بزغاله که شیر خوک یا شیر زنی را بخورد	۴۵۹
حیوانات حلال گوشت و حیوانات حرام گوشت	۴۶۱
طعام شخص کتابی و همخوراکی با او	۴۷۵
جواز استعمال موی خوک	۴۷۷
نگهداری گوسفند و ماکیان در خانه	۴۷۸
کراهت برهنه کردن استخوان	۴۷۹
باب خوردن و آشامیدن در کاسهٔ طلا و نقره و غیر آن از آداب طعام	۴۸۲
تعهدات به سوگند و نذر و کفّاره	
سوگند و نذر	۴۹۳
کفّارات	۵۱۶

* * *

مقاتل الطالبیین

با کشته شدگان از فرزندان ابو طالب علیهم السلام تألیف ابوالفرج اصفهانی و ترجمهٔ جناب آقای سید هاشم رسولی محلاتی، در تاریخ شهدا و کشته شدگان از فرزندان ابوطالب علیهم السلام است که در طول خلافت بنی امیه و بنی عباس بقتل رسیده‌اند.

تفسیر قرآن: عاملی

ابراهیم عاملی (موثق) رحمة الله علیه

روش مؤلف :

ابتدا چند آیه را به ترتیب عنوان کرده وسپس لغات مشکل راکه نیاز بـه توضیح دارد واختلاف قرائات را ذکر کرده وبعد آیات راترجمه میکند. درترجمهٔ آیات چنانچه آیه شأن نزول داشت اشاره کرده وتمامی مفاهیم آیه را عیناً به ترجمه منتقل می کند.

درقسمت دوم مؤلف ـ ره ـ تحت عنوان سخن مفسرین، اقوال مختلف را با نام مفسروتفسیر یکی پس از دیگری بطوراعم ازخاصه(شیعه) وعامه(سنی) بدون هیچگونه تعصّب نقل کرده وچکیدهٔ اقوال مختلف را در اختیار خواننده میگذارد. چنانچه بعضی از عرفا و شعرا با مشربهای مختلف در توضیح آیه مطلب قابل توجهی داشته باشند با ذکرمرجع میآورد درسومین قسمت تحت عنوان (سخن ما) آیات را مورد بررسی قرار داده و اگر چیزی را مفسرین نگفته باشند ذکر کرده ونتیجه‌های مختلف را اعم از اخلاقی-تربیتی ـ اجتماعی وغیره را از آیات گرفته وعرضه می دارد.

منابع ومأخذ :

تفسیر مجمع البیان
« ابوالفتوح رازی
« صافی
« برهان
« نفحة الرحمان نهاوندی
« کشف الاسرار
« تبیان شیخ طوسی
ناسخ ومنسوخ ابن حزم
تفسیر بیان السعادة گنابادی
« کشاف زمخشری
« صفی علیشاه
« طبری
« فخررازی
« بیضاوی
« روح البیان آلوسی
اسباب النزول سیوطی
تفسیر المنار محمدعبده
« ابی السعود
« نیشابوری
« طنطاوی
« تنویر المقباس ابن عباس
« فی ظلال القرآن سید قطب

نشر صدف



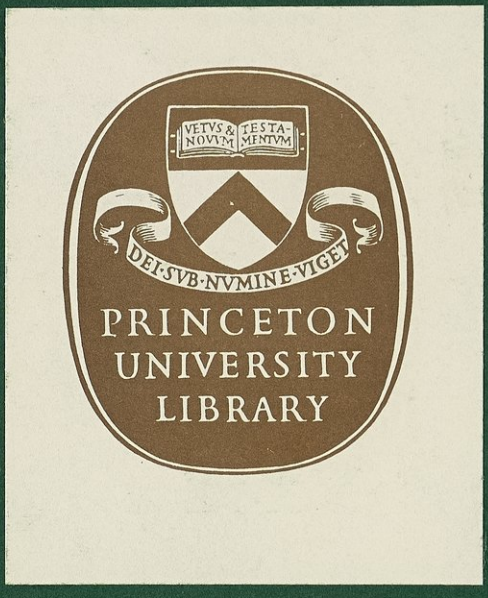
VETVS & NOVVM TESTAMENTVM
DEI·SVB·NVMINE·VIGET
PRINCETON
UNIVERSITY
LIBRARY

نشر حدف

Princeton University Library
32101 047106396

قیمت دوره دو جلدی
۲۵۰۰۰ ریال